بسم الله الرحمن الرحيم

في تاريخ فرقة الأغاخانية والبهرة

مخفی نماند اینکه اصل عنوان این رساله بیان تاریخ حالات وذکر عقاید اسمعیلیه است که درظاهر
خود را بلباس وزیور شیعه را آراسته برخلق مینمایند ودرباطن هیچ دلبستگی وعقیده بلوازم
شیعه گری اصولاً وفروعاً درانها وجود نگرفته است وبکلّی عاری وبری ازعقاید وآداب شیعه میباشند
وکذا نسبت بحضرات بابیه وصوفیه فقط ذکر بعضی ازحالات ومقالات وعقاید انها است پس عنوان
کتاب عنوان ردّ بر اینها نیست، واگر در بعضی ازموارد تعرض ازبعض ادلّه اینها نیز شده است طرداً
للباب میباشد وظاهراً احتیاجی هم باینکه کسی خواسته باشد اتعاب نفس درردّ اینها کرده باشد نیست
زیراکه بعد ازمعلوم شدن عقاید اینها واینکه منشاء وسرچشمه آن ازمجوسیه وصابیه وامثال اینها ازمادّیین
که هیچ اعتقادی بمبدأ ومعاد ندارند بوده است چنانچه تفصیلاً ذکر میشود دیگر ردّ بالخصوص نسبت
ببابیه وملاحدهٔ اسمعیلیه وامثال اینها لزومی ندارد بلکه اگر کسی درصدد ردّ برآید باید ردّ اصل
منشا وسرچشمه نماید

ودیگر اینکه نظر حقیر براین بود که ازاول رساله تا اخر بعبارات ساده نوشته شود که عموم برادران
دینی از مطالعه آن بهره‌مند گردند ولی بعضی ازمواضع قهراً ازساده نویسی خارج شده محتاج
بملاحظهٔ اهل علم میباشد ورجاء واثق انکه اگر اهل فضل ودانش عثرت ولغزشی دیدند داعی را
معذور داشته اصلاح فساد وترویج کساد فرمایند

بمساعدت بعضی ازمؤمنین محترمین ازعلاقه‌مندان طریقهٔ امامیه ایدهم الله تعالی بطبع رسید

وقد نمّقه الاحقر الجاني محمود بن المرحوم الحاج مهدي التبريزي الأصل النجفي المسكن عفي عنهما

طبعت في المطبعة المرتضوية في النجف الأشرف ١٣٥١
بمباشرة الأستاذ محمد رضا المطبعي

كتاب تنبيهات الجلية
في كشف اسرار الباطنية

لخادم الفرقة الاثني عشرية
وتراب اقدام علماء الامامية
محمد كريم بن محمد علي الخراساني
عفى الله عن جرائمهما
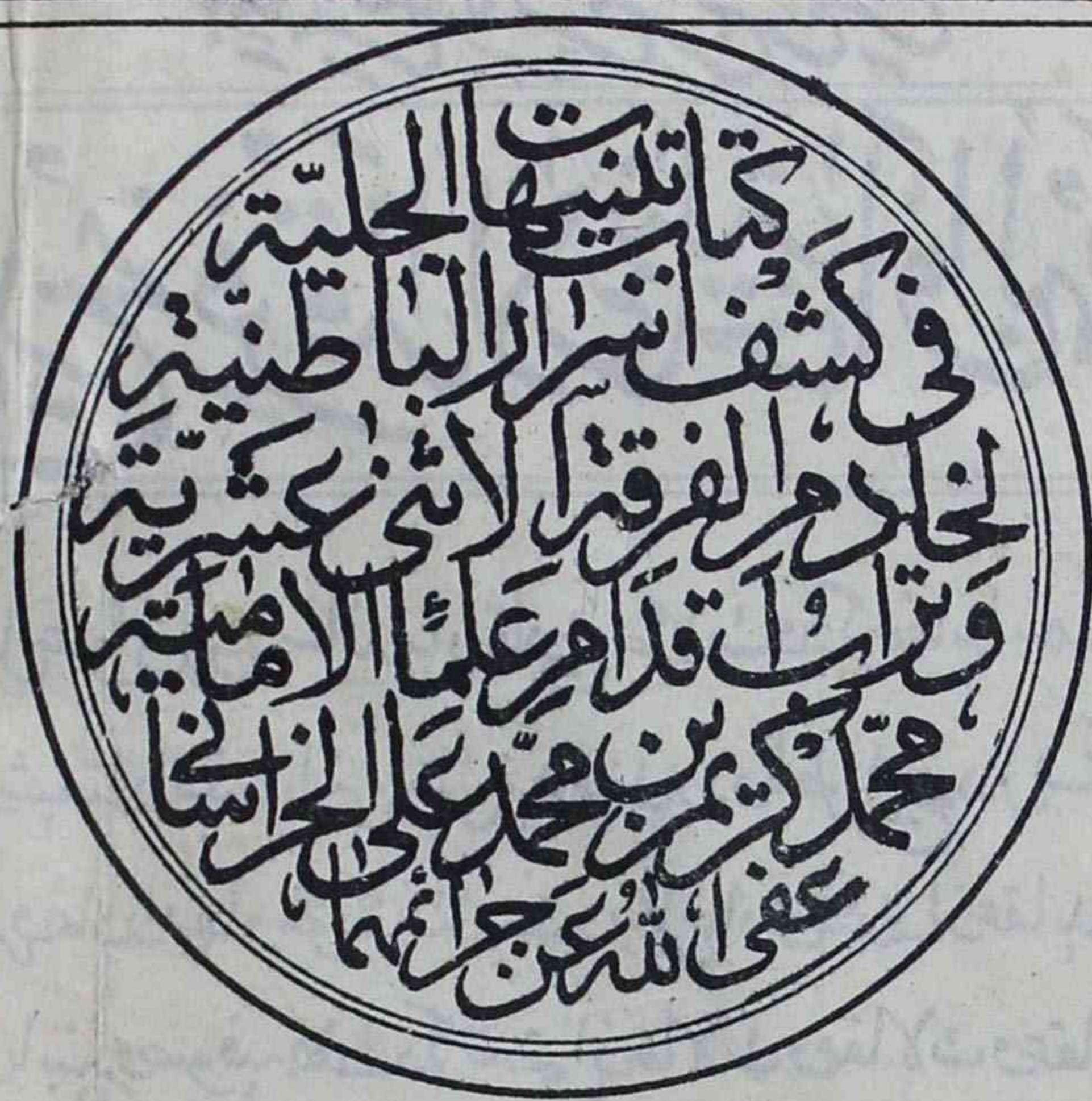
بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله المتوحد بالقدم والمتفرد بالأزل المتعزز بالبقاء المذلل عباده بالفناء لم يصحبه في ازليته وقت ولا زمان
ولم يضمه قطر ولا مكان خالق كل وقت واوان الها قبل المألوه وربا قبل المربوب وخالقا قبل المخلوق وعالما قبل المعلوم
سبق الاوقات والدهور قدمه وكونه والابتداء ازله ووجوده وامتنع بوحدانيته من صفات كل محدث وجل بازليته
عن نعت كل مخلوق وكذب من زعم ان الخالق غيره وافترى من ادعى قديما معه فلا اله غيره ولا خالق سواه خلق الخلق كله اشكالا
واضدادا وازواجا واندادا فالف بين متدانياتها ليعلم انه لا شريك له ولا ند ولا مساوي له ولا ضد واشهد ان لا اله
الا الله الواحد الاحد القديم الصمد سبحانه عما يدعيه المفترون وتعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا واشهد انه
خالق الخلق اجمعين المهملين منهم والمستعبدين وانه خلق لهم دارين دارا امتحنهم فيها بالامر والنهي والاستعباد
والعمل ودار الثواب والعقاب ليجزي الذين اساؤا بما عملوا ويجزي الذين احسنوا بالحسنى وفضل بعضهم على بعض
درجات امتحانا واختار منهم نبيين ومرسلين وايدهم بوحي منه مع الملائكة المقربين وبعثهم مبشرين ومنذرين
ليدعوهم الى عبادته ويعرفوهم وحدانيته ويدلوهم على سبيله بالحكمة والموعظة الحسنة ويبصروهم طريق النجاة
والهلكة فقفى بعضهم على اثر بعض لئلا يقولوا ما جاءنا من بشير ولا نذير واصطفى محمدا بختم الرسالات واكد
الحجة بما اتاه من البينات فهو سيد المرسلين وخاتم النبيين وافضل الخلق اجمعين فبلغ الرسالة وادى الامانة
وبين النهج واقام الحجج ودل على سبيل الهدى وبصر طريق الردى وقام بامر الله مجتهدا رشيدا ومضى لسبيله محمودا
حميدا وورث علمه الائمة الراشدين من اهل بيته الابرار الطيبين الطاهرين الاخيار خلفاء الله في بلاده

وجعله

دیباجۃ الکتاب

وحججہ علی عبادہ الّذی جعلہم اللہ مصابیحاً فی الظّلام وقدوۃ للأنام لئلّا یکونوا مہملۃ کالأنعام صلّی اللہ علیہ وعلیہم افضل صلوۃ واتمہا وازکاہا وعلی جمیع انبیائہ ورسلہ وملٰئکتہ وسلّم تسلیماً والحمد للہ الّذی ہدٰنا الّذی ووفقنا للانقیاد لأولیائہ الّذین قرن بطاعتہ وطاعۃ رسولہ طاعتہم بغیر استثناء وحکم بتقدیمہم علی غیرہم بامرہ ان یردّ الیہم ما کان مردوداً الی رسولہ من استکمال احکامہم وما یصلحہم من امور دینہم عند استبہام ذلک علی غیرہم وجعلہم حججاً علی خلقہ واعلاماً فی بریّتہ وسفراء بینہ وبین عبادہ وخزّان العلم ودعائم دینہ وارکاناً لتوحیدہ وخلفاء فی ارضہ واذہب عنہم الرّجس وطہّرہم تطہیراً عن اللہ یبلّغون والیہ یدعون و بما یامرہم من الخیرات یعملون وعمّا ینہاہم عنہ ینتہون وہم عباد مکرمون لا یسبقونہ بالقول وہم بامرہ یعملون ولا یشفعون الّا لمن ارتضی وہم من خشیتہ مشفقون اوّلہم من کان بعد النّبیؐ ہدًی من الضّلال و نوراً من العمی وحبل اللہ المتین وصراطہ المستقیم امیر المؤمنین وامام المتّقین علی بن ابی طالبؑ صلوات اللہ علیہ ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین زین العابدین ثم محمّد بن علی الباقر ثم جعفر بن محمّد الصّادق ثم موسی بن جعفر الکاظم ثم علی بن موسی الرّضا ثم محمّد بن علی الجواد ثم علی بن محمّد الہادی ثم حسن بن علی العسکری ثم الامام المنتظر صاحب الزّمان الّذی یملأ الأرض قسطاً وعدلاً بعد ما ملئت ظلماً وجوراً ابن الحسن علی عجّل اللہ تبارک وتعالی فرجہ وسہّل لنا مخرجہ وجعلنا من انصارہ واعوانہ بحقّہ العظیم علیہ وعلی آبائہ وبحقہم علیہ صلواتہ وسلامہ علیہم اجمعین وہولاء ائمّتی وسادتی اسئل اللہ تعالی ان لا یقطع ابداً توسّلی عن ذیلہم فی الدّنیا والآخرۃ بمنّہ وکرمہ واحسانہ **امّا بعد** مخفی نماناد چون دراین اوان کہ جنود شیاطین انسیہ از ہر طرف بقلعہ ایمان ہجوم آوردہ کہ از انجملہ طائفہ قرامطہ کہ معروف بباطنیہ وملاحدہ اسمعیلیہ اند کہ اصل طریقہ واعتقادات ایشان طریقہ مزدکیہ مجوس ودر ظاہر خود را نسبت بہ اسمعیلیہ کہ یکی از فرق شیعہ است میدہند ولذا بسبب اشتباہ کار بری کثیری از مسلمین با بکیفیت خاصّی کہ طریقہ دعوت ایشان میباشد چنانچہ انشاءاللہ اشارہ خواہد شد اغوا نمودہ بضلالت میاندازند کما اینکہ خود حقیر ہم کہ از جہالت در این گرداب ضلالت واقع بودم تا الآخرۃ بموجب ولکن اللہ یہدی من یشاء الی سواء السّبیل ومقتضی قول الصّادقؑ فواللہ لو انّ اہل السّماء واہل الأرض اجتمعوا علی ان یضلّوا عبداً یرید اللہ ہداہ ما استطاعوا دست بریسمان فضل کرد از آنجا و بیرون آمدم (ولولا اللطف والأفضال منہ) (لما کان الطریق الی النجاۃ) لاجرم بر حسب تکلیف شرعی و خواہش بعضی از اخوان مؤمنین لازم آمد کہ مختصری در شرح حالات واعتقادات این طایفہ واینکہ نسبت دادن خود را با سمعیلیہ صرف اشتباہ اندازی عوام است نوشتہ شود تا رفع اشتباہ شدہ عوام از جہالت

در ضلالت واقع نکردند و نامیده شد این مختصر بکتاب **تنبیهات الجلیّة** فی کشف اسرار الباطنیة
و مشتمل است این کتاب بر دو فصل **فصل اوّل** در شرح حالات اسمعیلیه **فصل دوّم** در شرح
حالات باطنیه **امّا کلام** در فصل اوّل واقع میشود در ضمن چهار تنبیه تنبیه اوّل در ذکر فرق اسمعیلیه
تنبیه دوّیم در ذکر خلفای مهدویه که ائمّه یکی از فرق اسمعیلیه اند تنبیه سیّم در حالات سلاطین الموتیه
که بعضی از ایشان از فروع و دعات اسمعیلیه و بعضی از لواحق باطنیه بودند تنبیه چهارم در اشارهٔ
اجمالیه باعتقادات اسمعیلیه است **تنبیه اوّل** ذکر فرق اسمعیلیه بدانکه اسمعیلیه سه فرقه بوده
اند فرقهٔ اوّل قائل شدند بامامت اسمعیل بعد از حضرت صادق ع و انها را اعتقاد این بود که اسمعیل زنده است
و غایب شده و اوست امام موعود که پیغمبر ص خبر داده است که ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد خواهد
نمود و میگویند حضرت صادق ع که اسمعیل را در تابوت خوابانید و شهرت داد که اسمعیل مرده است از جهة خوف
از منصور عباسی بود میخواست امر او را مشتبه کرداند حتّی مدّتی بعد از موت اسمعیل شهرت دادند که اسمعیل در
بصره دیده شده خبر به بغداد بمنصور رسید نوشت از برای حضرت صادق ع بمدینه که ما خبر موت اسمعیل را
شنیده بودیم حال میگویند که در بصره دیده شده است امام علیه السلام در جواب او استشهادی را که اهل مدینه و وکلای
منصور شهادت بر موت اسمعیل داده بودند از برای منصور فرستاد باری این طایفه در مدّت قلیلی منقرض شدند
فرقهٔ دوّیم از اسمعیلیه را اعتقاد بر اینستکه امام بعد از حضرت صادق ع محمّد بن اسمعیل است از جهة اینکه حضرت
صادق ع اسمعیل را وصی خود قرار داده بود چون اسمعیل در حیوة امام از دنیا رفت وصیت بر نمیگردد و لذا
خلافت بارث منتقل شد بمحمّد و اوست امام غایب که ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد خواهد نمود
و این طایفه نیز طولی نکشیده از بین رفتند فرقهٔ سیّم از اسمعیلیه قائلند بمثل مقالهٔ فرقهٔ اوله الّا اینکه ایشان را
اعتقاد بر اینستکه امامت بعد از محمّد بن اسمعیل بارث منتقل شد با ولاد او نسلاً بعد نسل و این طایفه اگرچه
در نسبت ائمّه ایشان که آیا از اولاد اسمعیل بن جعفر ع میباشند یا نه اختلاف عظیمی است چنانچه در تنبیه دوّیم
ذکر خواهد شد الّا اینکه معروف باسمعیلیه اند **تنبیه دوّیم** در ذکر خلفای مهدویه که ائمّه فرقهٔ
سیّم اسمعیلیه اند و انها را خلفای علویه نیز میگویند در قبال خلفای عباسیه بدانکه اوّل کسیکه از مهدویه
دعوی خلافت نمود عبید الله یا عبد الله باختلاف اهل تواریخ اسم او بود و مهدی لقبش بود و در نسبت این شخص
که آیا از اولاد اسمعیل است یا نه اختلاف عظیمی است بین اهل انساب قاضی احمد بن خلکان از صاحب تاریخ
قیروان نقل میکند که نسب مهدی اینگونه است عبید الله بن حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر و بعضی

تنبیه اوّل

۷ بعضی از اسمعیلیه ... منتقل ... بن اسمعیل

قیروان شهری است از افریقیه در مغرب منه

تنبیه دویم در ذکر خلفای مصر

دیگر گفته اند عبید الله بن تقی بن وفی بن رضی و بعضی گفته اند عبید الله بن محمد بن اسمعیل و ابن خلکان میگوید
محققین اهل انساب گفته اند عبید الله بن حسین بن احمد بن محمد بن عبد الله بن میمون قداح است و صاحب کتاب
عمدة الطالب میگوید یک روایت اینگونه است عبد الله بن محمد الحبیب بن جعفر الشاعر ابن محمد بن اسمعیل و در روایت
دیگر عبید الله بن جعفر بن حسن بن محمد بن جعفر الشاعر ابن محمد بن اسمعیل پس بنا بر آنچه ابن خلکان از محققین اهل
اهل انساب نقل میکند نسب خلفای مصر که از جملهٔ ائمهٔ اسمعیلیهٔ این زمان که معروف به بهره و آقاخانی
میباشند منتهی بحضرت صادق نمیشود بلکه منتهی بعبد الله بن میمون میشود و حالات عبد الله میمون در تنبیه
سیم از فصل دویم ذکر خواهد شد انشاء الله باری در روز یکشنبه هفتم ذی الحجه سنه ۲۹۶ دویست و نود و شش
عبید الله در سجلماسه که یکی از بلاد مغرب است طلوع کرده و در آن حدود قلعهٔ محکمی که قاهره نامیده بود
ساخت و در ماه شوال سنه ۳۰۷ سیصد و هفت منتقل شد بآن قلعه کم کم غلبه پیدا نمود بر افریقیه و اسکندریه
و فیوم که از بلاد مغرب است تا اینکه سنه سیصد و بیست و دو از دنیا رفت مدت خلافتش بیست و شش سال
کشید بعد از او محمد پسرش بجای او نشست و مدت خلافت محمد دوازده سال و هفت ماه بود بعد دار دنیا
را وداع نمود بعد از او اسمعیل پسرش جانشین او شد مدت خلافتش هفت سال کشید بعد از او معد پسر او جای
پدر گرفت مدت خلافتش بیست و پنج سال بود بعد نقد جان بجانان تسلیم نمود پس از او پسرش نزار بر
تخت سلطنت قرار گرفت خلافتش بیست و یکسال طول کشید بعد از آن در سنه سیصد و هشتاد
و شش دار فانی را وداع نمود بعد از آن منصور بن نزار بجای پدر نشست مدت خلافتش بیست و پنج سال
بود بعد بنا بر بعضی از تواریخ کشته شد و بعضی گفته اند غائب شد بعد از آن علی بن منصور بر سریر سلطنت
قرار گرفت در نصف شعبان سنه ۴۲۷ چهارصد و بیست و هفت وفات یافت بعد معد بن علی لقبش
مستنصر بالله بجای پدر نشست و فاتش هیجدهم ذی الحجه بعد از مستنصر فتوری در خلافت اسمعیلیه پدید
آمد تا زمانیکه بکلی متفرق شدند بعد از معد احمد بن معد لقبش المستعلی بالله بتخت سلطنت قرار گرفت
نقل کرده اند که مستنصر اول پسر بزرگ خود نزار را که لقبش المصطفی لدین الله بود ولیعهد خود نموده
و بعد از وی رنجیده شد و وصیت نمود که نزار پیرامون این کار نشود پسر دیگرش احمد را قائم مقام خود
گردانید لذا بعد از مستنصر اسماعیلیه دو فرقه شدند مستعلیه که فعلاً معروفند ببهره و نزاریه که فعلاً
معروفند بآقاخانی و حسن الصباح نزاریه شد امیر جیوش او را از مصر اخراج نمود تفصیل حال حسن
صباح در تنبیه ثالث ذکر میشود **شرح حال امیر الجیوش** چنانچه صاحب روضة الصفا

محمد بن عبید الله
اسمعیل بن محمد
معد بن اسمعیل
نزار بن معد
منصور بن نزار
علی بن منصور
معد بن علی
احمد بن معد
شرح حال امیر الجیوش

نقل میکند اسم او بدر الجمالی و اصلا ارمنیه بوده جمال الدوله مصری اورا خریده و تربیت نموده تا اینکه مستنصر او را نائب
خود قرار داد و فرستاد بلده صور و بعضی گفته اند بلده عکا و بسیار شخص با کفایتی بوده تا اینکه وقتی ضعف و اختلاف
در ملکت مستنصر ظاهر شد لاجرم تدبیر امور مملکت را بکف با کفایت او واگذار نموده و اورا از انجائیکه بود طلبید در
مصر امیر الجیوش مشغول اصلاح مملکت شده باندک زمانی نظم مملکت با حسن جبر داده وزارت رزم و بزم هر دو در ید
او بوده قضاوت مملکت راجع باو بوده بر همه دعاة مقدم بوده است لذا حسن صباح را با اینکه از محترمین دعاة بوده
از مصر اخراج نمود و وفات امیر الجیوش در ذی القعده یا ذی الحجه سنه چهار صد و هشتاد و هشت بوده و چون مریض شد
شاهنشاه الملقب بالملک الافضل که پسر او بود بجای خود نشانید و ملک افضل هم در کفایت کمتر از پدر نبود پس از
مرگ مستنصر مستعلی را ملک افضل بجای پدر نشانید و چون مستعلی بر بساط خلافت قرار گرفت خواست نزار را که
برادر بزرگتر و اول او از جانب پدر ولیعهد بود از میان بردارد نزار از خوف جان بطرف اسکندریه گریزان شد استکین
غلام امیر الجیوش در انجا حاکم بود با نزار همراه شد بنای طغیان گذاردند لاجرم مستعلی لشکر عظیمی تهیه نموده بطرف
اسکندریه فرستاد لخرالامر نزار را با پسران و استکین غلام اسیر کرده نزد مستعلی آوردند امر کرد آنها را در قاهره
حبس نمودند تا تلف شدند بعضی گفته اند که نزار را در میان دیوار گرفت و نزار فدائیان و هواخواهان بسیار داشت
تمام ملحق شدند بباطنیه بعضی از افعال شنیعه آنها در طی حالات باطنیه ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی و مستعلی را
بعد از هفت سال از خلافت هواخواهان نزار بزخم کارد هلاک نمودند پس از او پسرش منصور بن احمد بجای پدر نشست
او هم قتیل فرقه نزاریه شد و بعد از منصور عبد الحمید بن منصور بر تخت خلافت نشست چون مدت خلافت او منقضی شد
اسمعیل بن عبد الحمید جانشین پدر گردید بعد از پنج سال و شش ماه اسمعیل بتسبب نزاریه کشته شد و بعد
عیسی بن اسمعیل بر سریر سلطنت قرار گرفت لقبش الفائز بنصر الله بود در زمان خلافت او عبد المؤمن بر بلاد
مغرب استیلا پیدا نمود و تفصیل حال او در تاریخ ابن خلکان است پس از انقضاء خلافت فائز پسرش عبد الله لقبش العاضد
لدین الله جانشین او شد بدانکه در زمان خلافت عاضد بواسطه اینکه نزاریه از یکطرف اخلال در مملکت میکردند
و عبد المؤمن از طرف دیگر بر حدود مغرب مستولی شده بود فتور و ضعف زیادی در مملکت اسمعیلیه پیدا شد لذا
نصاری شیر گیر شده آهنگ مصر نمودند عاضد چاره خلاصی از شر نصاری را در التجاء بخلفای بنی العباس دید لاجرم
با وجود اینکه کمال عداوت بین علویین و عباسیین بوده پناه آورده بنور الدین محمود که والی شام بود از قبل المستضیء
بنور الله عباسی که در بغداد خلیفه بود پس از استغاثه عاضد نور الدین والی شام اسد الدین شیرکوه را با هشتاد
هزار سوار بجانب مصر فرستاد دفع نصاری نموده وارد مصر شدند عاضد و اهل اسلام از شر نصاری آسوده شدند

حکایت نزاع و شکست نزار

منصور بن احمد
عبد الحمید بن منصور
اسمعیل بن عبد الحمید
عیسی بن اسمعیل
عبد الله بن عیسی

انقراض خلافت اسمعیلیه

عاضد وزیر خود شاور را بقتل رسانید و اسد الدین شیرکوه را وزیر خود قرار داده و شیرکوه بعد از شصت و پنج روز از وزارت دار فانی را وداع نموده بسوی منزل اصلی خود خرامید پس ازان عاضد وزارت را بصلاح الدین یوسف که برادرزادهٔ شیرکوه بود تفویض فرمود صلاح الدین پس از استقرار در وزارت در سنه پانصد و شصت و هفت روز جمعه دوم محرم امر نمود تا خطیب نام عاضد را از خطبه انداخته و خطبه را بنام المستضیء بنور الله عباسی که در بغداد خلیفه بود خواندند و در این اوقات عاضد مریض بود این قضیه را باو خبر ندادند تا از دنیا رفت این آخر خلافت مهدویه بود بعد از این دولت خلفای اسمعیلیه انقطاع پذیرفت بلی هر جلاوتی را مرارتی در پی و هر صفا کدورتی از عقب (گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند) و مجموع خلفای اسمعیلیه چهارده نفر بودند و مدت خلافت مجموع دویست و هفتاد و دو سال کشید از مهدی تا معز در افریقیه و بلاد مغرب بودند و معز اوّل کسی بود که مصر را در حیطهٔ تصرف در آورد و از مغرب با اموال و خزائن کثیره منتقل بمصر گردید و تا آخرشان که عاضد بود مقر سلطنت ایشان در مصر بود تفاصیل حالات اینها در روضة الصفا مجتمعاً و در کامل ابن اثیر و وفیات ابن خلکان متفرقاً مذکور است هر کس خواسته رجوع نماید

تنبیهٔ سیّم
در ذکر سلاطین الموتیه

حال حسن صباح

بدان اوّل کسیکه قلعهٔ الموت را مقر سلطنت قرار داد حسن صباح بود و این قلعه در شمال قزوین در سر کوه بسیار بلندی واقع شده معروفست که این قلعه را اله اموت میگفتند یعنی آشیانهٔ عنقا باری قضیهٔ حسن صباح با خواجه نظام الملک و عمر خیام معروفست که هر سه تن در نیشابور نزد امام موفق که از علمای عامه بود تلمذ مینمودند و قرار داده بودند که هر کدام بمنصبی رسید دیگران از آن بهره نستانند از قضا نظام الملک بمنصب وزارت سرافراز گردید و بر حسب وعدهٔ خود حسن و خیام را هم نزد سلطان معزز گردانید ولی حسن باینمقدار اکتفا نکرده علم مخالفت نسبت بنظام الملک برافراشته تا بالآخره کار بجائی انجامید که حسن از آنجا گریخته بطرف ری و از آنجا باصفهان در خانهٔ رئیس ابو الفضل پنهان شده پس از مدتی روانهٔ مصر گردید در زمان خلافت مستنصر مدتی در مصر توقف نمود و از معتبرین دعاة اسمعیلیه شد از زمان اختلاف نزاریه و مستعلیه چنانچه سابقاً اشاره شد حسن میل بطرف نزار نموده لذا امیر الجیوش که همه کارهٔ مستنصر بود صلاح مملکت را در اخراج حسن دید و او را با جمعی از اهل فرنگ در کشتی نشانیده بطرف مغرب فرستاد از قضا باد مخالف وزیدن گرفته حسن و همراهان را بحدود شام افکند حسن از کشتی بیرون آمده بطرف حلب روانه شد در آنجا چندگاهی اقامت نموده بعد عازم بغداد شد و از آنجا بخوزستان شتافته و از آنجا باصفهان آمد چهار ماه در آنجا مقیم گشت و باز بخوزستان رفته در آنجا

تنبیه نهم در ذکر سلاطین الموتیه

سه ماه رحل اقامت افکنده بعد از انجا ارتحال نموده بطرف دامغان در انحدود مدت سه سال بسر برده مردم را
دعوت بسوی مستنصر مینمود جمع کثیری از اهل سنت و جماعت دعوتش را پذیرفتند در این زمان داعیان
چرب زبان بقلعهٔ الموت و سایر قلاع و بقاع فرستاد و خود بعد از تشبث مهم بجرجان رفته واز انجا بطرف
ساری واز انجا بدماوند واز دماوند از راه قزوین متوجه دیلمان شده واز انجا بقصبهٔ که قریب بالموت بود رفته در
ان قصبه مدتی بتزهد و تعبد مشغول گردید و بعد بقلعهٔ الموت صعود نمود الحاصل حسن صباح که اسمعیلیه اورا
سیدنا خطاب میکردند پیش از توجه بولایت رودبار داعیان چند که از انجمله حسین قاینی بود بالموت فرستاد
تا مردمانرا دعوت نمایند خصوصا حسین قاینی که مبالغهٔ تامی داشت در دعوت تا اینکه عدهٔ کثیری بیعت با حسن را
قبول کردند شبی مخفیانه حسن را بر قلعهٔ الموت بالا بردند پس از استقرار حسن در الموت تمام ان نواحی را مسخر
گردانید قلاع محکمی در ان نواحی بود همه را در حیطهٔ سلطنت خویش در اورد مثل گردکوه و کوتوال قلعه و قلعهٔ
لامسر که این قلعه را جمعیت کثیری بسر کردگی بزرگ امید رودباری فرستاد در شب بیستم ذی القعده سنه ۴۹۵
چهارصد و نود و پنج غافلانه از حصار بالا رفته اهالی را بقتل رسانیده قلعه را گرفتند بزرگ امید مدت بیست سال
در انجا حاکم بود از جمله قلاع قلعهٔ رودبار بود و قلعهٔ میمون دز و قلاع دیگر و حسین قاینی را داعی قهستان
قرار داده بود ولی طولی نکشید که حسین دماوندی اورا کشت و بالجمله حسن صباح در ماه ربیع الثانی سنه ۵۱۸
پانصد و هیجده بمرض موت مبتلا شد بزرگ امید را از قلعهٔ لامسر طلبیده وی را بجای خود نصب نمود در
بیست و ششم شهر مذکور حسن بمرکز اصلی خود و منزلیکه برای او معین شده بود شتافت بدانکه حسن در اول
امر میل بنزار نمود ولی بعد از کشته شدن نزار از این عقیده دست کشید و دعوت بسوی مستنصر و بعد بسوی
مستعلی دعوت میکرد بلکه انچه از بعض از تواریخ استفاده میشود تمام همت حسن بر دعوت بسوی مذهب
شیعه و غلبه بر نظام الملک بوده و باین مقصود هم نائل گردید والا نظری بخصوص اسمعیلیه نداشته حتی بعض
گفته اند حسن شیعهٔ اثنی عشری بوده و چون در ان زمان غالب بلاد از اهل تسنن بودند خلفای مصر فی الجمله
قوتی در مقابل عامه داشتند لذا حسن باسم انها دعوت مینمود باری چون کیا بزرگ امید رودباری بر مسند
سلطنت نشست مدت بیست و چهار سال سلطنت نمود و در این مدت بطریق و مسلک حسن سلوک مینمود
تا زمان فوتش رسید سه روز قبل بر وفاتش پسر خویش کیا محمد را ولیعهد خود گردانید و مدت سلطنت کیا محمد
بیست و پنج سال بود تمام را بر رویه و حسن صباح رفتار مینمود بدانکه خلفای الموتیین هشت نفر بودند
اول انها حسن صباح و اخوانشان رکن الدین خورشاه سه نفر از انها که حسن صباح و بزرگ امید رودباری

مسلط شدن حسن صباح بر قلعهٔ الموت و سلطنت او

سلطنت کیا امید بزرگ رودباری

سلطنت کیا محمد

ومحمد بن بزرك امید باشند دعوت بسوی خلفای مصر میکردند و پنج نفر دیگر که اول ایشان حسن بن محمد که معروف بعلی ذکره السلام بود ملحق بقرامطه شده طریقهٔ مجوس را پیشه نمودند لذا دشتهٔ فرقهٔ سیم اسمعیلیه نیز بعد از محمد بن بزرك امید گسیخته گردید از جهت اینکه بعد از کیا محمد پسر نا خلفش حسن که او را علی ذکره السلام میگفتند بر مسند سلطنت نشسته بر خلاف جد و پدر با قرامطه رفیق شده تمام اسمعیلیه را داخل در طریقهٔ مجوس نمود و زحمات چندین سالهٔ جد و پدر و حسن صباح را برباد فنا داد چنانچه تفصیل این در طی حالات قرامطه خواهد آمد ان شاء الله تعالی

تنبیه چهارم در اشارهٔ اجمالیه باعتقادات اسمعیلیه است

بدانکه از عجیبات از این سه فرقهٔ اسمعیلیه که ذکر نمودیم خلاف رویهٔ شرع مطهر غیر از امر امامت از اینها معلوم نمیشود اگرچه نسبت بفرقهٔ سیم بعضی نسبتها داده اند بر اینکه خود خلفای مصر از ابتدای امر دارای الحاد و زندقه بوده اند الا اینکه یا از جهت اشتباه بقرامطه شده است و یا از جهت عناد بکه عامه دارند اینگونه نسبتها داده اند والا تمام خلفای مهدویه مادامیکه کار در دست اینها بوده کمال مواظبت در احکام شرعیه داشته اند خصوصاً در زمان خلافت الحاکم بامر الله که امر کرده بود کسی از کفار در مصر سواره حرکت ننماید و اینها را الزام کرده بود بر عمل نمودن بشرایط ذمه و تشدید زیاد مینمود بر ترك منکرات حتی ترك شرب خمر را موقوف بر این دیده بود که امر نماید درختان انگور را قطع نمایند تا شرب خمر از میان برداشته شود و کذا در زمان خلافت عاضد جمعه و جماعات برقرار بوده است اگرچه ابتدای نفوذ باطنیه نیز بواسطهٔ حمزه و نشتکین دروزی چنانچه خواهد آمد در مصر و نواحی آن از زمان الحاکم بامر الله شد و جمعی از اسمعیلیه نیز ملحق باینها شده بودند بلکه از همان زمان عبید الله مهدی که اول از خلفای مصر بود باطنیه که خود را بلباس اسمعیلیه در آورده بودند باین بهانه اینها را امیر بودند و بسوی ضلالت میکشانیدند و قضیهٔ خراب کردن ابوطاهر قرمطی مکهٔ معظمه را و انکار مهدی بر او و لعن و ملامت شدید که در بارهٔ او کرد باین افعال ناشایستهٔ خود ثابت و مبرهن نمود که برشیعیان و دعاة دولت ما کفر و اسم الحاد روا چنانچه ابن اثیر جزری در کامل و ابن خلکان در وفیات الاعیان خود نقل مینمایند شاهد بر این معنی است ولکن خود خلفای مصر ظاهراً آلوده بخرافات باطنیه نداشته اند و همهٔ اهتمام ایشان در انجام امور شرعیه بوده است بلکه قضیهٔ هجوم نصاری بر مصر و پناه بردن عاضد ببنی العباس با کمال مضادتیکه بین اینها و بنی العباس بود و صید نسبت که خلافت از دست اسمعیلیه بیرون خواهد شد قوی شاهد است بر اینکه در مقام ترویج احکام شرعیه و حفظ نوامیس الهیه بوده اند البته ادنی مسلمانی راضی نمیشود باستیلای کفر بر بلاد اسلام چه رسد اینگونه اشخاص که داعیهٔ امامت و خلافت داشتند چگونه تن زیر بار کفر میدهند بخلاف کسانیکه در این زمان دعوی

امامت یا نبوت بلکه نعوذ بالله دعوی خدائی میکنند مع ذلک در عکا و لندن متحصن بکفار میشوند یکی از احکام
شرعیه در بعضی از اوقات هجرت از بلاد کفر بسوی بلاد اسلام است ولی در این زمان هجرت ائمه بعضی انکسانیکه
خود را نسبت باسلام میدهند بسوی بلاد کفر رواج گرفته است شاعر میگوید (هر که را پیرش چنین گمره شود
کی مریدش را بجنت ره بود) وکذا در زمان خلافت حسن صباح در الموت نقل کرده اند یکی از پسرانش که شرب
خمر میکرد حسن در مقام نهی از منکر او را بقتل رسانید پسر دیگر او که کسی را کشته بود حسن در مقام قصاص
حکم بقتل او نمود باری و من العجب از بعض مورخین اهل سنت و جماعت مثل صاحب روضة الصفا و صاحب
تاریخ جبل دروز و صاحب سوسنه سلیمان و ابن خلکان و غیرهم چگونه امر بر آنها مشتبه شده است که میگویند
خلفای مصر رؤسای باطنیه بوده اند با وجود وقایعیکه واقع شده بین خلفای مصر و باطنیه که هر کسی با دنی
تامل میداند کمال عداوت و تنافر بین ایشان بوده است مثل لعن و ملامت نمودن عبیدالله مهدی ابوطاهر
قرمطی را در قضیه تاراج و خراب کردن مکه معظمه را و مثل هجوم قرامطه بشام و گرفتن شام و کشتن
جعفر بن فلاح را که والی شام بود از قبل خلفای مصر و مثل هجوم آوردن احمد بن بهرام که رئیس عسکر قرامطه
بود بطرف مصر و قتل و قتال کثیریکه واقع شد بین آنها و جوهر غلام معز و نامه نوشتن معز از برای احمد بن
بهرام و جواب نوشتن او از برای معز چنانچه تفاصیل آنها در طی حالات قرامطه خواهد آمد انشاءالله تعالی
بلی اگر مراد ایشان از این نسبت این باشد که تابعین خلفای مصر دست از طریقه خود کشیدند و بسوی طریقه
و مذهب باطنیه گرویدند و باین اعتبار آنها را رؤسای باطنیه میگویند حرفیست بموقع اگرچه از جهاتی ممکن است
امر بر این اشخاص مشتبه شده باشد چنانچه در موارد خودش اشاره خواهد شد هذا تمام الکلام فی بیان حالات
الاسمعیلیه و خلفا مصر و خلفاء الموت و اگر کسی تفصیل حالات آنها را خواسته باشد رجوع بروضة الصفا نماید

فصل دویم

در شرح حالات باطنیه و این فصل مشتملست بر دوازده تنبیه تنبیه اول در اشاره اجمالیه بسوء طریقه
دهریه و مجوسیه و صوفیه است تنبیه دویم در ذکر القاب باطنیه و سبب تاسیس و اختراع ایشان است
این اساس باطل را تنبیه سیم در ذکر تعداد اسماء مؤسسین این اساس باطل است تنبیه چهارم
در ابتدای طلوع و ذکر وقایع واقعشده از این طایفه است در نواحی عراق و شامات و حجاز تنبیه پنجم در ذکر
وقایع واقعشده از آنها است در صفحات جنوب ایران و نواحی خراسان تنبیه ششم در ذکر کیفیت دعوت
و عهد گرفتن آنها است از تابعین خود تنبیه هفتم در ذکر اعتقادات این طایفه مضله است تنبیه هشتم

تنبیه اول در ذکر طریقه دهریه است

در ذکر کسانیکه ملحق باین طایفه شده اند از اسمعیلیه و خطابیه و غیرهم تنبیه نهم در ذکر سلسله ائمه نزاریه
انا نها است تنبیه دهم در ذکر قلع و قمع اینها است بدست هلاکو خان چنگیزی تنبیه یازدهم در ذکر
حالات آقاخان محلاتی و طغیان و ورود بهند او است تنبیه دوازدهم در بیان اماکنی که فعلاً مقر و مسکن
هر یک از فرق اینها میباشد **تنبیه اول** در ذکر اجمالی از طریقه دهریه و مجوسیه و مقداری از حالات
و مقالات متصوفه است و لا یخفی نماند که حالات و اعتقادات ملاحده اسمعیلیه را در کثیری از کتب خاصه و عامه
متعرض شده اند مثل حاجی نوری قده در فوائد مستدرک و سید جزائری قده در انوار نعمانی و سید مرتضی رازی در
تبصرة العوام و سید جمال الدین افغانی در رساله که رد بر دهریه نوشته است و صاحب تاریخ جبل رود در
تاریخ جبل و قاضی ابوبکر باقلانی در کتاب کشف الاسرار خود و شهرستانی در ملل و نحل و سلیمان در کتاب سوسنه
که در مذاهب و ادیان نوشته است و صاحب کتاب مختصر الفرق بین الفرق در فصل هفدهم از کتاب خود و حقیر
از جهة اینکه این اشخاص هر یک بطور اجمال جهتی از جهات مطالب این طایفه را متعرض و استقصای تمام جهات
نکرده اند اعتماد براین کتب ننموده بلکه آنچه در این رساله نوشته میشود از کیفیت دعوت و اعتقادات اینها مضافاً
که از اقوال و اعمال اسمعیلیه قاسم آباد و دونه آباد و قرای دیگر که از حدود و توابع مشهد مقدس و نیشابور است
دیده و شنیده ام و آنچه در این کتب مذکوره است غالباً مطابق است با آنچه داعی دیده و شنیده ام و اگر کسی مراجعه
بجمیع این کتب مذکوره نماید تصدیق مقالات حقیر خواهد فرمود و الا از مراجعه بعضی از آنها مطالب دستگیر او
نخواهد شد و اگر اشکالی هم بنظر کسی آمد بعد از مراجعه باین کتب اگر حل اشکال او نشد اشکال خود را اظهار دارد
شاید جوابش میسر گردد و اما آنچه راجع بمقالات باب و بهاء ذکر میشود غالباً از کتاب مفتاح باب الابواب که
از تالیفات میرزا محمد مهدی خان تبریزی که در مصر طبع شده و بعضی از کتب سوسنه سلیمان که در بیروت طبع
شده و بعضی را هم خود حقیر از میرزا محمد جبرئیل شنیده ام و چون از جمله اعتقادات اسمعیلیه تناسخ و حلول است
چنانچه در طی کلمات بعد به ذکر میشود و اصل نشر و منشأ تناسخ و حلول از دهریه و صابئیه و براهمه هند و
مزدکیه از مجوسیه شده است لاجرم بطور اختصار اشاره بطریقه دهریه و مجوسیه مینمائیم و از جهة اینکه
اسمعیلیه خود را از صوفیه و عرفا میشمارند و سلسله خود را منتهی بمحمد بن اسمعیل مینمایند چنانچه حاج معصوم
علیشاه شیرازی نیز در کتاب طرائق الحقائق منسوب بسته و کلمات حسین حلاج و محی الدین عربی و ملای رومی
و امثال اینها را بمنزله وحی منزل دانسته و بر طبق ظواهر این کلمات اعتقاد بسته عمل مینمایند لذا مقداری
بذکر حالات و مقالات متصوفه پرداختیم پس میگوئیم اولاً تمام بنی نوع انسان که در روی زمین میباشند بر دو قسمند

تنبیه اوّل ذکر اهل ملل و نحل

یک قسم کسانی هستند که قائل و معتقدند باینکه شرایع و احکامی از جانب خدا بتعالی بتوسط انبیاء و رسل است
و بر خلق لازمست عمل نمودن بر طبق این شرایع و این قسم را ارباب دیانات و ملل میگویند و قسم دیگر کسانی هستند
که قائل بشرایع و احکامی نیستند بلکه بر طبق رای و حس خود حرکت و عمل مینمایند و این قسم را اهل اهواء و
نحل مینامند و قسم اوّل نیز بر دو قسم میشوند از جهت اینکه بعضی از ایشان اهل کتاب محقق و منزل من الله تعالی
میباشند مانند مسلمین و یهود و نصاری و بعضی دیگر از ایشان کتاب محقق منزلی ندارند و آنچه در دست دارند
شبه کتاب نامیده میشود مثل مجوسیه و مانویه و ثنویه و قسم دوم که اهل اهواء و نحل باشند نیز چهار طایفه اند
یک طایفه کسانی هستند که نه قائل بمحسوسات اند و نه بمعقولات اینها را سوفسطائیه میگویند طایفه دوم کسانیکه
فقط قائل بمحسوسات اند دون معقولات اینها را طبیعیه مینامند طایفه سیم کسانی هستند که قائل بمحسوسات
و معقولات هر دو میباشند ولی احکام و حدودی از برای خود قرار نداده اند اینها را فلاسفه دهریه میگویند
طایفه چهارم کسانیکه قائل بمحسوسات و معقولات هر دو میباشند و علاوه از برای خود حدود و احکامی
نیز جعل نموده اند اینها را صابیه میگویند پس بنا بر این طبیعیه و دهریه کسانی هستند که اعتقاد بشرایع و احکام
ندارند و قائل بمبدء و معاد هم نمیباشند فقط تمام التفات و اعتماد ایشان بر امور محسوسه است از قبیل خوردن
و آشامیدن و خوابیدن و جماع کردن ماورای این امور اعتقاد بچیزی ندارند مانند بهائم تمام هم ایشان آب و
علف میباشد و میگویند انسان از مزیت و برتری بر سایر حیوانات نیست و نیز میگویند حیوتی بعد از حیوة دنیا
نیست و حال انسان پس از مردن مانند حال گیاهی است که خشک شده میریزد و خاک میشود پس سعادت
مندان کسانی میباشند که در این نشئه استیفای حظوظ و لذائذ دنیا را کرده باشند دیگر لذتی غیر از لذت
این عالم نیست سید جمال الدین افغانی قدّه در رساله که رد بر دهریه نوشته است میگوید در وین که
یکی از بزرگان اینها است در کتاب خود نوشته است که انسان اوّل قرد بوده است کم کم بمرور دهور
و ازمان ترقی نموده تا بمرتبه انسانیت رسیده است و نیز سید مذکور میفرماید باقی قود که یکی از رؤسای
اینها و از اتباع دیوجینس کلبی است میگوید انسان همیشه دور میزند در بعضی از ادوار خنزیر میشود
و در بعض ادوار دیگر کلب و در بعض ادوار حیوانات دیگر تا بمرور زمان کم کم بر میگردد بصورت اوّل انسان
میشود و هکذا ابد الدهر این اجمالی از طریقه دهریه است و حاصلش قول بتناسخ و عدم مبدء و معاد است
و خواهد ذکر شد اینکه ملا محمد نیر بادی که یکی از دعاة اسمعیلیه بود در حدود نیشابور نیز میگفت که انسان
پس از مردن سگ سیاهی میشود و در طی حالات حسن و دباری که ملقب بعلی ذکره السلام و یکی از ائمه

ذکر مقالات مجوسیّه

وامّا مجوسیّه اسمعیلیه است خواهد امد که سید جمال الدین اینها را از فرق دهریه میشمارد
از تقسیم معلوم شد اینکه از ارباب ملل و دیانات محسوب میشوند و اینها دو طایفه اند ثنویه و مجوسیه
و هر یک از اینها و طایفه نیز چند فرقه میشوند و مجمل کلام در مقالات و اعتقادات ایشان اینست که
میگویند از برای عالم دو صانع است یکی یزدان و دیگری اهرمن و بعضی از انها میگویند یکی نور و
دیگری ظلمت و فرقۀ دیگر میگویند یکی رحمن و دیگری شیطانست و فرق بین ثنویه و مجوسیه اینست
که ثنویه میگویند هر دو صانع قدیم است و مجوسیه میگویند یزدان قدیم و اهرمن حادث است
تفصیل حالات مجوسیه را اگر کسی خواسته باشد رجوع نماید بملل و نحل شهرستانی و تبصرة العوام
سید مرتضی رازی قدس سره در اینجا بطور اجمال بعضی از اعتقادات ایشانرا ذکر مینمائیم از جملۀ عقاید
ایشان اینستکه نکاح محارم از قبیل مادر و خواهر و عمه و خاله و نحو ذلک را مباح میدانند و در این
اعتقاد فلاسفه و دهریه نیز با اینها شریکند چنانچه در تبصرة العوام میفرماید و کذا بعضی از فرق صوفیه
را اعتقاد بر اینستکه میگویند مراد از امهات در ایۀ شریفه حرمت علیکم امهاتکم زوجات پیغمبر است که
بر امت حرام است نه مادر خود انسان چنانچه میرزای قمی در جامع الشتات نقل میفرماید و از جملۀ عقاید
مجوسیه اینستکه میگویند جنابت غسل ندارد و در این عقیده طاوسیه و بابیه و ملاحده اسمعیلیه نیز
با مجوسیه شریکند لکن مجوسیه منی را نجس میدانند و میگویند فقط همان موضع نجس که عبادتشان از قبل
باید شست چنانچه در تبصرة العوام نقل میفرماید و میفرماید بنظر نیاوردند از برای مدعای خود
که اگر یکجا از چوب در میان یکبار نجس شود همان یکجا نرا باید تطهیر نمودنه تمام پاره چوب را و کذا بابیه نیز منی را
نجس میدانند چنانچه میرزا محمد جبرئیل میگفت در مقام تمثیل که یك انگشت انسان نجس شود همان یك
انگشت را تطهیر مینمایند چه فرقیست بین انگشت با عضو دیگر از بدن اگرچه کلام بها چنانچه خواهد امد
صریح است در طهارت منی و شاید در این جهت فرق باشد بین باب و بها **واما** طاوسیه که اصل مذهبشان
بر اینستکه شیطانرا خدا و یزید بن معویه را پیغمبر میدانند منی را نجس نمیدانند و میگویند اگر کسی در خواب
جنب شود نه غسل بر او لازم است و نه غسل و باید او را خیلی احترام نمود چرا که خدا بر او نازل شده است
واما ملاحدۀ اسمعیلیه نیز منی را نجس نمیدانند بنا بر قول ملا محمد که از دعاۀ ایشانست چنانچه شبی
در قاسم اباد که قریه ایست بین نیشابور و مشهد رضا در خانۀ علی محمد که در انزمان خلوتخانۀ ایشان
بود و خلوتخانه غیر از جماعتخانه است از جهت اینکه جماعتخانه محل دعوت عمومی است که حضرت امام

سید مرتضی
در صد و سی ۴۳۰
چهارصد و سی بوده
سنه

محفل میکویند و اسمعیلیه جماعتخانه و یک خلوتخانه هم دارند که محل بیان اسرار است و نشست در خلوتخانه
سؤال از غسل جنابت در میان آمد ملا محمد در مقام جواب گفت اگر کسی در خواب محتلم شود خروج منی از او کاشف است
از اینکه بعضی از مراتب کمالیه را طی نموده است و این اثر کمالست که در او هویدا شده است و اثر کمال را چگونه بغسل
باغسل میتوان زائل نمود بادی شهرستانی در ملل و نحل مینویسد که مانی بن فاتر شخصی بوده است از حکما در زمان
شاپور بن اردشیر و معتقد بوده است بنبوة حضرت عیسی و دینی اختراع نمود مرکب از طریقه مجوسیه و
نصرانیه و بهرام بن هرمز بن شاپور او را بقتل رسانید و مزدک مجوسی که در زمان قباد پدر نوشیروان
ظاهر شد از اصحاب مانی بن فاتر بود و اصل رشته اعتقاد اسمعیلیه این زمان بتوسط دسیسه قرامطه
چنانچه خواهد آمد منتهی میشود بمزدک چنانچه سید جزایری قده در انوار نیز تصریح باینمعنی میفرماید و
وطریقه مزدک اینستکه قائل بقدم نور و ظلمت است مانند ثنویه و مردم را نهی میکرد از مخاصمه و نزاع با
یکدیگر و چون اکثر منازعات و مخاصمات در هر زمانی و مکانی ناشی از جهة اعراض و اموال میشود لذا نساء و
اموال را بر عامه ناس مباح کرده بود و انها را شریک در اموال و نساء قرار داد تا خصومتی در بین انها نباشد
و از جمله مضامین مقالات مزدک اینستکه میگوید در حضرت ندامر عالمین در هر زمانی هفت نفر از وزراء که
اسماء انها سالار و پیشکار و بالون و پروان و کاردان و دستور و کودک و دوازده
نفر از روحانیین که اسمائشان خواننده دهنده ستاننده برنده خورنده دونده خیزنده
کشنده زننده کننده اینده شونده پاینده که مجموع وزراء و روحانیین نوزده عدد میشود
و میگوید کسیکه معرفت باین وزراء و روحانیین پیدا نمود میگردد ربانی و برداشته میشود از او تکالیف و
در مقدمهٔ تنبیه هفتم خواهد آمد که این عدد نوزده که نزد صابیه نیز محترم بوده است و انها از این عدد
تعبیر بهاکل سبعه و روحانیین اثنی عشر مینامند و کذا این عدد در نزد حضرات بابیه نیز میمون است که کلیه
مطالب خود را بر نوزده قرار داده اند حتی شهور سنه را چنانچه خواهد آمد و اسمعیلیه این زمان هم که مدار ائمه
و نقبای خود را بر نوزده قرار داده اند که تعبیر میکنند بهفت حدود امام و حجة و معلم و مکی و ماذون
اکبر و ماذون اصغر و مؤمن و دوازده نقیب و میگویند امامیه اشتباه کرده اند اخبار اثنی عشر در
باره نقبا وارد شده است نه در باره ائمه و میگویند تکالیف و احکام از برای رسیدن نفس است بمرتبه کمال و
رسیدن نفس بمرتبه کمال عبارتست از معرفت انسان حدود هفتگانه و نقبای دوازده گانه را و معرفت اینها
عبارتست از قیامت کبری فاذا قامت القیمة الکبری ترتفع التکالیف و تضمحل السنن والشرایع [illegible]

سید جزایری
در انوار و ظلمیه و شتری هم
یکی از این هفت عدد را
بیان میکنند
[illegible]

مقالات مجوسیه

وصابیه نموده اند بدسیسه قرامطه و سید مرتضی رازی قدّه در تبصرة العوام میفرماید مزدك انچه در دین مجوسی و

دیگران بوده است از واجبات ترکش را واز محرمات فعلش را درمیان قوم واتباع خود مباح کردانیده چنانچه اعتقاد

فلاسفه وبعضی ازعرفای زمانست که هیچ چیز را درعالم حرام وواجب نمیدانند انتهی کلام قدّه واسمعیلیه حدود

خراسان فعلاً اعتقاد براینست که ترك صلوة وصوم وشرب خمر را مباح میدانند واستدلال میکنند برحلیت

شرب خمر بایه قران چنانچه در خاتمه کتاب خواهد امد بلکه از کلام ملا محمد معلوم میشود که نماز در طریقه اینها علاوه

براینکه واجب نیست حرام هم میدانند چنانچه شبی درخلوتخانه قاسم اباد که خانه علی محمد باشد کربلائی حسن نامی

از ملا محمد سؤال نمود که در امر نماز چه میفرمائید ملا محمد در جواب گفت اگر کسی نماز بخواند ان نماز طوقی

از اتش میشود در گردن او میافتد پس باید نماز در نزد اینها حرام باشد تا موجب طوق اتش شود ولازمه

این کلام اینستکه طوقهای متعدده از اتش در گردن ملا محمد واتباعش باشد از جهت اینکه اینها در بعضی

از اوقات بجهت حفظ ظاهر که امر دنیای ایشان مختل نگردد نماز میخوانند ویقیناً ملا محمد هم در تمام عمر خود

مگر نماز نخوانده است پس یا از جهت نمازهائیکه خوانده اند طوقهای عدیده از اتش در گردن ایشان میباشد

بنابرقول ملا محمد ویا از جهت نمازهائیکه ترك کرده اند بنابرقول عموم مسلمین الحق والانصاف که دهری و

مجوسی حرفهای اینها را نمیزنند واز عجائبیکه زن بچه مرده را بخنده میاورد اینستکه اینها مادامیکه زنده اند

نماز نمیخوانند ومحتاج بقبله نیستند ولی در وقت مردن واحتضار محتضر شانرا رو بقبله وبعد از مردن

برجنازه اش نماز میخوانند وبلُ لمن انتبه عند الموت وبعده شعر شاعر منطبق براینها میشود که گفته است

پاك بازی گفت پیش حیله جوی) (مرده را در نزع گردانند روی) پیش ازاین ان بیخرد را بردوام) روی

گردانیده با بیتی مدام) (برك ریزان شاخه بنشانی چه سود) (روی اکنون گر بگردانی چه سود) هرکه را

این لحظه گردانند روی) (او جنب مرده است زاو باکی مجوی) واز جمله اعتقاداتیکه اختصاص بمزدکیه

دارد ودر باقی فرق مجوسیه نیست اینستکه مزدکیه قائلند بتناسخ وحلول وتناسخ برچهار قسم است

مسخ ونسخ وفسخ ورسخ وهریك ازچهار قسم یا از قوس صعود است ویا از قوس نزول وبعضی ازمعانی

تناسخ در مقالات دهریه گذشت ومعلوم شد از کلام در وین وابیقور که میگفتند انسان همیشه دور

میزند گاهی کلب میشود وگاهی خنزیر الی اخره واما معنی تناسخ در نزد مزدکیه اینستکه میگویند روح انسان

در وقت مردن منتقل میشود بقالب انسان دیگر یعنی مقارن مردن این شخص هر جنینی که در رحم مادر وقت

ولوج روح در او شده باشد روح این بان جنین منتقل میشود ویا منتقل میشود بقالب حیوانات دیگر از قبیل

نقل کلام از عرفای زمانه در حدود خراسان

در معنی تناسخ

کلب و خنزیر و مار و عقرب و نحو ذالک و این معنے را تعبیر بتقمص مینمایند یعنے بدن انسان مثل پیراهنیست که

از تن بکند و پیراهن دیگر بپوشد و میگویند که انسان در دار دنیا اگر عمل نیکی ازاو صادر شده باشد روحش

منتقل میشود بقالب خوبی مانند قالب انبیاء و صلحاء و اگر عمل زشتی ازاو صادر شده باشد روحش منتقل میشود

بقالب کلب و خنزیر و نحو ذالک و میگویند که جنت و نار عبارتست از همین قوالب نیک و بد بهشت و

دوزخی غیر از اینها نیست و میگویند اعلی علیین قالب انبیاء است و اسفل السافلین قالب مار و حیه است

و بعضے گفته اند اعلی درجه قالب ملئکه و اسفل درکه قالب شیطانست و از کلام ملا محمد معلوم میشود که

اسمعیلیه در مسئله تناسخ قائلند بمثل مقاله مزدکیه چنانچه شبی در مقام موعظه و تحذیر میگفت اگر

کسے در طریقت عصیان ورزیده مخالفت نماید پس از مردن سگ سیاهی میشود و در اطراف منزل

خود میگردد شخصے ملا یوسف نام در مجلس صدا بلند نموده گفت از قرار فرمایش جنابعالی حال ما طریقتیها

بعد از مردن اصعب است از حال شریعتیها ملا محمد گفت بلی چنین است از جهت اینکه عقاب ما آتش حرمانست

و آتش حرمان اشد از آتش نیرانست و در طی حالات فرقه دروزیه از اسمعیلیه نیز خواهد آمد که همین معنے

از تناسخ را قائلند **واما** معنے حلول اینستکه خدا تعالی ظاهر شود در یکی از مخلوقات بنحو حلول کل

و یا بنحو حلول جزء روزی در دیزباد در میان باغی چند نفر بودیم از انجمله علی محمد قاسم آبادی و ذبیح الله

دیزبادی بودند و چون ذبیح الله از سفر بمبئی مراجعت کرده بود او را حاج ذبیح الله میگفتند خلاصه

صحبت خواص در بین آمد که آیا در قاسم آباد خواص از مرده بیشتر است یا در دیزباد یعنی کسانیکه

اعتقاد بالوهیت سلطان محمد نوه آقا خان محلاتی دارد تعداد نمودیم از قاسم آباد هفت نفر و از دیز

باد پنج نفر از مرد و زن و ما اهل قاسم آباد فخریه و مباهات مینمودیم بر اهل دیزباد که ما با قلت جمعیت کیدایم

خواصمان بیشتر از اهل دیزباد است در تنبیه هفتم و هشتم نیز خواهد آمد که اینها ائمه شانرا خدا میدانند

و مخفی نماند که تناسخ و حلول که منشا و نشرش از مجوسیه و صابیه و برهمیه هند و فلاسفه دهریه شده است

علماء اعلام اینها را در محل خودش براهین قطعیه ابطال نموده اند و قائلین انرا از ربقه اسلام خارج

دانسته اند بلکه اگر شخصے ادنی مرتبه از انسانیت داد دارا باشد بطلان این خرافات را بالوجدان میبیند احتیاج

برهان ندارد و بادنی تاملی میفهمد که چگونه شیطان نفس اماره اینها را از اوج فلک انسانیت در

در حضیض طبیعت حیوانیه در آورده است نستجیر بالله من شرور مصائدهم **اما کلام**

در مقالات صوفیه واقع میشود در ضمن سه باب **باب اول** در ابتدای این طریقه و وجه تسمیه اینها

مقالات مجوس

در مقالات صوفیه

باین اسم و ذکر مقداری از مشترکات بین تمام فرق انها **باب دویم** در ذکر کسانیکه رد و قدح در بارهٔ انها
نوشته اند **باب سیم** در ذکر فرق اینها که چند فرقه اند **اوّلاً** معلوم ارباب بصیرت باشد اینکه متصوّفه
از شیعه در کتبشان و در مقام صحبتشان کثیری از اصحاب ائمّه و علما را نسبت بتصوف میدهند از قبیل سلمان
و عمّار و کمیل و امثال اینها را از اکابر اصحاب و از علما از قبیل ابن فهد حلّی و اخوند ملا محمّد تقی مجلسی و میر داماد
و میر فندرسک و شیخ بهائی و اخوند ملا محمّد باقر مجلسی و شیخ مرتضی انصاری چنانچه حاج معصوم علی شاه شیرازی
در کتاب طرائق الحقائق خود بعضی از کلمات مجلسی را نقل میکند و استظهار تصوّف او را از انها مینماید و
در حالات شیخ مرتضی میگوید او در علم و عمل و زهد و تقوی و ورع و عبادت و ریاضت مسلّم فرق مسلمین است
و در معارف الهی قدوهٔ ارباب یقین و صفوهٔ صوفیان و لایت قرین است خلاصه امثال این اشخاص از علمای معروف
بزهد و تقوی را نسبت تصوف بایشان میدهند و بعد از اینکه حالات این اشخاص از صحابه و علماء از زهد و
تقوی و پیروی شرع انور بر همهٔ اهل عالم از مخالف و مؤالف معلوم است پس اگر متصوّفه از رویه و حالات
این اشخاص تعبیر بتصوّف مینمایند کما اینکه حاج معصوم علی شاه در موضعی از کتابش میگوید و همچنین
روشن گردید بحقیقت صوفی انبیا اند علیهم السلام و پیروان ظاهر و باطن ایشان که العلماء ورثة الانبیاء و
اختصاص بزمانی دون زمانی ندارد پس صوفی انکسی استکه پیرو انبیا باشد در اعمال و اخلاق خواه نام او را صوفی
گذارند یا موحّد یا عارف یا صوفی کلاه پشمی بر سر گذارد یا نه پس اسم صوفی یا عارف روی خود گذاردن ثمری ندارد
باید ادای معنی شد انتهی کلامه الحاصل اگر مقصود متصوّفه از طریقهٔ صوفیه همین روش اصحاب ائمّه و علماء است
از زهد و تقوی و ورع چنانچه روایات و اخبار کثیره در ترغیب و تحریص زیاد بران فرموده اند و حضرت امیر
علیه السلام نیز اشاره بهمین فرموده در مقام سؤال از ان بزرگوار از صوفی فرمود الصّوفی من لبس الصوف علی
الصّفا و جعل الدّنیا خلف القفا و سلک طریق المصطفی و استوی عنده الذّهب و الحجر و الفضّة و المدر و الّا
فالکلب الکوفی خیر من الف صوفی پس البتّه این طریقه نیستکه شریعت محمّد بن عبد الله ص و سایر انبیا بر این است
و بوده و البتّه سالکین این مسلک شریف نیز در هر زمانی بمراتب عالیه رسیده و میرسند بمقتضای عبدی اطعنی اجعلک
مثلی و لکن کسی هم در هر زمان نوعاً از حال اینگونه اشخاص مطّلع نمیگردد از جهة اینکه انها در مقام دکانداری
و مرید جمع اوری نیستند بلکه هر قدر قرب ایشان بحق بیشتر در میان خلق مخفی و مستور ترند چنانچه
شاعر میگوید (مردان خدا میل بهستی نکنند) (خود بینی و خویشتن پرستی نکنند) (دریا دریا می
محبّت نوشند) (در دل ابداً خیال مستی نکنند) غرض اگر این معنی را اراده میکنند و اسم انرا طریقت

وحقیقت میگذارند متأخرین در اصطلاح نیست ولی اراده اینمعنی با ذکر نمودن این اشخاص از قبیل حسین حلاج
ومحی الدین عربی وسعد الدین حموی وشیخ عبد القادر گیلانی وجنید بغدادی وملای رومی وامثال اینها که اجمالاً
کلمات ایشان کشف از کجروی وداعیهٔ فاسدهٔ ایشان مینماید بلکه بعضی از متصوفه اینها را در مقام توصیف مقدم میدارند
بر اصحاب ائمه منافاتی دارد وکذا اراده اینمعنی منافی نیست با اعمال ورفتار کسانیکه داعیهٔ صوفیگری دارند از جهت
اینکه بالوجدان میبینیم اعمال اینها را از حب جاه ومال وظلم وتعدی وترک واجبات وارتکاب محرمات وغیر ذلک از
ظهور آثار اضداد زهد وتقوی وورع از اینها بلی اگر اینها بلفظ صوفی بستن بخود وشارب نگرفتن ولباس وکلاه پشمی
وخرقهٔ هفت رنگ پوشیدن اکتفا میکنند مطلبی است ولی چه سود چنانچه شاعر میگوید (اگر ز مغز حقیقت بپوست
خورسندی) (تو نیز جامهٔ ازرق بپوش وسر متراش) (مراد اهل حقیقت لباس ظاهر نیست) (کمر بخدمت سلطان
ببند وصوفی باش) مقرب شدن در درگاه سلطان بدون زحمت کشیدن وخدمت نمودن ممکن نخواهد شد (نابرده رنج
گنج میسر نمیشود) البته تذلل وزاری وسر بر آستانه سائیدن میخواهد چنانچه از حالات وتضرع ونالهای انبیاء وائمه
اطهار علیهم السلام معلوم میشود پس اینجانب ضعیف در حسنه میخرند تعارف بردار نیست و اگر مقصود متصوفه
از تصوف همان معنی است که در نحو ایشان نوعاً موجود است از دکانداری ومرید گرداوری ومردم آزاری وفریاد اندرین
داری وغرض ایشان از نسبت تصوف را باصحاب ائمه وعلما بازار رونق دادن وعوام در دام انداختن است کما
هو الظاهر چنانچه داب حضرات بابیه نیز براینست که هر جا کسی از علما که معروف بزهد وورع است میگویند قال اهل حقیقت
واز سلسلهٔ ما است چنانچه خواهد آمد البته اینمعنی بر خلاف رویهٔ شرع مطهر است والبته علما واصحاب ائمه
از اینمعنی بیزارند پس صاحبان بصیرت ملتفت باشند که در دام حیلهٔ این فرقه واقع نگردند **باری** برگردیم باصل
مطلب گفته شد که مقالات متصوفه در ضمن سه باب ذکر میشود **باب اول** در ابتدای این طریقه ووجه تسمیهٔ
اینها است باین اسم بدانکه در جزء اول تاریخ ابن اثیر در ضمن ترجمهٔ نوح ع مختصری از حال فریدون پادشاه ذکر نموده
ومیگوید اول کسیکه او را صوفی نام نهاده اند او است ومیگوید بعضی گمان کرده اند که او نوح علیه السلام است
وبعض دیگر گمان کرده اند که او ذو القرنین است وبنابراین کلام ابتدای این رشته از زمان فریدون واست وحاج
معصومعلی شاه در جلد اول طرائق الحقائق میگوید در باب چهل وچهارم کتاب قابوس نامه مذکور است که اول کسیکه
اصل این طریقت را نهاد عزیر پیغامبر بود تا بصفای بدانجا رسید که جهودان ورا پسر خدا خواندند انتهی وبنابراین
قول ابتدای این رشته از زمان عزیر است **واما** اقوال در وجه تسمیهٔ اینها بصوفی نیز حاج معصومعلی شاه
میگوید قال بعضهم بنی صوفة وهم جماعة من العرب کانوا یتزهدون ویتقللون من الدنیا فنسب هذه الطایفة الیهم

بیان اینکه
تصوف از بدعهای اهل سنت
شده است
بیان اینکه اصل
تصوف از یونانیان

ونیز میگویند قال الجوهری وصوفة ابو حی من مضر وهو الغوث بن مر بن اد بن طانجة بن الیاس بن مضر کانوا یخدمون
الکعبة فی الجاهلیة ویجیزون الحاج ای یفیضون بهم من عرفات وقریب من ذلک ما فی القاموس انتهی وبعضی گفته اند
اینها را صوفی نامیده اند از جهت اینکه لباس پشمی میپوشند وبعضی دیگر میگویند صوفیه نسبت بان صفه است که
در عهد نبی در مسجد نبی بود ومسقف بود بجریدهٔ نخل از برای فقرای مهاجرین که از انجمله ابو هریره بود و
پیغمبر ایشانرا دوست میداشت وانها را احترام میفرمود وکذا اقوال دیگر در اینمقام وتفاصیل زیادی نیز
ذکر شده است ولی بهمین مقدار اکتفا گردید که باعث ملال خواننده نگردد ولی گمان حقیر اینستکه انچه از کتب
وکلمات اینها مستفاد میشود این رشته همان رشته ایستکه در زمان یونانی جماعتی بودند در مقابل حکمای اینها که
اهل نظر واستدلال بودند در اثبات امور این جماعت نیز اختراع ریاضاتی نموده وبان ریاضات مشغول بودند
وبعضی از اینها ایمان بانبیاء میاوردند وبعضی ایمان نمیاوردند واز انجائیکه حکمت وعدالت باری تعالی
اقتضا میکند که هر کسی زحمتی کشیده باشد زحمت وی بی نتیجه نباشد انکسانیکه ریاضتی میکشیدند
فی الجمله بعوالمی میرسیدند وکشف بعض امور برانها میشد ولو اعتقاد بصانعی هم نداشتند غایة الامر
اگر کسی ایمان بخدا یتعالی داشته باشد وریاضت وزحمتش مطابق با شریعت نبی خود باشد از زحمت وریاضت
ذخیرهٔ اخرت ومیشود بلکه انچه خواسته باشد از دنیا واخرت خدا یتعالی باو عطا میفرماید **واما** اگر این شخص
ریاضت کش ایمان بخدا وانبیا نیاورده وریاضتش مطابق با یکی از شرایع نباشد وفقط زحمت کشیدن او
از برای دنیا است واز اخرت خبری ندارد البته این شخص نیز زحمتش بی نتیجه نخواهد شد وبعضی از انچه خواسته است
از دنیا باو میدهند ولی از اخرت نصیبی ندارد چنانچه خدا یتعالی در قران مجید میفرماید من کان یرید حرث
الاخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الاخرة من نصیب وچنانچه در خبر نیز است
که گویا از حضرت صادق علیه السلام باشد بعید العهدم وحاصل مضمونش اینستکه شخص زندیقی اظهار اخبار از
مغیبات مینمود حضرت در مقام امتحان او تخم گنجشکی را از جزیره برداشته میان دست مبارک گرفته فرمود چه
چیز است میان دست من انشخص تاملی نموده عرض کرد انچه نظر میکنم اشیاء تمام در مقام خویش واز محل خود
تغییری نکرده اند مگر در فلان جزیره که اشیانه مرغی ودران شیء را نیز تخم بوده است وحال یکعدد از انها نیست
حضرت دست مبارک را گشوده وبانشخص فرمودند تو از چه عملی باینمقام رسیدهٔ عرض کرد از مخالفت نفس
خویش حضرت فرمود ایا نفست میل دارد اسلام اختیار نماید عرض کرد نه امام فرمود پس چرا او را در اینمعنی
مخالفت نمیکنی پس انشخص بر خلاف نفس خود رفتار نموده اسلام اورد حضرت فرمود حال ملاحظه نما انچه را

۲۰ در اینکه اثر هر ریاضت کشف و کرامت نیست

که دارا بودی با قیست با نه آن شخص تاملی نموده عرض کرد هیچ نمیدانم حضرت فرمودند تا حال چون آخرتی نداشتی خدا تعالی نتیجهٔ زحمت مجاهده نمودن تو با نفس خویش را این علوم قرار داده بود در دنیا و چون سلام آوردی این مجاهده ذخیرهٔ آخرت تو میشود و از این بیان معلوم شد که نتیجهٔ هر ریاضت کشف و کرامت نیست و صاحب آن از اولیاء الله محسوب نمیشود والا باید کسانیکه ابداً ایمان بخدا نیاورده مثل براهمهٔ هند و سحرهٔ فرعون قبل از ایمان ایشان بلکه کسانیکه خود دعوی خدائی مینمودند مثل فرعون و شداد که بواسطهٔ بعضی از زحمات و ریاضات خوارق عاداتی از آنها ظاهر میشد تمام اولیاء الله باشند پس اولیاء الله کسانی میباشند که از رحمت و عمل بشرایع بمرتبه و مقامی رسیده باشند نه از بی نمازی و چرس کشی و ریاضات غیر مشروعه که موجب خشکی دماغ میشود **الحاصل** ریاضتین رشته و طریقهٔ در دست داشتند که نوعاً در قبال و خلاف انبیاء علیهم السلام بودند و این رشته مستمر و باقی بود تا زمان نبوت مکمل نفوس و شریعت غرای محمدیه علیه و علی آله افضل الصلوات والتحیة که ناسخ تمام شرایع و جامع کلیهٔ نتایج است از حکمت و ریاضت و عبادت و سیاست حتی جهة حفظ الصحة در مزاج که اگر کسی باداب مقرّره در شرع انور عمل نماید از کیفیت و اوقات مقرّره از برای اکل و شرب و نوم و جماع و غیر ذلک هر آینه بر حسب عادت مریض نخواهد شد و همچنین سیاستی اعمال نموده است در دین حنیف که تمام فایده و نفع آن عاید بعباد است از جعل حدّ و رجم و قصاص که هر آینه اگر مردم عمل بان نمایند مال و جان و ایمان ایشان سالم و محفوظ خواهد بود بخلاف سیاسات دیگر از قبیل حبس و جرم که مال و ایمان جانی را تمام میکند و چیزی هم عاید مجنیّ علیه نشده بلکه تمام فایده در کیسهٔ مقنّن و مسیس رفته است پس اگر کسی حقیقة بدیدهٔ بصیرت و انصاف نظر نماید هر آینه میبیند که حضرت حق جلّ و علا آنچه محلّ حاجت عباد میباشد از امور دنیویه و اخرویه تا روز قیامت در این جامعهٔ شریفه قرار داده است و تمام موجبات کمالات نفسانیه دنیویه و درجات عالیهٔ اخرویه را در این دین مبین مرسوم و در عهده سپرده است و اقوی شاهد بر این مدّعی مشاهده و ملاحظهٔ حالات عاملین باین جامعهٔ شریفه است بر حسب مراتب عمل ایشان که مرتبهٔ اوّل از آنها کسانیکه بوجه اتم و اکمل عمل باین جامعه نمودند نفس نفیس نبویه و حضرت طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین بودند که در مقام اطاعت و فرمانبری پروردگار عالم گوی سبقت از تمام کاینات ربودند و بواسطهٔ خدمت باستان اقدس حضرت احدیت عزّ اسمه دارای علوم اوّلین و آخرین گردیدند چنانچه در خبر اصول کافی میفرماید املی رسول الله علی امیر المؤمنین ع الجفر والجامعة وفیهما جمیع العلوم حتی ارش الخدش والجلدة ونصف الجلدة و در روایت دیگر از حضرت صادق ع فرمودند عندی الجفر الابیض فقال له زید بن ابی العلا وای شی فیه قال

در اینکه عمل بجامعهٔ اسلامیه موجب حصول جمیع کمالات نفسانیه میشود

فقال لی زبور داود و توریة موسی و انجیل عیسی و صحف ابرهیم و الحلال و الحرام و مصحف فاطمة و فیه ما یحتاج

الینا و لا نحتاج الی احد و مثل قول امیر علیه السلام که فرمود لو ثنیت لی الوسادة لجلست علیها و حکمت بین اهل

التوریة بتوریتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم الی اخر فرمایشات و علوم ایشان علیهم السلام بر احدی مخفی نیست

تا محتاج بیبیان باشد و باین مقامات و مراتب عالیه نرسیدند مگر بواسطهٔ لیاقت و اهلیت فرمان برداری

و عمل باین جامعهٔ الهیه بابی انتم و امی و در مرتبهٔ متاخره از ایشان در مقام عمل باین جامعه اصحاب و محبین

ایشانند که هر کدام باندازهٔ عمل و پیروی پیشوایان خویش دارای مراتب کمالیه و قرب بدرگاه حضرت احدیت

پیدا نموده و مینمایند مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و کمیل و میثم و نظایر اینها در هر زمانی پس طریق

قرب الی الله این جامعهٔ مقدسهٔ الهیه است و سالک حقیقی و هادی واقعی این طریق هم اهل بیت عصمت

و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین میباشند پس طالبان مقام قرب الهی اگر از این راه و بدلالت این ادلاء

سیر نمودند بمقصود خویش نائل میشوند و الا اگر از این کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء خواهد بود و سالک

در تیه ضلالت و گرداب جهالت واقع میشود شعر (پا منه اندر طریق عشق هر کو بی دلیل) (راه سالک

گم کند بی‌شک بدون رهبری) (رو مؤدب شو بآداب شریعت مرد وار) (تا کشاید از حقیقت حق برخسارت

دری) و از جهت اینکه این جامعهٔ شریفه بعد از پیغمبر ص در دست غیر اهل نیفتد و اختلال و خیانتی در آن نشود

تا اسباب آسایش عباد در دنیا و اخرت برقرار باشد حضرت حق جل و علا از برای حفظ آن اشخاصی را که امین

و اهلیت حفظ این امانت را داشتند معین فرموده و پیغمبر خود را امر فرمود تا بمردم برسانند و پیغمبر ص

نیز در اوقات و امکنهٔ مختلفه بالسنه و عبارات عدیده تبلیغ فرمودند از انجمله علی منی بمنزلة هرون من

موسی فرمودند و از جمله من احب علیا فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله فرمودند و از جمله من کنت مولاه

فهذا علی مولاه فرمودند و از جمله مثل اهل بیتی کسفینة نوح من رکبها فقد نجی و من تخلف عنها فقد غرق

فرمودند و از انجمله انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الاخر و هو کتاب الله حبل ممدود

من الارض الی السماء و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما فرمودند بمجلسی منفردا باید

این خبر از متواترات است که احدی از مخالفین منکران نمیباشد و از جمله مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم بایها اخذتم

اهتدیتم قیل یا رسول الله و من اصحابک قال اهل بیتی فرمودند و از جمله عدة اوصیائی عدة الشهور و هی اثنی

عشر شهرا و عدتهم عدة نقباء موسی بن عمران فرمودند این خبر و امثال این خبر را اسمعیلیه منطبق بر نقبای خود شان

کرده و میگویند امامیه اشتباه کرده اند که میگویند این اخبار در بارهٔ ائمه است و فعلا در اینمقام نیستم و الا انچه

تاکید است پیغمبر در حفظ جامعه اسلامی

تنبیه اوّل از فصل دوّیم

حقیر از اخبار نبوی در مقام بیان ائمّه اثنی عشر از طریق عامّه و خاصّه دیده ام صد و چهارده خبر است
که در بیست و دو خبر از آنها تصریح باسما مبارک ائمّه ع فرموده است الحاصل اخبار وارده از پیغمبر ص در تعیین
اوصیا و حافظین دین مبین و سفارش نمودن آنها را بمردم بسیار است نه که همین مقدار کفایت است در این مقام
و غرض پیغمبر ص از این تاکیدات و سفارشات این بوده است که اینهمه زحماتی متحمّل شدند و اینهمه مصیباتی
کشیدند تا اینکه مردم را از گرداب ضلالت و از ننگ قول یهود که گفتند عزیر پسر خدا است و قول نصاری که
گفتند عیسی پسر خدا است بیرون آورند و همچنین مردم را از هلاکت تشتت بدع و آراء و اختلاف ملوک
الطوائفی که در زمان جاهلیت بوده که همیشه در قتل و قتال و هر یک طریقه را از برای خود اختراع نموده
برتری و تفوّق بر یکدیگر می جستند نجات داده در تحت جامعه اسلامی در آورده بود این زحماتش هدر
نشود و مردم بر نگردند باطوار و آداب جاهلیت و لکن افسوس صد افسوس که بمقتضای آیه شریفه و ما محمّد
الّا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم هوا پرستان دنیا پرست بمجرد رحلت
پیغمبر ص رجوع بطینت اصلیه و شقاوت جاهلیه خود نمودند و بنا کردند بخیانت و بدعت گذاردن در
دین مبین و اوّل کسانیکه برگشتند بآداب جاهلیت اصحاب ثقیفه بودند که تفرقه انداختند بین ودیعه
پیغمبر ص اخذ بکتاب و ترک عترت او نمودند و رکن اعظم اسلام را در هم شکستند چنانچه حضرت باقر ع میفرمایند بنی
الاسلام علی خمس الصلوة و الزکوة و الحج و الصوم و الولایة و لم یناد احد بشیء کما نودی بالولایة فاخذ الناس
باربع و ترکوا هذه یعنی الولایة و چون علم کتاب عزیز را باید از باب علم اخذ نمود که فرمود انا مدینة العلم و علی بابها
و در آیه شریفه میفرمایند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون که مراد از اهل ذکر اهل عصمت علیهم السلام میباشند
هر آینه اخذ اینها بکتاب از قبیل تیغ تیز در کف زنگی مست میباشد پس در حقیقت نه اینستکه اینها اخذ بکتاب
کرده باشند بلکه بالکلّی و دیعه پیغمبر ص و ارکان خمسه اسلام را ترک نموده اند بمقتضای خبر ابوذر از پیغمبر ص که
میگوید شنیدم از رسول خدا ص که در باره علی و حسنین میفرمود بخدا قسم اگر کسی نماز بخواند و روزه بگیرد تا بحدّیکه
گوشت و پوست بدن او پوسیده و ریخته شود هر آینه نفع و فائده نخواهد بخشید او را نماز و روزه او مگر
بدوستی شما اینمقدار جزء خبر است و تمام خبر انشاء الله در طیّ اخبار وارده در تنصیص ائمّه ع ذکر میشود و از
اینجا معلوم شد فرمایش امام ع که فرمود لم یناد احد بشیء کما نودی بالولایة پس این یکطایفه که رجوع باصل
خود نموده و بمقتضای مفهوم ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا بعدی از جاده منحرف شده در ضلالت واقع گردیدند طایفه
دیگر که رجوع بآداب جاهلیت نمودند بر عکس طایفه اولی اخذ بولایت و ترک کتاب و ارکان اربعه دیگر اسلام نمودند

طایفه اول که رجوع بآداب جاهلیت نمودند

واز جهت

ذکر کسانیکه رجوع باداب جاهلیت نمودند

از جمله اینکه زیارت حج بیت الله الحرام را تبدیل بسفر بمبئی و عکا و غیران نموده اند زبرای تشرف خدمت مرشد
و اما صوم را میگویند روزه گرفتن صرفه نانست و دلیل ایشان هم اینستکه میگویند (مخور مال مردم میازار کس
در دستکاری همین است و بس) و اما صلوة را بعضی از ایشان میگویند مولا از جانب همه ما ها نماز خوانده است
دیگر ما محتاج بنماز نیستیم و بعضی دیگر از ایشان مثل اسمعیلیه بلی دلیل ایشان اینستکه سرکار ما را معاف
داشته است از نماز چنانچه ذکر خواهد شد دلیل دیگر ایشان اینستکه میگویند (هرانکس که اقاش حیدر بود
چه پرواش از روز محشر بود) ما چه حاجت باین زحمتها داریم کلید بهشت در دست مولای ما است ولی خبر
ندارند از خود مولا که بمثل مار گزیده بخود میپیچید و عرض میکرد الهی الویل لی ثم الویل لی اذا کان الجحیم شرابی
تا آخر مناجات شریفش و خبر ندارند از ایه شریفه که میفرماید فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم و خبر ندارند
از اینکه پسر نوح با وجود رقت پدر بحال او که عرض کرد ربّ ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق خطاب یا نوح
انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح شنید پس در زمینه که مخالف حضرت حق جل و علا انسان از فرزندیت
پدر خارج میشود چه اطمینان باینکه من نوکر او و مولا است یا من شیعه او امام است و یل لمن کان شفعائه خصمائه
عزیز من (چه خوش بی مهربانی از دو سر بی) (زیکسر مهربانی درد سربی) گمان میکنی همین که گفتی من شیعه
محبتم او هم قبول کرده و الله نه چنین است و نام حلوا بردن دهن را شیرین نمیکند (گفتن نیکو بنیکوئی نه
چون کردن بود) (نام حلوا بر زبان بردن نه چون حلوا ستی) چنانچه در اصول کافی در باب اطاعت و
تقوی اخبار کثیره ایست که بعضی را نقل میکنم عن الصادق ع قال لیس من شیعتنا من قال بلسانه وخالفنا
فی اعمالنا واثارنا ولکن شیعتنا من وافقنا بلسانه وقلبه واتبع اثارنا وعمل باعمالنا اولئک شیعتنا
و حاصل کلام شریفش اینکه نیست از شیعیان ما کسیکه بزبان اظهار عقیده بما نماید و مخالفت نماید ما را در اعمال
و اثار ما و لکن شیعیان ما کسانی میباشند که موافقت نمایند ما را بزبان و قلب خود و متابعت نمایند اثار ما را
و عمل نمایند باعمال ما انها اند شیعیان ما روایت دیگر محمد بن مسلم عن ابی جعفر ع قال لا تذهب بکم المذاهب
فوالله ما من شیعتنا الا من اطاع الله عز و جل که حاصل فرمایشش اینکه مغرور ننماید شما را طریقه و مذهب
شما یعنی مغرور نشوید باینکه ما شیعه هستیم پس بخدا سوگند نیست از شیعیان ما مگر کسیکه اطاعت نماید
خدای عز و جل را روایت دیگر عن جابر عن ابی جعفر ع قال قال لی یا جابر ایکتفی من انتحل التشیع ان یقول بحبنا
اهل البیت فوالله ما من شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه و ما کانوا یعرفون یا جابر الا بالتواضع و التخشع و
الامانة و کثرة ذکر الله و الصوم و الصلوة و البر بالوالدین و التعهد للجیران من الفقراء و اهل المسکنة و الغارمین

ذکر اخبار [illegible] معصیت [illegible] اهل شفاعت [illegible]

والایتام وصدق الحدیث وتلاوة القرآن وکف الالسن عن الناس الا من خیر وکانوا امناء عشائرهم فی الاشیاء
قال جابر فقلت یا ابن رسول الله ما نعرف الیوم احدا بهذه الصفة فقال یا جابر لا تذهبن بک المذاهب حسب
الرجل ان یقول احب علیا واتولاه ثم لا یکون مع ذلک فعالا فلو قال انی احب رسول الله ورسول الله خیر
من علی ثم لا یتبع سیرته ولا یعمل بسنته ما نفعه حبه ایاه شیئا الخ وحاصل مضمون روایت شریفه اینکه حضرت
باقر میفرمایند یا جابر آیا اکتفا میکند کسیکه شیعگی بخود بسته است اینکه بگوید من محب خانواده عصمت علیهم السلام
میباشم پس بخدا سوگند نیست از شیعیان ما مگر کسیکه بپرهیزد خدا تعالی را واطاعت نماید او را وایشان شناخته
نمیشوند مگر بفروتنی وخشوع قلب وامانت وبسیاری ذکر وروزه ونماز واحسان بوالدین وجویا بودن از حال
همسایگان وجستجو نمودن از فقرا ومساکین وقرض دادن وپرستاری از اطفال یتیم وراست گوئی وتلاوت
قرآن وحفظ زبان از بد گوئی وامین در کارها باشد در عشیره وطایفه خود پس جابر عرض کرد یا بن رسول الله ص
نمیشناسیم وسراغ ندادیم درین زمان کسی را که دارای این صفات وخصال باشد انگاه امام ع فرمود یا جابر معزور
نسازند ترا مذهب وطریقه تو مردم گمان میکنند همین قدر بگویند ما محب علی میباشیم واو را دوست میداریم
دیگر محتاج بعمل نخواهند بود ولکن نیست چنین که گمان کرده اند بلکه اگر بگویند ما رسول خدا را دوست میداریم
با اینکه رسول خدا بهتر است از علی ع لکن متابعت نمایند سیره وروش او را وعمل نمایند بسنت او نفع وفائده
نمی بخشد ایشان را محبت ودوستی رسول خدا ودر ذیل روایت عمرو بن خالد عن ابی جعفر ع قال ثم اقبل علینا فقال
والله ما معنا من الله برائة ولا بیننا وبین الله قرابة ولا لنا علی الله حجة ولا یتقرب الی الله الا بالطاعة فمن کان منکم
مطیعا لله تنفعه ولایتنا ومن کان منکم عاصیا لله لم تنفعه ولایتنا ویحکم لا تغتروا ویحکم لا تغتروا ومضمون
این روایت اینستکه راوی میگوید پس امام باقر ع توجه نمود بجانب ما وفرمود بخدا سوگند نیست با ما از جانب خدای
تعالی برائت نجات از عقاب الهی ونیست بین ما وبین خدا قرابت وخویشی ونه حجتی هست ما را بر خدا وتقرب نمیجوید
احدی بسوی خدا تعالی مگر بطاعت او پس هر کدام از شما که اطاعت نماید خدای عز وجل را نفع می بخشد او را
محبت وولایت ما وهر کدامی از شما که عصیان ورزید خدا را نفع وفایده نمی بخشد او را ولایت ما وای بر شما مغرور
نگردید بولایت ما وروایت دیگر در اربعین والد شیخ بهائی ره عن جابر عن ابی جعفر ع قال یا جابر ایکتفی من ینتحل التشیع
ان یقول بحبنا اهل البیت والله ما من شیعتنا الا من اتقی الله واطاعه فاتقوا الله واعملوا لما عند الله لیس
بین الله وبین احد قرابة احب العباد الی الله عز وجل اتقیهم واعملهم بطاعته یا جابر والله ما یتقرب الی الله
تبارک وتعالی الا بالطاعة وما معنا برائة من النار ولا لاحد علی الله من حجة من کان لله مطیعا فهو لنا ولی

كان لله عاصيا فهو لنا عدو وما تنال ولايتنا الا بالعمل والورع حاصل مضمون خبر شريف اينكه حضرت باقر عليه السلام
فرمودند يا جابر آيا كفايت ميكند كسيكه شيعه گرى بخود بسته است بهمين قدر كه بگويد من محب اهل بيت هستم
بخدا سوگند نيست از شيعيان ما مگر آنكسيكه پرهيزكارى نمايد از خداى تعالى و اطاعت و فرمانبردارى نمايد اورا
پس بپرهيزيد خدا را و عمل نمائيد بآنچه از جانب او رسيده است نيست بين خدا و بين احدى قرابت و خويشى و مقرب
ترين عباد بسوى خداى عز و جل كسى ميباشد كه پرهيزكارى و عمل او بطاعت خدا بيشتر باشد بخدا سوگند قرب
بسوى خدا پيدا نخواهد نمود كسى مگر بطاعت او و نيست با ما برات آزادى از آتش جهنم و نيست از براى كسى حجة و سند
بر خداى تعالى هر كس اطاعت خدا نمايد پس او دوست ما است و هر كه معصيت خدا نمايد او دشمن ما خواهد
بود و نميرسد محبت و ولايت ما را كسى مگر بعمل و پرهيزكارى روايت ديگر در ارشاد القلوب ديلمى نقل مينمايد
قال رجل للصادق عليه السلام ان قوما من شيعتكم يعملون بالمعاصي و يقولون نرجو فقال عليه السلام كذبوا ليسوا من
شيعتنا فوالله ما من شيعتنا منكم الا من اتقى الله و مضمون روايت اينستكه شخصى خدمت حضرت صادق ع عرض
نمود اينكه جماعتى از شيعيان شما هستند كه معصيت خدا را مينمايند و ميگويند ما اميدواريم از رحمت حق و
شفاعت اهل العصمة پس حضرت فرمودند دروغ ميگويند آنها و نيستند از شيعيان ما بخدا سوگند نيست از
شما ها كسى از شيعيان ما مگر آنكه بپرهيزد از خداى تعالى و اخبار در اين باب بسيار است ذكر همين اندازه كفايت
ميكند پس اين طايفه نيز رجوع باصل خويش نمودند و بواسطهٔ فريب شيطان و شهوات نفسانيه از اركان
اربعه اسلام و ثقل اكبر كه عبارت از كتاب الله و حبل ممدود من الارض الى السماء باشد دست كشيدند و
بمقتضاى مفهوم ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى بعد از پيغمبر ص گمراه گرديدند و درباره اينها و امثال اينها خداى تعالى
در قرآن مجيد ميفرمايد فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا و با وجود
اين حال اينها خود را شيعه خلص على ع ميدانند و ميگويند ديگران قشريند و ماييم اينها شيعه خلص و لب بند را
در ترك واجبات و فعل محرمات ميدانند برخلاف اوصافيكه حضرت امير ع از براى شيعه بيان فرموده است خبر
در ارشاد ديلمى است كه جمعى آمدند خدمت حضرت امير ع عرض نمودند يا امير المؤمنين ما از شيعيان شما هستيم
حضرت فرمودند من در شما سيما و آثار شيعه نمى بينم عرض كردند يا امير المؤمنين آيا چه چيز است سيما و آثار شيعه كه
در ما ها مشاهده نميفرمائيد فرمودند شيعيان ما كسانى هستند كه رنگ صورتهاشان زرد شده باشد از بيدارى
شب و نور چشمهاشان ضعيف شده باشد از بسيارى گريه كردن از خوف خداى تعالى و شكمهاشان لاغر باشد
از جهت روزه گرفتن و لبهاشان خشكيده و در حركت باشد از براى دعا كردن الخ المحق و الانصاف سزاوار است

تنبیه اول از فصل دویم

اینها شیعهٔ خلّص علی باشند از جهت اینکه علی غش میکرد اینها نیز غش میکنند لکن علی از خوف خدا غش میکرد اینها
از جسم با قوتی سیّال الحاصل انسان اگر عاقل باشد معصیت خدا را نمیکند باعتماد اینکه من شیعه هستم
و امید شفاعت دارم گمان میکند که کسی بدون اذن خدا تعالی میتواند شفاعت نماید و حال انکه صریح قران
مجید است میفرماید یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قولاً بسا کسا بودند که امید
شفاعت درباره اینها بود و خود ایشان مبغوض درگاه احدیت جلّ و علا شدند اگر چشم عبرت بین داری
کفایت میکند ترا ملاحظه حال ادم ابو البشر علیه السلام با وجود اینکه پدر و اصل بنی نوع انسان بود و برگزیده
باری تعالی و خدا تعالی او را پدر بر تمام انبیاء قرار داد و تمام اولیاء خود را از صلب او بوجود اورد مع ذلک
بواسطه یک خطا و مخالفتیکه از او صادر شد خطاب عتاب اهبطا الی الارض با و فرمود و او را از بهشت بیرون
نمود و او را عبرت از برای بنی ادم قرار داد که ای مردم عبرت بگیرید از پدر خود ادم و مادر خود حوا که چگونه
بدت لهما سوآتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة بذلت تمام از بهشت بیرون امدند در ارشاد دیلمی میگوید
و لقد کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول فی تسبیحه سبحان من جعل خطیئة ادم عبرة لاولاده پس در زمینه که پدر
شما با این جلالت قدر بواسطه خوردن یکدانه گندم حالش اینگونه باشد چگونه شما با اینهمه نافرمانی طمع
بهشت مینمائید شعر (جدّ تو ادم بهشتش جای بود) (قدسیان کردند بهر او سجود) (یک گنه کرد
امدش از حق عتاب) (مذنبی مذنب برو بیرون شتاب) (تو طمع داری که با چندین گناه) (داخل جنت
شوی ای روسیاه) و هذا هو الطمع العظیم فی جنب الله تعالی **طائفه سیم** از کسانیکه از جامعه اسلام
بیرون رفته و باعقاب خویش برگشتند و تفرقه بین دوود بعد پیغمبر صلی الله علیه و اله اند اختند با وجود
اینکه حضرت فرموده اند لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کسانی میباشند که تبعاً فی متبعیهٔ شیطانیه که دست از احکام کتاب
کشیده اند مانند طایفه دویم و در امر ولایت نیز غلو نموده اند مانند یهودان که در حق عزیر غلو نمودند و گفتند
عزیر پسر خدا است و مانند نصاری که در حق عیسی غلو نمودند و گفتند عیسی پسر خدا است و حال اینکه خدای
تعالی در قران مجید میفرماید لا تغلوا فی دینکم اینستکه اهل تسنن در مقام سرزنش و ملامت شیعیان میگویند
که خدا تعالی ملامت فرموده است یهود و نصاری را از جهت غلو انها در بارهٔ عزیر و عیسی و شیعه نیز
مانند یهود و نصاری ائمه خود را خدا میدانند پس چه فرقیست بین شیعه و بین یهود و نصاری ولی حاشا نمیدانند
که شیعه بیزار است از روات غلاة و نصیریه و فرقی نمیگذارند بین اینها و بین یهود و نصاری الحاصل بعض از غلات
قائلند بالوهیت حضرت امیر که خدا است و سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و عمر بن امیه ضمیری وکلای او هستند و میگویند علی تعالی

در اینکه کسی بدون اذن خدا تعالی شفاعت نمیتواند نمود

در بیان اینکه بعضی ائمه را خدا دانند غلو نموده اند

ذکر طایفهٔ چند که از جامعهٔ اسلام می کشتند

در ترتیب نظام و مصالح عالم و فعلاً اینها چند فرقه شده اند و مخلوط شده اند با ملاحدهٔ اسمعیلیه و طاوسیه
و در اوّل امر بسیاری از اینها را حضرت امر فرمود در آتش هلاک نمودند و جماعتی باغوای بنان در باره علی بن
الحسین علیهما السلام غلو نمودند و جمعی باضلال مغیرة بن سعید لعنه الله نسبت بحضرت باقر علیه السلام غلو نمودند
طایفهٔ بواسطهٔ ابو الخطاب محمد بن ابی زینب علیه لعائن الله اعتقاد بالوهیت حضرت صادق علیه السلام پیدا نمودند
و اینها نیز پنج فرقه شدند بعضی از ایشان مدّتها در نواحی کوفه حضرت را ستایش میکردند و بعضی از اینها ملحق باسمعیلیه
شده اند چنانچه در محل خود ذکر خواهد شد انشاء الله و جمعی باغوای محمد بن بشیر درباره موسی بن جعفر علیهما السلام
غلو نمودند و جماعتی باضلال محمد بن فرات در حق علی بن موسی علیهما السلام غالی شدند الحاصل در زمان هر یک از
ائمه علیهم السلام کسانیکه در واقع دشمن دین و اسیر هوای نفس بودند با قلبهای منکوس شده که در حقیقت
مصداق اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم واتبعوا اهوائهم بودند در ظاهر از جهت اینکه دنیای خود را معمور
داشته باشند اظهار دوستی خانوادهٔ عصمت علیهم السلام نموده باین سبب جمعی از ضعفای شیعه را دور گرد خود
جمع نموده بدعتها در دین میگذاردند و از جملهٔ این اشخاص خمسهٔ مذکوره بودند که بحمد الله علاوه بر عقاب اخروی
در دنیا نیز بسزای عمل خویش رسیده مقتول تیغ تیز گردیدند چنانچه در رجال کشّی از حضرت ثامن الائمه و غوث
هذه الامة ارواحنا له و لآبائه و ابنائه الفداء نقل مینماید عن ابی یحیی الواسطی قال قال ابو الحسن الرضا علیه السلام
کان بنان یکذب علی علی بن الحسین علیهما السلام فاذاقه الله حرّ الحدید و کان مغیرة بن سعید یکذب علی ابی جعفر ع فاذاقه
الله حرّ الحدید و کان ابو الخطاب یکذب علی ابی عبد الله ع فاذاقه الله حرّ الحدید و کان محمد بن بشیر یکذب علی ابی الحسن
موسی ع فاذاقه الله حرّ الحدید والذی یکذب علی محمد بن فرات قال ابو یحیی و کان محمد بن فرات من الکتّاب فقتله
ابرهیم بن شکله پس تمام اینها بضرب تیغ آبدار روانه شدند بسوی دار البوار و اخبار کثیره در مذمت و لعن
غلاة از ائمه هداة صلوات الله علیهم وارد شده است بعضی از آنها را در اینمقام ذکر مینمائیم از رجال کشّی
عن ابن ابی عمیر عن مرازم قال قال ابو عبد الله ع قل للغالیة توبوا الی الله فانکم فسّاق کفّار مشرکون روایت
دیگر عن ابی بصیر قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا ابا محمد ابرء ممن زعم انّا ارباب قلت برئ الله منه فقال
ابرء ممن یزعم انّا انبیاء قلت برئ الله منه روایت دیگر عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله ع و ذکر
الغلاة و قال انّ فیهم من یکذب حتّی انّ الشّیطان لیحتاج الی کذبه روایت دیگر عن حنان بن سدیر عن ابیه
قال قلت لابی عبد الله ع انّ قوماً یزعمون انکم آلهة یتلون علینا بذلک قرآناً یا ایها الرّسل کلوا من الطیبات
واعملوا صالحاً انّی بما تعملون علیم قال علیه السلام یا سدیر سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی من هؤلاء

ذکر مطاعن غلاة از اخبار و احادیث

فصل دویم

برأ ابرأ الله منهم ورسوله ما هولاء على دینی ودین ابائی والله لا یجمعنی وایاهم یوم القیمة الا وهو علیهم ساخط
قال قلت فما انتم جعلت فداك قال نحن خزان علم الله وتراجمة وحی الله ونحن قوم معصومون امر الله بطاعتنا
ونهی عن معصیتنا نحن الحجة البالغة علی من دون السماء وفوق الارض واز این قبیل اخبار زیاد است که فرمودند
غلاة اعداء ما هستند بلکه در بعضی از اخبار دارد که اگر کسی متمکن باشد از دفع شر غلاة از مستضعفین شیعه
ومسامحه نماید نیز اعدای ائمه است چنانچه در مجمع البحرین میگوید وفی حدیث ان فینا اهل البیت فی کل خلف
عدولا ینفون عنا تحریف الغالین الحاصل در عهد هر یک از ائمه علیهم السلام از این شیاطین انسیه بودند که
اظهار تشیع مینمودند واخبار جبر وتفویض وغلو وقدر وامثال ذلك را داخل در اخبار نموده ونسبت بائمه اطهار
میدادند وضعفای شیعه را باین سبب در دام کشیده گمراه مینمودند از جهت اینکه دنیای خود را معمور داشته
باشند چنانچه در ذیل روایت فیض بن مختار حضرت صادق ع میفرماید یا فیض ان الناس قد ولعوا بالکذب علینا
کأن الله افترض علیهم ولا یرید منهم غیره انی احدث احدهم بحدیث فلا یخرج من عندی حتی یتأوله علی غیر تأویله
وذلك لانهم لا یطلبون بحدیثنا وبحبنا ما عند الله تعالی وکل یحب ان یدعی راسا ودر حقیقت اینها اعداء
ائمه بودند چنانچه حضرت صادق ع میفرماید لقد امسینا وما احد اعدی لنا ممن ینتحل مودتنا ونیز در روایت
ابراهیم کرخی میفرمایند ان ممن ینتحل هذا الامر لمن هو شر من الیهود والنصاری والمجوس والذین اشرکوا ونیز
میفرماید ما انزل الله سبحانه آیة فی المنافقین الا وهی فیمن ینتحل التشیع پس اینها منافقند که شیعه گری بخود می بندند
در ظاهر ومانند دزد خانگی خانه را خراب مینمایند ولذا پیغمبر ص فرمودند لا اخاف علی امتی من الکافر ولکن
اخاف علیهم من المنافق از جهت اینکه ضعفای شیعه را یهود ونصاری نمیتوانند فریب داده گمراه نمایند چرا که
شیعه قبول قول از آنها نمیکنند بخلاف منتحلین تشیع که ظاهر ایشان چون عسل وماه تابانست وباطن ایشان چون حنظل
وچاه ظلمانیست امر را بر مردم مشتبه نموده آنها را بسوی باطن خود میکشانند اینست که در زمان دولت حقه
ولی امر عجل الله فرجه اول اینها را از دم تیغ خواهد گذرانید چنانچه مفضل بن عمر میگوید سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول لو قام قائمنا بدأ بکذابی الشیعة فقتلهم زیرا که اینها مضل شیعه ومخرب دین اند خلاصه اینست که
امر ولایت میزان عمل الهی است که ایمان مردم بآن سنجیده میشود پس اگر کسی بنحوی تمسک بولایت بآن نحوی که
خدا تعالی قرار داده است وخود ائمه ع از برای ما بیان نموده فرموده اند نزلونا عن الربوبیة وقولوا فی حقنا
ما شئتم ونیز فرموده اند نحن النمرقة الوسطی بنا یلحق التالی والینا یرجع الغالی هر این شخص تمسک نموده باست
بالعروة الوثقی التی لا انفصام لها والا اگر تنزل دهد ولایت را از مرتبه مقرره الهیه ونقص [illegible] ولایت نماید

رجوع طائفهٔ سیم از جامعهٔ اسلامی

بعد از قبول کردن آن و گفتن بخ بخ لک یا علی و یا اینکه ترقی دهد ولایت را از مرتبه‌ایکه خود ایشان بیان فرموده اند هر اینه
متمسّک و متشبّث شده است بتسویلات شیطانی و داخل میشود در زمرهٔ کسانیکه در آیهٔ شریفه میفرماید انّ الّذین
ارتدّوا علی ادبارهم بعد ما تبیّن لهم الهدی الشّیطان سوّل لهم واملی لهم و هر آینه رشتهٔ شیطان را در گردن افکنده
متابعت و پیروی او نماید تا یکوقتی ملتفت شده که در قعر جحیم افتاده است بعد از آنچه عجز و لابه نماید جواب الم اعهد
الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشّیطان انّه لکم عدوّ مبین خواهد شنید که ای بیچاره مردم آیا خطاب الشّیطان یعدکم
الفقر و یامرکم بالفحشاء والمنکر را نشنیدید و نظر بیا یقین خود ننمودید که چگونه شیطان آنها را فریب داده
و از رحمت الهی دور گردانیده ولقد اضلّ منکم جبلّاً کثیراً افلم تکونوا تعقلون حال آنکه نقض عهد نمودید و عبرت
از سالفین خویش نگرفتید اینک بجزای عمل خویش رسیدید الحاصل مردم در امر ولایت سه طایفه شدند در مقام
سنجیدن طایفهٔ از حسادت و عداوت منکر ولایت شده و در تیه ضلالت قدم میزنند و طایفهٔ دیگر از سفاهت
و حماقت از مرتبهٔ ولایت قدم پیش نهاده غالی شدند پر و بال خود را سوزانیدند طایفهٔ سیم کسانیکه افراط و
تفریط ننمودند بخطّ مستقیم خود را بسر منزل رستگاری رسانیدند چنانچه بعضی از محققین در مقام بیان علوّ
و اسرار ائمه میگوید اعلم انّ سرّ آل محمّد صعب مستصعب فمنه ما یعلمه الملائکة والنّبیّون و هو ما وصل الیهم
بالوحی و منه ما یعلمه هم ولم یجر علی لسان مخلوق غیرهم و هو ما وصل الیهم بغیر واسطة و هو السرّ الّذی
ظهر به آثار الربوبیة عنهم فارتاب لذلک المبطلون و فاز العارفون فکفر به فیهم من انکر و فرّط و من غلا فیهم
و افرط و فاز من ابصر و تبع النمط الاوسط خلاصهٔ مطلب (بنده انگشتر نه قهرا در نه خشم) (آنچه گویندش
بکن گو بد بچشم) پس انسان باید در کلیّهٔ امور بآن دستور عملیکه از شارع مقدّس رسیده است عمل نماید و دستور
عمل در امر ولایت که از اهمّ امور الهیه است بما رسیده باین نحو است که حضرت صادق علیه السّلام میفرماید یا معشر
شیعة آل محمّد کونوا کالنّمرقة الوسطی حتّی یرجع الیکم الغالی و یلحق بکم التّالی فقال له رجل من الانصار یقال له سعد
جعلت فداک ما الغالی قال علیه السّلام قوم یقولون فینا ما لا نقول فی انفسنا فلیس اولئک منّا ولسنا منهم یعنی کسانیکه
اعتقاد نبوّت و ربوبیّت درباره ما دارند و مراد از تالی کسانیکه منکر ولایت شده اند نسبت باهل بیت عصمت و
طهارت علیهم السّلام والنّمرقة علی ما فی القاموس الوسادة پس حاصل مقصود از خبر شریف اینستکه میفرماید شیعیان
ما باید حالشان حال متکای متوسّطی باشد نسبت بدوستی ما یعنی چنانچه متکا اگر بسیار بلند باشد ممکن نیست
استیفا نمودن فائده مقصوده از آن و کذا اگر بسیار کوتاه و مساوی با زمین باشد پس باید حدّ وسطی از برای آن باشد
تا انسان تکیه و اعتماد بر آن کرده استراحت نماید همچنین شیعه نسبت بمقام و مرتبهٔ ائمه علیهم السّلام باید حدّ را

قائل

قائل باشد که خدا تعالی از برای انها معین فرموده است وان مرتبه ایست دون مرتبهٔ نبوت چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید من قال باننا انبیاء فعلیه لعنة الله ومن شک فی ذلک فعلیه لعنة الله وکذا دون مرتبهٔ ربوبیت که نیز فرموده اند نزلونا عن الربوبیة وقولوا فی حقنا ما شئتم شعر حقیقتهم لم یدرک العقل کنهها (کما الله لم یدرک بکنه الحقیقة) (ربوبیة کادت تکون ولم تکن) (فهم دون باریهم وفوق البریة) ایضاً ولهم جلال لیس فوق جلالهم) (الا جلال الله جل جلاله) (ولهم نوال لیس فوق نوالهم) (الا نوال الله عم نواله) پس اگر انسان تشبث باین مرتبه مقررهٔ الهیه نمود گوی سبقت از میدان سعادت ربوده وبفائدهٔ مقصوده از ولایت رسیده است ودر بارهٔ او فرموده اند شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا وعجنوا بماء ولایتنا الخ وکذا او است مراد از ورق شجر که پیغمبر ص فرموده است انا الشجرة والفاطمة اغصانها والعلی لقاحها والائمة من بعده اثمارها وشیعتنا اوراقها والا اگر تجاوز نمود در بارهٔ ایشان از مرتبهٔ امامت هر اینه میگردد مانند نصاری که تجاوز نمودند در بارهٔ مسیح حق از مرتبهٔ نبوت وقائل بالوهیت او شدند وداخل میشود در زمرهٔ کسانیکه امام علیه السلام در بارهٔ انها میفرماید فلیس اولئک منا ولسنا منهم وهمچنین اگر تنزل دهد ومنکر شود مرتبهٔ مقررهٔ الهیه را نسبت با ئمه علیهم السلام هر اینه میگردد مانند یهود که منکر نبوت مسیح حق گردیدند وعاقبت هر دو طایفه معذب وهلاک شدند نصاری از جهة تجاوز وغلو شان ویهود از جهة تنزل وانکار شان پس کسانیکه غلو نموده اند از مرتبهٔ امامت وکسانیکه تنزل نموده ومنکر امامت ائمه ع شده اند هر دو در هلاکت واقع شده اند مانند یهود ونصاری چنانچه پیغمبر ص میفرماید یا علی هلک فیک اثنان محب غال وعدو قال وکذا خبری در تفسیر صافی از حضرت امیر ع که میفرماید یهلک فی اثنان محب مفرط ومبغض مفرط وانا البراء الی الله تعالی ممن یغلو فینا فرفعنا فوق حدنا کبرائة عیسی بن مریم من النصاری پس معلوم شد قول امام ع در خبر شریفی که فرموده اند حتی یرجع الیکم الغالی ویلحق بکم التالی اگرچه بلفظ مضارع واقع شده است ولی وجوب ولزوم از او داده شده است ودر روایت دیگر از حضرت امیر علیه السلام که فرمودند نحن النمرقة الوسطی بنا یلحق التالی والینا یرجع الغالی وبنابر این روایت مطلب اوضح است از جهة اینکه حاصل فرمایشات اینستکه خدا تعالی قرار داده است ما را محل اعتماد واقعی وتکیه گاه حقیقی ومیزان عدل از برای موازنهٔ کلیهٔ امور دینویه واخرویهٔ بنی نوع انسان وقرار داده است ما را مدار دائرهٔ عالم امکان شعر (در دائرهٔ امکان ما نقطهٔ پرکاریم) (در خلق جهان چون قطب نسبت بمدار ادیم) پس هر کس که بسنجد ایمان خویش باید عرضه بدارد اعمال واقوال خود را باعمال واقوال ورفتار ال عصمت وطهارت علیهم السلام اگر مطابق افتاد مؤمن است والا منافق خواهد بود وضلالت

خلاصه این طایفه نیز برگشتند برسوم و آداب جاهلیت و مانند یهود و نصاری مشرک شدند **طایفهٔ چهارم** که از منافع این جامعهٔ الهیه محروم و از فوائد شریعت غرّای احمدیه بی بهره گردیدند و بمقتضای فبعزتک لاغوینّهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین باغوای شیطان در وادی خار و خاشاک افتادند کسانی بودند که رشتهٔ ولایت و خلافت را که حبل الله المتین و صراط المستقیم است چنانچه پیغمبر صلی الله علیه واله در ذیل روایت عمران بن حصین بعد از اینکه علی و اسماء ائمه علیهم السلام را بیان میفرماید و میفرماید نه عدد از اینها از صلب حسین است میفرماید و منّا مهدی هذه الامة فمن تمسک بهم فقد تمسک بحبل الله لا تعلموهم فانهم اعلم منکم واتبعوهم فانهم مع الحق والحق معهم حتی یردوا علی الحوض و در روایت دیگر میفرماید الائمة بعدی اثنی عشر تسعة من صلب الحسین و منّا مهدی هذه الامة من تمسک من بعدی بهم فقد تمسک بحبل الله و من تخلی منهم فقد تخلی من الله عز و جل با اینها نرسانیده بلکه بعضی از اینها در این راه توقف نموده و بعضی دیگر از اینها دست از حبل الله برداشته و از شاه راه هدایت منحرف شدند چنانچه مفصلاً ذکر میشود و اولاً باید دانسته شود اینکه مسئلهٔ خلافت را اهل سنت و جماعت از باب اجماع میدانند بمعنی اینکه میگویند امر امامت و خلافت بید رعیت است پس هر کسی را که امت جمع شدند و خلیفه قرار دادند او خلیفهٔ مسلمین است چنانچه مردم جمع میشوند و یکی را کدخدا و داروغهٔ بلد و چوپان گوسفندان خود قرار میدهند و میگویند در یوم سقیفه اجماع نمودند بر خلافت ابی بکر صدّیق و او را خلیفه قرار دادند پس او خلیفهٔ مسلمین گردید و بنی العباس خلافت را از باب ارث میدانند و میگویند پیغمبر صلی الله علیه واله در وقت رحلت کسی را اولی بمیراث از عمویش نداشته است پس خلافت بارث منتقل بعباس شده و دیگران غصب خلافت نمودند چنانچه خواهد آمد که ابو مسلم خراسانی بهمین برهان مردم را دعوت بسوی خلفای بنی العباس مینمود و کذا ملاحده از اسمعیلیه که عبارت از آقا خانیها و بهره‌ها باشند نیز خلافت را موروثی میدانند چنانچه علی محمد که یکی از مبلغین اینها است میگفت اگر حضرت مجتبی امام بود هر اینه امامت را باولاد او قرار میگرفت چرا که اولادش مقدم و اولی بودند از حضرت سید الشهداء علیه السلام پس از رفع تالی رفع مقدم را نتیجه گرفته نفی امامت حضرت مجتبی علیه السلام مینماید ولی مفسدهٔ لازمهٔ کلام شان را نفهمیده اند که اگر خلافت موروثی باشد لازمه اش صحت قول بنی العباس و هدم اساس خود ایشان میباشد و کلامیکه از صحتش فسادش لازم آید باطل است پس اینها پنجنفر از ائمهٔ ما را امام میدانند نه شش نفر و اشتهار اینها بشش امامی از جملهٔ شهرتهائیست که لا اصل لها بعد از این هم باین معنی اشاره خواهد شد انشاء الله تع **و امّا** امامیه را اعتقاد بر اینست که امر خلافت نیز از قبیل اموال و حطام

ذکر اینکه امامت منصب الهی است

دنیا است تا بارث منتقل شود بوارث چنانچه بنی العباس و اسمعیلیه میگویند و نه از قبیل تعیین کدخدا و
داروغه و پاسبان قبیله است تا باختیار عباد باشد بلکه خلافت و امامت مانند نبوت منصب و سلطنتی است از
جانب حضرت حق جل و علا بر کافه خلق نسبت بکلیه امور دنیویه و اخرویه و احدی را نمیرسد تعیین نمودن او حتی
از انبیا علیهم السلام مگر باذن خدا تعالی چنانچه خبر در اصول کافی و حاصل مضمونش اینست که خدا تعالی وحی فرمود
بسوی حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام که ای داود یکی از اولاد خود را وصی و خلیفه خود قرار بده بتحقیق
اینکه در علم و اراده من گذشته است که نفرستم هیچ پیغمبری را مگر اینکه از برای او باشد وصی و خلیفه از اهل او
و داود را پسران چند بود و یکی را در میان آنها عزیزتر میداشت پس رفت بنزد مادر آن پسر و فرمود مامور
شده ام از جانب حق که یکی از اولاد خود را خلیفه و جانشین خود قرار دهم مادر آن پسر عرض نمود خوب است
پسر مرا وصی خود گردانی حضرت داود ع فرمود من نیز چنین اراده نموده ام و چون در اراده حق تعالی
گذشته بود که سلیمان خلیفه او باشد و اراده داود و توجه اش بر خلاف اراده باری تعالی تعلق گرفته
بود وحی رسید که ای داود تعجیل منما در تعیین خلافت تا از جانب من بر تو معلوم شود پس حضرت داود
توقف نمودند تا اینکه روزی دو نفر خدمت او آمده یکی عرض نمود که گوسفندان این شخص داخل باغ من
شده میم و کرم باغ را تلف نموده اند اینک از برای محاکمه نزد شما آمده ایم وحی از جانب پروردگار عالم
باو رسید که ای داود حال پسران خود را جمع نما هر کدام که حکم این قضیه را بیان نمودند و اصابه شد او
خلیفه و جانشین تو میباشد پس حضرت داود فرزندان خود را جمع نموده و صاحب باغ قضیه را برانها
عرضه داشته پس سلیمان بن داود فرمود چه وقتی گوسفندان این شخص ضرر بر تو وارد آورده اند عرض کردند
شب گوسفندانش داخل در باغ شده اند و ضرر وارد آورده اند آنگاه سلیمان رو گرد بصاحب گوسفندان
فرمود حکم من درباره تو اینست که نتاج و پشم امسال گوسفندانرا بصاحب باغ دهید حضرت داود فرمود
ای فرزند چرا حکم نکردی که خود گوسفندان در عوض کرم او باشد و حال اینکه علمای بنی اسرائیل ثمن کرم را
قیمت خود گوسفندان قرار میدهند سلیمان عرض کرد از جهة اینکه باصل کرم او آسیبی نرسیده است بلکه
گوسفندان این شخص ثمره امسال او را تفویت نموده اند و سال آینده ثمر آن عود مینماید پس ثمره امساله
گوسفندان عوض ثمره امسال کرم میباشد در حال وحی رسید بداود که ای داود حکم چنانست که سلیمان بیان
نموده ای داود تو اراده میکنی امری را و من اراده میکنم خلاف آنچه تو اراده کرده یعنی تو اراده میکنی غیر سلیمان
خلیفه باشد و من اراده میکنم که سلیمان خلیفه باشد و نمیباشد مگر آنچه را که من اراده مینمایم و کذا در خبر

خلیفه قرار دادن داود سلیمان را

دیگر عن ابی بصیر قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فذکر الاوصیا فذکرت اسمعیل فقال علیه السلام لا والله یا ابا محمد ما
ذاک الینا وما هو الا الی الله عز وجل ینزل واحدا بعد واحد ونیز روایت دیگر عن عمرو بن الاشعث قال سمعت ابا
عبد الله علیه السلام یقول اترون للوصی منا یوصی الی من یرید لا والله ولکن عهد من الله ورسوله لرجل فرجل حتی
ینتهی الامر الی صاحب امره پس امر خلافت که از اهم امور ومکمل دین واحکام شرعیه ومتمم نعمای الهیه است
چنانچه اشاره شده بغدیر خم میفرماید الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی البته باید از جانب حضرت
حق جل وعلا بتوسط تنصیص پیغمبر صلی الله علیه وآله تعیین شده بمردم برساند وچنانچه پیغمبر مسامحه
در تبلیغ او نماید هر اینه تمام زحماتش هدر واجر رسالت نخواهد برد چنانچه میفرماید وان لم تفعل فما
بلغت رسالته ای حبیب من اگر اظهار وتبلیغ امر خلافت نکردی زحمات جنابت بی فایده خواهد بود پس
بنا براین کسیکه قدم در جادهٔ اسلام میگذارد باید تفحص وجستجو نماید از کسانیکه پیغمبر ص انها را معین
فرموده واوصیاء خود قرار داده است واگر کسی از غیر این طریق خواسته باشد تحصیل وصی وخلیفه کرده
باشد هر اینه سرابی خواهد بود که بحسبه الظمان ماء هرچند سعی وکوشش نماید بمقصود خویش نائل نگردد
واخباریکه از پیغمبر ص در باب تعیین اوصیا علیهم السلام وتصریح باسماء مبارک انها بما رسیده است تمام درباره ائمه
اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین میباشد وقبلا اشاره شد که انچه حقیر از اخبار پیغمبر ص در این باب
دیده ام صد وچهارده خبر که در بیست ودو خبر از انها تصریح باسماء مبارک ائمه فرموده است علاوه بر
اخباریکه هر یک از ائمه تصریح باسماء ائمه بعد از خود فرموده اند ودر اینمقام دو سه خبر از اخبار نبوی ص
را ذکر مینمائیم زاید براین اگر کسی خواسته باشد رجوع نماید بکتاب کفایة الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی
عشر للشیخ السعید علی بن محمد بن علی الخزاز الرازی القمی ره وکتاب الغیبة للشیخ الطائفة محمد بن الحسن بن علی الطوسی
وغیرهما من کتب الامامیة رضوان الله علیهم اجمعین قال الشیخ الجلیل علی بن محمد بن علی الخزاز ره اخبرنا
ابو المفضل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الشیبانی قال حدثنا ابو مزاحم موسی بن عبد الله بن یحیی بن خاقان
المقری ببغداد قال حدثنا محمد بن حماد بن هامان الدباغ ابو جعفر قال حدثنا عیسی بن ابرهیم قال حدثنا الحرث
بن نبهان قال حدثنا عقبة بن یقظان عن ابی سعید عن مکحول عن واثلة بن الاسقع عن جابر بن عبد الله الانصاری
قال دخل جندل بن جنادة الیهودی من خیبر علی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال یا محمد اخبرنی عن ما لیس لله
وعن ما لیس عند الله وعن ما لا یعلمه الله فقال رسول الله ص اما ما لیس لله فلیس لله شریک واما ما لیس عند الله
فلیس عند الله ظلم العباد واما ما لا یعلمه الله فذلک قولکم یا معشر الیهود عزیر بن الله والله لا یعلم له ولدا

ذکر اخبار تعیین ائمه علیهم السلام

فقال جندل اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله حقاً ثم قال یا رسول الله انی رأیت البارحة فی النوم موسی
بن عمران علیه السلام فقال لی یا جندل اسلم علی ید محمد ص واستمسك بالاوصیاء من بعده وقد اسلمت ورزقنی الله ذلك
فاخبرنی بالاوصیاء بعدك لاتمسك بهم فقال یا جندل اوصیائی بعدی بعدد نقباء بنی اسرائیل فقال یا رسول الله
انهم کانوا اثنی عشر وجدناهم فی التوریة قال نعم الائمة بعدی اثنی عشر فقال یا رسول الله کلهم فی زمن واحد
قال لا ولکن خلف بعد خلف فانك لن تدرك منهم الا ثلاثة قال سمهم لی یا رسول الله قال نعم انك تدرك
سید الاوصیاء ووارث علم الانبیاء وابا الائمة علی بن ابی طالب بعدی ثم ابنیه الحسن والحسین فاستمسك
بهم بعدی لا یغرنك جهل الجاهلین فاذا کان وقت ولادة ابنه علی بن الحسین سید العابدین یقضی الله علیك
ویکون اخر زادك من الدنیا شربة من لبن تشربه فقال یا رسول الله هکذا وجدت فی التوریة اما یقضوا شبرا او
شبیرا فلم اعرف اسمائهم فکم بعد الحسین من الاوصیاء وما اسمائهم فقال تسعة من صلب الحسین ع والمهدی
منهم فاذا انقضت مدة الحسین ثم قام بالامر بعده علی ملقب بزین العابدین فاذا انقضت مدة علی قام بالامر
بعده محمد ابنه یدعی بالباقر فاذا انقضی مدة محمد الباقر قام بالامر بعده جعفر ابنه یدعی بالصادق فاذا انقضت
مدة جعفر قام بالامر بعده موسی ویدعی بالکاظم فاذا انقضت مدة موسی قام بالامر بعده علی ابنه یدعی بالرضا
فاذا انقضت مدة علی قام بالامر بعده ابنه محمد یدعی بالتقی فاذا انقضت مدة محمد قام بالامر بعده ابنه علی یدعی
بالنقی فاذا انقضت مدة علی قام بالامر بعده الحسن ابنه یدعی بالامین ثم یغیب عنهم امامهم قال یا
رسول الله والحسن یغیب عنهم قال لا ولکن ابنه الحجة قال یا رسول الله فما اسمه قال لا یسمی حتی یظهره الله
تعالی فقال جندل یا رسول الله قد وجدنا ذکرهم فی التوریة وقد بشرنا موسی بك وبالاوصیاء من ذریتك
ثم تلا رسول الله ص هذه الایة الذین امنوا وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من
قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا فقال جندل یا رسول الله فما خوفهم
فقال یا جندل فی زمن کل واحد منهم شیطان یعتریه ویؤذیه فاذا عجل الله قائمنا یملأ الارض قسطا و
عدلا کما ملئت جورا وظلما ثم قال علیه السلام طوبی للصابرین فی غیبته طوبی للمقیمین علی محجته اولئك ممن
وصفهم الله فی کتابه فقال والذین یؤمنون بالغیب وقال اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون
الخ بقیه خبر مربوط بمقام نیست حاصل مضمون خبر شریف اینکه جابر بن عبد الله انصاری که میگوید جندل بن جناده
یهودی از خیبر امده وارد شد خدمت رسول خدا ص عرض کرد یا محمد ص خبر ده مرا از چیزیکه خدا ندارد و از او
چیزیکه در نزد خدا نیست و از چیزیکه خدا عالم بان نیست پس رسول خدا ص فرمودند اما انچیزیکه خدا تعالی

انرا انداد شریک است که خدا شریک ندارد و اما انچه یکه در نزد خدای عز و جل نیست ظلم است که در نزد
خدا تعالی نیست و اما انچه را که خدا تعالی عالم بان نیست ان قول شما جماعت یهود است که میگوئید عزیر
پسر خدا است و خدا علم باینکه پسری از برای او باشد ندارد پس جندل گفت شهادت میدهم براینکه خدا تعالی شریکی
ندارد و شهادت میدهم براینکه تو رسول و فرستاده از جانب او میباشی پس از ان عرض کرد یا رسول الله ص در شب
گذشته موسی بن عمران علیه السلام را در خواب دیدم بمن فرمود یا جندل اسلام بیاور بدست پیغمبر ص و متمسک
شو باوصیای که بعد از او میباشند و حالا خدا تعالی روزی فرمود بشرف اسلام مشرف شدم دیگر مرا خبر ده از
اوصیائیکه بعد از جناب شما میباشند تا اینکه متمسک شوم بذیل ولایت ایشان پس فرمود یا جندل
اوصیاء من بعد از من بعدد نقباء بنی اسرائیل میباشند عرض کرد یا رسول الله ص نقباء بنی اسرائیل دوازده عدد
بودند چنانچه در توریت مشاهده نموده ایم فرمود بلی ائمه بعد از من دوازده عدد میباشند پس عرض کرد یا
رسول الله ص تمام اینها در یک زمان میباشند یا در زمانهای عدیده فرمود در یک زمان نیستند بلکه بعضی از
ایشان خلیفه و جانشین بعضی میباشند و تو در نمیابی مگر سه عدد از اینها را عرض کرد اسم این سه عدد را از برای
من بیان فرمائید فرمود بلی اینکه بدرستی تو دریابی سید اوصیا و وارث علم انبیا ابو الائمه علی بن
ابیطالب علیه السلام را بعد از من و بعد از او دریابی یکی امامت پسران او حسن و حسین ع را پس متمسک شو بولایت اینها
بعد از من و مغرور نگرداند ترا جهل و وسوسه نادانان و بعد از ان در زمان ولادت علی بن الحسین سید العابدین
عمر تو باخر رسیده از دنیا رحلت خواهی نمود و اخر توشه تو از دنیا جرعه شیر خواهد بود که میاشامی و
از دنیا میروی پس عرض کرد یا رسول الله ص من در توریت شبر و شبیر دیده بودم و معنی ان که حسن و حسین است
نفهمیده بودم پس بیان نما از برای من عدد و اسما اوصیا بعد از حسین علیه السلام را فرمود اوصیا بعد از حسین
نه عدد و تمام اینها از نسل حسین ع میباشند و از ایشانست مهدی ع پس نه اینکه تمام شود مدت امامت حسین
قیام مینماید بامر امامت و بپا میدارد انرا پسر او علی که ملقب است بزین العابدین پس از انقضاء امامت علی بپا میدارد
امر امامت را پسر او محمد که ملقب است بباقر و بعد از انقضاء امامت محمد بپا میدارد امر امامت را جعفر پسر او که
ملقب است بصادق و بعد از انقضاء امامت جعفر بپا میدارد امر امامت را موسی پسر او که ملقب است بکاظم
و بعد از انقضاء امامت موسی بپا میدارد امر امامت را علی پسر او که ملقب است بالرضا و بعد از انقضاء امامت
علی بپا میدارد امر امامت را محمد پسر او که ملقب است بالتقی و بعد از انقضاء مدت امامت محمد بپا میدارد
امر امامت را علی پسر او که ملقب است بالنقی و بعد از انقضاء مدت امامت علی بپا میدارد امر امامت را حسن پسر او

ذکر خبر پیغمبر در تعیین و بیان اوصیا بعد از پیغمبر

که ملقب است بالامین و بعد از آن غایب میگردد امام از نظر مردم عرض کرد که یا رسول الله ای حسن غایب
میشود از نظر انها فرمود نه بلکه پسر او حجة بن الحسن عرض کرد یا رسول الله اسم مبارک او را بیان فرمائید
فرمود اسم او برده نمیشود تا زمانیکه خدای تعالی امر او را ظاهر کرداند پس جندل عرض کرد یا رسول الله ذکر اوصیاء
مبارک ایشان در توریة مسطور است و هر اینه بتحقیق بشارت داده است ما را موسی بجناب شما و با وصیاء
از ذریة شما و بعد از آن تلاوت فرمود رسول خدا این آیه شریفه را وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد
خوفهم امنا پس جندل عرض کرد که یا رسول الله کدام است خوف ایشان که خدا تعالی در این آیه شریفه بیان
فرموده است فرمود یا جندل در زمان هر یک از ائمه سلطانی از این امت خواهد بود که باعث اذیت و
آزار او میگردد پس هر وقتیکه تعجیل فرماید خدا تعالی فرج را قائم ما پر میکند زمین را از عدل و داد چنانچه پر
شده باشد از ظلم و جور بعد از آن فرمود اجر و ثواب عظیم دارند صبر کنندگان در زمان غیبت او و اجر و
ثواب زیاد است از برای آنکسانیکه بپا دارنده اند و سلوک مینمایند بر طریقه او و آنهایند چنان کسانیکه
وصف فرموده است ایشانرا خدای تعالی در قران مجید بقوله والذین یؤمنون بالغیب و بقوله اولئک
حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون خبر دیگر نیز از شیخ مذکور قدس سره و سندرا منتهی مینماید بانس بن
مالک قال کنت انا و ابوذر و سلمان و زید بن ثابت و زید بن ارقم عند النبی صلی الله علیه و آله اذ دخل
الحسن و الحسین علیهما السلم فقبلهما رسول الله ص و قام ابوذر فانکب علیهما و قبل ایدیهما ثم رجع فقعد معنا
فقلنا له سرا یا ابا ذر انت رجل شیخ من اصحاب رسول الله ص تقوم الی صبیتین من بنی هاشم فتنکب علیهما
و تقبل ایدیهما فقال نعم لو سمعتم ما سمعت فیهما من رسول الله ص لفعلتم بهما اکثر مما فعلت قلنا و
ماذا سمعت فیهما من رسول الله ص یا اباذر قال سمعت یقول لعلی و لهما یا علی والله لو ان رجلا صلی
و صام حتی یصیر کالشن البالی اذا ما نفعه صلوته و صومه الا بحبکم یا علی من توسل الی الله عز و جل
بحبکم فحق علی الله ان لا یرده یا علی من احبکم و تمسک بکم فقد تمسک بالعروة الوثقی قال ثم قام ابوذر
و خرج و تقدمنا الی رسول الله ص فقلنا یا رسول الله اخبرنا عنک ابوذر بکیت و کیت قال ص صدق
ابوذر صدق والله ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر قال ثم قال علیه السلم
خلقنی الله تبارک و تعالی و اهل بیتی من نور واحد قبل ان یخلق آدم بسبعة الف عام ثم نقلنا الی
صلب آدم ثم نقلنا من صلبه فی اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات قلت یا رسول الله فاین کنتم و علی

ای مثال کنتم قال کنّا اشباحاً من نور تحت العرش نسبّح الله ونحمده ثمّ قال علیه السلام لما عرج بی الی السماء و
بلغت سدرة المنتهی ودّعنی جبرئیل قلت حبیبی جبرئیل افی مثل هذا المقام تفارقنی فقال یا محمد انّی لا
اجوز هذا الموضع فیحترق اجنحتی ثمّ زجّ بی فی النور ما شاء الله فاوحی الله الیّ یا محمد انی اطّلعت الی الارض
اطّلاعة فاخترتک منها وجعلتک نبیّاً ثمّ اطّلعت ثانیاً فاخترت منها علیّاً فجعلته وصیّک و وارث
علمک والامام بعدک واخرج من اصلابکما الذرّیة الطاهرة والائمة المعصومین خزّان علمی فلولاکم
لما خلقت الدنیا ولا الآخرة ولا الجنة ولا النار یا محمد اتحبّ ان تراهم قلت نعم یا ربّ فنودیت ارفع
رأسک یا محمد فرفعت رأسی فاذا بانوار علیّ والحسن والحسین وعلیّ بن الحسین ومحمد بن علیّ وجعفر بن محمد و
موسی بن جعفر وعلیّ بن موسی ومحمد بن علیّ وعلیّ بن محمد والحسن بن علیّ والحجة یتلألأ من بینهم کانه کوکب
درّیّ فقلت یا ربّ من هؤلاء ومن هذا قال یا محمد هم الائمة بعدک المطهّرون من صلبک وهذا الحجة الذی
یملأ الارض قسطاً وعدلاً ویشفی صدور قوم مؤمنین قلنا بآبائنا وامّهاتنا انت یا رسول الله لقد قلت
عجباً فقال علیه السلام واعجب من هذا انّ اقواماً یسمعون منّی هذا ثمّ یرجعون الی اعقابهم بعد اذ هداهم الله
ویؤذوننی فیهم ما لهم لا انالهم الله شفاعتی **وحاصل** مضمون این خبر شریف اینکه انس بن مالک میکوید
من وابوذر غفاری وسلمان فارسی وزید بن ثابت وزید بن ارقم در خدمت پیغمبر صلعم حاضر بودیم که ناگاه
وارد شدند بر ان بزرگوار دو نور دیدگان او حسن وحسین علیهما السلام پس پیغمبر صلعم ان دو بزرگوار را در اغوش
جان کشید دیدهای انها را ببوسید پس ابوذر از جای بلند شده خود را بر روی دستهای ایشان و بزرگوار
انداخته دستهای مبارک انها را بوسید و برگشته در جای خود نشست پس ما اهسته باو گفتیم تو پیر مرد
واز صحابه پیغمبری چگونه از جا برخواسته دست این دو طفل بنی هاشمی را میبوسی پس ابوذر گفت بلی اگر
شنیده بودید انچه را که من در بارهٔ اینها از پیغمبر صلعم شنیده ام هر اینه احترام وتجلیل ایشانرا بیش از
من رعایت مینمودید گفتیم چه چیز از پیغمبر صلعم در بارهٔ اینها شنیدهٔ گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که
در بارهٔ علی واین دو طفل میفرمود بخدا قسم اگر کسی نماز بخواند وروزه بگیرد باندازهٔ که گوشت و
پوست اندام او ریخته شود هر اینه نفعی نخواهد بخشید او را نماز وروزهٔ او مگر بدوستی و ولایت شما
یا علی کسیکه متوسل شود بخدا تعالی بدوستی شما پس لازمست بر خدای عز وجل اینکه او را رد ننماید از انچه
خواهش میکند یا علی کسیکه دوست دارد شما را ودست اندازد در ذیل ولایت شما پس تحقیق که دست انداخته
است در ریسمان بسیار محکمی انس بن مالک میگوید بعد از این ابوذر برخواسته از مجلس بیرون شد وما نزدیک

زج آر طال

پیغمبر آمدیم و عرض نمودیم یا رسول الله ابوذر از جناب شما خبر داد که درباره علی و حسن و حسین این گونه
توصیف فرموده اید فرمود راست گفته است ابوذر بخدا قسم آسمان سایه نیفکنده و زمین برنداشته و
در بر نگرفته است صاحب نطق و لسانی را راستگوتر از ابی ذر انس میگوید پس از آن پیغمبر فرمودند خلق فرمود
خدا تعالی مرا و اهل بیتم را از نور واحد پیش از آنکه خلق فرماید آدم ع را بهفت هزار سال پس از آن نقل
داد ما را بصلب آدم و بعد از صلب او نقل داد ما را بسوی اصلاب طاهره و ارحام مطهره عرض کردم یا رسول الله
قبل بر صلب آدم در چه مکانی و بر چه هیئت و صورت بودید فرمودند شبحها و صورتهائی بودیم ما از نور در تحت
عرش الهی تسبیح و تمجید حضرت حق جل و علا مینمودیم پس از آن فرمود چون مرا باسمان عروج دادند و بسدرة المنتهی
رسیدم وداع نمود مرا جبرئیل گفتم ای حبیب من جبرئیل آیا در چنین مقامی از من مفارقت مینمائی عرض کرد یا محمد ص من
نتوانم از این موضع تجاوز نمایم چرا که پر و بال من سوخته میگردد پس توقیف شدم در میان نور بحدی که
مشیت حضرت حق قرار گرفته بود پس وحی فرمود خدا تعالی بسوی من که یا محمد نظر و التفاتی انداختم بسوی
زمین پس اختیار نمودم ترا از اهل زمین و قرار دادم ترا نبی و بعد از آن التفات دیگر نمودم و اختیار نمودم
از اهل آن علی را و قرار دادم او را وصی تو و وارث علم تو و امام بعد از تو و بیرون میاوردم از صلب شما ذریه
طاهره و ائمه معصومین را که خزان علم من میباشند پس اگر شما نبودید هر اینه خلق نکرده بودم دنیا و نه آخرت
و نه بهشت و نه دوزخ را یا محمد آیا دوست داری که ببینی آن انوار طاهره را عرض کردم بلی ای پروردگار من
پس خطاب رسید که ای محمد سر خود را بلند نما چون سر بلند نمودم ناگاه دیدم انوار علی و حسن و حسین و علی
بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و
حجة بن الحسن و آن بزرگوار درخشنده است در میان آن انوار مانند ماه تابان پس عرض کردم ای پروردگار من چه
کسانی هستند این انوار و کیست این نور درخشنده در میان اینها خطاب آمد یا محمد اینها ائمه بعد از تو که پاکیزگان
از صلب تو میباشند و این نور درخشنده در میان ایشان حجة است که زمین را پر از عدل و داد میکند و شفا میدهد
سینههای مؤمنین از شیعیان خود را انس میگوید عرض کردیم پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله هر آینه
بتحقیق امر بسیار عجیبی بیان فرمودید فرمودند و عجب تر از این امر اینکه کسانی هستند که از من میشنوند این امر را
و بعد از شنیدن و قبول نمودن و هدایت یافتن از جانب خدا تعالی بر میگردند بسوی اصل خود از ضلالت و
گمراهی و مرا در اذیت میافکنند از جهت بدرفتاری و عمل نکردن بر طریقه مستقیمه اهل بیت من چه میشود
اینها را و چه وادار مینماید اینها را بر مخالفت از طریقه حقه خدا تعالی شفاعت مرا شامل حال اینها نگرداند

ذکر اخبار وارده در تعیین ائمہؑ

خبر دیگر نیز از شیخ جلیل متقدم سند را منتہی مینماید با میر المؤمنین علی بن ابی طالب علیہ السلام قال کنت عند
النبی صلی اللہ علیہ و الہ فی بیت ام السلمۃ اذ دخل علیہ جماعۃ من اصحابہ منہم سلمان و ابوذر و المقداد و عبد
الرحمن بن عوف قال سلمان یا رسول اللہ ان لکل نبی وصیا و سبطین فمن وصیک و سبطاک فاطرق ساعۃ ثم
قال یا سلمان ان اللہ بعث اربعۃ الف نبی و کان لہم اربعۃ الف وصی و ثمانیۃ الف سبط فو الذی نفسی
بیدہ لانا خیر الانبیاء و وصیی خیر الاوصیاء و سبطی خیر الاسباط ثم قال یا سلمان اتعرف من کان وصی ادم فقال
اللہ و رسولہ اعلم فقال صلی اللہ علیہ و الہ انی اعرفک یا ابا عبد اللہ فانت منا اہل البیت ان ادم اوصی
الی ابنہ شیث و اوصی شیث الی ابنہ شبان و اوصی شبان الی ابنہ محلث و اوصی محلث الی ابنہ محوق و اوصی
محوق الی عثمیشا و اوصی عثمیشا الی اخنوخ و ہو ادریس علیہ السلام و اوصی ادریس الی ناحورا و اوصی ناحورا
الی نوح علیہ السلام و اوصی نوح الی سام و اوصی سام الی عثامر و اوصی عثامر الی برعیثاثا و اوصی برعیثاثا
الی یافث و اوصی یافث الی برہ و اوصی برہ الی جفیسۃ و اوصی جفیسۃ الی عمران و اوصی عمران الی ابرہیم الخلیل
علیہ السلام و اوصی ابرہیم الی اسمعیل و اوصی اسمعیل الی اسحق و اوصی اسحق الی یعقوب و اوصی یعقوب الی
یوسف و اوصی یوسف الی بریثیا و اوصی بریثیا الی شعیب و اوصی شعیب الی موسی بن عمران و اوصی موسی
بن عمران الی یوشع بن نون و اوصی یوشع بن نون الی داود و اوصی داود الی سلیمان و اوصی سلیمان الی
اصف بن برخیا و اوصی اصف بن برخیا الی زکریا و اوصی زکریا الی عیسی بن مریم و اوصی عیسی بن مریم
الی شمعون بن حمون الصفا و اوصی شمعون الی یحیی بن زکریا و اوصی یحیی الی منذر و اوصی منذر الی سلیمۃ
و اوصی سلیمۃ الی بردہ و دفعہا الی بردۃ و انا ادفعہا الیک یا علی قال علی فقلت یا رسول اللہ فہل بینہم
انبیاء و اوصیاء اخر قال نعم اکثر من ان یحصی ثم قال علیہ السلام و انا ادفعہا الیک یا علی و انت تدفعہا
الی ابنک الحسن و الحسن یدفعہا الی الحسین اخیہ و الحسین یدفعہا الی ابنہ علی و علی یدفعہا الی ابنہ محمد و
محمد یدفعہا الی ابنہ جعفر و جعفر یدفعہا الی ابنہ موسی و موسی یدفعہا الی ابنہ علی و علی یدفعہا الی ابنہ
محمد و محمد یدفعہا الی ابنہ علی و علی یدفعہا الی ابنہ الحسن و الحسن یدفعہا الی ابنہ القائم ثم یغیب
عنہم امامہم ما شاء اللہ و یکون غیبتان احدہما اطول من الاخری ثم التفت الینا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و الہ فقال رافعا صوتہ الحذر الحذر اذا فقد الخامس من ولد السابع قال علی فقلت یا رسول اللہ فما
یکون بعد غیبتہ قال اصمت حتی یاذن اللہ لہ بالخروج فیخرج من الیمن من قریۃ یقال لہا کدعۃ علی راسہ
عمامۃ متدرع بدرعی و متقلد بسیفی ذی الفقار و مناد ینادی ہذا المہدی خلیفۃ اللہ فاتبعوہ یملأ الارض

ذکر اخبار وارده در تعیین ائمه

قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و ذلك عند ما تصیر الدنیا هرجا و مرجا و یغیر بعضهم علی بعض فلا الصغیر
یرحم الکبیر و لا القوی یرحم الضعیف فح یأذن الله له بالخروج پس بمقتضای این اخبار و اخبار دیگر که در بعضی
از انها پیغمبر ص بعد از تعداد اسما ائمه ع میفرماید فمن خالفهم فقد خالفنی و من رد علیهم او انکرهم او انکر
واحدا منهم فقد ردنی او انکرنی و در بعضی میفرماید من انکر اخرنا کمن انکر اولنا و در بعضی دیگر میفرماید
من انکر واحدا منا فقد انکرنا جمیعا و در خبر دیگر قیل لابی عبد الله ع انه رجل یوالی علیا و لم یعرف من بعده
من الاوصیاء قال ضال قیل فاقر بالائمة جمیعا و جحد الاخر قال هو کمن اقر بعیسی و جحد محمدا ص پس کسانیکه
در این راه توقف نموده و بار ولایت را بسر منزل نرسانیده اند و انکسانیکه از جاده منحرف شده و در بیراهه
قدم میزنند هر اینه رجوع باعقاب خویش نموده اند بعد الهدایة چنانچه در ذیل خبر انس بن مالك گذشت
و گمراه شده اند بعد المعرفة چنانچه در خبر دیگر میفرماید ثلث اخافهن علی امتی الضلالة بعد المعرفة و مضلات
الفتن و شهوة البطن و الفرج و هر اینه از منافع و فوائد ولایت که پیغمبر میفرماید حبی و حب اهل بیتی نافع
فی سبعة مواضع عند الوفاة و عند القبر و عند النشور و عند الکتاب و عند الحساب و عند المیزان و عند
الصراط فمن احبنی و احب اهل بیتی و استمسك بهم من بعدی فنحن شفعائه یوم القیمة و در جای دیگر میفرماید
طوبی لمن تمسك بی و بالائمة الاطهار و در جای دیگر میفرماید و من احبهم فی الله فهو من الفائزین یوم القیمة
و نیز میفرماید در جواب سؤال از ایه و علی الاعراف رجال الخ میفرماید هم الائمة بعدی علی و سبطای و تسعة
من صلب الحسین فهم رجال الاعراف لا یدخل الجنة الا من یعرفهم و یعرفونه بسبب سوء عاقبت بی بهره گردیدند

کلام در تفصیل متوقفین و منحرفین است اما متوقفون که تمسك ایشان بحبل الله باخر نرسیده
و در بین راه ماندند چند طایفه اند طایفه اولی سبائیه که در حضرت امیر علیه السلم توقف نمودند و گفتند او
حی است و نمرده است طایفه دویم باقریه که در حضرت باقر علیه السلم توقف نموده گفتند او زنده و مهدی
موعود است طایفه سیم ناووسیه که در حضرت صادق علیه السلم توقف نموده گفتند و نمرده است و او
مهدی که پیغمبر ص فرموده است ظاهر میشود و عالم را پر از عدل و داد مینماید طایفه چهارم واقفیه است که
میگویند حضرت موسی بن جعفر علیهما السلم زنده است و او است که ظاهر خواهد گردید طایفه پنجم ممطوره
میگویند ما نمیدانیم موسی بن جعفر ع مرده است یا زنده از انجهت توقف در انجناب نموده قائل بائمه بعد
از او نشده اند طایفه ششم کسانیکه در حضرت امام حسن عسکری توقف نموده اند میگویند ان بزرگوار
غائب شده است از انظار طایفه هفتم کسانیکه در حضرت عسکری متوقف شده گفتند او بعد از مردن

ذکر طوایفیکه در بعض ائمّه توقّف نمودند و کسانیکه از راه منحرف شدند

زنده میشود و عالم را پر از عدل و داد مینماید طایفهٔ هشتم کسانیکه در حضرت عسکری علیه السّلام توقّف
نموده اند از جهة اینکه میگویند او را اولادی نبوده است طایفهٔ نهم کسانیکه قائل بفتره شدند و گفتند
بعد از حضرت عسکری علیه السّلام فتور و فاصله گردید مدّتی تا زمان بلوغ حضرت حجّة ارواحنا له الفداء و
میگویند جایز است که مدّتی امامت منقطع باشد و زمین خالی از امام باشد چنانچه در انبیا علیهم السّلام جایز است
خالی بودن زمین از نبی و فاصله بین آنها پس این طایفه از اینجهة در حضرت عسکری ع توقّف نموده از او
تجاوز نکردند طایفهٔ دهم کسانی هستند که توقّف در حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام نموده از جهة اینکه
گفتند ما نمیدانیم او را اولادی بوده است و یا اینکه بلا عقب مانده است طایفهٔ یازدهم کسانیکه در
آنحضرت توقّف نموده از جهة اینکه میگویند امامت در حضرت عسکری علیه السّلام منقطع و ختم گردید چنانچه
نبوّت در محمّد بن عبد الله صلّی الله علیه و آله ختم گردید **و امّا** منحرفون از جادّه که فرمودند هم السّبیل
الأعظم و الصّراط الأقوم بیرون شده و دست ایشان از حبل الله که فرمودند من تمسّك بهم فقد تمسّك
بحبل الله منقطع شده و از سفینه که فرموده اند هم الفلك الجاریة فی اللّجج الغامرة یامن من رکبها و یغرق
من ترکها دور افتاده اند نیز چند طایفه اند طایفهٔ اولی کسانیکه بعد از حضرت امیر علیه السّلام قائل شدند
بامامت محمّد بن الحنفیّة و اینها چهار فرقه شدند مختاریّه و هاشمیّه و بنانیّه و رزامیّه طایفهٔ دوّم
زیدیّه که بعد از حضرت سجّاد علیه السّلام قائل شدند بامامت زید بن علی بن الحسین علیهما السّلام و اینها نیز بر سه
فرقه شدند صالحیّه و سلیمانیه و جارودیّه طایفهٔ سیّم فطحیّه که بعد از حضرت صادق علیه السّلام قائل شدند
بامامت عبد الله افطح پسر آنحضرت طایفهٔ چهارم شمطیّه که بعد از حضرت صادق علیه السّلام قائل شدند
بامامت محمّد مؤمن پسر آنحضرت طایفهٔ پنجم اسمعیلیّه و در اول کتاب گذشت که اینها سه فرقه اند یکفرقه
گفتند که اسمعیل نمرده و او امام است بعد از حضرت صادق فرقهٔ دیگر گفتند محمّد بن اسمعیل بعد از
حضرت صادق ع امام است و او است مهدی موعود فرقهٔ سیّم آنها باطنیّه اند و باطنیه نیز چهار فرقه اند
نزاریّه که فعلاً معروفند باقاخانی و مستعلیه که فعلاً معروفند ببهره و مقنعیّه و دروزیّه و تفصیل
حال این چهار فرقه خواهد آمد انشاء الله طایفهٔ ششم از منحرفین احمدیّه که بعد از امام موسی کاظم
علیه السّلام از جاده بیرون شده گفتند احمد بن موسی امام است طایفهٔ هفتم محمّدیّه که بعد از امام علی النّقی
علیه السّلام از راه خارج شدند و قائل شدند بامامت محمّد بن علی و گفتند او زنده و مهدی موعود است و حال
اینکه محمّد در حال حیوة امام علی النّقی ع از دنیا رفت طایفهٔ هشتم کسانیکه بعد از امام حسن عسکری علیه السّلام

که فعلاً معروفند
ببهاء اللّهی ع

ببیراهه

ذکر منحرفین از جادهٔ مستقیمه

بپیراهه افتادند و قائل شدند بامامت جعفر کذاب که برادر حضرت عسکری علیه السلام بود و حال آنکه اخبار
عدیده از معصومین علیهم السلام رسیده است که فرموده ابی الله ان یجعل الامامة للاخوین بعد الحسن و
الحسین علیهما السلام و اکثر از قائلین بامامت جعفر کذاب فطحیه بوده اند پس این طوایف بواسطهٔ تخلف و
دنبال افتادن از سفینهٔ نجات هلاك کردیدند چنانچه طایفهٔ دیگر که طایفهٔ جوزیه اند و اعتقاد ایشان
بر این بوده است که از برای حضرت حجت ارواحنا له الفداء پسری بوده و امامت از حجة بن الحسن علیهما السلام
منتقل باو شده و او است مهدی موعود و عدد ائمه سیزده است نه دوازده بواسطهٔ تعدی و تجاوز
و جلو افتادن از سفینهٔ نجات هلاك شدند پس طرفین تفریط و افراط هلاکت و حد وسط آن نجات
چنانچه در فقرهٔ دعای شهر شعبان میفرماید المتقدم لهم مارق والمتاخر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق و حاصل
مطلب اینستکه بمقتضای اخبار کثیرهٔ متواتره در بیان عدد ائمه و اسماء مبارك و حصر ایشان در دوازده تن تمام
این طوایف در ضلالت واقع شده اند و سزاوار است در اینمقام بیان دو مطلب **مطلب اول** اینکه غیر
از طایفهٔ ملاحدهٔ اسمعیلیه باقی این طوایف از فرق شیعه شمرده میشوند در نزد اهل ملل از جهة اینکه شیعه
در اصطلاح عبارتست از کسیکه حضرت امیر علیه السلام را خلیفهٔ بلا فصل پیغمبر صلی الله علیه و آله بداند و دیگری را
بر او مقدم ندارد و اما ملاحدهٔ اسمعیلیه را از فرق شیعه نمیشمارند چنانچه فقها در باب وقف میگویند
لو وقف احد علی الشیعة لا یشمل الملاحدة من الاسمعیلیة و شاید از همین جهة باشد که شیخ الطایفه در کتاب
غیبت اغلب این فرق را ذکر و ابطال مذاهب آنها فرموده و هیچ تعرضی از اسمعیلیه ننموده است بلکه خواهد
آمد انشاء الله که بعضی از علما اسمعیلیه را بکلی از فرق اسلام خارج میدانند و حق هم همین است از جهة
اینکه خواهد آمد که اینها از غلات و ناصبین تکالیفند و این دو طایفه مسلماً از ربقهٔ مسلمین خارجند **مطلب
دویم** اینکه از تمام این طوایف مذکوره ظاهراً بعضی از فرق زیدیه در کوشه کنارها مثل بعضی از
بلاد حجاز و یمن پیدا میشوند و ملاحده از اسمعیلیه نیز متفرقاً عده هستند چنانچه انشاء الله مفصلاً ذکر خواهد
شد و بقیه فرق بکلی منقرض و هیچ اثری از آثار ایشان باقی نمانده است بلکه هر یك از اینها مدتی بواسطهٔ اغوا
و دسیسهٔ بعضی از مغرضین دنیا پرست در حیرت بودند و بعد از انکشاف حق رجوع بحق مینمودند و نظایر
این معنی در هر زمان بسیار است مثلاً اگر سلطان مملکت از بین برداشته شود مدتی ملوك الطوایف میشود
نوعاً هر کس عده را دور خود جمع میکند بداعیهٔ سلطنت تا کم کم ولیعهد سلطان ظاهر و مردم او را شناختند
تصدیق او میکنند و دستگاه دیگران برچیده میشود و کذا اگر رئیس قبیله از بین رفت می بینید دنباله داران را

ذکر اینکه غلات از فرق شیعه نیستند [illegible]

هر یک بنحوی جماعتی را مشتبه کرده یکی میگوید فلانکس رئیس است دیگری میگوید فلانکس دیگر و هکذا
بلکه گاه از اوقات اگر بتوانند منکر مردن رئیس میشوند بهمین طریق مدّتی باصطلاح چرچر و گرگری
میکنند تا بعد معلوم میشود که این رئیس کسی را جانشین خود قرار داده است و یا کسیکه اهلیّت را در
در بین ظاهر میشود که مردم از دنیا پرستان متفرق و رجوع بحقّ مینمایند همچنین در زمان رحلت هر یک
از ائمه علیهم السلام دنیا و هوا پرستان امر را بر مردم مشتبه میکردند و مدّتی اموال مردم را باین بهانها گرفته
شکم چرانی میکردند بعد را که حقّ ظاهر میشد مردم بحقّ بر میگردیدند چنانچه سبب قول بتوقّف این بود
که علی بن ابی حمزهٔ بطائنی و زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی رواسی که از وکلای حضرت ابی ابرهیم
موسی بن جعفر علیه السلام بودند و در نزد عثمان بن عیسی سی هزار دینار و پنج کنیز بود و در نزد ابی حمزه
دوازده هزار دینار و بقولی سی هزار بود و بعد از وفات حضرت اینها بسبب طمع و میل بحطام دنیا مدّتی
را در دور خود جمع نمودند از قبیل حمزة بن بزیع و ابن المکاری و کرام الخثعمی و امثال اینها و اندکی از اموال
باینها دادند و متّفقا گفتند موسی بن جعفر نمرده است شیخ طوسی قدس سره از یونس بن عبد الرحمن
نقل فرموده که او گفته است بعد از فوت ابی ابرهیم علیه السلام چون امر خلافت بر من معلوم و حقّ ظاهر
گردید که علی بن موسی بن جعفر علیهما السلام امام است من دعوت بامامت انجناب مینمودم روزی زیاد قندی
و علی بن ابی حمزه کس فرستادند بنزد من که ترا چه باعث شده که دعوت بسوی علی بن موسی الرضا مینمائی
اگر مال دنیا میخواهی ما ترا بی نیاز از مال دنیا میکنیم و ده هزار دینار بمن دادند و من استنکاف مینمودم از
از گرفتن ان و باینها گفتم که ما شنیده و روایت میکنیم از معصومین علیهم السلام که فرمودند اذا ظهرت البدع
فعلی العالم ان یظهر علمه فان لم یفعل سلب عنه نور الایمان و من بواسطه حطام دنیا امر الهی را ترک
نخواهم نمود و چون از من مأیوس شدند کینه مرا در دل گرفته اظهار عداوت مینمودند و کذا در زمان هر یک
از ائمه این گونه اشخاص بودند که بطمع دنیا پا روی حق میگذاردند چنانچه در طیّ حالات غلاة بعضی از انها
ذکر گردید و در ذیل روایت انس بن مالک نیز گذشت که فرمودند ان لکل واحد منهم شیطان یعتریه
و یؤذیه الحاصل هر یک از این طوائف بعد از اینکه حق بر اینها منکشف شد رجوع بحق نمودند و امّا
ملاحده اسمعیلیّه که در ضلالت باقی مانده اند شاید سرّ ان این باشد که حکمت الهی اقتضا میکند نمونه باقی
ماند از کسانیکه ضلالت را بعد از معرفت اختیار نمودند و عاق محمّد و آل محمّد علیهم السلام واقع شده اند تا مردم بدانند
کسیکه عاق اهل عصمت و طهارت گردید و فضل انها علیهم السلام شامل حال او نشد علاوه بر عقاب اخروی

چگونه روزگار ایشان در دنیا تباه میگردد و چگونه کر و کور و اسیر شیطان میشوند که اشخاصی که از سرتا پا تمام کثافت
و از خود شان پست تر است اعتقاد بخدائی او میکنند و تکالیف الهیه را از دوش برداشته مانند بهایم
مشغول شهوت رانی میباشند و ابداً لذت معرفت توحید و عبادت پروردگار را ندیده و نچشیده اند و نفهمیده
فلهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها اولئك کالانعام بل هم اضل
سبیلاً که بدترین اشیاء دنیا در نزد عقلا جهالت و نچشیدن شربت معرفت حق است و نچشیدن لذت عبادت و
بندگی نمودن پروردگار عالم جل و علا است این اختلافاتیکه در زمان حضور ائمه علیهم السلام واقع شده است. واما
اختلافاتیکه بعد از غیبت ففقدان عصمت و طهارت ارواحنا له الفداء بواسطه طول غیبت روز بروز نطفه
مسعدنه جدیده رنگ و رنگ پیدا میشود یکی دعوی امامت میکند دیگری دعوی نیابت خاصه میکند و یکی دعوی
قطبیت میکند و دیگری میگوید این حرفها دروغ است چگونه میشود کسی اینهمه عمر نماید یکی میگوید روح قائم در
هیکل من نطق مینماید و هکذا طول غیبت باز ار هوا خواهان دنیا پرست را رواج داده و هر کدام ضعفه شیعه را
بطرقی و ناحیه میکشانند تا بنسکه حضرت صادق علیه السلام هر وقت بیاد زمان غیبت و حال ضعفای شیعیان
ایشان میافتادند مانند ابر بهار نالان میشود چنانچه شیخ طوسی قدّه در کتاب غیبت خبر شریف را که مشتمل بر
فوائد کثیره است ذکر میفرمایند و آن اینست اخبرنی جماعة عن ابی المفضل محمد بن عبدالله بن عبد المطلب رحمه الله
قال حدثنا ابو الحسین محمد بن بحر بن سهل الشیبانی الرهنی قال اخبرنا علی بن الحارث عن سعد بن منصور الجواشنی
قال قال اخبرنا احمد بن علی البدیلی قال اخبرنی ابی عن سدیر الصیرفی قال دخلت انا و المفضل بن عمر و داود بن کثیر
الرقی و ابو بصیر و ابان بن تغلب علی مولانا الصادق علیه السلام فرأیناه جالساً علی التراب و علیه مسح خیبری مطوق
بلا جیب مقصر الکمین و هو یبکی بکاء الواله الثکلی ذات الکبد الحری قد نال الحزن من وجنتیه و شاع التغیر فی عارضیه
و ابلی الدمع محجریه و هو یقول غیبتك نفت رقادی و ضیقت علی مهادی و ابتزت منی راحة فؤادی سیدی
غیبتك وصلت مصابی بفجایع الابد و فقد الواحد بعد الواحد بفناء الجمع و العدد فما احس بدمعة ترقی من عینی
و انین یفشا من صدری قال سدیر فاستطارت عقولنا و لهاً و تصدعت قلوبنا جزعاً من ذلك الخطب الهائل و
الحادث الغائل فظننا انه سمت لمکروهة قارعة او حلت به من الدهر بائقة فقلنا لا ابکی الله عینیك یا ابن
خیر الوری من ایة حادثة تستذرف دمعتك و تستمطر عبرتك و ایة حالة حتمت علیك هذا المأتم قال
فزفر الصادق علیه السلام زفرة انتفخ منها جوفه و اشتد منها خوفه فقال ویکم انی نظرت صبیحة هذا الیوم فی
کتاب الجفر المشتمل علی علم البلایا و المنایا و علم ما کان و ما یکون الی یوم القیمة الذی خص الله تقدس اسمه به محمداً

وجنتیه ای خدیه

محجر نادار العین من جمیع الجوانب ای الاطراف

ذکر خبر شریف

والائمة من بعده علیهم السلام وتاملت فیه مولد قائمنا علیه السلام وغیبته وابطائه وطول عمره وبلوی المؤمنین
من بعده فی ذلك الزمان وتولد الشکوك فی قلوب الشیعة من طول غیبته وارتداد اکثرهم عن دینه وخلعهم
ربقة الاسلام من اعناقهم التی قال الله عز وجل وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه یعنی الولایة فاخذتنی
الرقة واستولت علی الاحزان فقلنا یابن رسول الله کرمنا وفضلنا باشراکك ایانا فی بعض ما انت تعلم
من علم ذلك قال ان الله تعالی ذکره ادار فی القائم منا ثلثة ادارها ثلثة من الرسل قدر مولده تقدیر مولد
موسی علیه السلام وقدر غیبته تقدیر غیبة عیسی علیه السلام وقدر ابطائه تقدیر ابطاء نوح علیه السلام وجعل له
من بعد ذلك عمر العبد الصالح اعنی الخضر علیه السلام دلیلا علی عمره فقلنا اکشف لنا یابن رسول الله صلی الله
علیه واله عن وجوه هذه المعانی قال ع اما مولد موسی علیه السلام فان فرعون لما وقف علی ان زوال ملکه علی یدیه
امر باحضار الکهنة فدلوا علی نسبه وانه یکون من بنی اسرائیل فلم یزل یامر اصحابه بشق بطون الحوامل من نساء
بنی اسرائیل حتی قتل فی طلبه نیف وعشرون الف مولود وتعذر علیه الوصول الی قتل موسی علیه السلام بحفظ الله
تعالی ایاه کذلك بنو امیة وبنو العباس لما ان وقفوا علی ان زوال مملکة الامراء والجبابرة منهم علی یدی
القائم منا ناصبونا للعداوة ووضعوا سیوفهم فی قتل اهل بیت رسول الله صلی الله علیه واله وابادة
نسله طمعا منهم فی الوصول الی قتل القائم فابی الله ان یکشف امره لواحد من الظلمة الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون
واما غیبة عیسی ع فان الیهود والنصاری اتفقت علی انه قتل فکذبها الله عز وجل بقوله وما قتلوه وما صلبوه ولکن
شبه لهم کذلك غیبة القائم فان الامة ستنکرها لطولها فمن قائل یقول انه لم یولد وقائل یفتری بقوله انه ولد
ومات وقائل یکفر بقوله ان حادی عشرنا کان عقیما وقائل یمرق بقوله انه یتعدی الی ثالث عشر فصاعدا وقائل
یعصی الله بدعواه ان روح القائم علیه السلام ینطق فی هیکل غیره واما ابطاء نوح علیه السلام فانه لما استنزل العقوبة
بعث الله الیه جبرئیل علیه السلام مع تسع نویات فقال یا نبی الله ان الله جل اسمه یقول لك ان هولاء خلائقی وعبادی
لست ابیدهم بصاعقة من صواعق الا بعد تاکید الدعوة والزام الحجة فعاود اجتهادك فی الدعوة لقومك فانی
مثیبك علیه واغرس هذا النوی فان لك فی نباتها وبلوغها وادراکها اذا اثمرت الفرج والخلاص وبشر بذلك
من تبعك من المؤمنین فلما نبتت الاشجار وتازرت وتسوقت واغصنت وزها الثمر علیها بعد زمان طویل
استنجز من الله العدة فامر الله تعالی ان یغرس من نوی تلك الاشجار ویعاود الصبر والاجتهاد ویؤکد الحجة علی
قومه واخبر بذلك الطوایف التی امنت به فارتد منهم ثلثماة رجل وقالوا لو کان ما یدعیه نوح حقا لما وقع فی
عدة خلف ثم ان الله تعالی لم یزل یامره عند ادراکها کل مرة ان یغرس تارة بعد اخری الی ان غرسها سبع مرات

الظاهر انه اشارة الی ربوبیة الحلاج والشلمغانی وادعائهم ذلك

تازرت عبارة عن تقوت لسوقت ای صارت ذات ساق

زها الثمر ای اصفر او احمر مجمع

ذکر خبر شریف

وما زالت تلک الطوائف من المؤمنین یرتدّ منهم طائفة بعد طائفة الی ان عادوا الی نیف و سبعین رجلاً فاوحی الله عزّ وجلّ عند ذلک الیه وقال الآن اسفر الصبح عن اللیل لعینک حین صرّح الحق عن محضه وصفی الامر للایمان من الکدر بارتداد کلّ من کانت طینته خبیثة فلو انّی اهلکت الکفّار وابقیت من قد ارتدّ من الطوائف التی کانت آمنت بک لما کنت صدقت وعدی السابق للمؤمنین الذین اخلصوا الی التوحید من قومک واعتصموا بحبل نبوّتک بان استخلفهم فی الارض وامکّن لهم دینهم وابدّل خوفهم بالامن لکی تخلص العبادة لی بذهاب الشکّ من قلوبهم وکیف یکون الاستخلاف والتمکین وبدل الخوف بالامن منّی لهم مع ما کنت اعلم من ضعف یقین الذین ارتدّوا وخبث طینتهم وسوء سرائرهم التی کانت نتائج النفاق وسنوخ الضلالة فلو انّهم تنسّموا من الملک الذی اوتی المؤمنون وقت الاستخلاف اذا اهلکت اعداءهم لنشقوا روائح صفاته ولاستحکم سرائر نفاقهم وتأبّد خبال ضلالة قلوبهم ولکاشفوا اخوانهم بالعداوة وحاربوهم علی طلب الریاسة والتفرّد بالامر والنهی علیهم وکیف یکون التمکین فی الدین وانتشار الامر فی المؤمنین مع اثارة الفتن وایقاع الحروب کلّا فاصنع الفلک باعیننا ووحینا قال الصادق علیه السلام وکذلک القائم علیه السلام فانّه تمتدّ غیبته لیصرح الحق عن محضه ویصفو الایمان من الکدر بارتداد کلّ من کانت طینته خبیثة من الشیعة الذین یخشی علیهم النفاق اذا احسّوا بالاستخلاف والتمکین والامن المنتشر فی عهد القائم علیه السلام قال المفضّل فقلت یا ابن رسول الله ؐ فانّ النواصب تزعم انّ هذه الآیة نزلت فی ابی بکر وعمر وعثمان وعلی فقال لا هدی الله قلوب الناصبة متی کان الدین الذی ارتضاه متمکّناً بانتشار الامن فی الامّة وذهاب الخوف من قلوبها وارتفاع الشکّ من صدورها فی عهد واحد من هؤلاء او فی عهد علی علیه السلام مع ارتداد المسلمین والفتن التی کانت تثور فی ایّامهم والحروب والفتن التی کانت تنشب بین الکفّار وبینهم ثمّ تلا الصادق علیه السلام هذه الآیة مثلاً لابطاء القائم علیه السلام حتی اذا استیأس الرسل وظنّوا انّهم قد کذبوا جاءهم نصرنا واما العبد الصالح اعنی الخضر علیه السلام فانّ الله تعالی ما طوّل عمره لنبوّة قرّرها له ولا لکتاب ینزل علیه ولا لشریعة ینسخ شریعة من کان قبله من الانبیاء علیهم السلام ولا لامامة یلزم عباده بالاقتداء بها ولا لطاعة یفرضها بلی انّ الله تعالی لمّا کان فی سابق علمه ان یقدّر من عمر القائم علیه السلام فی ایّام غیبته ما یقدّره وعلم ما یکون من انکار عباده بمقدار ذلک العمر فی الطول طوّل عمر العبد الصالح من غیر سبب وجب فی ذلک الا لعلّة الاستدلال به علی عمر القائم علیه السلام لیقطع بذلک حجّة المعاندین لئلّا یکون للناس علی الله حجّة **حاصل**

مضمون خبر شریف اینکه سدیر صیرفی مکو بغداد شد مروی مفضل بن عمر و داود بن کثیر رقی و ابو بصیر و ابان بن تغلب پرسیدن [illegible] نی خود امام صادق علیه السلام در حالتیکه ان بزرگوار بر روی خاک نشسته و جبّه خیبریه که استینهای

کوتاه و یا خیبر از برای آن نبود بر تن مبارک پوشیده بود و مانند جوان مرده جگر سوخته گریه مینمود بحدیکه
آثار حزن و اندوه بر جنابش مستولی و تغییر در چهره و رخسار مبارکش ظاهر و هویدا گردیده و بسیاری اشک
اطراف دیدهای مبارکش را مجروح نموده بود و خطاب بامام دوازدهمین علیه السلام نموده میفرمود سیدی غیبت تو قرار و
آرامی در من باقی نگذارده است و صفحه روزگار را بر من تنگ گردانیده است و راحت قلب را از من بیرون برده است
سیدی غیبت تو متصل گردانیده است مصیبتهای مرا بدردهای همیشگی و بآنچه وارد گردیده بود بر من از فقد واحد
بعد واحد از احبه پس نمی بینم در خود اینکه قطع گردیده باشد اشک دیدهای من و یا اینکه قطع شود ناله و
انین از سینه من سدیر میگوید چون اینحالرا از آن بزرگوار مشاهده نمودیم واله و حیران گردیده و عقل از
سرها پریده و قلبها بجزع درآمد از این امر هولناک و حادثه هالکه پس گمان کردیم که آن بزرگوار مبتلا به بلیّه
دردناکی شده است و یا اینکه رسیده است او را از روزگار داهیه و مصیبت عظیمی پس عرض کردیم خدا نگریاند
دیدهای شما را ای فرزند بهترین اهل عالم آیا از چه حادثه گریان شده است چشمهای نازنینت و جاری گردیده است
قطرات اشک مبارکت و چه حالتی بحضرتت وارد آورده است این مصیبت را سدیر میگوید پس امام علیه السلام
نفس مبارک را در سینه حبس نموده و آهی از دل برکشیدند و فرمودند خدا رحمت کند شما را من در صبح این روز
نظر نمودم در صحیفه که در آنست جمیع اشیا از اول دنیا تا آخر دنیا که مخصوص گردانیده است خدای عز و جل
این علم را بمحمد و اهل بیت او علیهم السلام و مشاهده نمودم در آن صحیفه حالات قائم علیه السلام را از مولد و غیبت او
و تاخیر فرج و طول عمر او و حالات مؤمنین را در زمان غیبت او از غم و اندوه که بر آنها وارد میشود و شبهات
و شکوکی که از تشکیک مشککین و نفاق منافقین در قلوب آنها حاصل میگردد از جهت طول غیبت و اکثر از آنها
از طریقه حقه بر میگردند و رشته اسلام و ولایت بیخمانی را که خدای تعالی میفرماید و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه
از گردن بیرون می افکنند پس از مشاهده این حالات رقت قلبی از برای من رو داده و حزن و اندوه بر من مستولی
گردیده سدیر میگوید عرض کردیم یا ابن رسول الله منت گذار بر ما و سرافراز فرما ما را ببعضی از آنچه را که دیدی
از امر غیبت حضرت فرمود بدرستیکه خدای تعالی تقدیر و جاری فرموده است در قائم علیه السلام سه
چیز را که تقدیر فرموده هر یکی از این سه امر را در یکی از پیغمبران خویش تقدیر فرموده است ولادت با
سعادت او را بمثل ولادت موسی بن عمران ع و تقدیر فرموده است غیبت او را بمثل غیبت عیسی بن مریم ع و تقدیر فرموده
تاخیر فرج و ظهور امر او را بمثل تاخیر فرج و ظهور امر نوح ع و قرار داده است از برای آن بزرگوار بعد از نقل این صفات
ثلاثه عمر عبد صالح یعنی حضرت خضر را دلیل بر طول عمر آن بزرگوار پس عرض کردیم یا ابن رسول الله ص پرده برگیر از رخسار

این

در ترجمهٔ خبر شریف

اینمعانی و کشف آن فرما از برای ما فرمودند اما مولد موسی ع چونکه فرعون آگاه گردید بر اینکه زوال سلطنت
و مملکت او جاری میشود بر دست موسی ع امر نمود باحضار کهنه و اهل نجوم تا اینکه او را دلالت و راه نمائی
نموده که این شخص از بنی اسرائیل خواهد بود پس امر باصحاب خود نموده اینکه زنان حامله را شکم دریده
و جنین آنها را بقتل رسانیدند تا اینکه در طلب موسی ع بیست هزار و قدری بالا از اطفال را بقتل رسانیده
و بر موسی ع ظفر پیدا ننمودند چرا که ارادهٔ حضرت حق جل و علا تعلق گرفته بود بر اینکه او را حفظ فرماید
همچنین بنی امیه و بنی العباس چون دانستند که زوال مملکت امراء و تعدی کنندگان ایشان بر دست قائم ما جاری
میشود کمر عداوت بر میان بسته بنا نمودند بر اذیت و کشتن ذریه رسول خدا ص و منقطع ساختن نسل او بطمع اینکه
ظفر پیدا کنند بر قتل قائم علیه السلام و لکن خدای تعالی نخواسته است که امر او را ظاهر گرداند بر احدی از دشمنان و
ظالمین تا وقتیکه باتمام رساند نور خود را اگرچه کراهت داشته باشند از بقای نور حق مشرکون و منافقون و
اما تقدیر غیبت عیسی ع پس بدرستیکه یهود و نصاری اتفاق نموده اند بر اینکه او کشته شده است پس تکذیب فرمود
خدای تعالی آنها را بقوله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و چنین خواهد بود امر غیبت قائم علیه السلام پس بدرستیکه
طولی نخواهد کشید بعد از زمان غیبت او که امت انکار غیبت او خواهند نمود از جهة طول کشیدن و تاخیر افتادن
آن پس بعضی منکر ولادت آن بزرگوار خواهند شد و خواهند گفت که امام یازدهم اولادی نداشته است و بعضی
افترا خواهند زد باینکه او متولد شده و لکن مرده است و بعضی کافر خواهند شد بسبب اینکه میگویند امام یازدهم
عقیم بوده است و بعضی خارج خواهند شد از دین خدای تعالی بسبب اینکه تعدی خواهند نمود از امام دوازدهم و
قائل بامام سیزدهمی یا بیشتر خواهند شد و بعضی معصیت خدای تعالی را خواهند نمود بسبب دعوی اینکه روح قائم تکلم در
هیکل غیر نطق مینماید و اما تاخیر فرج نوح ع اینستکه چون امت او سر از اطاعت و فرمان او پیچیده و از خدای
تعالی درخواست عذاب نمود از برای آنها پس خدای عز و جل امر فرمود بجبرئیل که هفت دانه خرما آورد از برای
نوح و عرض کرد یا نبی الله حق تعالی میفرماید اینها مخلوق و بندگان من میباشند و اینها را معذب بعذاب بدیه خود
نخواهم نمود مگر بعد از تاکید دعوت و الزام حجت بر آنها پس برگرد بسوی دعوت و نصیحت قوم خود و جدیت
نما در هدایت آنها بسوی حق هر آینه بر اجرت افزوده خواهد شد و این دانه ها را در زمین زراعت نما هر زمانیکه
روئیده شد و بحد بلوغ رسیده و وقت چیدن میوهٔ آن شد از برای تو فرج و خلاصی از شدائد حاصل خواهد شد
و بشارت ده مؤمنین از تابعین خود را باین وعده و انتظار فرج پس حضرت نوح ع آن دانه ها را غرس نموده
و مشغول دعوت و هدایت قوم خود گردید تا مدت مدیدی که دانها روئیده و اشجار صاحب ثمره گردیده و آنگاه از خصوص

حق جل و علا خواهش فرج و وفای بوعده نموده تا آنکه خدا تعالی امر فرمود که دانه چند از ثمرهٔ این اشجار غرس نماید
و صبر بر معاودت و جدیت در هدایت قوم خود داشته باشد و تاکید نماید در اتمام حجت بر آنها تا اینکه این دانها روئیده
اشجار میوه دار شود فرج از برای او حاصل میگردد و چون حضرت نوح قوم خود را از این واقعه خبردار نمود سیصد
نفر از آنها از دین خود برگشتند که اگر قول نوح صدق و دین او حق بودی هر اینه وعدهٔ او تخلف نکردی پس معلوم
میشود که طریقه او باطل است همین گونه تا هفت مرتبه مامور شد بغرس دانها و رسیدن ثمرهٔ آنها و در هر مرتبه
طایفه از قوم او از او برگشته مرتد میشدند تا اینکه باقی نماندند بر طریقه او مگر عدهٔ قلیله از هفتاد بیشتر و از هشتاد
کمتر آنوقت خدای تعالی وحی فرمود بسوی او که الان روشنائی صبح وصال دمید و ظلمت شب هجران برطرف گردید
و ظاهر و ممتاز گردید حق محض از شوب باطل و آشکار گردید ایمان صافی از کدورت و سیاهی نفاق بواسطهٔ ارتداد
کسانیکه طینت آنها خبیثه و ظلمانی بوده است پس بدرستیکه اگر هلاک کرده بودم کفار را و باقی گذارده بودم
این کسانیرا که از دین برگشتند و مرتد شده اند بعد از اینکه ایمان بتو آورده بودند هر اینه صادق نبودم در وعدهٔ
سابق خود که بمؤمنین و کسانیکه موحد و با ایمان خالص تمسک بحبل نبوت تو داشتند داده بودم از اینکه باقی
بگذارم آنها را در زمین در حالتیکه ثابت بگذارم از برای آنها دین آنها را و مبدل گردانم خوف آنها را با منیت
تا اینکه خالص گردد عبادات از برای من بسبب رفتن شک و ریب از قلوب آنها یعنی آنکسانیکه ایمان آنها مشوب
بنفاق و قلوب آنها مجذوب جذبات شیطانست از میان مؤمنین بیرون رفته و آنکسانیکه عمل ایشان خالص است
از برای من و هیچ شایبهٔ شکی در آنها نیست باقی مانده و چگونه این حال و نعمت عظمی از برای مؤمنین و موحدین
میسر و خوف ایشان با منیت مبدل خواهد گشت با وجود کسانیکه خبث طینت که نتیجهٔ نفاق و سنخ ضلالت و سوء
سریرتیکه ثمرهٔ شقاق و گمراهیست از سرتاپای آنها را گرفته است نیز در میان مؤمنین باقی باشند زیرا که اگر منافقین
نیز باقی باشند و استشمام رائحهٔ صفای ملک و مملکت نمایند محکم و شدید خواهد شد شعلهٔ مخالفت و نفاق در سینه
و ضلالت در قلب آنها و هر اینه اظهار خواهند نمود کینه و عداوت خود را و خواهند کوشید در محاربه و قتال
با مؤمنین در طلب ریاست و تفرد و استقلال در سلطنت و با وجود فتنه و حروب و قتال بین مؤمنین و منافقین
چگونه میباشد تمکین و ثبوت در دین و انتشار امر ریاست و عدالت در میان مؤمنین پس برو در مقام تهیهٔ کشتی
باش از برای خود و تابعین خود زیرا که ارادهٔ ما تعلق گرفته است بر هلاکت و غرق نمودن منافقین از اصحاب تو
پس حضرت صادق علیه السلام فرمود چنین است تشبیه غیبت قائم علیه السلام بدرستیکه غیبت او امتداد پیدا خواهد نمود
و ظهور امر او تاخیر خواهد افتاد تا اینکه حق محض ظاهر و ایمان خالص صافی از ایمان مشوب و مخلوط بشقاق و نفاق

ممتاز گردد و خبیث از طیب آشکار شود مفضل میگوید پس عرض کردم یا ابن رسول الله بدرستیکه نواصب گمان
میکنند که این آیهٔ شریفه نازل گردیده است درباره ابی بکر و عمر و عثمان و علی ع پس حضرت فرمودند خدا روشن
نگرداند بنور ایمان قلبهای سیاه و گمراه شدهٔ ناصبیه را یا چه زمانی بود دینی را که خدا تعالی اختیار فرموده است
متمکن از انتشار آن مثبت در امت و بیرون رفتن خوف از قلوب آنها و برطرف شدن شک و شبهه از سینهای آنها
شده باشد در عهد خلافت هر یک از ثلاثه و یا در عهد علی ع با وجود ارتداد و برگشتن مسلمین از طریقه حق و
با وجود فتنهای گوناگون که منتشر بود و قتل و قتالیکه برسر پا بود بین آنها و بین کفار پس حضرت تلاوت فرمود
در مقام استشهاد از برای تأخیر امر فرج حضرت بقیة الله ارواحنا له الفداء بقول او تعالی حتی اذا استیئس الرسل
وظنوا انهم قد کذبوا جائهم نصرنا الآیة و اما العبد الصالح یعنی الخضر علیه السلام پس بدرستیکه خدا تعالی طولانی
نکرده است عمر او را از جهت نبوتیکه در او مقرر فرموده است و نه از جهت کتابیکه بر او نازل کرده است و نه از جهت
شریعتی که نسخ شریعت پیغمبران قبل بر او کرده باشد و نه از جهت امامتی را که خدا تعالی الزام فرموده باشد
عباد خود را در اقتدای بامامت او و نه از جهت طاعتی که خدا تعالی در اینمدت بر او لازم فرموده باشد بلکه چون در علم
سابق خدای عز و جل گذشته است اینکه تقدیر فرماید عمر مبارک قائم علیه السلام را در زمان غیبت او هر قدر که حکمت
و مصلحت او اقتضا مینماید و حال آنکه حضرت حق جل و علا عالم است بآنچه واقع میشود از انکار بندگان او بآن
مقدار از طول عمر باین سبب طولانی گردانید عمر عبد صالح یعنی حضرت خضر ع را و هیچ چیز باعث طول عمر او نگردید مگر
استدلال و استشهاد نمودن بطول عمر او بر طول و کثرت عمر قائم علیه السلام تا اینکه قطع حجت منافقین گردیده و از برای
خلق حجتی بر حضرت حق جل و علا باقی نماند **الحاصل** این کینه و عداوتیرا که شیطان نسبت بآدم ابو البشر
در گونهٔ قلب جای داده بود امروزه فرصت غنیمت شمرده و بجان ذریهٔ او افتاده است و کسانیکه از ذریهٔ او
ایمانشان مستودع و همج رعاع اند میکشانند الی کل ناعق و واقع میسازند در وادی ضلالت و منقطع میسازد
دست آنها را از حبل الله و باقی نمیگذارد متمسکین بحبل ولایت و ایمان را مگر عدهٔ قلیله چنانچه خدا تعالی در قرآن مجید
خبر میدهد از مقالهٔ شیطان پلید قال ارایتک هذا الذی کرمت علی لئن اخرتنی الی یوم القیمة لاحتنکن ذریته
الا قلیلا که عرض کرد بار الها حال که آدم را برتری بر من دادی و بواسطهٔ او رانده شدهٔ درگاه رحمت گردیدم
هر آینه نخواهم گذارد که اولاد او رستگار شوند مگر عدهٔ قلیله الذین اخذ الله میثاقهم و کتب فی قلوبهم الایمان
و ایدهم بروح منه و اینها آنند که دست طاعت بر دیده نهاده و قلم مردانگی علم نموده اند در میدان صبر و شدائد
ایستاده متمسک بدین خود شده اند و در مقام فرمان برداری حضرت حق جل و علا ایستاده اند کالجبل الراسخ

لا یحرکهم

ذکر طایفهٔ پنجم که رجوع بآداب جاهلیت نمودند

لا یتحرکهم العواصف واین عدّه قلیله اند عباد الله انچنانیکه حضرت حق خطاب بشیطان نموده میفرماید
ان عبادی لیس لک علیهم سلطان واینها یند که پیغمبر صلّی الله علیه واله دربارهٔ ایشان فرمود اولئک
الأقلّون عددا والأعظمون قدرا عند الله عزّ وجلّ واین عدّه قلیله اند صفوه انچنانیکه حضرت باقرع
فرمودند هیهات هیهات لا یکون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا حتی یذهب الله الکدر ویبقی الصفوه
اینها یند فرقهٔ ناجیه انچنانیکه پیغمبرص فرمود یا علی ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقه منها فرقه ناجیه
والباقون هالکه وفرمودند والناجون الذین یتمسکون بولایتکم ویقتبسون من علمکم ولا یعملون برأیهم
فاولئک ما علیهم من سبیل بعد از ان حضرت امیرع سؤال نمود از عدد ائمه فرمودند بعدد نقباء بنی اسرائیل
واینها یند صابرین انچنانیکه پیغمبرص فرمودند طوبی للصابرین فی زمن غیبته اللهم ثبتنا قدمنا علی ولایتهم
امین یا رب العالمین پس این طوایف نیز باعقاب خویش برگشته واز فوائد جامعهٔ اسلامیه بی نصیب گردیدند
طایفهٔ پنجم از کسانیکه رجوع بآداب زمان جاهلیّت نمودند واز وظائف جامعهٔ اسلامیه دست
کشیدند کسانی بودند که احیاء طریقه ریاضیین قبل الاسلام که در حقیقت شعبه از شعب مادیین میباشند
نمودند واسم تصوّف وعرفان روی ان گذاشتند واوّل اشتهار این بدعت در اسلام ووزیدن این باد
سموم درمیان مسلمین در قرن دوّم اسلامی از منبع تدلیس وتلبیس ومخزن فساد ونفاق ابوهاشم کوفی
وسفیان ثوری کوفی شد چنانچه مقدّس اردبیلی قدّس سره در حدیقة الشیعه میفرماید اوّل کسی را
که صوفی گفتند چنانچه شیعه وسنّی نقل کرده اند ابوهاشم کوفی بود واین بسبب این بود که مانند رهبانان
جامه های پشمینه میپوشید وان ملعون بمثل نصاری بحلول واتّحاد قائل شد لکن نصاری دربارهٔ عیسی قائل
شدند واو از برای خود این دعوی بنیاد نهاد انتهی کلامه مرقده واز کلمات دیگرش در حدیقة الشیعه معلوم
میشود که مرادش از این فرمایش که میگوید اوّل کسی را که صوفی گفتند یعنی اوّل کسیکه در اسلام مشهور
باین اسم شد پس اعتراض حاجی معصوم علی شاه که میگوید قبل از اسلام این اسم بوده است وجهی ندارد
با اینکه خود او در موضعی از کتابش میگوید وصاحب نفحات الانس مولانا جامی در ترجمهٔ ابوهاشم صوفی
فرماید که پیش از وی بزرگان بودند در زهد وورع وطریق توکّل ومحبّت ولکن اوّل کسیکه ویرا صوفی خواندند
وی بود وپیش از وی کسی را باین نام نخوانده بودند وهیچ اعتراضی براین کلام نکرده ظاهرا هم مسلکی او را
مانع شده است از اعتراض براو ودر موضع دیگری از کتابش که طرائق الحقائق باشد میگوید وچنانچه در
مطلب اوّل مذکور شد از تاریخ ابن خلدون مغربی ورسالهٔ قشیری که این اسم در قرن دوّم اسلامی شهرت

یافت مقارن میشود بازمان ابو هاشم و در موضع دیگر میگوید در نفحات مذکور است که ابو هاشم صوفی با سفیان ثوری معاصر بوده و سفیان گفته است لولا ابو هاشم الصوفی ما عرفت دقیق الریا واما سفیان در مجمع میگوید وسفیان الثوری کان فی زمن الصادق و کان ضالا و قد انتصح له الهدی فلم یعبأ به و علامه مجلسی ره در عین الحیوة میفرماید کلینی بسند معتبر از سدیر روایت کرده است که من روزی از مسجد بیرون میآمدم و حضرت امام محمد باقر داخل مسجد میشدند پس دست مرا گرفتند و رو بخانه کعبه کردند و فرمودند که مردم مأمور شده اند از جانب خدا تعالی که بیایند و این خانه را طواف کنند و بنزد ما آیند و ولایت خود را بر ما عرضه دارند چنانچه خداوند عالم میفرماید وانی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدی پس حضرت اشاره بسینه خود فرمودند که مراد از هدایت یافتن بولایت و امامت ماست پس فرمود که ای سدیر میخواهی تو بنمایم راه زنان و منع کنندگان دین خدا و نظر فرمود بسوی ابو حنیفه و سفیان ثوری و ایشان حلقه زده بودند در مسجد و فرمود که ایشان راه زنان دین خدایند که نه هدایتی از جانب خدا یافته اند و نه کتابی از خدا عمل مینمایند و ایضا میفرماید و بسند معتبر روایت کرده است از شخصی از اهل مکه که روزی سفیان ثوری بمن گفت بیا برویم بنزد جعفر بن محمد ع با او رفتیم وقتی رسیدیم که حضرت اراده سواری داشتند سفیان گفت یا اباعبدالله خبرده مرا بخطبه که حضرت پیغمبر ص در مسجد خیف خواند حضرت فرمود بگذار بروم کاری دارم چون برگردم نقل کنم سفیان گفت بحق خویشی که با پیغمبر داری مرا حدیث بگو حضرت فرود آمد و سفیان دوات و قلمی طلبید حضرت فرمودند و او نوشت پس حضرت سوار شدند من و سفیان روانه شدیم در بین راه باو گفتم توقف نما تا من حدیث را نظر نمایم چون حدیث را دیدم گفتم ای سفیان والله حضرت حقی بزرگی بگردن تو لازم کرد گفت آن چیست گفتم در این حدیث که پیغمبر ص فرموده اند سه چیز است که هر که آنها را داشته باشد خیانت در دل او راه نمی یابد گفت آن کدام است گفتم یکی اینکه فرموده عمل را برای خدا خالص گردانیدن دیگر فرموده خیرخواه امامان مسلمانان بودن سیم اینکه ملازم جماعت مسلمانان بودن ای سفیان آیا امامانیکه پیغمبر ص فرموده متابعت و خیرخواهی ایشان واجبست معویه و یزید و مروان بن الحکم است و ملازم جماعت مسلمانان که فرموده آیا طایفه مرجیه مراد است که میگویند هر که ترک واجبات کند و مرتکب محرمات شود ایمانش مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است و یا مراد از جماعت مسلمانان طایفه قدریه است که میگویند خدا هرچه خواهد نتواند کرد و شیطان هرچه خواهد میتواند کرد و یا مراد خوارج است که علی را کافر میدانند و لعنت میکنند سفیان گفت پس شیعه و ائمه ایشان چه میگویند گفتم آنها میگویند که علی بن ابیطالب ع والله امامی است که بر ما واجبست خیرخواهی او و ملازمت جماعت اهل بیت او و چون این را شنید حدیث شریف را

از من گرفت و پاره کرد و گفت این را بکسی نقل مکن بعد از این مجلسی میفرماید الحق این چنین کفر و انکار حقی از ابوحنیفه هم صادر نشده با اینکه سفیان و اتباعش دعوی خلاف نفس و ترک دنیا مینمایند انتهی فرمایش مجلسی و بعضی کلمات دیگر از مجلسی و شیخ بهائی که دلالت میکند بر منافقیت سفیان ثوری نسبت بخانوادهٔ عصمت و طهارت ذکر خواهد شد و مع ذلک جناب حاجی معصوم علیشاه در کتاب خود کمال اهتمام و جدیت و اتعاب نفس کرده است بر اینکه سفیان ثوری از شیعیان و از خواص امام صادق علیه السلام است و خرقه از او پوشیده و از اینجا معلوم میشود که جناب ایشان دشمنی و سلاسل صوفیه را که هر سلسله را منتهی بیکی از ائمه میکنند چنانچه خواهد آمد تمام از این قبیل است و اشخاص هر سلسله نظیر سفیان ثوری میباشد الحاصل ابوهاشم صوفی و سفیان ثوری و امثال اینها از کسانیکه نور ایمان در قلب اینها جا نگرفته بود بلکه بطمع و هوای ریاست دنیا در ظاهر اسلام بخود بسته بودند چون دیدند دست ایشان از ریاست کوتاه شد از جهت اینکه سلطنت ظاهریه در دست بنی امیه و بنی العباس افتاد و سلطنت حقیقیه الهیه در خانوادهٔ آل محمد صلوات الله علیهم کما از شرق و غرب عالم مردم تو جبر بخانهٔ اینها آورده اند و بنی امیه و بنی العباس آنچه سعی و کوشش نمودند در اطفاء نور حق بلکه چنانچه صاحب کتاب مختصر تاریخ الشیعه میگوید حقیقة باقی ماندن شیعه با آن ظلم و تعدیات بنی امیه و بنی العباس از معجزات است از جهت اینکه معویه بتمام عمال و حکامش در بلاد نوشت که هر کس در هر جا چیزی از فضایل ابوتراب ذکر نماید و یا اظهار دوستی او نماید خون و مالش مباح است و از آنجمله زیاد بن سمیه بود که در زمان حضرت امیر ع اظهار تشیع و دوستی آنحضرت مینمود و تمام شیعیان عراق را میشناخت معویه حکومت عراق را باو داده و آن لعین را بجان شیعیان انداخت الحاصل هر جا بهر کس گمان شیعگی میبردند یا میکشتند و یا دست و پای او را قطع میکردند و یا او را بر نخلهٔ خرما آویز میکردند قریب هشتاد سال در منابر بنی امیه و در تعقیب نماز شان واجب کرده بودند سب امیر علیه السلام را تا در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز این بدعت را از میان مردم برداشت و کذا در زمان بنی العباس ذراری زهرای طاهره را زنده زنده در میان دیوار گچ و آجر میگرفتند و بنا شان بر این بود که از نسل علی و فاطمه و شیعیان ایشان احدی را باقی نگذارند و مع ذلک بحمد الله تعالی نور حق روز بروز در تجلی تا اینکه فضائل و مناقبشان شرق و غرب عالم را فرا گرفته چه خوش گفته است این کس که میگوید ماذا اقول فی رجل کتم اعدائه فضائله بغضا و حسدا و اخفی اولیائه ذلک تقیة و خوفا و ظهر من بین الکتمانین ما ملأ الخافقین یا این مضمون و سخنی

اینکه بنی امیه و بنی العباس که تشنه بخون اهل بیت پیغمبر بودند باقی گذاشته اند

ذکر حالات سفیان ثوری

که بر ائمه علیهم السلم و شیعیان ایشان کرفتند باز بحمد الله کتب شیعه و سنی مشحونست از ذکر فضائل ایشان و شیعیان
ایشان در همه اقطار ارض موجودند اکر کسی عدد شیعه هر قطر را بخواهد رجوع نماید بکتاب تاریخ حیوة
الشیعه خلاصه مطلب اینکه بنی امیه و بنی العباس بقتل و سب ائمه و شیعیان ایشان نتوانستند نور حق را
خاموش نمایند ابو هاشم و سفیان در مقام برآمدند که از راه تدلیس و تلبیس در خانه ائمه را ببندند لهذا
بنا نمودند باحیا نمودن بدعت و ضلالت مادیین قبل از اسلام در ظاهر دائم الذکر بودند و لباس خشن
پشمی میپوشیدند تا دنیا شانرا باین تزویر معمور نمایند شیخ بهائی ره در کشکول از بعض تواریخ نقل میفرماید
که روزی سفیان ثوری امد خدمت حضرت صادق ع دید حضرت جبه خزی در تن مبارک دارند گفت یا ابن
رسول الله پدران شما اینگونه لباس نمی پوشیدند حضرت دامن جبه مبارک را بلند نموده سفیان دید پیراهن پشمی
بسیار خشنی زیر جبه در تن حضرتست و سفیان جبه پشمینه در تن داشت حضرت دامن جبه او را بلند نمود
دید پیراهن بسیار لطیفی از پنبه زیر جبه پوشیده انگاه فرمود ای سفیان من این جبه را پوشیده ام از برای
مردم که در نظر انها خار نباشم و این پیراهن را از برای خدا پوشیده ام که تنم راحت دنیا نداشته باشد
و اما تو این جبه را پوشیده ای از برای مردم و دام انها قرار داده و پیراهن را از برای خدا پوشیده در حقیقت
حضرت میخواهد باو بفهماند که من غنی عن الناس و فقیر الی الله هستم و تو فقیر الی الناس و غنی عن الله میباشی
و بالجمله حق و باطل را با یکدیگر مخلوط نموده اسم انرا طریقت گذاردند تا امر را بر مردم مشتبه ساخته انها را
گمراه میکردند چنانچه در اصول کافی از حضرت امیر علیه السلم نقل مینماید که فرمودند ایها الناس انما بدو
وقوع الفتن اهواء تتبع و احکام تبتدع یخالف فیها کتاب الله یتولی فیها رجال رجالا فلو ان الباطل خلص
لم یخف علی ذی حجی و لو ان الحق خلص لم یکن اختلاف و لکن یؤخذ من هذا ضغث فیمزجان و یجیئان معا

(حاشیه: و من هذا ضغث — صح)

فهنالک استحوذ الشیطان علی اولیائه و نجی الذین سبقت لهم من الله الحسنی و حاصل مطلب فرمایش
اینستکه ای مردم اگاه باشید که ابتدا و منشأ ضلالت متابعت مشتهیات نفسانیه استکه بواسطه ان
مخالفت کتاب الله و بدعت در دین گذاشته میشود و در این بدعت متابعت مینماید شخصی شخص دیگر را یعنی مثلا
یکی میگوید ما بحقیقت واصل و بار تکلیف از دوش خود برداشته ایم و دیگران متابعت او مینمایند پس مرو
اگر باطل بر محض و خلوص خود باقی ماند هر اینه ترسیده نمیشود بر صاحبان عقل چه اگر صاحب عقل هرگز
بطرف باطل نخواهد رفت و اگر حق بر محض و خلوص خود باقی باشد هر اینه اختلافی در دین نخواهد امد
و لکن اخذ میشود از باطل دسته و از حق دسته و انها را با یکدیگر ممزوج نموده بر مردم القا مینمایند و بواسطه

ذکر خبر شریف

خلط حق و باطل میکند بکه شیطان غلبه پیدا میکند بر اولیاء خود و کسی از چنگ او خلاصی نیابد مگر کسانیکه
متمسک بحق و اولیاء حق صلوات الله علیهم باشد حاصل کم کم هوا خواهان دنیا پرست دور آنها جمع
شده بنا نمودند بتاویلات احکام و شرایع دین مانند باطنیه چنانچه مفصلاً خواهد آمد انشاء الله و در
شرح کتاب الفرق بین الفرق در معنی باطنیه میگوید حدّده المقریزی علم الباطن بانه تاویل شرایع الاسلام
وصرفها عن ظواهرها الی امور زعموها من عند انفسهم فالاسمعیلیّون والدّروز هم من فرق الباطنیة
التی لم تزل حیّة الی الآن وللصّوفیة ایضاً تعالیم باطنیة انتهی و مقدّس اردبیلی قده در حدیقة الشیعة
خبری نقل میفرماید از امام حسن عسکری ع که آنحضرت فرمودند که پرسیدند از حضرت صادق ع حال
ابو هاشم صوفی را آنحضرت فرمود انّه کان فاسد العقیدة جدّاً وهو الّذی ابتدع مذهباً یقال له التّصوّف
وجعله مفرّ العقیدة الخبیثة لنفسه واکثر الملاحدة وجنّة لعقایدهم الباطلة حقیقة بهترین سرمایه ها
از برای دکان کرداوری مردم و تعمیر دنیا که شیطان بکمال معاونت و همراهی اندکاندار مینماید بدعت
گذاردن در دین خدا تعالی است چنانچه بالعیان مشاهده مینمائیم و آل عصمت علیهم السّلام نیز خبر داده اند
چنانچه در وسائل از حضرت صادق ع نقل مینماید و حاصل مضمون خبر شریف اینستکه امام ع میفرماید
شخصی در زمان یکی از انبیاء سابق در طلب دنیا بر آمده هر چند سعی و کوشش نمود از ممرّ حلال مال دنیا
بدست آورد او را ممکن نشد در مقام بر آمد که از حرام تحصیل مال دنیا کرده باشد او را میسر نشد آخر الامر
شیطان بنزد او آمده گفت آیا میل داری ترا دلالت کنم بچیزیکه ترا صاحب مال و ثروت نماید و مردم را
مطیع تو گرداند آنمرد گفت بلی کمال میل دارم گوی من اینست شیطان گفت دین تازه اختراع نما و مردم را
دعوت کن بسوی آن دین آن شخص چنین کرده دید اندک زمانی نگذشت صاحب مکنت و ثروت گردید
مدتی را بهمین منوال گذرانید تا اینکه روزی فکر نموده دید عجب خطائی کرده و فریب شیطان خورده است
از کرده خود نادم گردید که این چه کاری بود مرا که بجهة عیش چهار روزهٔ دنیا عقاب ابدی را از برای خود
خریدار شدم و حال توبهٔ من قبول نخواهد شد مگر آنکسانیرا که از دین حق بیرون و گمراه نموده ام برگردانم
بدین حق و بحال اوّلیه خویش ناچار بنزد قوم خود آمده گفت ای مردم این دینی که من شما را دعوت بآن
کردم و شما قبول نمودید من خود از اجعل کرده بودم بطمع مال دنیا و این دین خدا نیست و باطل است برگردید
بدین اوّلی خود که آن است دین خدا آنها در جواب گفتند تو دروغ میگوئی دین حق همین است و تو الان از
از دین حق برگشته کافر شده دیگر فایده نداد و آنها را شیطان بجائی برده است که امید برگشتن و دستگاری

در آنها باشد پس آمده در مکان خلوتی میخی از آهن بر زمین کوبیده و زنجیر را یکسر بگردن خود و سر دیگر را بآن
میخ آهنی بسته گفت از اینجا بر نخواهم خواست مگر آنکه خدای عزّ و جلّ توبهٔ مرا قبول کند پس خدا تعالی
وحی فرمود بسوی نبیّی از انبیاء خود که بگو باین شخص بعزّت و جلال خود قسم اگر آنقدر باینحالت بمانی که
و مرا از سوز دل بخوانی که گردن و نفس او قطع شود هر آینه اجابت نخواهم کرد مگر آنکسانیرا که بدین
خود در آورده و بدین او مرده اند زنده نمائی و آنها را برگردانی براه حق البتّه چنین است حال کسانیکه بدعت
در دین خدا میگذارند یکی میگوید من قطبم دیگری میگوید من مرشدم دیگری میگوید که من رکن رابعم
دیگری میگوید من نائب خاص امام هستم و هکذا و چون بدعت اعظم معاصی الهی است از جهت اینکه
هر معصیتی ضرر و عقابش فقط راجع است بخود عاصی و دیگری مبتلا نمیشود و خود عاصی هم بر معصیتش
یک عقاب بیش ندارد بخلاف بدعت که اوّلاً بواسطهٔ بدعت گذاردن این جمع کثیری گمراه و مستحقّ
عذاب الهی میشوند و ثانیاً بمقتضای این خبر شریف که میفرماید من سنّ سنّةً سیّئةً فعلیه وزر من عمل بها
الی یوم القیمة خود بدعت گذاردن علاوه بر عقاب بدعتش مقدار عقاب هر یک از عمل کنندگان آنرا نیز
دارد و لذا شیطان بدعت گذارنده را تنگ در آغوش جان کشیده پیشانیش را میبوسد و آنقدر که از
بدعت گذارنده خوشحال میشود از عُبّاد دیگر نمیشود و بالجمله این بدعت و سنّت سیّئه را منشئ پیدا کرده
بعضی از فرق کیسانیه مثل هاشمیه از ایشان که گفتند امامت بعد از محمّد بن الحنفیه منتقل به پسرش
ابی هاشم عبدالله بن محمّد شده و اینها بر دو فرقه شدند یک فرقه گفتند بوصیّت ابی هاشم منتقل شد بمحمّد بن علی
بن عبدالله بن عبّاس بن عبدالمطّلب و علی جدّ سفاح و منصور از خلفای بنی العباس بوده است فرقهٔ
دیگر گفتند امامت بعد از ابی هاشم منتقل ببنان بن سمعان تمیمی شد که اینها را بنانیه میگویند و اینها را
اعتقاد براین بود که روح الهی در ابی هاشم بوده و از او منتقل ببنان شد و اینها از فرق غلات شمرده میشوند
خلاصه اینکه و فرقه داخل در متصوّفه شدند و سلسلهٔ خود را از محمّد بن الحنفیّه متصل بامیر علیه السّلم
مینمایند و العجب از حاجی معصوم علیشاه که سلسلهٔ کیسانیه را میگوید منتهی بامام دوّم میشود
با اینکه کیسانیه بعضی از ایشان را اعتقاد براین بوده که امامت بعد از حضرت امیر ع منتقل بمحمّد بن الحنفیّه
شد و بعضی را اعتقاد براین بوده که بعد از حضرت سیّد الشهداء ع امامت منتقل بمحمّد شد ظاهراً قول
باینکه بعد از امام دوّم امامت بمحمّد منتقل شده در بین ایشان نباشد پس اینکه این سلسله را منتهی
بامام دوّم مینمایند جهتش غیر معلوم است و کذا باطنیه از اسمعیلیه بعد از طلوع ایشان چون این رشته را

ذکر اینکه اسمعیلیه و کیسانیه از صوفیه بودند خارج میدانند

برطبق مرام خود بنیاد تاویل شرایع و ترک تکالیف خود را منسوب باین رشته نموده ترتیب سلسله ای برای
خود دادند و بتوسط محمد بن اسمعیل منتهی بحضرت صادق ع نمودند و گذشت اینکه صوفیه سلسله سفیان ثوری را
نیز منتهی بحضرت صادق ع میکنند خلاصه کلام اینکه کیسانیه و اسمعیلیه را از فرق تصوف میشمارند لکن
چون قبایح و فضایح ایشان و طایفه باندازه شیاع پیدا نمود از غلو و حلول و نحو ذلک که دیدند قابل
از برای استتار نیست لذا بعضی از متاخرین از صوفیه اینها را از رشته تصوف خارج میدانند چنانچه حاجی
معصوم علی شاه در کتابش مینویسد که از بعضی از بزرگان شنیدم که میفرمود طایفه کیسانیه و اسمعیلیه
و نصیریه هر یک در ابتدای امر قانون طریقت مشایخ بزرگوار در میان ایشان بوده است و سلسله جاری
گردیده و طریق توبه و تلقین داشته اند و پیرو اوامر و نواهی بوده اند و بمرور دهور و اعوام و شهور اهل
هوا و بدع در میان ایشان بهم رسید و حقیقت بر آنها مخفی گردید انتهی و در موضع دیگر از کتاب خود در مقام
تعریف اسمعیلیه میگوید حقیر در سفر سیاحت هندوستان با سادات آنها ملاقات نمودم دیدم در سلسله
جلیله معروفیه ثابت قدم میباشند و این کلامش مناقض است با کلامیکه از بعض بزرگان نقل میکند و کذا
مناقض است با کلام ملا محمد یزدآبادی که از دعات بزرگ اسمعیلیه بود که در مقام مذمت اثنی عشری
میگوید بعضی از اثنی عشری پیرو معروف کرخی شدند و بعضی شاه نعمة اللهی شدند چنانچه کلامش خواهد آمد
پس اگر اسمعیلیه طریقه معروفیه را خوب میدانند باید کسیکه داخل آن طریقه میشود مدح نمایند نه مذمت
و ببین کار رشته معروفیه بکجا رسیده که مثل ملا محمد یزدی که از ملاحده است مذمت آن میکنند و بلعن
کفرة اللئیم و در چهار روز قبل در یکی از روزنامهای بغداد نوشته بودند که سلطان محمد که فعلا امام
اسمعیلیه است و بقول جناب حاجی معصوم علی شاه که یکی از سادات ایشان است در لندن شبقه انگلیسی
بر سر گذاشته بوده با دوازده هزار جنیه انگلیسی جاده و یک دختر یهودیه را تزویج نموده است اسمش را
هر چه میخواهی بگذار سبکی از طریقه معروفیه و یا امامی از ائمه باطنیه و از جمله سلاسل تصوف سلسله طیفوریه
است که اصحاب بایزید بسطامی میباشند و میگویند بایزید معاصر با سفیان ثوری بوده است و اجازه
و خرقه از امام صادق ع داشته است و لکن مقدس اردبیلی قده در حدیقة الشیعه میفرماید که ابایزید بسطامی
در اصول بظاهر حلولی و مشبهی بوده و در فروع بمذهب احمد حنبل و مالک عمل میکرده و در باطن ملحد و
زندیق بوده است و بسته اند که او سقای امام جعفر صادق ع بوده است و این محض افتراست و آن شقی
معاصر امام حسن عسکری ع بوده و روزی چند خدمت جعفر کذاب کرده بود انتهی لکن جناب حاجی معصوم علی شاه

شمهٔ از حالات سفیان ثوری

زحمت زیادی میکشند در رد این فرمایش اردبیلی و اثبات اینکه بایزید در زمان حضرت صادق بوده است
بالاخره میگوید حدیقة الشیعه مال مرحوم مقدس اردبیلی نیست و بالجمله این چهار رشته یعنی کیسانیه و
اسمعیلیه و سفیانیه و طیفوریه را منتهی بحضرت صادق ع مینماید اما کیسانیه و اسمعیلیه که حالشان
بر همه معلوم است و حالات اسمعیلیه را مفصلاً ذکر خواهیم نمود و اما سفیان ثوری مقداری از حالاتش
ذکر شد و اینجا نیز مقداری ذکر مینمائیم سید مرتضی رازی ره در تبصرة العوام میفرماید و اما مشبهه در
اعتقاد یکفرقه اند و در شرعیات هفت فرقه اند اول بعضی از کرامیان دوم بعضی از اصحاب مالک سیم
بعضی از اصحاب شافعی چهارم جمله اصحاب سفیان ثوری و از این فرمایش معلوم میشود که سلسلهٔ سفیان
تماماً مشبهه بوده اند و مجلسی علیه الرحمه در عین الحیوة میفرماید بعضی از صوفیه اهل سنت و مجسمه ایشان
خدا را بصورت پسر ساده میدانند و بعضی دیگر از ایشان بصورت پیرمرد ریش سفید میدانند و بعضی او را
جسم بزرگی بر روی عرش نشسته میدانند و بعضی دیگر بحلول خدا قائل شده اند و جمعی دیگر که از حلول گذشته
اند بامر قبیح تر و شنیع تر قائل شده اند که آن اتحاد است و میگویند همه چیز خدا است و بصورتهای مختلفه
برآمده گاه بصورت زید گاه بصورت عمرو و گاه بصورت قاذورات داعی عرض مینماید اشعار شمس تبریزی نیز
ناظر بهمین معنی است که میگوید هر لحظه بشکل آن بت عیار برآمد دل برد و نهان شد هر دم بلباس دیگر
آن یار برآمد که پیر و جوان شد الخ بعد از این کلمات مجلسی ره میفرماید و جمعی از کفار و ملاحدهٔ هند
بعینه همین اعتقاد دارند و کتاب جوک که براهمهٔ ایشان نوشته اند در عقاید فاسده خود مشتمل بر همین
مزخرفات است و لذا جمعی از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند این کتاب را نهایت حرمت میدارند و از
کتابهای شیعه بیشتر اعتبار میکنند و از کتب عقاید شیعه شده و جمعی از شیعیان بیچاره را گمان اینستکه
ایشان اهل حقند و بهترین عالمیانند و بنادانی سخنان ایشان را میخوانند و کافر میشوند و گمان ایشان اینکه
هر که صوفیست البته مذهب او حق است و آنچه گفته است از جانب خدا گفته است و لی نمیدانند که چون کفر
و باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه منکوب و مخذول بودند و اهل هر صنفی اکثر ایشان تابع باطل
بودند پارهٔ از ایشان در لباس تصوف بودند و قلیلی از ایشان تابع اهل بیت ع بودند و همچنین صوفیه
اکثر ایشان سنی و اشعری مذهب و ملعون بودند و همان اعتقادات جبر و حلول و تجسم از عقاید فاسده را
در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند و در عبادات و اعمال هم طریقهٔ اهل سنت را در کتابهای خود ذکر کرده اند
و اگر ابو حنیفه در کتاب خود ذکر کند که فلان نماز را میباید کرد قبول نمیکنند و اگر از سفیان ثوری علی ایشان

میرسد قبول میکنند با اینکه سفیان از ابو حنیفه بدتر بوده است انتهی کلام مجلسی قدس سره حقیقة شیعه
چگونه حق این مرد بزرگ را میتوانند ادا نمایند که هیچ چیز از اصول عقاید و فروع را فروگذار نکرده مگر
اینکه ذکر کرده است ولی چه فایده که از صد نفر شیعه یک نفر رجوع بکتب فارسیه او نمیکنند از همه جا بی خبر
شیاطین دست ایشان را از شاه راه حق خارج مینمایند و بالجمله حاصل فرمایشات اینستکه اینها
حق و باطل را بهم مخلوط نموده و دنیا را بلباس دین در آوردند خدمت ائمه ع میرفتند بعض سؤالات
میکردند و جواب از امام میشنیدند و آن جواب را تغییر داده بر طبق مرام خود پیش مردم نقل میکردند و نسبت
بامام میدادند و مردم میدیدند اینها با ائمه مراوده دارند و اظهار تشیع مینمایند از اینها قبول میکردند
چنانچه در خبر شریف سابق گذشت که حضرت صادق ع فرمود یا فیض ان الناس قد اولعوا بالکذب علینا کان الله
افترض علیهم ولا یرید منهم غیره انی احدث احدهم بحدیث فلا یخرج من عندی حتی یتأوله علی غیر تاویله و ذلک
لانه لا یطلبون بحدیثنا و بحبنا ما عند الله تعالی و کل یحب ان یدعی راسا و ایضا در خبر دیگر میفرماید
کان المغیرة بن سعد لعنه الله یتعمد الکذب علی ابی و یاخذ کتب اصحابه و کان اصحابه المستترون باصحاب
ابی یاخذون الکتب من اصحاب ابی فیدفعونها الی المغیرة لعنه الله و کان یدس فیها الکفر و الزندقة و یسندها
الی ابی الخ خلاصه اینکه اینها حق را با باطل ممزوج نمودند چنانچه در روایت سابق که حضرت امیر ع فرموده
یؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان الخ و امر را بر شیعیان مشتبه کرده اینها را فریب میدهند
پس در هیچ زمانی باطل پیش نرفته و غلبه پیدا نکرده است مگر اینکه ممزوج بحق و لباس حق بر آن پوشانیده باشند
چنانچه از جمله موارد دیگر خلط حق بباطل و باطل را لباس حق پوشانیدند و بدستیاری شیطان اوامر بر
مردمان ضعیف الایمان نمودند قضیه جنگ صفین قطب دائره حق امیر المؤمنین علیه السلام است با کفر مطلق
معویه بن ابی سفیان علیه لعائن الله که چون سپهسالار حضرت امیر ع مالک اشتر نخعی رضوان الله علیه
عرصه را بر معویه و لشکریان او تنگ گرفته بجائیکه نزدیک شد شیرازه کار اینها از یکدیگر گسیخته شود پس معویه
در مقام چاره و علاج این کار مشورت بسر حلقه تبلیس استاد ابلیس عمرو عاص علیه اللعنة و العذاب نموده
لعین گفت چاره نیست جز اینکه اینها را از راه مکر و حیله متقاعد از جنگ نمائید و جمعیت ایشان را متفرق
سازید چون فردا شد لعین امر نموده باصحاب خود اینکه قرآنها را بر سر نیزه ها بلند نمودند و فریاد بر آوردند
که ما اهل قرآن هستیم و عمل باحکام آن مینمائیم چرا ریختن خون ما را حلال میدانید و از چه راهی ما را بقتل
میرسانید چون این مردمان بی حمیت سست اعتقاد که از اصحاب امیر ع بودند کلام معاویه را شنیدند و
جمعی از آنها

حکایت حکمین صفین بعد
عمرو عاص و ابو موسی
اشعری

حکایت حکمین صفین

از شنیدن این قول ملول میگردد و در عوض یکنفر از اصحاب خود بمیدان این قرانها را بر سر نیزه ها دیدند و اینحال را
مشاهده نمودند تمام دست از جنگ کشیدند هر چند امیر فرمود مردم اینها همه حیله و مکر است و باین نیزها
شما را فریب داده از اطاعت حق باز میدارند ای مردم کلام الله ناطق من هستم و اینها میخواهند باین اشتباه
کاری باطل را بر کرسی حق نشانند انچه الحاح فرمود هیچ ثمره نبخشید و گوش بفرمایشاتش ندادند و گفتند
علی از دین برگشته میخواهد با قران بجنگد ما اطاعت او نخواهیم نمود سبحان الله اخر کار بجائی کشید که گفتند با علی
اگر مالک را از میدان حرب رجاع ندادی ما تمامی بر میگردیم با تو جنگ مینمائیم این بود که دوازده هزار و بقولی
بیست هزار در همین وقعه از امیر برگشته اعدا عدو او شده خروج بر ان بزرگوار نمودند که خوارج نهروان باشند
اخر الامر کار بجائی انجامید که امیر با کمال لابدی و ناچاری امر فرمود که مالک دست از جنگ کشیده بنا شد یکنفر
از جانب معویه و یکنفر از جانب امیر حکم قرار داده که انچه حکمین صلاح دیده امر نمایند کسی را حق تمرد قول انها
نباشد پس اصحاب معویه اول شیطان روزگار عمرو عاص لع را معین نمودند و اصحاب امیر نقطه مقابل او اول
ابله روزگار ابو موسی اشعری را بلا رضایت امیر و اکراها علیه تعیین نمودند پس امدند و نفرین عسکرین خلوت
نمودند عمرو عاص گفت چرا اینهمه خون مسلمین ریخته شود بواسطه سلطنت علی و معویه پس بهتر انستکه هر دو را
معزول نموده بعد دختر تو را بعقد پسر من در اوردیم و ریاست را بانها واگذار نمائیم و من و تو چهار روزه اخر
عمر بعشرت گذرانیم ابو موسی احمق فریب خورده خیلی خوشنود گردید و رای عمرو عاص را در غایت پسندید چون
هر دو لشکر را جمع نمودند ابو موسی بر منبر برامد و انگشتر از انگشت خود بیرون اورد و فریاد زد ایها الناس من
علی را از خلافت معزول نمودم چنانچه این انگشتر را از انگشت خود بیرون اوردم بعد از ان عمرو عاص بر منبر برامد
خطاب کرد ایها الناس من معویه را در امر خلافت نصب نمودم مانند این انگشتر که در انگشت خود نمودم ببینید
اشتباه کاری و باطل را بصورت حق در اوردند چگونه حق را پایمال و باطل را بر کرسی نشانیدند امیر که انی راضی نمیشد
معویه امارت بر مسلمین داشته و مداخله در امور انها نماید چنانچه در اول خلافت ظاهریه اش بعضی عرض نمودند
که فعلا خوبست که شما ایالت شام را واگذار بمعویه فرمائید تا اینکه امر خلافت مستقر شده وانگاه او را معزول
نمائید فرمودند من انی راضی نمیشوم که شخص فاسق فاجر امارت بر مسلمین داشته و دخالت در کار انها نماید حال
بواسطه این قرانها که بر سر نیزه نمودند و باطل که سلطنت معویه باشد بصورت حق که هر که با ما بجنگد با قران جنگیده است
در اوردند این مردمان ضعیف العقل والایمان را از دور امیر متفرق ساخته زیر بار بت پرستی و تحت سلطنت
کفر مطلق در اوردند و بواسطه این اشتباه اندازی و طمع و حماقت و همراهی ابو موسی اشعری چنان امر منقلب کردید

ذکر حالات بایزید بسطامی

که مثل شخص امیر (ع) نتوانست رفع اشتباه از مردم نماید و اگر امیر (ع) عاجز و فرمایشاتش ثمری نبخشد غیر امیر (ع) از
علما و غیرهم از اهل حق چگونه میتوانند از تسویلات و اشتباه کاریهای اهل باطل جلوگرفته باشند) شعر
دام سختست مگر یار شود لطف خدا) (ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم) پس همیشه انقلاب حق بباطل
از جهت اینستکه بعضی از اهل باطل خودرا بلباس اهل حق در آورده چنانچه دأب ابی هاشم کوفی و سفیان ثوری
بر این بوده و از این راه مردم را بطرف باطل میکشانند و یا اینکه با بعضی از اهل حق طرح دوستی و محبت انداخته
که بواسطهٔ الفت این بعض آتش بجان و ایمان دیگران میزنند اینها نظیر در همین قضیهٔ عمرو عاص و ابوموسی واقع
گردید و الّا اگر باطل بر محض خود باقی ماند و یکی از این دو طریق را نپیماید کجا میتواند حق را قلب بباطل
نماید اینستکه مجلسی میفرماید اگر ابوحنیفه در کتاب خود ذکر کند که فلان نماز را باید کرد کسی قولش را قبول نمیکند
از جهت اینکه ابوحنیفه محض در باطلست شبهه و فریب ورا نمیخورند و امّا سفیان و امثالش که حق و باطل را
مخلوط بهم کرده و دام خویش قرار داده اند و بالسنه و اطوار مختلفه مردم را بطرف دام میکشانند خیلی
مرد صاحب قوّه و شجاعت در ایمان میخواهد که خود را از کمند شیاطین رهاند چنانچه امیر علیه السلام در ذیل روایت
سابق میفرماید و نجی الذین سبقت لهم من الله الحسنی ابن خلکان در حالات سفیان میگوید و یقال کان عمر بن
الخطاب فی زمانه راس الناس و بعده عبدالله بن عباس کان راس الناس و بعده الشعبی و بعده سفیان الثوری
کان راس الناس غرض کسانیکه او را مدح کرده اند از اهل سنّت هستند و از شیعه دیده نشده کسی مدح او نماید
غیر از صوفیه ایشان که میگویند او از حضرت صادق (ع) خرقه و اجازه دارد و امّا بایزید بسطامی گذشت اینکه
مقدس اردبیلی فرموده که او روزی چند خدمت جعفر کذاب که برادر امام حسن عسکری علیه السلام و بعد از حضرت
دعوای امامت کرده است و گذشت که حاجی معصوم علی شاه در ردّ کلام اردبیلی و اثبات اینکه بایزید از امام صادق (ع)
اجازه و خرقه داشته است خیلی زحمت کشیده است ولی بر حسب آنچه ابن خلکان در تاریخ خود نوشته است موافق با
فرمایش محقق اردبیلی میشود مینویسد ابویزید طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی البسطامی الزاهد المشهور
و کان جدّه مجوسیا ثم اسلم و کان له اخوان زاهدان عابدان ایضا آدم و علی و کان ابویزید اجلّهم الی ان قال
و کان یقول لو نظرتم الی رجل اعطی من الکرامات حتی یرتفع فی الهواء فلا تغترّوا به حتی تنظروا کیف تجدونه
عند الامر و النهی و حفظ الحدود و اداء الشریعة الی ان قال و توفی فی سنة احدی و ستین و مائتین و قیل اربعة
و ستین و مائتین الی ان قال و هذه النسبة الی البسطام و هی بلدة مشهورة من اعمال قومس و یقال انها اول بلد
خراسان من جهة العراق انتهی و از نفحات چنین نقل شده طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان بسطامی لیس فوت

ذکر حالات ابا یزید بسطامی

ابا یزید بنا براین دویست و شصت و یک و بر قول قبل شصت و چهار بوده است و وفات حضرت
صادق علیه السلام در سنه صد و چهل و هشت بنا بر مشهور و چهل و هفت بنا بر قولی بوده است پس بر دو
تقدیر یکی در فوت ابا یزید و دو تقدیر دیگر در وفات حضرتست که جمله چهار تقدیر میشود بر یک تقدیر صد و سیزده
سال و بر یک تقدیر صد و چهارده سال و بر تقدیر ثالث صد و شانزده سال و بر تقدیر رابع صد و
هفده سال فاصله بین وفات امام صادق علیه السلام و فوت ابا یزید میشود که فوت ابا یزید یا (۱۱۳) و یا
(۱۱۴) یا (۱۱۶) و یا (۱۱۷) سال بعد از حضرت صادق ع میشود و قطعا ابا یزید اینقدر عمر [۱]
و زندگانی [۲] بجهت اینکه عمر ابا یزید را از هشتاد سال کسی زیادتر ننوشته است و ابا یزید دیگر با این خصوصیات
و مشهور بزهد باشد ظاهراً در تواریخ نیست تا احتمال اینکه یکی در زمان حضرت صادق ع و دیگر در زمان
جعفر کذاب باشد چنانچه حاجی معصوم علی شاه از این راه خواسته جواب اردبیلی را بدهد چنانچه از شیخ
محمد لاهیجی در شرح گلشن راز کلام طویلی نقل میکند که بعضی از آن اینست میگوید پس ابا یزید باذن
مادر از بسطام بیرون رفت و سی سال در غربت بسلوک و ریاضت و خدمت مشایخ طریقت مشغول
گشت و صد و سیزده پیر را خدمت کرد تا بخدمت امام جعفر صادق ع رسید انتهی کلام شیخ محمد لاهیجی
بعد حاجی معصوم علی شاه میگوید و این حکایت شاهد است بر اثبات دو ابا یزید بسطامی مسمی بطیفور چه
که از وقتیکه از بسطام بیرون آمده تا وقتیکه خدمت حضرت رسیده تقریباً چهل سال کشیده و هیجده سال در
دولت سرای حضرت بوده است و بر فرض اینکه سال وفات حضرت هم برگشته باشد به بسطام و فوتش که معروفست
در سنه دویست و شصت و یک یکصد و هفتاد و یک سال اقلا باید عمر کرده باشد و حال آنکه عمر او را از
هشتاد زیادتر ننوشته اند انتهی و این دلیل گرفته است بر اینکه دو ابا یزید بوده که از یکی تعبیر با کبر و از دیگری
باصغر میکنند حقیقة حکایت جناب ایشان حکایت در قبرستان خوابیدن و خواب پریشان دیدنست فالامر معلوم است
کسانیکه گفته اند ابا یزید خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیده است اشتباه کرده اند جعفر کاذب را به جعفر
صادق و بعضی هم گفته اند که بودن ابا یزید در نزد جعفر قبل بر دعوی امامت او بوده است و قائل بامامت
جعفر کذاب نبوده است و اما بنا بر فرمایش اردبیلی که ابا یزید در زمان جعفر کذاب بوده است قریب باعتبارات است
از جهة اینکه فوت جعفر کذاب چنانچه در عمدة الطالب مینویسد در سنه دویست و هفتاد و یک بوده است
بنا براین فوت ابا یزید بر تقدیری ده سال و بر تقدیر دیگر هفت سال قبل از فوت جعفر کذاب میشود و اینها مقداری
زمانیرا معاصر با یکدیگر بوده اند و سید مرتضی رازی قدس سره که تقریباً در حدود سنه چهارصد و پنجاه میزیسته

۱ در دنیا نکرده است

ابایزید از جمله متصوفه که ادعای خدائی کرده اند میشمارد وکیف کان این چهار سلسله را منتهی بحضرت صادق
مینمایند واز جمله سلاسل سلسلهٔ ابو سعید حسن بن ابی الحسن یسار بصری است میرزای قمی ره میفرمایند
ودر این سلسله حسن بصری واحمد غزالی است وحال ایشان در عرصهٔ بیان غنی از بیان است ودیگر سلسلهٔ
کمیلیه است واین دو سلسله را منتهی بحضرت امیر علیه السلام مینمایند حاجی معصوم علی شاه میگوید سلسلهٔ
کمیل بابو یعقوب نهرجوری وسلسلهٔ حسن بصری بداود طائی ختم گردید واین دو رشته در حقیقت بسلسلهٔ
معروف کرخی متصل گردید بلکه تمام سلاسل بسلسلهٔ معروفیه اختتام یافت ولذا او را ام السلاسل گویند
انتهی ودیگر از سلاسل سلسلهٔ ادهمیه است ودر اجازهٔ این سلسله اختلاف کرده اند بعضی گفته اند
بحضرت سجاد علیه السلام منتهی میشود وبعضی بر انند که بحضرت باقر علیه السلام منتهی میشود واز جمله سلسلهٔ ذو
النون مصری است که منتهی بامام دهم علیه السلام میکنند وابن خلکان میگوید وهو معدود فی جملة من روی
عن الامام مالک که عامه مالکیه اش میدانند بلکه اکثر اشخاص این سلاسل را عامه از خودشان میدانند و
در کلام مجلسی ره گذشت که صوفیه در فروع بطریقه عامه عمل مینمایند ووفاتش سنه ٢٤٧ بوده چنانچه
ابن خلکان مینویسد وبعضی در سنه ٢٤٦ وبعضی در سنه ٢٤٨ نیز نوشته اند واز جمله سلاسل سلسلهٔ
شقیق بلخی است واین صوفیه منتهی بامام هفتم علیه السلام مینمایند ولی ابن خلکان میگوید واخذ طریقت
از ابراهیم ادهم نموده است ووفاتش را در سنه ١٥٣ نوشته است در ارشاد دیلمی مینویسد وحاصل مضمون
کلامش اینکه حضرت صادق بشقیق بلخی فرمودند چگونه است حال شما در بلاد خود عرض کرد بخیر است
یا ابن رسول الله ص هر زمانیکه خدای تعالی نعمت خود را برما ارزانی داشت میخوریم وشکر نعمت او مینمائیم
وهر زمانیکه نعمت خود را از ما باز دارد صبر میکنیم حضرت فرمود هکذا کلاب حجازنا یعنی سگهای حجاز
ما هم حالشان چنین است که هر زمانیکه چیزی گیر آورند وشکم خود را سیر نمودند شکر خدا میکنند و
هر وقت چیزی پیدا نکردند صبر مینمایند پس فرمود یا شقیق بنده آنستکه در وقت وجدان نعمت انفاق
وایثار در راه خدا نماید ودر وقت فقدان شکر حضرت حق جل وعلا نماید ودیگر از جمله سلاسل سلسلهٔ
نصیریه است در طرائق الحقایق میگوید قال المحقق البهبهانی فی تعلیقه علی رجال الکبیر النصیریة من الغلاة اصحاب
محمد بن نصیر الفهری کان یقول الرب علی بن محمد العسکری وهو نبی من قبله ودر بستان السیاحه مذکور است
که غلات متفرق بچند فرقه اند وهمگی مذهب تناسخ دارند واین گروه در بلاد روم وشام وایران وجبال
توران وترکستان وغیره بسیارند انتهی وشرح حالشان گذشت اگر کسی تفصیل اعتقادشان را خواسته باشد

رجوع بر بستان السیاحه نماید و جناب حاجی معصوم علیشاه چقدر اتعاب نفس نموده در تصحیح افعال
و تاویل اقوال اینها و در معنی نصیریه و حال اینکه گذشت که خود ایشان از بعضی بزرگان صوفیه نقل
نموده‌اند که فرقه کیسانیه و اسمعیلیه و نصیریه از فرق صوفیه خارج شده‌اند ظاهراً میخواهد بر عدد شیعه
افزوده شود ولی کاش اینگونه شیعه در عالم وجود نمیگرفت که باعث بدنامی ائمه و سرزنش شیعه در
نزد اهل سنت شده‌اند شخصی از طلاب که فعلاً در نجف میباشد میگوید من در وقتیکه بسمت عتبات
میآمدم از کرمانشاه از طرف پشت کوه از راه مندلی آمدم تا رسیدم بموضعی چون زمستان و هوا
سرد بود رئیس آنمحل مرا چند وقتی نگاه داشت از قضا ماه مبارک رمضان بود دیدم اینها نه روزه و نه نماز
و زنها و دخترهاشان مکشفات مانند مردان حیا و حجابی در بین نیست ولی از برای من سحر و افطار غذا تهیه
میکردند و خیلی پذیرائی مینمودند تا شب بیست و یکم شد دیدم دختری ده دوازده ساله آمد در حالتیکه
گیسوانش را خضاب بسته پدرش آمد دیدم او هم شاربهای خود را خضاب کرده گفتم این چه وضع است
گفت نه مگر امشب عید است گفتم خدا خانه‌ات را خراب کند امشب شب قتل است امشب علی از دنیا
رحلت فرموده گفت مگر علی هم میمیرد که میتواند علی را ضربت زند خدا را کسی نمیتواند بکشد و اعجب از آن
اینستکه یکنفر سید که اصلاً ایرانیست و در یکی از بلاد افریقیه مجاورت اختیار نموده نقل میکرد که در آن
حدود بلده ایستکه معروفست بیمباس و از طایفه آقاخانیها جمعی در آن بلده میباشند و رسم ایشان
بر اینستکه هر دختر و پسری را که میخواهند بیکدیگر تزویج نمایند عقد شان اینستکه باید سرکار بحضور شد
ایشان که فعلاً سلطان محمد که نوه آقاخان است اینها را دست بدست دهد و چنانکه چهار سال یا پنج
یا بیشتر هم طول کشیده باید منتظر بمانند تا مرشد تشریف فرما شود و یک شب هم بیشتر نمیمانند و تقریباً
در حدود سنه ۱۳۴۴ تشریف آوردن سرکار مصادف شد با شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان و همان شب
قریب صد نفر دختر و پسر را دست بدست داده زفاف نمودند و در صبح همانشب از بمباس حرکت نمودند
خلاصه اینها اینگونه اعتقادات دارند حاجی معصوم علیشاه و امثالش اینها را از شیعه میشمارند اگرچه ذات
و دیگر حضرات متصوفه بر اینستکه هر کسی با ایشان هم مسلک و هم مشرب شد ناجی او میباشند و لو در اصل
اعتقاد مجوسی باشد چنانچه در مثنوی میگوید (پس امام حی قائم آن ولی است) (خواه از نسل عمر خواه
از علی است) که اشاره کرده است بولایت نوعیه بلی هر صوفی که اسم خود را شیعه گذارده است میگوید همه
اینها شیعه‌اند و هر که اسم خود را سنی گذارده میگوید همگی سنی‌اند ولی از نوع امرها نخواهند بر طایفه

نه اینند ونه آنند بل مذبذبین بین ذلک و شاهد صدق این دعوی که اینها لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء
میباشند تبری نمودن هر یک از شیعی وسنی است از اینها وسابقا گذشت که در شرح کتاب الفرق بین الفرق
که یکی از علمای عامه است بعد از اینکه معنی باطنیه را مینماید باینکه تاویل شرایع الاسلام الخ میگوید
وللصوفیین ایضا تعالیم باطنیه خلاصه کلام فان اراد احدان ینظر الی مردود الطرفین وممقوت
القبلتین ومهجور الجانبین فلینظر الی هذه الطائفه (نه کار آخرت آید ز دستم) (نه از دنیای فانی
طرف بستم) (میان این دوام حیران وواله) (نه زان نه زین ندانم تا چه هستم) مخفی نماند اینکه
این سلاسلی که ذکر شد هر یک از اینها منشعب بشعب عدیده میشود که تفصیل آنها مناسب مقام
نیست **وازجمله** سلاسل عمده در نظر متصوفه که از آن تعبیر بام السلاسل مینمایند از جهة
اینکه سلاسل عدیده از آن منشعب میسازند وسلسله ذهبیه نیز میگویند از جهة اینکه میگویند
هر سلسله که منتهی باین سلسله میشود طلای بی غش است یعنی امامیه است وآن سلسله معروف
کرخیست وکرخ اسم از برای چند موضع است ولی آن کرخ که معروف منسوب بانجاست ظاهرا
یکی از محلات بغداد است که میگویند معروف در آنجا مدفون است چنانچه ابن خلکان مینویسد
وایضا ابن خلکان ودیگران مینویسند که معروف اول نصرانی بوده پدر ومادر وی را نزد معلم نصرانی فرستادند
چون معلم خواست بر طریقه نصاری خدایان سه گانه که عبارات از خدای تعالی و عیسی و مریم باشند با و تعلیم
نماید قبول نکرده ودیگر در آن دیار باقی نماند پدر ومادر او میگفتند کاش باز آید هر دینی را که اختیار کرده
باشد ما نیز قبول او خواهیم نمود بعد از مدتی معروف مراجعت نموده در کوبید گفتند کیست گفت معروف
گفتند بچه دینی برگشتی گفت بدین اسلام پس پدر ومادرش قبول دین اسلام نمودند واسم پدر معروف را
بعضی گفته اند فیروز یا فیروزان وبعضی گفته اند علی بوده است شاید بعد از اسلام آوردن اسم خود را
تغییر داده باشد **واما** در نسبت خرقه معروف که از که اخذ خرقه نموده است اختلاف کرده اند صاحب مجلی
محمد بن ابی جمهور احسائی گفته است اکثر اهل حدیث میگویند اخذ کرده است از مولای خود علی بن موسی
وبعضی از مشایخ گفته اند اخذ کرده است از داود طائی واو از حبیب عجمی واو از حسن بصری واو از امیر علیه السلام
وبعضی منتهی میکنند باویس قرنی واو از امیر انتهی ودر مجمع در ماده عرف مینویسند ومعروف الکرخی
یروی عن الصادق ع ومن حدیثه عنه انه قال وصنی یابن رسول الله فقال ع اقلل معارفک قال زدنی قال
انکر من عرفت منهم انتهی واز شیخ فرید الدین عطار نقل شده است که در تذکرة الاولیاء گفته است معروف

در احوال معروف

کرخی در هفت سالکی بدست حضرت رضا علیه السلام اسلام آورده پس بنا بر قول مجمع و بعض مشایخ که صاحب مجلی نقل کرده است معروف در زمان حضرت صادق ع بوده است نه در زمان حضرت رضا ع و حاجی معصوم معلی شاه خواسته است جمع بین این کلمات نماید کفته است آن معروفیکه در زمان حضرت صادق بوده است معروف بن خربوذ مکی بوده است ولی این جمع با کلام خود ایشان که میکوید از جملهٔ معاصرین معروف کرخی داود طائی و شقیق بلخی بوده اند منافات دارد چرا که داود طائی چنانچه معروفست بیکواسطه از حسن بصری اجازه داشته است و اکر معاصر با معروف کرخی باشد لابد باید معروف کرخی یا در زمان حضرت صادق ع و یا قبل بر زمان انحضرت باشد و کذا شقیق بلخی در زمان انحضرت و فوتش پنج سال بعد از وفات حضرت بوده است و کذا طریق دیکر یکه از برای اخذ خرقهٔ معروف ذکر میکند مقارن میشود با زمان حضرت صادق ع وان طریقه اینستکه میکوید شیخ ابو اسحق خرقه پوشید از شیخ علی صوفی و او از شیخ یوسف و او از شیخ ابو العباس و او از شیخ محمد بن اسمعیل مغربی و او از شیخ ابو بکر وراق و او از شیخ ابو عبد الله ترمذی و او از شاه شجاع کرمانی و او از ابو عبد الله بصری و او از شیخ عبد الله مکی و او از ابو عبد الله و او از فضل و او از احمد و او از یحیی و او از ابو الحسین نوری و او از سید رقهٔ منصور و او از عمار و او از احمد و او از عاصم و او از سلیمان دارانی و او از ابو یزید بسطامی و او از شقیق بلخی و او از حارث محاسبی و او از بشر حافی و او از سری سقطی و او از معروف کرخی و او از فضیل عیاض و او از ذو النون مصری و او از ابرهیم ادهم و او از حسن بصری و او از امیر علیه السلام پس بنا بر اینکه سه نفر فاصله بین معروف و حسن بصری باشد چنانچه در این سلسله است معروف کرخی تقریبا در زمان حضرت صادق ع بوده است و از جملهٔ شواهد بر اینکه معروف کرخی در زمان حضرت صادق ع بوده است نقل شیخ بهائی است در کشکول که میفرماید قال صاحب منازل السائرین فی دیباجته اخبرنا حمزة بن محمد بن عبد الله الحسینی قال اخبرنا ابو القاسم عبد الواحد بن احمد الهاشمی الصوفی قال سمعت ابا عبد الله العلان بن زید الدینوری الصوفی بالبصرة قال سمعت جعفر بن الخلدی الصوفی قال سمعت الجنید قال سمعت السری عن معروف الکرخی عن جعفر بن محمد ع عن ابیه عن جده الخ و این صریح است برخلاف انچه حاجی معصوم معلی شاه کفته است و کیف کان مشهور در میان متصوفه اینستکه معروف کرخی در زمان حضرت امام رضا ع بوده است و از جمله دربانان انحضرت بوده و این معنی را از شئونات و مقامات معروف قرار میدهند کما اینکه سقائی در خانهٔ حضرت صادق ع را مرتبه و جلال از برای ابا یزید بسطامی میشمارند ولی مجرد دربانی در خانهٔ امام و یا سقائی در خانهٔ امام ع نشانه و کمال از برای

انسان نمیشود پس اگر اینها کسانی بوده اند که اطاعت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم نموده اند که مستلزم
با اطاعت خدا یتعالی چنانچه در زیارت جامعه بما تعلیم فرموده اند که میخوانیم من اطاعکم فقد اطاع الله
و البته از اطاعت حق جل و علا و پیروی ائمه هدی ارواحنا لهم الفداء انسان بهر مرتبه و مقامیکه
خواسته باشد میرسد بمقتضای عبدی اطعنی اجعلک مثلی او مثلی و شبهه نیست که ارباب نفوس
قدسیه و صاحبان عقول سلیمه بسیارند که با چراغ عقل و شمع روشن دل و شمع هدایت ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین از این ظلمتکده خراب آباد و هرچه در آنست و هر که مایل بآنست درگذرند
و درگذرند طوبی لهم و حسن مآب ولی مرتبه و مقام این اشخاص از برای مثل بنده و جنابعالی که دنیا
طلبان و نظیف پوشان و شهوت پرستان سخت روی مانند کلاغ جیفه جوی و کرکسان مردارخوار
در هوس و هوای دنیای غدار که هر لیل و نهار در زحمت و آزار یکدیگر را با مخلب و منقار می آزاریم
چه فایده و ربطی دارد (صفات مقبل و مدبر بخواندیم) (ولی از خویشتن حرفی نراندیم) پس مثل
بنده و جنابعالی که اسیر نفس و شهوت و مغضوب خالق و مورد عقاب و مطرود خلائق و در معرض
عتاب بیچاره و از قصور عقل و فتور فراست قرص نفیس خالص قلب را چون قراضه زیره ریزه و چون
کاغذ مسوده پاره پاره کرده هر قطعه و پاره آنرا از پی مهمی در بوادی و صحاری حرص و آرزوها
دراز نموده (چون اشتر مست در قطاریم همه) (چون شیر گرسنه در شکاریم همه) (گر پرده
ز روی کارها بردارند) (معلوم شود که در چه کاریم همه) البته اگر پرده برداشته شود هر بیننده
ظاهر گردد که بتوهمات کاسده و خیالات فاسده جمع اثاث و اسباب و فرصت خورد و خواب و مشتغل
در تزویر و حیل بدام آوردن معتقد و مرید و در فکر و ذکر مامن مال و ملک و من این یزید در چاه
طبیعت در زندان و سلاسل و اغلال آمال بر گردن جان و قیود علائق بر پایها و دستان گرفتار
وساوس شیطانی و مبتلای هواجس نفسانی غشاوه غفلت و غرور چشم بینشش را کور کرده و غطاء
شره و شهوت بر ابواب دلش چنان پرده فروهشته که از وفور نقص و غایت جهل بحق مدبر و بباطل
مقبل گشته و خالق را گذاشته و روی بخلق آورده و عمر عزیز را در سر سودای اخذ مرید و درهم و دینار
در باخته و دین قویم را پشت سر انداخته در به روز و شب بروی خلق گشاده و باب عمرو و زید را قبله
حاجت قرار داده (پارسایان روی در مخلوق) (پشت بر قبله میکنند نماز) مثل الذین اتخذوا اولیاء
من دون الله کمثل العنکبوت اتخذت بیتا و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت باقی را انکار و فانی را اختیار

غطاء شره یعنی پرده حرص

اندوخته

تنبیه اول از فصل دوم

از درجات علو همت برگشته و در اسفل درکات دنائت طبیعت نشسته و مصداق خسر الدنیا والآخرة ذلک
هو الخسران المبین گشته (سیه روئی ز ممکن در دو عالم نمیگردد جدا والله اعلم) پس خوبی دیگران
فایده بحال من و تو که در فکر کار نداری و مرید کردآوری میباشیم ندارد (برو ای خواجه فکر کار خود
کن (که از نیکان ترا آسایشی نیست) نقل شده که روزی یکی از اخلاص کیشان خانوادهٔ عصمت
وطهارت که فعلاً اسمش در نظر نیست از راه دور آمده در مسجد شرفیاب حضور پیغمبر صلی الله علیه وآله
شدند پیغمبر باصحاب فرمودند که این مرد از اهل بهشت است چون شخص اذن مرخصی گرفته از مسجد
بیرون آمد دو نفر دویده در در مسجد دست بدامن آن مرد انداخته که تو اهل بهشتی خواهش دارم که در
حق من دعائی نمائی آن مرد گفت خاک بر سرت من بواسطهٔ اخلاص بخانواده و اطاعت فرمایشات پیغمبر
اهل بهشت شده ام و تو شب و روز در خدمت پیغمبر هستی آمده از من التماس دعا میکنی حال حکایت
بنده و حضرات متصوفه همین حکایت است دست از اصل کشیده در دامن معروف کرخی و بایزید بسطامی
آویخته التماس دعا مینمائیم و بالجمله اگر معروف کرخی و بایزید و امثال اینها که شما حضرات متصوفه
میگوئید اشخاصی بوده اند و از اطاعت باری تعالی بمقامی رسیده اند هنیئاً لهم و فرقی ندارد دربان و
سقای در خانهٔ امام باشند یا نباشند کرد بمنی تا با منی پیش منی ولی بطلی بکلاه برداری بنده و شما
ندارد و اگر اینها نیز مانند بنده و شما مردم آزار و دکاندار و کلاه بردار بوده اند هزار سقا و دربان
در خانهٔ امام باشند سودی ندارد جعفر کذاب و عبدالله افطح اولاد امام بودند و عقیل برادر امام بود
از جهة هوا پرستی و شکم چرانی سر باستانهٔ معویه علیه لعائن الله میسائیدند نه اینکه اعتقادی باین لعین
داشته باشد چرا که علناً او را بد میگفت بلکه رفتن پیش او را از راه تحصیل نان قرار داده بود امیر علیه السلام
آهن سرخ شده در پهلوی صورتش آورد ناله اش بلند شد و آنگاه فرمود مادرت بعزایت بنشیند
تو طاقت این آهن سرخ شده نداری من چگونه طاقت زنجیرهای آتشین داشته باشم که مال فقرا را
بتو بدهم که شکم خود را آباد نمائی پس بتصور تکیه برادر و اولاد امام بودن فائده نداشته باشد بلکه
اطاعت و عمل خالص میخواهد سقائی و دربانی چه ثمری دارد حکایت کرده اند که روزی بهلول بر سر
راهی ایستاده دید هارون الرشید در میان هودجی نشسته از راه عبور مینماید بهلول صدا زد یا هارون
هرون پرده هودج را بلند نموده گفت کیست مرا آواز مینماید گفت بهلول مجنون است هرون گفت
مرا میشناسی گفت بلی هرون گفت من که هستم بهلول گفت تو کسی هستی که اگر یکی در مغرب ظلم شود

وتو در مشرق باشی خدایتعالی در قیامت از تو مؤاخذه مینماید یعنی اینقدر بسط ظلم داده که هر کس
در هرجای عالم مظلوم واقع شود از ترشحات ظلم تو خواهد بود هرون گریه کرد گفت ای بهلول حال
مرا چگونه میبینی گفت نفس خود را عرضه بدار بر این آیه شریفه که میفرماید ان الابرار لفی نعیم و ان
الفجار لفی جحیم هر کس بنفس خود بصیر است اگر شیطان اینقدر مهلت بدهد و بگذارد تا کسی رجوع
بنفس خویش نماید و مقر خود را بداند که نعیم است یا جحیم لکن شیطان اینقدر هم مهلت نمیدهد و الا اگر
کسی رجوع بعقل و متابعت و نماید ابدا در ضلالت واقع نخواهد شد پس بآنکه رجوع کنند بعقل
کم است و بیشترین را شیطان چشم و گوش قلب آنها را کور و کر نموده است چنانچه میفرماید لهم قلوب
لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل البته این
اشخاص از بهائم پست ترند و حجتش را هم مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه صلوات الله الملک الحق المبین
بیان میفرماید که ان الله رکب فی الملائکة عقلا بلا شهوة و رکب فی البهائم شهوة بلا عقل و رکب فی بنی ادم
کلیهما فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکة و من غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم و بالجمله بهلول
گفت ای هرون بنفس خود رجوع نما ببین از کدام طایفه میباشی هرون گفت پس اعمال ما کجا میرود
بهلول گفت انما یتقبل الله من المتقین ببین اگر از متقین هستی اعمالت فائده دارد و الا نه هرون گفت پس
فضل و رحمت خدایتعالی کجا رفته است بهلول گفت ان رحمت الله قریب من المحسنین نظر نما اگر خود را
از محسنین می بینی مشمول رحمت الهی خواهی بود و الا رحمت حق شامل حال مسیئین نخواهد شد هرون
گفت پس کجا رفته است قرابت و خویشی ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بهلول گفت فاذا نفخ فی الصور
فلا انساب بینهم و لا یتسائلون در آن روز قرابت و خویشی ثمره نمی بخشد تمام در اضطراب و وانفسا گویانند
الا من اتی الله بقلب سلیم اینجانو ضعیف و دل خسته میخزند هرون گفت پس کجا رفته است شفاعت پیغمبر ص
کسیکه مانند رحمة للعالمین شفیعی داشته باشد کجا غم قیامت میخورد و چرا خوف عقاب داشته باشد
(چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتی بان) (چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتی بان)
بهلول گفت ای هرون یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا هرون گفت ایا بمن حاجتی داری
گفت بلی گفت چه چیز است حاجت تو تا روا سازم بهلول گفت حاجت من اینستکه گناهان مرا بیامرزی
و مرا داخل بهشت گردانی هرون گفت این از دست من بر نمیآید ولی شنیده ام که قرض داری قرض تو را ادا
مینمایم بهلول گفت دین بدین نتوان نمود تو اموال مردم را که از آنها گرفته بصاحبانش رد نمائی

فصل دویم

بهتر است تا دین مرا از اینها ادا نمائی هرون گفت پس وظیفه از برای تو مقرر نمایم که تا زنده هستی آسوده باشی بهلول گفت ای هرون من و تو بنده یک خدائیم آیا گمان میکنی که تو در یادش باشی و از من فراموش نماید حاشا و کلا باری پس شما حضرات متصوفه که اینهمه اهتمام دارید در اثبات نمودن اینکه ابا یزید سقای در خانه حضرت صادق ع بوده و معروف کرخی دربان در خانه حضرت رضا ع بوده است چه فایده از برای شما که فعلا در این زمان دعوی دارید و اعمالتان پرده از اقوالتان برکرفته است مینماید مجلسی علیه الرحمة در عین الحیوة وجوهی ذکر فرموده است بر اینکه معروف کرخی از دربانان حضرت رضا ع نبوده است میفرماید اول اینکه خدمتکاران و ملازمان آنحضرت از سنی و شیعه در کتابهای رجال ما ضبط کرده اند و از او اسمی برده نشده دویم اینکه پیر طریقت ورا در تذکره های داود طائی نقل کرده اند و احوال او معلوم است که از متعصبین اهل سنت و هرکز توسلی بخدمت ائمه ع نداشته است سیم اینکه سنک که باعتقاد ایشان باو منتهی میشود در این باب جمعی در آن سند هستند که اکر قبایح اعتقادات و اعمال آنها را ذکر کنیم مناسب نیست مانند سید محمد نوربخش که معلوم است از کتب صوفیه که دعوی کرد که من مهدی صاحب الزمانم و گفت اتفاق اهل دل بر این شده است و غیر او از جماعتیکه همیشه بتعصبات و بدعتها معروفند انتهی و وجوه دیکر نیز ذکر فرموده اند در اینمقام و چون متصوفه خواسته اند از این راه که ابا یزید سقای در خانه حضرت صادق ع و معروف دربان حضرت رضا ع بوده اند بالملازمه اثبات نمایند امضا نمودن ائمه ع طریقه تصوف را باین تقریب که مسلما این دو نفر یکی سقای در خانه حضرت صادق ع بوده و دیکر دربان در خانه حضرت رضا ع بوده و مسلما مشرب و مذهب این دو نفر تصوف بوده است پس این دو مقدمه ملازم است با امضای ائمه این طریقه را و لذا علامه مجلسی ره در مقام منع از مقدمه اولی این وجوه را ذکر فرموده اند زاد الله فی علو درجاته و لکن علی فرض تمامیت این دو مقدمه اصل ملازمه ممنوع و غلط است بعد از اینکه اولا از واضحات در نظر ارباب ملل از مسلمین و غیر مسلمین است اینکه رویه و طریقه و رفتار و کفتار ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین که فعلا امامیه از شیعه در هر مکانی و زمانی اخذ و عامل بآن میباشند و این جامعه حقه را از اصول دین و فروع دین و توحید و صفات ثبوتیه و صفات سلبیه حضرت حق جل و علا در همه جا تعلیم اطفال خویش مینمایند و همه کس میداند که این طریقه شریفه در زمان هیچ یک از ائمه ع نه هفت حد و کد داشته است و نه ذکر جلی و خفی بکیفیت خاصه که خواهد ذکر شد داشته است و نه جماعت خانه و نه محفلی و نه خلوت خانه و نه شب های چراغی و نه سر مکوئی و نه غیر اینها از بدع و ضلالات

نقل کلمات علامه مجلسی قدس سره

بلکه با صطلاح صاف صاف داشت حسینی بر روش و طریقهٔ اسلامیهٔ احمدیه صلی الله علیه و آله اصولاً
و فروعاً معتقد و عمل نموده، و مینمایند و بالجمله بر احدی مخفی نیست که طریقه و روش ائمه ع غیر از طریقه
و روش ابو هاشم کوفی و سفیان ثوری که فعلاً در میان متصوفه این زمان ساری و جاریست میباشد
و ثانیا اخبار کثیره که میتوان دعوی تواتر اجمالی نمود بر صدور بسیاری از انها از پیغمبر ص و ائمه صلوات
الله علیهم در مذمت طریقهٔ تصوف و نهی از خلطه زیاد با انها که بعضی از انها در طی حالات
ابو هاشم و سفیان ثوری ذکر شد و بعضی را در اینمقام ذکر مینمائیم از انجمله مقدس اردبیلی در حدیقة
الشیعه میفرماید از جملهٔ احادیثی که از حضرت رسالت پناه ص مرویست و مشهور است که انرا در چند کتاب
از کتابهای قدماء علمای شیعه دیده ام و از متاخرین شیخ ورام ابن ابی ورام بن ابی فراس علیه الرحمة در
مجموعهٔ خود ذکر ان کرده و ان حدیث اینستکه پیغمبر ص فرمود باباذر غفاری که یا اباذر یکون فی اخر الزمان
قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون الفضل لهم بذلك علی غیرهم اولئك یلعنهم ملائکة السماء
و الارض و نیز میفرماید بسند صحیح مرویست از حضرت رضا ع که فرمود من ذکر عنده الصوفیه و لم ینکرهم
بلسانه و قلبه فلیس منا و من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله ص و نیز میفرماید که ابن
حمزه و سید مرتضی رازی از شیخ مفید قده بواسطهٔ نقل کرده اند که او بسند خود نقل نموده از
محمد بن الحسین بن ابی الخطاب که از خواص اصحاب چند امام معصوم است که او گفت کنت مع الهادی
علی بن محمد علیهما السلام فی مسجد النبی ص فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری و کان رجلاً بلیغاً
و کانت له منزلة عظیمة عنده ع ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیة و جلسوا فی جانبه مستدیراً و اخذوا
بالتهلیل فقال ع لا تلتفتوا بهؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین فخربوا قواعد الدین تزهدون لراحة
الاجسام تهجدون لتصیید الانعام یجوعون عمراً تدبجوا للایکاف حمراً لا یهللون الا لغرور الناس
و لا یقللون الغذاء الا لملاء العاس و اختلاف قلب الدفناس یتکلمون الناس باملائهم فی الحب و یطرحونهم
باذالیلهم فی الجب اورادهم الرقص و التصدیه و اذکارهم الترنم و التغنیه فلا یتبعهم الا السفهاء و لا یعتقدهم
الا الحمقاء فمن ذهب الی زیارة احد منهم حیاً او میتاً فکانما ذهب الی زیارة الشیطان و عبادة الاوثان
و من اعان احداً منهم فکانما اعان یزیداً و معویة و اباسفیان فقال رجل من اصحابه و ان کان معترفاً بحقوقکم
قال و نظر الیه شبه المغضب و قال دع ذا عنك من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا اما تدری انهم اخس
طوائف الصوفیة و الصوفیة کلهم من مخالفینا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و ان هم الا نصاری و مجوس

فصل دویم

هذه الآیة الذین یجهدون فی اطفاء نور الله والله متم نوره ولو کره الکافرون که حقیقة امام ع در این روایت
شریفه خصوصیات وکیفیات حالات اینها را وکیفیت گمراه نمودن اینها مردم را ومضرت ومفاسد اینها نسبت
بدیانت مردم تمام را بیان فرموده است وهیچ راه عذری از برای شیعه که بگویند ائمه ع ما را منع نفرموده اند
از رفتن بسوی اینها باقی نگذاشته است که میفرماید اینها اینند فریب دهندگان مستضعفین ویاوران شیاطین
وخراب کنندگان قواعد دین مبین که در نظر مردم خود را بلباس زهد وبی رغبتی بدنیا در آورده اند از
برای استراحت وآسایش وتن پروری خود در خلوت ودر ظاهر خود را بعبادت وتهجد وادار نموده اند
برای صید نمودن گاو وگوسفندان یعنی مردمان ضعیف العقول والایمان واین طائفه اند که گرسنگی بخود
میدهند عمری وآنا آرام نمی‌نمایند از برای پالان نمودن خر چندی را (نگر دجال اعور تا چگونه)
(فرستاده است در عالم نمونه) (نمونه باز بین ای مرد حساس) (خر او را که نامش هست حساس)
(خرانرا بین همه در تنگ ایشان) (شده از جهل پیش آهنگ ایشان) **الحاصل** میفرماید اینها اینند که ذکر
وتهلیل نمیگویند مگر از برای شبوه وفریب دادن مردم وتقلیل در غذای خود نمیدهند مگر از برای پر کردن
کاسه‌های بزرگ ودیوث نمودن مرد احمق واینها کسانی هستند که در مقام سخن گفتن با مردم بنحوی اظهار
سخن مینمایند که گویا از سر تا پا مملو محبت حق‌اند وبواسطه این تلبیس میکشانند ایشانرا ودر چاه ظلمت
وضلالت سا فکنند پس آنان فرمود اعتقاد ومتابعت نمیکنند اینها را مگر مردمان سفیه احمق وهر آینه
اگر کسی دیدن وزیارت کرده باشد زنده یا مرده اینها را بمثل آنستکه زیارت کرده باشد شیطانرا وعبادت
کرده باشد بتها را واگر کسی اعانت ویاری نماید یکنفر از اینها را چنانستکه یاری کرده باشد یزید ومعویه
را یا سفیانرا پس یکی از اصحاب آنحضرت عرض نمود اگر از محبین ومعترفین بحق شما در این دسته باشد آیا
زیارت ایشان نیز چنین است حضرت نظر غضبناک بسوی او نموده فرمود واگذار این معنی را چگونه میشود
کسی محب ما باشد وبرخلاف طریقه ودوستی ما رفتار نماید یا نمی‌بینی اینها پست‌ترین طائفه‌ها صوفیه اند
وصوفیه تماما از مخالفین وطریقه اینها غیر از طریقه ما میباشد واینها نیستند مگر نصاری ومجوس
این امت واینها اینها همچنان کسانیکه جد وجهد مینمایند در خاموش کردن نور الهی ولکن مشیت حضرت
حق جل وعلا تعلق گرفته است بر اتمام واظهار نور اقدس خود هر چند کفار راضی نباشند ودر ذیل روایت
دیگر از حضرت صادق ع که انشاء الله در محل خود ذکر خواهد شد حضرت میفرماید اگر کسی میل بسوی این طائفه
نماید او از ما نیست وما از او بیزاریم وبالجمله پس از آنکه بر تمام اهل عالم معلوم است که طریقه ودویه

ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم اجمعین و شیعیان ایشان همان طریق شرع احمدی صلی الله علیه و آله می
باشد و این اخبار کثیره وارده از ائمه در مذمت صوفیه و منع نمودن شیعیان ایشان از میل بسوی
ایشان ظاهر است هرآینه حال ابایزید بسطامی و معروف کرخی یکی از این سه بیرون نخواهد بود یا اینکه ایشان ارتباط
و خلطه بخانوادهٔ عصمت و طهارت علیهم السلام نداشته اند چنانچه مقدس اردبیلی قدس سره در باره
ابایزید و علامه مجلسی ره در بارهٔ معروف فرموده اند و یا اینکه خلطه و مراوده شان با ائمه علیهم السلام
با وجود اینکه عقیده و مسلک تصوف داشته اند از جهت تزویر و در دام کشیدن مردمان ضعیف الایمان
بوده است مانند ابو هاشم کوفی و سفیان ثوری و ابی الخطاب و مغیرة بن سعید علیهم لعائن الله چنانچه
آخوند ملا محمد نصیر تبریزی قده در رسالهٔ خود قریب باین مضمون میفرماید که حقیقة طائفهٔ صوفیه از تمام
طوائف اضر بحال شیعه میباشند از جهة اینکه اظهار دوستی ائمه را طریق تزویر و اشتباه انداختن شیعه
قرار داده اند و یا اینکه اینها از فیوضات خدمات ائمه بهره مند و از منبع علوم اینها صلوات الله علیهم
آبحیات ابدیه نوش جان نموده مانند سلمان و اباذر و مقداد و کمیل و میثم و عمار و امثال اینها از اصحاب
هر یک از ائمه که یک آنی حرکت بر طبق میل نفس خود ننمودند بلکه تمام همت ایشان بر پیروی و متابعت
ائمه هدی علیهم السلام بوده است و استبعادی هم ندارد چرا که ظاهراً از ائمه قدحی در باره اینها و نفرین نرسیده
باشد اگر چه مدحی هم از ائمه نسبت باینها دیده نشده است بلی بعضی از علماء اعلام مثل محقق اردبیلی و سید
مرتضی رازی از خصوص ابایزید مذمت فرموده اند و لکن آنچه از تواریخ استفاده میشود اعوجاجی در حال این
دو نبوده و در مقام دکانداری و دام اندازی خلق عمر عزیز خود را فانی ننموده اند بلکه حضرات متصوفه اینها و
اصحاب ائمهٔ هدی را اسباب کار خود قرار داده اند مانند حضرات بابیه چنانچه قبلاً اشاره شد و بعد هم اشاره
خواهد شد انشاء الله و از جملهٔ کلماتیکه دلالت بر حسن سریرت و استقامت عقیدهٔ ابایزید مینماید اینستکه
ابن خلکان در کتاب خود میگوید و کان یقول لو نظرتم الی رجل اعطی من الکرامات حتی یرتفع فی الهوا فلا تغتروا
به حتی تنظروا کیف تجدونه عند الامر والنهی و حفظ الحدود واداء الشریعة که مضمون این کلام اینستکه میگوید
هرآینه اگر کسی را می بینید که در مقام اظهار کرامت بجائی رسیده است که در روی هوا حرکت و مشی مینماید هرآینه
این فعل او شما را مغرور ننماید و فریب او را نخورید مگر اینکه ببینید این شخص در طریقهٔ شرع مطهره مستقیم
و با وامر و نواهی شرع انور در مقام عمل و رفتار و حفظ حدود الهیه مینماید از جهت اینکه بسا باشد بواسطهٔ ریاضات
باطله و یا بسبب توهین و هتک کتاب الله و اسماء الله و نحو ذلک چنانچه کثیراً دیده و شنیده شده است شیطان

فعلی را

حکایت سامری و ساختن گوساله

فعلی را بر دست ریاضت کش اظهار میدارد و در نظر مردم خارق عادات را اثر میدهد چنانچه ساختن
گوساله و کیفیت تکلم از تعلیم سامری نمود و مردم گمان مینمایند این شخص صاحب کرامت است پس مستضعفین
از شیعه بواسطهٔ وساوس این شخص که میگوید در هر وقتی باید قطب زمان را شناخت و چگونه اینهمه انتظار
امام غائب میکشید و امثال ذلک فریب خورده گمراه میگردانند همچنانکه سامری امر را بر مستضعفین بنی
اسرائیل مشتبه ساخته گفت موسی بشما وعده داده است که بعد از چهل شب برگردد بسوی شما و وعدهٔ
او سر آمده است از جهت اینکه بیست روز و بیست شب گذشته و از موسی هیچ خبری نشده است دیگر چگونه
انتظار او را دارید و حال اینکه پروردگار شما آمده است بسوی شما و اراده نموده اینکه بنمایاند بر شما که خود
قادر است بر اینکه بخواند شما را بسوی خود بدون احتیاج واسطه بودن موسی بین او و شما پس آنگاه گوساله را
که بتعلیم شیطان ساخته بود بر مردم ارائه نموده گفت اینست پروردگار شما آنها گفتند چگونه میشود اینکه
گوساله پروردگار باشد سامری در جواب آنها گفت همان نحویکه از میان درخت با موسی تکلم مینمود حال
اندرون گوساله با شما تکلم مینماید این بود که جمع کثیر را باین تزویر گمراه نموده گوساله پرست شدند
و نمیدانم اینکه حضرات متصوفه چه فرقی میگذارند بین این کار و مقایسه نمودن سامری میان گوساله و شجر
و بین مقایسه کردن خود آنها میان حسین حلاج و شجره این شعر که میگوید (روا باشد انا الحق از درختی
(چرا نبود روا از نیک بختی) سامری گفت خدا از درون گوساله تکلم میکند اینها میگویند از درون منصور
حلاج تکلم مینماید و بالجمله خلاصی و جان بسلامت بیرون بردن از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی
امریست بسیار مشکل (دام سختست مگر یار شود لطف خدای) (ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

حکایت ابو محمد خفاف

از شیخ ابو عبدالله خفیف در ترجمهٔ ابو محمد خفاف نقل شده است که او گفته است ابو محمد خفاف با مشایخ شیراز
در مکانی نشسته سخن در مشاهده میگفتند هر کس بقدر حال خود سخن گفتند مگر ابو محمد خفاف که خاموش
بود مؤمل جصاص وی را گفت تو هم سخن بگوی خفاف گفت هر سخنی خوب بود در این باب گفتند جصاص گفت
آنچه شما گفتید حد علم بود نه حقیقت مشاهده خفاف گفت حقیقت آنستکه حجاب منکشف شود و برا
عیان ببینی وی را گفتند این را از کجا گوئی و ترا چگونه معلوم شده است گفت در بادیه تبوک بودم فاقه و
مشقت بسیاری بمن رسید در مناجات بودم که ناگاه حجاب منکشف شد و برا دیدم بر عرش خود نشسته
سجده کردم و گفتم یا مولای ما هذا مکانی و موضعی منک چون قوم این سخن شنیدند همه خاموش شدند
مؤمل جصاص وی را گفت برخیز تا بعض مشایخ را زیارت نمائیم پس مؤمل دست وی را گرفته بخانهٔ ابن سعدان

محدّث در آمدند سلام کردند ابن سعدان تعظیم ایشان نمود مؤمل گفت ایها الشیخ نرید ان تروی لنا الحدیث
المروی عن النبی صلی الله علیه و اله ان للشیطان عرشا بین السّما و الارض اذا اراد بعبد فتنة کشف له عنه
چون خفاف این حدیث را شنید گفت یکبار دیگر اعاده نما ابن سعدان اعاده نمود خفاف گریان شد
برخواست و بیرون رفت و چند روز و را ندیدم بعد از آن آمد گفتیم کجا بودی گفت نمازهائیرا که از
آنوقت کذارده بودم قضا میکردم زیرا که شیطان را پرستیده بودم و حدیث شریفه در رجال کشی مذکور است
اگر کسی خواهد مراجعه نماید الحاصل حال معروف کرخی از یکی از این سه شق بیرون نیست از جهة اینکه
شق رابع که مقصود متصوفه است از اینکه معروف مسلک تصوّف داشته و دربان دولتخانه حضرت
رضا علیه السّلام نیز بوده و حضرت هم از برای اینمعنی تقریر فرموده باشد با اینکه این رشته بر خلاف رویّه ائمه
و اینهمه اخبار وارده از ائمه در مذمت این رشته و اهل این رشته بالقطع و الیقین باطل است و
قائل باین مثل اینستکه سبّ ائمه کرده باشد این تمام کلام نسبت بحالات و سلسله خود معروف و امّا
سلاسل منشعبه از سلسله معروف کرخی بعضی گفته اند چهارده سلسله است و بعضی گفته اند شانزده
سلسله است سلسلهٔ نوربخشیه سلسلهٔ صفویه سلسلهٔ ذهبیهٔ کبری سلسلهٔ ذهبیهٔ اغتشاشیه سلسلهٔ
بکتاشیه سلسلهٔ رفاعیه سلسلهٔ نقشبندیه سلسلهٔ پیرحالیه سلسلهٔ قونویه سلسلهٔ پیرحاجات
خواجه عبدالله سلسلهٔ شاذلیه سلسلهٔ خلوتیان سلسلهٔ سیّاریه سلسلهٔ سهروردیه و اینها چهار
فرقه اند عماریه قطبیه قاهریه عبداللّهیه و سلسلهٔ شاه نعمة اللّهیه و از شعب شاه نعمة اللّهیه است
سلسلهٔ هاشم شاهی و شاه نوراللّهی و شاه نعیم الدّینی و شاه نورالدّینی و حاجی ملا سلطانی و حاجی
معصوم علی شاه در طرائق الحقائق مینویسد که جناب حاجی ملا سلطان بیدختی گنابادی لقبش سلطانعلی
و اسمش سلطان محمّد بن ملا حیدر ولادتش سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سنه ۱۲۵۱ والد ایشان
اسیر ترکمان و مفقود الاثر گردیدند و ایشان از تلامذه مرحوم حاجی ملا هادی سبزواری صاحب منظومه قدّه
بوده اند و بعد از فوت مرحوم حاجی ایشان طوق ارادت حاجی ملا کاظم سعادت علی شاه اصفهانی را در گردن
افکنده باندک زمانی طی مقامات سلوک نموده در ماه شوّال سنه ۱۲۸۳ اجازهٔ دستگیری حاصل نموده و حاجی
محمّد کاظم از رحمت علی شاه اجازه داشته است و از سلسلهٔ شیخ زین الدّین که حسینعلی شاه اصفهانی باشد
بوده است و رحمت علی شاه همدم نورعلی شاه بوده بعد از او بسید معصوم علی شاه دکنی سرسپرده صوفی
اجازهٔ حاجی محمّد کاظم از رحمت علی شاه اینست . کشوف رای سعادت پیرای فقرای سلسلهٔ علیهٔ نعمة اللّهیه

ذکر مختصر از احوالات حاجی ملا سلطان گنابادی

ذکر حاجی ملا سلطان گنابادی

و در هر وان طریقهٔ رضویه مرتضویه میداند که چون این فقیر درویش رحمت علی معروف بحاجی میرزا
کوچک الخ مقصود بیان این بود که رشتهٔ حاجی ملا سلطان از شعب سلسلهٔ شاه نعمة اللهیه است
حاجی حسینقلی جدید الاسلام در کتاب منهاج خود چند سطری متعلق بجناب حاجی ملا سلطان نوشته
است ما عین عبارات او را نقل مینمائیم نوشته است ملا سلطان گون آبادی امروز اغلب امراء ایران
مرید و فدائی او میباشند بنده او را ندیدم ولی دو نفر که مرید او شدند میشناسم یکی ملا عباسعلی واعظ
که در نطق و خطبه بی نظیر بود و یکی ملا عبدالله مازندرانی که در علم ادبیات گویا نمرهٔ اول بود اینها در
یک ملاقات مرید او شدند معلوم میشود مادهٔ غریبه و فتنهٔ بزرگی است پسر او نور علی شاه با وصف اینکه خود
در رساله‌ئی نوشته رجوم نام در آن تمام صفات انبیا را ثابت کرده است که غالب مطابق صفة المرسلین است
که در صدر منهاج ذکر شده (داعی کاتب عبارات میگوید ظاهراً مقصود حاجی حسینقلی از عبارات این باشد که
نور علی شاه در این رساله صفات انبیا و مرسلین را از برای پدر خود ثابت نموده است) بعد میگوید اگر داشت
باشد محیر العقول است لکن سواد علی البیاض است و برای او معاجز چند قرار داده که خالی از خرافات نیست
از انجمله از مادر سلطانعلی نقل کند که یک شب با شوهر خود نشسته بودم که از آسمان ندائی آمد که این انار
بگیر من آن انار گرفته قدری خوردم باقی را دادم بشوهر خود خورد نطفهٔ سلطانعلی از آن بسته شد چون حاجی
حسینقلی کلام را باینجا رسانیده در حاشیهٔ کتابش چند کلمه نوشته که بیک معنی بیان واقع کرده و بمعنی دیگر
رد این دعوی نموده داعی آن چند کلمه را نمینویسیم ولی اگر کسی کتاب منهاج را بدست آورده ملاحظه نماید
خالی از لطف نخواهد بود و دیگر معجزه که از کتاب نور علی شاه نقل کرده اینست که میگوید از پدر سلطانعلی
نقل کرده که وقتی زنش بسر ماهه حامله بسلطانعلی بوده وقتیکه قران تلاوت میکرده آن جنین هم در شکم
مادرش مثل خودش قران تلاوت میکرده الی آخر ترهات ایشان که در آخر رساله مینویسد که خلیفهٔ زمان نائب
حق امام صاحب الزمان است و بعد از پدر خلیفهٔ پدر خودش را گفته است تا اینجا عین عبارتیکه متعلق
بجناب حاجی ملا سلطان است از منهاج بعد داخل میشود در شرح اثبات اینکه طریقهٔ عموم اهل تصوف باطل
با باب بها فرقی ندارد و همه اینها از سرچشمهٔ حلول و اتحاد جاری میشود تا اینکه میگوید هر که از اهل اسلام یا غیر
اسلام اقوال این عرفا و صوفیه را از شیعه و سنی ایشان حق بداند و اینها را عارف اسرار الهی شمارد از انصاف
حق ندارد رد بر بابی و شیخی بلکه بر نصاری و یهود نماید زیرا که تمام اینها متحدند در اینکه بر خلاف روش شرع
مطهر رفتار مینمایند پس رد بر بعضی و قبول از بعضی دیگر وجهی ندارد انتهی مضمون کلمات جدید الاسلام

ذکر حاجی ملا سلطان گنابادی

یکوقتی از اوقات آقا شیخ علی و آقا شیخ مرتضی دو برادر از اهل علم و از مشهد رضا که فعلاً مقیم نجف اشرف
و موثق در انظار میباشند نقل کردند که ما در مسافرت بسمت عتبات عالیات چون ببلده نیشابور رسیدیم
از جهت حاجتی در دکانی رفتیم دیدیم صاحب دکان با اینکه هیچ ما را ندیده و نمیشناسد احترامات زیادی و تشریفات
فوق العاده از برای ما فراهم نموده خیلی تعجب نمودیم که اهالی نیشابور با اینهمه مردمان با محبت و پذیرائی از
غربا مینمایند باید مردمان بسیار خوبی باشند کم کم صحبت در بین آمد گفتگو از زیارت عتبات شد پرسیدیم شما زیارت
کربلا و نجف مشرف شده اید گفت نه کربلا نرفته ام اینجا مشهد هم در مدت چهل یا پنجاه سال که از عمرم میرود زیارت
نرفته ام ولی بحمد الله توفیق یاری نموده چندمرتبه گناباد از برای زیارت مشرف شده ام میگویند ما تجاهل ورزیدیم
و گفتیم گناباد کجا واقع شده است و چه زیارتگاه هست گفت مگر شما نشنیده اید و مشرف نشده اید گفتیم نه
گفت حضرت حاجی ملا سلطان آنجا مدفونند و از برای من چندمرتبه در حال حیوة تشرف خدمت و زیارت ایشان
میسر گردیده و بحمد الله بعد از وفات ایشان نیز چندمرتبه موفق شده بزیارت مشرف شده ام خلاصه مطلب چون
ما در لباس مسافرت بودیم این بیچاره گمان کرده بود که فقرا او خواهیم بود لذا در مقام صید کردن ما برآمده و این محبت
و مهربانیها را دام خویش قرار داده بود ولی تیرش بخاک خورد چنانچه گفته اند عنقا شکار کس نشود دام باز گیر
و کذا خود داعی در مشهد رضا روزی نزدیک مغرب در صحن نو سر نواب مشغول وضو گرفتن بودم شخصی وارد شد
صحبت در بین آمد معلوم شد که ایشان از اصحاب جناب حاجی ملا سلطانند و توصیفات زیادی از طریقه و رفتار
و اخلاق ایشان نمودند و از جمله صحبتهای ایشان این بود که مردم این همه صرف مال کرده بزیارت عتبات میروند
چه فایده با اینهمه بداخلاقیها پس اگر یکمقداری از این اموال مصرف نموده خدمت ایشان مشرف شوند از برای کسب
اخلاق قطعاً ائمه رضا بیشان بیشتر خواهد بود الحاصل با السنه مختلفه راه نفی از زیارت ائمه ع مینمایند حقیقة
انسان متحیر است از کارهای اینها تقریباً در حدود سنه هزار و سیصد و سی و هشت پسر جناب حاجی ملا سلطان
بود با نوه ایشان از برای زیارت عتبات آمده بود اگرچه اهالی عراق مانع شدند و ایشانرا از کاظمین برگردانیدند
و نگذاردند کربلا و نجف بیایند ولی ایشان ظاهراً بعنوان زیارت آمده بودند پس اگر زیارت امثال ایشان واقعیتی
داشته است این حرفها چیست و اگر این حرفها بر طبق عقیده ایشان است زیارت امثال ایشان چه معنائی دارد
کسی نمیداند این حرکات اینها چه اسمی دارد آیا دین داریست یا ملعبه و بازیچه است و کذا آقاخانیها همه از حدود خراسان
ابداً بزیارت کربلا و نجف نمیروند بلکه میروند بمبئی از برای زیارت سرکار آقا خود هم سرکار را نیز سجده میکردند و حال
اینکه جنازه خود سرکار که علی شاه باشد از بمبئی حمل نموده آورده اند در نجف دفن نموده اند ولی طائفه اسمعیلیه بهره از آن

خیلی میایند از برای زیارت کربلا و نجف و بالجمله کسی از اینها سؤال نمیکند که ای بیچاره مردم اگر زیارت کربلا
و نجف کار خوبی نیست چرا بزرگان شما شدّ رحال کرده زیارت میروند و جنایز خود را حمل کرده باین اماکن
مشرفه میاورند چرا باید انسان اینقدر بی حس و بی ادراک باشد که هر باری بر دوشش بستند هیچ نگوید و افسارش را
هر جا کشیدند از عقب آنها روانه شود خدا بتعالی ما را حفظ فرماید از سوء عاقبت باری جناب آقای آقا شیخ علی
اکبر یزدی حائری در کتاب مصباح الهدایه خود بعض حکایاتی نقل کرده از آنجمله مینویسد که نقل فرمود آقای
آقا میرزا عبد الحسین قزوینی حائری از آقای آقا سید یحیی واعظ که فرموده سیدی بود از اهل اصفهان از اهل علم
و فضل و با من رفیق بود وقتی شنیدم که آن سید صوفی شده است و مرید ملا سلطانعلی شد تعجب کردم تا اینکه
روزی بمنزل او رفتم و گفتم آمده ام از برای حل مشکل خود که شما با این علم و فضل چرا از دین برگشتی و مرید این شخص
گفت در این سری هست و من اصرار کردم تا اینکه سید گفت من سابقاً شنیده بودم که ملا سلطان صاحب کرامات است
پس رفتم بگناباد تا ببینم این حرف راست است یا نه و مدتی در آنجا ماندم تا اینکه روزی باو گفتم من آمده ام خدمت
شما که کرامتی از شما مشاهده نمایم گفت این مطلب مقدماتی دارد باید بجا آوری گفتم حاضرم گفت چهل روز باید
روزه بگیری گفتم بدیده منت پس از نزد او رفتم که مهیای روزه گرفتن شوم شب با خود گفتم روزه نگرفته میروم
پیش او ببینم میفهمد یا نه فردا بی روزه رفتم گفت روزه گرفته ترسان و لرزان که شاید فهمیده باشد گفتم بلی
دیدم هیچ نفهمیده خلاصه این چهل روز را بهمین منوال از همه اوقات بیشتر غذا میخوردم و میگفتم من
روزه دارم تا این چهل روز سر آمد بعد گفت فلان عمل را چهل روز بجا آور گفتم بچشم و نکردم بعد عمل دیگر تا
چهل روز همین نحوه چند عمل چهل روز چهل روز امر نموده و تمام را قبول کردم و بجا نیاوردم و او هم هیچ نفهمید
و بعد از این اربعینات باو گفتم آیا هنوز قابلیت کرامت دیدن پیدا نکرده ام گفت چرا الحال قابل شدی برای اظهار کرامت
پس انگشتری از طلا بمن داد و گفت برو این انگشتر را بینداز در فلان چاهیکه در بیرون شهر است و فلان اسم را
بخوان و بگو این انگشتر را بمرشد برسانید و فردا بیا و بگیر از آن من سید میگوید بیرون آمدم و انگشتر را در چاه نینداختم
چون فردا شد بر حسب وعده در مجلس ایشان حاضر شدم در حالتیکه مجلس پر شده بود از مریدهای او از برای دیدن کرامت
مرشد که امروز میخواهد کرامت نماید چون مرا دید گفت بیا انگشتر بگیر در چاه عمیق انداختم بگیر ناگاه دیدم انگشتری
از طلا بیرون آورد بعینه همان انگشتر دیروز گفت بگیر من گرفتم از او آن انگشتر اولی را نیز بیرون آوردم در حضور
همه مریدهای او گفتم حقاً نیکو استادی بوده آن زرگری که این دو انگشتر را ساخته است که هیچ امتیازی از یکدیگر
ندارند چون این را شنید سر بخجالت بزیر انداخت گفتم وای بر تو چرا از خدا نمیترسی و اینهمه خلق را گمراه کرده و

انکه تو هیچ علمی نیست و ان مقدماتیکه امر کردی من هیچیک را بجا نیاوردم و تو اصلاً نفهمیدی پس ملا سلطانعلی
مرا نزد خود طلبید و گفت فعلا دنیای ما که معمور است و مردم مریدها شده اند پس دنیای خود را چرا خراب
نمایم پس گفت میخواهی نوشته بتو بدهم که دنیای تو نیز معمور شود و مریدهای من بتو هم ارادت پیدا
کنند گفتم بلی گفت بشرط اینکه این سر را فاش نکنی قبول کردم پس نوشته بمن داد که این سید بمنزلهٔ نفس
منست هر کس او را ببیند گویا که مرا دیده است پس بواسطهٔ این نوشته دنیای من معمور و مریدهای او مرید
من هم شده اند و دست و پای مرا میبوسند و از اینجهت مشهور بتصوف شده ام ولی قلباً از ایشان بری و
مبغض همهٔ ایشانم و اقا سید یحیی فرمود که من بعد از این حرفها باین سید گفتم من هم از تو بری هستم چرا که
بواسطهٔ معمور بودن دنیای تو چقدر ترویج باطل میشود و بواسطهٔ تو مردم گمراه میشوند این بود عین عبارات
مفتاح الهدایه است و ایشان هم در اخر نوشته اند که حقیر مضمون عبارات اقای اقا میرزا عبد الحسین قزوینی را
نقل نمودم و بعض عباراتیکه سید مرعشی قده از کتاب جناب حاج ملا سلطان نقل کرده در کیفیت ذکر خواهد امد
انشاء الله و نظیر این کرامت را در طرائق الحقائق از مجلسی قده نقل مینماید که فرموده در محلهٔ ما بقعه بوده است
مزار ابواسحق که یکی از مرشدها بوده و در سقف ان بقعه چراغی افروخته بودند که پیوسته روشن بوده و
خاموش نمیشد و در کتابه ان نوشته بودند (چراغیرا که ایزد برفروزد) (هر انکس پف کند ریشش بسوزد)
شاه اسمعیل چون این حالت مشاهده کرد که مبنی بر حیله است مردی را فرستاد پف کرد و چراغ خاموش شد
پس فرمود انعمارت را خراب نمودند ظاهر شد که راهی از سقف عمارت بخانهٔ متولی بوده و از انراه فتیله و روغن
بان چراغ میرسانیده اند **و از جملهٔ** شعب سلسلهٔ معروف کرخی سلسلهٔ قادریه است که شیخ عبد القادر
گیلانی باشد و سابقاً ذکر شد که متصوفه سلسلهٔ معروف کرخی را سلسلهٔ ذهبیه میگویند یعنی طلای بی غش
بلحاظ اینکه میگویند هر سلسله که منتهی باین سلسله میشود اثنی عشریه است پس سلسلهٔ قادریه و کذا سلسلهٔ
مولویه را چنانچه بعد ذکر خواهیم کرد اینها اثنی عشریه میدانند ولی خدا نیامرزد کسی را که راضی شود باین
حرف و نسبتی را که این ابلهان روزگار و تردستان دکاندار بطریقهٔ شریفهٔ اثنی عشریه میدهند (زمام
اختیار از دست بیرون) (همی کردند زخوف ابلهی دون) ای بد سرشت نابکار و ای هرزه گرد کج رفتار اگر
این رشته را که اسم انرا طریقت گذاشته و دام جهال قرار داده شب و روز در کمین صید تضییع عمر
مینمائی عیبی و نقصی در او نیست تو را چه چیز وادار نموده است که باید خود را از هر سوی بکشانی و
دست شکسته خود را در ذیل مرتبهٔ اثنی عشری او بزنی تو از یکطرف شب و روز بر سر مریدان احمق

میخوانی که بوسیدن شباک نقره سودی ندارد چرا اگر امام قطب زمان خود و بعد از مردن با دیگران فرقی ندارد بلکه در هر زمانی باید قطب آن زمان را شناخت و زیارت او نمود و از این شود در نظر مردم از برای دفع نمودن پاره کجها و پرده کشیدن عیبهای کار خود و اشتباه انداختن مردم اظهار مودت بخانواده عصمت و طهارت مینمائی باری بنای پرده‌داری بود ولی نسبت بی جا آتش بجان میزند (بسیار بگوشم که بپوشم غم دل لیک) (آتش چه بگیرد نتوان داشت نهانش) شیخ عبدالقادر و امثالش از متصوفه مرتبه خود را از ائمه بالاتر بلکه از مرتبه پیغمبر صع بالاتر میدانند چنانچه در کلمات سخیفه محی الدین عربی خواهد امد که میگوید من خاتم اولیاام و خاتم اولیا افضل است از خاتم انبیاء حال شیعه تراشان میخواهند عدد شیعه را تکمیل شیخ عبدالقادر و محی الدین و مولوی و امثال اینها زیاد نمایند یکنفر از موثقین نقل کرد اینکه کتابیست اسم آن مناقب القادری که جمله کرامات و مناقب شیخ عبدالقادر را در آن جمع نموده اند و میگوید یک نسخه از آن فعلا در نجف موجود است از جمله کرامات شیخ که از آن کتاب نقل میکرد اینست که زنی جوانی داشت مریض و در حال احتضار ضعیفه دست از چاره کوتاه و از همه جا مأیوس خدمت شیخ امده متوسل باو گردید شیخ گفت اهمیتی ندارد برو من بعزرائیل سفارش کردم که قبض روح فرزندت ننماید آن ضعیفه بتعجیل تمام برگشته بنزد فرزند امد بر سیدن مادر پسر جان بجانان تسلیم نموده مادر فریاد زنان و ناله کنان خدمت شیخ امده واقعه را بعرض او رسانید شیخ فرمود غم مخور فرزندت بتو بر میگردد شیخ نظر نموده دید عزرائیل زنبیلی و بعبارت دیگر سبدی در دست گرفته ارواحی که امروز قبض نموده تمام را در آن زنبیل جمع کرده باسمان میبرد بهیبت بعزرائیل داده زنبیل از دست او افتاد ارواح متفرق شده با بدان خود برگشتند و روح آن جوان نیز ببدن خود برگشته مادر او خوشنود گردید پس عزرائیل دست خالی باسمان رفته واقعه را بعرض حضرت حق جل و علا رسانید خطاب از مصدر جلال رسید که ای عزرائیل چرا شفاعت حبیب ما محی الدین شیخ عبدالقادر را درباره آن جوان قبول ننمودی و چون مخالفت او نمودی بسزای عمل خود رسیدی و ترا اعتراضی براو نیست و دیگر از جمله کرامات شیخ که از آن کتاب نقل کرده اند اینکه روزی شیخ باسمان عروج نموده از اسمان اول بدوم و از آن بسیم همین گونه تا خود را بعرش رسانیده دید حضرت حق جل و علا بر سریر خود خوابیده دست انداخته خصیتین او را گرفته از خواب بیدار شد فرمود تو کیستی عرض کرد حبیب تو محی الدین عبدالقادر گیلانی حضرت حق فرمود چه میخواهی عرض کرد اینچه را که بعلی بن ابی طالب کرامت فرموده ابدان کدام است عرض کرد برات عبور از صراط که دوستان خود را بدون معطلی از صراط عبور میدهد

ذکر کرامات شیخ عبدالقادر

حضرت حق فرموده ندام

کرامات شیخ عبد القادر

من نیز میخواهم کرم فرمائی که محبین خود را از صراط بلا حساب عبور دهم حضرت حق فرمود از این خواهش
درگذر شیخ عرض کرد بآنچه متمسک شده ام رها نخواهم نمود تا حاجتم روا سازی آخر الامر خدای تعالی
دید چاره نیست جز قبول خواهش او فرمود حبیب من حاجت تو بر آورده شد پس حضرت شیخ برات عبور
از صراط را گرفته بزمین مراجعت فرمودند و از جملهٔ کرامات شیخ که از آن کتاب نقل نمودند اینستکه روزی
شیخ باسمان رفته چون بعرش رسید دید خدا تعالی بر سریر خود خوابیده است در حالتیکه انبان رحمت خود را
در زیر سر گذارده است شیخ انبان رحمت را گرفته بزمین مراجعت فرمودند چون خدا تعالی از خواب بیدار
شد انبان رحمت خود را ندید خطاب بجبرئیل فرموده که ای جبرئیل ببین انبان رحمت من چه شده و کجا
افتاده است جبرئیل هر چند در آسمانها تفحص نموده از انبان رحمت ندید عرض کرد بار الها در آسمانها
خبری از انبان رحمت نیست چنانکه اجازه فرمائید زمین را تفحص نمایم شاید حبیب تو محی الدین عبد القادر
آنرا بزمین برده باشد خلاصه جبرئیل بعد از اذن بزمین آمده دید انبان رحمت حق نزد حضرت شیخ است خواست
انبان را گرفته مراجعت نماید شیخ ممانعت نموده که اگر حضرت حق جل و علا وعده میدهد که رحمت خود را از
تمام محبین من دریغ ندارد و آنها را مشمول رحمت خود کرد انبان را میدهم و الا نخواهم داد جبرئیل سفارش
شیخ را بحضرت حق رسانید خطاب آمد که آنچه حبیب ما عبد القادر درخواست نموده است با و عطا فرمودیم
حاصل اینکه میگویند این کتاب از اول تا آخر مشتمل است بر اینگونه مناقب و کرامات نقل کرده اند که وقتی
بچه از برای بچه های دیگر قصه خوانی میکرد تقریبا یک ساعت دو ساعت بچه ها را سرگرم قصص و حکایات
مینمود بعد از فراغ میگفت ای بچه ها بر پدر کسیکه این حرفها را باور کند حال حکایت این کتاب
که در کرامات شیخ نوشته اند حکایت قصه خوانی آن بچه است خلاصه میگویند عبد الحمید سلطان عثمانی
چون دید این کتاب باعث افتضاح و رسوائیست امر نموده نسخ آنرا در هر جا بوده بر چیدند و همچنین از این گونه
مناقب و کرامات از برای محی الدین عربی و حسین بن منصور حلاج بسیار در بعض کتب نوشته اند و بالجمله
امروز اگر ثقلین جمع شوند و بگویند که شیخ عبد القادر و محی الدین شیعه اثنی عشری میباشند ابدا شیعه
این حرف را قبول نخواهند نمود بلکه در او پیش تبری از ایشان معنی مینمایند چنانچه روزی در نجف اشرف در محضر
یکی از علما بودیم دو نفر درویش که با یکدیگر مخاصمه داشتند حاضر شدند یکی از آنها در مقام قدح دیگری
گفت آقا این درویش قادریست دیگری گفت آقا والله بالله این دروغ میگوید من یهودی میشوم و قادری
نمیشوم بارى فوت شیخ عبد القادر را در سنه ۵۶۱ نوشته اند و معلوم ارباب دانش و بینش باشد اینکه اینهمه

فصل دوم

طوائف عدیدهٔ صوفیه با اینکه هر فرقه بر خلاف فرقهٔ دیگر و هر یک طریقهٔ خود را غیر از طریقهٔ دیگری میدانند
چه بسا سب و شتم یکدیگر مینمایند و مع ذلک میبینیم هر یک از اینها در طریقهٔ خود تمسک مینماید بکلمات ملای
رومی و محی الدین عربی و منصور حلاج و امثال ذلک و هر فرقه کلمات اینها را بر طبق مرام خویش توجیه
مینمایند مثلا ملاحدهٔ اسمعیلیه میگویند محی الدین و منصور و ملای رومی از طریقهٔ ما هستند و لذا بر طبق
ظواهر کلمات اینها که بعضی از آنها کفر محض است اعتقاد بسته عمل مینمایند و کذا نقشبندیه میگویند اینها
مال ما است شاه نعمة اللهی میگویند اینها از مایند و کذا اغتشاشیه و بکتاشیه و غیرهم و خواهی نخواهی بعد از
تامل در جهات آن کاشف بزرگیست از اینکه این رشتهٔ تصوف جامع شتات کلیهٔ بی مولائی و لا ابالی گری
در امر دیانت و بستگی بهیچ ملتی ندارند و از جملهٔ اشخاص سلسلهٔ قادریه محی الدین عربی را میشمارند با
که او را از سلسلهٔ قادریه محسوب میدارند و بتوسط شیخ عبد القادر را منتهی بمعروف کرخی مینمایند و
سلسلهٔ اجازهٔ او را اینگونه نوشته اند محی الدین محمد بن علی خرقه پوشیده است از دست شیخ ابو الحسن علی
بن عبد الله بن جامع و او از محی الدین گیلانی یعنی شیخ عبد القادر و او از شیخ ابو سعید مبارک و او از شیخ
ابو الحسن علی بن محمد الهکاری و او از شیخ ابو الفرج طرطوسی و او از عبد الواحد بن عبد العزیز و او از
ابو بکر شبلی و او از جنید بغدادی و او از سری سقطی و او از معروف کرخی و تولد محی الدین را در یکی از بلاد
اندلس در بیست و هفتم ماه مبارک رمضان که شب در لنه رفتن ابن ملجم است نوشته اند در سنهٔ ۵۶۰ و فوتش
را در بیست و دوم ربیع الثانی سنهٔ ۶۳۸ نوشته اند و قبرش در صالحیهٔ دمشق است و از جملهٔ کلماتیکه از
محی الدین نقل شده است اینستکه گفته است لم یقتل یزید حسینا الا بسیف جده یعنی چون یزید لعنه الله
خلیفهٔ پیغمبر ص بوده است و حسین ع بر خلیفهٔ پیغمبر خروج کرده بود و هر کس بر خلیفه خروج نماید پیغمبر خون
او را هدر و قتل او را مباح گردانیده است پس حسین ع بامر جدش کشته شده است و اینمعنی را بعبارت دیگر
نیز از او نقل کرده اند که گفته اند فلما تجاوز الحسین ع عن حده قتل بسیف جده بلی از نتایج همین شجرهٔ خبیثه
استکه امروز علی محمد قاسم آبادی که از اسمعیلیه حدود خراسانست میگوید زمین کربلا زمین خبیثی است
نباید بزیارت آن رفت البته طریقت متصوفه کارشان را باینجا میکشاند نستجیر بالله من شرهم و خیلی عجب است
از صاحب طرائق الحقائق چه قدر اتعاب نفس نموده است در اینکه این کلمات مال محی الدین دیگر است که او هم اندلسی
بوده است نه مال محی الدین صاحب فصوص و فتوحات و بر تقدیر یکه مال این باشد و اینمعنی را اراده نکرده است
و بنا کرده است بتوجیهاتی از برای این کلام قریب یک صفحه در توجیه و دفع اشکال از محی الدین نوشته است

ای بیچاره بر فرضی که این کلامش را اصلاح نموده باشی که از او نیست و یا توجیه کردی با خرافات و کفریاتیکه
در تفسیر و فصوص و فتوحاتش گفته است چنانچه خواهد آمد چه خواهی کرد آیا میتوانی بگوئی از او نیست که حاصل
آنچه را که در تفسیرش گفته است حقیقة اساس و مبنی اسلام را که حضرت صادق ع فرموده بنی الاسلام علی خمس
از بین برداشته است حال اینگونه شخص را میگویند شیعهٔ اثنی عشریست از جمله محدث نیشابوری در رجال خود
میگوید ظاهر تصانیفه علی مذهب العامة لانه کان فی زمن شدید و قد اخرجنا عباراته الناصة علی خصائص مذهب
الامامیة الاثنی عشریة و عبارات ناصه که این بیچاره را باشتباه انداخته است عبارات فتوحاتست که خود محدث
از فتوحات نقل کرده چنانچه تفصیلاً ذکر خواهد شد و از سنجیدن این عبارات فتوحات با عبارات دیگری که
از تفسیر و غیر تفسیرش نقل خواهد شد که از انجمله در موضعی از فصوص الحکم خود گفته و حاصل مضمون کلامش
اینکه شیطان اول موحد در عالم است از جهة اینکه خدا تعالی ملائکه را امر بسجدهٔ آدم فرمود تمام ملائکه شرک
بخدا آورده سجدهٔ آدم نمودند مگر شیطان که نخواست شرک بخدا آورده باشد بسجدهٔ بر آدم لذا آدم را
سجده نکرد حقیقة باید شیطان پیش این خبیث شاگردی نماید چرا که در مقام تعلل از ترک سجده گفت انا خیر منه
و شیطنتش نرسید که بگوید نخواستم مشرک باشم اللهم احفظنا من شرهما پر واضح میشود که این بدعاقبت
هیچ مذهب و علاقه بدیانت نداشته است **و از جملهٔ** سلاسل منشعبه از سلسلهٔ معروف کرخی سلسله
مولویه است یعنی ملای رومی و بمقتضای کلیه که میگویند هر سلسله که منتهی بمعروف کرخی میشود شیعه اثنی
عشریست مولوی را هم شیعه میدانند و بعضی از اشعار که اشعار بتوصیف ائمه علیهم السلام دارد نیز تمسک
نموده اند و از جمله کسانیکه مبالغه زیادی نموده اند در اثبات شیعه بودن مولوی قاضی نور الله شوشتری
علیه الرحمة است و در موضعی از مجالس المؤمنین میگوید و از مؤیدات تشیع او اینکه از اولاد جلال الدین بوده
که پدر او از داعیان اسمعیلیه بوده اند و جلال الدین از بعض قبائح عقائد و اعمالیکه بعضی از متأخرین
ائمه ایشان در مذهب اسمعیلیه احداث نموده بودند تبرا نموده باصل مذهب اهل بیت ع رجوع نموده و آقا
میرزا محمد باقر خونساری قده در روضات الجنات در مقام اشکال بر قاضی نور الله میفرماید ثم لیعلم ان استناده
فی اثبات شیعیة الرجل بکونه من اولاد جلال الدین الاسمعیلی اوهن من استدلال بعضهم فی ذلک باشعاره
المشهورة بل هذه النسبة ان ثبتت لکانت اضر بدین الرجل من وقوع النسبة الی مخالفین معنا فی امر الامامة
لان الاسمعیلیة الخ و ذکر کثیراً من مطاعنهم و در موضع دیگر از روضات میفرماید ثم ان من جملة شواهد
کون الرجل یعنی مولوی فی سلوکه غیر مصیب و انه لیس له من فقه الامامیة خبر نصیب وقوعه فی ذم من فلاج القرامطة

ذکر بعضی از علمای معلوم

فصل دوم

وسلطنة اغلاج الملاحدة واغتنام کبار المتصوفة واجتماعهم علی تقویة الباطل بل الظاهر ان هجوم هذه الطایفة
المضلة لم یتفق فی جمیع الطبقات من هذه الملة مثل اتفاقه فی اواخر المائة السادسة واوائل السابعة التی هی
موسم طلوع هذه النجمة وجماعة اخری مثل الشیخ نجم الدین الکبری و تلمیذه رضی الدین والحکیم سنائی والشیخ العطار
وشمس الدین التبریزی ومحی الدین العربی والشیخ سعد الدین الحموی والشیخ عبد القادر الجیلی وغیرهم انتهی کلامه
قدس سره وعلامه مجلسی ره در موضعی از عین الحیوة میفرماید در یکی از تذکره های ایشان بنظر رسید که از شمس
تبریزی پرسیدند از احوال ملای رومی گفت اگر از قولش میپرسی انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون
واگر از فعلش میپرسی کل یوم هو فی شان واگر از صفاتش میپرسی هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و
الشهادة هو الرحمن الرحیم واگر از ذاتش میپرسی لیس کمثله شئ وهو السمیع البصیر واز این باب کلمات که موجب
کفر والحاد است در کتب ایشان بسیار است انتهی کلامه رفع مقامه مقدس اردبیلی در موضعی از حدیقة الشیعه میفرماید
وحکایت ملاقات شمس تبریزی با ملای رومی و دختر و پسر خود را از برای شمس بردن وبجهة او شراب خریدن و بر دوش
کشیدن که جامی در نفحات الانس نقل کرده شهرت تمام دارد انتهی و نیز از جمله کلماتیکه معروفست از ملای رومی
اینستکه گفته من در عقیده موافقم با جمیع هفتاد و سه فرقه این امت و همچنین بعضی از اشعارش ظاهر در
اینستکه قائل بنبوت و ولایت نوعیه بوده است یعنی هر کس که نفس خود را تربیت نماید بمقام نبوت و
ولایت رسد او نبی و ولی زمان خویش خواهد بود واین معنی موجود است در مرشد کامل پس خلق هر زمانی
باید رجوع بمرشد آن زمان نمایند چنانچه در دفتر چهارم مثنوی میگوید (ما و اصحابیم چون آن کشتی نوح
هر که دست اندر زند یابد فتوح) (چونکه با شیخی تو دور از زشتئی) (روز و شب سیاری و در کشتئی)
تا اینکه میگوید (مکسل از پیغمبر ایام خویش) (تکیه کم کن بر فن و بر کام خویش) (گرچه شیری چون
روی ره بی دلیل) (همچو روبه در ضلالی و ذلیل) (هین مپر الا که با پرهای شیخ) (تا ببینی عون لشکرهای
شیخ) الخ و در جای دیگر میگوید (پس امام حی ناطق آن ولیست) (خواه از نسل عمر خواه از علیست)
در موضع دیگر میگوید (کور کورانه مرو در کربلا) (تا نیفتی چون حسین اندر بلا) که در این بیت اولا
فرض کرده اینکه نعوذ بالله حضرت سید الشهدا علیه السلام بجهالت و نادانی اقدام نمود در تشریف بردن
بکربلا و خود را در مهلکه انداخته و بآن بلاها مبتلا نموده نه اینکه مأمور از جانب خدا بوده و جدش باو خبر
داده باشد پس از آن تشبیه نموده است کسی را که بی خدمت نمودن مرشد و اذن او عملی از او صادر شود
بتشریف بردن سید الشهداء در کربلا و خود را ببلا انداختن بدون ثمره و نتیجه پس در این کلامش خدمت

مرشد دادر هر زمان لازم و خلاف انرا گمراهی و مانند شهادت سید الشهداء کار جاهلانه دانسته است و نظیر
این زندقه قبلاً از محی الدین نقل شد که گفته لما تجاوز الحسین عن حده قتل بسیف جده و بعضی این کفر را تأویل
کرده اند ولکن در خبر سابق گذشت که امام فرموده از ما نیست کسیکه تاویل نماید کلمات اینها را و ما از او بیزاریم
و ظاهراً اکثر صوفیه قائل بنبوت و ولایت نوعیه میباشند و نیز در مواضع عدیده از کتابش وصف خلفا را نموده
است و در حقیقت اگر اینگونه اشخاص را گفتیم شیعه اند دیگر سنی باقی نخواهد ماند غیر از خلیفه دوم با وجود
اینکه ملای رومی نیز درباره افعال و رفتار امثال متصوفه این زمان که ما می بینیم که هر کدام از هر جا سر بلند نموده دعوی
ارشاد مینمایند و حال اینکه خود او هیچ مرشدی را ندیده و از کیفیت و ترتیب ارشاد معموله بین اهل تصوف نیز بهره
ندارد بلکه فقط چند کلمه شعری و با بعضی از اصطلاحات آنها را از خارج بدست آورده و خود را در سلک
ابدال بلکه همدوش انبیا میشمارد قدح بلیغ و ذم اکید مینماید چنانچه در دفتر اول مثنوی میگوید (از خدا نه
بوئی و رانه اثر) (دعویش افزون ز شیث و بوالبشر) (دیو بنموده و را هم نقش خویش) (او همی گوید
ابدالیم پیش) (حرف درویشان بدزدیده بسی) (تا گمان آید که هست او خود کسی) و در دفتر چهارم میگوید
حرف درویشان و نکته عارفان) (بسته اند این بیحیایان بر زبان) (هر هلاک امت پیشین که بود) (زانکه
چندل را گمان کردند عود) و نیز در دفتر چهارم میگوید (صوفئی گشته به پیش این لئام) (الخیاطه و اللواطه والسلام)
و در دفتر پنجم گفته است (نقش صوفی باشد او را نیست جان) (صوفیان بدنام هم زاین صوفیان) و در دفتر
ششم میگوید (لاف شیخی در جهان انداخته) (خویشتن را بایزیدی ساخته) (هم ز خود سالک شده واصل
شده) (محفلی و اکرده در دعوت که ه) (خانه داماد پر آشوب شد) (قوم دختر را نبوده زان خبر) خلاصه
اینکه از این کلمات مولوی معلوم میشود که او خود هر مذهبی داشته است لکن از امثال این بازیها که فعلاً
متصوفه بر کرد کرده اند از دکانداری و مریدگردآوری و غیر ذلک بیزار بوده است این تمام کلام در سلاسل
که متصوفه ترتیب داده اند و گذشت اینکه متصوفه که اسم خود را شیعه گذارده اند هر یک از سلاسل
را منتهی بیکی از ائمه نموده اند و نیز مجموع این سلاسل را منتهی بحضرت رسول مینمایند بواسطه
روایتی که میگویند شیخ محمد بن علی بن ابراهیم بن ابی جمهور احسائی در کتاب مجلی از حضرت رسول نقل نموده است
که ملخص مضمون آن روایت اینستکه حضرت فرموده در شب معراج در بهشت قصری و در آن قصر خانه و در
وسط خانه صندوقی مقفل دیدم بعد از سؤال و اذن از پروردگار در صندوق را گشوده دیدم در میان
صندوق فقر و مرقعیست یعنی خرقه پس ندا رسید یا محمد این دو مخصوص بتو و امت تو میباشد پس رسول

ذکر بعض از اقوال ملای رومی

بزمین آمده و خرقه را با مر او پوشانید و امر بحسن و هکذا تا بحضرت حجة عجل الله فرجه و هر یک از ائمه بخواص

اصحاب خود نیز پوشانید پس نسبت تمام خرقه ها بحضرت رسول ص و منتهی بآن بزرگوار میشود این ملخص است

از انچه صاحب طرائق الحقائق از مجلی نقل نموده است و مدرک رشته تصوف قرار داده اند و لکن اولاً

بعد از اینکه معلوم نیست که صاحب مجلی این روایت را از کجا نقل کرده است و همچنین روات انهم معلوم نیست

که چگونه اشخاص هستند و بعد از اینکه از واضحاتست که اخبار مکذوبه مدسوسه در میان اخبار غیر کتب

معتبره شیعه الی ماشاء الله میباشد و یا از جمله اخبار جعلیه اینست که ابو الخطاب و مغیرة بن سعد و

امثال اینها که در عهد هر یک از ائمه جعل اخبار و احادیث مینمودند و نسبت به پیغمبر و ائمه میدادند

چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرمایند انا اهل البیت صدیقون لا نخلو من کذاب یکذب علینا و امر را بر مردم

مشتبه نموده از برای اینکه دنیای خود را معمور داشته باشند که در باره اینگونه اشخاص خدا تعالی میفرماید

فویل للذین یکتبون بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا که از برای جیفه چهار

روزه دنیا جعل احادیث و اخبار بر طبق مرام خویش نموده و عقاب الیم ابدی را از برای خود خریدار

گردیده اینست که میفرماید فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون هم بر جعل اخبار و بدعتی را

که مایه دکان قرار داده اند عقاب میشوند و هم بر آن وجهی که در این تجارت از مال ضعفاء مردم بدست

آورده اند و گویا این اشخاصیکه در مقام اثبات مطلوب خویش تمسک باینگونه اخبار مینمایند نزدیده و

نشنیده اند حکایت یونس بن عبد الرحمن را که کتاب چندی از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام

عرضه بر حضرت ثامن الائمه و غوث هذه الامة صلوات الله علیه داشته حضرت بسیاری از انها را انکار

نموده فرمودند اینها از امام صادق نیست پس فرمودند ان ابا الخطاب کذب علی ابی عبد الله و کذا اصحاب

ابی الخطاب یدسون الاحادیث الی یومنا هذا فی کتب اصحاب ابی عبد الله و قضیه ابن ابی العوجا مذکوره

فی الرجال انه قال عند قتله قد دسست فی کتبکم اربعة آلاف حدیث و با این کیفیات چگونه احراز نمود که

این از احادیث نبویه و صحیح است که مدرک طریقه خود قرار میدهی اینهمه زحمتها که اصحاب رضوان الله

علیهم کشیده اند در تصحیح و تنقیح اخبار که اخبار مکذوبه را خارج و اخبار مقبوله را در کتب معتبره ضبط

نموده اند از برای این بوده است که کسی اخبار مکذوبه را طریقه بدعت و ضلالت قرار ندهد و بواسطه

آن مردم را گمراه ننماید و ثانیاً اینکه میگوئید هر یک از ائمه این خرقه را بامام بعد از خود و بخواص اصحاب خود

پوشانیده اند و از این خواص اراده میکنید مانند عبد الواحد و ابو یعقوب نهرجوری و عمر بن عثمان و ابو یعقوب

این خبر را از طریق عامه نقل شده است

طبری و ابو القاسم رمضان و ابو العباس و امثال اینها را که از سلسله کمیلیه میشمارند و حسن بصری و حبیب
عجمی و داود طائی و امثال ایشان از سلسله حسن بصری و همچنین ابو هاشم کوفی و سفیان ثوری و ذو النون مصری
و شقیق بلخی و جنید بغدادی و امثال اینها را که از کبار صوفیه و صاحب رتبه و مقام میدانند بلکه اینها را
در عرض ائمه کرده که میگوئید هر یک از ائمه خرقه را بامام بعد از خود و باینها پوشانیده است هیچ شاهدی
بر اینکه اینها از خواص ائمه بوده اند ندارید زیرا که طریق اثبات این معنی منحصر است در یکی از سه چیز بنحو
مانعة الخلو و هیچ یک در این اشخاص که شما میگوئید موجود نیست یا اینکه نقل اخبار و احادیث از ائمه
نموده باشند که جلالت قدر هر یک از اصحاب در نزد ائمه معلوم میشود بمقدار اخباری که از ائمه نقل نموده اند
که هر کدام نقل اخبار بیشتر در مقام ربودن گوی سعادت پیشترند چنانچه در بعضی از اخبار اشاره باین معنی
فرموده اند که اعرفوا منازل الرجال منا بقدر روایتهم عنا بلکه اسلامیت کسی معلوم نمیشود مگر بعمل نمودن
بما جاء به النبی ص و عمل ممکن نباشد مگر بدانستن کیفیات تکالیف و دانستن تکالیف ممکن نیست مگر بنقل اخبار
و نشر آثار از اهل بیت اطهار علیهم صلوات الملک الجبار بلکه حقیقت اسلام عمل و اداء ما کلف الله به است
چنانچه خبر شریف در اصول کافی نقل مینماید از حضرت امیر ع که میفرماید ان الاسلام هو التسلیم و التسلیم هو
الیقین و الیقین هو التصدیق و التصدیق هو الاقرار و الاقرار هو العمل و العمل هو الاداء که حاصل مضمون
خبر شریف اینست که میفرماید اسلام عبارتست از تسلیم و انقیاد و انقیاد تام حاصل نگردد مگر بیقین و یقین
عبارتست از تصدیق جازم و اذعان کامل بخدا و رسول ص و اصول خمسه که فرموده اند بنی الاسلام علی خمس
الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الولایة و تصدیق عبارتست از اقرار و اعتراف و اقرار تام کامل نیست مگر
عمل و عملیکه محقق ایمانست اداء ما کلف الله به است نه عمل اختراعی و ابداعی که ظاهر این فرمایشات شاید این
باشد که اصل حقیقت اسلام و ایمان عبارتست از عمل و اداء ما کلف الله به و با اینکه اسلام که عبارتست از
دین چنانچه خدا تعالی میفرماید ان الدین عند الله الاسلام اصل تحققش توقف دارد بر امور خمسه تسلیم
و یقین و تصدیق و اقرار و عمل و چون تصدیق را که عبارتست از ایمان خالص حقیقی در وسط اینها ذکر
فرموده است اشاره باشد باینکه تسلیم و یقین که قبل بر تصدیق ذکر شده علت حصول ایمانست و اقرار و
عمل که بعد از تصدیق است از لوازم و آثار و ثمرات ایمانست و بعد میفرماید ان المؤمن لم یاخذ دینه عن رأیه
و لکن اتاه من ربه فاخذه مؤمن نباید مخترع و دین تراش باشد بلکه باید آنچه را که از جانب خدا تعالی باو رسیده
عمل نماید (بنده آنست که نه قهر آرد نه خشم) (آنچه گویندش بکن گوید بچشم) پس یقین و معرفت هر کسی

ذکر حال صوفیه کرام

شناختن بشود باندازه و بنحوه عمل او که عمل ابداعی است یا اطاعتی چنانچه در ذیل همین روایت میفرمایند المؤمن
یری یقینه فی عمله والکافر یری انکاره فی عمله فوالذی نفسی بیده ما عرفوا امرهم فاعتبروا انکار الکافرین و
المنافقین باعمالهم الخبیثة که حاصل فرمایشش اینستکه اگر کسی خواهد تمیز و تشخیص مؤمن را از کافر و منافق
داده باشد نظر نماید باعمال ایشان که عمل مؤمن فرمان بری اوامر و نواهی حضرت حق جل و علا است و عمل
کافر و منافق فرمان بری مشتهیات نفسانیه و متابعت آراء و اهواء است و بالجمله بعد از اینکه اصل اسلام و یا
ظهور دان بسته است بعمل نمودن بآنچه خدا بتعالی فرموده است و این عمل بسته است بنقل اخبار و نشر آثار از آل اطهار
علیهم السلام البته ناقلین اخبار و ناشرین آثار صاحبان رتبه و مقام خواهند بود در نزد خدا بتعالی و ائمه هدی ع و لکن این
اشخاص را که شما حضرات صوفیه میگوئید از خواص ائمه اند و ائمه باینها خرقه پوشانیده اند بلکه جهال
از شما رتبه اینها را فوق رتبه ائمه میدانند و شما هم ردع جهال نمینمائید یکنفر از این مشایخ یک دانه خبر
از ائمه ع نقل نکرده اند تا اینکه از این راه بتوانید اثبات نمائید مقرب بودن اینها را نزد ائمه ع و یا اینکه از علما
و اصحاب ائمه در باره این اشخاص مدحی رسیده باشد که دلالت کند بر اینکه اینها دارای رتبه و مقام رفیع بوده اند
در نزد ائمه ع و این معنی نیز از هیچ یک از علمای اعلام در هیچ عصری از اعصار و مصری از امصار دیده و شنیده
نشده است بلکه آنچه از علما رسیده است تمام در مذمت این رشته و مطاعن این اشخاص رسیده است و در هر
عصری کتابها در رد اینطائفه نوشته اند مانند سید مرتضی رازی که تقریبا در حدود سنه ۴۳۰ بوده است و
ابن حمزه و شیخ حر عاملی و محقق ثانی و شیخ محمد طاهر قمی و ملا صدرای شیرازی و مقدس اردبیلی و علامه مجلسی
و میرزای قمی که در موضعی از جامع الشتات میفرمایند و آنچه معاین است از مشایخی که در عصر ما هم
بودند مثل مشتاق علی و مقصود علی و معصوم علی و نور علی و امثال اینها که مریدان ایشان در شان ایشان
غلو داشته اند و خواص اینها که اینها را بصفات خاصه الهیه خطاب میکردند محقق شد که متصف
بهمه ناخوشیها بوده اند و حال همگی بفضیحت و رسوائی رسیده است انتهی خلاصه اینکه از علما آنچه دیده
میشود قدح اینها را نوشته اند و از هیچ یک مدحی در باره اینها دیده نشده است تا از این راه کسی خواسته
باشد اثبات نماید اینکه مشایخ متصوفه از خواص ائمه بوده اند و یا اینکه ائمه مردم را ارجاع بسوی
اینها فرموده باشند و یا از ائمه مدحی در باره اینها بما رسیده باشد که از این راه بتوان کشف رتبه و مقام
اینها را در نزد ائمه نمود چنانچه ائمه ع مردم را در اخذ معالم و شرایع دین ارجاع باصحاب ایشان میداده اند
و مدح و توصیف اصحاب خود میفرموده اند مثل اینکه در باره زراره فرمودند علیک بهذا الجالس

در حالات صوفیه

و در روایت دیگر فرموده اند و اما ما رواه زرارة عن ابی فلا یجوز رده و در بارهٔ محمد بن مسلم فرموده اند فما یمنعک
عن الثقفی فانه سمع من ابی احادیث وکان عنده وجیها و در بارهٔ ابان بن تغلب فرموده اند فانه قد سمع منی
حدیثا کثیرا فما رواه لک عنی فاروه عنی و در بارهٔ ابا بصیر فرموده اند علیک بالاسدی و در بارهٔ زکریا بن آدم
فرموده اند علیک بزکریا بن آدم المامون علی الدین والدنیا و سؤال عبدالعزیز بن مهتدی از امام ع که عرض
کرد افیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی قال ع نعم و در بارهٔ عمری و پسرش که از جملهٔ نواب
و سفرا بودند فرموده اند العمری ثقتی فما ادی الیک عنی فعنی یؤدی وما قال لک عنی فعنی یقول فاسمع له واطع فانه
الثقة المامون و در روایت دیگر میفرماید العمری وابنه ثقتان فما ادیا الیک عنی فعنی یؤدیان وما قالا
لک فعنی یقولان فاسمع لهما واطعهما فانهما الثقتان المامونان الخ وغیر اینها از اخبار کثیره که از ائمه ع
در مدح اصحاب وارد شده است و اما در مدح این اشخاص که شما حضرات صوفیه میگوئید که اینها از خواص
ائمه بوده اند یک خبر از ائمه ع نرسیده است بلکه آنچه از ائمه بما رسیده است در مذمت این رشته و نهی
از مخالطه با اینها است چنانچه بعضی از اخبار در طی حالات ابو هاشم کوفی و سفیان ثوری و معروف
کرخی گذشت و بعضی را نیز در این مقام ذکر مینمائیم از جمله روایتی است که مقدس اردبیلی قدس نقل مینماید
که بسند صحیح از احمد بن محمد ابی نصر روایت شده است که او گفت قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن
محمد ع قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم فقال ع انهم اعدائنا فمن مال الیهم
فهو منهم ویحشر معهم وسیکون اقوام یدعون حبنا ویمیلون الیهم ویتشبهون بهم ویلقبون انفسهم بلقبهم
ویاولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا وانا منه براء ومن انکرهم ورد علیهم کان کمن جاهد بین یدی
رسول الله ص که در حقیقت حاصل مضمون خبر شریف بیان حال همین اشخاصی را مینماید که در این زمان خود را
شیعه و محب اهل بیت میدانند و این معنی را سرمایه از برای ترویج روش و آداب ابو هاشم کوفی و سفیان
ثوری قرار داده اند خصوصا کسانیکه خود را در لباس اهل علم در آورده اند و مدتها در ظاهر صرف عمر
خویش را در تحصیل علوم دینیه نموده ولی در واقع جز شیطنت و راه دنیا پرستی چیزی نیاموخته اند اینکه
خود را در انظار مردم از دنیا گذشته و دائم الذکر قائم اللیل و صائم النهار ارائه میدهند از برای دام کشیدن
ساده دلی چند و اشتهار پیدا نمودن در میان خلق (اگرچه طاعت این شیخکان سالوس است) (که جوش و
ولوله در گوش انس و جان انداخت) (ولی بکعبه که گر جبرئیل طاعتشان) (بمنجنیق تواند بر آسمان انداخت)
که در باطن از ارتکاب هیچ قبیحی پروا ندارند و در ظاهر خود را در سلک پرهیزکاران میشمارند ای درویشان

بیان اینکه طلاب علم هم از نفس رهزنی طمع میکنند

برهنه از تقوی) (و زبرون جامه ریا داری) (پرده هفت رنگ را بگذار) (تو که در خانه بوریا داری)
بلکه بعضی از اینها مدتی تنها مشغول درس و فنون امور شرعیه بوده اند یکوقت دیدی جمعی از مردمان ساده دل را
در دور خود جمع کرده عنوان مرشدی بخود بسته مردم را امر بتقوی میکند و خود را طبیب نفوس میشمارد
و حال اینکه خود او را مرض مشتهیات نفسانیه باین وادی کشانیده است (و غیر تقی یأمر الناس بالتقوی
طبیب یداوی الناس و هو علیل) و اینها نیست مگر از جهة سرکشی نفس اماره که انسانرا اسیر نموده
گاهی دنیا را در لباس فقاهت جلوه میدهد انسان اختیار فقاهت و مشغول مسائل شرعیه میشود
و گاهی هوای قضاوت در سر محکمه باز نموده مشغول قضاوت میشود و هکذا تا اخر مرتبه که شیطان و
نفس اماره بان راضی شده و دست از سر انسان بکشند بدعت گذاردن در دین است اینستکه می بینید
بیچاره بعد از مدتی که اشتغال بامور شرعیه داشته است سودای مرادیت بر سر او زده خود را در لباس
سالک و پیر طریقت در اورده است خلاصه اینکه نفس در هر انی برنگی و نوائی انسانرا میرقصاند
جز نوای خدا پرستی (ای نفس دمی مطیع رحمن نشدی) (و ذکر دین فعل بد پشیمان نشدی) (صوفی
و فقیر و سالک و دانشمند) (اینها همگی شدی مسلمان نشدی) و در بارهٔ اینگونه عالم نماها هوا
پرستانست که حضرت عسکری علیه السلم میفرماید سیأتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکة مستبشرة
و قلوبهم مظلمة منکدرة الی ان قال ع علمائهم شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یمیلون الی الفلسفة
و التصوف و ایم الله انهم من اهل العدول و التحرف یبالغون فی حب مخالفینا و یضلون شیعتنا و موالینا
فان نالوا منصبا لم یشبعوا عن الرشا و ان عزلوا عبدوا الله علی الریا الا انهم قطاع طریق المؤمنین
و الدعاة الی نحلة الملحدین فمن ادرکهم فلیحذرهم و لیصن دینه و ایمانه عنهم ثم قال یا ابا هاشم هذا ما حدثنی
ابی عن ابائه عن جعفر بن محمد علیهم السلم و هو من اسرارنا فکتمه الا عن اهله خبر را مقدس اردبیلی ره در حدیقة
الشیعه نقل میفرماید و همچنین روایت مفصله که در احتجاج از تفسیر حضرت عسکری ع فی قوله تع و منهم
امیون لا یعلمون الکتاب الایة نقل مینماید که حاصل مضمون خبر شریف اینستکه شخصی از حضرت صادق ع
سؤال مینماید از اینکه چه فرقیست بین عوام یهود و نصاری و بین عوام مسلمین که خدا تعالی در این ایة
شریفه مذمت فرموده است عوام یهود و نصاری را بر تقلید نمودن انها از علمای خود و حال انکه عوام
مسلمین نیز تقلید از علمای اسلام مینمایند پس امام ع در مقام جواب انشخص و بیان فرق بین عوام انها و
بعضی از عوام مسلمین و عدم فرق بین انها و بعضی دیگر از عوام مسلمین فرمودند اینکه عوام یهود و نصاری

ذکر خبر احتجاج و تفسیر حضرت عسکری ع

چونکه میدانستند که علمای ایشان دروغ میگویند و آنچه را که خدا تعالی در توریت و انجیل از اوصاف پیغمبر ص
بیان فرموده است کتمان نموده و خلاف آنرا از برای مردم بیان مینمایند از جهت اینکه دنیا شانرا از دست
نداده باشند و با وجود این عوامشان قبول قول آنها نمودند و متابعت آنها را میکنند اینست که خدا تعالی
مذمت عوام آنها را فرموده است و امّا عوام این امت پس آنکسانیکه میدانند و علم دارند باینکه علمای
ایشان مانند علمای یهود انکار حق نموده و امر ولایت را بر خلاف آنچه خدا و رسول فرموده اند معمول داشته
مردم را وادار بر باطل مینمایند از جهت حب جاه و ریاست و مع ذلک متابعت آنها مینمایند هیچ فرقی
بین اینطایفه از عوام مسلمین و بین عوام یهود و نصاری نیست و امّا هر کس از فقهای این امت مرجح
که نفس خویش را مطیع و فرمان بر خود کردانیده و حافظ دین خود میباشد یعنی آنچه از شارع مقدس
رسیده است بدون دخل و تصرف و تغییر دادن حفظ و خواستان نموده بمردم میرساند و چنانکه نفس و
شیطان بنای سرکشی داشته خواهد او را در مهالک کتمان حق و با اظهار باطل در آورند بمقتضای انّ
الذین اتقوا اذا مسّهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون چون جبل راسخ ایستاده مخالفت
نفس و شیطان مینماید و خود را محض نموده است در اطاعت و فرمان بری مولای خویش پس از برای عوام
اینکه تقلید و قبول قول او نمایند و این اوصافی را که امام ع بیان فرموده است نیست مگر در علمای اعلام
و فقهای عظام امامیه از شیعه که در زمان غیبت فقید آل عصمت ارواحنا له الفداء حافظ احکام و
هادی عوام و مصابیح ظلام میباشند که آنچه را که شارع مقدس فرموده انکشت قبول بر دیده نهاده
عمل مینمایند و بمردم نیز میرسانند. دیگر سایر از انفرق شیعه که هر یک بنحوی تصرف و تغییری در شرایع
دین داده اند و هر کدام را باسمی خوانده اند اینستکه امام ع بعد از بیان این اوصاف میفرماید و ذلک لا یکون
الا بعض فقهاء الشیعة لا جمیعهم و امّا غیر این بعض از کسانیکه خود را از شیعه میدانند حکم علمای عامه را
دارند و جایز نیست تقلید و قبول قول آنها چنانچه میفرماید فامّا من رکب من القبائح و الفواحش مراکب
فسقة فقهاء العامة فلا یقبلوا منهم عنا شیئا و لا کرامة و اینها را امام علیه السلام سر فرقه مینماید جهة
عدم جواز تقلید فرقه اولی را میفرماید لانّ الفسقة یتحمّلون عنّا فیحرّفونه باسره لجهلهم و یضعون الاشیاء
علی غیر وجوهها لقلة معرفتهم که اینفرقه فرمایشات ائمه را تغییر میدهند و کلمات آنها را تحریف مینمایند
ولی نه از راه عناد و تعمد کذب بر ائمه بلکه از جهت کمی فهم آنها که کلام امام را نفهمیده حکم را نسبت بامام
میدهند و بعبارة اخری حکم بر خلاف ما انزل الله میدهند از راه جهل و نادانی نه از راه بدعت گذاری در دین

احتجاج [illegible]

الهی و جهت جایز نبودن قبول قول فرقهٔ ثانیه را میفرماید واخرون یتعمّدون الکذب علینا لیجرّوا من عرض الدنیا ما هو
زادهم الی نار جهنّم اینفرقه نیز عداوت باطنیّه نسبت بائمه ندارند ولی از انجائیکه طمع جیفهٔ دنیا و تفوّق و برتری
بر خلق چشم و گوش قلب اینها را کور و کر نموده است دنیا را بر عقبی مقدّم داشته و خود را کالا بازار مرید جمع
اوی قرار داده اند شب و روز در کمین اینکه ساده دلی را پیدا نموده طعمهٔ خویش کردانند و لو اینکه مستلزم باهزار
دروغ و افترا بر خدا و رسول و ائمه باشد و در بارهٔ فرقهٔ ثالثه میفرماید و منهم قوم نصّاب لا یقدرون علی
القدح فینا فیتعلّمون بعض علومنا الصّحیح فیتوجّهون عند شیعتنا و ینتقصون بنا عند اعدائنا ثم یضیفون الیه
اضعافه و اضعاف اضعافه من الاکاذیب علینا التی نحن براء منها فیقبله المستسلمون من شیعتنا علی انه من علومنا
فضلّوا و اضلّوا اولئک اضرّ علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید لعنه الله علی الحسین بن علی علیه السلام و این شر فرقه بایکدیکر
شریکند در اینکه هر یک خود را از شیعه میشمارند و در اینکه تحریف اخبار و تغییر در احکام میدهند و در اینکه
امام نهی فرموده است از قبول قول هر یک از اینها ولی فرقه اولی امتیازش از اینها و فرقه اینستکه تغییر دادن
او اخبار را از روی جهالت و نادانیست و اینها و فرقه از راه بدعت کذاری در دینست و فرق فرقهٔ دوّیم از
سیّم اینستکه او عناد و عداوتی با خانواده عصمت ندارد بس همّ خود را در دنیاداری و مرید جمع اوری صرف
مینماید بخلاف فرقهٔ سیّم که علاوه بر این منافق و عداوت باطنیّه نیز با خانواده دارد چنانچه حال ابو هاشم
کوفی و سفیان ثوری و امثالشان بر این بوده است و بیشتر این کسانیکه ضعفای شیعه را کمراه مینمایند
همین دو فرقه اندکه در ظاهر شیعه و لباس اهل علم بر خود پوشانیده و در واقع از علوم ال عصمت هیچ بهره
ندارند اینستکه امام میفرماید اولئک اضرّ علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید علی الحسین بن علی بلکه
این اشخاصی را که در این زمان می بینیم که خود را مرشد و پیر طریقت قرار داده اند علاوه بر اینکه از علوم اهل بیت
بهره ندارند از اداب و طریقهٔ مشایخ تصوّف نیز بهره ندارند علوم دینیه را بر باد داده بطمع اینکه از دنیا
نصیبی بدست اورد و طریق دنیاداری را نیز نپیموده است بیچاره در تیه ضلالت حیران و سرکردان بر
دور خود میچرخد (زین درد که درد کر نباید)[2] در حقیقت شیخ محمود در کلشن راز بنیکو عبارتی پرده از
این راز بر داشته که میکوید (مبادا هیچ با عامی سرکار) (که از فطرت شوی ناکه نکونسار) (تلف کردی
بهرزه نازنین عمر) (نکوئی بد چه کار است این چنین عمر) (بجمعیت لقب کردند تشویش) (خری را پیشوا
کرده زهی ریش) (فتاده سروری اکنون بجهّال) (از او کشتند مردم جمله بدحال) (نکر دجّال اعور تا چه
کونه) (فرستاده است در عالم نمونه) (نمونه را ببین ای مرد حسّاس) (خر او را که نامش هست خنّاس)

[2] بدبخت کسیکه سر نباید م

خوانوابین همه در تنگنا ان خر) (شده از جهل پیش اهنگ ان خر) (چه خواجه قصه اخر زمان کرد) بچندین جا از اینمعنی بیان کرد) (ببین اکنون که کور و کر شبان شد) (علوم دین همه بر اسمان شد) تا اینکه میگوید مریکی علم و دین اموختن بود) (چراغ دل زنو افروختن بود) (کسی از مرده علم اموخته هرگز) (ز خاکستر چراغ افروخته هرگز) الخ و شیخ محمد لاهیجی در شرح ان بیت که گفته چه خواجه قصه اخر زمان کرد میگوید حالیا می بینیم که اکثر مشایخ روزگار که خود را در صدد شیخی و مرید کردن میدارند از جمله که هیچ اطلاع و وقوف از حال فقر و فقرا و اولیاء ندارند و اگر بشنوند باور نیز نمیکنند و شیخ و پیشوا گشته اند و مرید میگیرند و خود را کامل و مرشد میشمارند و جماعتیکه شقاوت ازلی ایشانرا مدبر و بدبخت کردانیده بتلبیسات این متصنعان مرید و معتقد میگردند انتهی و قاضی نور الله شوشتری قدس سره در مجالس المؤمنین در بارهٔ این اشخاص میگوید پوشیده نماند که بسیاری از عیاران روزگار و ابله طرازان دکاندار که صاحبان غلظت طبع و کثافت حجابند و سالها بمرض مزمن ارایش و فزایش سبلت و محاسن عمر گذرانیده و عمامهٔ کبیر که بار عناد و استکبار است بر سر نهاده اند و ماثر شعوذه و تکسیر رمل و نجوم را بر مردم مشتبه بکرامات و خارق عادات ساخته اند و دور نیست که متصوفان خرقه پوش و شیخکان شهد فروش اثار سیمیا و رمل و تکسیر را از قبیل کرامات مینموده باشند تا از برای خود منصب ارشادی تراشند و خرقهٔ ولایتی بافند انتهی ای کاش پیران طریقت و داعیان حقیقت این زمان امید که چگونه هیچ رعاع دور انها را گرفته اند با وجود اینکه شعوذه و رمل و تکسیری هم در دست ندارند بلکه منصب ارشاد موروثی شده است همین قدر افارقنا قازاده جایش بی نشیند دیگر هیچ شرطی ندارد و این عوالم دوازده گانه که از برای سالک قرار داده اند که عالم اسلام اصغر و ایمان اصغر و اسلام اکبر و ایمان اکبر و هجرت بتن و جهاد اکبر و فتح و ظفر و اسلام اعظم و ایمان اعظم و هجرت عظمی و جهاد اعظم و عالم خلوص که این همه مراتب دارد و کذا منازل و عقباتیکه از برای مسافر الی الله قرار داده اند که اقل انرا هفت و هفتصد و هفتاد هزار نیز گفته اند که سالک را لابد است از طی این عوالم و منازل و چنانچه از اینها جان بسلامت برد دارای مقام شیخی و پیر ارشاد میشود از برای مشایخ این زمان نیست زیرا که اینها بدون طی این عوالم و منازل العالم لاهوتی پیوسته اند و میگویند پنجه در پنجهٔ خدا دارم من چه حاجت بمصطفی دارم اینها ناخوانده ملا شده اند از شیخ حسین خوارزمی نقل شده است که در مقام شکایت از این مرشدان کول و مریدان سادهٔ نامعقول میگوید در ولایت ما وراء النهر هر جا نام شیخی و صالحی را میشنیدم بی توقف بصحبت او

خواجه حسین خوارزمی [illegible]

میرسیدیم از هر طریق که بودند از جهر و خفیه همه را یافتم اگرچه ظاهراً خود را بزیب و زینت اهل الله آراسته
میداشتند و بزعم خویش از مقربان و اهل حقیقت بصورت پسندیده بینان بودند ولکن چون این درویش
بنظر بصیرت تفحص احوال ایشان میکردم باطن ایشان از لباس طریقت و حقیقت عریان بود و همه را
بخود مغرور و از راه طریقت دور و از حالات اهل حقیقت مهجور مییافتم و چون از این رهگذر بر
حقیقت ایشان اطلاع مییافتم از صحبتشان بسرعت تمام فرار میکردم باری برگردیم برشته مطلب و
خلاصه آن اینستکه اخبار وارده در مذمت اینطریقه و اهل آن بسیار است از شیخ حر عاملی قدّه نقل شده است
که در کتاب امل الآمل فرموده من رساله در ردّ بر صوفیه نوشته‌ام و قریب هزار حدیث در آنست
بر ردّ آنها عموماً و خصوصاً و مقدس اردبیلی در حدیقة الشیعه میفرماید ما ذکر عقاید و قبایح و فضایح
اینها را مختصر ذکر کردیم اگر کسی خواهد بتفصیل و بر بعضی دیگر از احادیث که در مذمت اینها واقع است
مطلع گردد بکتاب الفصول لعلم الهدی و کتاب الهادی الی النجاة لابن حمزه قدّس سرهما رجوع کند و بالجمله
حضرات صوفیه نه طریقه بر اثبات این حدیث نبوی که مسند خود قرار داده اند [7] طریقی بر اثبات اینکه مشایخ
ایشان از اصحاب و خواص ائمه بوده اند علاوه بر اینکه از سهروردی نقل شده است که در عوارف خود
گفته ولاخفاء ان لبس الخرقة علی الهیئة التی یعتمدها الشیوخ فی هذا الزمان لم یکن فی زمن الرسول صلعم
خلاصه اینکه بر هر تقدیر نبوی صحت داشته باشد باز این رسوم و ادا بیکه فعلاً در میان حضرات
متداول است تمام دل بخواهی و من در آوردی است ولا بدّ است در مقام از ذکر نمودن امور چندیکه مشترک است
بین تمام فرق متصوفه است امر اول اینکه این حضرات میگویند طریقه تصوف از اسراریستکه پیغمبر صلعم
و ائمه بود بعد سپرده اند پیش اینطایفه و بر آنها لازم است کتمان نمودن آنرا مگر از کسانیکه اهلیت
و قابلیت آنرا داشته باشند بلکه آنکسانی از اینها که خود را از شیعه میشمارند در مقام فریب دادن
عوام و تقریب مطلب خود را در اذهان آنها میگویند که این قرآن موجود در میان مردم فایده بحال شیعه
ندارد چرا که این قرآنیستکه عثمان جمع نموده و اعتمادی بان نیست و آن قرآنیکه فائده بحال شیعه دارد
قرآنیست که حضرت امیر ع جمع فرموده اند و در زمان خلافت ابی بکر در مقام اتمام حجت فرمود ایها الناس
این قرآنی است که از جانب حقتعالی بر پیغمبر ص نازل شده است بیائید و عمل بان نمائید تا رستگار باشید و آنها
از حضرتش قبول نکردند تا اینکه در زمان خلافت عمر گفت یا علی بیاور آن قرآنی را که جمع نموده تا بان عمل
نمائیم فرمود هیهات نخواهید دید آنرا و مس آن نخواهد نمود احدی مگر مطهرین از اوصیاء نبی ص پس بمقتضای

[7] دارند و نه (م)

امر اول از امور مشترکه بین آنها

فرمایش امیر ع ان قران را کسی نخواهد دید مگر در زمان دولت حقه و ظهور امام زمان ع پس شیعه در زمان
غیبت مأمور باحکام این قران موجود نیست بلکه تکلیف و احکام شیعه در زمان غیبت امور پست سری
که بدا بید بما رسیده و ما هم باید بدیگران برسانیم و هر اندازه هم که شیعه بر طبق این قران موجود عمل
مینمایند از باب تقیه است خلاصه بطریقه هم یکی از طرق فریب دادن عوام شیعه است در نزد حضرات
صوفیه باختلاف مراتب اظهاراتشان که بعضی از ایشان مانند طائفه بکتاشیه و نقشبندیه صاف صاف
این مضامین را اظهار میدارند و هیچ خوفی هم ندارند و بعض دیگر جرئت اینکه بگویند این قران موجود
مرجع نیست ندارند از جهة خوف اینکه شاید ایشانرا تنبیه بکنند لذا میگویند بطریقه ما اسراریست که فوق
این احکام ظاهریه است این حاصل تقریبات انها است ولکن بعد از اینکه از بدیهیات و ضروریات است اینکه
همین قران موجود که در میان مسلمین است مدار کلیه احکام و تکالیف عباد است از عبادات و معاملات و سیاسات
و همچنین تفاسیر وارده از ائمه ع تمام تفسیر ایات همین قران است و در کثیری از موارد ائمه ع بایات همین قران
استشهاد فرموده اند و تاکیدات فوق العاده در تلاوت همین قران فرموده اند که اگر ممکن است روزی یک ختم
اگر نشد روزی یک ختم اگر نه هفته و ماهی و سالی و غیر ذلک از احکام مترتبه بر قران و بالجمله از ضروریات مذهب
شیعه اینکه مرجع بعد از فوت پیغمبر ص الی زمان ظهور حجة همین قران است بمعونه و توسط تفسیر ائمه ع که
خود حضرات صوفیه و نفس جناب مرشد هم در کلیه معاملات و نکاح و ارث و عبادات اگر سر کاری بعبادات داشته
باشد مدار امورشان بر همین قران موجود است خلاصه بعد از اینکه این امور از مسلمات است که بسیاری از امور
و اعمال خود حضرات مبتنی بر ظواهر همین قران است پس حال اینها خارج از یکی از این دو امر نیست یا اینکه هیچ عقیده
بمبدأ و معاد ندارند و اینمقدار از اعمال و اداب شرعیه را که عامل اند از جهة حفظ صورت و دام عوام است و یا
اینکه در واقع اعتقاد بر طبق این اعمال دارند و این حرفها که قران موجود فائده بحال شیعه ندارد تا اخر تقریبات ایشان
را طریقه اضلال و دام گمراهی عوام قرار داده اند و بعبارة اخری یا اعمال ایشان بر خلاف اعتقاد ایشان میباشد
و یا اقوال ایشان بر خلاف اعتقاد شان میباشد و اول کاشف خروج از دین است و ثانی کاشف از بدعت
در دین و شق ثالثی هم در بین نیست باری انچه از کلمات ایشان ظاهر میشود اینکه قابلیت حاصل نشود مگر بمجاهدت
و سر بر استانه سائیدن مرشد و سر بر استانه سائیدن نیست یعنی مرشد قبول نخواهد کرد مگر کسی را که قابل باشد
اگر دور هم لازم اید ضرری ندارد و مشایخ طریقت و اساتید اذکار را هم وصیت باین شرط از شرائط بیست و
پنج گانه که از برای سالک قرار داده اند مبالغه عجیبه نمایند و اینکه تخلف و تجاوز از انرا مخل بمقصود

فصل دویم

و مانع از مطلوب میشمارند و شواهدی از اخبار نیز از برای اینمعنی نقل مینمایند از جمله روایتی از حضرت صادق
نقل مینمایند که فرموده است امرنا مستور منقطع بالمیثاق فمن هتك علینا اذله الله و از جمله روایت سلیمان
بن خالد است که انکم علی دین من کتمه اعزه الله و من اذاعه اذله الله و از جمله روایتی در بصائر الدرجات
از حضرت صادق ع که فرموده ان امرنا سر و سر فی سر و نیز فرموده خالطوا الناس بما یعرفون و دعوهم
مما ینکرون و لا تحملوا علی انفسکم و علینا ان امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملك مقرب و نبی مرسل او
مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و از فردوس العارفین نقل کرده اند که گفته و روی ان عیسی ع قال یا اصحاب
الحکمة کن کالطبیب الناصح یضع الدواء حیث ینفع و یمنع حیث یضر لا تضع الحکمة فی غیر اهلها فتکون
جاهلا و لا تمنعها عن اهلها فتکون ظالما و لا تکشف سرك عن کل احد فتکون مفتضحا و کذا از این قبیل
مضامین در اخبار زیاد است که حضرات متصوفه دلیل بر مدعای خود گرفته اند و البته عوام بیچاره را گر
بخلوتخانه میکشانند و این حرفها که طریقه ما از اسرار است و دیگران خبر ندارند مکرر بر سر اینها میخوانند
و باین اخبار که امرنا سر و سر فی سر یا امرنا صعب مستصعب استشهاد مینمایند این ساده دلان گمان میکنند
که این اخبار را غیر از مرشد کسی دیگر ندیده و نشنیده فورا عقد قلب باینها بسته گمراه میشوند خلاصه حضرات
متصوفه این اخبار را مدرك حرفهای خود قرار داده تمسك میکنند و لکن اولا هیچ یك از اینها دلالتی بر مدعای
ندارد اما کلمات را که نسبت بحضرت عیسی ع میدهند در مقام اینستکه میفرماید موعظه و نصیحت خود را
در کلیه امور دنیویه و اخرویه دریغ مدار از کسانیکه قبول موعظه و نصیحت مینمایند که اگر نصیحت
خود را از انها منع کنی البته در باره انها ظلم نموده و کسانیکه قبول نصیحت نمیکنند البته نصیحت کردن
انها لغو و بی فایده و کار جاهلانه است چرا که قلب این شخص مانند زمین شوره زار است هر قدر باران
رحمت الهی بران ببارد گیاهی ازان نروید (زمین شوره سنبل بر نیارد) (در ان تخم امل ضایع مگردان
نکوئی با بدان کردن چنانست) (که بد کردن بجای نیك مردان) و اینکه میفرماید و لا تکشف سرك
الخ این هم در مقام بیان اینستکه انسان نباید کلیه مقاصد خویش را در همه جا اظهار نماید چه بسا
در اظهار انها محاذیری باشد و مانع و عائق در انجام انها پیدا شود که انسان بمقصود خویش نائل
نگردد و اشاره بهمین معنی است که میگویند استر ذهبك و ذهابك و مذهبك پس این ربطی باینکه
حضرات صوفیه اهل سرند و دیگران نیستند ندارد و اما اخباری را که شاهد آورده اند این اخبار
نیز در وادی دیگر و ربطی بمقصود حضرات ندارد بیان ذلك اینکه چون بنی امیه و بنی العباس لع که یاد و

حق

حق گذارده دنیا را اختیار کرده بودند و تمام مشغول فسق و فجور و احکام شرعیه را پشت سر انداخته بودند
بنحویکه مباینت کلیه بین رویه ایشان و آداب شرعیه بود و اظهار آداب شرعیه باعث رسوائی ایشان میشد ائمه
علیهم السلام همیشه احکام حقه را در پرده داشتند و از خوف بر جان خود و جان شیعیان خود اظهار آن نمیفرمودند
مگر در نزد شیعیان خود که اطمینان داشتند بر حفظ و عدم افشاء آن در نزد اعداء دین و چنانچه خود ائمه ع با هیچ
کس اظهار نمیکردند شیعیان را نیز امر میفرمودند بر کتمان آن مگر از اهلش و اینکه امام ع در بصائر الدرجات
میفرماید و لا تحملوا علی انفسکم و علینا ظاهر بدا بمعنی است یعنی کاری نکنید که شراره آتش نفاق منافقین را
بر جان ما و خودتان شعله ور سازید و کذا در آن خبر دیگر که میفرماید فمن هتک علینا اذله الله از واضحات است
اینکه هتک ائمه ع در نزد شیعیان معنی ندارد اگر واقعاً شیعه و محب باشند پس معلوم است که هتک
در نزد منافقین و مخالفین مراد است و کذا روایت سلیمان بن خالد که میفرماید انکم علی دین خطاب بعموم شیعه
فرموده نه ببعضی دون بعضی و مقصودش از این فرمایش اینستکه اصل ولایت و محبت ما را مخفی بدارید از منافقین
و کذا از جمله شواهد بر این معنی روایت شریفه از حضرت عسکری ع که در طی اخبار وارده در مذمت طریقه صوفیه
ذکر شد که در ذیل آن روایت دارد ثم قال یا ابا هاشم هذا ما حدثنی ابی عن آبائه عن جعفر بن محمد علیهم السلام و هو من
اسرارنا فاکتمه الا عن اهله و معلوم است که مراد امام ع از اسرار در این روایت مذمت صوفیه است که فرموده اینها
قطاع طریق مؤمنین اند و بشیعیان نشان فرمودند که نمائید از اینها و حفظ نمائید ایمان خود را از شر اینها
و همین معنی را فرمودند کتمان نمائید مگر از اهلش یعنی از شیعیان و با وجود این چگونه میشود مراد ائمه ع از اسرار در غیر
این خبر طریقه و رویه صوفیه باشد و خصوص اهل تصوف را سفارش فرموده باشند که شما این اسرار ما را
بکسان دیگر از شیعیان ما نگوئید که اینها اهل نیستند و اما جهت اینکه امام ع بابی هاشم فرمودند این اسرار ما است
و کتمان آن نمائید این بود که در آن زمان زمان اشتهار و غلبه متصوفه بود و بنی العباس غالباً از علما و غیر علمای
ایشان داخل در رشته تصوف بودند و منافقین که در صورت شیعه و در باطن منافق و در رشته تصوف بودند و
مخالطه تامی با شیعیان داشتند و امتیاز شیعه از غیر شیعه امر بسیار صعبی بوده امام ع خوفاً از افشاء این معنی در
نزد بنی العباس بابی هاشم فرمود کتمان نماید مگر از شیعیانی که اطمینان دارد از محبین خانواده اند پس ائمه در
هر زمانی از خوف منافقین امر بکتمان امور حقه میفرمودند و این اخبار بمقصود متصوفه از اینکه رشته و رویه ایشان
از اسرار است و ایشان اهلیت این معنی را دارند و غیر هیچ ربطی ندارد بلکه این روایت صریح است در اینکه امر
بتبری و بیزاری جستن از طریقه صوفیه از جمله اسرار ائمه ع بوده است و بالجمله این اخبار در مقام امر بتقیه

واینکه شیعیان باید ولایت و دوستی ائمه را کتمان نمایند از منافقین تا از شر اینها محفوظ باشند چنانچه
در این روایت تصریح باینمعنی فرموده اند چنانچه حضرت صادق ع بمعلی بن خنیس فرمود یا معلی اکتم امرنا ولا
تذعه فانه من کتم امرنا ولا یذیعه اعزه الله فی الدنیا وجعله نورا بین عینیه یقوده الی الجنة یا معلی ان التقیة
دینی ودین ابائی ولا دین لمن لا تقیة له الی ان قال والمذیع لامرنا کالجاحد لله **الحاصل** ظاهر این اخبار
اینستکه مراد از اسراریکه ائمه ع امر بکتمان اینها فرموده اند اداب و احکام شرعیه ایست که برخلاف مشتهیات
نفسانیه مخالفین و منافقین که همیشه بمقتضای انهم شاقوا الله ورسوله در شق خلاف شق خدا و رسول
قدم میزدند که چنانچه این احکام حقه الهیه از ائمه ع شایع میشد همراینه باعث هلاکت نفس خود و
شیعیان ایشان میشدند نه اینکه مراد از اسراریکه در این اخبار است بعضی از علوم ائمه ع باشد که ببعضی از
شیعیان ایشان تعلیم فرموده باشند و امر بکتمان ان فرموده باشند از بعضی دیگر از شیعیان ایشان چنانچه اینمعنی
مقصود متصوفه است با وجود یکه باینمعنی که طریقه تصوف از اسرار است قول تمام فرق صوفیه است و حال
اینکه کثیری از انها هیچ اعتقادی بفرمایشات ائمه ع ندارند غیر از منتحلی التشیع که دوستی ائمه را بخود بسته
و فرمایشات اینها را راه دخل از برای خود قرار داده اند چنانچه در بارهٔ امثال اینها حضرت صادق ع میفرماید
یا جابر ایکتفی من انتحل التشیع ان یقول بحبنا اهل البیت فوالله ما من شیعتنا الا من اتقی الله واطاعه تا اینکه
میفرماید یا جابر حسب الرجل ان یقول احب علیا واتولاه ثم لا یکون مع ذلک فعالا یعنی بزبان میگوید محب علی
هستم ولکن فعلش تکذیب قولش را میکند از جمله اینکه علی یا ائمه دیگر ع در چه زمانی شنیده شده که محفل
خلوتی و یا جماعت خانه و یا شبهای چراغی قرار داده باشند و پنهانی از مردم در انجا جمع شده عوض از
قران و احادیث مثنوی و اشعار منصور حلاج را تلاوت نمایند و از جهت حبس نبا بدعت در دین گذارند
وثانیا این حضرات که طریقه خود را از اسرار میشمارند و میگویند که اظهار ان در نزد غیر اهل جایز نیست
و تمسک باین اخبار مینمایند پس خود اینها چرا عمل بر طبق قول خود و بر طبق مضامین این اخبار نمیکنند که شب
و روز چراغ در دست گرفته زوایا و اکردش مینمایند که کی و کجا بینوائی یا درخفا افسون برسر او خوانند
مانند عقاب کبوتروار او را از لته کبوتران بربایند و چه گونه میشود انکسانیکه ارباب دانش و کمال که در همه
کاری داخل شده خود را باندک زمانی بمراتب عالیه میرسانند نااهلیت اینمعنی را نداشته باشند ولکن ان
بیچاره که باصطلاح مردانه تمیز نمید هند و حرفهای بو مبتر را بزحمت تمام یاد یا و حالی نمود شب و
روز غیر از پز پرانی گاو و گوسفندان خود فرصت هیچ کار ندارد چنین شخص اهلیت این اصطلاحات مجهوله

اینکه صوفیه حقیقت اهل علم اینها را قبول نکنند

امر اول از امور مشترکه بین صوفیه

اینها را از عوالم دوازده کانه و منازل و عقبات هفت یا هفتصد یا هفتاد هزار کانه و شرائط بیست و
پنج کانه و ذکر جلی و خفی و اقسام و کیفیات خاصه اینها را چنانچه اشاره خواهد شد داشته باشد و حال
اینکه حضرات همیشه در کمین این گونه اشخاص صیاد وار دام خویش گسترده اند و این بیچاره گان هم از ساده
دلی بطمع تکمیل نفس و عشق تحصیل مراتب کالیه دست از آداب شریعه کشیده و عاقبت جز سرگشته و خذلان
چیزی ندیده و ذره از شهد کمال نفس نچشیده است (بغیر اینکه بشد دین و دانش از دستم) دل کو
بکو که دعشقت چه طرف بربستم) بلی فائده که از طریقت یاد گرفته و بدست آورده اند اینستکه میگویند
زیارت ائمه و ترک خدمت مرشد غیر از تضییع مال سودی ندارد و حال اینکه بعضی از مشایخ و بزرگان
این طریقه در شرط دهمی از شرائط سلوک میگویند از تتمیم و تکمیل این شرط ارادت و اخلاص نسبت
بذریه رسول و منسوبان و شعایر ایشان از مشاهد و قبور و کتب جامعه کلمات شریفه ایشانست الخ
و این حرف مال غیر سلسله اسمعیلیه است و اما اعتقاد اینها بر حسب آنچه از علی محمد که فعلاً در حدود
خراسان از دعاة اینها است شنیده شده اینستکه میگویند زمین کربلا زمینی است خبیث از جهت اینکه
سید الشهداء در آن کشته شده است و لذا از همانطرف بندگان عباس میروند از برای زیارت بمبئی و
از همانطریق نیز مراجعت مینمایند و هیچ سرکاری بزیارت عتبات ندارند و دیگر فائده که این بیچاره گان
ساده دل از طریقت برده اند اینستکه عقد قلب بسته اند بر اینکه همیشه اوقات باید صورت مرشد در
نظر و نصب العین مرید باشد حتی در حال نماز نسبت بکسانیکه اعتقاد بنماز دارند و اما انکسانیکه میگویند
مولی نماز ما را خوانده است مانند بعضی از فرق نصیریه و یا اینکه سرکار نماز ما را بخشیده و هر کس نماز
بخواند طوقی از آتش بدکردن او میافتد مانند بعضی دیگر از نصیریه که فرقه اسمعیلیه باشد که از
همه جهة خود را از بار تکلیف آسوده کرده اند دیگر احتیاجی باینحرفها ندارند و بالجمله هر کس داخل
در رشته صوفیه شد همان اول وهله هیچ مرحله را از مراحل مجعوله در نزد اینها طی نکرده و رنگ مرشد را
ندیده آنچه یاد گرفته اینستکه باید صورت مرشد و استاد را در نظر داشته باشیم و حال اینکه بر حسب اصطلاح
و مراتب مجعوله خود مشایخ ایشان باید مراحلی را طی نمایند و شرائطی را دارا باشند تا اینکه نوبت برسد
بمقام در نظر داشتن صورت مرشد از جهة اینکه از برای سالک در انجام سیر الی الله و سیر بالله و سیر
فی الله که ثلاثه از اسفار اربعه است شرائطی قرار داده اند که طی طریق توقف بر اینها و بدون اینها انجام
نپذیرد و بطور اجمال اشاره باین شرائط مینمائیم شرط اول ترک عادات و رسوم و تعارفات بمعنی اینکه سالک

بیان اینکه میگویند باید صورت مرشد نصب العین مرید باشد

باید

فصل دویم

ذکر شرائط مصطلحین صوفیه سالکین

باید دست از کلیه عادات کشیده و تمام همت او اصلاح حال خویش باشد و اجتناب از ملامت اهل عالم قبل از اجتناب از ملامت ابنای روزگار اولی و اقدم داند و مراد از توبه که میگویند اول مرحله جهاد اکبر توبه است همین است و اما توبه از معاصی و ذنوب پس آن از فرائض فقه ایمان جوارح میشمارند و از برای سالک و مجاهد لازم میدانند دویم عزم بمعنی اینکه عازم بر تحمل از شدائد باشند سیم رفق و مدارا با نفس از تحمیلات بار گران که فوق طاقت او باشد چهارم وفا پنجم ثبات و دوام ششم مراقبت و آن عبارت از متوجه و ملتفت خود بودن در جمیع احوال هفتم محاسبه با نفس خود هشتم مؤاخذه نفس بعد از ظهور خیانت نهم مسارعت در امور خیریه دهم ارادت یازدهم نگاه داشتن نسبت جناب مقدس باری برسول و خلفای او دوازدهم خلوص قصد و نیت در جمیع اعمال سیزدهم صمت و آن بر دو قسم است یکی حفظ لسان از زاید بقدر ضرورت و دیگر حفظ جمیع جوارح چهاردهم جوع و کم خوردن پانزدهم خلوت و آن بر دو قسم است خلوت خاص و خلوت عام شانزدهم سهر و بیداری هفدهم دوام بر طهارت هیجدهم مبالغه در تضرع و ذلت و خاکساری نوزدهم احتراز از مشتبهات بیستم کتمان سر بیست و یکم شیخ و استاد و این بر دو قسم است استاد خاص و آن عبارتست از کسیکه بخصوص منصوب و مخصوص بارشاد و هدایت است که نبی و خلفای خاصه او باشند و استاد عام و آن عبارتست از کسیکه بعموم فاسئلوا اهل الذکر منصوب از برای ارشاد شده باشد و معرفت استاد خاص بعقد قلب بنبی و خلفای خاصه او و جمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله است و اما استاد عام شناخته نمیشود مگر بمصاحبت در خلا و ملا و معاشرت باطنیه و ملاحظه تمامیت ایمان جوارحی و نفسی این جوفها لمال یکی از عظمای این طریقه است حال باید و مریدان این زمانرا ملاحظه نمائید که هیچ چیزرا شرط مریدی و مرادی نمیدانند بمجرد اینکه یکی محفلی برپا نمود هیچ اطوار و اعمال و احوال او را ندیده مرید او میشود بجهة اینکه در این بین یکنفر آدم زرنگی پیدا شده و لو خود او هیچ عقیده باقای مرشد ندارد ولی از جهة چیزی و گرگ چند روزه دنیا ساده دلانرا دعوت باین مرشد مینماید و اگر در این بین دیدند خود یدی پیدا شد خود را از قبل مرشد نصب کرده مستقل در ارشاد میشود (لاف شیخی در جهان انداخته) (خویشتن را بایزیدی ساخته) (هم ز خود سالک شده واصل شده) (محفلی و اکرده در دعوت کده) و این بیچاره کان کوسفند وار بخیال سبزه زار بطرف او میشتابند و حال آنکه انسان عاقل اگر کرامات و خارق عاداتی هم از کسی مشاهده نمود نباید بمجرد این فریفته او شود چنانچه در کلام منسوب به ابایزید سابقا ذکر شد چنانچه این شخص که از اجله این طریقه است

امر اول از امور مشترکه بین تمام صوفیه

میگویند و زمینها بظهور خوارق عادات و بیان دقائق و نکات و اظهار خفایای افقیه و خبایای انفسیه و تبدل
بعضی از حالات خود بمتابعت او فریفته نباید شد چه اشراف بر خواطر و اطلاع بر دقائق و عبور بر ماء و نار و طی
زمین و هوا و استحضار از آینده و امثال اینها در مرتبهٔ مکاشفهٔ روحیه حاصل میشود و از این مرحله تا سر منزل مقصود
بسی منازل و مراحل است و بسی راه روان این مرحله را طی و آنان پس از راه افتاده بوادی دزدان و ابالیه
داخل شده و از این راه با کفار را اقتدار بر بسیاری از این امور حاصل کرده بلکه از تجلیات صفاتیه نیز بی
بوصول صاحبش بمنزل نمیتوان برد الخ ولی از برای مریدان این زمان این حرفها در کار و نیست شرط بیست و دویم
اوراد کلامیه است بیست و سیم و بیست و چهارم و بیست و پنجم نفی خاطر و فکر و ذکر است پس ذکر در مرتبهٔ
بیست و پنجم واقع است و آن بر چند قسم است صغیر و کبیر و اکبر و اعظم و صغیر نیز بر چند قسم میشود خیالی
و خفی و سری و ذاتی و خیالی نیز بر دو قسم است قالبی و نفسی و هر یک از دو بر سه قسم است خیالی
قالبی جمعی اثباتی و خیالی قالبی جمعی ثبتی و خیالی قالبی بسطی جمعی اثباتی و خیالی نفسی جمعی ثبتی و خیالی
نفسی بسطی اثباتی و خیالی نفسی بسطی ثبتی پس از اینکه این مراتب سلوک و اقسام ذکر را دانستی بدانکه در
ذکر خیالی جمعی گفته اند که اسم استاد خاص را بطریق ذکر خفی تصور کند و مقام آنرا در دل پائین تر از مقام
ذکر و یا در اسافل صدر پائین تر از محاذی ذکر قرار دهد و بعضی گفته اند در این حال مع ذلک تصور
استاد عام در خارج جسم در طرف یسار بفصل قلیلی اولی و انسب است و بالجمله بعد از اینکه در اصطلاح
و طریقهٔ خود ایشان در نظر داشتن صورت مرشد بعد از طی این مراحل و در موقع خاصی و بکیفیت خاصه
میباشد شما را بخدا اگر انسان بمرض حب جاه مبتلا نباشد و غرض بازار گرمی و دکانداری و مردم فریبی
نداشته باشد چه گونه این حرفهای مهمل را در هوا و کذا اصطلاحات دیگری که دارند از قبیل اینکه میگویند
قرب نوافل و قرب فرائض و جمع بین این دو را مرتبهٔ جمع الجمع و مرتبهٔ قاب قوسین گویند و جمع بین هر
سه را بمعنی عدم تقید بهیچ یک از این احوال را مقام احدیت جمع و مقام او ادنی گویند و کذا از این قبیل
الفاظی که باید لفظ را از مرشد و معنی را از خدا خواست با این عوام بیچاره که حرفهای رسمی را از صد یکی
نمی فهمند القا مینمایند که این وقت اینها ساده دلان دست از آداب و شرایع دین کشیده و از این مفردات هم فائده
ندیده و بجائی نرسیده اند (میان این دو سرگردان و حیران) (نه از آن نه از این ندانند تا چه هستند) اینها
میخواهند از این راه و با این کیفیات مردم را عارف بحق و خداشناس نمایند ولی چنانچه کسی خواهد با این
ترهات تحصیل عرفان و از غیر این طریق خداشناسی باشد تا آخر هم خدا را نخواهد شناخت (زهی ابله

فصل دوییم

که او خورشید تابان) (بنور شمع جوید در بیابان) با وجود اینکه اینها میگویند این طریقت بسیار خطرناک
وسلوک ان کار هر کس نیست چه بسا موجب ضلال وگمراهی انسان میشود چنانچه حاجی معصوم علیشاه در
موضعی از کتاب خود میگوید ولکن در این طریق اخطار بسیار و مهالک بیشمار است چه خطرات وساوس و
ورطات هواجس و تسویلات باطله و تخیلات فاسده [illegible] در بیابان طلب حیران و سرگردان کرداند و افسد
مفاسد انکه باندک نمایش کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء از راه بیرون میرود و همچنین یکی از بزرگان اهل این
طریقه در ترتیب داب ذکر میگوید و بسا باشد که بجهة قصور مبتدی و با تقصیر ان در بعضی از مراحل سابقه
مغرور همان گشته و بوادی هلاکت چون انانیت و تعطیل و یأس و جنون و فرعونیت و امثال اینها افتد چه قاصر
را چون توجه باسماء مؤثره در حب و رجا بهم رسد اثار اشنائی و امید وارى و دفع تکالیف در ان حاصل میشود
و باسماء مظاهر کبریاء و فرعونیت حاصل میگردد خوف یأس و تعطیل بهم رسد الخ و کذا در مقام بیان نفی خاطر
و فکر و ذکر که اخر این شروط بیست و پنجگانه سلوک است میگوید و خطر مراحل ثلاثه هلاکت بدتر و شقاوت
سرمدیتر است و انچه شنیده میشود از عبادت اصنام و اوثان و کواکب و اتش و حیوانات و مراتب غلو و الحاد و زندقه
و اباحه و دعوای حلول و اتحاد و امثال اینها هم از این مراحل برخواسته میشود الخ خلاصه اینکه با وجود اعتراف
خود اینها باینکه این رشته مهالک و خطرات زیادی دارد و همه زندقه و فرعونیت و بت پرستیها از اینراه ناشی میشود
و بار بسر منزل مقصود نمیرساند مگر و مکر از ناس و این رشته از اسرار و بهر کس نمیتوان گفت چه گونه خود اینها شب
و روز عوام را در پنهانی و خلوات میکشانند و این سخنها را در گوش انها میخوانند که لو فرض طریقه ایشان واقعیتی
هم داشته باشد هر اینه از هزار نفر یکی را بمرتبه کمال و مرکب سیر نه صد و نود و نه نفر دیگر را براه داد البوار
و بئس القرار میرانند و خود را مصداق من سن سنة سیئة فعلیه وزره من عمل بها میگردانند اهل دو ییم
از امور مشترکه بین فرق متصوفه اینستکه اینها اسم درویشی و فقر بخود داده میگویند درویشند و طریقه ما درویشی
و فقر است و میگویند یا اینکه از جانب خدا اینکار نازل شده است در توصیف و تمجید از اهل این طریقه و پیغمبر نیز
فخریه و مباهات نموده است درویشی و طریقه درویشان و این مضامین را بشعر در اورده اند که از جمله اشعار انها
اینست (نه درویشی دو دویشان پیمبر فخر بنمودی) (نبی ایه فرستاده خدا در شان درویشان) و این اشعار را بصوت
بسیار ملیحی میخوانند و ساده دلان و بقول اولاده کوسفندان از مرد و زن هر یک دو گوش دارند و دو گوش دیگر نیز
عاریه نموده محو و مبهوت این صوت خوش نشسته و گاهی از شوق اینکه عنقریب بر سموات کشوده بعالم بالا عروج
خواهند نمود بیخبر از اینکه اشتباه انداز بیده سر از برهای هاکو میمانند علی کسی نمیدهد این ابیات که خدا تعالی در شان اینها

[illegible]

امر دویم از امور مشترکه بین صوفیه

کلام نعیم باطل

فرستاده کدام است و پیغمبر در کجا فخریه نموده است از دو بیرا ایشان و ظاهرا اینکه فرستادن خدا تعالی و فخریه
نمودن پیغمبر در بارهٔ اینها مانند خبر دادن انبیا و اولیاء است از ظهور میرزا علی محمد باب که نعیم بابی در مقاله
خود دعوی ان نموده میگوید ظهوری را که حضرت خلیل بنامش بیت ایل بنا میکند و حضرت موسی از ایامش و
ورودش متذکر میدارد و داود بمحل و مکانش تبریک میجوید و ادما بعهد تازه و تجدید شریعتش خبر میدهد
و دانیال بتاریخ ظهورش تصریح مینماید و خرقیل از مقامش و سلطنتش مژده میدهد تا انکه میگوید و حضرت
ختمی مرتبت امت را بلقایش مبشر است و منذر و حضرت امیر المؤمنین برمز اسم اعظمش ناطق است و ذاکر و
امام محمد باقر از اسم اعظم و تاریخش راوی است و معلن و لوح فاطمه از اولیاء زمانش حاکی است و مبین و
حضرت صادق از ایام و کتابش مظهر است و مخبر مولوی معنوی تصریح باسم مبارکش میکند و شیخ محی الدین علیه اعرش
مطابق واقع میگوید و مرشد نصیریان بتجلی اعظمش شرح میدهد و شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بتبشیر
ظهورش سفرها بند الی اخر خرافاتش و حاجی حسینقلی جدید الاسلام که رساله مسمی بدلیل المنهاج در رد
بر مقاله و خرافات نعیم بابی نوشته چون باینمقام رسیده میگوید و اما اینکه گفته است عرفا و صوفیان صافی جمله
خبر داده اند انها غالبشان هفتصد سال هشتصد سال است که در درگاه شریعت مقدسه رانده شده اند جمله وحدت
الوجودیند که اول پیرایشان محی الدین است که میگوید سبحان الذی اظهر الاشیا و هو عینها جمیع ذرات موجودات را
شئی گویند موش و گربه و سگ و انسان و هر اینه بگوئیم فاذورات و عذرات در جوف انسان و سگ عین
محی الدین عربی است بیا از انستکه بگوئیم عین خدا است و باقی عرفا و صوفیان کاسه لیس او بند و میرزا حسینعلی
در مسلمانان انها است و علی محمد پیرو ایشان بقول خود او که گفته و فی بیان ذات الله علی محمد الخ انتهی کلام جدید
الاسلام ش حاصل اینکه توصیف خدا تعالی و پیغمبر از طریقه حضرات صوفیه بمثل خبر دادن پیغمبران و ائمه از
ظهور باب دعویست بلا شاهد اگر بنای تصدیق باشد تصدیق هر دو باید نمود و الا ترجیح بلا مرجح لازم اید
و بالجمله اول باید معنی فقر و درویشی دانسته شود تا بعد هر صاحب عقلی رجوع بعقل خود نموده می بیند که اینها
در ادعای فقر و درویشی صادقند یا کاذب پس میگوئیم ممکن است که مراد از درویشی تواضع و فروتنی باشد
که انسان در مقام تذکیه نفس خود را بمرتبه برساند که تمام خلق را بر خود برتری دهد و خود را در نزد انها
لاشئی محض و معدوم صرف ببیند و لازمه این معنی اینستکه اگر واردات و ناملایمات از خلق نسبت باو وارد اید
هر اینه در مقام تدارک و تلافی بر نخواهد امد بلکه هر اینه در عوض احسان بانها خواهد نمود چرا که خود را صاحب
رتبه و مقامی نداند تا اینکه ناملایمات را مخل بشئونات و حیثیات خود بداند در مقام تلافی برایند خلاصه اینکه انسان

خود را

معنی درویشی

خود را بمقامی رسانیده که احدی از رفتار و گفتارش در اذیت و آزار نباشد و چنانکه از کسی هم زحمتی برا او وارد آید در عوض احسان با او نموده تا مصداق الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما باشد چنانچه بعضی در اینمقام گفته اند درویش خاکیست بیخته آب بروی ریخته نه کف پائی را از او درد و نه پشت پائی را از او گردی انسان هر وقت بمقامی رسید که لو فرض کسی پا روی صورتش گذارد مانند خاک نرم بیخته شده که آب کمی بران پاشیده باشند که اگر کسی پا روی آن گذارد نه صلابتی دارد تا کف پا از آن متأثر شود و نه گردی دارد که پشت پا را غبارآلوده نماید البته صاحب اینمقام بمقتضای من تواضع رفعه الله و من تکبر خذله الله در نزد خدا تعالی و خلق عزیز خواهد بود و اخبار بسیار از آل طها علیهم السلام در مدح این صفت وارد شده است خواهی اسم آنرا درویشی گذار خواهی غیر درویشی و ممکن است که مراد از درویشی از دنیا گذشتن و دل بآن نبستن باشد که اینمعنی مرادف است با فقر چه یکی از معانی فقر نیز همین است سید معصوم علی شاه دکنی که از رجال جید ایام هندوستان است سی و یک کلمه از او نقل کرده اند که در کلمهٔ پانزدهمش میگوید درویشی آنستکه بضرورت اکتفا کند و طالب زیاده نباشد که رضا برزق اندک او را از حرص پاک کند و در کلمهٔ چهاردهم میگوید درویشی آنستکه بچیز کسان طمع نکنی و چون بتوانند منع نکنی و چون گردآمد جمع نکنی و در کلمه ششم میگوید سالک باید چهار موت برخود فرض کند تا بمرتبهٔ فقر رسد موت ابیض که گرسنگی باشد و موت اسود که صبر باشد و موت احمر که مخالفت نفس باشد و موت اخضر که از پوشش نو و کهنه قناعت کند که حاصل اینمعنی از درویشی و فقر اینکه انسان بالمرة قطع علاقه از دنیا و ما فیها کرده بقسمی که لو فرض تمام دنیا را مالک باشد ابدا در نظرش جلوه ننماید و اگر تمام از کفش بیرون رود هیچ انکساری در خاطرش ظاهر نشود و لاابالی بعیش بعسر او بیسر بلکه تمام عقد قلب و علاقهٔ خاطر بمبدء فیاض علی الاطلاق بسته و دست از تمام ماسوا شسته و از عطایای خلق که خود تمام محتاج بعطایای ایزدی میباشند صرف نظر کرده و حوائج خود را پیش کسانیکه خود بی نیاز از فضل الهی نیستند نبرده چنانچه حضرت زین المتهجدین علیه افضل صلوات رب العالمین در صحیفهٔ سجادیه عرض مینماید اللهم انی اخلصت بانقطاعی الیک و اقبلت بکلی علیک و صرفت وجهی عمن لم یستغن عن فضلک و رایت ان طلب المحتاج الی المحتاج سفه من رأیه و ضلة من عقله فکم قد رایت یا الهی من اناس طلبوا العز بغیرک فذلوا و راموا الثروة من سواک فافتقروا البته انسان پس از آنکه تمامی مخلوقات را از سر تا پا محتاج بحق دیده و بالعیان میبینند آنکه طلب عزت از غیر خدا تعالی نماید ذلیل و آنکه قصد ثروت از غیر غنی بالذات نموده فقیر است مع ذلک اظهار حاجت پیش محتاج برده و او را قبلهٔ حاجت قرار داده کمال سفاهت رای و ضلالت عقل خواهد بود

خلاصه اینکه انسان خود را فقیر الی الله و غنی عن الناس داند و حاجات خود را جز در خانهٔ حق اظهار ننماید و
شاید اشاره بهمین معنی فرموده است پیغمبر صلعم بقوله الفقر فخری و طریقهٔ انبیا و ائمه علیهم السلام بر همین بوده است
و در حقیقت صاحب این رتبه و مقام اغنی الاغنیاء است بالنسبه بسوی خلق چنانچه در خبر است که اوحی
الله تعالی الی موسی ع یا موسی الفقیر من لیس له مثلی کفیل و المریض من لیس له مثلی طبیب و الغریب من لیس له
مثلی انیس و کذا از حضرت عیسی ع نقل شده است که میفرماید امسیت و لیس معی شیء و اصبحت و لیس لی شیء و
لیس علی وجه الارض احد اغنی منی هر دو خبر دلالت دارد بلکه ارشاد بلیغ است و نیز صاحب این رتبه افقر فقراء است بنسبت
بغنی مطلق چرا که هر قدر معرفت بحق بیشتر باشد انسان خود را افقر و احوج باو تبارک و تعالی می بیند
پس معنی فقر و درویشی دست از دنیا شستن و دل بمحبت مولا بستن است (دل نباشد سرسری این فقر آموختن
باید کلاه فقر را از ترک دنیا دوختن) (کسب اسباب بود پرده گری) (شیوهٔ فقر و فنا پرده دری) (گر تو مردی
همه کن بکسر نه) (ور نه در فقر و فنا زن توبه) چنانچه مولی الموحدین و سید الوصیین و صنو رسول رب
العالمین خطاب بدنیا نموده میفرماید قد طلقتک ثلاثا لا رجعة لی فیها و در مقام دیگر میفرماید لو کنت جسما
مرئیا و قالبا حسیا لاقمت علیک الحدود و بلکه بالاتر از مقام ترک دنیا در مقام معرفت و عبودیت اینکه ترک
آخرت نیز کرده تمام نظر او در مقام بندگی باهلیت باری عز اسمه باشد چنانچه مولی الموالی علیه السلام سر شوریده
که عرض میکند الهی ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک و همین معنی
از فقر است که عقل کل اشاره بان نموده فرموده الفقر فخری (در کلاه فقر میباشد سه ترک) (ترک دنیا ترک
عقبی ترک ترک) و شاید مراد از ترک ترک در این شعر لا بشرطیت باشد چنانچه در بعضی اخبار قریب باین مضمون
دارد که کسی خدمت امام ع در مقام بیان حالات خویش عرض نمود من خوش دارم مرض را از صحت و فقر را از ثروت
امام ع در جواب فرمود ما خانواده حالمان بر این نیست بلکه دوست میداریم آنچه رضای حق بدان میباشد
و شاید سید کتی نیز نظر بهمین داشته باشد که میگوید و چون بتوانند رد نکنی و چون گرد آمد جمع نکنی و ممکن
که مراد از ترک ترک دنیا للدنیا باشد یعنی فقرا فقط ترک دنیا را طلبا لمرضات الله و شوقا للقاء الله نموده
باشند نه اینکه ترک دنیا لجلب قلوب الحمقاء کرده باشد چنانچه دأب انمرد در صدر اسلام بعد از رحلت پیغمبر ص
بر این بوده است چنانچه معروف است که در حجره بروی خود میبستند و در خلوت نان و سرکه میخوردند و بدین تدلیسات
و تلبیسات در خانهٔ امیر ع را بست و کارها او سر مشق شد از برای ابو هاشم کوفی و سفیان ثوری و الی الان
نیز شنیده میشد در میان بعضی سادات و جار است که عمر را بجوع و زحمت و گرسنگی میدهند از برای دام و رد سادهٔ دل

تنبیه اول از فصل دویم

چنانکه در خبر شریف از حضرت هادی علیه السلام سابقا گذشت که در بارهٔ اینگونه اشخاص میفرماید فهم دون التصید
الانعام یتجوعون عمرا اند یجوا الایکاف حمرا که اینها گرسنگی بخود میدهند عمرها را ادام نمایند از برای
پالان نمودن خرچند را و باین معنی نیز یکی از معانی فقر هست و بدترین معانی فقر همین معنی است که در حقیقت
نتیجه و ثمره اش خسران دنیا و آخرت است و ذلک هو الخسران المبین از جهة اینکه دنیا و آخرت هر دو را برباد
مرید جمع آوری گذارده است و اشاره بهمین معنی است فرمایش پیغمبر صلی الله علیه وآله که میفرماید الفقر سواد الوجه فی
الدارین و این قسم از فقر و احتیاج ناشی میشود از حب جاه و عاقبت باین معنی غالبا بدعت گذاری در دین حق
است اعاذنا الله و اخواننا منها و باین معنی در اصطلاح غیر صوفیه است و اما در اصطلاح اینها سواد الوجه
فی الدارین عبارت است از فنای فی الله بحدیکه باقی نماند از برای صاحبش وجودی نه در ظاهر و نه در باطن و نه
در دنیا و نه در دینی و آخرتی و این را فنای حقیقی میگویند معنی سیم از فقر اینکه انسان احتیاج و حب بمال دنیا
داشته باشد و تمام همت خود را مصروف در جمع آوری مال نماید و این معنی فقر در غالب بلکه در عموم
بنی نوع انسان موجود است بر حسب اختلافشان از حیث مورد تحصیل آن و مورد صرف آن و ادای حقوق
آن که اگر از ممر حلال تحصیل و ادای حقوق آن نموده و در موردی که مرضی الهی است مصرف کرده از اعظم
عبادات است و اگر از ممر حرام تحصیل و ادای حقوق نکرده و یا در موردیکه سخط الهی در آنست صرف نماید
و یا جمع بین هر سه نموده البته عاصی و معاقب خواهد بود و چنانچه اینها یا بعضی از اینها ناشی از عدم اعتنا
بدیانت و کاشف از انکار قلبی باشد هر آینه موجب کفر خواهد بود و اشاره بهمین معنی شاید فرموده باشد
پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرمود کاد الفقر ان یکون کفرا و نظر بهمین معانی بعضی گفته اند الفقر ثلاثة اصناف فقر الی الله
دون غیره و فقر الی الغیر دون الله و فقر الی الله مع الغیر **و بالجمله** بعد از اینکه معنی فقر و درویشی و اقسام
آن دانسته شد و معلوم شد آن قسمیکه اگر انسان دارای اینمعنی شد سزاوار است از برای فخر و مباهات و در
اخبار نیز مدح آن فرموده اند آن معنی اول است از معانی ثلاثه حال اگر حضرات صوفیه مدعی اینمعنی باشند
شما را بخدا انصاف دهید و عصبیت را کنار گذارید ببینیم آیا این اشخاص را که ما در این عصر و زمان بالعیان
مشاهده مینمائیم از مرشدین و مریدین که باصطلاح گاری چهار اسبی سوار شده پی دنیا میدوند و
تکبر و نخوتشان از سایرین بمراتب بیشتر است و شب و روز در فکر و خیال اینکه طریقی بدست آورده
که تفوق و برتری بر مردم جویند چه مناسبتی دارند با از دنیا گذشتگان و متواضعین حتی اینکه بوسائل
عدیده و مصادف کثیره دست در دستگاه دولت و حکومت و بخته که باین وسیله مورد حوائج دنیوی

مردم و از این راه ضمناً مقاصد خود را انجام داده باشند چنانچه در مقام اعتراض بر بعضی که چرا اظهار
هم مسلکی با اینها میکنند در جواب میگویند ما چاره در حفظ اموال خویش نداریم جز اظهار هم مسلکی
با اینها اگرچه این خود عذر بدتر از گناه هست و معلوم است که سوء عاقبت کار این بدعاقبتها را باینجا کشانیده
و بالجمله اگر کسی با اینها ادنی معاشرتی داشته باشد می‌بیند که اینها در سوء اخلاق و دنیاپرستی و شهوترانی
هر اندازه که دست پیدا کنند میدان بدیگران نمیدهند چهار نفر عوام را با این حرفها فریب داده از برای
آسایش و شکم چرانی چهار روزهٔ دنیای بیچاره با اینکه شاخهای نخلهٔ نفس اماره اند هر کدام بطرفی سر از
باغ اطاعت عقل بیرون آورده و ثمرهٔ خود را که نیت و حب جاه است نثار راه گذار دغل این شیطان مینمایند
و تو باغبان ساده جاهل را از پی آن میدوانند که چنانکه باغبان کامل بودی صرف نظر از ثمرهٔ این نخله کرده آن را
قطع و قلع نمودی و همواره دنبال دزد دغل ندویدی (هر آن باغی که نخلش سر بدر بی) (مدامش باغبان خونین
جگر بی) (بباید کندنش از بیخ و از بن) (اگر بارش همه لعل و گهر بی) و با اینکه سگ درندهٔ نفس و افعی
گزندهٔ شیطان سالها است در خانهٔ دلت جا گرفته تا اینها را از خانه‌ات بیرون نکرده و سرای تن نپرداختی
کجا توانی خانه را خلوت سرای دوست حقیقی قرار دهی و چگونه دعوی عرفان و گذشتن ز ماسوی نمائی
(در درون خانهٔ ما روسگ است) (مار افعی یار کلب بدرگ است) (هر دو در قصد تو اند هر روز و شب)
(تو ز غفلت مایل لهو و لعب) (هان بامداد امینان خدا) (سر ز تن برکن باسانی هر دو را) (و ز نو اینجا
بجا خلوت سرا) (کرد از بهر نزول کبریا) در تفسیر قوله تعالی و ما قتلوه یقیناً حضرت صادق علیه السلام فرمایند
و حاصل مضمون فرمایش اینکه بالا رفت عیسی بسوی آسمان در حالتیکه دراعهٔ پشمینهٔ پوشیده بود که
حضرت مریم او را رشته و بافته و دوخته بود و چون بآسمان رسید ندائی شنید که یا عیسی دور کن از خود
زینت دنیا را حال جناب عالی با این لطیف پوشی و نظیف نوشی و تن پروری که داری کوس انا خیر من
عیسی‌اش شرق و غرب عالم را فرا گرفته است بلکه خود را بالاتر از خاتم انبیاء میدانی چنانچه در طی
کلمات محی الدین عربی خواهد ذکر شد که خود را خاتم اولیا گرفته و میگوید خاتم اولیاء افضل است از
خاتم انبیا و آن بدبخت دیگر که میگوید (پنجه در پنجهٔ خدا دارم) (من چه حاجت به مصطفی دارم)
ای تو که در شهوترانی و شکم چرانی در تبعیت طبیعت حیرانی و هر لحظه خود را باسمی خوانی گاه عارف
و گاه درویشی و گاه خود را از همه برتر دانی آخر شاهد بر مدعی خود چه داری (دیو بنموده ترا هم نقش خویش)
(تو همی گوئی زاید الیم پیش) (از خدا نبوئی در تو نه اثر) (دعوت فرعون ز شیطان و بوالبشر) (آخر

درویشان بد زدیدی ببی) تا گمان اید تو خود هستی کسی) بر فرض که چهار نفر ابله پیدا شده و نفهمیده و
با بدعی از دواعی دنیویه و غرضی از اغراض شخصیه گوش بحرفهای شما دادند شما خود چرا شرم از خدا ندارید
سالهای سال ائمّهٔ هدی علیهم السلام و اصحاب اتقیاء ایشان زحمات زیادی کشیدند تا قلوب مردم را مأنوس بعلوم
دینیه و اداب الهیه نمودند و ایشانرا از صحرای ضلالت بشاهراه هدایت رسانیدند) هر یک علم و دین
اموختن بود) چراغ دل زنو افروختن بود) و این جماعت با قلبهای مرده و امراض مزمنه خودرا چون
طبیب حاذق و عارف کامل ارائه بخلق نموده معالجهٔ امراض قلبیه و تعلیم معارف حقه بانها مینمایند
و لی هیهات هیهات) ذات نایافته از هستی بخش) کی تواند که شود هستی بخش) کسی از مرده علم اموخت
هرگز) ز خاکستر چراغ افروخت هرگز) و معلوم است نتیجهٔ هدایت و شبانی کردن این کسانیکه لهم
قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اینست که احکام شرعیه و علوم
دینیه از میان رفته مریدان مانند بهایم همّشان خوردن و خوابیدن است چرا که خودرا واصل بحق دیده
و اسقاط تکلیف از خود نموده) ببین اکنون که کور و کر شبان شد) علوم دین همه بر اسمان شد) و بالجمله
حضرات متصوّفه را که از فقر و درویشی که مدّعی اند و خودرا متصف بان میدانند معنای اوّل از معانی
ثلاثه را اراده میکنند البته هر صاحب عقلی که افعال و اطوار ایشانرا دیده و شناخته و این دعاوی را از ایشان
بشنود بالقطع و الیقین خواهد گفت که این دعوی از ایشان ناشی از بی شرمی ایشان است بلکه انچه در ایشان موجود
و مشاهد است دلیل بر معنی دوّم است و اگر هیچ یک از معانی را اراده ندارند بلکه مرادشان از فقر و درویشی
کناره کردن از مساجد و مجامع مؤمنین و جمع شدن در جماعتخانه و محفل و پای چراغ و نحو ذلک از
اسمائیکه از برای مجامع مجعولهٔ خودشان اختراع نموده اند و پای چراغ اصطلاحیست در میان اسمعیلیه حد و د
خراسان و حضرات حاجی ملا سلطانیها که گاهی از مجمعشان تعبیر بپای چراغ کرده میگویند برویم بپای
چراغ و این عناوین از اختراعات ایشانست که هیچ اثری از اثار در ایات و اخبار ما نیست بلکه انچه در
قران و اخبار بما رسیده است عنوان مسجد است که در ایات و اخبار ترغیب و تحریض در بنا و تعمیر ظاهری
و معنوی ان فرموده اند چنانچه در حدیث شریف است قال رسول الله صلعم من بنی مسجدا فی الدنیا
اعطاه الله بکل شبر منه او قال بکل ذراع منه مسیرة اربعین الف عام مدینة من ذهب و فضة و درّ و یاقوت
و زمرّد و زبرجد و لؤلؤ فی الجنة و در خبر دیگر میفرماید من بنی مسجدا بنی الله له بیتا فی الجنة و اخبار
وارده در این باب بسیار است در وسائل و غیره و وسائل و قال سبحانه و تعالی انّما یعمر مساجد الله من

در اینکه اعمال صوفیه بخلاف درویشی انبیا است

در تعمیر مساجد و فضیلت آن

امن بالله والیوم الاخر واقام الصلوة واتی الزکوة ولم یخش الا الله و تعمیر مساجد یا ظاهر یستکه بکچ واجر باشد ویا معنوی است که بعبادات است چنانچه در حدیث شریف پیغمبر ص میفرماید یا اباذر من اجاب داعی الله واحسن عمارة مساجد الله کان ثوابه من الله الجنة بعد اباذر عرض مینماید که مراد از عمارت مساجد چیست میفرماید تعمیر مساجد باینستکه صحبت دنیا ولهویات در انها ننمائی و مشغول عبادت خدا یتعالی باشی پس تعمیر مساجد واقامه صلوة در انها کاشف است از ایمان بخدا یتعالی بمقتضای این شریفه و حال مؤمن در مسجد حال ماهیست در میان اب که فرمودند المؤمن فی المسجد کالسمک فی الماء و چنانچه حیات ماهی باب است حیات روح ایمانی مؤمن نیز بودن در مسجد است و چنانکه کناره از مسجد نموده و رغبت بان نداشته و اعتنای بان ننماید کاشف است از اینکه قلب او خالی از نور ایمان است و البته مسجد از برای او زندان است که فرمودند المنافق فی المسجد کالطیر فی القفس پس تعمیر مساجد کاشف است از ایمان بخدا یتعالی و عدم تعمیر و اعتنای بمساجد شاهد کفر بخدا یتعالی است که در این شریفه میفرماید ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالکفر اولئک حبطت اعمالهم وفی النار هم خالدون از حکایات مضحکه اینکه در نواحی موصل از حضرات صوفیه بسیارند و شاید غالب از ایشان از سلسله بکتاشیه و سلسله نصیریه و نقش بندیه باشند و میرزا یحیی صبح ازل برادر میرزا حسینعلی بهاء در نزد انها تحمیل نفس نموده و اجازه ارشاد گرفته است و فعلا چند سال است علمای اعلام دعات فرستاده اند جمع کثیری از انها را هدایت نموده اند یکی از کسانیکه از برای دعوت بحق انجاها میرود نقل نمود که اینها خیری نسبت بامام سجاد ع میدهند که حضرت فرموده بنا نمودن مسجد بدعت و ضلالت است چه اگر جد امیر علیه السلام را در مسجد ضربت بر فرق مبارکش زدند و او را شهید نمودند پس بنای مساجد از جمله بدع و ضلالات است و این شخص میگفت بعد از اینکه جمعی از اینها هدایت شدند در مقام بر امدیم که در ان حدود مسجد بنا نمائیم و انها در مقام ممانعت بر امدند تا بالاخره با زحمت و مشقت تمام در ان حدود مسجد بنا نمودیم شما را بخدا ببینید که شیطان چه رشته دیانت را از کار اینها اینجا کشانده است و اینها را اعتقاد بر اینست که خلفای ثلاثه استحقاق مذمت ندارند و نباید اینها را مذمت نمود چرا که بلا رضایت امیر ع متصدی خلافت نشده اند تا غصب خلافت کرده مستحق مذمت شده باشند و بالجمله بعد از اینکه معابد مسلمین مساجد تنها است غیر از مسجد عنوان دیگری از شرع مطهر بما نرسیده است بعنوان معبدیت پس انکسانیکه غیر مسجد را از جماعتخانه و محفل و غیر ذلك معبد قرار داده اند در حقیقت

حکایت مضحکه از ضلال
از عقیده بعض
از صوفیه

مساجد و اینها را باقیات الصالحات خود قرار میدهند و لایزال ضعفائیکه ایمانشان غیر مستقر است بوسوسه
بطرف اینها میکشانند خصوصاً اوقاتیکه مؤمنین در مسجد اجتماعی دارند از برای موعظه و ذکر مصیبت
ائمه اطهار است که اگر اخلال اینها نباشد کثیری از مردم بواسطه ارتکازات اسلامیه خود بسوی مسجد خواهند
رفت اینها نیز اهتمامشان زیادتر میشود در اجتماع محافل خود و تهیه اسباب انصراف مردم از مسجد
و سخنانیکه سلب عقیده اینها از آداب شرعیه بشود بر سر اینها خوانده و استهزاء از مساجد و اجتماع در
اینها مینمایند و لکن سیأتیهم انباء ما کانوا به یستهزؤن والبته بمقتضای این آیه شریفه عنقریب جزای استهزاء
نمودن از نماز و روزه و رفتن به مساجد بر اینها معلوم شود و عجب از استهزاء و سخریه اینها هم نیست
و لکن عجب از بعضی از مؤمنین است که با وجود اینکه می بینند و میدانند که اینها لایزال طریقه و مذهب
ما را مورد ملعبه و استهزای خود قرار داده اند و کذا دیده و شنیده اند آیه شریفه را که میفرماید
عز من قائل یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزواً و لعباً اولیاء الخ و مع ذلک بواسطه
اینکه باصطلاح اشکنه کشکی در نزد اینها بخورند و یا گاه و جوالاغی در منزل اینها بچرانند نهی الهی را
مخالفت نموده همیشه با اینها اظهار مودت کرده خلطه و آمیزش می نمایند و البته بمقتضای قوله تعالی
و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث
غیره انکم اذاً مثلهم اینهائیکه مخالطه و اظهار مودت با مستهزئین احکام شرعیه مینمایند حالشان با
مستهزئین یکسان خواهد بود چرا که اینها منافقند نسبت بامر دین پس اینها کافر باحکامند و اینها
منافق بلکه منافق اسوء حالاً از مستهزء و کافر خواهد بود چنانچه در ذیل آیه شریفه منافق را بر کافر
مقدم داشته میفرماید ان الله جامع المنافقین والکافرین فی جهنم جمیعاً پس بدتر منافقان کسی است
که منافق در امر دینش باشد و بمعاندین مذهبش اظهار مودت نماید و بالجمله اینها که بانی وسائل
تفرقه بین مؤمنین می اندازند حالشان حال بنی غنم بن عوف است که در زمان پیغمبر در قبال مؤمنین
که مسجد قبا را بنا کرده بودند بنی غنم نیز عمارتی بنا نمودند و اسم او را مسجد گذارده بودند در ظاهر میگفتند ما در
مسجد خود عبادت میکنیم و پیغمبر را دعوت بمسجد خود مینمودند که تشریف بیاورید در مسجد ما نماز
بگذارید ولی در باطن این بنا را ساخته بودند بقصد اینکه ابا عامر راهب که از رهبانان زمان جاهلیت
بود در مدینه بود و چون پیغمبر بمدینه تشریف آوردند آتش حسد در کوره قلب او جای گرفت و در مقام
مخالفت با حضرت بر آمد و بعد از فتح مکه معظمه فرار نموده بجانب روم و بنی غنم انتظار او را میکشیدند

که از روم

امر دویم از امور مشترکه بین انها

کراندوم رجوع نماید واو را در قبال پیغمبر م پیشوای خود نمایند واین بنا را در قبال مسجد قبا معبد خود قرار
دادند این بود که در ان مسجد جمع میشدند و دائماً اخلال در امور اسلامی نموده و تفرقه بین مسلمین میانداختند
اینستکه خدا یتعالی در وصف این گونه اشخاص و محافل میفرماید والذین اتخذوا مسجداً ضراراً وکفراً وتفریقاً
بین المؤمنین که در حقیقت این محافل اضر بحال مؤمنین است ز ثقیفه بنی ساعده حال شما را بخدا انصاف
دهید ایا این مساجد که اصل اساس و بنیانش از برای تقوی و عبادات از صلوة و تلاوت قران و ذکر
فضائل و مناقب و مصائب اهل بیت اطهار ع و بیان احکام الهیه و اداب شرعیه شده است که حقیقة مانند
بنائیست که از ابتدا اساس و پایه او را مستحکم نموده باشند بهتر است و یا این محافل که اصل بنیانش از برای
خواندن مثنوی و اشعار منصور حلاج و تفسیر محی الدین عربی و ذکر فضایل و توصیفات این گونه اشخاص شده
است که در حقیقت مانند عمارتیست که در کنار رودخانه از اب ساخته شده باشد که با ندک طغیان اب
هباءً منثوراً خواهد شد افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار و معلوم
است عمارتیکه در کنار رودخانه ضلالت ساخته شده طغیان سیل نفاق او را و اهلش را یکسره از جا کنده وارد
در قعر جهنم نماید بمقتضای قوله تعالی فانهار به فی نار جهنم و انسان متحیر است که اینها چه فائده از مثنوی
دیده اند که این همه اهتمام در خواندن ان دارند چه بسا کسی از غیر طریقه ایشان اتفاقاً در محفل حاضر
باشد مدتها معطل شده تا تسبیب اسباب نمایند او را از مجلس بیرون کرده مشغول مثنوی و اشعار حسین
حلاج میشوند پس اگر یکی بکفش خود نه رند و مبتلا بناخوشی اغوا نباشند بودن این شخص در مجلس چه
ضرر بحال انها دارد حتی نوه جناب حاجی ملا سلطان که ملقب است بصالح علی شاه مثنوی را عنوان درسی
برای مرده قرار داده است که هر کدام از طرفی دوان دوان کجا میروید پای چراغ بچه کار اقا درس مثنوی
میفرماید ولی کیفیت درس گفتن اقا چه گونه است نمیدانم ایا بمجرد شعر خواندن و از فهمیدن معنی بهره
ندارند چنانچه حضرات اسمعیلیه حالیه در خراسان حالشان بر اینستکه جمع میشوند و اشعار را بطور خاصی
میخوانند و در قید فهم معنی نیستند چنانچه بکرات قصه ابا یزید بسطامی را که در دفتر چهارم مثنوی نقل کرده
که در حال مستی میگفت سبحانی ما اعظم شانی ، گفت مستانه عیان ان ذو فنون ، لا اله الا انا ها فاعبدون
و چون بهوش امد اصحابش گفتند تو چنین گفتی و این صلاح نیست گفت اگر دو مرتبه چنین بگویم مرا بکشید
دفعه دیگر نیز در حال بیهوشی این کلام را بر زبان جاری کرد اصحابش هر کدام کاردی در دست گرفته قصد
او نمودند مولوی در این مقام تشبیه نموده است اصحاب ابا یزید را در قساوت قلب بسفاکی و لامذهبی ملحدان

بیان اینکه محافل حضرات در قبال مسجد ضرار است و مجالس انها در قبال مسجد قبا

تدریس مثنوی کفنی نوه حاجی ملا سلطان از برای مرده

کردکوه وکفتنه) هر یکی چون ملحدان کردکوه) کارد میزد پیر خود را بی ستوه) وکردکوه از جملهٔ قلعهائیست که
حسن صباح در حدود رودبار استیلا برانها پیدا کرده چنانچه در فصل اول در طی حالات الموتیین ذکر شد
واین کردکوه قریب بحدود مازندران است که مقر ملاحدهٔ اسمعیلیه بوده است وهمچنین کلاردشت از حدود
مازندران وتا زمان ناصر الدین شاه چند فوج عسکر بامارت حبیب الله خان پدر نصیر السلطنهٔ تنکابنی قزوینی
انها را سرکوبی نمودند وفعلاً در حدود کلاردشت معروفند بطایفهٔ خاجوری خلاصه این کردکوه قلعهٔ ایست
که مقر ملاحده بوده است ومراد از ملاحده چنانچه در روضة الصفا ورسالهٔ سید جمال الدین افغانی که از
انها تعبیر بطبیعیین کرده نموده چنانچه عبارتش را در طی حالات بابیه ذکر خواهیم نمود ومختصر کتاب
الفرق بین الفرق وغیر اینها از تواریخ نقل کرده اند اصحاب حسن رودباری که معروف است بعلی ذکره السلام
ویکی از ائمه وپیشوایان فرقهٔ نزاریه از اسمعیلیه است میباشند وحضرات آقاخانیها در حدود خراسان
این اشعار را مکرر میخوانند وبنادانی فخر بخود وطریقهٔ خود مید هند ومولوی را هم از طریقهٔ خود
میشمارند ومعنایش را نمیفهمند ببین جهالت ونادانی کار انسان را بکجا میرساند وبالجمله مثنوی درس
کفتن جناب صالح علی شاه نوهٔ جناب حاجی ملا سلطان اکر از این قبیل باشد که مناسب شان ایشان نیست
واکر اشعار مثنوی را توجیه وتأویل ومنطبق برایات واخبار مینماید اولاً اینکه داخل میشود در زمرهٔ کسانیکه
حضرت صادق ع در بارهٔ انها فرموده یمیلون الیهم ویؤلون اقوالهم الا فمن مال الیهم ویأول اقوالهم فلیس
منا وانا منه براء چنانچه خبر شریف سابقاً ذکر شد وثانیاً اکر انسان مبتلای بمرض مزمن حب جاه نباشد و
سودای مرادیت در سر نداشته باشد چکونه اخبار العصمة علیهم السلام را از اخبار متعلقهٔ باصول وفروع
واخلاق وغیر ذلک وتفاسیر واردهٔ از ائمه علیهم السلام که در حقیقت جادهٔ مستقیم است وسالکان با سانی
وراحت بمقصد میرسند پشت سر انداخته ومثنوی را بزحمت ومشقت تمام عمر عزیز را ضایع نموده در توجیه و
تأویل وتطبیق برایات واخبار نماید چه بسا توجیه مالا یرضی صاحبه هم باشد که حقیقة اکل از قفا است و
مانند کسی است که از جاده بیرون در بیابان پر از خاک وخاشاک وبشکم وسینه حرکت نموده خواهد خود را
بمقصد رساند که ابد الدهر بمقصد نخواهد رسید افمن یمشی مکباً علی وجهه اهدی امن یمشی سویاً علی صراط مستقیم
اکر هر قدر سعی وکوشش او بیشتر باشد از جاده که سالک را بمقصود میرساند دورتر خواهد شد واز جمله
کسانی میباشد که امام صادق ع در بارهٔ اش میفرماید العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق ولا یزیده
السرعة الا بعداً نمیدانم ائمه چه چیز را واکذار کرده وبیان نفرموده اند که محتاج ببیان مولوی ومحی الدین وحسین حلاج

کتاب مثنوی از سلطان علی شاه نوهٔ حاجی ملا بیان تلبیس

حکایت بلعم بن باعور

وامثال اینها باشد خصوصاً نسبت بکسانیکه خودرا از امامیه میشمارند و کلمات این اشخاص اگر بعضی مذهبشان
معلوم نیست و بعضی لا مذهبی شان معلوم است چون در رشته هوا رید در گوش نموده اند و اینها نیست مگر
ازجهة اینکه انسان پس از اینکه کفران نعمت کرده و اخبار را پشت سر انداخته خدا یتعالی حلاوت اخبار را از قلب او
بیرون برده و شیطان قرین او شده و کلمات مولوی و محی الدین را در نظرش جلوه داده میل باینها پیدا کرده و عاقبتش
بضلالت انجامیده است مانند بلعم بن باعور که خدا یتعالی اسم اعظم باو تعلیم فرموده هر وقتی که خدا یتعالی را بان
اسم میخواند خدا یتعالی اجابت میفرمود و چون کفران نعمت نموده اسم اعظم را پشت سر انداخته شیطان قرین
او شده او را میل بسوی فرعون داده واسم اعظم از نظر و لسانش محو شده اخر الامر بان بلاها مبتلا گردید و صار
من الضالین که خدا یتعالی به پیغمبر میفرماید واتل علیهم نبأ الذی اتیناه ایاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان
من الغاوین فی المجمع عن الباقر ع الاصل فیه بلعم بن باعور ثم ضربه الله مثلا لکل مؤثر هواه علی هدی الله من اهل القبلة
و نیز از انحضرت روایت شده است که فرمودند مثل مغیرة بن سعید مثل بلعم بن باعور است و حالات مغیره
گذشت که سلب نعمت محبت و اطاعت امام ع از او شده جعل اخبار و بدعت گذاری در دین مینمود خداوند عالم
ما را حفظ فرماید از حب جاه و سوء عاقبت بمحمد و آله **امر سیم** از امور مشترکه بین فرق صوفیه اینکه از مسلک
خویش تعبیر بطریقت مینمایند و میگویند دیگران اهل شریعت و ما اهل طریقتیم و شریعت صرف مقدمه و
عبره ایست از برای رسیدن بطریقت و حقیقت والا خود شریعت بنفسها منشأ اثار و داخل در عنوان نهایات
و ایمان نمیباشد و بعضی از مقامات از شریعت تعبیر بقشر و پوست و از طریقت تعبیر بلب و مغز نموده
میگویند انچه منشأ اثار میشود مغز است و هیچ فائده بر پوست مترتب نیست و میگویند عمل باحکام و اداب
شرعیه مادامیست که انسان قدم در جاده طریقت نگذارده و سالک طریق یقین نشده باشد چنانچه محی الدین
در تفسیر ایه شریفه اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة که در قصر صلوة مسافر شرعی وارد
و اصل حکمش از جمله ضروریات ملة اسلامیست میگوید مادامیکه انسان مسافر ارض استعداد و سالک
طریق یقین است باکی نیست اگر ترک و تنقیص اعمال بدنیه مثل نماز و غیره نماید و این خرافات سخنها
نموده مجد شی که نسبت به پیغمبر ص میدهد که فرموده من اوتی حظه من الیقین فلا یبالی بما انتقص من صلوته
و صومه چنانچه بعضی کلمات منقوله از تفسیرش ذکر خواهد شد و کذا تمسک مینمایند در ترک عبادات بایه
شریفه فاعبد ربک حتی یاتیک الیقین چنانچه مجلسی علیه الرحمه در عین الحیوة میفرماید این ایه شریفه معنی دیگر دارد
و اینها یقین را عبادات از طریقه خودشان گرفته و گفته اند غایة عبادات انسان تا وقتیکه داخل در مسلک اینها

شود و باین نحو خرافات مردم را گمراه نموده و اذار بباطل و ترك عبادات مینمایند انتهی حاصل کلامش و از
صاحب مجلی محمد بن ابی جمهور احسائی نقل شده است که گفته در اوقاتیکه توقف افتاده مرا در عبر از ارض نجد
شنیدم که در این کوه شخصی میباشد منزوی و منقطع از معاشرت مردم واصل و از اهل یمن بود من رفتم تا بموضع
او و سلام نمودم و جواب شنیدم پس دیدم شخصی خوش کلامی بر او بود اثر صلاح گفتگو نمودم با او در فنون علم
دیدم شخصی است با ذوق پس گفتم خوشحالی داری از انقطاع مردم الا اینکه شنیده ام که نماز را بر روش شرع محمدی
بعمل نمیاوری با اینکه علت و عذری نداری گفت بلی از بهر اینکه این صورت ظاهره حجاب است از برای شخص واصل
بمرتبهٔ حضور من گفتم بر تقدیر صدق ایا وصول تو اتم است از وصول پیغمبر و اتصال تو اعلا است از اتصال او
گفت حاشا و کلا بلکه واصل حقیقی او است و بدین و بسبب او متصل میشوند کل سلاک و جمیع خاصه اخذ نموده اند
مراتب و مقامات خود را از او پس گفتم چگونه او با وصول تمام و اتصال کامل ترك ننموده صورت ظاهرهٔ نماز و
سایر عبادات شرعیه را بلکه علی الدوام باهتمام تمام محافظت نمامی نمود گفت پیغمبر واصل و مردود شد و من
واصل و مردود نشدم من تعجب نمودم از کلام او و گفتم نظر بحرف تو لازم میشود تو افضل از او باشی زیرا که همه کس
میداند که غیر مردود افضل از مردود است پس بخنده امده گفت فهم نمودی جهلی را بجهلی گفتم مقصود خود را بیان
نما تا از جهل بیرون ایم گفت پیغمبر مردود شد از جهة تکمیل خلق چرا که در او بود قوهٔ ملکیه و نفس قدسیه
بحدیکه جمع نموده بود بین دو جانب و مانع نمیشد او را حضور نزد حق از اشتغال بخدمت در تکمیل خلق و
هدایت نمودن ایشان و کذا مانع نمیشد او را اشتغال بتکمیل خلق از حضور نزد خالق و اما من مسکین نمیباشم
در این مرتبه و لذا نگردیدم از مردودین بلکه منتهی درجهٔ شأن من ملازمت عتبهٔ ملك است و در حضور او
بودن و قبول نفحات او نمودن پس عبادت پیغمبر نه از جهة قرب و وصول بود بلکه مقصودش از نمازش این بود
تا اینکه اقتدا نمایند باو عامه و متوسل شوند باثار و اطوار او خاصه میگوید من بعد از شنیدن این سخن مسخر او شدم
و مبهوت شد عقل من بر خارف تقریرات او بمرتبه که غالب شد بر وهم من اینکه او محقق و یا قریب بتحقیق است
پس تأیید نمود مرا جناب اقدس الهی بفضل و کرم خودش و رجوع نمودم بعقل خود و ثابت شد بعقل من و باد
گفتم که بوصول عمل منقطع نمیشود و نه از جهة او ترك میشود و امر شرعیه این خیال شیطانیست که تو میگوئی چرا که
وصول نزد اهل وصول ترك نمودن است ملاحظهٔ عمل را نه خود عمل را پس ساکت و منقطع شد از جواب ساعتی
متفکر شد بعد گفت ای مرد باز داشتی مرا از انچه در او بودم با من حرف زیاد مزن بر خیز برو من بر این مغاره
تنها مدعام مگر از جهة ترس از امثال تو پس بیرون رفتم از نزد او و دانستم که وهم او را باین وادی انداخته است

امر سیم از امور مشترکه بین انها

وهلاک نموده است انتهی کلام منقول از صاحب مجلی حقیقه ملاحظه نمائید که بچه نحوه تزویرات و تقریبات
مردم عوام را فریب میدهند و از زیر بار تکالیف شرعیه بیرون برده انها را در سلک بهائم میکشانند که ذهن
شیطان از ان قاصر است خواهد امد در محل خود که پیر مرید هفتاد سال از ملاحده اسمعیلیه میگفت سرکار نماز
و روزه را از اهل طریقت عفو فرموده است و چنانچه بعضی از اینها را انسان بر بیند که عامل بر اداب شرعیه
میباشند نیز از برای بدام اوردن عوام است و یا از جهت سیاستی که وقت اقتضای ان میکند که در ظاهر خود را
در میدان جهاد مینماید و در باطن تحصیل مشتهیات میکنند اینستکه حضرت بحر العلوم قدس سره از اینها تعبیر
بمنافق فرموده و اینها را تشبیه فرموده بکسانیکه در ظاهر در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهاد میرفتند و در باطن اخلال
در کارهای او مینمودند چنانچه در بعضی از کلمات منسوبه باو در شرح فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمودند رجعنا
من الجهاد الاصغر الی الاکبر میفرماید اصغر مثال و نمونه اکبر است و هر حکمی از برای هر دو ثابت است تا اینکه
میفرماید چنانکه در مراحل جهاد اصغر اسلام که اول مرتبه است و عبارت است از تلقی بشهادتین بزبان فاصل
میان مسلم و کافر است و ایمان که مرحله دویم است عبارت است از علم بمؤدی شهادتین و فاصل میان مؤمن
و منافق است چه منافق انست که تفاوت باشد میان سریرت و علانیت او پس هر گاه خانه دل او بمشاهده معنی
انچه زبان میگوید روشن نباشد منافق خواهد بود و شناختن دیگران او را باثار و علامات بی اعتقادی
بما یتلفظون به میشود چه مقتضای شهادتین علم بوحدانیت معبود و تصدیق بکل ما جاء به الرسول است و
اثر ان در ظاهر ترک عبادت غیر واحد و اطاعت بکلما جاء به الرسول است پس هر که دیگری را بندگی کند منافق
خواهد بود و انکاه هوا و هوس خود خواهد بود افرأیت من اتخذ الهه هواه و گاه ابلیس باشد الم اعهد
الیکم یا بنی ادم ان لا تعبدوا الشیطان ظاهر است که این انکار بر کسی نیست که فقط شیطان را خالق داند بلکه انکار
بر پیروان او است پس هر که متابعت شیطان کند او را معبود گرفته و گاه انسان دیگر که طمع مال و جاه از ان است
و گاه درهم و دینار و همچنین هر که از راه عذر یا نسیان یا خطا ترک ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله نماید داخل در زمره منافقین خواهد
بود همچنانکه در حدیث محمد بن خالد از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است فاعتبروا مکان الکافرین و المنافقین
باعمالهم الخبیثه و چنین کسی اگر چه هجرت میکند و جهاد مینماید و لکن نه هجرت او الی الرسول است و نه جهاد
او فی سبیل الله چنانکه میفرماید من کانت هجرته الی الله و رسوله و اما من کانت هجرته الی امر ئه تصیبها او غنیمه
تأخذها فهجرته الیهما چون دانستی که جهاد اصغر مثل جهاد اکبر است میدانی که همین فصل و انفصال در جهاد
اکبر است و در این مراحل نیز منافقین هستند چون هر دو جهاد در دو مرحله اول که اسلام و ایمان باشد

نقل فرمایش بحر العلوم قدس سره

و دینار و غیر اینها و هر که از غیر رضای الهی اینها را متابعت کند اینها را معبود قرار داده م

فصل دویم در حالات صوفیه

شریک‌اند مگر در بعضی مراتب که بان اشاره خواهد شد پس فاصل میان مؤمن و منافق این مجاهدین
نیز ایمان است و شناختن ایشان باثار و علامات داله بر عدم اذعان است و چون دانسته خواهد شد انکه
در مراحل جهاد اکبر واقع است شد از ایمانیست که واقع در راه جهاد اصغر است پس ملازمت مقتضای شهادتین در
مجاهدین این راه بیشتر ضرور و در کار است و باندک تخلفی از مقتضای احدهما شخص داخل در سلک منافقین
است و ازین جهت سالکین راه خدا کسی را که بقدر رأس ابرهٔ از ظاهر شریعت تجاوز نماید سالک نمیدانند بلکه
کاذب و منافق میدانند و اشاره باینست انچه ثقة الاسلام بسند متصل از سمیع بن عبد الملک از ابی عبد الله
روایت کرده که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما زاد خشوع الجسد علی خشوع القلب فهو عندنا نفاق همچنانکه منافق
از مجاهدین جهاد اصغر کسانی هستند که هجرت ایشان مع الرسول یا از خوف سیاست و یا طمع وصول غنائم یا
ظفر بر محبوبه باشد نه لله و فی الله و قلع و قمع دشمنان دین خدا و ظاهر ایشان در میدان جهاد و باطن در تحصیل
مشتهیات یا دفع سیاست از خود است همچنین منافق از مجاهدین جهاد اکبر کسانی هستند که مجاهدهٔ ایشان
نه از برای تسلط قوهٔ عاقله است بر قوای طبیعیه و کسر صولت انها و تخلیص خود از برای خدا در راه خدا باشد همچنانکه
منافقین صنف اول در ظاهر متلقی بشهادتین و بدن در مسافرت با رسول و مقاتله با کفار بودند و نفاق
باثار و علامات و اتیان باعمال منافیه از برای حقیقت ایمان شناخته میشد با اظهار کلمهٔ کفر چه بان اظهار داخل
در سلک کفار میشدند و همچنین منافقین صنف ثانی در ظاهر بلباس سالکین راه خدا ملبس و باطراق راس
و تنفس صعداء متشبث‌اند گاهی خشن میپوشند و زمانی صوف در بر میکنند اربعین‌ها میگیرند و ترک حیوانیها
مینمایند و ریاضتها میکشند اوراد و اذکار جلیه و خفیه میخوانند بکلمات سالکین متکلم میشوند و سخنان فریبنده در هم
میبافند و اذاراتهم تعجبك اجسامهم ولکن اثار و علامات و افعال و اعمال ایشان نه موافق مخلصین و نه مطابق مؤمنین
است و علامت ایشان عدم ملازمت باحکام ایمانست زیاده از انچه در مؤمنین از صنف اول در کار است
پس هر که را ببینی که دعوی سلوک کند و ملازم تقوی و ورع و متابع جمیع احکام ایمان نمیباشد و بقدر رأس
سوزنی از صراط المستقیم شریعت حقه انحراف نماید او را منافق بدان مگر انچه بعد از با خطا یا نسیان از او سر زند
همچنانکه جهاد دوم جهاد اکبر است نسبت بجهاد اول همچنین منافق این صنف در صحیفهٔ الهیه وارد حقیقت
ان از برای ایشان بر وجه اشد ثابت است هم للکفر یومئذ اقرب منهم الی الایمان یقولون بافواههم ما لیس
فی قلوبهم والله اعلم بما یکتمون فاحذرهم قاتلهم الله انی یؤفکون ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار
ولن تجد لهم نصیرا و از منافقین این صنف فرقه هستند که نام مجاهده بر خود می‌نهند و احکام شریعت را

ثقة الاسلام کلینی قدس سره است

بنظر

بنظر حقارت مینکرند والتزام انهارا شان عوام میدانند بلکه علمای شریعت را از خود انی میخوانند واز
پیش خود اموری اختراع میکنند وافترا بخدا می بندند چنان گمان میکنند که راه بخداوری راه شریعت ودر
حق ایشان است ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا
بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا واعتدنا للکافرین عذابا مهینا ونیز در حق ایشان است واذا
قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول رایت المنافقین یصدون عنک صدودا ونیز در حق ایشان
است وقالوا ابشر یهدوننا فکفروا نماز وروزه بجا اورند اما نه از سر شوق ورغبت عبادت میکنند
ولکن نه بخلوص نیت ذکر خدا مینمایند نه بر دوام واستمرار چنانکه خدا از ایشان خبر میدهد ان المنافقین
یخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا
قلیلا مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء پس متنبه باش وبعبادت وذکر قاصر مغرور وفریفته نگردی
انتهی کلام رفیع فی الخلد مقامه خلاصه اینکه در اذهان جهال خودشان رسوخ داده اند که شریعت وطریقت
مفهوما ومصداقا دو معنای متباین میباشند وشریعت قنطره ایست نسبت به طریقت که باید عبور از او
نمود وخود را بطریقت رسانید تطیر طی مسافت خارجیه وارتقاء از سلم چنانچه علیمحمد قاسم ابادی که یکی
از دعات ومروجین ملاحدهٔ اسمعیلیه حدود خراسان است بیک نفر گفته بود شما از همه جهت از است تر
میباشید الا انکه در پلهٔ پائین از طریقت مانده اید لیبر منزل مقصود نرسیده اید که یک قدم بالا گذاری و
داخل در طریقت شوی هیچ نقصی نداری وهمچنین در ذهن عوام رسوخ داده اند که شریعت مانند پوست
جوز وبادام است که باید ور ادور انداخت ویا سوزانید ومانند پوست هندوانه وخربزه است که باید
پیش الاغ وسایر حیوانات انداخت تا طعمهٔ انها شود وانچه فائده دارد مغز اینها است چنانچه طریقت مغز
شریعت است وتمام فوائد مترتب بران است وبالجمله خود را اهل طریقت ودیگر انرا اهل شریعت واین دو
رشته را متغایر گرفته اند رشتهٔ خود صحیح ورشتهٔ غیر را باطل دانسته اند تا ترتیب اثر داده اظهار عداوت مینمایند
خصوصا نسبت بعلمای اعلام چنانچه در موقعش اشاره خواهد شد ودر کلمات بحر العلوم قدّه نیز گذشت
حاصل اینکه این معنی هم یکی از طرق اشتباه انها ازلیست که متصوفه از این راه باین تقریبات عوام را اسیر از راه
پیچیده طوق مریدی در گردن انها می نهند خصوصا بضمیمهٔ این حرف که شما داخل در طریقت شوید بعد
انچه را کرده باشید بر گردن ما باشد چنانچه مکرر از بعضی از اسمعیلیه شنیدم وهمین حرف را در صدر اسلام یهود
ونصاری نسبت ببعضی از مؤمنین میزدند وانها را ایمن از عقاب الهی مینمودند چنانچه خدای تعالی در

بیان اینکه صوفیه میگویند بنای ... اثنی عشری ...

قران مجید از انها خبر داده میفرماید قال الذین کفروا للذین امنوا اتبعوا سبیلنا ولنحمل خطایاکم وما هم بحاملین من
خطایاهم من شیء انهم لکاذبون ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم الخ ذرهٔ از گناهان شخص گمراه کاسته
نمیشود بلکه بمقدار گناهان او یا بیشتر بر گناهان گمراه کننده افزوده میشود وکان عاقبتهما خالدین فی النار
ولابد است از تحقیق وبیان معنی شریعت وطریقت وحقیقت تا بر ارباب بصیرت معلوم شود بدانند که
این تقریبات باطل محض اشتباه اندازی وتشکیک در قلوب مؤمنین واخلال در ایمان انها است پس میگوئیم
اولا لفظ طریقت در میان اخبار ما غیر از یک خبر نبوی که انهم غیر معلوم است چنانچه خواهد امد ظاهرا نباشد
وشاید از اصطلاحات واختراعات متصوفه باشد وثانیا بر تقدیر ثبوتش در اخبار ویا در قران معنای
صحیحی که ممکن باشد از اخبار واز کلمات بعضی بدست اورده دو معنی است معنی اول اینکه مراد از شریعت
قران مجید وعلم باحکام ان بتفسیر وبیانیکه از ال عصمت وطهارت علیهم السلام رسیده است که شفاء کلیهٔ
امراض قلبیه است چنانچه مولا الموحدین ع در خطبهٔ شریفه اش میفرماید وتعلموا القران فانه ربیع القلوب
واستشفوا بنوره فانه شفاء الصدور ومعلوم است انسان از زمان تولدش مسافر سفر اخرت است وچون
قدم در دائرهٔ تکلیف نهاده سفر او خطرناک بلکه در هر خطوهٔ از خطوات ان مهالک عدیده وخواطر عظیمه می
باشد زیرا که ادمی در این عالم کون وفساد لا زال گرفتار واسیر جنود وهم وغضب وشهوت ومغلوب اهویهٔ
متضادهٔ لجهٔ طبیعت است واعمال وامانی او را محیط وهموم وغموم بر او مستولی بتزاحم عادات ورسوم
منافیه مزاحم وبمنافیات طبع ومنافیات خواطر مبتلا مخاوف عدیده را منتظر وسهولات کثیره را مهیا هی
گوشهٔ خواطرش را مشوش ودر هر زاویه از کانون سینه اش اتش وانواع فقر واحتیاج منظورش واصناف
الام واسقام درد ورو گذارش گاهی در گشایش اهل وعیال وزمانی در خوف تلف مال گاه جاه میخواهد و
نمیرسد وگاه منصب میجوید ونمیباشد خار وخار چه غضب وکبر واهل ورا دامن گیر ودر چنگ حیات و
عقارب وسباع عالم جسمانیت ومادیت زبون وحفرهٔ خانهٔ دلش از ظلمات وهم وطبع تیره وتار وبا فزون
از صد هزار هموم متضاده گرفتار از هر طرف دو گرداند سیلی روزگار خورده وبهر جا پا نهد خاری بپایش
خلد پس با وجود این بوادی تاریک خوفناک در راه وبار گران تکلیف بر دوش طی طریق نمیتوان کرد مگر
باستضائه بنور قران مجید که علم ان از طریق ال عصمت بمنزلهٔ شمع وچراغیست در دست سالک که بنور ان
خود را از ظلمات بوادی شبهات وخاشاک صحاری ضلالات رهانیده وهو الدلیل الذی یدل علی خیر
سبیل کما وصفه بقوله ان هذا القران یهدی للتی هی اقوم ادائه طریق وایصال الی المطلوب که عبارت از

بیان معنی اول شریعت و طریقت

امر سیّم از امور مشترکهٔ بین آنها

بیان معنی فرق تفسیر تعبیر

مقام زلفی الی الله سبحانه وتعالی باشد مینماید پس هر کس استضائه بنور قران از طریقهٔ اهل عصمت نمود از هر
کس بی نیاز طی مراحل مینماید و کسیکه بغیر نور قران خواهد از این بوادی عبور نماید البته او را میسر نخواهد
شد و بی نیاز از قران نخواهد بود چه قرانست فارق و مایز بین حق و باطل چنانچه مولی الموالی امیر المؤمنین
میفرماید لیس علی احد بعد القران من فاقة ولا لاحد قبله من غنی فانک محتاج الی فرقان یفرق بین الحق و
الباطل فی ظلمة هذه الدار التی لابد من تحصیل الزاد فیها من جمیع ما تحتاج الیه وهو الفرقان و علم قران بمنزلهٔ
ریسمانیست که سالک طریق الی الله دست باو گرفته خود را از چاه طبیعت و مادیت نجات و از صحرای وهم
و امل بیرون برده بسر منزل مقصود میرساند چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده ان هذا القران حبل الله
وهو النور المبین و الشفاء النافع عصمة لمن تمسک به و نجاة لمن تبعه و در حدیث دیگر میفرماید اذا التبست
علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقران فانه شافع مشفع من جعله امامه قاده الی الجنة و من جعله خلفه
ساقه الی النار و هو الدلیل یدل علی خیر السبیل الخ پس هر کسیکه قران مجید را از طریق بیان ائمه علیهم السلام
که ادلاء علی الله و دعوت کنندگان بسوی حقند که در زیارت جامعه میفرماید الی الله تدعون و علیه
تدلون اخذ کرده و از اثر این نور مبین که میفرماید کلامکم نور و امرکم رشد حرکت و عمل نموده لامحاله این نور
میکشاند او را بسوی مقصود خویش که فرمود من جعله امامه قاده الی الجنة و خدا تعالی میفرماید ان هذا
صراطی مستقیماً فاتبعوه و چنانکه قران را از غیر طریق ائمه علیهم السلام مانند تفسیر محی الدین و امثالش
که تفسیر برای است و عقل کل فرموده من فسر القران برأیه فلیتبوء مقعده من النار و در کلام مجید میفرماید
ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله اخذ نمود این کس قران را پشت سر انداخته و نتیجه اش را فرمود من جعله خلفه
ساقه الی النار پس سبیل الی الله منحصر است در قران ببیان اهل العصمة و ماورای آن هر چه و از هر که باشد
سبیل الی غیر الله و موجب تفرقه عباد است از راه خدای تعالی بمقتضای کلام مجید که بصیغهٔ جمع فرموده ولا
تتبعوا السبل الخ سید معصوم علیشاه دکنی در کلمهٔ دوم از کلماتش میگوید سالک اگر اتصال روی براه حق
آورد و کتاب عز و جل را بدست چپ گیرد و سنت رسول را بدست راست و در میان این دو روشنائی
راه را طی کند و اینکه گفته قران را بدست چپ و سنت را بدست راست گیرد شاید اشاره باشد باینکه قران
نظیر معجونیست که انسان قطع دارد که این معجون شفای فلان مرض مهلک است ولی کیفیت ترکیب و خوردن
و خورانیدن آنرا بمریض نمیداند پس اگر اصلاً ترک استعمال این معجون نموده بمریض نخوراند هر آینه مریض
هلاک خواهد شد و همچنین اگر استعمال این معجون نمود با اینکه کیفیت ترکیب و خورانیدن آنرا نمیداند اند

البته مریض هلاک میشود ولی چنانچه طبیب حاذقی که کیفیت ترکیب و خورانیدن معجون را بداند و بمریض
بخوراند البته مریض شفا یابد پس قران مجید که ربیع قلوب و شفاء کلیهٔ امراض مزمنه که هر یک بتنهائی
سبب تام از برای هلاکت نفس میباشند معجونیست که کیفیت ترکیب خوردن و خورانیدن آنرا احدی نمی
داند جز اطبای حقیقی صلوات الله علیهم که استفاضهٔ این علم و طبابت را از منبع حکمت حکیم علی الاطلاق فرموده
که میفرماید لا یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم پس باید اخذ بفرمایشات آنان کرده بر طبق او عمل
نموده تا خود را مصداق اخذ بقولکم عامل بامرکم نمائیم و از این امراض مهلکهٔ قلبیه نجات یابیم پس اگر کسی
خواهد خصوصیات قران و آداب معالجات و مداوای آن را بداند باید خدمت این خانواده و از ایشان شنود
و مربی دارد و بغیر این معرفت قران میسر نشود) تا نه بیند کسی سلیمان را) نشناسد زبان مرغان را) پس
بنا بر این آنچه بر سالک مسلک دقیق دین و طالب مطلب ثبوت یقین واجب و لازم است اینکه هر آینه دست
تولی از دامن ولای آل عصمت بر ندارند و بدلالت و دستور العمل ایشان عمل و طی طریق نماید تا ایشان در این
طریق خوفناک و صحرای پر از خار و خاشاک رهنمای شفیق و مشکل کشای حقیق او شوند و در مهالک
منجی و در مزالق ممد وی گردند) طی این مرحله بی همرهی خضر مکن   ظلماتست بترس از خطر گمراهی
زیرا که دزدان و راهزنان از هر طرف سر راه را گرفته و سالکان طریق حق را از جاده منحرف نموده در خلوات
و پنهانی که اسم آنرا محفل و جماعت خانه و غیر ذلک گذارده میکشانند و درّ گران مایهٔ ایمان که سرمایهٔ تجارت
آخرت است از کف ایشان بیرون مینمایند پس اگر در این سفر خطرناک بدون دلالت و راه نمائی ادلاء حق که
مرشدان شاه راه عنایت و پیران طریق هدایتند نمیتوان قدم زد و الا دوچار دزد و در چنگ راهزن گرفتار
شوی) پیر میباید در این ره ای پسر   ورنه غولت میبرد اندر بدر) در ره هر شهر و ده باید دلیل) نیست
زان ره کمتر این ره ای خلیل) فرد رفتن این ره ار دگمرهی   پس قلاووزی بجو تا وارهی) و نیز این عالم
کون و فساد مانند دریای عمیق بی پایان و حرص و آمال در این عالم بمثابهٔ گردابیست که غرق شده اند در او
خلق کثیری و حق تعالی جل و علا بمنزلهٔ ساحل این دریاست و عقل سلیم که میکشاند صاحب خود را بسوی
حق کشتی و بادبان او دانشمندی و علم قران است) عقل کشتی آرزو گرداب و دانش بادبان   حق تعالی
ساحل و عالم همه دریاستی) و البته عبور از این بحر عمیق با وزیدن بادهای مخالف طبیعت و موجهای
گوناگون نفس اماره و گردابهای واژگون شیاطین جنی و انسی نتوان نمود و خود را بساحل رسانید مگر
بتهیه نمودن سفینه و کشتی بازگشت بسوی خدا و پاروب گذشت از ما سوای و بادبان شریعت که قران مجید است

ولنگر طریقت که عمل بقران است ومع ذلک باوجود تمام اینها محتاج بنا خدا وکشتی بان حاذق وماهری که
علم بطرق دریا واصلاح کشتی داشته باشد که ال عصمت ع است مباشی تا بمعاونت این ناخدایان ماهر کشتی
خود را بساحل رسانی) ای فلک نشین بحر تهذیب   ثابت زپی صلاح تادیب) در کشتی بازگشته جاکن
پاروب گذشته را بپا کن) شد بهر تو بادبان شریعت   امد پی لنگرت طریقت) این چارا گرچه هست ناچار
زین پس هم ناخداست درکار) وچون اسباب نجات از هر جهة راجع وبدست بانی این خانواده است
پس در حقیقت اینها خود کشتی وهم کشتی بانند که فرمود مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن
تخلف عنها غرق ودر جای دیگر میفرماید واعلموا ان الدنیا بحر عمیق قد غرق فیه خلق کثیر وان سفینة نجاتها ال
محمد علی هذا وولذا ما للذان یکونان بعده وسایر افاضل اهلبیته انچه پیمبر زد مثل بر کشتی نوح اهل بیتش را
خود او را ناخدا لنگر علی زهراست سکانش) پس شریعت عبارت است از علم بقران مجید از طریق بیان اهل
بیت ع که مانند شمع وچراغیست که سالک از اثر نور او طی طریق مینماید وبمثابه سفینه ایست که بواسطهٔ تشبث
بان عبور از دریای موج خیز وگردابهای وحشت انگیز نموده خود را بساحل میرساند ومراد از طریقت
عمل نمودن باداب واحکام قران است از اتیان بواجبات ومندوبات واجتناب از محرمات ومکروهات
وتحصیل اخلاق حمیده وصفات پسندیده که موجب کمالات وترقیات نفسانیه است وتخلیه از صفات رذیله
که باعث شقاوت وانحطاط نفس است وبالجمله انچه از اداب که اسباب وطریق نجات از هلکات ووصول بسوی
درجات عالیات است بمقتضای لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین در قران مجید موجود پس عمل نمودن باداب
شرعیه بمنزلهٔ طی این مسافت وحرکت وقدم برداشتن بطرف مقصد است که انسان مادامیکه در این نشاه است
باید در عمل کوشد وچنانکه مسافر این نشاه که از بلدی ببلدی میرود در بین راه تمام سعی او در سرعت حرکت
وزود رسانیدن خود بمنزل است زبرای استراحت ومادامیکه در بین راه است استراحت ندارد همچنین این
مسافر سفر اخرت که عملش بمنزلهٔ حرکت وقدم زدن در راه است باید تمام سعی وهم او در عمل باشد که فرمودند
الیوم عمل بلا حساب وغدا حساب بلا عمل) دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر   کای نور چشم من
بجز از کشته ندروی) پس در این دنیا که دار عمل وبازار تجارت وصحرای زراعت است باید فرصت غنیمت
شمرده تا ربحی بدست اورده ذخیره نماید از برای حین اجل چنانچه سید رسل ص در بعضی از خطباتش
میفرماید الا وانکم فی ایام عمل من ورائه اجل فمن عمل فی ایام عمله قبل حضور اجله نفعه عمله ولم یضره اجله ومن
قصر فی ایام عمله خسر عمله وضره اجله الخ البته هر دانه که در دو وند دیع بر زمین پاشیدی وزراعت نمودی

بیان معنی اول طریقت

در روز حصاد ثمرهٔ آن را درو خواهی نمود پس ملتفت باش که چه بذری بر زمین افشانی، از مکافات عمل غافل مشو کند از گندم بروید جو ز جو، و نتیجهٔ عمل را از کم و بیش و خیر و شر در نشاهٔ آخرت بمقتضای فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره مشاهده خواهی نمود و بالجمله انسان مادامیکه در این نشاه است عمل او منقطع نمیشود و انتهائی ندارد بلکه منتهی الیه و تمام شدن عمل انسانی وقتیستکه رحل اقامت از دار غرور بسوی دار سرور ببندد و انتقال از دار فانی بدار باقی نماید که در کتاب مجید میفرماید فاعبد ربك حتی یأتیك الیقین که یقین تفسیر بموت شده است و چنانچه در زیارت امین الله که بما تعلیم فرموده میخوانیم اشهد انك جاهدت فی الله حق جهاده و عملت بکتابه و اتبعت سنن نبیه حتی دعاك الله الی جواره فقبضك الیه باختیاره ولك کریم ثوابه که شهادت میدهیم اینکه ائمهٔ هدی علیهم السلام مجاهد فی سبیل الله و عامل بکتاب الله و تابع سنت رسول الله ص بوده اند تا زمانیکه دعوت حضرت احدیت جل و علا را لبیك گفته رحلت از این دار فرموده اند و همچنین در حدیث قدسی میفرماید یا موسی ان العبد یعمل فی الدنیا حتی یذکر الموت فیندم علی ما سلف له من الذنوب و الخطایا الخ که تصریح فرموده است اینکه غایت و تمامیت عمل بموت است و از این قبیل اخبار و ادعیه که دلالت دارد بر عدم انقطاع عمل در دار دنیا بسیار است و بنا بر این معنی حتی در آیهٔ شریفه است حتی یأتیك الیقین غائیه است و مفهوم دارد و حکم ما بعد الغایة مخالف با حکم ما قبل الغایه است بمقتضای الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل و ممکن است که حتی در آیهٔ شریفه عاطفه و بمعنای مع باشد نظیر الی در الی المرافق و الی الکعبین که در آیهٔ وضوء است ای فاعبد ربك مع کونك فی مرتبة الیقین و ممکن است که حتی در آیهٔ شریفه حصریه باشد بمعنی اینکه وصول و رسیدن بمرتبهٔ یقین که یکی از مراتب ایمان است چنانچه ان شاء الله ذکر میشود منحصر است عادة در عمل و اطاعت نمودن از مولی چنانچه معروفست در السنه مثلا میگوئی تحصیل علم کن تا ملا شوی کار کن تا نان پیدا کنی نه معنیش اینستکه بعد از ملا شدن و نان پیدا کردن آسوده بخواب چه اگر خوابیدی این علم و نان از کفت بیرون میرود بلکه معنیش اینستکه طریق ملائی و نان پیدا کردن بر حسب متعارف منحصر است در تحصیل و کار کردن و بالجمله اگر کسی خواهد در بساط سلطان بمقام ریاست و وزارت رسد البته باید شب و روز آرام نگرفته در اصلاح مملکت و خدمت سلطان کوشد تا لیاقت پیدا کند بمنصب ریاست و وزارت و مخلع بخلعت صدر اعظمی شود حال چنین کسیکه زمام مملکت در دست او است که اگر آنی غفلت نماید شیرازهٔ کارها از هم گسیخته میشود چگونه ممکن است که این شخص ترك رسیدگی بمملکت نماید پس فاعبد ربك حتی یأتیك

الیقین که معنی تحت اللفظی ان اینستکه عبادت کن پروردگار خودرا تا بمقام یقین رسی مثل اینستکه بگوئی
خدمت کن دولت را تا بمقام صدارت و وزارت رسی یعنی بدون خدمت باین مقام نخواهی رسید
نه اینکه بعد از رسیدن بمقام وزارت دیگر نباید خدمت و رسیدگی بامور مملکت نمائی بلکه در این مقام
زحمت و خدمت او بمراتبی بیش از پیش خواهد بود و بنابراین دو معنی اخیر حتی غایته نیست و مفهوم
ندارد و اخس معانی ثلاثه معنی وسط است و بهر حال معلوم شد اینکه معنا ثرا که جهال از متصوفه از
برای ایه شریفه میکنند و میگویند عبادت تا وقتیستکه انسان واصل بحق نشده باشد و مرادشان از وصول
بحق خرافاتیست که در اصطلاحات خود ذکر میکنند چنانچه در حکایت صاحب مجلی گذشت غلط محض
و زندقه صرف است حاصل اینکه طریقت عبارتست از عمل کردن باداب و احکام قران مجید از طریق بیان
ائمه که بمنزله حرکت و طی کردن راه است چنانچه در تفسیر ایه شریفه ان لو استقاموا علی الطریقة الخ
از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که فرموده یعنی استقامت بر ولایت علی بن ابیطالب و
اوصیا او و اطاعت و عمل باوامر و نواهی ایشان و اما مراد از حقیقت انتقال و ارتحال از این نشاه که دار جوان
و غرور است بسوی نشاه اخرت که دار قرار و سرور و بقاء و خلود است که اصل خلقت انسان را خدا بتعالی
از برای قرار و خلود در ان فرموده است چنانچه مولی الموحدین علیه السلام میفرماید خلقتم للبقاء لا
للفناء لکن من دار الی دار تنقلون فتزودوا لما انتم سائرون الیه و خالدون فیه که ان عالم عالم کشف اسرار
و هتک استار و ابلاء اخبار که انچه را که انسان در این دنیا در پرده و پنهان از نظر خلق نموده است از خیر و شر بلکه
خود بسیاری از اعمال خودرا فراموش و از نظرش محو گردیده است تمام را در صحیفه عمل او ثبت نموده بدست او
میدهند چنانچه در حدیث قدسی میفرماید یا ابن ادم الموت یکشف اسرارک و القیمة تبلوا اخبارک و الکتاب
یهتک استارک بلکه بمجرد خروج روح و قدم نهادن در ان نشاه بالعیان مشاهده مینماید انچه را ذخیره نموده است
بمقتضای فرموده رسول اکرم صلعم که میفرماید ان احدکم اذا مات قامت قیامته یری ماله من خیر او شر و همچنین
رحلت از این دار وقتی است که انسان می بیند جزاء و فائده انچه را که پیش فرستاده است از خیرات و مبرات و قلت
فائده انچه را که پشت سر گذاشته است از ذخارف دنیا که میفرماید صلعم ان المرء عند خروج نفسه و حلول رمسه
یری جزاء ما اسلف و قلة غناء ما خلف الخ) تو چراغی بگور خویش فرست کس نیارد زپس تو پیش
فرست) که فرموده المرء اذا هلک قال الناس ما ترک و قالت الملائکة ما قدم و ان روز یست مقام ظهار
مکنونات و ابراز امور غیبیه بصورت حسیه کما قال عز من قائله هنالک تبلو کل نفس ما اسلفت و انجا است

بیان معنی حقیقت قرب

فصل دوم در حالات صوفیه

عالم کشف و شهود بمقتضای فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید که پرده از پیش چشمها برگرفته میشود حاصل
اینکه نوع بشر نسبت بامور عالم اخرت از خصوصیات وعد و وعید و ثواب و عقاب و کیفیات انها پردهٔ
ضعف یقین پیش چشم انها را گرفته و علم بحقائق انها پیدا نمیکنند خصوصا ان کسانیکه هیچ عقیدهٔ بان نشاه
ندارند بلکه نسبت بان کور محض و نابینای صرف میباشند و مانند بهائم تمام همتشان اب و علف است
و غیر از امور دنیویه که چشم بان دوخته اند چیزی در نظر ندارند کما قال مولی الموالی امیر المؤمنین علیه السلام
الدنیا منتهی بصر الاعمی لا یبصر مما ورائها بشیء و همچنین دنیا منزلگاه خواب و اخرت جای یقظه
و بیداریست کما قال السجاد علیه السلام الدنیا سناة والاخرة یقظة و نحن بینهما اضغاث احلام و اضغاث
احلام عبارتست از رؤیا و خوابیکه تأویل و تعبیر ندارد زیرا که صادقه و کاذبه او بیکدیگر مخلوط شده
تمیز داده نمیشود مانند غالب خوابهائیکه انسان در فصل خریف و زمستان می بیند که از حین خوابیدن
تا بصبح عوالم مختلفه بنظرش میاید گاه بیدار شده خود را در عالمی و گاه خوابش برده خود را در عالم
دیگر می بیند خوابهای وصله وصله که هیچ نتیجه و تعبیری ندارد اینست که امام علیه السلام حال ما مردم را
در این دنیا تشبیه فرموده است باضغاث احلام از جهة اینکه گاهی بزبان میگوئیم ما اخرتی هم داریم ولی
کفتنی که قلب از او بی خبر است و از دور تماشا کردن) از قیامت خبری میشنوی دست از دور بر
اتش داری) و اما غالب اوقات حرص دنیا مارا مست و لایعقل نموده است که بالمرة ما ورای ان از
همه چیز فراموش داریم) مردمان غافلند از عقبی همه گویا بخفتگان مانند) ضرر غفلتی که میسوزند
چون بمیرند اگهی دانند) از جهة اینکه دار اخرت است عالم کشف حقایق و شهود کلیه وقایع و عالم ذرات
و ایقان که انچه را انسان در این عالم در شک و ریب بوده است مما جاء به الانبیا من اهوال القیمة ان روز
بصیرت تامه پیدا کرده برأی العین مشاهدهٔ انها مینماید و از پروردگار خویش درخواست برگشتن
میکند که خداوندا من تا کنون در شک بوده ام این همه کلمات انبیاء و اوصیا را دیدم و شنیدم که ای مردم
حذر کنید از روز قیامت و عذاب الهی تکذیب انها نمودم چرا که محی الدین عربی گفته بود عذاب از مادهٔ
عذب بمعنی خوش گوار است و من اطاعت او کرده بودم ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیلا
و حال یقین بفرمایشات نبی و اوصیا او پیدا نموده ام و کنا نکذب بیوم الدین حتی اتینا الیقین حال
تمنی دارم مرا بر گردانی بدار دنیا تا اطاعت و فرمان بری تو نمایم ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل
صالحا انا موقنون ولی انچه عجز و لابه نماید جواب فوعزتی و جلالی لا ارد احدا ابدا یا ایشان داده

میشود بمقتضای حدیث شریف قدسی پس در این حال فریاد و نالهٔ یا لیتنی کنت ترابا از او بلند کردید
کرای کاش خاک زیر قدم اهل دنیا و امروز خاک زیر قدم اهل محشر بودم و پا بر سر من کذارده پایمال میشد
و این عذاب و خفت را ندیده بودم پس بنا بر این بیانات حقیقت عبارت است از موت چنانچه یکی از
معانی لغویهٔ لفظ حق که مبدء اشتقاق حقیقت است نیز موت است واکر حقیقت را عبارت از ثبوت
و تحقق هم کرفتیم نیز ثبوت و تحقق مطلق نسبت بنوع بنی ادم حاصل نشود مکر بعد از موت که عالم کشف
حقایق و ابراز ضمایرات و بنا بر این معنی که از برای شریعت و طریقت بیان شد معلوم شد اینکه بین
این دو ملازمه است در شرع غرای احمدی که منفک از یکدیکر نمیشوند که هر یک بدون دیکری ثمرهٔ و فایده
نمی بخشد و اما حقیقت باین معنی که بیان شد ارتباطی بشریعت و طریقت باین معنی ندارد اکرچه رسیدن
بنتایج این دو در ظرف تحقق این معنای از حقیقت میباشد خلاصه بعد از اینکه بین شریعت و طریقت
ملازمهٔ لاینفک است شرع ظاهر اینه بر سالک لازم اید که عمل و ریاضت خویش را در طریقت توام و همدوش
شریعت قرار دهد تا شریعت او را راه نما شود زیرا که طریقت چون نور حدقهٔ چشم است و شریعت مانند
پرتو افتاب و ضوء چراغ که از خارج بتابد و بتابش انها و بدیدن نور مستفید میکردد لازم است که هر یک
از این دو را اکر فاقد شد معطل ماند و دیکری فایدهٔ از برایش نبخشد مثلا در تاریکی شب اکر روشنائی
همراه داشته باشد انکاه با چشم راه را ببیند و یا در روز بضیاء افتاب با چشم بینا راه را دیده راه رود و ببر دد
نخواهد افتاد و اما چنانکه فاقد این دو یا یکی از این دو شود هر اینه هر طرف رود سر کشته و کمراه کردد و بمقصد
نرسد ولی چون این دو دولت و سعادت عظمی دست دهد نور علی نور پیدا و سر پنهانی هویدا کردد پس
سالک باید ظاهر و باطن بین باشد نه احول ابلیس و احول لعین که ظاهر ادم خاکی را دید و از باطن او که
مرات اسما و افعال و صفات الهیه بود غافل ماند و اعور کردیده سر از اطاعت امر حق پیچیده و راه دوزخ
پیش نمود و همچنین مسائل شریعت و نضایح طریقت بمثابه دو مادر و بمنزلهٔ صغری و کبری است و
معرفت فرزند انها و نجات نتیجهٔ انها است و البته فرزند بی ابوین و نتیجه بی مقدمتین حاصل نکردد و
مسلم است که عمل و ریاضت بی تشرع و تعبد مانند پرهیز بی غذا ماند که مریض را هلاک نماید و سلوک
بی انقیاد و تزکیه بی امتثال ما هو المأمور به و المنهی عنه فی الشرع الشریف چون طاعت بی طهارت و میوهٔ
بی پوست و مغز بی قشر ماند که باندک مایه و جزئی برودت و حرارت متغیر و متعفن کردد و از حیز
انتفاع و التذاذ بیرون رود و مانند درختی که اب باو نرسیده میوه اش خام خام از شاخ فرو ریزد

بیان اینکه طریقت از لوازم
شریعت است و بیان معنی
[illegible]

بیان نتیجه بین شریعت و طریقت

وضایع و پایمال شود و بکار سوختن نیز نباید پس چنانچه انسان شجرهٔ طیبهٔ طریقت را الا ینقطع از مشرع ارفع

شرع اقدس اب یاری نماید هر اینه ثمرهٔ ان المتقین فی ظلال و عیون و فواکه مما یشتهون کلوا و اشربوا هنیئا

بما کنتم تعملون را در ضیافت خانه که بخطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی

فی عبادی وادخلی جنتی دعوت شده است تناول و نوش جان میفرماید و از سرچشمهٔ ان لو استقاموا

علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا با کاسهای و یطاف علیهم بانیة من فضة و اکواب کانت قواریرا بید خدمت

کذاران و یطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رایتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا شاداب و ریان میکردد و چون

خود را در مقام ان المتقین فی مقام امین فی جنات و عیون ملبس بلباس یلبسون من سندس و استبرق

متقابلین مشاهده نماید یاد خویشان و دوستان نموده تمنای یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و

جعلنی من المکرمین مینماید که ای کاش میدیدند و میدانستند که من از جهة جمع بین شریعت و طریقت

که علم و عمل باشد باین مقام و مرتبه رسیده ام و اما چنانکه اخذ بخصوص شریعت نموده و دست او از

طریقت تهی باشد یعنی اعتراف باوامر و نواهی ائمه علیهم السلام مینماید و علم باحکام شریعت و

قران مجید دارد ولکن عامل بانها نیست فقط دارای علم است و هیچ بهره و فائدهٔ از علمش نمیبرد چنانچه

در حدیث شریف قدسی میفرماید مثل العلم بلا عمل کمثل الشجر بلا ثمر و امام علیه السلام میفرماید اشد

الناس عذابا یوم القیمة من علم علما فلم ینتفع به و پیغمبر میفرماید که حاصل مضمون فرمایشاتش اینکه

مثل انچیزهائیکه من مبعوث شدم از برای بیان کردن انها از هدایت و رحمت مثل بارانیست که بر زمین

میبارد پس در بعضی از ان زمینها کیاه و کل و ریاحین میروید و در بعضی از ان زمینها از باران اب جمع

میشود و مردم از ان ابها منتفع میشوند از اشامیدن و زراعت نمودن و حیوانات از انها منتفع میشوند

و بعضی دیکری از ان زمینها شوره زار است که نه کیاه میروید از انها و نه اب نکاه میدارد که حیوانات از

ان منتفع شوند همچنین است قلوب عالمین که عاملین بر انچه را که من اورده ام میباشند و عالمین که

تارکین انها یند یعنی تارکین مانند زمین شوره زار و عاملین مانند زمین سبزه زار میباشند و

بالجمله کسیکه اخذ بشریعت و ترک طریقت نماید یعنی علم باحکام شرعیه از طریق ال عصمت علیهم السلام

داشته باشد و عمل بان ننماید داخل میشود در زمرهٔ و من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم خالدین فیها

ابدا و مستحق غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذابا الیما میکردد و بمقتضای و لو تری اذ المجرمون ناکسوا

رؤسهم عند ربهم هر چند سر در پیش افکنده با کمال شرمساری تمنای رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا

بنما ترکت نماید جواب کلا انها کلمة هو قائلها خواهد شنید کہ تو کسی هستی کہ اعتراف بمحبت خانواده داشتے
وعالم باحکام الهیہ بودی وعمل نمیکردی امروز اینست سزای نافرمانی کہ درد نیا داشتی کہ از جملۂ نافرمانیها
خلطہ ومعاشرت باغیر مذهب بجهۃ زخارف دنیا با اینکہ میدانی مفسدۂ اثر اکہ معاشرت ومصاحبت با
انان مانند سنگ سرد کہ بران نشینی بتدریج رفتہ رفتہ کرمی دل وغیرت دین تو را از تو بکیرند واندک اندک
از خنکی وبی دردی خود عوض بتو دهند خصوصا اختلاط وامیزش با متشبهین بالسالکین المستخفین
بالدین المتین والقران المبین کہ اوامر ونواهی را سبک ومختصر کیرند وبنظر حقارت در احکام شریعت
نکرند ومنافع وفوائد جلیلۂ از اقلیل وپیسر شمرند) چہ با نادان نشینی مسخ کردی چہ جای مسخ یک
ره فسخ کردی) مبادا بادشمن دہیت سرکار کہ از فطرت شوی ناکہ نکونسار) علاوہ بر اینکہ بواسطۂ
معاشرت ومصاحبت تو بسا جمعی از مؤمنین بضلالت وکمراهی افتند کہ در روز رووبال انها هم شریک
کردی حسرت بر حسرت وندامت فوق ندامت فریاد یا لیتنی کنت ترابا بلند نمائی کہ ای کاش خاک
میبودم وپایمال اهل محشر میشدم وروز کارم باینجا نمیکشید واما کسانیکہ اخذ بطریقت وترک شریعت
کرده اند یعنی کسانیکہ عمل بقران از طریق ابو حنیفہ کرده وکسانیکہ در این زمان می بینم دم از طریقت می
زنند وخود را در مرتبۂ فوق بر شریعت وبی نیاز از شریعت می بینند کہ در ظاهر خود را بلباس محبین
خانواده در اورده اند ولی در باطن عمل بتفسیر وکلمات محی الدین واشعار ملای رومی وخرافات منصور
حلاج وامثال اینها کہ معلوم نیست علاقۂ بهیچ دیانتی داشتہ باشند بلکہ در لامذهبی بعضے از ایشان
شکی نیست مینمایند واز طریقہ ورویۂ ال عصمت علیهم السلام بکلی دست کشیده اند وبعد از اینکہ
علم تاویل وتفسیر قران مجید منحصر در باری تعالی واهل بیت عصمت علیهم السلام میباشد بمقتضای
کریمۂ لایعلم تأویلہ الا الله والراسخون فی العلم این تفاسیر وتاویلات تفسیر وتأویل برأی است ومفسّر
ومأوّل ان داخل در من فسّر القران برأیہ فلیتبوّأ مقعده من النار خواهد بود وعاملین باین تفاسیر و
این چنین طریقتی کہ در حقیقت عین نفاق وشقاق با خانوادۂ عصمت وطهارت علیهم السلام است
در زمرۂ وعد الله المنافقین والمنافقات والکفّار نار جهنّم خالدین فیها هی حسبهم ولعنهم الله ولهم عذاب
مقیم وبمقتضای کریمۂ یوم یعض الظالم علی یدیہ ویقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا انکشت حسرت و
ندامت بدندان کزیده میکوید کاش طریقۂ کہ پیغمبر تعیین فرموده بود سلوک نموده بودم ویا ویلتی
لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا وای کاش این اشخاص را پیشوایان خود قرار نداده بودم ومتابعت اینها نکرده بودم

بیان اینکہ
مجالس [illegible]
جمیع بدعت
وطریقہ [illegible]
وهمه از انها
و هفتاد و سه فرقہ
اینها واست

بیان معنی دوم از شریعت و طریقت و حقیقت

کہ ما گمراہ کردہ امروز مبتلا بعذاب الہی گردیدیم وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا السبیلا
ولی ندامت سودی نبخشد وکان عاقبة الطالب والمطلوب خالدین فی النار این یک معنی طریقت کہ عبارت
از عمل باداب شرعیہ باشد چنانچہ در ایہٴ شریفہٴ ان لو استقاموا علی الطریقة الخ حضرت باقر علیہ السلام
فرمودند یعنی استقامت بر ولایت علی بن ابیطالب و اوصیا او و اطاعت و عمل باوامر و نواهی ایشان
است و معنی دوم اینکہ مراد از شریعت مرتبہ از عمل نمودن باحکام و اداب شرعیہ و مراد از طریقت مرتبہ
ثانیہ از عمل و مراد از حقیقت مرتبہٴ ثالثہ از عمل باشد و سابقا اشارہ شد اینکہ لفظ طریقت در میان
اخبار ما نیست مگر یک خبر نبوی کہ صاحب طرائق الحقایق مینویسد کہ این حدیث در غوالی اللئالی
و در حدائق مذکور است و این داعی بعضے از مجلدات حدائق کہ در دست بود اجمالا سیر نمودہ این خبر
بنظر نرسیدہ و غوالی اللئالی و بعضے دیگر از مجلدات حدائق فعلا در دست نیست تا مراجعہ شود ولی بعضے
از موثقین از اهل علم از حاجی نوری نور اللہ مرقدہ الشریف نقل نمودند کہ این خبر در میان اخبار ما می
باشد و خبر را در طرائق الحقایق اینگونہ نقل نمودہ است قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ الشریعة اقوالی و
الطریقة افعالی والحقیقة احوالی و این را مدرک و مستمسک قرار دادہ اند از برای خرافاتی کہ جهال متصوفہ
میزنند از اینکہ شریعت لقلقہ لسان است و عبرہ و قنطرہ ایست از برای رسیدن بطریقت و بعد از رسیدن
بطریقت دیگر حاجتی بشریعت و عمل باحکام ان نیست و معتقد بر اینکہ این خبر در میان اخبار یکی از طرق
اصحاب ائمہ علیهم السلام بما رسیدہ است باشد و یا اینکہ مقبول و معمول بہ در نزد جمیع یا معظم اصحاب باشد
چرا کہ یکی از این دو معتبر است در اخذ باخبار نبویہ بر هر تقدیر لابد است در ذکر و بیان معنی خبر تا اینکہ
این شبهات و تسویلات متصوفہ مرتفع گردد بعون اللہ تعالی پس میگوئیم این احکام شرعیہ باقسامها الخمس
از ظاهریہ و واقعیہ یعنی انچہ را کہ پیغمبر ما مامور شدند از جانب حضرت حق جل و علا از برای رسانیدن
انها بعامہ عباد اللہ و شریک بودہ اند انها کافہ مکلفین از حاضرین و غائبین و موجودین و معدومین
در زمان خطاب الی یوم القیمة از برای این احکام در مقام عمل سہ مرتبہ است مرتبہ اولی اینکہ انسان در
مقام عمل در کلیہٴ حقوق و تکالیف اکتفا نماید باجتناب از محرمات یقینیہ و اتیان بواجبات یقینیہ
کہ همین مقدار در عمل نزد اول مرتبہ تقوی میشمارند و بالا تر از این را اگر عبارت از ترک محتمل الحرمة و فعل
محتمل الوجوب در موارد شبهات باشد کہ شارع مقدس اینها را بر سبیل حتم و الزام از عباد نخواستہ
است در مقام عمل نباشد بلکہ اصل بنای شرع احمدی صلی اللہ علیہ و آلہ بر سهولت و مسامحہ شدہ است

بیان مرتبہٴ اول از عمل باداب شرعیہ

چنانچہ

چنانچه فرمود شریعت سهله سمحه که خدا بتعالی بواسطه وجود مبارک خاتم انبیاء که علت ایجاد ماسوای است
بسیاری از تکالیف شاقه برامم ماضیه را از این امت مرحومه برداشته است و توسعه در تکالیف انها
داده است که هر نحو یکه بخواهند از ممر حلال توسعه مئاکل و مشارب و ملابس و مناکح و منازل خود قرار
دهند هیچ بر انها باس و حرجی نیست و این معنے منافی با مقام زهد هم نمیباشد بلکه خود این بعضی از
مراتب زهد است چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید انه لیس الزهد فی الدنیا باضاعة المال
ولا تحریم الحلال بل الزهد فی الدنیا ان لا تکون بما فی یدك اوثق منك بما عند الله عز و جل بلکه همین
قدر یکه انسان اداء فرائض و تورع از محارم و اکتساب از ممر حلال و صرف فیما امر الله نماید داخل در زمرهٔ
اولیاء الله خواهد بود بمقتضای فرمایش امام باقر علیه السلام که فرموده وجدنا فی کتاب علی بن الحسین
علیهما السلام الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون اذا ادوا فرائض الله واخذوا بسنن رسول الله صلعم
وتورعوا عن محارم الله و زهدوا فی عاجل زهرة الدنیا و رغبوا فیما عند الله واکتسبوا الطیب من رزق
الله لا یریدون التفاخر والتکاثر ثم انفقوا فیما یلزمهم من حقوق واجبة فاولئك الذین بارك الله لهم
فیما اکتسبوا ویثابون علی ما قدموا لاخرتهم که حاصل مضمون فرمایشاتش همین نحو یست که عموم
باین شرع مطهر عمل مینمایند از تکالیف ظاهریه و همینها از اولیاء الله محسوب میباشند خلاصه اینکه
این یك مرتبه ایست از مراتب عمل نمودن باحکام الهیه که مال عامهٔ مکلفین است و شارع مقدس فوق
این مرتبه را بر سبیل حتم و الزام از انها نخواسته است و راضی بکمتر از این مرتبه هم نیست بمعنے اینکه چنانکه
کسی دارای این مرتبه از عمل و اطاعت نباشد هر اینه از عصاة محسوب خواهد بود و چنانچه این اندازه از عمل را
دارا باشد در زمرهٔ مطیعین میباشد مرتبهٔ ثانیه از عمل باحکام شرعیه اینکه انسان بعد از دارا بودن
مرتبهٔ اولی همت گمارد بر اجتناب از کلیهٔ شبهات و انچه را که احتمال محظور در او میدهد حذر و اندیشه نماید
از او که مبادا در محظورات الهیه واقع شود چنانچه شارع مقدس نیز در مقام تنزیه عباد و مقدمه از عدم
وقوع انها در محرمات که قرق گاه حضرت حق است نهی از ارتکاب شبهات فرموده اند چرا اگر کسی در
حوالی محرمات قدم نهاد ایمن از وقوع در ان نخواهد بود کما عن ابیجعفر الباقر علیه السلام قال قال جدی رسول الله صلعم
من رعی غنمه الحمی نازعته نفسه الی ان یرعیها فی الحمی الا و ان لکل ملك حمی الا و ان حمی الله محارمه فاتقوا حمی الله
و محارمه و قال صلعم من ترك الشبهات نجی من المحرمات و من اخذ بالشبهات وقع فی المحرمات و هلك من حیث
لا یعلم بلکه بالاتر از اجتناب مشتبهات همت گماشته از مباحات نیز اجتناب نماید مگر باندازهٔ که سد رمق

مرتبهٔ دوم از عمل

بیان معنی ثانی حدیث

از مأکل و مشارب و ستر عورت از ملابس چنانچه مولی الموالی امیر المؤمنین علیه السلام در خطبهٔ شریفه میفرماید
الا و ان لکل مأموم امام یقتدی به و یستضیئ بنوره الا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه
بقرصیه که میفرماید از برای هر مأمومی امام و پیشوائیست که باید اقتدای بامام خود نماید در مقام عمل
و استضائه بنور او نماید تا از مهالک نجات یابد و آگاه باشید که امام شما اکتفا نموده است در این دار
دنیا از لباس بدو ثوب وصله دار و از طعام ان بدو قرص از نان که نخاله ان گرفته نشده باشد کما عن
ابیعبد الله علیه السلام عن ابائه ان امیر المؤمنین ع کان لا ینخل له الدقیق و کان یقول لا تزال هذه الامة بخیر
ما لم یلبسوا ملابس العجم و یطعموا اطعمة العجم فاذا فعلوا ذلک ضربهم الله بالذل البتة اگر انسان در مقام
پوشیدن البسهٔ نظیفهٔ ظریفه و خوردن اطعمهٔ لطیفه اوقات خود را صرف نمود ولو از ممر حلال باشد
دیگر در یاد خدا یتعالی نخواهد بود و از خدا فراموش مینماید چنانچه سلیمان بن داود را اشتغال بدنیا
از یاد خدا باز داشت در قضیه صافنات الجیاد که در قران مجید خبر داده است و چنانکه انسان از یاد
خدا فراموش نماید هر اینه عزت او مبدل بذلت خواهد شد که میفرماید فاذا فعلوا ذلک ضربهم
الله بالذل پس هر قدر که انسان در غذا بانچه رسید قناعت و در لباس هر چه شد اکتفا نماید ولو
بلباس مندرس و صله دار که مولی الموحدین ع فرمودند والله لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت
من راقعها و کذا امور ات دیگر از زینت و الایش دنیا را هر قدر تخفیف داد همان قدر در یاد خدا و قرب
بحضرت حق جل و علا خواهد پیدا کرد پس قرب بحضرت حق در کذشتن و چشم پوشیدن از اسایش
و الایش دنیا و تن دادن زیر بار زحمت و ریاضت میخواهد (تا زیر و رد نشعم نبرد راه بدوست) عاشقی
شیوهٔ رندان بلاکش باشد) و بالجمله بعد از اینکه فرموده اند فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب
و فی شبهاتها عتاب چگونه انسان عاقل راضی میشود که بار خود را سنگین نماید تا در مقام حساب
معطل شده از مقصد خویش باز ماند چه جای اینکه از ارتکاب شبهات خود را مورد عتاب الهی
در اورد خلاصه اینکه این مرتبه و مقام از عمل مقام و مرتبه ایست که بنده بالمره از لذائذ دنیا غض
بصر نموده و لذت قرب الهی را مقدم بر لذائذ دنیا میدارد چنانچه نقل نموده اند که حدیث الشریعة
اقوالی و الطریقة افعالی و الحقیقة احوالی را پیغمبر ص در مقامی فرموده اند که بعضی از اصحاب قدحی
شیر و عسل خدمت حضرتش حاضر نموده که نوش جان فرمایند حضرت میل نفرمودند اصحاب گمان
کردند که شاید شرب شیر و عسل در شرع مطهر محظوری داشته تجویز ان نکرده باشد حضرت فرمودند

نه چنین است که شما گمان میکنید بلکه شریعت من چنانستکه احکام او را از حلال و حرام از برای شما بیان کرده ام
و این را که می بینید من شیر و عسل میل نمیکنم نه از جهة اینکه محظوری در شرب او باشد بلکه مقام زهد مرا مانع
است از شرب ان یعنی من قرب بحضرت حق را طالبم و میل بلذائذ و اسایش دنیا مانع است از قرب بجوار الهی
پس هر کسی بهر اندازهٔ که از جوار حضرت حق دور میشود از جهة کوتاهی خود است که دل بعلائق دنیا بسته و
چشم بلذائذ چهار روزهٔ ان دوخته است و الا بمقتضای من جاهد فینا لنهدینهم سبلنا چگونه میشود که انسان
از جوار رحمتش دور باشد) هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای
کس کوتاه نیست) پس هر که هر نالهٔ و شکایتی دارد از سرکشی نفس خود شکایت نماید) تو بتقصیر خود از
درگه حق محرومی از که مینالی و فریاد چرا میداری) مرتبهٔ ثالثه از عمل کردن باداب شرعیه که مرتبه
ایست راجع باصلاح حالات و تهذیب اخلاق و فوق ان دو مرتبهٔ سابقه است چرا که انها راجع است
باعمال جوارحی خارجیه که غالبا از اثار مرتبهٔ ثالثه و ناشی از این مرتبه که امر یست معنویه میشوند اینستکه
انسان بادارا بودن ان دو مرتبهٔ سابقه در مقام اصلاح احوال و تهذیب اخلاق خود برامده خود را تخلیهٔ
از صفات رذیلهٔ مذمومه که صفات شیطانیست نموده و محلی بجلیهٔ اخلاق حمیده و صفات پسندیده که
صفات رحمانی و شعار انبیاء و صالحین است گردانیده که فرموده اند تخلقوا باخلاق الله پس بعضی از این
اوصاف را بر سبیل اجمال و اختصار ذکر مینمائیم و تفصیل انها اگر حیاتی باقی باشد انشاء الله در مقام خود
بیان میشود اما اوصاف رذیله که سزاوار است انسان از انها پاک و منزه باشد و در ایات و اخبار کثیره
مذمت اکیدهٔ از انها فرموده اند امور یست که در این مقام اشاره ببعضی از انها میشود یکی از انها تکبر
و اظهار برتری و بزرگی بر غیر است و بزرگ شمردن انسان است نفس خود را و در مواضعی از قران مجید مذمت
متکبرین فرموده است منها قوله تعالی سأصرف عن ایاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق و در جای دیگر
میفرماید من یستنکف عن عبادته و یستکبر و در جای دیگر میفرماید و کنتم عن ایاته تستکبرون و در جای
دیگر میفرماید بئس مثوی المتکبرین و در جای دیگر میفرماید و کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار
و قال رسول الله صلی الله علیه و اله لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر و از این قبیل
ایات و اخبار بسیار است و این صفت تکبر و کبریا را حضرت حق جل و علا از جملهٔ صفات مختصهٔ خود قرار
داده است و همچنین عظمت از صفات مختصه و فرموده احدی را در این دو نصیبی نیست و هر کس منازعه
نماید مراد یکی از این دو صفت و را در اتش خواهم انداخت کما قال رسول الله ص ان الله تعالی یقول

بیان مرتبهٔ ثالثه از عمل

بیان صفات رذیله از تکبر

الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فی واحد منهما القیته فی النار ولی اول کسی که علم مخالفت و منازعت
با حضرت حق جل و علا برافراشت ابلیس شقی علیه اللعنة والعذاب بود که بزرگی و برتری بر آدم جست
و زبان جسارت و بی ادبی به انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین کشود و دیگران هر که قدم درین
مرحله نهاد از تابعین و کاسه لیسان او خواهد بود و حال اینکه انسان اگر فی الجمله تاملی نماید و ببیند
که اولش چه بوده است نطفهٔ قذره و علقهٔ مستکره و آخرش چیست جیفه و مرداری که اگر در زیر خاک
پنهانش ننمایند چهار روزه عالمی را متعفن و گندیده خواهد نمود و در بین این دو حالت روزگارش
چگونه است حامل و بارکش عذرات و قاذورات است از یک طرف انبان کثافت را پر نموده از طرف دیگر
خالی میکند دائما کارش اینست که اگر یکی ازین حمالی را اندکی تاخیر اندازد او را مفتضح و رسوا خواهد
نمود کما فی روح السعادة عن الخصال عن علی ع قال مسکین ابن آدم له بطن یقول املئنی والا فضحتک واذا امتلا
یقول فرغنی والا فضحتک و هو ابدا بین فضیحتین و از جملهٔ صفات رذیله که سزاوار است نسان مهذب
ازو باشد غضب است و در اخبار کثیره مذمت ازو فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الغضب جمرة من الشیطان و قال ع الغضب یفسد الایمان کما یفسد الخل العسل و قال الابلیس لع الغضب
رهقی و مصیادی و بر استدبار الخلق عن الجنة و طریقها و قال الصادق علیه السلام الغضب مفتاح
کل شر و از جملهٔ صفات مذمومه بخل است قال ع البخل شجرة فی النار تقود باغصانها کل بخیل الی النار
و قال ع رایت علی باب الجنة مکتوبة انت محرمة علی کل بخیل و مراء و عاق و نمام و از جملهٔ صفات رذیله
حسد است قال رسول الله ص الحسد یاکل الحسنات کما یاکل النار الحطب فلا تحاسدوا و قال امیر المؤمنین
علیه السلام ولا تحاسدوا فان الحسد یاکل الایمان کما تاکل النار الحطب و قال رسول الله ص ایاکم و ثلاث خصال
فانهن راس کل خطیئة ایاکم والکبر فان ابلیس حمله الکبر علی ترک السجود لآدم فلعنه الله و ابعده وایاکم والحرص
فان آدم حمله الحرص علی ان اکل من الشجرة وایاکم والحسد فان قابیل حمله الحسد علی قتل اخیه هابیل والحاسد
جاحد لانه لم یرض بقضاء الله و از جملهٔ صفات مذمومه حقد و کینه است و از آنجمله حرص در امور دنیا
است و سوء خلق و از آنجمله حب نفس است و از آنجمله قساوت است و از آنجمله خیانت است و غیر اینها
از صفات رذیله که ناشی میشود از نفس شهویه و نفس غضبیه و اما صفات حمیده از جمله آنها عفت
و از جمله قناعت و از جمله صیانت و از جمله امانت و از جمله صداقت است و از جمله سخاوت است
و از جمله صبر است و از جمله تواضع است و از جمله توکل است و از جمله رضاء است و از جمله تسلیم است

در بیان صفات حمیده

واز جمله

و از جمله تفویض است و از جمله حبّ فی الله و بغض فی الله است و از جمله حسن خلق است و حسن ظن بالله
است و غیر اینها از صفات رحمانی که ناشی میشود از نفس ناطقه و ایات و اخبار وارده در مدح این اوصاف
فوق استفاضه است و در این مقام احتیاجی بذکر انها نیست و همچنین شرح و تفصیل این اوصاف
خارج از وضع و ترتیب مقام است شاید انشاء الله در محل خودش توفیق قرین شده بیان شود و
این اوصافیکه ذکر شد هریک از رذیله و حمیدهٔ ان اگرچه بعضی از اشخاص و افراد انسان بعضی از این اوصاف
را بالطبع والجبلّه دارا میباشند چنانچه بالوجدان دیده میشود که بعضی از مردم خالی هستند از بعضی
از صفات رذیله و خالی از بعضی دیگر نیستند مثلاً می بینیم شخصی از حسادت خالی و از بخالت خالی نیست
و شخصی دیگر بر خلاف این واجد حسادت و فاقد بخالت است و همچنین نسبت بصفات حمیده چه
بسا انسان واجد بعضی و فاقد بعض دیگر است و دیگری بر خلاف این فاقد ان و واجد اینست و لکن
کسانیکه بالطبع والجبلّه خالی از اوصاف رذیله و دارای اوصاف حمیده باشند بسیار کم بلکه میتوان گفت
که غیر از معصوم شخص جامعی وجود ندارد چرا که انسان بواسطهٔ غلبهٔ طبیعت حیوانیه که منشأ قوهٔ شهوانیه
و قوهٔ غضبیه است همیشه میل بشهوات و مشتهیات نفسانیه مینماید و رغبت بامور خیریه پیدا نمی
کند پس اگر باعمال فکرت و فراست تقویت و غلبه داد نفس ناطقه را بر نفس حیوانیه و جلوگرفت از قوهٔ
شهویه و غضبیه نائل باوصاف رحمانیه و اخلاق ربانیه خواهد شد والّا غلبه میکند بر او اخلاق بهائم
چرا که تمیز انسان از بهائم بقوهٔ فکریه است و چنانکه اعمال ان ننماید هر اینه شریک میشود با بهائم در عادات
انها و شهوات مستولی بر او میشود و حیا از نظرش غائب میشود و غضب قرین او میگردد و سکینه و وقار
از او میرود و حرص و حقد عادت او میشود و بالجمله انسان بالطبع مجبولست بر اخلاق ردیه و منقاد است
بر شهوات دنیه از این راه است که حکمت الهیه اقتضا میکند تشریع شرائع و تسنین سنن و تقنین قوانین
و سیاسات متقنهٔ محموده را تا اینکه ردع شود ظالم از ظلم و منع شود غاصب از غصب و عقاب شود فاجر
بر فجور که این قواعد و قوانین الهیه مؤید میشود انسان را بر تقویت قوهٔ ناطقه و تضعیف قوهٔ حیوانیه
پس ممکن است که انسان بتأیید قواعد شرعیه و تشیید فوائد الهیه مجاهده و تکسب صفات رذیله را از خود
دور و خود را از انها تخلیه نماید و تحصیل صفات حمیده نموده خود را محلّی بتجلیه و مزین بزینت انها گرداند
اگرچه بسیار صعب و دشوار است که انسان بتواند صفتی که ملکه و طبیعت ثانویه او شده است از خود دور
نماید چه هر کس نتواند مرکب خویش را در این وادی براند) کار هر بز نیست خرمن کوفتن   گاو نر میخواهد

فصل دویم در حالات صوفیه

حکایت حال بحر العلوم

مردکهن) مرحوم حاجی آقا رضای تبریزی اعلی الله مقامه از علمای اخبار و اهل اخلاق بود نقل میفرمودند
که روزی از روزها اصحاب سید بزرگوار بحر العلوم قدس الله اسراره سید را در حالت بشاشت و
خوشحالی مشاهده کرده که سایر ایام او را باین حالت ندیده بودند سبب از او پرسیده بودند فرموده بود
که من بیست و یك یا بیست و دو سال است این تردید از ناقل است که در مقام مجاهده بوده ام که صفت
خبیثه حسد را از خود دور نمایم و بحمد الله می بینم امروز ظفر یافته ام لذا این خوشحالی و بشاشت را در
من مشاهده مینمائید پس در موقعیکه مثل بحر العلوم قدّه که بزرگی و جلالت قدرش بر احدی مخفی
نیست در یك صفت حسد بیست و یك یا بیست و دو سال مشغول مجاهده باشند بنده و امثال بنده
که از تمام اعضا و جوارح ناسازیم چگونه میتوانیم اسب لنك خود را در میدان مجاهده بتازیم) جائیکه
عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد) ولذا پیغمبر صلی الله علیه و آله از این مرحله تعبیر بجهاد اکبر می
نماید که فرمود رجعنا عن الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر پس تخلیه نمودن انسان خود را از اخلاق رذیله
و آراستن خود را بزیور اخلاق حمیده اگرچه امریست مستصعب ولکن انسان نباید از خود مایوس باشد
بلکه باید همتا و بلند باشد در مقام تصفیه اخلاق و متخلق شدن باخلاق الله و البته بمقتضای من جاهد
فینا لنهدینهم سبلنا بمقصود خود نائل میگردد پس اگر او را ممکن شود در خدمت یکی از علما که طریقه
علاج و خلاصی از اخلاق رذیله و تحصیل اخلاق حمیده را از اخبار اهل عصمت علیهم السلام در دست
دارند خصوصاً علمای اخلاق که در هر زمان و مکان بوده و هستند و هیچ پیرایه بخود نه بسته و از برای خود
دکانی باز نکرده اند و از هزار یکی از آنها را نمیشناسند البته در خدمت آنها تحصیل اخلاق نماید و اگر
خدمت علما او را میسر نشد رجوع نماید بکتبی که در اخلاق نوشته شده است از کتب مجلسی و نراقی و دیلمی
و غیرهم از علما قدس الله اسرارهم و کذا نصایح لقمان و نصایح سید بن طاوس و نصایح علامه نسبت باولاد
که تمام اینها از علما در کتابها ضبط کرده اند چاره و علاج هر مرضی از امراض قلبیه و هر صفتی از صفات رذیله
را از اخبار اهل عصمت و طهارت علیهم السلام در آنها ذکر نموده اند اگر انسان با خوشی حب جاه مبتلا
نباشد و دیگری بکفش خود ندا شته باشد و سودای مرید و مرادیت را از سر خود بیرون نماید هر این طریق
علاجیه که از ائمه رسیده در این مقام رسیده است نمیگذارد پی کلمات محی الدین و ملای رومی و حسین حلاج
و امثال اینها برود و بگوید اینها پیران طریقتند باید کسب اخلاق از اینها و رجوع بکتب اخلاقیه اینها نمود
که از آنجمله رساله اخلاقیه اینست مال محی الدین که در سنه پانصد و نود و یك نوشته است و در کتاب

کلمات محی الدین

وصایایش

امر سیم از امور مشترکهٔ بین انها

ذکر بعض کلمات از رسالهٔ اخلاقیهٔ محی الدین

وصایایش در ضمن یکی از وصایا توصیف از این رساله اخلاقیه اش حیث قال وصیة وعلیک بحسن الاخلاق (نموده است تم)
باتیان مکارمها وتجنب سفاسفها الی ان قال وقد ذکرنا ذلک فی رسالة الاخلاق لنا کتبنا بها الی بعض اخواننا
سنة احدی وتسعین وخمسمائة وهی جزء لطیف غریب فی معناه فیه معاملة جمیع الخلق بالخلق الحسن الذی
یلیق بهم ودر این رسالهٔ اخلاقیه اش از برای علاج خلاصی از نفس شهوانیه وتضعیف ان اموری ذکر
کرده است ازانجمله میگوید وینبغی لمن اراد قمع نفسه الشهوانیة ان یدیم النظر فی کتب الاخلاق والسیاسة
واخبار الزهاد والرهبان النساک واهل الورع ویجب علیه ان یجتنب مجالس الخلعاء والسفهاء و
المتهتکین ومن یکثر الهزل واللعب واکثر ما یجب علیه تجنب السکر فان السکر من الشراب یثیر نفسه الشهوانیة
ویقویها ویحملها علی التهتک وارتکاب الفواحش والمجاهرة بها وذلک ان الانسان انما یرتدع عن القبائح
بالعقل والتمیز فاذا سکر عدم ذلک الذی کان یردعه عن الفعل القبیح فلا یبالی ان یرتکب کل ما کان یجتنبه
فی صحوه واولی الاسباب لمن طلب العفة هجر الشراب بالجملة وان لم یمکنه فلیقتصر علی الیسیر منه ویکون فی الخلوات
او مع من لا یحتشمه ویتجنب مجالس المجاهرین بالشراب والسکر والخلاعة ولا یظن انه ان حضر تلک المجالس و
اقتصر علی الیسیر من الشراب لم یستضر به فان هذا غلط وذلک ان من حضر مجالس الشراب لیس ینقاد له نفسه
الی القناعة بیسیر الشراب بل ان حضر مجالس الشراب وکان فی غایة العفة تارکا للشراب متمسکا بالورع حملته
شهوته الی التشبه باهل المجلس وتاقت نفسه الی الفعل وما هو اکثر من ذلک وتهتک بعد الستر والصیانة
فاصلح الاحوال من طلب العفة عدم حضور مجالس الشراب ومخالطة اهلها والاستکثار من معاشرتهم که حاصل
کلامش اینستکه شرب خمر مادامیکه زیاد نخورد وعقل او زایل نشود باکی ندارد وبهتر اینستکه در خلوت
شرب نماید واز مجالس متجاهرین بشرب اجتناب نماید بخلاصه اینکه مجاهده با نفس که جهاد اکبر است در
خلوات ومجالس اهل حال شرب خمر نماید وزیاد هم نخورد که عقلش زایل شود وحال اینکه صدوق ره در
جامع الاخبار میفرماید بروی عن النبی ص انه قال من شرب الخمر مسا اصبح مشرکا ومن شربه صباحا امسی مشرکا
وما اسکر الکثیر فقلیله حرام ودر خبر دیگر میفرماید ابن مسعود الزانی بامه اهون عند الله من ان یأکل الربوا
مثقال حبة من خردل وشرب المسکر قلیلا او کثیرا هو اشد عند الله من اکلة الربوا لانه مفتاح کل شر
وظاهرا شرب خمر در هیچ شرع وملتی قلیل وکثیرش حلال نبوده است وحرمتش اختصاصی بشرع احمدی ص
نداشته باشد واز اینجا معلوم میشود که طریقهٔ محی الدین وامثالش از تمام ملل وشرایع خارج است اگر چه بعض
او که از جمله ملاحده از اسمعیلیه حدود خراسان است بر حلیت خمر استدلال میکند بایه شریفه ومن ثمرات النخیل

فصل دویم در حالات صوفیه

والاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا چنانچه در موقعش خواهد آمد الحق والانصاف سزاوار است که انسان
طریقه اخلاق را از اینها اخذ نماید که حقیقة پیران ضلالت و مرشدان هلاک کنند پس ای عزیز من چشم باز
کن و ملتفت باش مبادا بعد از مدتها که در رشته دیانت اسلامی قدم میزنی آخر کار فریب و شیوه این پیران و مرشدان
دکاندار را خورده تو را بریاضات اربعین و چله نشینی وادار نماید که عاقبت دنیا و آخرت از دست تو بیرون نماید
و گمراه شوی بعد از اینکه در جاده مستقیم بوده که پیغمبر صلعم میفرماید اخاف علی امتی من الضلالة بعد الهدی و یقین
بدان که از این ریاضات و اربعین گرفتن‌ها یکه از مرشد تعلیم میگیری و عمری خود را در آنها معطل مینمائی هیچ فائده
ندارد و بعضی کلمات وفائی شوشتری علیه الرحمه که در چند صفحه خطی بوده بدست آمده مناسب است در اینمقام
ذکر شود که موجب عبرت اهل بصیرت گردد و اولا مجملی از حالات خود وفائی که شنیده شده است نقل نمائیم تا بعد
کلماتش ذکر شود وفائی علیه الرحمه علی ما نقل مدتی در طلب مرشد کاملی بوده است و خدمت هر یک از پیران و مرشدان
میرسیده چند روزی خدمت او میکرده میدیده که مرشد از مسترشد دستش خالی تر و احتیاجش بارشاد بیشتر است و هم
و غم دنیا است که او را زاویه نشین کرده است مدتها همین گونه در مقام تفحص و بهر طرف که روی نیاز میاورده و هر دری
که میکوبیده جز یأس و محرومی چیزی ندیده و چون حقیقة طالب حق و سالک طریق یقین بوده است بمقتضای
ومن جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا شبی در مشهد مقدس یکی از حضرات ائمه علیهم السلام را در عالم رؤیا میبیند
که فرموده وفائی برو در نجف که مقصود تو در آنجا است وفائی از خواب بیدار شده یقین میکند که امام علیه السلام او را دلالت
بمیرزا ابرهیم خان فرموده است و میرزا ابرهیم خان یکی از پیران ارشاد بوده است که در نجف اشرف ساکن و فعلا
هم آن محلیکه بوده است معروف است بطاق درویش و در تدلیس ید طولانی داشته است حتی نقل میکنند که زنها و
اطفال که میرفتند از خارج بلد آب بیاورند میرزا ابرهیم میرفته مشک و ظرف آب آنها را از آنها گرفته بدوش کشیده
از برای آنها میبرده خلاصه در همه جا معروف و مشهور بوده است حتی نقل کردند که ناصرالدین شاه که از برای زیارت
مشرف شده بوده مدتی صحن مطهر علوی را خلوت نموده با میرزا ابرهیم خان صحبت میداشتند حاصل وفائی آوازه
ابرهیم خان را قبلا شنیده چون از خواب بیدار شده بی تأمل مقصود خویش را با او تطبیق نموده شد رحال کرده خود را
بنجف رسانیده و اول ساعتی را که مهیا شد از برای تشرف خدمت میرزا ابرهیم خان و بامید وصال روانه خدمت او
گردید که ناگاه در بین راه مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری یا مرحوم آقا سید علی شوشتری تردید از بنده است یکی از
این دو بزرگوار مصادف شد با وفائی بدون سابقه و شناسائی فرمودند وفائی آنجائیکه تو مأمور شده آنجا نیست اشتباه کردی
و غلطی از جائیکه احدی از کارش مطلع نبوده از طرف داشتند حالش فرو نشست سر رشته از رفتن خدمت مرشد تا اینکه

شمه‌ای از حالات وفائی علیه الرحمه

نقل جواب فانی علیه الرحمه

کرم ما نوس شد بخدمت سید سید فرمود انکسیکه امام تو را دلالت بسوی او فرمودند شیخ مرتضی انصاری است پس از آن وفانی ملازمت خدمت شیخ را اختیار نموده وسودای خدمت مرشد از سرش بیرون کرد و اینست کلمات وفانی علیه الرحمه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی من علی بالهدایة بعد الضلال والهمنی لما هو محجوب عن اکثر الناس بل اوحد الرجال فاسئله ان یمن علی بحسن الخاتمة وخیرها ال بحق محمد واله امّا بعد مطلبی لازم العرض است که بحکم اذا ظهر البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه والا فعلیه لعنة الله والملئکة والناس اجمعین تحریر و بیانش برین بندهٔ هیچ ندان فرض است هر چند این تیره روزگار خسران مآل نه از اهل علم و نه از اهل حال و نه از صاحبان فضل و نه از ارباب کمال اما چون از علماء ربانی احدی متعرض اینمطلب نشده و تحقیق در این باب نفرموده بد اظهار ناچارم زیرا که از مخفی بودن این امر بسیاری از نیکان و پاکان و طالبان حق از اهل ایمان کارشان بضلالت و هلاکت کشیده و سالکان این مسلک بر اشتباه هر یک بغرضی و مرضی کتمان نموده و امر را باشتباه گذاشته و از انظار عباد الله پوشیده اند و غیر سالکین این مسلک را اطلاع و خبری از خرابی راه نبوده و نیست که بطور تحقیق شرح کفر و طریق ضلالت ایشان را نمایند تا این زمان که یکهزار و دویست و نود و چهار از هجرت است خداوند چنین خواست که بعد از مشاهده و عیان حل این مشکل بدست این بندهٔ جاهل و ضایع روزگار بیحاصل یعنی وفانی شوشتری شود اولا من باب المقدمه بر سبیل اجمال و اختصار عرض میشود که وجود انسانی یعنی وجود ابتدائی و اصلی انسان چیزیست که او اعظم و اکمل و اجل و اجمل و اتم از جمیع ممکنات است و کلام باری تعالی اقوی دلیل است بر این مدعی که میفرماید ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین و مراد از انسان آن چیزیست که روح و نفس و طبع و ماده و اعضا و جوارح جمیعا مضاف بسوی او و منسوب باو هستند همچنانکه واضح است و می بینی که هر چیز خود را نسبت باو میدهی و همه را مضاف بسوی او مینمائی حتی روح و جان را او ماده او و همه منسوب بسوی او هستند و او اجل و اعظم از آنست که فهمیده شود یا اسمی بر او صادق آید و او است نمونهٔ الوهیت و انموذج ربوبیت و او است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید اتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر و حکما او را نفس ناطقه خوانند و در کلام مجید تعبیر از او بروح شده همچنانکه میفرماید یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی زیرا که سالکین بالاتر از روح چیزی را تصور نمیکردند مثل اغلبی که حالا چیزی را بالاتر تصور نمیکنند و بحکم همین آیهٔ شریفه و اخبار اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین این ممکن از عالم امر است و جمیع مضافات و منسوبات او مثل جان و مرتبات از عالم خلقند و در آن رتبه که او است سعادت و شقاوت نیست سعید و شقی در آن رتبه یکسان است و طینتی که مستلزم سعادت و شقاوت است بعد از آن است

فصل دوم در حالات صوفیه

وازعالم خلق است لهذا ملای رومی میگوید (چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد) (موسی با موسی در جنگ شد
گر تو این رنگ از میان برداشتی) (موسی و فرعون دارند آشتی) زیرا که طبیعت شقاوت از سجین است
تیره و سیاه و طینت سعادت از علیین است نورانی و سفید و رنگی عارض او نشده و خداوند عالم چیز را
یعنی انسان و انسانیت را بحکمت بالغه و قدرت قاهره خود با غشیه و حجب نفس و غبارهای ماده و طبع محجوب
و زندانی و اسیر فرموده از برای مصالحی چند که ذکر آنها دخلی بمقام ندارد و یکی از آنها اینستکه تا سرکشی نکند
و ادعای الوهیت و ربوبیت ننماید و خود را هلاک ابدی نسازد پیوسته مغلوب و مقهور و محتاج و ذلیل
و بهزار علت علیل باشد و جماعتی مرتاضین از مشایخ صوفیه و عرفاء الذین لا یعرفون الله ابدا بریاضات
خاصه و کسر نفس هر یک بقدر استعداد تا قریب باین رتبه و مقام رسیده اند از بسکه او را عظیم و جلیل
و جمیل و قادر و قاهر و سلطان و مختار و محیط و علیم و خبیر یافتند و متصف بصفات الوهیت و ربوبیت
دیدند چنین پنداشتند که او است الله تعالی و رب الارباب لا غیر تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا
فلهذا یکی لیس فی جبتی سوی الله گفته و دیگری انا الحق بر زبان جاری نموده و هر کدامی از ایشان بکلامی بیهوده
لب گشوده اند از همین جا و مقام است که همه ایشان وحدت وجودی شده اند و وجود واجب جل اسمه را
چیزی جاری و ساری میدانند و اکثری از حکماء هم ایشان را در این باب متابعت نموده اند و بعضی دیگر چنین
قائلند که حضرت واجب الوجود استقلال وجودی ندارد و وجود حق همین وجود مخلوقات و ذات حق را
از قبیل کلی حقیقی میدانند که موجود نیست مگر در ضمن افراد فلهذا قائل شده اند بخدایان متعدد و میگویند
هر نفسی که اکمل از سائر نفوس است او است رب الارباب و او است خداوند بر سایر موجودات و جناب مرشد
کامل را در هر عصری بر اهل آن عصر خدا میدانند و احدی از مرتاضین مذکور بکنه و حقیقت نفس کما هو حقه
نرسیده اند و نخواهند رسید و حدیث شریف من عرف نفسه فقد عرف ربه از تعلیقات بمحال است
یعنی در حکم محال است چنانکه بحقیقت و کنه خود نمیتوان رسید همچنان بحقیقت و کنه رب الارباب نمیتوان رسید
دلیل بر این مدعی بسیار است و اوضح ادله کلام حضرت ختمی مآب است که عرض میکند ما عرفناک حق معرفتک
و از این کلام معجز نظام معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و آله با تمام و کمال بکنه مقدس حقیقت خود نرسیده
و بآن چیزیکه نرسیده است همان است کلمه مخزونه عند ربه پس حاصل مطلب اینستکه حق معرفت نفس محال است
همین قدر مقصود کافیست از برای مطلبی که در نظر است و آن اینستکه اگر بخواهم بگنم کافر یهودی یا مسلمان متقی
هر کدام باشد فرقی نمیکند زیرا که این مطلب دخلی بکفر و ایمان ندارد غرض آن یهودی را اول مراجشن را عادت بدهیم

امر سیّم از امور مشترکه بین آنها

بتقلیل غذا تا چهل روز و تبدیل غذای او را کم میکنم بنحو خاصی که خود میدانم بعد از ان چهل روز دیگر او را پرهیز میدهم
از خوردن حیوانی تا انکه جمیع مضافات و منویات نفس ناطقه او که حجاب هستند باین سبب رقیق و ضعیف گردند و
از کدورات نفسانیه و طبیعیه و مادیه بکلی تصفیه شود و از ابتدای امر ذکری با و تعلیم میکنم که بخواند و اول الیلا و
نهارا مشغول بان ذکر میکنم کارش بجائی میرسد که حتی در خواب میخواند و اگر کسی در پهلوی او باشد میشنود لازم نیست
که ان اسم از اسماء شریفه یا اسماء الحسنی باشد هر چه باشد خوبست یا عمر باشد یا انکه یا علی هر چیز یکه باشد مقصود
نزان ذکر است بلکه مقصود اشتغال او است بیک چیز یکه از ان چیزهای و زمانی خیال خود را خارج نکند تا انکه
رفته رفته خیال او از همه چیز و از همه جا جمع شود و هم او هم واحد گردد بلکه بجائی میرسد که هم واحد او هم
نمیماند جمیع خیالات و هموم او بکلی برطرف میشود و از این تشتت بال و تفرق خیال کم کم فارغ گردد و از همه جا
خیال او جمع و ساکن شود تا مدت سه اربعین یک اربعین تقلیل و یک اربعین پرهیز و یک اربعین و توقف در
انتهای سیر و تعیین با ربعین از این باب است که نهایتش اربعین است و اقلش سبعه باختلاف استعدادات
و در این شروط و ادابی هست که اظهار انها جایز نیست شرط اعظم انست که باطلاع و نظر خود بنده میباشد
چونکه در مدت ریاضت همه روزه میاید از حالش مطلع باشم و از مقامی بمقامی او را سیر و حرکت دهم بدستور
العملی که معهود است نوقتان یهوی بحدی میرسد که جمیع مراتب وجود را بر سبیل قهقری طی مینماید و سیر
میکند تا بمقام وحدت نفس ناطقه خود و صوفیه کفره این سیر را من الخلق الی الله گویند و کلام عرفا است که گفته اند
النهایة هو الرجوع الی البدایة و چون باینمقام رسید بحس و عیان همه چیز را مشاهده کند حتی ملکوت سموات
و ارضین را و احاطه و استیلا و تصرف در ملک بحسب استعداد پیدا میکند و باینمقام میرسد که بعضی از ایشان
تکلیف را ساقط میدانند و خود را واصل میدانند و از برای ایه شریفه واعبد ربک حتی یاتیک الیقین معنی
میبافند و از مناهی و محرمات چندان اجتناب نمینمایند باری او را در اینمقام که منتهای سیر است نگاه میدارم
تا هفت روز یا بیشتر الی اربعین و بعد از مدت معهوده باداب و شرائطی چند که خود میدانم تدریجا برمیگردانم بمقام
اول و این سیر را من الله الی الخلق گویند و بعد از ان هر گاه بخواهد باینمقام صعود و عروج کند بریاضت خاصه
جزئی که چندان طولی ندارد میتواند عروج نمود و گاه باشد که تصرف و قاهریت او بجائی میرسد که حتی تصرف
در خیال غیر میتواند کرد که شبها در نظرش روز و روزها در نظرش شب گرداند و میشود که جدار و سقف خانه را
در نظر کس طلا کند و باز بحال اول برگرداند و پای خود را از زمین بر لب بام گذارد و از نظر غایب گردد و در
اطاق بسته داخل شود و از اطاق بسته بیرون اید و میشود و صله مس را بدست بمالد و طلا نماید و باز بحال خود

بر کرداند و دوام طلا بودن ان مس از نظر بقوت نفس اوست وگاه باشد که بعضے نفوس مستعده باشود و
محبت را که ما بلند بعالم عرفان و حقیقت ان بهوگے بیک نگاه بهم زند و منقلب سازد و اورا بیخود نماید
و تغییر کلی در حالات او پدید آرد و با همان اسم که در ایام سیر ذکر او بوده است بسیاری از کارها جزئی را
مثل تسکین صداع و درد شکم و عقرب گزیده و باز کردن اقفال و امثال ذلک میتواند کرد و همان اسم را
در منظرها داخل مینمایند بعینه با حروفات نزاو از انجمله است شیخ ابو سعید ابو الخیر خراسانی که اسم سیر
خود را در جمیع رباعیات مندرج نموده است و بالاتر از اینها همان است که در مدت یکساعت کسی را سیر
دو ساله یا شش ساله بدهد یعنی تصرف در خیال او میکند و او را مثلا بهندوستان بفرستد و در انجا
ملتها بماند با مردم مخالطه و امیزش نماید و لیل و نهار بر او بگذرد و باز او را بر گرداند یکساعت بیش
نگذشته باشد و این بهوگے ما و جماعت عرفا اسم این را طی زمان گذاشته اند و این حرف بسیار غلط و
بیمعنے است بلکه از بابت استیلا و غلبه بهوگ است بر انکس و از بابت مغلوبیت نفس اوست مر بهوگی را
مثل استیلا و غلبهٔ خواب بر تو که فی الجمله نمونه انست که بعضے از مضافات و منسوبات نفس ناطقه از
کار میافتد و فی الجمله تجردی حاصل میشود گاه باشد که در عالم خواب سفرهای طولانی میکند و عالمها طی
مینماید و حال مدت خواب تو یکساعت بیش نبوده است بلی طی زمان و زمین مخصوص به پیغمبر و ائمهٔ
معصومین سلام الله علیهم اجمعین است و از برای غیر ایشان محال و ممتنع است و البته این را شنیده
که راوی میگوید حضرت در کوفه بمن فرمودند کن فی المدینة بخدا قسم کاف کن را در کوفه شنیدم و نون را
در مدینه و اگر در حق غیر ایشان از بابت طی زمان و طی زمین چیزی شنیده باشی دروغ و بی اصل است
و این بهوگے ما خیلی کارها از او ساخته میشود هر چه از این چیزها که عرض شد در حق این طایفه حکایت
میکنند غالبا صدق است مگر طی زمان و طی زمین و این سیر که بهوگے داده شده و مقامی که مفصلا عرض
شد شبیه و نمونه مقامی است که خداوند میفرماید عبدی اطعنی اجعلک مثلی تقول لشئ کن فیکون اما
اینجماعت یعنی عرفاء لا یعرفون الله از راه اطاعت نرفته اند چون اطاعت را دشوار و مشکل دیدند بریاضات
ممنوعه منحوسه کار را بر خود اسان کرده اند و از راه مخالفت بقهر و غلبه رفته اند زیرا که اطاعت و عبودیت
مخالف با هوای ایشان بود اول قدم خود را بخدا دادن و راضی بقضا بودن و از ماسوی گذشتن است
و بهوگے ما از بدو امر قاهریت و سلطنت بر ماسوی را میخواهد و منظور دارد که تغییر قضا و دفع قضا را
نماید و این راه را بسیار سهل و اسان دیدند زیرا که هیچ مکروه و حواجی مانع از رفتن و طی نمودن این بیت

نه ایمان از شرائط است و نه اسلام و نه مظالم ناس صاحب و مانع راهست و نه خوردن مال شبهه و حرام
مانند طاعت و عبودیت صعب و دشوار نیست که یک نمازش هزار آداب و شرائط خواسته باشد تا معراج
المؤمن شود و بعد از معراج شدن هفتاد اذان را بعوض بکند هم از مظالم پرهیز نه حبطی دران راهست
و نه تکفیری شرطیکه دارد همان جوع و سکوت است بدستور العملی مخصوص از جناب مرشد و خاصیت
ان قهری و ذاتیست اگر کسی از غیر اهل خبره انکار یا تاملی در کرامات و مکاشفات یهودی ما دارد ده
روز جوع و سکوت را بر خود قرار دهد و اشتغال بیک چیز را شعار نماید اگر تفاوت فاحش در حالات
خود ندید بداند هرچه گفته و نوشته ایم همه صدق و صحیح است باری اگرچه این دو راه در خاصیت و
اثر با هم شبیهند اما بینهما بون بعید والبعد بین الطریقین کبعد المشرقین هزار نکته باریکتر ز مو
اینجا است بنشانهای عبادت و علامات عبودیت که فی الجمله در رساله سراج المحتاج اشاره بان شده است
و این طایفه بعد از سیر چیزیکه بدست میاورند هر کدامی بقدر استعداد است و این هم چیز ناقص معیوب است
که دوام و ثباتش بقدر قابلیت واست نه باندازهٔ دوام و ثبات اجعلک مثلی زیرا که اجعلک مثلی مقامست
که طی آن بارشاد و جلب خود باری است لا غیر و آن نمیشود الا با طاعت و عبودیت و این عارف نادان
گاه باشد چندین امر واجبی از جانب حق باو متوجه است مثل حاصل نمودن برائت ذمه از مظالم عباد
و قضا کردن نمازهای بی تقلید و اجتهاد همه را گذاشته مشغول بریاضت و خواندن ذکر یا شطیات شده و
جمعی طفل طبعان و احمقان مرید او میشوند چرا چونکه جناب مولانا از خبایا و ضمایر آگاهی خبر میدهد
و حال آنکه چه کار ای این مقام است پس اینان اولیاء خدا و مقربان حق است این مصراع چه قدر مناسبست (حفظت
شیئا و غابت عنک اشیاء) نمیدانم اگر آقای یهودی ما را بر ببینید چه خواهید گفت باری غرض از این تحریر
و سیر دادن یهودی فقیر و ذکر او بتفصیلی که عرض شد اینست که محقق و معلوم گردد این همه آوازه ها که سالها است
بلند است دخلی بعبودیت و بندگی و خدا پرستی ندارد محض صنعت و صنعت محض است و این صنعتی است
از صنایع و سری است از اسرار مشایخ و دکانداری صوفیه کفرهٔ فجره خذلهم الله و فی الجمله از اینهم بدست
فرق مسلمین بوده است و اکنون هم نمونه از او باقی است و بیکان ایشان چنین گمان دارند که راه وصول بحق
است و بحمد الله رب العالمین مطلب از برای اهل حق آشکار و بدیهی است که این راه ابدا دخلی و ربطی بخدا
پرستی ندارد و مؤمن و کافر هر دو در آن یکسانند و محض صنعت است مثل اینکه مؤمن و کافری هر دو تحصیل
علم مینمایند یا هر دو ساعت سازی یا خیاطی یاد گیرند و اگر این امر چیزی بود که دخلی بدین و ایمان میداشت

پس میبایست ائمهٔ طاهرین بیش از امور و احکام دیگر اهتمام در این امر فرموده باشند و دستور العمل بمردم
داده و کتاب در این باب تدوین نموده باشند بلکه منع فرموده اند و لعن کرده اند اشخاصی را که عامل اینکارها
بوده و باین روش عبادت از برای خود بهم بافته اند بلکه طریقهٔ اطاعت و بندگی همین است که ابلاغ فرموده
و حجت را بر همه تمام کرده اند بلی چیزیکه از ایشان سلام الله علیهم اجمعین رسیده و میزانش معین کردیده تفکر
ساعت است و حضور قلب در صلوات خمس و فراغ بال از خیالات دنیویه و خلوت کردن از اغیار در اخر شبها
از برای راز و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات و توکل با استخاره از برای دفع وسواس و تردید در امورات زیرا
که وسواس و تردید قلب را تیره و کدر مینماید و غذا خوردن بقدر حاجت و کفاف نه بقدر میل و اشتها و ذکر موت
از برای قطع ارزو و امال و حرف زدن بقدر ضرورت و معاشرت بقدر حاجت و نظایر اینها بسیار است که از شارع
حکیم و مرشد حقیقی دستور العمل رسیده جائیکه اداب تخلی را از برای عباد الله بیان فرموده باشند چگونه میشود
در چنین امر بزرگی مسامحه و اهمال نموده باشند و این چیزیکه باعتقاد اقای مرشد اصل مطلب و موجب وصول
بحق است ابدا در ان [illegible] نفرمایند و طالبان حق کما هو حقه نرسانند حاشا و صنعت بودن این امر از بابت شدت
مشابهتش بحق بر اغلبی پوشیده و مخفی است خصوصا در محلیکه ملبس و ممزوج بدین و ایمان باشد و بعید نیست
که بر اکثری از خود عرفا هم پوشیده باشد زیرا که اثر و خاصیتی بر این صنعت مترتب است و از خواص قهریه انست
شباهت بسیاری بکارهای انبیا و اولیا دارد بطوریکه بر خود عامل و صاحب صنعت هم پوشیده شده است
امر بر خودش هم مشتبه است چنین کمان دارد که اینها از تاثیر وجود مبارک است زیرا که در این بین در بعضی از
اوامر و نواهی اطاعت حکم شارع را هم میکند نماز و روزه و تهجد و بعض مستحبات دیگر را بجا میاورد چنین کمان
کرده که از تاثیر این اطاعتها میباشد و همهٔ خرابی کار مرید و مراد از همین جا است بر فرض اینکه این اعمال و اوراد و
اذکار که از شارع مقدس در دست جناب مرشد است خالصا لوجه الله باشد چیزیست جدا و ان صنعت چیزیست
جدا و ابدا دخلی بهم ندارند و چون هر دو با هم ممزوج شده است مایهٔ خرابی و اشتباه از برای طالب و مطلوب است
و اگر این چیزیکه از شارع در دست است خالص از برای حق است اثراتی دیگر دارد که اهل خبرهٔ ان میدانند و میشناسند
مثل پاره از جهال فریفتهٔ این ذکر و [illegible] از ماضی و استقبال نمیشوند و اگر جناب مرشد معتقد باشد
که اینها از بابت عبودیت و خلوص نیت است همین اعتقادش دلیل است محکم بر خلاف انچیزیکه اعتقاد فرموده است
جائیکه عارف سالک بطوریکه بیان تفصیلی که عرض شد عامل اینهمه صنعت عجیب باشد جناب مرشد واصل و اقای
عارف کامل دیگر چرا مغرور به مکاشفات و کرامات باشد که خود را هلاک و بندگان خدا را گمراه نماید و فریفتهٔ

کرامت و صنعت نکند اردتا کار بجائی رسد که بر خود مولانا امر مشتبه شود کرامت چیز را میگویند که خداوند از برای بنده
خاص خالص مؤمن خود اکراماً له میکند بدون اراده و میلی از او بدون خبر و اطلاع او زیرا که آن بنده خالص مطیع تماماً
خود را بحق داده و قطع جمیع آرزوها و خواهشها در راه حق نموده است ابداً اراده و میلی از خود ندارد و اراده
و میل او در اراده حق بکلّی فانی و مضمحل است و در مقام رضا و تسلیم است چون قلبش منوّر او فارغ از هر چیز است
محلّ نزول و جلوه گاه حق است و حضرت حق از برای اعزاز خود در بعضی موارد امور چند که جلوه و نمودی داشته باشد
در آن محلّ صادر میفرماید حتی بعد از مردن و از دنیا رفتنش و مرده را میدانی که دیگر اراده و میلی نیست و همین است
دلیل بر اینکه در ایّام حیوة هم اراده و میلی از خود نداشته است و این هم یک معنی است باینکه حیوة و ممات ایشان
یکسان است باری اینها همه اکرامی هستند از برای بنده مؤمن که از خود اراده و تمنائی ندارد و این مقام غیر از
دعا است و غیر از مرحله آرزو و تمنّا است و مقام دعا و خواهش از حق تعالی چیزی دیگر است و در آن خوب و بد
یکسانند و امّا سؤال و خواهش نیکان و پاکان از حضرت حق جور دیگر است و سؤال بدان جوری دیگر و این مطلبی است که
محتاج بتفصیل طویلی است که در اینجا مقامش نیست مقصود بیان معنی کرامت بود چنانکه معروض شد نه مثل جناب
مولانا که صاحب صنعت شده و بهوای نفس و میل خاطر شریف هر چه بخواهد در هر جا که بخواهد خودنمائی کند
و مردم را فریفته حالات ذکر و فکر خود کرداند امّا تمیز این دو برای طالبان دنیا و تابعان نفس و هوا بسیار مشکل است
از بابت مشابهت اینها بهم مگر کسیکه احاطه کلّی بر حالات سلوک و رفتار ائمّه معصومین داشته باشد حفظ
و عصمت خدائی هم شامل احوالش باشد که اگر عصمت الهیّه شامل حال نباشد هر چند که حضرت فیل هم که باشد
خواهد لغزید باری مقصود اصلی از تحریر این اوراق اثبات نمودن صنعت بودن این امر است بحمد الله مبیّن
و مبرهن شد بنوعیکه ابداً از برای طالبان حق شبهه باقی نمانده است و هر گاه جناب مرشد بفرماید هر چه گفتی
و هر چه نوشتی همه صحیح است و من هم در صنعت بودن این امر و بطلان این طریقه با تو هم قول و هم زبان و در
کفر این طایفه با تو همداستانم و طریقه من همان طریقه اطاعت و بندگی است که بآن اشاره نمودی جواب
بسیار است و حرف بیشمار و این مختصر گنجایش محاجّه بیمعنی و لجاج را ندارد و وضع این رساله نه از برای هدایت
یافتن جنابست و آنجناب کارش از این نقلها گذشته و اجلّ از اینست که هدایت یابد و نه از برای اشخاصی است
که داخل سلسله و حلقه شده و بارشاد جناب مرشد فایز گردیده و نه از برای اشخاصی است که ایمان بکرامات
و مکاشفات بی اصل آنجناب آورده اند و نه از برای اشخاصی است که از نفس مبارک آقا تمنّای منصب و جاه
دارند که خون مسلمانان را بخورند و نه از برای کسانیست که از برای امور دنیویّه و اصلاح کارها از وجود شریف

فصل دوم در رد حالات صوفیه

مولانا استمداد همت مینماید انهم محض خیال و توهم است زیرا که مولانا هم بهره از این ارشاد نیست بلکه
وضع این رساله از برای کسانیستکه در حق آنجناب با غیر تحیر و تردد داشته باشند از تردید و حیرت بیرون آیند
و از برای اتمام حجت و تمیز حق از باطلست بجهة کافهٔ مردم لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن
بینة و اینکه فرمودند که با شما همزبانم بی اصل و دروغ است و اگر این فرمایش صحیح باشد پس ارشاد
و مرشدیت جناب مولانا غلط و بیجا است زیرا که ثابت نمودیم از برای بدست آوردن این صنعت و طریقه
باطل البته وجود کامل مثل جناب قاضی ویرا است و اما راه حق منحصر است بارشاد و جد مرشد حقیقی
که حضرت واجب تعالی است بحکم آیات قرآنیه که برسول صلعم میفرماید انک لا تهدی من احببت و لکن الله
یهدی من یشاء و باز میفرماید انما انت منذر و لکل قوم هاد و باز میفرماید و لو شئنا لآتینا کل نفس هدیها
و باز میفرماید و لو لا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدا و باز میفرماید من یهد الله فهو المهتد
و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا و کسیکه قرآن میخواند میداند که آیات قرآنیه همه صریح میشد بر اینکه هدایت
مخصوص است بحضرت باری تعالی و جل او و همه آیات دلیلند بر اثبات مدعی و اگر بفرمایند ارسال رسل و بعث
انبیاء و نصب اوصیا از برای چیست مگر اینها هم از برای هدایت و ارشاد نیست عمده مقصود بنده
این بود که گفتگو باینجا رسد و حرف باینجا کشد تا آنجناب ارشاد انبیا و اوصیا را از برای ارشاد و مرشد
بودن خود دلیل و حجت نماید که دلیل خودش را بر خودش نقض نمایم اولا انبیاء و اوصیا ایشان همه از
جانب حق مأمور و منصوب بودند و ثانیا هر چه میگویند از جانب حق است و از خود بدعتی در دین خدا نمیگذاشتند
و ثالثا تابع نفس و هوا نیستند که هر کس اظهار ارادت و محبتی از برای مال و منصب جاه با ایشان بکند او را
مدح کنند و باو عطا فرمایند و هیچیک از ایشان از بدع کفار و مخالفین در دین حضرت رب العالمین
مزج و خلط ننموده که سیر من الخلق الی الله و من الله الی الخلق با امت خود بدهند و با ایشان کسوت بپوشند
و داخل سلسله و حلقه کنند و عدد با ضافات منحوسه اهل باطل را با ایشان تعلیم کنند تا بر خبایا و ضمایر مطلع شوند
و خدا پرستی را موقوف بپرستیدن مرشد کامل و اصل بدانند باری نمیدانم کیستی و کجائی هر که هستی و هر کجا که
هستی اگر اهل حقی و حقیقةً بندهٔ خدائی خود را در میان مردم مخفی نما و پنهان کن و استادکانداری و خودنمائی
را برچین و در مصداق الذین یمشون علی الارض هونا باش و چهرهٔ دین حضرت سید المرسلین را بناخن
نادانی مخراش و اگر هوای آقائی و خودنمائی ترا مانع است پس خدا و محمد مصطفی و علی مرتضی و این بندهٔ
دوستدار از جناب مولانا خواهش و استدعا چنین است که دین را ممزوج بصنعت نفرمایند و اسم صنعت را

ایمان و تقوی نگذارید بهمین طوریکه میرزا ملکم خان و یهودی بی ایمان ما هستند انجناب هم سلوک و رفتار
فرمائید زیرا که محض صنعت فروشی و خودنمائی ضرری از برای دین و مسلمانی ندارد و هرگاه کسی از عرفا و مرشدین
بمن ایراد کند و بگوید سری را که سالها بواسطه طریق بودی و استادان فن کتمان کرده و مخفی نموده اند
تو چرا افشاء و اظهار نمودی و از عقوق مشایخ و پیدان سلسله احتراز و پروا نکردی عرض میشود که اولاً
اهل فن میدانند که چه قدر بازستاری و پرده پوشی نموده ام و تعمد در ساده نویسی کرده ام با آیات قرآنیه
و کلمات اهل بیت معصومین ایشانرا مفتضح ننموده و کلمات خودشانرا که مشعر بر کفر ایشانست
نوشته ام و ثانیاً فرزند ناخلف در هر سلسله و قومی بوده است و از انجمله محمد بن ابی بکر و هرگاه در این
سلسله هم یکی باشد نقص و عیب نیست و ثالثاً بحکم المامور معذور بامر و فرمایش حجة الاسلام و
المسلمین العالم العامل الموحد الکامل شیخنا الاکبر الشیخ جعفر الشوشتری دام الله ظله العالی علی
رؤس المسلمین بوده است و چون امتثال امر ایشان بر کافه امت حضرت سید المرسلین ص فرض و لازم است
فلهذا معذورم و العذر عند کرام الناس مقبول و کان ذلک فی ارض الغری در سال یکهزار و دویست و
نود و چهار هجری تحریر او السلام حقیقة اگر انسان امر دیانت را ملعبه و بازیچه خود قرار نداده باشد
همین اندازه فرمایشات و نصائح وافی او را کفایت میکند و میفهمد که طریق معرفت و قرب الی الله و
مجاهده با نفس احتیاجی بخدمت این مرشدان که از سر تا پا محتاج بحطام دنیا و اسیر هوای نفسند ندارد
مگر انکسانیکه در هر زمان بوده و هستند از بزرگان که دارای مقامات عالیه و مراتب کامله بوده و میباشند
از قبیل ابن فهد حلی و سید ابن طاوس و بحر العلوم و محقق اردبیلی و میر فندرسکی و سید عبدالله شوشتری
و سید مرتضی کشمیری و امثال اینها که اوصافشان غنی از بیانست زیر خرقه و خرقه پوش این پیروان و
مرشدان گول و پیرایه بخود بندان نامعقول بوده اند حاشا و کلا و اگر از کسی بشنید که خود سید ابن طاوس
و بحر العلوم در طریقه و کیفیت سیر و سلوک و طریقت و دو ذکر رساله نوشته اند چگونه میشود که در این
رشته متصوفه نباشند اولاً رساله را که نسبت ببحر العلوم قدس سره میدهند صدق این نسبت غیر معلوم است[2]
و ثانیاً بر تقدیر صدق اگر کسی این رساله را ملاحظه نماید میبیند که هیچ مناسبتی با طریقه حضرات متصوفه
ندارد و در مواضع عدیده از آن رساله تکذیب و مذمت رویه اینها را بیش از وفائی نموده است چنانچه در
معنی اول طریقت بعضی از عبارات انرساله ذکر شد خلاصه اینکه این حضرات و حضرات بابیه از اینگونه
تزویرات و پلتیکات بسیار اعمال مینمایند در مقام پیش رفت کارهای خود که فلان آقا از ماست و با فلان آقا

[2] چنانچه تفصیل آن خواهد آمد م

فصل دویم در حالات صوفیه

صحبت و مباحثه کردیم مجاب شد چنانچه در چند قبل دو نفر زوار خراسانی نقل میکردند که یکی از حضرات
صوفیه میکفت من نجف مشرف شدم نجف را خالی از اهل علم دیدم مکر یک نفر آقای نائینی و با او یک مجلس
صحبت کردم بالاخره کفت شما بر طریقه خودتان ما هم بر طریقه خودمان شما را بخدا ببینید چه قدر حماقت
باید تا این حرف را تصدیق و باور نماید واحمق تر از باور کننده کوینده است که باینکونه حرفها میخواهد توهین
از علما نماید یکوقتی در مشهد مقدس مجلسی بود مشتمل بر عدهٔ از طلاب در بین یکنفر کلاهی که بین جائی
او و دو سه نفر فاصله بودند صحبت حضرات بابیه در بین آمد آن کلاهی کفت من یکوقتی با فلان آقا و یکنفر
از اهل علم را اسم برد و خیلی توصیف و تمجید از علم و حالات این آقا کرد و کفت من در خدمت این آقا
یک سفری رفتیم عشق آباد وارد شدیم بر منزل کسی بعد معلوم شد که صاحب منزل بابیست شب که شد
یک بچهٔ ده دوازده ساله از صاحب منزل آمد پیش ما و با این آقا که من در خدمتش بودم بنا کرد بصحبت مذهبی
داشتن این بچهٔ فلان فلان شده بقدری از آیات و اخبار مسلسل دلیل و برهان اقامه میکرد که جناب آقا بکلی
از جواب این عاجز شدند و نتوانستند با آن جوانمرک شده مقاومت نمایند از اینکونه سخنان این کلاهی
بنده با خود کفتم باید این شخص زیر کاسه نیم کاسه داشته باشد چون از مجلس بیرون آمدیم در بین راه باو کفتم
میل دارم یک مجلسی خدمت شما باشم کفت بفرمائید میل دارید منزل تشریف بیاورید و میخواهید من
مدرسه بیایم کفتم شما مدرسه تشریف بیاورید این بود که آمد و معلوم شد که ایشان میرزا محمد نادری
و جبرئیل بابیها تشریف دارند مدتها در مدرسه انیس ما بودند کتاب ایقان و بیان از برای ما آورده بودند
غرض خصوصیات کلام این شخص بود که چکونه این آقا را بلند کرده بعرش میبرد و آن بچه را مرتبه اش را
پست میشمارد و آنکاه این آقا با این پستی رتبه غلبه بر آن آقای کذائی میدهد خوب استادکاری است بازی
بر کردیم باصل مطلب کفته شد که از برای عمل نمودن باداب شرعیه سه مرتبه است که مرتبهٔ اول از آنها مرتبهٔ
حتم و الزام است که اتیان بواجبات و اجتناب از محرمات معلومه باشد که شارع مقدس این مرتبه را بر عامهٔ
مکلفین الزام فرموده و احدی را در ترک اختیاری آن ترخیص نفرموده است و اما آن دو مرتبهٔ دیکر مرتبهٔ
کمال میباشد که شارع نسبت بآن دو مرتبه حتم و الزامی و بعث و زجری ندارد بلکه اختیار عمل را باید
مکلف واکذار فرموده است مثلا مرتبهٔ اولی مانند انسانیست تمام الاعضا و الجوارح و زیبا و خوش
صورت و خوش منظر که هیچ نقصی در اعضا ذاتیهٔ او نباشد و لکن این آدم لباس در تن نداشته باشد و مرتبهٔ
ثانیه از عمل مانند اینست که این شخص را لباسهای بسیار لطیف و نظیف بپوشانند و لکن سر او برهنه باشد

حکایت نشستن در مجلس با میرزا محمد جبرئیل در مشهد مقدس

۹۹ مطلب رجوع باصل مطلب در بیان معنی شریعت و طریقت و حقیقت

البته

بیان مراتب تقوی و ایمان

البته بپوشانند این لباس مراتبی بر حسن او افزوده میشود و مرتبه ثالثه از عمل بمنزله اینستکه تاجی از جواهرات
بر سر او نهند که دارای تمام مراتب حسن کردد از حسن ذاتی و عرضی پس اگر تاج و لباس بر او پوشیده نشود دارای کمال
نیست نه اینکه نقصی در او باشد بخلاف اینکه یکی از اعضای او مانند دست و پا و چشم و کوش در او نباشد که
فقدان هر یک موجب نقصی در او میشود و این اختلاف و مراتب عمل ناشی میشود از اختلاف و مراتب تقوی
و مترتب میشود بر اینها مراتب ایمان چنانچه در تفسیر آیه اذا ما اتقوا و امنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا
و امنوا ثم اتقوا و احسنوا الخ از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند التقوی علی ثلاثة اوجه
تقوی من خوف النار والعقاب و هی ترک الحرام و هی تقوی العام و تقوی من الله و هی ترک الشبهات
فضلا عن الحرام و هی تقوی الخاص و تقوی فی الله و هی ترک الحلال فضلا عن المشتبه و هی تقوی خاص الخاص
و بر حسب اختلاف مراتب تقوی مختلف میشود مراتب عمل و از اختلاف مراتب عمل ناشی میشود اختلاف
مراتب ایمان و لعل وجه تقدیم تقوی بر ایمان در آیه شریفه همین باشد که زیادی تقوی و عمل موجب
زیادی ایمان میشود اگر چه اصل تحقق تقوی و عمل توقف بر اصل تحقق ایمان داشته باشد زیرا که منافی
نیست بین توقف اصل تقوی بر اصل ایمان و توقف زیادی ایمان بر زیادی عمل و تقوی پس تقوی بمنزله نهریست
جاری در میان نهر و طاعت و عمل مانند اشجار مثمره سرسبزیست در حوالی و اطراف آن نهر و ایمان بمثابه ثمره
میوه این اشجار است که هر شجره باندازه استمصاص و مکیدن آب از این نهر طراوت و میوه آن لطافت پیدا میکند
پس هر درختی که باب نزدیکتر طراوتش بیشتر و میوه اش لطیفتر خواهد بود و ایمان که ثمره شجره عمل است
هر قدر از منبع تقوی شادابتر البته بر حلاوت و لطافت و انجذابش افزوده میشود و همچنین اگر انسان مقصدی
داشته باشد در شب تاریک چراغی بدست کرفته بطرف مقصد میرود و نور چراغ چند قدمی را از پیش
پایش روشن میکند آن چند قدم روشن را که طی نمود چند قدم دیگر روشن میشود و همچنین تدریجا هر قدر
پیشتر میرود آن روشنائی نیز پیشاپیش او میرود و قرب بمقصد پیدا میکند تا باندازه میرسد که بروشنی این
چراغ نفس مقصد دیده میشود و هر جائیکه از این راه توقف نماید و یا چراغ بر زمین گذارد بهمان قدر از آن
حوالی و اطراف او روشن میشود که حرکتش مخصوص بهمان مقدار و زاید بر آن عاجز از حرکت و باندازه قربش بمقصد
بیشتر از این نخواهد شد پس تقوی و عمل بمنزله این چراغست و ایمان مانند نور این چراغ است که هر قدر بر عمل
و طاعت افزودی همان اندازه بر نور ایمان افزوده و قرب بحضرت حق جل و علا پیدا میکنی پس هر کس دارای اعلی مرتبه
تقوی باشد عمل و طاعتش اخلص و اطهر خواهد بود و هر کس عملش اخلص ایمانش اتم و اکمل و مقامش اعلی و افضل است

پس میتوان بکثرت و خلوص عمل ایمان را ترقی داد و تحصیل مرتبهٔ یقین نمود که میفرماید فاعبد ربک حتی یاتیک
الیقین بنا بر اینکه حتّی در آیه شریفه تحصیریه باشد چنانچه سابقاً ذکر شد یعنی از هر مرتبه از مراتب ثلاثه یا بعض
ایمان چنانچه بیان میشود تجاوز بمرتبه فوق نتوان کرد مگر بعمل و طاعت خالص و همچنین در مراتب یقین که مرتبه
علم الیقین و مرتبه عین الیقین و مرتبه حق الیقین باشد از مرتبه بمرتبه فوق آن نتوان رسید مگر بطاعت و عمل
خالص و همچنانکه نفس ایمان مراتبی دارد اعمال در این مراتب نیز متعدد مراتب است از جهت کثرت و قلت و از حیث
کامل و ناقص از خلوص و عدم خلوص که عمل در هر مرتبه نازله ناقص است نسبت بان عملیکه در مرتبه فوق
است ولو عمل از شخص واحد که صادر شده باشد باینکه این شخص مراتبی از ایمان را طی کرده باشد مثلاً عمل در
ایام مرتبه نازله او ناقص است نسبت بعمل ایام مرتبه عالیه چرا که هر اندازه بعد از جوار حضرت حق پیدا شده باشد ثواب
آفات در عمل پیدا شود و هر قدر که قرب بجوار پیدا شود عمل اخلص و اکمل میشود بلکه بمقتضای حسنات الابرار سیئات
المقربین عمل مرتبه نازله نسبت بمرتبه عالیه از سیئات آن مرتبه محسوب میشود و این نقصان اضافی در مرتبه نازله
ضرری بکمال مرتبه فوق ندارد مثلاً انکسیکه در مرتبه یقین است و اعمال او در این مرتبه از صوم و صلوة و غیرهما
عمل و صوم و صلوة موقنین است ان نقصان عملی که قبل بمرتبه یقین داشته است که صوم و صلوة موقنین شمرده
نمیشده است ضرر باینکه این شخص فعلاً موقن و عملش عمل موقنین است ندارد و بقول مطلق میتوان گفت اعمال
این شخص اعمال موقنین است پس آنچه غیر مضر بمرتبه ایقان است نقصان اضافی بمعنی فقدان کمال است ولو تعبیر
بسیئه هم شده باشد نه نقصان حقیقی بمعنی نقصان اجزاء و شرائط عمل اختیار که مرجعش بترک واجبات
زیرا که این نقصان البته مضر بمقام ایقان است چگونه ترک واجبات و ارتکاب حرام مضر بایقان نباشد و حال
اینکه وصول بمرتبه یقین از اثرات عمل است و بدون عمل و طاعت نتوان تحصیل مرتبه یقین نمود و از این بیانات
معلوم شد فساد تمسک حضرات صوفیه بر ترخیص در ترک عبادات بعد از وصول بمرتبه یقین بقوله تعالی
فاعبد ربک حتی یاتیک الیقین و همچنین معلوم شد فساد تمسک خصوص محیی الدین از ایشان بر جواز ترک عبادات
قبل از وصول بمرتبه یقین از برای سالک طریق یقین باین خبر یکه نسبت به پیغمبر (ص) داده است که فرموده من
اوتی حظه من الیقین فلا یبالی بما انتقص من صلوته و صومه که در تفسیر آیه اذا ضربتم فی الارض فلا جناح علیکم
ان تقصروا من الصلوة میگوید انسان مادامیکه مسافر ارض استعداد و سالک طریق یقین است باکی نیست
اگر ترک و تنقیص اعمال بدنیه او شود از صلوة و صوم و سایر عبادات و این حدیث نبوی را شاهد بر مدعی خود گرفته
است وجه فساد اینستکه بر تقدیر صدق اینکه این خبر از پیغمبر (ص) باشد معنیش نقصان بمعنی فقدان کمال است نه بمعنی

در اینکه تحمیل عبادات فوق طاقت نباید باشد

ترک واجب چنانچه بیان شد و چه انچه اعمال اهل این طبقات از ایمان مختلف است من النقص والکمال و
همچنین خود اهل این مراتب نیز من حیث اشتیاق بطاعات و عبادات مختلف میباشند البته اهل هر مرتبه فوقی
اشتیاقش بیشتر است بعبادات نسبت بمرتبه نازله از خود و عبادت هر مرتبه فوقی را نمیتوان تحمیل نمود
بر مرتبه نازله از ان زیرا که مرتبه نازله طاقت تحمّل اینمرتبه را از عبادت ندارد کما قال مولینا الصادق علیه السلام
لا تحملوا علی صاحب السهم سهمین و لا علی صاحب السهمین ثلاثة فتبهظوهم ای تقعوهم فی الثقالة و از این
قبیل اخبار عدیده ایست در بیان اینکه اهل هر مرتبه نازله طاقت تحمّل مشاق عبادات مرتبه فوق را ندارد
اینست که شارع حکیم عبادات غیر واجبه را باختیار مکلفین واگذار فرموده است که من شاء استقلّ و من شاء
استکثر چه بسا باشد تحمیل عبادات شاقه بر غیر اهلش موجب اضلال و گمراهی او گردد چنانچه در بعضی
از اخبار نهی از تحمیل عبادات شاقه امام ع مثال میزنند بان شخص مسلمان که همسایه نصرانی خود را مسلمان
نموده و در همان شب اول وقت سحر اورا از خواب بیدار نموده و بهمراه خود مسجد برده از برای تهجد نافله شب را
خواندند مشغول نافله صبح و بعد از فریضه مشغول تعقیب شدند تا وقت زوال نافله و فریضه ظهر و عصر را
بجا اورده مشغول تعقیب شدند تا وقت مغرب فریضه و نافله مغرب و عشا را بجای اورده بعد از فراغ از
تعقیب عشا بمنزل خویش مراجعت نمودند تمام این روز را نه خوابی و نه غذائی مشغول عبادات بودند چون شب
دوم وقت سحر شد آن مرد مسلمان امد در خانه نصرانی که وقت نماز شب است برخیز برویم بمسجد ان نصرانی
درجواب گفت برو از برای این دین کسی را پیدا کن که فراغت حالش از من بیشتر باشد من مردی هستم فقیر و
عیال بار بعبادات این دین نمیرسم بعد از این حضرت صادق ع فرمودند که این شخص مسلمان داخل کرد این
نصرانی را در انچه اورا خارج کرده بود یعنی ثانیا اورا بنصرانیت برگردانید پس سزاوار است اگر کسی خودرا
دارای بعضی از مراتب عبادات مستحبه دید ملتفت باشد و بچشم حقارت در مرتبه نازله از خود نظر ننماید و
توقع اینمرتبه از عبادت را از او نداشته باشد که خود اینمعنی عیب بسیار بزرگیست در رشته اخلاق و این

بیان مراتب ایمان

مراتب ثلاثه از تقوی که مرتبه تقوای عام و تقوای خاص و تقوای خاص الخاص که در خبر سابق از حضرت باقر
علیه السلام نقل شد بر هر یکی از این مراتب ثلاثه مترتب میشود مرتبه از ایمان پس مترتب میشود بر مرتبه تقوای
عام مرتبه از ایمان که عبارت باشد از تصدیقات مشوبه بالشک والشبهه که بسا باشد تعبیر شود از ان باسلام
کما قال عز و جل قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم و این مرتبه از
ایمان بادنی تشکیک مشککین زائل و بر طرف میشود زیرا که ایمانیست مستودع غیر مستقر بمجرد اینکه شبهه در قلب

فصل دویم در حالات صوفیه

صاحبش القاء شود این شبهه در قلبش راسخ و این ایمان از قلبش خارج میگردد مانند ایمان غالبی از مردم
این زمان که تا از هر سوی صدائی بلند میشود فورا دنبال او گرفته طوق عبودیت و بندگی در گردن میافکنند
و مسئله دیانت در انظار ایشان ملعبه و بازیچه و مایه اعتبار دنیا شده است این مرتبه اوائل درجات ایمانست
و اواسط ایمان مرتبه ایست مترتب بر تقوای خاص و عبارتست از تصدیقات غیر مشوبه که هیچ شائبه شکی
و شبهه در آن نیست و صاحبان این رتبه کالجبل الراسخ لا یحرکهم العواصف ابدا شیاطین جنی و انسی ادنی
اطراف خود راه نداده انها را طرد مینمایند و در توحید و خدا پرستی استقامت مزاج و بعد از هدایت
رجوع بسوی ضلالت نمیکنند کما قال عز و جل فی وصفهم الذین امنوا بالله و رسوله و لم یرتابوا الخ و اواخر ایمان
مرتبه ایست مترتب بر تقوای خاص الخاص و عبارتست از تصدیقات غیر مشوبه بالشک و الشبهه و لکن مع شهود
و عیان و محبت کامله لله عز و جل که قلبهای ایشان مملو و سرشار از محبت حضرت حق که ابدا جای محبت غیر
باقی نمانده است (نیست در خانهٔ دلم جز یار) (لیس فی الدار غیره دیار) که اینها دوستداران خدای تعالی
و خدا تعالی دوستدار اینها است کما قال عز و جل یحبهم و یحبونه و گاهی تعبیر میشود از این مراتب ثلاثه ایمان
بتوحید عامه و توحید خاصه و توحید اخص الخواص که توحید عامه عبارتست از اقرار بشهادتین با قلب سلیم
و عقل مستقیم و توحید خاصه عبارتست از اسقاط اضافات ظاهره نزد ظاهر حال بلکه با کشف و عیان
باینکه لا فاعل و لا مؤثر الا الله (دیدهٔ خواهم سبب سوراخ کن) (تا سبب را بر کند از بیخ و بن) و توحید
اخص الخواص که عبارتست از مشاهدهٔ فنای خلق و بقای حق جل و علا و این مرتبهٔ ثالثه از ایمان که توحید
اخص الخواص باشد گاهی تعبیر میشود باحسان چنانچه در آیه شریفه در مرتبهٔ ثالثه میفرماید ثم اتقوا و احسنوا
و کما ورد فی النبوی الاحسان ان تعبد الله کانک تراه و دارای این مرتبه از ایمان وجود مبارک مولی الموالی و اولاد
طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین میباشند که فرمود کیف اعبد ربا لم اره و در مرتبهٔ ثالثه انها محبین
انها انکسانیکه متابعت انها مینمایند طابق النعل بالنعل و مراد از رؤیتی که در کلمات مبارکشان وارد
شده است رؤیت بدیدهٔ سر نیست چنانچه جهال متصوفه خیال کرده اند میگویند عالم مشاهده و مکاشفه
انستکه حجاب منکشف شود و براعیان ببینی چنانچه در حکایت ابو محمد خفاف گذشت و اصل این کفر و زندقه
از متصوفه عامه و مالک که رئیس یکی از مذاهب اربعه ایشان است شیوع و انتشار پیدا نموده است که میگویند
خدا جسم است و دیده میشود و بر عرش نشسته چنانچه شیخ جلیل علی بن محمد بن علی الخزاز الرازی القمی قده در
کتاب کفایة الاثر از یونس بن ظبیان نقل میکند که گفت وارد شدم بر حضرت صادق علیه السلام عرض کردم یابن

[illegible] جل ذکره بچشم ظاهری

رسول الله

امر سیم از امور مشترکه بین انها

رسول الله من وارد شدم بر مالک و اصحابش و جماعتی در نزد او بودند و گفتگو در خدا تعالی مینمودند پس
شنیدم بعضی از ایشان میگفتند اینکه از برای خدا تعالی صورت و وجهیست مثل صورت و وجه مخلوقات و بعضی
میگفتند خدا تعالی دست دارد و استدلال مینمودند بقوله تعالی خلقت بیدی استکبرت و بعضی از ایشان میگفتند
خدا تعالی جوانیست در سن سی سالگی ایا شما چه میفرمائید یا بن رسول الله ع یونس میگوید حضرت تکیه داده بودند
بعد از این سؤال برخواسته در جای خود مستویا نشسته فرمود اللهم عفوك عفوك عفوك پس از این فرمودند
یا یونس هر کس گمان کند که از برای خدا تعالی وجه و صورتیست بمثل وجه و صورت مخلوقین هر اینه شرک بخدا اورده است
و هر کس گمان کند که از برای خدا تعالی اعضا و جوارح است بمثل اعضا و جوارح مخلوقین پس هر اینه او کفر بخدا
اورده است پس قبول نکنید شهادت ورا و نخورید ذبیحه او را و فرمود وجه الله انبیا و اولیاء میباشند و قوله تعالی
خلقت بیدی استکبرت ید قدرتست نظیر قوله تعالی و ایدك بنصره الی ان قال ع فمن زعم ان الله فی شیء او علی شیء او
یتحول من شیء الی شیء او یخلو منه شیء او یشغل به شیء فقد وصفه بصفة المخلوقین و الله خالق کل شیء لا یقاس بالقیاس
و لا یشبه بالناس لا یخلو منه مکان و لا یستقل به مکان قریب فی بعده بعید فی قربه ذلك الله ربنا لا اله غیره فمن
اراد الله و احبه و وصفه بهذه الصفة فهو من الموحدین و من احبه و وصفه بغیر هذه الصفة فالله منه بری
و نحن منه براء الخ و در خبر دیگر نقل میکند از هشام که گفت من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که
وارد شدند خدمتش معویة بن وهب و عبد الملك بن اعین پس معویة بن وهب عرض کرد یا بن رسول الله
چه میگوئید در خبر ایچنانی که روایت میکنند یعنی عامه اینکه پیغمبر ص دیده است پروردگار خود را
ایا بچه صورتی خدا تعالی را دیده است و چه میفرمائید در حدیثی که نقل میکنند اینکه مؤمنین می بینند خدای
تعالی را در بهشت ایا مؤمنین بچه صورتی خدا را می بینند پس امام علیه السلام تبسم فرمودند و فرمودند ای معویه
چه قدر قبیح است اینکه از عمر انسان هفتاد یا هشتاد سال بگذرد و در زندگانی نماید در ملک و ظل عنایت
حضرت حق جل و علا و نشناسد خدا را چنانچه باید بشناسد پس فرمود یا معویه ان محمد ص لم یر الرب تعالی
بمشاهدة العیان و ان الرؤیة علی وجهین رؤیة القلب و رؤیة البصر فمن عنی بالرؤیة رؤیة القلب فهو مصیب
و من عنی بالرؤیة رؤیة البصر فهو کافر بالله و بایاته لقول رسول الله من شبه الله بخلقه فقد کفر فقد حدثنی
ابی عن ابیه عن الحسین بن علی قال سئل امیر المؤمنین ع فقیل یا اخا رسول الله هل رایت ربك قال و کیف اعبد ربا
لم اره لم تره العیون بمشاهدة العیان الخ خبر شریف خلاصه اینکه این حرفها که خدا تعالی دیده میشود و بر روی عرش
نشسته است و بصورت جوانی سی ساله است و حلول در غیر میکند و امثال ذلك از کفر و زندقه تمام خرافات متصوفه

فصل دوم در شرح حالات صوفیه

وغیر متصوفه از عامه است وکسانی هم که خود را محب اهل بیت میدانند ودعوی دوستی خانواده میکنند
ومع ذلک دعوی کشف وشهود بالعیان مینمایند پیروی واقتباس از متصوفه عامه نموده اند حشرهم الله
معهم پس هرچه بعضی از اخبار نبوی وولوی که تعبیر برؤیت فرموده اند مقصودشان نه این خرافات عامه
ومتصوفه باشد بلکه مراد از رؤیت رؤیت بچشم دل ودیدهٔ قلب است بمعاونت روشنائی مشعل ایمان
که فرمود لم تره العیون بمشاهدة العیان ولکن رأته القلوب بحقایق الایمان (چشم دل باز کن که جان بینی
انچه نادیدنیست آن بینی) واین رتبه ومقام رتبه ومقام اولوا الالباب وصاحبان عقل سلیم که با علو همت
ودیدهٔ بصیرت اعمال فکرت نموده حق را باقی وماسوی را فانی دیده وبمقتضای تفکر ساعة خیر من عبادة سنة
او سبعین سنة انس بالله والوحشة عما سواه پیدا نموده وبمقام کسانیکه صحبوا الدنیا بابدان ارواحها
معلقة بالملأ الاعلی رسیده است وتوضیح علامات اولوا الالباب که مصابیح عقول ایشان مفاتیح ابواب
مواهب سنیه ومطالب علیه است آنستکه این اصحاب همت وارباب فطنت را غشاوهٔ غفلت وغطای
خیال ببرکت ملاومت ذکر ذو الجلال لایزال از پیش بصیرت سریرت زوال پذیرفته باشد وبنظر دقیق
وفکر عمیق که با اصحاب اسباب این جهان خراب نگرند وبتحقیق بدانند ودر شک نمانند که مانند سراب موج آب
وشکل حباب نمود نیست بی بود نه زبانهٔ عطش حرص فرو نشاند ونه شعلهٔ شرهٔ شهوت فرو کشاند تشنهٔ جحیم
جحیم آسایش هرگز سیراب نگردد لتسقی من عین آنیة وهلوع لوع قوتش دائم گرسنه باشد زیرا لیس لهم طعام
الا من ضریع لا یسمن ولا یغنی من جوع منهوم مائدهٔ بی فائده اش مصداق کل حریص محروم وناصیهٔ مشغول
تجارت بی بضاعتش بداغ فساد بخت تجارتهم موسوم مقبل وسعید انکه روی ادبر وازوی حایل بود ومدبر وشقی
انکه بوی مقبل ومایل باشد خواهش جاه حالا ومالا وزدش اذ عاجلا واجلا نوش مطلا نیش مهیا
وحلاوت ساخته اش مرارت عزتش عین ذلت راحتش محض محنت عشرتش عسرت دارد والفتش فرقت
اردد امیست بیدانه وخانه ایست بلا حجره وخانه سرائیست سپنج ورنجی است بیکنج نسیم شمیم ربیع نشاطش را
سموم هموم خریف از عقب وقدرت شبوبیت ولذت صحتش را ضعف کهولت والم علت در کمین هوای
نوای او را هبا فنا قرین وحیات بی ثباتش را حبائل آفات همنشین (دهر سبزه کار ندارد وفا وکینش
دیدیم واز مودهٔ وشنیدیم بارها) (از جام محنتش که پر از زهر قاتل است) (گل برکشا ومبو که دران ریزه
خارها است) خواندنش مکر وبازی راندنش خیر وکارسازی علامتش کبری دوستت گردد عدوتش
داری دشمن شود مهری از بیت مبلغ دو بان گنی از تو گریزان شود نکاحش نمائی شوهر نشود طلاقش

اینکه دریت فوائد ومطالب لطیفه مشکله هستند

زهی زینت کرده سلامتش کنی ملامت کند ملامتش کنی سلامت کند کر کیست در کسوت میش کرگ است
در صورت عیش عجوزه ایست جادو کر سترا حواست پر قدر نیرا ز وفایش اثر نیرا ز بقایش خبر نیرا ز جفایش
گذر آتشی است پر دود و ظلمتی است بی نور طالبش ابله غور عاشقش احمق کور دور از وی بحق نزدیک
و نزدیکش از حق دور مفتونش مجنون مغرورش ملعون (حال دنیا باز پرسیدم من از فرزانه)
(گفت یا خوابست یا باد است یا افسانه) (گفتمش چونست حال آنکه دل بندد بوی) (گفت یا غولیست
یا مستی است یا دیوانه) با مشقت بدست آورند و بحسرت بگذارند عروسیش بماتم تبدیل یابد و نعمتش
باندک عارضه تغییر نماید دولتش برود و نقمتش بماند فرحش طی شود و غمش مدام گردد دیر میدهد
و زود پس میگیرد رواج بازارش قریب بی رونق دکانش ریب (چه بخشد مرد را این سفله ایام) (کز یلت
باز نستاند سرانجام) (دهد بستاند و باکی ندارد) (جز این جستی و چالاکی ندارد) این پیره زال
شاهان نوجوان کشته اشراف و اعاظم انضربه شمشیرش بخون اغشته اینستکه اولیاء خدا بنا بر حسن
سریرت و حدت بصیرت سایه التفات بلذات کدورت امیزان نیفکندند و بگوشه چشم شهوت مصیبت
انگیزش نگاه نکردند و با ستجلاب و اجتذاب جاه و طمطراق آن نپرداختند و اکتساب ثواب عقبی و اشتغال
بتکمیل نفس را بریاضت و طاعت شعار خود ساختند و از دفع الفکر و وسیع الصدر عقل مؤید
بنقل خود را بمدح مادح و ذم ذام نباختند و سمند سریع السیر کالطیر بتصور و تعقل بمیدان بی پایان
تصدیق و تحقیق تاختند و از غایت تفرید و نهایت تجرید در همه افعال و اخلاق طرح عدالت افکندند
و غذا نخوردند و لباس نپوشیدند مگر بقدر حاجت و در امر دنیا نکوشیدند الا باندازه ضرورت کلامشان
حکمت سکوتشان فکرت نظرشان عبرت بر بدایع صنعت و عجائب فطرت علویات و سفلیات و مجردات
و مادیات اطلاع و شعور حاصل کرده بتادیب شریعت مؤدب و بتهذیب طریقت مهذب شده اند نه
عافیت طلبند و نه از بلیت برمند روزگارشان بر اصرار با ستغفار و اعتذار از گفتار و کردار و قیام اللیل
و صیام نهار بگذرد دایم الاوقات در طریق معاد دو اسبه طی منازل و قطع مراحل فرمایند ان فی خلق
السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب در شان ایشان والذین یذکرون الله
قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا
عذاب النار برهان ایشان زهی کرامت کبری و سعادت عظمی که این گروه با شکوه را دست داده و ظل ظلیل
صحبت و سایه همای خدمت ایشان بر سر هر که افتد نیک بخت و سعادتمند گردد البته با ستقامت اعمال

در حظ تمتع نیکی

در کسب اوصاف نیکان گذشتگان

فصل دوم در حالات صوفیه

فکرت و فطانت در این حالات که فرمود فاستقم کما امرت و تخلق و اتصاف باین اخلاق و صفات هر اینه
مستولی میشود بر انسان عظمت خدا تعالی و حاصل میشود او را بیزاری از دنیا و منصرف میکرداند ذهن او را
بسوی ملأ اعلی و میرساند برا و فیوضات متواتره الهی و میکرداند دل او را محل انوار مقدسه و علوم
حقیقیه ربانیه چنان قلب او مملو از محبت حق میشود که احدی را بدیده دل نمی بیند جز حضرت حق جل و علا
جز الف وحدتش درد دل درویش نیست (خانه تنگست دل جای یکی بیش نیست) چنانچه در ذیل خبر
یونس بن ظبیان متقدم امام علیه السلام میفرماید ان اولی الالباب الذین عملوا بالفکرة حتی ورثوا منه حب الله
اذا ورثه القلب استضاء به و اسرع الیه اللطف فاذا نزل منزلة اللطف صار فی اهل الفوائد فاذا صار فی
اهل الفوائد تکلم بالحکمة فاذا تکلم بالحکمة صار صاحب فطنة فاذا نزل منزلة الفطنة عمل بها فی القدرة فاذا
عمل بها فی القدرة عرف الاطباق السبعة فاذا بلغ هذه المنزلة صار تتقلب فی فکره بلطف و حکمة و بیان فاذا بلغ
هذه المنزلة جعل شهوته و محبته فی خالقه فاذا فعل ذلک نزل منزلة الکبراء فعاین ربه فی قلبه الخ و معنی معاینه
پروردکار عالم عز اسمه در قلب و دیدن او را بچشم دل نمونه اش اینستکه میبیند انسان کاهی از اوقات چیزی
در دست او است و دنبال آن میکردد و یا کسی با آن تکلم میکند و حرفهای او را بیشتر از صوتی نمیشنود و یا
حرکت بطرف مقصد میکند بدون اینکه تجاوز از مقصد نمود و یا از راهیکه بر خلاف مقصد است میرود که
از تمام اینها تعبیر میشود بغفلت و عدم التفات و سرش اینستکه امری در قلب او خطور و رسوخ کرده است
که رسوخ آن امر دیده قلب را متوجه بخود نموده بطوریکه سلب ادراک از اعضای ظاهره کرده است زیرا
که قلب سلطان بدن است و تمام اعضا و جوارح در فرمان او میباشند و تا از جانب او اشاره نشود اعضا
بادراکات و وظائف خود نخواهند پرداخت و اکر توجه قلب نباشد چشم و کوش سر در حین دیدن و شنیدن
کور و کر بمعنی تمیز و تشخیص مرئی و مسموع را از غیر نخواهند داد و این چشم و کوش ظاهری که در سر است ناشی
از قوه حیوانیه است که سایر حیوانات در ادراکات باین چشم و کوش شریکند با انسان و آنچه را که انسان
با این چشم و کوش میبیند و میشنود آنها نیز می بینند و میشنوند پس امتیاز انسان از سایر حیوانات بادراکات
باین چشم و کوش نیست بلکه امتیاز او از سایر حیوانات بچشم و کوش قلب که ناشی از قوه ناطقه است
میباشد که میبیند و میشنود با چشم و کوش دل آنچه را که بچشم و کوش سر نمیبینند و نمیشنوند چنانچه در خبر
بعد ذکر میشود از حال آن جوانیکه پیغمبر حقیقت یقین را از او پرسیدند عرض کرد یا رسول الله کانی انظر الی
اهل الجنة یتنعمون فیها و کانی انظر الی اهل النار و فیها معذبون مصطرخون و کانی الان اسمع زفیر النار

بدو و فی سامعی و همچنانکه چشم و گوش سر در فرمان قلب است چشم و گوش سر نیز در فرمان او بند و قلب توجه
بهریک از چشم و گوش سر و چشم و گوش سر نماید لبنر دیکری از ادراکات خود باز خواهد ماند پس انسان هر
اندازه که قلب را از چشم و گوش سر که از پرتو قوۀ حیوانیه است منسلخ نموده و توجه بچشم و گوش سر که ناشی
از قوۀ ناطقه است داده چنانکه شاعر میگوید (گوش خر بفروش و دیگر گوش خر) یعنی قلب را از گوش سر
که از عالم ملک و الان قوۀ حیوانیه است منصرف نموده و متوجه نماید بگوش سر که از عالم ملکوت و پرتو
قوۀ ناطقه است همان اندازه میبیند و میشنود انچه را که بچشم و گوش سر دیدنی و شنیدنی نیست (چشم دل
باز کن که جان بینی) (انچه نادیدنیست ان بینی) و کثیرا ما ادراک بدیدۀ ظاهری سبب میشود از برای توجه
نفس بسوی چشم باطن بنحویکه در عین نظر نمودن بمرئی ظاهری مرئی واقعی را میبیند و مرئی ظاهری را نمی بیند
یعنی اینکه اگر مضادۀ در اثر اینند و باشد اثر مرئی واقعی در ان هویدا میشود و اثر مرئی ظاهری در ان دیده
نمیشود مثلا اگر انسان عزیزی اند ستش رفته و یادگاری مثل ولدی از او باقی مانده باشد هر وقت انسان نظر
باین ولد مینماید اشکش جاری میشود از جهت انکه ان عزیز که مرئی بدیدۀ دل است کانه عین بلکه قبل بر مرئی بدیدۀ
سر که ولد باشد در نظر قلب میاید که اشکش جاری میشود و الا مقتضای دیدن این ولد خوشحالی است نه
گریه نمودن و همچنین اگر یک صنعتی بسیار منقن و محکمی از صانعی بروز و ظهور نماید مثل اینکه معماری طرح و نقشه
عمارتی بریزد که در روی زمین نظیری نداشته باشد هر اینه انسان نظر باین عمارت که ببیند از اول بدیدۀ
قلب نظر باین معمار خواهد نمود و تحسین او مینماید که اینگونه عمارتی طرح ریزی کرده است و بعد از ان بچشم
سر مصالح این عمارت را از کل و کچ و اجر تماشا میکند و باز در همین حال هم بکلی نظر از معمار نگرفته بلکه گوشۀ
چشم دل دائما بجانب معمار است تا اینکه از تماشای این کل و اجر و کیفیت ترکیب و تالیف انها با یکدیگر این چشم
ظاهری سیر و خسته میشود ولی از نظر نمودن بمعمار بدیدۀ دل و تفکر در صنع او که چگونه صانع و معماری بوده است نظیر
ابدا خستگی و سیری در وجود او راه ندارد که بعد از عطف نظر نمودن از عمارت باز دیدۀ دل مستمر است در
نظر کردن بمعمار و چنانچه این صانع و معمار بصیر نقشه چند عمارت دیگر باشد که هر یک بر خلاف دیگری باشد و
هیچیک از انها هم نظیر نداشته باشد انسان نظر کردن بهر یک نظر بمعمار است قبلا و معا و بعدا و هکذا هر قدر
در صنایع این شخص بیشتر نظر بصانع اکثر تا برسد بمقامیکه معمار و صانع لا یشذ عنه شئ الا اینکه از پرتو صنع
او باشد (هر چه بینی نو بر تو پیست از او) (در گذر زان و قرص مه بجو) (شمس را هم از بود هم نور)
(زان در او زاصل ان نمان تو بدو) (از اثر ره بنور ضر بو) (بین تو نیز که تا شوی انور) (این یقین را معرفت

دربان) (پیش نه پای ره روی بشتاب) (تاکه عارف بگردد کار شوی) (ره زاغبار سوی یار ببر) و هر ذرهٔ
از ذرات عالم را که نظر نمائی نور جمال او را در ان مشاهده کنی (دل هر ذره را که بشکافی) (آفتابیش
در میان بینی) چون وجود و ارتباط حضرت حق جل و علا نسبت بعالم امکان مانند روح است
نسبت بعالم تن و چنانکه اثرات روح در تمام اعضا و جوارح ظاهر و هویدا است و خود روح شی واحد
و از نظر پنهان که احدی رؤیت آن نتواند نمود کذلک باری تعالی جان عالم امکان است و همچنین مانند نور
شمس که بر تمام ذرات عالم تابش دارد و بر هر شی که بتابد بصورت و لون همان شی نمایش میدهد و حال
آنکه خود او شی واحد و مبرا از کلیهٔ الوانست (جان عالم گویمش گر ربط جان دانی بتن) (در دل
هر ذره هم پنهان و هم پیداستی) (میتوانی کرد خورشید این صفتها کسب کرد) (روشن است و بر همه
تابان و خود یکتاستی) (نیست حدی و نشانی کردگار پاک را) (نی برون از ما و نه بیما و نه با ماستی)
داخل فی الاشیاء لا بالممازجة و خارج عن الاشیاء لا بالمزاولة البته در چنین حال انسان بصیر در هر جا
و بهر جائی که نظر افکند بچشم دل و حقیقت ایمان نور حق ببیند قبل بر دیدن مرئی ظاهری و با دیدن
آن و بعد از دیدن آن (در هر چه نظر کردم) (سیمای تو میبینم) (بهر که مینگرم صورت تو می بینم)
در این میان همه در چشم من تو میآئی) (حجاب ذات تو هم ذات تواست در عالم) (نهانی انچه عالم
زبس که پیدائی) و همین است معنی توحید صفاتی که در اصطلاح محققین است یعنی سالک طریق
حق در اینمقام بدانسان بمشاهدهٔ صفات باری عز اسمه بپردازد و آنچنان محو ملاحظهٔ آن شود که چیز
آن هر چه هست از پیش نظرش برخیزد و جمیع را فراموش کند بحدیکه لا قادر و لا عالم و لا حی الا الله
بی اختیار از او صادر شود چنانچه مولی الموحدین امیر المؤمنین ع میفرماید ما رایت شیئا الا و رایت الله
قبله و معه و بعده و لکن مانند دیدهٔ علی علیه السلام میباید که لا یحوم علی قلبه الشیطان نه هر دیدهٔ (دیدهٔ
خواهم که باشد شه شناس) (تا شناسد شاه را در هر لباس) و شبستری نظر بهمین معنی میگوید
چه کفر و دین بود قائم بهستی) (شود توحید عین بت پرستی) (چو اشیا هست هستی را مظاهر)
از انجمله یکی بت باشد آخر) (نکو اندیشه کن ای مرد عاقل) (که بت از روی هستی نیست باطل) (بدان کایزد
تعالی خالق اوست) (ز نیکو هر چه صادر گشت نیکوست) الی ان قال (وگر مشرک ز بت آگاه گشتی)
کجا در دین خود گمراه گشتی) (ندید او از بت الا خلق ظاهر) (بدین علت شد اندر شرع کافر) پس
باید کاری کرد که دیدهٔ قلب باز شود و بینی و احولی برون رود و الا بعد ازانکه تمام ذرات پرتو اشعهٔ

نود

نور صنع او بنید غیر از او چیزی نه بینی (انچه بند ذرات عالم بنگری) (نور حق بینی عیان از هر سری)
خلاصه اینکه مراد از رؤیت و مشاهده که در اخبار معصومین ع وارد شده است این معنا نیست که از بیانات
و فرمایشات خودشان ذکر نمودیم و در بارهٔ معتقدین باین معنی امام علیه السلم در خبر سابق فرمودند فمن
اراد الله واحبه ووصفه بهذه الصّفة فهو من الموحدین و امّا غیر این معنی از کشف و شهود یرا که متصوّفه قائل
و معتقدند البتّه کفر و زندقه است و در بارهٔ قائلین ان نیز در خبر سابق امام ع فرموده اند و من احبه بغیر هذه
الصّفة فالله منه بریئ و نحن منه براء پس گفته شد اینکه از مرتبهٔ ثالثه از ایمان که تقوای خاص الخاص و توحید
اخص الخواص میگویند گاهی تعبیر باحسانات شده است چنانچه ذکر شد و گاهی از این تعبیر بایقان میشود کما قال
الله عزّ و جلّ والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالاخرة هم یوقنون و بمقتضای ذیل این ایه
شریفه و کلمات علما و متشرعین یقین عبارتست از مطالعه و ملاحظهٔ احوالات اخرة بر سبیل مشاهده و
عیان کما قال امیر المؤمنین علیه افضل صلوات رب العالمین لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا که حاصل فرمایشش
اینکه همانطور یکه مردمان بعد از رحلت از این دار فانی بسوی دار باقی غطا و پرده از پیش چشمشان بر گرفته میشود
و بالعیان مشاهده مینمایند انچه را که در دنیا بانها خبر داده بودند از ثواب و عقاب و سایر کیفیات اخرت ما
انها را من الان در همین نشئه بالعیان میبینیم و همچنین حال ان جوانی را که اسحق بن عمار از حضرت صادق ع
نقل مینماید انه یقول ان رسول الله ص صلی بالناس الصّبح فنظر الی شابّ فی المسجد و هو یخفق و یهوی برأسه
مصفرّا لونه قد نحف جسمه و غارت عیناه فی راسه فقال له رسول الله ص کیف اصبحت یا فلان فقال اصبحت
یا رسول الله موقنا فعجب رسول الله ص من قوله و قال ان لکل یقین حقیقة فما حقیقة یقینک فقال ان یقینی
یا رسول الله ص هو الذی احزننی و اسهر لیلی و اظمأ هواجری فعزفت نفسی عن الدنیا و ما فیها حتی کانی انظر الی اهل
الجنة یتنعمون فیها علی الارائک متکئون و کانی انظر الی اهل النار و فیها معذبون مصطرخون و کانی الان
اسمع زفیر النار یدور فی مسامعی فقال رسول الله ص لاصحابه هذا عبد نوّر الله قلبه بالایمان الخ و مثل حال
این جوان بوده است حال سعد بن معاذ و حارث بن مالک بن النعمان الانصاری هنیئا لهم و لامثالهم و
این نور یکه پیغمبر ص فرمودند در حق این جوان هذا عبد نوّر الله قلبه بالایمان نوریستکه حاصل میشود بسبب زیادی
ایمان و شدت یقین از جهت اینکه زیادی ایمان و شدت یقین میکشاند صاحب خود را بمرتبه که اگاه میشود بر
حقایق اشیاء محسوسات انها و معقولات انها پس برداشته میشود از پیش چشم او حجابها و پرده ها و میشناسد
اشیاء را بعین الیقین این نحو یکه انها را خدا تعالی خلق فرموده است و اینست ان حکمتی که خدا تعالی میفرماید

بیان اینکه گاهی از مرتبهٔ ثالثه تعبیر بیقین میشود

فصل دویم در حالات صوفیه

و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً و الیه اشار امیر المؤمنین بقوله هجم بهم العلم علی حقائق الامور و باشروا
روح الیقین و استلانوا ما استوعره المترفون و انسوا بما استوحش منه الجاهلون و صحبوا الدنیا
بابدان ارواحها معلقة بالملأ الاعلی و اینها کسانی میباشند که دور کردانیده اند از خود شهوات
بدنیه را و قطع نموده اند از خود تعلقات دنیویه را و اختیار نموده اند از برای خود سکوت و بیداری شب و
گرسنگی و مراقبه نفس و احتراز از فضول کلام و این صفات حاصل نکردد از برای انسان مگر بالتجافی عن
دار الغرور و الترقی الی عالم النور و الانس بالله و الوحشة عما سواه و صیرورة الهموم جمیعاً هماً واحداً
زیرا که قلب مستعد است از برای انتقاش حقایق اشیاء در او الا اینکه حائل شده است بین او و بین اشیاء
حجاب منیت که میگوید (منیت ز رخساره ام پرده نور) و سیاهی کثرت شهوات و پرده عدول و
انحراف از حق چنانچه در حدیث نبوی میفرماید لولا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی
ملکوت السموات الخ اینست حال کسانیکه دارای مقام انس بالله و حب فی الله میباشند و قال الله تعالی
و الذین آمنوا اشد حباً لله و قال النبی ص افضل الایمان الحب فی الله و البغض فی الله (از محبت گل
شکفته در چمن) (وز محبت کشته یوسف ممتحن) (از محبت خار با گل همنشین) (وز محبت بهر
گل بلبل حزین) (از محبت خاک در اوج فلک) (میشود همدم با فواج ملک) بلکه برتر میشود
میدان یقین) (از ملک پران شوم شاهد براین) (پرده بردار و مبند پیش از رقیب) (چونکه واقف
می نگردد جز حبیب) (نکته سنجان بساط معدلت) (خوشکنان بوستان معرفت) (راه را بر رهروان
بنموده اند) (در مقام نصح این فرموده اند) (راندا با رازدان باز گو) (آب از جور فشر را و در مجو
آنکه عالم بد طفیلش در وجود) (در بیانش با اشاره این سرود) (هر که کور برا عصا گیرد براه) (آرد آتش
از مرحمت اندر پناه) (گر بدش و اجب بهشت جاودان) (فهم معنی کن نه تحریک لسان) و لهذا در
رنج و تلخی کشی تا قطره از شربت محبت چشی زیرا که از هزاران یک نتواند سمند محبت در میدان محبت
راند اینجا اره بر فرق زکریا نهند و تیغ بر حلق یحیی کشند و بدن ایوب هدف سهام اسقام سازند و
تن ابرهیم در آتش سوزان اندازند (کی بود در راه عشق آسوده کی) (سر بپیچ در دست و خون
پالوده کی) (تا نسازی بر خود آسایش حرام) (کی توانی شد براه عشق کام) (غیر ناکامی در این مقام نیست
این همه عشق است ره تمام نیست) البته طفل لطیف روح را که از دو پستان کثیف نباتی و حیوانی
شیر خوار است چون خواهند او را قوت روحانی خورانند و شربت معرفت چشانند لا علاج اورا باید

دارند و ناچار چند روزی ضعیف و نحیف و کرسنها و کریان باشد پس از انقضای ان مدتها تنعّم کنند و
لذّتها ببینند (سعادت ار طلبی طالب ریاضت باش) (دو روز رنج کش و سالها فراغت باش) انچه
جواد معطی از کالای تن دام کیرد اضعاف مضاعف ان در عوض روح کرامت فرماید ان تقرضوا
الله قرضا حسنا یضاعفه (برات تن بی برکی جان است زود) (زین بباید کاستن بران فزود) (طفل
نفس از شیر شهوت باز کن) (بعد از انش با ملک انباز کن) و هرکه تمامی ایام را که فطام از این شیر
خام میسّر نشود چون عام کالانعام در ربقه فرقه کلوا و تمتّعوا بماند (هرکه فانی شد باو یابد حیاتی
جاودان) (ور بخود افتاد کارش بیشک از موتاستی) (این کهر در رمز دانایان پیشین سفته اند
بی برد بر رمزها هرکس که او داناستی) (زین سخن بکذر که این مهجور اهل عالم است) (راستی پیدا کن و
این راه رو کر راستی) حقیقت قرب بحضرت حق جلّ و علا منوط است براستی در اعتقاد و در قول و
در عمل بلکه عزّت در نزد خلق نیز موقوفست براستی و یکرنکی که انسان در تمام رفتار و کفتار خود
صاف و بی غش باشد که احدی از دورنکی و کج رفتاری بجائی نرسیده و نخواهد رسید نقلکرده اند که
بهلول روزی از روزها دید مردم جوقه جوقه بطرف دار الخلافه میشتابند پرسید مکر تازه روی
داده است کفتند خلیفه عمارتی بنا میکند و یک قطعه چوبی از جزایر هند برای عمارت او اورده اند و
مردم بتماشای انچوب میروند. بهلول نیز بطرف ان چوب روانه شد ملاحظه دید جماعتی برپا شده است خلق
کثیری اطراف چوب را کرفته تماشا مینمایند بهلول مردم را پس نموده بزحمت تمام خود را بچوب رسانید
یک سر چوب را کرفته از زمین بلند نمود بعد ان سر را بر زمین کذارده سر دیکر را کرفته از زمین بلند نمود
انرا نیز بزمین نهاده وسط چوب را کرفته انچه قوت نموده نتوانست از جا بلند نماید پس از ان دهان خود را
نزدیک چوب برده چیزی کفت پس دهان را برداشته کوش خود را نزدیک چوب اورده مقداری کوش
داد بعد از ان سر بلند نمود مردم کفتند بهلول اینها چه کاریست میکنی و چرا این عمل مینمائی کفت ان
سر چوب را کرفته بلند نموده دیدم سر دیکر ان بزمین مانده فهمیدم چنانکه کسی فقط دنیا را کرفته پیش میرود
ولی اخرت او بزمین میماند ان سر را بزمین کذارده سر دیکر را بلند نمودم دیدم طرف اوّل بزمین باقی مانده
فهمیدم چنانچه کسی خصوص اخرت را کرفته با ان نائل میکردد ولی دنیای او بزمین مانده و از ان بی نصیب خواهد
بود وسط چوب را کرفتم دیدم هر دو سر بزمین مانده انچه قوت نمودم هیچ طرف را نتوانستم از جا حرکت
دهم فهمیدم اکر کسی خواهد جمع بین دنیا و اخرت نماید هر دو از دست او بیرون رفته از هیچیک بهره‌مند

نخواهد شد بعد از ان دهقان پیش چوب برده بان گفتم تو چه کاری کرده وجهت چیست که اینهمه مردم فریفته
تو شده دسته دسته بتماشای تو میشتابند وانگاه گوش خود را نزدان برده بمن گفت این عزت که در من مشاهده
وخلق را فریفته من میبینی از جهت راستی وصافیست که در من دیده محبوب قلوبها نها گردیده ام پس قرب و
محبت حق جل وعلا راستی وگذشتن از ماسوی وتن دادن زیر بار بلا میباید خلاصه کسیکه شربت محبت
دوست بکامش رسیده البته از برای او بلای یار از عطای اغیار احسن واجمل است وقهر وی از لطف غیر
سازگارتر ولذت بیشتر دهد (با این همه جور وتند خوئی) (نازت بکشم که خوب روئی) اِنَّ اللّٰهَ مَعَ
الصّابِرِین (با تو مرا سوختن اندر عذاب) (به که شدن با دگران در بهشت) (بوی پیاز از دهن
خوب روی) (خوب تر آید که گل از دست زشت) وچنانکه فرق بین تلخی وشیرینی گذارد هر اینه دعوی
دوستی کذاب ومدارش بر نفاق است کسیکه شهد محبت چشیده از رخ باد (چگونه میشود از رنجش وبلا
بیزار) اعرابی خدمت رسول خدا عرض کرد شمارا دوست میدارم فرمود آماده فقر باش عرض کرد خدا را
دوست میدارم فرمود آماده ومستعد بلا باش (چنان در عشق یک رو یم که گر تیغم رود بر سر) (بروز
امتحان باشم چه شمع ایستاده پا برجا) گفته اند که چون خلاق بیچون فطرت وخلقت بنی نوع ادم فرمود
همه خلق ادعای خلت ودعوی محبت او کردند وچون دنیا را افریده وانرا بر انها کرده ده حصه شدند نه حصه
از پی دنیا رفتند ویک حصه باقی ماند وچون جنت را افرید وعرضه بر انها داشت این یک حصه نیز ده حصه
شدند نه حصه از ان پی بهشت رفتند ویک حصه باقی ماند پس بلا را بیافرید وذره از ان بر ایشان ریخت
اینها نیز ده حصه شدند نه حصه از انها پی عافیت نفس رفتند ویک حصه از انها باقی ماند پس خطاب بایشان
کرده فرمود دنیا نخواستید واخرت نطلبیدید وراحت نفس اختیار نکردید پس مقصود شما چیست گفتند
مقصود ومطلوب ما تو میباشی که فرمود ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا فی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة
فعبدتک فرمود مسلط میکنم بر شما بلا وعنا را بعدد انفاس شما بدانسان که کوه تاب ان نیاورد گفتند چون بلا
دهنده توئی بکن انچه خواهی که بجان ایستاده کی داریم (نزد عاشق زخم خوشتر دان ز مرهم خواستن
بهتر از شادی بود در نزد ما غم خواستن) (گر نه طفلی از عروسی وخوشی بگذر ز بدان) (هست نیکوتر
ازان اندوه وماتم خواستن) وانگاه فرمود هؤلاء عبادی حقا واحبائی صدقا بندگان موافق و
دوستان صادق ما اینطایفه اند (هست در گلزار خار امتحان) (کی کند راز گل توان از بهر ان)
بار در بازار با ازار مان) (ازمایش میکند حد کار مان) (چشم فتانش بخونها تشنه) (ذو الفقار

راه محبت حق جل علا از همه چیزها گذشتن

از غمزهٔ او دشنه) (ناخوش او خوش بود بر جان من) (جان فدای یار دل رنجان من) (عشق از اوّل سرکش و
خونی بود) (تا گریزد هر که بیرونی بود) (تا لموت نرسم که او باور کند) (وز ترحّم جور را کمتر کند) و بالجمله
پس از اینکه معلوم شد اینکه از برای عمل نمودن با داب و احکام شرعیّه سه مرتبه است که تعبیر از مرتبهٔ اولی
بتقوای عام و از ثانیه بتقوای خاصّ و از ثالثه بتقوای خاص الخاص شده است و معلوم شد اینکه مراتب
ایمان نیز مختلف میشود بر حسب اختلاف این مراتب از تقوی و عمل و از این مراتب عمل نیز تعبیر شده است بتوحید
عام و توحید اخصّ و توحید اخصّ الخواص و اینکه گفته شد که از برای ایمان سه مرتبه است غیر منافیست با مراتب
سبعه که از برای ایمان در بعض اخبار بیان فرموده اند مثل روایت عمّار بن ابی الأحوص عن ابی عبدالله ع
قال ان الله تعالی وضع الأیمان علی سبعة اسهم علی البرّ و الصدق و الیقین و الرّضا و الوفاء و العلم و الحلم الخ
زیرا که از برای مرتبهٔ یقین اینه سه نیز مراتب ثلاثه ایستکه مرتبهٔ علم الیقین و مرتبهٔ عین الیقین و مرتبهٔ
حق الیقین باشد بلکه از برای هر یک از مراتب ثلاثه ایمان مراتب عدیده ایست خلاصه اینکه منافاتی بین
ایه شریفه اذا ما اتقوا و امنوا الخ که قبلا ذکر شد و بعضی از اخبار که تقوی و ایمان را بر سه قسم کرده اند و
بین ان اخباریکه ایمان را بر هفت قسم کرده نمیباشد از جهت اینکه مراتب ایمان عرض عریضی دارد و این مراتب
ثلاثه معنی واحدیست خواه از ان بتقوی تعبیر شود یا بتوحید یا بایمان و بعبارة اخری اگر مراتب تقوی است
تقوی اسم از برای سه مرتبه است و اگر مراتب ایمان شد ایمان اسم از برای هر سه مرتبه است و هکذا و نیز
معلوم شد اینکه مرتبهٔ اولی از عمل واجب و لازم است و ترک ان موجب مخالفت و عصیان الهی میشود و امّا
مرتبهٔ ثانیه و ثالثه با وجود تفاوتیکه در بین ان دو است هر دو شریکند در اینکه از مراتب کمالیه میباشند و
ترک اینها و مرتبه ترک اولی و ترک کمالست نه عصیان و مخالفت و بعد از این بیانات میگوییم حدیثی را که نسبت
به پیغمبر ص میدهند که فرموده الشریعة اقوالی و الطریقة افعالی و الحقیقة احوالی اگر این نسبت صحیح باشد و از طرق
اصحاب ائمه ع نقل و وثوق بصدور ان باشد اشاره است باین مراتب ثلاثه از عمل که شریعت عبارتست از مرتبهٔ
اولی که تقوای عام و مورد تکلیف عامّه عباد است که اتیان بواجبات یقینیه و اجتناب از محرّمات یقینیه
باشد و طریقت عبارتست از مرتبهٔ ثانیه که تقوی الخاص است که علاوه بر ترک محرّمات و اتیان واجبات
باید مراعات و ملاحظه از شبهات نیز داشته باشد و پرهیز از انها بلکه پرهیز از مباحات کرده مگر بمقدار ضرورت
و حقیقت عبارتست از مرتبهٔ ثالثه از عمل که تقوای خاص الخاص و دارا بودن ان دو مرتبهٔ قبلی مع شیئ زاید
من تهذیب الأخلاق و تصفیة النفس بتخلّی از اوصاف رذیله و تجلّی باوصاف حمیده و بنا بر این شریعت طریقت

بیان اینکه مرتبهٔ اولی شریعت و مرتبهٔ ثانیه طریقت و مرتبهٔ ثالثه حقیقت است

فصل دوم در حالات صوفیه

وحقیقت هر یک مرتبه از مراتب عمل باداب واحکام شرعیه از لزومیه وغیر لزومیه وملازم با مرتبه
از مراتب ایمان میباشد ومرتبه اولی ممکن است تحقق پیدا کند بدون مرتبه ثانیه وثالثه ولکن مرتبه ثانیه
وثالثه بدون مرتبه اولی ممکن التحقق نیست بمعنی اینکه میشود کسی دارای مرتبه اولی باشد ودارای این
دو مرتبه نباشد ومع ذلک صادق است اینکه او غیر عاصی لله است ولکن نمیشود کسی دارای مرتبه ثانیه
وثالثه باشد ودارای مرتبه اولی نباشد ومع ذلک غیر عاصی لله باشد زیرا که معنی دارا نبودن مرتبه
اولی اینستکه تارک واجبات وفاعل محرمات باشد واین ملازم با عین عصیان است وممکن نیست انسان باوصف
مخالفت وعصیان واجد ودارای مراتب کمالیه گردد واشاره بهمین معنی است کلام بعضی که گفته اند فمن
لم یصن حاله وطریقته بالشریعة فسد حاله وآلت طریقته هوسا وهوی ووسوسة ومن لم یتوصل
بالطریقة الی الحقیقة ولم یحفظها بها فسدت حقیقته وآلت الی الزندقة والالحاد والاضلال اینستکه
میگویند شریعت قشر وپوست است یعنی حافظ این دو مرتبه است که اگر شریعت همدوش وتوام با
طریقت وحقیقت نباشد انها ضایع گردند وابدا تحقق نیابند پس شریعت وطریقت وحقیقت
مفاهیم منتزعه از مراتب عمل میباشند کما نقل عن بعض المحققین انه قال ان الشریعة والطریقة والحقیقة
اسماء صادقة علی حقیقة واحدة هی حقیقة الشرع المحمدی ع ویظهر ذلک فی مثل الصلوة فانها خدمة وقربة
ووصلة وفی الخدمة مرتبة الشریعة وفی القربة مرتبة الطریقة وفی الوصلة مرتبة الحقیقة واسم الصلوة جامع
للکل وقال آخر الشریعة عند التحقیق تصدیق قول الانبیاء والرسل واوصیائهم والعمل بموجبه طاعة و
انقیاد والطریقة التخلق بافعالهم اتقانا واتصافا والقیام بها عملا وعلما والحقیقة مشاهدة احوالهم
ومقاماتهم کشفا وذوقا والقیام بها حالا ووجدانا فان کل واحد من الاولی بمثابة الشریعة ومن الثانیه
بمثابة الطریقة ومن الثالثة بمثابة الحقیقة والحقیقة الواحدة لو سمیت بالف اسم جاز وهذا یعرف من حقیقة
الحق ثم واسماء الصادقة علیها باعتبارات مختلفة وبالجملة از این بیانات معلوم شد اینکه حرفهای
خرافات جهال از صوفیه که میگویند شریعت قنطره وعبوره است از برای رسیدن بطریقت وبعد از وصول
بان دستور عمل وشریعت منقطع میشود وبا اینکه اینها را معانی متباینه مبدانند ومیگویند شریعت بلا طریقت
هیچ فائده ندارد وصرف قول ولقلقه لسان است وواجب است بر انسان تحصیل طریقت نماید والا بلا ایمان
مرده است واینهمه صرف عمر در تحصیل احکام شرعیه تضییع وبباد دادن عمر عزیز است وامثال این حرفها
که در گوش عوام میکشانند واین بنوی با برهان خود قرار میدهند فاسد وقائلین آن از زمره مسلمین خارجند

در اینکه گفته شد یعنی ظاهر و باطن و حقیقت هر یک از مراتب ایمان میباشند از اینکه معلوم شد احکام شرع محمدی حقیقت باشد

وچنانا

وچنانکه بعضی از صوفیه بگویند ما نیز از طریقت همان معنی را که شما میگوئید و استظهار از اخبار
میکنید اراده میکنیم البته فعلشان مکذّب قولشان خواهد بود زیرا که اگر اینمعنی را اراده میکنند
اینمعنی را از اسرار شمردن و بخلوتخانه و پای چراغ رفتن و در بروی خود بستن و غیر محلّه را از مجلس
بیرون کردن و قلاوُوند در بدر خانه و اطراف نشانیدن که مبادا کسی سرزده داخل شود و امثال اینکارها
لازم ندارد بلکه اینمعنی از نصایح و مواعظی است که در اخبار وارد و ترغیب و تحریص زیادی فرموده اند
بر عمل نمودن بانها و باید مانند وعّاظ و ناقلین اخبار در مجالس و مجامع بر منبر برامده انها را بمردم رسانیده
و مردم را بانها هدایت و ارشاد نمود پس بهر تقدیر معلوم میشود که حضرات مبتلا بیک مرض و ناخوشی
هستند که در غیر خلوتخانه و پای چراغ اظهار ان نتوانند نمود **و بالجمله** با ان کسانی از حضرات که خود را
از غیر فرقه امامیه میدانند مانند اهل سنت و جماعت و کیسانیه و اسمعیلیه و بکتاشیه و نقشبندیه
که میگویند خلفای ثلاثه ملا مثنوی ندارند از جهت اینکه برضایت مردم مستحق خلافت شدند و اگر علی
راضی نمیبود البته انها اقدام در امر خلافت نکرده بودند نزاع در اینکه معنی طریقت یاذکر جلی و خفی
چیست چندان فائده ندارد چرا که اینها از اصل یا پیرو اساس دیانت را بکجی و منحرف برداشته اند از جهت اینکه
عامه بکلی منکر ولایت شدند و مکر عداوت با خاندان نبوت بستند و بکتاشیه و نقشبندیه از جهت اینکه
رتبه ائمه و خلفای ثلاثه را مساوی میدانند در محبت و دوستی و اسمعیلیه از جهت اینکه از اصل به شته
دیانت اسلامی خارج شده طریقه مزدکیه اختیار کرده اند حاصل اینها بعد از اینکه از اصل دست کشیده اند
صحبت با اینها در جزئیات معنی طریقت و ذکر و غیر ذلک از فروعات فائده ندارد پس مورد کلام در
این جزئیات و طرف صحبت در این خصوصیات کسانی هستند از حضرات صوفیه که خود را از فرقه امامیه
میشمارند و میگویند ما عقیده بائمه اثنی عشر علیهم السلام داریم و توضیح مطلب موقوفست ببیان دو مقدمه
مقدمهٔ اولی ببیان معنی ولایت ائمه و اینکه انها امام ما و ما ماموم انهائیم پس میگوئیم معنی
ماموم و امام معنی کور و عصاکش است همانطوریکه کور در انجام مقاصد خویش محتاج است بیک
عصاکش بصیری که دست او را گرفته بهر جائیکه مقصد او است برساند و او را از رفتن طرق مخوفه
مهلکه باز داشته حفظ نماید که انی این کور بدون این قائد بصیر نتواند قدم از قدم بردارد پس همیشه باید این
تابع ان قائد و او متبوع این باشد همین گونه است حال ماموم نسبت بامام خود از جهت اینکه این شخص ماموم
نسبت بامور دینیه و احکام الهیه و مصالح و مفاسد نفس الامریه و خصوصیات اخرویه مانند ان کور محتاج

بیان اینکه امام و
مأموم بمنزلهٔ قاید و
عصاکش کوراند

بان مباشیم و اینطریقه از غیر طریق اخبار از خواص ائمه ید بید بما رسیده است و مضامین این اخبار از
تکالیف ادابیست از جهة حفظ ظاهر و انچه که مقدم است و میتوان بسبب ان بمقام قرب حق رسید اذکار
خفیه و عبادات معنویه است چنانچه سید محمد علی مرعشی از بعض صوفیهای متشرعه نقل مینماید و یا اینکه
این اخبار جایز العمل نیست چنانچه سید مذکور اینمعنی را نیز از کتاب حاجی ملا سلطان نقل میکند حاصل اینکه حضرات
بگویند این اخبار وارده از ائمه مدرک و مرجع تکالیف فعلیه نیست و فائده ندارد بلکه انچه فعلا مرجع عمل
عباد است ادابیستکه از خواص ائمه سینه بسینه بما رسیده است اگر اینحرف را بگویند جواب این قبلا معلوم
شد اینکه اولا طریق اثبات این مدعی که پیشوایان ایشان از خواص ائمه بوده اند یکی از امور ثلاثه است
یا اینکه بزرگان و پیشوایان ایشان ناقل اخبار ائمه باشند و یا اینکه از ائمه مدحی درباره اینها رسیده باشد
یا اینکه علمای اعلام و اصحاب ائمه توصیفی از اینها کرده باشند و گذشت اینکه هیچیک از امور ثلاثه
در حق اینها ثابت نیست بلکه انچه درباره اینها از اخبار و علمای اخبار رسیده است طعن و ملامت اینهاست
وثانیا علی تقدیر اثبات اینمعنی که ائمه امور حقه را بعده قلیله گفته و از اغلبی پنهان کرده باشند چنانچه حضرات
میگویند لازمه اش اینستکه ائمه درباره اغلب از محبین و شیعیان خود ظلم کرده باشند و اینها را محروم
از فیوضات و عنایات خود فرموده باشند و حال اینکه ائمه ما منزه و پاکیزه اند از لوث اوصاف ذمیمه و اگر
حضرات غیر از این امور ثلاثه که ذکر شد طریق دیگری در اثبات مدعای خود دارند ان هم موقوفست بر اینکه
از پس پرده بیرون ایند و در مجالس و مجامع بیان نمایند تا اگر حق باشد دیگران هم قبول نمایند و اگر باطل
و مشتبه بر اینها شده از اشتباه بیرون ایند و اگر هیچیک از این مطالب را قبول نکرده و میگویند امر ما از
اسرار است و باید در پرده نهان باشد معلوم میشود چیزی در بساط ندارند و مبتلا بناخوشی و مرض حب
جاه شده و سخریه نمودن ضعفای شیعه و دام کشیدن انها را دوای خود دیده لذا اسم امامیه و شیعه گری بخود
بسته مانند مغیره و ابو الخطاب و ابو هاشم کوفی و سفیان ثوری تا از برای مرض خود تحصیل دوا کرده باشند
و این همان معنائیست که در بعض اخبار متقدمه از او تعبیر بمنافق شده و فرموده اند اینها اضر بحال شیعه اند از
یهود و نصاری و از جیش یزید بن معویه لعنه الله نسبت بحسین بن علی علیهما السلام **ایقاظ** مخفی مبادا این مراتب
ثلاثه که از برای تقوی و ایمان ذکر شد که مرتبه ثانیه و ثالثه ان تقوای خاص و تقوای خاص الخاص و توحید
اخص و اخص الخواص است این ذکر و بیان نسبت بمرتبه ثانیه و ثالثه بیان مفهوم است نه مصداق زیرا
که مصداق این دو مرتبه ظاهرا از برای ما ها درک فیض خدمت و شناختن انها صعب و یا غیر ممکن باشد

زیرا این کسانیکه می بینیم داعیه دار و اظهار رتبه و مقامی از برای خود مینمایند اینها که بالقطع والیقین کذب
و دکانداری و مردم فریبی است و یقینًا هواخواهی و شکم پرستیشان بمراتبی از بنده و سایر مردم بیشتر است
و برهان بر این مدّعی عقل و وجدان و انصافست که هر یک از مرده اگر از در انصاف در آیند تصدیق مینمایند
و امّا ان کسانیکه دارای رتبه و مقامی هستند در لباسی نمیکردند و بنحوی حرکت نمیکنند که کسی اینها را
بشناسد بلکه در انظار مردم از بلها و سفها و مرضی شمرده میشوند چنانچه حضرت مجتبی علیه السّلام در وصف
اینها میفرمایند لقد اصحبت اقوام کانوا ینظرون الی الجنّة ونعیمها والنّار وجحیمها یحبهم الجاهل مرضی
و ما بهم من مرض وقد خولطوا وانّما خالطهم امر عظیم خوف الله ومهابته فی قلوبهم و کسی هیچ اعتنائی
باینها ندارد و روزها را بشب و شبها را بروز مینماوند در حالتیکه مانند غرباء نه اینها کسی را میشناسند
ونه کسی اینها را میشناسد و معنی کن فی النّاس ولا تکن معهم در اینها هویدا که هیچ انسی باخلق ندارند
و همّشان هم واحد است هنیئًا لهم (ای خوش ان کو در اینمقام بود) (در ره دین و دل تمام بود)
(با خدا عهد بند که بستہ) (رشته از خود بدوست پیوسته) (کشته از بادهٔ فنا راقد) (نا پدش در نظر
بجز واحد) (میکند سیر در فضای لقاء) (صفتش که فناء کاه بقاء) (نبود ملتفت باین وان) (میندانند
جز از خدای جهان) وفقنا الله لدرک صحبتهم وادخلنا فی ربقتهم وزمرتهم بحق الحق والنبی المطلق
صلوات الله علیه وعلی اولاده الطّاهرین **امر چهارم** از امور مشترکه بین فرق متصوفه
اینستکه اینها شارب خود را باقی میگذارند واین سنّت بزرک را که از شرع مطهر رسیده است از میان
خود برداشته اند وخلاف ان که شارب گذاردن است سنّت از برای خود قرار داده اند ودلیل ایشان بر
اینعمل چنانچه بکرّات از طایفه اسمعیلیه شنیده ام و در همه جا معروفست که میگویند حضرت امیر در وقتی
که پیغمبر را غسل میدادند اب غسل در ناف مبارک پیغمبر جمع شده بود حضرت امیر ان ابها را میل
فرمودند و شارب مبارکشان از اب ناف پیغمبر متبرک شد وبعد از ان شارب مبارک را نگرفتند
ما نیز تاسی بجنابش نموده ایم ودلیل دیگر ایشان ان قضیه معروفه است که حضرت امیر بکطرف سبیل
معویه لعنه را کند که اگر شارب گرفتن و بی شارب بودن صفت نیکو و حسنی داشتی امیر اینکار نکردی
پس معلوم میشود که شارب گرفتن صفت قبیحی است وهمچنین براهین وادلّه از این قبیل بسیار ذکر
میکنند ولی این حرف که امیر اب ناف پیغمبر را میل فرمودند ولا شاید از جمله اسراری باشد که مختص
بخود متصوفه است والا ظاهرا در میان اخبار حتی خبر ضعیفی هم در این باب نرسیده باشد و تا بنا علی تقدیر

ذکر آنکه صوفیه زیادتی شارب و سنت بودن آنرا منکر شده اند

ثبوت این فعل از امام ع تا جهتش بر ما معلوم نشود ما نمیتوانیم مجرد اینکه فعلی از امام دیدیم یا شنیدیم
که صادر شده است ما هم آن فعل را اتیان نمائیم خصوصاً اگر کسی اتیان بآن نماید بقصد اینکه از شرع رسیده است
چه بسا تشریع و محرّم باشد و ثالثاً بر تقدیر صدق این حرف امیر ع چون شارب مبارکش بناف مبارک
رسول ص رسید تبرّکاً و احتراماً باقی گذارده باشد شما شاربتان چه چیز را ملاقات کرده و تبرّک شده که
باید نگیرید شیخ محمد تقی نامی سبزواری معروف به بهلول میگفت مگر شما لب ناف را میگیرید که باید شارب
خود را بگذارید بحدیکه لب را بپوشاند انتهی و حال اینکه اینکار از آداب و شعار یهود و مجوس و صابئین است
چنانچه از حضرت صادق ع منقول است که از آباء بزرگوار خود از پیغمبر ص که فرمود بگیرید شاربهای خود را
و خود را شبیه بمجوس ننمائید و در خبر دیگر میفرماید اینکه بدرستی مجوس محاسن خود را میزنند و شاربهای
خود را باقی میگذارند و اما ما شارب خود را میگیریم و محاسن را باقی میگذاریم و اینست فطرت اسلامی و در خبر
دیگر میفرماید بگیرید شاربهای خود را و بگذارید محاسن خود را و خود را شبیه بیهود ننمائید و در خبر دیگر
میفرماید نگذارید شاربهای خود را بلند شود که شیطان در آنها جا میگیرد و پنهان میشود و در خبر دیگر
میفرماید ده خصلت باعث هلاکت قوم لوط شد که دو تای آنها چیدن ریش و بلند کردن شارب است
و در خبر دیگر است که روزی حضرت امیر ع را دیدند تازیانه در دست مبارک دارد و بآن تازیانه میزند کسانی را
که فروشنده دو قسم از ماهی حرام که مار ماهی و جرّی میگویند و میفرماید ای بیاعی مسوخ بنی اسرائیل و جند
بنی مروان کسی عرض کرد یا امیرالمؤمنین چه چیز است جند بنی مروان فرمود کسانی بودند که ریش خود را
میتراشیدند و شارب خود را باقی میگذاردند پس خدا تعالی مسخ نمود آنها را و بشکل مار ماهی و جرّی در آمدند
و از جمله اخبار خبریست از حضرت صادق ع در تفسیر قوله تعالی و اتبع ملة ابرهیم حنیفاً میفرماید مراد آن ده
خصلتیست که نازل شده بر حضرت ابرهیم و حق تعالی امر فرمود پیغمبر ص را که متابعت نماید آنها را در شریعت
خود نسخ آنها ننماید که این ده خصلت نسخ نخواهد شد تا روز قیامت که یکی از این ده خصلت شارب گرفتن است
که امام ع فرموده نسخ نمیشود تا روز قیامت حال حضرات متصوفه تغییر این سنت سنیه داده نسخ آن نموده اند
و از این قبیل اخبار که مفادش باقی گذاردن و نگرفتن شارب از شعائر روزی یهود و مجوس و بنی مروان است
بسیار است در وسائل و رساله مختصریکه حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقا سید حسن کاظمی دام ظله العالی
در تحریم تراشیدن ریش نوشته اند مراجعه نمائید

امر پنجم از امور مشترکه بین فرق متصوفه

مسئله تعلیم و تعلم ذکر است که در میان تمام فرق آنها جاری و ساری است جناب حاجی میرزا محمد علی گنابادی

نقل از کتاب حاج میرزا محمد علی

فصل دوم در حالات صوفیه

کلمات کفرآمیز عرفا از ملاسلطان نقل میکند

مرعشی است در رساله خود مینویسد که انکسانیکه از صوفیه در ظاهر خود را متشرع قلمداده اند میگویند
که عبادات ظاهریه مقدمه برای تحصیل کمال معنوی نیستند بلکه اینها ادابی هستند بجهة حفظ ظاهر و
انچه که مقدمه است و میتوان بسبب ان بمقام قرب حق رسید اذکار خفیه و عبادات معنویه است که
از سینه بسینه رسیده است و عمدهٔ انها توجه بمرشد است که در مقام عبادت او را بنظر اورند و در ایاک
نعبد و ایاک نستعین خطاب باو کنند و گویند چون مدتی بر این نحو عمل نمود و کامل شد دیگر احتیاجی بعبادت
ندارد بلکه خود نفس حق شود و معبود خلق گردد و شاهد بر صحت این سخنان اینستکه ملا سلطان محمد گنابادی
در اول کتاب خود گوید (غیرتش غیر در میان نگذاشت) (لاجرم عین جمله اشیا شد) و هم گوید که اشاره
و خطاب مشار الیه و مخاطب لازم دارد و چون خداوند جسم نیست پس قابل اشاره و خطاب نباشد
و باید در مقام عبادت مرشد را منظور داشت چون او است واسطهٔ فیض و هم گوید که وجود امام غائب
بیثمر است چراکه دست کسی باو نمیرسد تا فائدهٔ از او ببرند و هم گوید که عمل باخبار جایز نیست چون اینِ اخبار
صادر نشد از امام میت و تقلید میت جایز نیست این کلمات را سید مذکور از کتاب حاجی ملا سلطان بیدختی
گنابادی نقل نموده است و بالجمله رسم حضرات بر اینستکه در اول مرتبه که مرید سر بر درگاه مرشد سپرده
جناب مرشد ذکری در گوش او کشیده تعلیم او میدهد و میگوید باید مدت دو سال یا سه سال یا بیشتر بر حسب
استعداد اشخاص مرده در بلاد غربت بتکدی سر برده تا تزکیهٔ نفس از برای او حاصل شود و چنانکه عذری
داشته باشد که او را ممکن نشود از توقف در غربت این تکلیف از او ساقط میشود و در محل خود یا در هرجا
که خواسته باشد مشغول ذکر باشد ضعیفی نادر شبی از شبها در خلوتخانه قاسم اباد که قریه از قراء بین
مشهد رضا و نیشابور است ملا محمد که از دعات اسمعیلیه بود در ان حدود و در اصطلاح خود انها
معلمش میگفتند تعلیم ذکر مینمود هر یک از مرد و زن را بنزد خود میخواند و ورد که در گوش او میراند و میگفت
باید ذکر خود را هر یک بدیگری نگوئید و مداومت نمائید و ذکر یکه در ان شب تعلیم داعی نمودند این بود
که بگو یا سلطان دین و خیلی تاکید نموده که بکسی اظهار ندارید من بیچارهٔ ساده بخیال اینکه عن قریب
درهای اسمان گشوده میشود و باسمان عروج خواهم نمود مدتها مشغول این ورد بودم دیدم هیچ خبری نشد
خدا خانهٔ مرشد را خراب کند ما را در اینمدت از همه کارها انداخت حکایتی مناسب مقام نظرم امد
و ان اینستکه سید عیسی نامی بود از اهل بادکوبه مجاور کربلا میگفت بگو قبلی با یکی از مرشدها شیکی در کربلا
بودند مراودهٔ تامی داشتم روزی شخصی امد نزد ان مرشد خواهش ارشاد نموده فورا مرشد او را نزدیک خود

حکایت خنده‌آور

طلبیده وذکری درگوش او گفت وگفت مدّت دو سال باید جلای وطن نمائی واشتغال ومداومت
باین ذکر داشته باشی این بیچاره مدّت دو سال از مقرّ خویش آواره مشغول ذکر گشته بجائی نرسید
افسرده احوال مراجعت نموده واقعه را بعرض مرشد رسانید مرشد پرسید ذکری را که در این مدّت
مداومت داشتی چه ذکری بوده گفت بمن تعلیم فرمودید که بگو همه کس غنی شد ومن غنی نشدم
مرشد گفت عزیز من غم نخور که مرشد تو هم غنی نشده است خلاصه اینکه تعلیم وتعلّم ذکر این مرشدها
ومردهٔ ایشان تمام از این قبیل است که نه مرشد بجائی رسیده ومیرسد ونه مسترشد حقیقةً انسان
در کارهای اینها حیرانست از جهة اینکه در اصطلاح خود اینها از برای مرشد وپیر مراتب اربعه
قرار داده اند مرتبهٔ اولی پیر دلالت وآن عبارتست از بدام آوردن مرید مرتبهٔ دویّم پیر طریقت که
مرید را قبول میکند اگر قابلیتی در او ببینند مرتبهٔ سیّم پیر صحبت که شبهات وخطرات او را زایل ودفع
مینماید مرتبهٔ چهارم پیر خرقه وارشاد که تعلیم ذکر از وظایف این مرتبه است پس ملّا محمد که تعلیم
ذکر میدهد اگر خود را در مرتبهٔ چهارم میداند پس دعوتش بسوی سلطان محمد نوری آقاخان بی ربط است
واگر خود را در آن مرتبه نمیداند پس تعلیم دادن ذکر او غلط وبی ربط است وکذا سایرین از آنکسانیکه
در بلاد وقری دعوت بمرشد میکنند وخود متصدّی ذکر وجملهٔ وظائف مرشدی میشوند (هم زخود
سالک شده واصل شده) (محفلی وا کرده در دعوت که) ودر بیان اقسام وکیفیّت ذکر معلوم
خواهد شد که تعلیم دادن ذکر از اینگونه اشخاص برخلاف رویه وطریقهٔ خود اینها میباشد وتمام
اینگونه کارها کشف میکند از اینکه اینها از بیت دادن بازار کلاه برداری ومرید گرد آوردن است و
بالجمله اینها یک ذکر جلی دارند ویک ذکر خفی ذکر جلی عبارتست از اینکه در دور یکدیگر جمع شده
حلقه میزنند وصداها را بلند نموده بر لا اله الّا هو یا ذکر دیگری بکیفیّت خاصی سر وبدن را حرکت
میدهند بحدّیکه در آخر کار صداها گرفته کف از دهنها سرازیر میشود واز حال طبیعی خارج میشوند
واین کیفیت یکی از عبادات عمدهٔ هندوهای آتش پرست است که هر کس یکمقداری در هندوستان
مانده باشد میداند که رسم آتش پرستان اینست همین که شب میشود طائفه طائفه گرد یکدیگر جمع میشوند
هر طایفه پنج نفر ده نفر بیشتر کمتر علی الاختلاف تا ساعت چهار وپنج از شب ابتداء بصدای آهسته کم کم
صداها را بلند مینمایند بحدّیکه بسا باشد همسایه‌ها را از خواب بیدار نمایند وراحت از برای اینها باقی
نگذارند واین عمده عبادت آتش پرستانست که حضرات صوفیه نیز از عبادات عمدهٔ خود قرار داده اند چنانچه

فصل دوم در حالات صوفیه

مجلسی قدّه در عین الحیوة میفرماید دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع گردیده که هر دو بدعت است و اینها
بهترین عبادات میدانند الخ خلاصه این کیفیت ذکر جلی را حضرات از جهودان اقتباس نموده اند بلی فرق اینها
با جهودان اینستکه ذکر حضرات صوفیه کلمهٔ توحید است و ذکر آتش پرستان بر ما معلوم نیست که چه
میگویند و الّا در کیفیت ذکر گفتن فرقی ندارند اینستکه مجلسی قدّه میفرماید و جمعی از کفار و ملاحدهٔ هند
بعینه همین اعتقاد دارند و کتاب جوک که براهمهٔ ایشان از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند آن کتاب را
نهایت حرمت میدارند و از کتابهای شیعه بیشتر اعتبار میکنند و از کتب عقاید شیعه شده است الی آخر
فرمایشاتش که قبلاً در طی حالات ابا یزید طیفور بسطامی ذکر نمودیم و بالجمله حضرات صوفیه ببعضی از اخبار
نبویه تمسّک مینمایند بر مشروعیت این اطوار و افعال خویش از آنجمله خبری از ابن فهد حلّی در کتاب عدة
الداعی نقل میکند که انه قال قال رسول الله صلعم ان الملائکة یمرون علی حلق الذکر و از انجمله خبری از
من لا یحضره الفقیه نقل میکند که انه قال النبی صلعم بادروا الی ریاض الجنة فقالوا و ما ریاض الجنة قال علیه السلام حلق
الذکر و کذا از این قبیل اخبار از منیة المرید و غیره نقل کرده تمسّک مینمایند و امّا ذکر خفی ایشان مقید
باجتماع نیست ولکن مشروطست بشرایط دیگری که از انجمله باید شروع در ذکر بعد از طی مراحلی باشد که سابق
بر هر مرحله قرار داده اند که اشتغال بذکر را در مرحلهٔ اخیر قرار داده اند حتی گفته اند اگر قبل بر مرحلهٔ بیست
و سیم که مرحلهٔ نفی الخاطر است مشغول ذکر گردد البته بورطهٔ عبادات اصنام و کواکب و امثال اینها خواهد
افتاد و لذا بعضی از مشایخ ایشان که خواسته اند بذکر نفی خاطر نمایند یعنی قبل بر نفی خاطر سالک را ذکری
بیاموزند که بسبب ذکر نفی خاطر شود او را نسبت بخبط و خطا میدهند چرا که نفی الخاطر را عبارت گرفته اند
از صحت قلب و تسخیر او و تسخیر آن و این مرحله را بمنزلهٔ پرداختن منزل و پاکیزه کردن آن از کثافات و تزیین
آن بفرشهای دیبا و تطییب آن بانواع طیب و ذکر را بمثابهٔ ملاحظهٔ محبوب و قصر نظر بر جمال او میدانند
بنحویکه لیس فی الدار غیره دیار پس چگونه میشود که ذکر قبل بر مرحلهٔ نفی خاطر باشد و میگویند اینکه وظیفه
سالک در مرحلهٔ نفی خاطر آنستکه ابتدا کند بتوجه تامّ بیکی از محسوسات مانند سنگی یا جسم دیگر بنحویکه چشم ظاهری
بدان دوخته و مهما امکن چشم بر هم نهد و بجمیع قوای ظاهری و باطنی متوجه آن شود و مدت یک اربعین
یا بیشتر بدین منوال بگذارند با ملاحظهٔ خلوت و پس از مداومت یک اربعین یا دو اربعین بر این منوال توجه
تامی بقلب صنوبری که جسمی است در جانب یسار نماید و بالکلیه متوجه آن گردد و در هیچ حالتی از آن غافل
نشود و بجز خیال آن خیال دیگری نکند و اگر خاطر حمله کند و تشویش دهد اخصا خیال استاد عالم مرشد

وآن بیست و پنج مرحله است

ومصلی ذکر است فائدهٔ تام بخشد وان کسانیکه خود را شیعی مذهب میدانند میگویند در دفع تمنّه خاطر اگر
بعد از انها تمنّه باقی ماند باستحضار خیال استاد خاص که یکی از ائمه ع باشد توسّل جویند وچند اربعین بدین
منوال سر برده تا نفی خاطر از برای او میسّر گردد وسابقاً از کلمات وفائی علیه الرحمه وترتیب ترقی دادن ایشان
بهوی خود را معلوم شد که هر کسی مدّتی خود را بدین منوال ریاضت دهد قوهٔ واهمه وخیالیه بر او مستولی
شده عوالمی در نظر او میاید که اسم انرا خارق عادات گذارده اند ودر واقع تسویلات وخیالاتیستکه شیطان
در نظر او جولان میدهد که شبستری میگوید (ز ابلیس لعین بی شهادت) (شود پیدا هزاران خرق عادت)
(گرا ندیوار ایدگاه از بام) (گهی در دل نشیند گه در اندام) (همی داند ز تو احوال پنهان) (در ارد
در تو کفر وفسق وعصیان) (شدا بلیست امام ودر پی تو) (بدو لیکن بدینها کی رسی تو) ومناسبت
در اینمقام حکایتی که در حقیقت شرح وبیان واقعیات این اشعار است وازجمله حکایاتیستکه جناب اقای
اقا شیخ علی اکبر یزدی حائری دام تأییداته در کتاب مفتاح الهدایه خود از جناب اقای اقا سید علی اکبر خوئی
نقل نموده است وما عین عبارات مفتاح الهدایه را نقل مینمائیم مینویسد که این حکایت را از یکنفر واسطه
شنیدم وبعد از ان از حسن اتفاق حضور خود مؤلف احقر شرفیاب بخدمت سید جلیل مشارٌ الیه گردیدم و
جویای این قصهٔ غریبه از ان بزرگوار شدم بخط مبارک از برای حقیر مرقوم فرمودند ومذکور داشتند قریب
باین مضامین که میرزا عبد الصمد همدانی مردی بود از عرفا ومتصوفه واهل ریاضت وصاحب اخلاق حسنه و
از سلسلهٔ ذهبیه ومدّتی در رشتهٔ عرفا بوده وفرمودند که بنده که سید علی اکبرم از میرزا عبد الصمد کرامتی
که مشاهده کردم انستکه روزی من وشیخ علی نام ویکنفر دیگر در خوی ارادهٔ منزل ایشان بقصد دیدن نمودیم
در بین راه شیخ علی نام گفت من شغلی دارم شما بروید من خواهم امد ما دو نفر امدیم بدر خانه ایشان که رسیدیم
قبل دق الباب صدای ایشان رسید وبر پشت در امده در را گشود وگفت شما سه نفر بودید سیمی چه طور شد
گفتیم انهم میاید مختصری گذشت گفت اکنون در بین راهست میاید ومشغول قرائت سورهٔ مبارکه
یس است وبفلان مکان رسید تا اید خانه رسید بمحض انکه بدر خانه رسید صدای دق باب بلند شد اقا
شیخ علی داخل شد وبر تعجب ما افزوده شد ومدّتی بعد از این گاه گاهی میرزا عبد الصمد بمنزل علما رفت
امد میکرد وبمنزل من هم که حاجی سید علی اکبرم میامد واشتباه نجاة العباد میپرسید تا روزی بنزد من امد
صحبت عرفا بمیان امد بنای بد گوئی بطائفهٔ صوفیه گذاشت واظهار اعراض وتبرّی میکرد وشکر خدارا
میکرد که لله الحمد که من متنبه شدم واز برکت مواعظ یک مرحوم شد که در همدان در زیر منبرش مینشستم

حکایت میرزا عبد الصمد همدانی

فصل دویم در حالات صوفیه

ودر منبر میفرمود بسا میشود که شخص را مغرور میکنند و تلبیس و تدلیس میکنند ملتفت شدم که این مکشفات
وخوابها که میدیدم همه شیطانی بوده و گاهی میشد که مینشستم و بگوش من میگفتند که فلانی مرد و یا اینکه
فلانی بخانه تو میاید و فلانکس بفلان شغل مشغول است بعد معلوم میشد همان نحو بوده که بمن خبر داده بودند
الحمد لله الحال مستبصر شده ام جهت سؤال کردم که چه شد مشتبه شدی و چه شد مستبصر شدی فرمود بکرمانی
نظر باعمال و اوراد و ذکر خفی و جلی که طایفه ذهبیه مشغول بودند من هم باینها میل کرده مواظبت
باوراد و اذکار میکردم تا اینکه کم کم دیدم بعض چیزهای مستور بمن مکشوف میشود تعجب میکردم تا اینکه
بجناب زمان آقا که یکی از بزرگان سلسله ذهبیه بود و نایب خاص جناب مجد الاشراف شیرازی بود قصه ام
را نقل کردم او هم بمرشد که مجد الاشراف باشد خبر داد در جوابش آمد که آثار ترقی فوق العاده در آقا میرزا
عبد الصمد هست باوراد مداومت نماید تا معلوم میشود و عنقریب مولود قلبی از او متولد میشود که واجب
الاطاعه او باشد و باید اطاعت او بنماید من مشغول این اذکار شریفه بودم تا آنکه حقیقتا از زمان حالات
خوشی از کثرت بکاء و رقت و خضوع و خشوع از برایم دست داد و یقین کردم که از برکات اذکار است
باری مختصر مطلب آنکه بیان نمود میرزا عبد الصمد مزبور برای سید جلیل مشار الیه دام الله ظله تا انجا
که گفت روزی نشسته بودم ناگاه از حلق من چیزی بیرون افتاد و متمثل شد پیش روی من بشکل انسانی و گفت
من واجب الاطاعه توام و باید اطاعت من نمائی گفتم من بی اذن مجد الاشراف اطاعت کسی نمیکنم بمحض اینکه
این را گفتم خود مجد الاشراف متمثل شده پهلوی او نشسته گفت اطاعتش کن این همان مولود است که ترا
بشارت بتولد او داده بودم پس آن شخص متمثل بمن گفت میرزا عبد الصمد تکلیف تو تغییر کرده از امروز
ورفعت عنک الواجبات وابحث لک المحرمات من بعد از شنیدن این کلمه موعظه مرحوم پدرم یادم آمد که
شیاطین انسان را فریب میدهند و بترک عبادات امر مینمایند صورة هیچ نگفتم و رفتم تفصیل را بجناب
زمان آقا عرض کردم او هم بعد از تفکر بسیار از بجناب مجد الاشراف مخابره کرد جوابش آمد صحو المعلوم محو الموهوم
حاصلش اینست که از آشکار شدن معلوم موهوم مرتفع میشود با آقا میرزا عبد الصمد میگوید بعد از آمدن جواب
تلگراف بکلی اعتقادم از این طائفه و سلسله سلب شد بموعظه پدرم چسبیده مشغول اعمال شرعیه بر حسب
تقلید جناب میرزا مشغول شده ام و نجاة العباد در بغل نسخه اشکالم را از علما میپرسیم و عمل مینمایم و اما بعد
از مخالفت من از آن مولود قلبی که شیطان مجسم بود شبها اذیتهای زیادی بمن رسانیدند تا نزدیک شد تلف شوم
تا اینکه کم کم بواسطه اشتغال ببعض اذکار دافعه شیاطین مرتفع شده آسوده شدم و در این بین شخصی [illegible]

و اسمش جناب علی آقا بود معروف بدویش خودش اداکا بر بلاد خوی بود و از اعیان و رؤسا شمرده
میشد ملاک و صاحب ثروت بود و ماهیانه بمن میداد رفتند باو گفتند که میرزا عبد الصمد از سلسله
ذهبیه اعراض کرده و بد گوئی میکند خوبست شهریه او را قطع نمائید در جواب گفت من شهریه را
باو بجهة خدا و استحقاق او میدهم میخواهد ذهبی باشد یا نباشد رحمة الله علیه آدم خوبی بود
سید جلیل القدر ناقل این قضیه میگوید بعد از وفات میرزا عبد الصمد مرحوم کتابچه در کتابخانه
مرحوم حاجی میرزا محمود خان احسن الملک دیدم که میرزا عبد الصمد بخط خودش نوشته قریب بیست
ورق میشد تفصیل حالات خود را از اول داخلشدنش در طریقه عرفان و سلسله ذهبیه تا اعراضش
در آنجا نوشته است و در آن اوراق ذکر کرده که بعد از استبصار معلوم شد که همه اینها وساوس شیطانی
بوده است خوابهائیکه دیده بودم ولو باسم امام بوده ولی معلوم شد که شیطانی بوده من هم که امام را
ندیده بودم تا بفهمم که این ملعون که در خواب میبینم امام نیست و آن کتابچه فعلاً در خوی و باید
در دست ورثه حاجی احسن الملک مرحوم باشد کتاب نفیس است اگر بدست من افتد محققاً بطبع میدهم
تا اینجا عین عبارات کتاب مفتاح الهدی بود است که از آقای حاجی سید علی اکبر خوئی دام عزه نقل نموده
و این عبارت اخیری از عبارات منقوله از میرزا عبد الصمد که میگوید من هم که امام را ندیده بودم تا
بفهمم که این ملعون که در خواب می بینم امام نیست اشاره است بدفع توهم اشکالیکه در اینمقام میشود
و حاصل اشکال اینستکه این کلام تو که میگوئی خوابهائیکه دیده بودم ولو باسم امام بود ولی معلوم
شد که شیطانی بوده منافیست با اخبار مستفیضه وارده از پیغمبر و ائمه علیهم السلام در اینمقام با الفاظ متفاوت
از طرق عامه و خاصه که از جمله آنها این حدیث شریف است از پیغمبر ص قال من رأنی فی المنام فقد رأنی
لان الشیطان لا یتمثل فی صورتی و لا فی صورة احد من اوصیائی الخ و حاصل مضمون حدیث شریف اینستکه
میفرماید کسیکه مرا یا یکی از اوصیایم را در خواب ببیند خود ما را دیده است نه اینکه شیطان بصورت ما شده باشد
و بنظر او آمده باشد چون که شیطان قدرت اینکه بصورت من و بصورت اوصیاء من در آید ندارد و بهمین مضمون
خبر از ائمه نیز رسیده است پس اینحرف جناب میرزا عبد الصمد که میگوید معلوم شد که شیطان بوده بخواب
من آمده بر خلاف صریح این اخبار است این حاصل تقریب اشکال و ظاهراً ابتداء التفات باین اشکال و
وقوع این مسئله مورد و محل انظار از زمان علامه اعلی الله مقامه شده باشد چنانچه حکایت شده است
که سید مهنا بن سنان از علامه سؤال نمودند و حاصل مضمون سؤالش اینکه چه میفرمائید اگر کسی رسول خدا

تقریب اشکال و رفع آن

فصل دویم در خیالات صوفیه

یا یکی از ائمهٔ هدی علیهم السلام را در خواب ببیند و اورا امر بشئ یا نهی از شئ فرمایند آیا بر او واجبست امتثال
این امر و نهی یا نه و اگر این شخص بما خبر دهد در حالتیکه دارای شرایط قبول باشد آیا بر ما لازم است عمل
نمودن بخبر او یا نه با وجود اینکه پیغمبر صلعم فرموده است من رأنی فی منامه فقد رأنی الخ و چه میفرمایند اگر نبی
یا وصی این شخص را در خواب امر بفعل حرامی یا نهی از فعل واجبی نماید و آیا بین این دو حال فرقی میباشد یا نه
و حاصل مضمون جواب علامه قده چنانچه نقل کرده اند اینستکه فرموده اما امر و نهیی که مخالف با ظواهر
شرع است سزاوار نیست با نها عمل شود و اما امر و نهی که موافق ظواهر شرع انور است ولی اینستکه متابعت
آن شود من غیر وجوب از جهة اینکه امر و نهی معصوم در عالم رؤیا اقتضای وجوب اتباع ندارد انتهی مضمون
سؤال و جواب و شاید کلام محقق قمی قده که در اواخر جلد اول قوانین میفرماید ایقاظ قبل ان الحکم الذی
حکم به المعصوم علیه السلام فی الرؤیا حجة کما ورد من ان من رآه فقد رآه الخ اشاره بهمین جواب علامه قده
باشد بر هر تقدیر از برای این حدیث شریف معانی و محامل عدیده ذکر شده است از عامه و خاصه شاید
هفت یا هشت معنی ذکر شده باشد که از جمله آنها همین معنی است که میرزا عبد الصمد طاب ثراه اشاره
بان نموده است و حاصل آن معنی بعد از وضوح اینکه اتحاد شرط و جزاء در اینمقام مضر بمقصود نیست
زیرا که مقصود از بیان این قضیه نفی اقتدار شیطان است از متمثل شدن بصورت یکی از معصومین و التبه
اینمعنی منوط است باینکه جزاء عین شرط باشد اینستکه تحقق صغری در این قضیه بر وجهیکه اتحاد حقیقی
با کبری پیدا نماید توقف دارد بر ثبوت یکی از سه چیز و بعبارت دیگر اشکالی در صدق جزاء بر تقدیر صدق
شرط نیست انما الکلام و الاشکال فی صدق الشرط و صدق شرط موقوفست بتحقق یکی از سه امر یا اینکه
بینندهٔ خواب کسی را که در خواب می بیند از نبی یا امام ع اورا در بیداری دیده باشد تا اینکه معرفت بشخص او
داشته باشد و اورا بان صورت اصلیه که اسم مبارک بر او واقع شده است در خواب ببیند بر وجهیکه بتواند
حکم نماید که این همانستکه در بیداری دیده ام چنانچه زید و عمرو را اگر در بیداری دیده و آنها را کما هو حقه
میشناسد اگر در خواب ببیند هر اینه بی تامل میگوید این زید و عمرو است حال چنین کسی که زید و عمرو را که تمام
معرفت در بارهٔ آنها دارد بخوابش امده ممکن است که خود زید و عمرو باشد و ممکن است که شیطان بصورت
آنها بخوابش امده باشد و همین احتمال ثانی را که متمثل شدن شیطان بصورت زید و عمرو باشد در تقدیر
این صغرای محرز که این صورت زید و عمرو است در تقدیر اینکه صغرای محرز مسلم دیدن صورت نبی یا وصی باشد
حدیث شریف نفی مینماید و اما احراز صغری یعنی این صورتیرا که در خواب دیده صورت نبی و وصی است حقیقة

در بیان رفع تحقیق معنی حدیث

یا تخیّلاً بمعنی اینکه تصرّفی در ادراکات بیننده خواب شده باشد که صورت غیر معصوم را از صور بشر صورت معصوم
خیال نماید نه اینکه تصرّفی در صورت مرئیه شده باشد بمعنی اینکه غیر معصوم بصورت معصوم متمثّل شده باشد والّا اگر در
بیداری آنها را ندیده باشد ممکن است که شیطان در عالم خواب تصرّف در ذهن و قوّه خیالیّه بیننده خواب
نماید بر وجهی که صورت غیر معصوم را ولو صورت خود شیطان باشد صورت معصوم خیال نماید بدون اینکه تصرّف در
صورت شود و یا اینکه تصرّفی در ذهن و خیال بیننده خواب نباشد بلکه تصرّف در صورت مرئیه باشد با اینکه شیطان
صورت غیر معصوم از بنی نوع بشر را بصورت معصوم در آورده بر بیننده خواب ارائه نماید و حدیث شریف نفی
هیچیک از این دو معنی را نمیکند زیرا که ظاهر تعلیل در خبر شریف اینستکه خود شیطان نتواند بصورت معصوم
در آید و امّا اینکه غیر خود را نتواند بصورت معصوم در آورد و یا اینکه نتواند تصرّف در ذهن بیننده خواب و
ادخال وسوسه در قلب او نماید بر وجهی که صورت واقعیه را بر خلاف واقع ببیند خبر ظهوری در نفی آن ندارد
و بالجمله آنچه بحکم خبر شریف ممتنع است متمثّل شدن نفس خبیثه شیطانست و امّا متمثّل شدن غیر شیطان بتسبیب
و توسیط شیطانی و یا بتسبیب رحمانی و یا تصرّف شیطان در قوّه خیالیّه بیننده خواب ظاهراً مانعی ندارد
بلکه بعضی در عالم خواب خدا تعالی را بصورت انسان دیده اند چنانچه یکی از اجلّه اهل علم میفرمود من در عالم خواب
صورتی مشاهده نمودم و در آن عالم اعتقادم این بود که این صورت مرئیه خدا تعالی است با اینکه امتناع این معنی
اولی و انسب است از امتناع غیر معصوم بصورت معصوم در غیر مورد خبر شریف و از جمله موارد متمثّل شدن غیر
معصوم بصورت معصوم بتسبیب رحمانی نه شیطانی قضیّه معروفه شیخ مفید قدّه است که در عالم رؤیا دید حضرت
صدیقه طاهره سلام الله علیها دست حسنین علیهما السلام را گرفته نزد شیخ آورده فرمود یا شیخ علّمهما الفقه
چون صبح شد دید که والده ماجده سیّدین سندین سیّد مرتضی و سیّد رضی اعلی الله مقامهما دست آن دو بزرگوار را
گرفته و بخدمت شیخ و عرض کرد یا شیخ علّمهما الفقه یعنی همان عبارتیکه در خواب زهرای طاهره باو فرموده بود
و بالجمله گفته شد که احراز شرط توقّف دارد بر تحقّق یکی از سه امر اوّل با اینکه بیننده خواب نبی یا امامی را که در
خواب میبیند قبل بر آن در بیداری دیده باشد ببیانیکه ذکر شد دوّم با اینکه معصوم ابتداءً خبر دهد که تو در
فلان وقت نبی یا امام را در خواب خواهی دید یا آن کسی را که در فلان وقت در خواب دیدی نبی یا امام بوده سیّم با اینکه
معصوم تقریر و تصدیق قول بیننده خواب نماید با اینکه او بگوید من نبی یا امام را در خواب دیدم و معصوم هم قول او را
بشنود بگوید بلی کسی را که در خواب دیدی نبی یا امام بوده است چنانچه در موثّقه ابن فضّال وارد شده است که
شخصی خراسانی خدمت حضرت ثامن الائمّه و غوث هذه الامّة علی بن موسی الرضا ارواحنا له الفداء عرض نمود

از عهده حلّش برآید و باید از خارج احراز آن شود با اینکه در بیداری آنها را دیده باشد

یا بن رسول الله پیغمبر را در عالم رؤیا دیدم که آنحضرت بمن فرمود چگونه خواهد بود حال شماها اگر دفن شود در زمین
شما پاره از تن من و پنهان شود در خاک شما ستاره من و چگونه خواهد بود حال شما در حفظ امانت من پس
حضرت رضا علیه السلام فرمود بدان و آگاه باش اینکه منم پاره تن پیغمبر شما که در زمین شما مدفون میشوم منم ستاره که
در خاک شما پنهان میشوم و منم امانتی که پیغمبر شما فرمود چگونه حفظ او خواهید نمود پس فرمود آگاه باشید
هر کسیکه زیارت کند مرا در حالتیکه شناخته باشد مرا و معرفت داشته باشد بآنچه خدا تعالی واجب کرده است
بر او از حق امامت و اطاعت من هر آینه من و پدران من شفاعت او خواهیم نمود و هر کسی را که من و پدران من
شفاعت او نمائیم رستگار و آزاد خواهد بود از عذاب الهی اگر چه با گناه جن و انس وارد محشر شود الخ پس بهر یک
از این سه طریق احراز صغری میتوان نمود اگر چه طریق دوم و سیم از آنها علاوه بر احراز صغری اثبات کبری
نیز مینماید ولکن منافاتی با مقصود ندارد زیرا که ممکن است از دو طریق اثبات کبری شده باشد و بالجمله تصدیق
صغری بر وجهیکه موجب تصدیق کبری شود بحکم حدیث شریف موقوفست بر تحقق یکی از این سه طریق یا قرائن
دیگر لو فرض قرینه قطعیه در بین باشد و الا اگر هیچیک از اینها تحقق پیدا نکرده و مع ذلک شخصی مدعی این
باشد که من معصوم را در خواب یا بیداری دیدم و بمن چنین و چنان فرمود البته حال این شخص یکی از سه حال
بیرون نیست یا اینکه هیچ کسی ندیده و هیچ چیزی بنظرش نرسیده مع ذلک میگوید من در خواب یا بیداری امام را
دیده ام که دروغ محض است و هیچ خبری نبوده و یا اینکه در خواب یا بیداری صورتی بنظرش رسیده و خود
او میداند که این صورت معصوم نیست بلکه صورت زید و عمرو است و بدروغ میگوید معصوم را دیده ام چنانچه
حال حمزة بن عمارة بربری چنانچه علامه مرقوم در خلاصه اش فرموده یا زبیری و یا دیگری چنانچه از رجال کشی ظاهر
میشود و از اصحاب ابی الخطاب علیه اشد العذاب بوده است که ملحق بملاحده اسمعیلیه شدند چنانچه ذکر میشود
انشاء الله و این خبیث باصحاب خود میگفت که حضرت باقر بنزد من میآید و بمن تعلیم احکام مینماید چون خبر بحضرت
رسید فرمودند دروغ میگوید خدا لعنت کند او را و در خبر دیگر حضرت صادق ع بزراره فرمودند خبر ده مرا از
حمزة بن عمارة آیا گمان میکند که پدرم بنزد او میرود و هر چه باصحاب خود میگوید از پدرم باو رسیده است زراره عرض
کرد بلی چنین میگوید فرمودند دروغ میگوید بخدا قسم نمیرود بنزد او و مکر شیطانی که اسم او متکون است و بهر
صورت که خواسته باشد بمردم خود را ارائه میدهد ولی بخدا قسم قدرت این ندارد که بصورت پدرم درآید
پس ظاهر خبر اینستکه شیطان بهر صورتیکه خود را بر حمزه ارائه میدهد خود حمزه ملتفت بوده که این صورت
امام نیست و بدروغ میگفته که امام بنزد من آمد و کفر و زندقه خود را نسبت بامام میداد و یا اینکه در خواب

حال حمزة بن عمارة

یا بیداری صورتی را میبیند و خیال میکند که این صورت نبی یا امام است از جهت اینکه شیطان یا تصرف در ذهن او
کرده و وسوسه در قلب او انداخته است و یا از جهت اینکه شیطان تصرف در یکی از بنی نوع انسان نموده
و او را بصورت معصوم در آورده است بر وجهیکه بیننده خیال میکند که این صورت معصوم است و او را امر و نهی
مینماید چنانچه در حالات محی الدین خواهد آمد که میگوید من پیغمبر را در خواب دیدم و مسئله طلاق را از او پرسیدم
و چنانچه بعض دیگر از عامه که گفته اند در عالم مکاشفه دیدم که پیغمبر بر عرشه منبر نشسته و در درجه پایین تر از
او اولیت و پایین تر از او دومی و بعد از همه اینها علی نشسته است دیگری گفته است در عالم کشف و شهود دیدم
پیغمبر میرفت اولی و دومی در یمین و یسار او و علی از عقب میرفت و چنانچه در قصه ابو محمد خفاف گذشت که
گفت در بادیه تبوک در مناجات بودم که ناگاه حجاب منکشف و در حال مکاشفه خدا را دیدم که بر عرش خود نشسته
بود الخ **و بالجمله** از قبیل اینگونه موارد که حضرات صوفیه میگویند در خواب یا در عالم کشف و شهود مشاهده
نمودم صورتی در نظر او میاید در خواب یا بیداری ولکن اینحالت از تصرفیست که شیطان در خاطر او نموده و او را
وسوسه در ذهن و قلب او رسوخ داده که صورت غیر معصوم را صورت معصوم خیال کرده است و یا اینکه خود را
بصورت مرشد بر او ارائه میدهد و بنظر او میاورد چنانچه در حکایت میرزا عبد الصمد ذکر شد که عدم اطاعت
مولود متولد شده از خود را معلل کرد باینکه من بی اذن مجد الاشراف شیرازی که مرشد است اطاعت احدی
نخواهم نمود فورا مجد الاشراف حاضر شد و گفت این همان مولود است که ترا بشارت داده بودم و اطاعتش بر
تو لازم است الحاصل این بیچاره در خواب یا در بیداری مامور باوامر و نواهی شیطان میشود و بخیال اینکه این
امر و نهی نبی و امام است و یا امر و نهی مرشد است کمال اهتمام در اطاعت و امتثال او مینماید و بیچاره کان دیگر را نیز
وادار بر دستور العمل شیطانی مینماید و خود ملتفت حال خود نشده چه بسا مباهات میکند و خود را بر همه کس برتری
میدهد و میگوید کیست مثل من که شرفیاب خدمت نبی و وصی شود در عالم خواب یا مکاشفه و کسب تکلیف از ایشان
نماید و یا در عالم کشف و شهود خدا را مشاهده نماید (دیو بنموده و را هم نقش خویش) (او همی گوید ز ابدالیم بیش)
اینستکه شبستری در وصف اینها گوید (ز ابلیس لعین بی شهادت) (شود پیدا هزاران خرق عادت) تا اینکه میگوید
(شد ابلیست امام و در پی تو) (بدو لیکن بدینها کی رسی تو) یعنی شیطان افسار ترا گرفته پیشاپیش و تو از دنبالش
میدوی و خودت نمی فهمی خیال میکنی که بامر نبی و امام حرکت میکنی و اینها را یا خدا را مشاهده کرده دستور العمل بر خلاف
یا وفاق کتاب و صحت از اینها اخذ مینمائی و استناد این افعال را بسوی شیطان و اینکه اینها از تسویلات او است
هیچ منافاتی با سنت حدیث من رآنی فقد رآنی هم ندارد بتقریبیکه بیان شد باری این مختصر اجمالی بود از وظیفه

وکیفیت سلوک مرحلهٔ خاطر که ذکر کرده‌اید و میگویند خطر این مرحله افتادن بورطهٔ عبادت اصنام و کواکب و
سایر اجسام است زیرا که باید تمام توجه بان شئ محسوس باشد از استاد خاص یا استاد عام یا جسمی از
اجساد دیگر چنانچه ذکر شد و این توجه تام با این شئ بنحویکه جز آن چیزی نبیند البته مورث انس و حب مفرط
بان شئ است و چنانکه شخص متوجه قدم ازین مرحله بیرون ننهاد و قصر همت بران اندوخته پرستش
آنچه بان متوجه بوده مبتلا گردد پس اگر توجه باستاد خاص که یکی از ائمه باشد پیدا نمود غالی و نصیری میشود
و اگر توجه او باستاد عام یعنی مرشد باشد حلولی میشود و اگر باجساد دیگر باشد عبدهٔ اصنام و بت پرست میشود
و چون غالباً توجه باستاد عام است لهذا غالب ایشان مبتنی غلو در بارهٔ او نموده و مرشد پرست میشوند و تابعین
خود را بر همین رویه واداد نموده که غیر از او هیچ در نظر ندارند **و بالجمله** میگویند چون سالک بعد از طی مراحل
سابقه طی این مرحله که مرحلهٔ بیست و سیم و بیست و چهارم است نیز نمود باینکه قلب خود را مسخر و از نجاست خواطر
مطهر ساخت قدم در مرحلهٔ ذکر میگذارد و از اهم امور در این مرحله مراعات ترتیب است و بدون آن طالب از راه باز
میماند بلکه باخطار عظیمه مبتلا میگردد و در مبدء ذکر اختلاف کرده اند بعضی از ایشان گفته اند باید ابتدا باذکار
صغیره باشد و در مراتب ذکر صغیر نیز بترتیب صعود نماید زیرا که ذکر در نزد ایشان اقسامی دارد ذکر خیالی و خفی
و سری و ذاتی و باید ابتدا بذکر خیالی باشد و آن نیز شش قسم دارد ابتدا بقسم اول آن نماید و بترتیب بالا رود
اول خیالی قالبی جمعی اثباتی دویم خیالی قالبی جمعی ثبتی سیم خیالی قالبی بسطی جمعی چهارم خیالی نفسی جمعی ثبتی
پنجم خیالی نفی بسطی اثباتی ششم خیالی نفسی بسطی ثبتی و خفی نیز بر دو قسم است خفی نفسی و خفی قالبی
این هشت قسم دو قسم هم ذاتی و سری مجموع ده قسم میشود و آخر مراتب مرتبهٔ سری است و میگویند چون سالک
ازین درجات گذشت بذکر کبیر که ذکر نفی و اثبات مرکب است که کلمهٔ توحید باشد مشغول میشود و ایشان برای آن طرق
و کیفیات متعدده بیان کرده اند طریق مربع و طریق مجمع البحرین و غیر ذلک و از جملهٔ کیفیات آنست که زبان بکام
بچسباند و نفس را زیر ناف حبس کند و توجه بقلب صنوبری نماید و کلمهٔ لا را از ناف بکشد و بفرق سر رساند و اله را
از فرق سر بکتف راست آورد و الا الله را از کتف راست بر دل صنوبری بیاورد و نقش این مجموع بصورت لای منکوس
میشود و در هر نفس طاق بگوید و چشم را بر هم نهد و ترک نوم کند مگر بی اختیار شود و روزها روزه باشد و اجتناب
از بقولات کریههٔ الروائح و اکل حیوانی و کلیهٔ لذائذ نماید و غیر اینها از شرائطیکه از برای ذکر گفته اند که ما
بسیاری از آنها را ذکر نکردیم و بعد از این شروع در ذکر اعظم که نفی و اثبات ببسطش مینامند می نمایند و در همهٔ این
درجات باید خالی از ذکر ذاتی نباشد و در اوقات و از منهٔ ذکر نیز اموری اعتبار کرده اند که از انجمله در نزد متقلین شیعه

متخلص بعزیزی شیعه که بخود بستن نه

امر پنجم از امور مشترکه بین انها

از اینها اینکه ذاکر در حال ذکر خیالی اسم استادِ خاص که ولیّ ولایت کبری باشد بطریق ذکر خفی تصوّر کند و مقام
او را در دل ادنی از مقام ذکر و یا در اسافل صدر پائین تر از محاذی ذکر استشفاعاً للذّاکر ثبت کند و تصوّر
صورت استاد عام که عبارت از مرشد باشد همهٔ ایشان الّا نادری در خارج جسم در طرف یسار قلبی مواجها الی جهة
الذّکر ملتفتا الیه متواضعا مستشفعا للذّاکر اولی و انسب دانند و امّا دلیل ایشان بر ذکر خفی خبریست که از کافی
نقل کرده اند و ان یونس عن الصّادق ع قال ما من شیٔ الّا وله حدّ الّا الذّکر الی ان قال ع و کان ابی کثیر الذّکر لقد
کنت امشی معه و انّه لیذکر اللّه و آکل معه الطّعام و انّه لیذکر اللّه و لقد کان یحدّث القوم و ما یشغله ذلک عن
ذکر اللّه و کنت اری لسانه لازقا بحنکه یقول لا اله الّا اللّه و کان یجمعنا و یامرنا بالذّکر حتّی تطلع الشّمس و یامرنا
بالقرائة من کان یقرء منّا و من کان لا یقرء امره بالذّکر الخ این بیان کیفیّت و ترتیب و ادلّهٔ ذکر جلی و خفی که در
میان صوفیه متداول است و از جملهٔ عبادات عمدهٔ ایشان است و لکن میل دارم کسی پیدا شود اوّلا از این
بیچاره گان ساده دل که سر بر درگاه مرشد میسپارند و در مجمع و حلق ذکر حاضر میشوند و بامید خرقه پوشی
عتبه بوسی مینمایند سوال نماید که شما چه قدر از این اصطلاحات را یاد گرفته و در دست دارید و چه بهره و فائده
از شنیدن این اصطلاحات برده اید و بغیر از وساوس که موجب تزلزل عقیده و ضعف ایمان میشود چه طرفی بر بسته اید
و اینهمه شب و روز خدمت مرشد کرده بچه مقامی رسیده اید و چنانکه بی فائده گی این مسلک و بیهوده روی
این التفات پیدا کرده و لکن روی برگشتن ندارید البتّه بمقتضای عقل شرمندگی در نزد خلق اولی و انسب است
از در مندگی از رحمت و غفران خالق و ثانیا از مرشد بکه اینها را بطرف خود میخواند و ذکرها اینها تعلیم مینماید
سؤال کند که ای جناب مرشد این بیچاره که از صبح ان قدر پی گاو و گوسفند و زراعت و کاسبی خود دویده
که شب لقمه از گلویش پائین نرفته خوابش میبرد شما چگونه این اصطلاحات را تعلیم او مینمائید و او با اینکه دائما
در فکر تحصیل نفقهٔ عیال و علوفهٔ گاو و گوسفند خود میباشد چگونه طیّ این مراحل را از ترک عادات و رسوم و
مراقبهٔ نفس و محاسبات و بجود گرسنگی دادن و اعتزال از خلق جستن و بیداری کشیدن و سیر مرحلهٔ نفی خاطر
نمودن با شرائط کثیرهٔ آن از چشم بجسم اندوختن و از بعینانی چشم او و بر نگرفتن و غیر ذلک میتواند نماید پس اگر
جناب مرشد مقصودش از این ارشاد و واداشتن مردم را بتحصیل این اصطلاحات اینستکه حقیقةً اشخاص مرده
عامل و دارای این مراحل و اصطلاحات کردند که لازمهٔ آن رهبانیّت و ترک تمام جنبات معاش و معاد است
از ترک اهل و عیال و خانه و زندگانی بلکه ترک غالبی از وظائف شرعیّه البتّه این رویه بر خلاف رویّهٔ شرع مطهّر
و منافیست با اخبار واردهٔ کثیره از معصومین ع که حاصل مضمون آن نهی از رهبانیّت در اسلام است و اگر مقصود

فصل دوم در حالات صوفیه

جناب مرشد سخره نمودن و سرگرم کردن عدهٔ از مردم عوام است و نظری باینکه ترقیاتی از برای مرید حاصل
و دارای مرتبه از مراتب کمالیه گردد ندارد کما هو الظاهر بل المقطوع از آنچه بالعیان مشاهده مینمائیم
درباره خود مرشد از بی‌کمالی و اینکه خود آن بزرگوار هم هیچ مقامی را طی نکرده بلکه استشمام رائحه هم از
مراتب کمالیه نفرموده است جناب ایشان کی و کجا باین مقام خواهند رسید و صاحب چنین نفس مقدس
خواهند گردید که قبض و بسط و اقبال و ادبار و عسر و یسر و مرض و صحت و عزت و ذلت همه در نزد او
یکسان باشد چنانچه حضرت سید سجاد میفرماید واجعل ثنائی علیک و مدحی ایاک و حمدی لک فی کل حالاتی
حتی لا افرح بما اتیتنی من الدنیا و لا احزن علی ما منعتنی منها و باز از آن بزرگوار است فرموده اند روزی که دنیا
بما اقبال مینماید استعاذه بحق میجوئیم و روزیکه دنیا بما ادبار مینماید از روی دل شکر حق میکنیم پس جناب مرشد
کی باین مقام خواهد رسید و میدانم و او خود هم میداند که هرگز لذت این را نخواهد فهمید و از این جام قطره
نخواهد نوشید زیرا که حق پرستی مقامی و نفس پرستی مقام دیگر است پس خدمت جناب مرشد هر که و هر کجا
که هست معروض میدارد که اگر جنابعالی خود را تارک دنیا میدانی و عارف بالله میخوانی پس چرا از زاویه
سکوت را سرمایه اشتهار و معروفیت خود در اقطار ساخته و علم شهرت و اقامت در عالم افراخته و خود را
از اهل الله و ولی حق میشماری سبب چه چیز است که حدیث شریف ان اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم
غیری در حق جناب آقا عکس نتیجه داده است (کسی کو راست با حق آشنائی) (نباید هرگز از روی خودنمائی)
(همه روی تو در خلق است زنهار) (مکن خود را بدین علت گرفتار) گمانم اینست که جناب آقا قرآن هم
نمیخوانند یا میخوانند و نمیدانند که حضرت حق درباره اهل حق میفرماید و عباد الرحمن الذین یمشون علی
الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و بعد از اینکه تو خود میدانی و همه اهل عالم هم
میدانند که جنابعالی از این طایفه که در قرآن مجید و حدیث شریف وصف فرموده اند نیستی پس ارشاد
جناب آقا چیست و آنکس که از او هدایت یافته کیست بیا و در این آخر عمر در هر حال که هستی ترک هوا
پرستی کن و اسباب دکانداری را برچین و در میان عباد الله چون سایر بندگان بیخبر و بنشین و این علم اشتهار
و معروفیت را بخوابان و یا اگر اهل ارشاد و هدایت بطریق رشاد خود را میدانی و مرد میدانی مانند
علمای اعلام و حکام شریعت مقدس خیر الانام و وعاظ هدایت کنندهٔ عوام و حفاظ طریقه حقه
اسلام بیرق دین را برافراز و توسن همت در میدان مجاهده بتاز و بآوازهٔ انی ادعوکم الی النجاة خود را
بلند آوازه ساز و کار دین و امر حلال و حرام مردم را بپرداز و خلق را بسوی حق و شریعت نبی مطلق دعوت کن

وخود را پنهان و مخفی که غرض از ان اشاعه و شهرت دادن با خلق است مکن (میان دربند چون مردان بپردی
(در او رزمرهٔ او فوا بعهدی) (برخش علم و چوکان عبادت) (زمیدان در ربا کوی سعادت) و مبادا امر
بر تو مشتبه شود نفس خود را مقابسه نمائی با علمای اعلام در اشاعه و اشتهار اسم که اگر اشتهار مذموم
بودی پس چرا انها پیشه خود نمودی زیرا که اگر ایشان بمثل تو مخفی و پنهان باشند حتی تو که جناب مرشد هستی
امر حلال و حرام و مسائل صلوة و صومت را از انجا اخذ خواهی نمود مگر تابع اهل ضلالت شوی و بگوئی
فاعبد ربک حتی یاتیک الیقین فقد تکلیف از گردن خود افکنی پس در هر حال معروفیت علمای اعلام را
از برای خود حجت و دلیل نمائی زیرا که معروفیت ایشان از جهة احتیاج و لابدیت مردم است از رفتن
پیش ایشان و اخذ مسائل حلال و حرام خود را از ایشان و معروفیت جناب مولانا از جهة اختفا و در
پرده گرفتن خود را در مرحلهٔ ظاهر و اشاعه دادن خود را در باطن با وصافیکه هیچیک در جناب عالی وجودی
ندارد خلاصه اینکه اگر مقصود مرشد سخره و دام انداختن عدهٔ از عوام است البته اینمعنی ملازم است با
تغییر دادن رویهٔ متعارفهٔ معمولی بین متشرعه من حیث اللفظ والمعنی که یک عدهٔ الفاظ مجملهٔ غیر مانوس را
از هانرا تعبیه نماید مثل قرب نوافل و قرب فرائض و جمع بین اینها و مرتبهٔ جمع الجمع و قاب قوسین بنامند
و جمع بین هر سه را مقام احدیت جمع و مقام او ادنی بنامند و ذکر مربع و ذکر مجمع البحرین و اینکه ذکر باید
بعدد مجمل باشد یا بعدد مفصل و مراد ایشان از عدد مفصل سیصد و بیست و نه باشد و از عدد مجمل گاهی صد و
نود و نه و گاهی چهارصد و شصت و هشت و گاهی دو هزار و سیصد و هشتاد و شش باشد و عوالم
دوازده گانه که ترتیب داده اند از اسلام اصغر و ایمان اصغر و اسلام اکبر و ایمان اکبر و عالم هجرتی
و عالم جهاد اکبر و عالم فتح و ظفر و عالم اسلام اعظم و عالم ایمان اعظم و عالم هجرت عظمی و عالم جهاد
اعظم و عالم خلوص و همچنین از اینگونه تعبیراتیکه باید لفظ را از مرشد اخذ نمود و معنی را از خدا خواست
خلاصه اینکه جناب مرشد باید تعبیرات تازه و احکام تازه گوشزد مردم نماید انهم در خلوات و مجالس سریه
تا اجتماعاتش برقرار باشد والا اگر همان احکام متعارفهٔ اسلام با الفاظ متداوله بین مسلمین در منابر و مجامع
بمردم برساند کسی دور او را نخواهد گرفت چرا که افضل و اورع و اتقی از جناب مرشد بسیار هستند که احکام
شرعیه را در منابر و مجالس بمردم میرسانند و کسی اعتنائی باو نخواهد کرد لذا باید خود را بتعب انداخته اختراع
الفاظ و معانی تازه نماید پس بر هر تقدیر کار جناب مرشد بدعت و برخلاف رویهٔ شرع انور میباشد
از جهة اینکه یا مستلزم رهبانیت است بر تقدیر مواظبت و عمل نمودن مریدها باین اصطلاحات و یا مستلزم تغییر

در وظائف شرعیّه است بر تقدیر عدم التزام و عمل باین اصطلاحات وثالثاً کسی از اینها سؤال نماید که این
ترتیب و رویّه را که شما اهل تصوّف در ذکر جلی و ذکر خفی خود قرار داده اید که باید ذکر بعد از طیّ مراحل
بیست و چهارگانه که موقع بیست و پنجم موقع ذکر است آنهم بترتیب خاصّی که نفس را زیر ناف حبس کند
و کلمهٔ لا را از ناف بفرق سر کشد چنانچه گذشت و باید در حال اشتغال بذکر ترك حیوانی نماید و اینهم ترتیب
ذکر را تدریجاً از مرشد اخذ کند و در اوقات اشتغال بذکر صورت و اسم استاد خاص و استاد عام هر یك را
در موضع خاصّی و بکیفیّت خاصّه در نظر گیرد و هر ذکر با هر مرتبه از ذکر باید مدّت اشتغال باین یك اربعین
یا دو اربعین یا بیشتر آنهم بعضی مجمل یا مفصّل باشد و غیر ذلك از خصوصیّات و کیفیّاتیکه در میان شماها
متداول و معمول است اینها را از چه منشأ و مصدری اخذ کرده اید بعد از اینکه در میان قرآن و اخبار اسلامی
اثری از این کیفیّات و خصوصیّات پیدا نیست بلی در مسئلهٔ اربعینیّات استشهاد کرده اند باین نبوی که فرموده
من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه و این خبر شریف با اختلاف کثیری که
در عبارت حدیث است دلالتی بر مدّعای حضرات از اینکه بعمل اربعین صباح تحصیل خلوص نماید ندارد
از جهة اینکه ظاهر حدیث شریف اینستکه تحقّق ملکهٔ خلوص باید قبل بر عمل اربعین صباحاً باشد بحیثیّتی که
صدور عمل در ظرف اربعین صباح عن خلوص باشد نه اینکه بعمل اربعین صباح تحصیل خلوص نماید چنانچه
مقصود حضرات است و از جملهٔ شواهد ایشان بر مدّا و منا اربعین اینستکه تخمیر طینت آدم ابو البشر
بید قدرت الهیّه چهل صباح اتمام یافت و جسد آدم چهل سال در بین مکّه و مدینه افتاده بود
و باران رحمت حق بر آن میبارید تا قابلیت تعلّق روح پیدا کرد و میقات موسی چهل لیله بوده
است و قوم موسی بعد از چهل سال از بلیّهٔ وادی تیه خلاص گردیدند و خاتم انبیاء بعد از چهل
سالگی مخلّع بخلعت نبوّت گردیدند و از این قبیل قضایا را شاهد میاورند که چون این امور در چهل روز
یا چهل سال بوده است پس کلیّهٔ اعمال باید در چهل روز اگر بمقصد نرسید چهل روز دیگر اگر نشد اربعین
سیّم و چهارم و هکذا خلاصه اینکه این قیاسات و استحسانات را دلیل بر میمنت اربعین گرفته اند و بالجمله
این اطوار و اصطلاحات متداوله بین اینها غیر از رویّه و طریقهٔ اخبار است و علاوه بر اینکه مخالف با اخبار است
این طریقه که اکثر از اینها میگویند که باید در زمان اشتغال بذکر صورت و اسم استاد خاص و استاد عام در نظر و
متوجّه باو باشد مستشفعاً للذاکر و استمرار این حالت یك اربعین یا بیشتر هم لازم است با اینکه در اوقات صلوة
نیز این صورت مرشد خاص و عام نصب العین ذاکر باشد با اینکه سابقاً گذشت که میگویند در تقدیم مرحلهٔ نفی

امر پنجم از امور مشترکه بین انها

خاطر بر مرحله ذکر اینستکه نفی خاطر بمنزله زینت نمودن خانه است و خلوت نمودن ان از برای محبوب و ذکر بمنزله ملاحظه محبوب است و قصر نظر بر جمال و چنانچه کویند (نیست در خانه دلم جز یار) (لیس فی الدار غیره دیار) و وقتی ملاحظه محبوب روا باشد که چشم بغیر از او بالمره پوشیده باشد چرا که محبوب غیور است و از غیرت او انستکه چشمی که او را دید نباید دیکری را ببیند و هر دیده که از روی او بر داشته و بدیکری نظر کند او را کور کرداند خلاصه اینکه میکویند در حال ذکر باید تمام توجه ذاکر بواحد باشد و این چکونه جمع میشود با اینکه میکویند باید در این اوقات صورت مرشد نصب العین ذاکر باشد پس اکر مقصود ایشان اینستکه در حالات ذکر باین دو صورت بر وجه لزوم بپردازند که ان نیز پیوسته مقارن ذکر باشد با جمعیت خاطر و حفظ ان از تفرقه و سعی در توجه بواحد منافیست بلکه البته ذاکر را از ذکر باز میدارد و از وحدت بثنی بد و بثنی و احولی میکشاند و اینکه میکویند مستشفعا للذاکر یعنی اینده صورت و ملاحظه ان قنطره و وسیله باشد از برای توجه بواحد و این چه فرقی دارد با ان کسانیکه اصنام را وسیله قرب الی الله تعالی قرار میدادند که در قران مجید حکایت حال انها را فرموده بقوله والذین اتخذوا من دون الله اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی اینستکه در رساله که نسبت به بحر العلوم قدّه میدهند بعد از اینکه از شرائط خمسه اوقات ذکر یکی لحاظ اسم استاد خاص و عام را در حال ذکر خیالی بکیفیت خاصی چنانچه قبلا ذکر نمودیم نقل میکند و اشکال میکند که اینرا مجمل ذکر کرده اند که اکر مقصود ایشان این باشد که اسم استاد خاص و عام را بر وجه لزوم در حال ذکر ملحوظ داشته باشند بروجهیکه ان نیز پیوسته مقارن ذکر باشد منافیست با جمعیت خاطر میکوید و با بنجهة استاد من از این طریق بغایت منع مینمود و میفرمود باید ذاکر در مبادی ذکر روز و شب و اغاز و انجام اشتغال بذکر این تصویر را کند و بس الخ و اینکه میکوید این تصویر را کند و بس ظاهرا مرادش این باشد که تمام توجه و التفات ذاکر بسوی محبوب واحد بالذات باشد و غیر او احدی را در نظر نداشته باشد بهر حال قبلا ذکر شد که صحت نسبت این رساله بمرحوم سید مهدی بحر العلوم قدّه معلوم نیست زیرا که مستند صحیحی ندارد میکویند این رساله در کتابخانه یکی از بحر العلومیها بوده معلوم نیست مال کیست شاید مال یکی از اولادهای بحر العلوم قدّه باشد چنانچه از کسی نقل کردند که کفتند مال سید محمد یا سید علی بحر العلوم است و شاید مال شخص دیکری باشد که ملقب ببحر العلوم بوده و هیچ نسبتی هم بمرحوم سید نداشته است و بالجمله کلمات سید از هر مقوله در دست علماء معاصرین و غیر معاصرین او منتشر و در کتب خود نقل کرده و کثیرا ما استشهاد بانها میکنند و چکونه از این رساله در کتب اصحاب اثری پیدا نیست که مطلبی از ان را در کتب اخلاقیه و غیر اخلاقیه ذکر کرده باشند و چکونه

فصل دوم در احوالات صوفیه

در اینهمه مدت از زمان سید الی الان باید این رساله در میان مردم مخفی باشد چند نسخهٔ معدودهٔ خطی در
دست چند نفری از مؤمنین انهم بعضی از ایشان کمال اهتمام در اختفای ان داشته باشند و خود اینمعنی
امریست مریب و واهیست از برای اشکال اینکه کسی بگوید اگر عیبی در این رساله نیست چرا مخفی میدارند اشکار
نمایند شاید کسی انرا بطبع رسانیده عموم مؤمنین از ان منتفع گردند و اگر عیبی در او است پس چرا نسبت
بسید میدهند و همچنین در زمان خود سید قدّه اگر این رساله فائدهٔ بحال مردم داشته و منفعتی بران مترتب
میشده و مع ذلک سید انرا مخفی بر اهل زمان خود از علماء و غیر علما میداشته است لازمه اش بخل است و اگر عیبی
در این رساله است و از جهة عیب شرعی انرا بر مردم اظهار نمیکرده است لازمه اش اینستکه نعوذ بالله سید
برخلاف دویهٔ شرع چیزی نوشته باشد و مقام سید مقامیست مبری از از همهٔ اینها و علاوه بر اینکه
صاحب رساله معلوم نیست تصرفات زیادی هم در ان شده است از حیث نقل بمعنی و اختلاف در ترتیب و
حشو و زواید حقیر یک نسخهٔ تمام و از نسخهٔ دیگر چند صفحه بدست اورده مقابله نمودم بعضی از موارد اختلاف
نسختین را در اینمقام درج نمودیم تا هر کس هر چه فهمید نسخهٔ اولی که بدست امده است اینگونه است بسم الله
الرحمن الرحیم و به نستعین جناب مولانا و سیدنا اقا سید مهدی طباطبائی نجفی مشهور بحر العلوم میفرماید امکثوا
انی انست نار العلی الخ و در نسخهٔ ثانی اینگونه است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد و الثناء لعین الوجود و الصلوة
علی واقف مواقف الشهود و علی اله امناء المعبود ای هم سفران ملک سعادت و صفا و ای رفیقان راه خلوص و
وفا امکثوا انی انست نار الخ در نسخهٔ اول و منازل راه اگرچه بسیار است در ثانی اگرچه بسیار باشد در
اول ولکن در هر سه منزلی در ثانی لکن در هر منزل اول با یمن حلیه داخل شدی ثانی با یمن حلیه دست یک اول اتمام
یافت ثانی اتمام پذیرفت اول و در این عدد عالمی از عوالم سبعه را می باطی کرد ثانی در این عدد عالمی از
عوالم اسنعه را طی کرده اول و میقات موسی بن عمران در اربعین لیله ثانی و مدت میقات حضرت موسی
علی نبینا و اله و علیه السلم در اربعین لیله اول و قوم او بعد از اربعین سنه از تیه خلاص کردیدند ثانی و قوم
او را بعد از اربعین سنه از تیه خلاص کرد اول و خاتم الانبیا محمد ص را بعد از چهل سال که بخدمت قیام نمود
بخلعت نبوت رسانیدند ثانی و خاتم الانبیاء ص را بعد از چهل سال که خدمت قیام نمود خلعت نبوت پوشانیدند
اول و از بدو دخول و در اینعالم در نمو است تا سی سالگی ثانی و از بدو وصول او در اینعالم در نمو تا سی سال
اول جزوی از ان بار سفر اخرت می بندد ثانی جزوی از ان بار سفر بندد اول سال بسال در کاهیدنست ثانی
سال بسال کم میشود اول و تاویل عصا همینست از برای سفر اخرت ثانی و تاویل عصا همینست سفر اخرت

امر پنجم از امور مشترکه بین انها

اوّل وجمع کردن خود از برای رحلت ثانی وجمع کردن خود است از برای رحلت اوّل شیطان مسح

وجه او را میکند ثانی شیطان مسح کند اوّل بفعلیت داخل نشده ثانی بفعلیت واصل شوان کرد

اوّل احسان وحصول مراتب باتمام چهل است ثانی احسان وحصول هدایت باتمام چهل است اوّل در این

حدیث شریف حصول آثار خلوص را ثانی در حدیث شریف خلوص را اوّل حکمت ومعرفت باشد ثانی

حکمت است اوّل که بقدر همت ثانی بقدم همت اوّل عالم خلوص واخلاص واقع ثانی عالم خلوص و

اخلاص است اوّل سیر او در عالم خلوص باشد ثانی سیر او در عالم خلوص شود اوّل نه اینکه هر چند

در معرفت کشوده بشود باز در اربعین خواهد تحصیل خلوص کند ثانی نه اینکه هر چند در معرفت

کشوده شود در اربعین خواهد تحصیل خلوص کند) این نسخهٔ ثانی از رساله که بدست امده هشت صفحه

است از اوّل رساله واین هشت صفحه دو صفحه اش با نسخهٔ اوّل مقابله شده اینهمه اختلاف تا اینجا مال دو

صفحه است وبقیه هشت صفحه که مقابله شده تماما از این قبیل بلکه بیشتر اختلاف دارد ولی بیش از این نه حقیر را

حوصله نوشتن ونه خواننده را تضییع وقت خواندن است واز اواسط رساله نیز هشت صفحه است از این هشت

صفحه نیز یک صفحه با نسخهٔ اوّل مقابله شده این اختلافات ذیل بیرون امده نسخهٔ اولی اینگونه است پنجم

هجرت بتن است از دار الکفر بدار الاسلام وهجرت کبری هجرت بتن است از مخالطه اهل عصیان ومجالست

اهل بغی وطغیان وابناء روزگار وترک عادات ورسوم چه عادات ورسوم از امّهات بلاد کفر است چنانکه

در جامع کلینی در روایت سکونی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که ارکان الکفر اربعة الرّغبة والرّهبة و

السّخط والغضب وتفسیر رهبة برهبت از ناس شده در مخالفت عادات ونوامیس ایشان چنانکه در روایت

جابر از ابی جعفر از امیر المؤمنین علیه السلام وارد است که والجهاد علی اربع شعب ویکی از شعب او را شنآن الفاسقین

شمرده اند وبایشان اشاره است در حدیث همّام اسکه در وصف شیعیان که فرموده وان لقی جاهلا هجره

پس از ان هجرت مؤمنین برسول وقصد اطاعت ان در جمیع امور ودر حدیث او ومجادله با جنود شیطان ومغلوب

ساختن ایشان نسخهٔ ثانی اینست پنجم هجرت کبری چنانچه هجرت کبری بتن است از دار الکفر بدار الاسلام

هجرت کبری هجرت بتن است از مخالطه اهل عصیان ومجالست اهل بغی وطغیان وابناء روزگار خوان چنانکه

در حدیث همّام اسکه در وصف شیعیان فرموده وان لقی جاهلا هجره وبلکه از موت ومیل ایشان وهجرت

سبل اولیاء واوصیا صلی الله علیه واله وعلیهم اجمعین میفرماید الجهاد علی اربع شعب ویکی از شعب را

شنآن الفاسقین شمرده اند وبهر چه از عادات ورسوم چه عادات ورسوم از امّهات دار الکفر است چنانکه

فصل دوم در حالات صوفیه

در جامع کلینی در روایت سکونی از حضرت صادق ع از حضرت رسول صلعم مرویست که ان ارکان الکفر اربعة
الرغبة والرهبة والسخط والغضب و تفسیر رهبت برهبت از ناس شده در مخالطت عادات و نوامیس
ایشان و پس از این هجرت مؤمنین برسول و قصد اطاعت او در جمیع امور و در خدمت او و مجادله با جنود
شیطان بمغلوب ساختن ایشان اول و باهل انعرصه اشاره فرموده حضرت صادق ع ثانی و باین مرحله
اشاره فرموده حضرت صادق ع اول ملاحظهٔ انوار لاهوت را مینمود ثانی ملاحظهٔ عالم لاهوت را مینمود
اول و حضرت رسول فرموده الهوی ابغض اله عبد فی الارض ثانی و حضرت رسول فرموده انما الهوی
ابغض ما عبد من دون الله فی الارض اول همین بت پرستی بود که ابرهیم ع دوری از آن طلبید و کفت و
اجنبنی الخ ثانی و این بت پرستی بود که ابرهیم خلیل علیه السلام دوری انرا از خدا طلبید و اجنبنی الخ اول
که مشتمل بر تسلیم و انقیاد و طاعت رسول در ظاهر ثانی که مشتمل است بر انقیاد و اطاعت رسول در ظاهر
اول چه اعراض از لغو محقق نمیشود مکر بواداشتن هر عضوی را بانچه از برای ان افریده شده است ثانی چه اعراض
از لغو حقیقی نمیشود مکر باشتغال هر عضوی از اعضا در انچه از برای ان افریده شده است اول بر مسافران ایمان
اصغر با یمان اکبر است ثانی امر بمسافرت از ایمان اصغر با یمان اکبر است و بالجمله اینمقدار از اختلاف
تقریبا از یک صفحه و نصف است از هشت صفحهٔ اواسط رساله و بقیهٔ ان نیز از این قبیل است بعد از معلوم
ارباب بصیرت باشد اینکه غرض از کشانیدن رشتهٔ سخن در وصف این رساله و تطبیق این دو نسخه و بیان موارد
اختلاف انها این بود که چون این رساله اسباب کار و منشأ پیش رفت مقاصد فاسدهٔ بعضی از حضرات متصوفه
شده است که شاید این رساله را هم هیچ ندیده باشند بلکه مجرد شنیده‌اند مانند کسانیکه در ایران یا غیر ایران که
شاید این رساله هیچ در انجاها نباشد و مع ذلک باسم این رساله مطالب خود را انجام داده شبههٔ کاری مینمایند
خواستیم معلوم کردد اینکه اولا بسیاری از مطالب مندرجه در این رساله ذکر مطاعن و مذمت طریقه و روییهٔ حضرات
صوفیه است که از جملهٔ موارد ان مرحلهٔ جهاد اصغر و جهاد اکبر و اینکه منافقین در جهاد اکبر اسوء حالا میباشند
از منافقین در جهاد اصغر میکوید همچنین منافقین صنف ثانی یعنی منافقین جهاد اکبر در ظاهر بلباس سالکین راه
خدا ملتبس و باطراق راس و تنفس صعداء متشبثند کاهی خشن میپوشند و زمانی صوف در بر میکنند اربعینها
میکیرند و ترک حیوانیها مینمایند و ریاضتها میکشند اوراد و اذکار جلیه و خفیه وظیفهٔ خود میکنند بکلمات
سالکین متکلم میشوند و سخنان فریبنده در هم میبافند و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم ولکن اثار و علامات
و افعال ایشان نه موافق مخلصین و نه مطابق مؤمنین است الی اخر که قبلا ذکر نموده ایم و از ذکر این رساله نسبت

امر پنجم از امور مشترکه بین انها

بحر العلوم داده ایم و مراد ما بحر العلوم صاحب این رساله است هر کس میخواهد باشد و در هر موضعی از کتاب
که تعبیر بیکی از بزرگان اینها کرده ایم نیز مراد صاحب همین رساله است و انچه از ان بعض بزرگان نقل کرده ایم
که بر خلاف رفتار و گفتار حضرات و بیان موارد مهالك و خطرات اینها است از این رساله است خلاصه
اینکه شاید ضرر این رساله بحال حضرات بیش از نفع ان باشد که اشتباه کاری و دکانداری اینها را بر مردم
اشکار میگرداند بلی بعضی از مطالب و عبارات این رساله عبارات بقرینه این حضرات مثل عالم فتح و ظفر و قیامت
انفسیه صغری و قیامت وسطی و اینکه از تجاوز از اسلام اعظم و دخول در ایمان اعظم بمرتبه مشاهده و عیان
میرسد و اینکه دخول در عباد الله در قول خدای تعالی که میفرماید فادخلی فی عبادی کنایه از این مرتبه مشاهده
و عیانست و در این هنگام سالك از عالم ملکوت ارتحال و قیامت کبرای انفسیه برا و قیام مینماید و بعالم جبروت
داخل میشود و از مشاهده ملکوتیه بمعاینات جبروتیه فایز میگردد و از عالم نفوس متعلقه بافلاك بعالم منزه
از اجساد داخل میشود و اینکه قوله تعالی وادخلی جنتی اشاره بترقی از ایمان اعظم که عالم جبروت و رفض وجود خویش
و مسافرت بعالم وجود مطلق و دخول در جنت پروردگار است و هجرت از وجود خود و محو ساختن ان و قدم در
بساط توحید مطلق گذاردنست و اینکه قوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك مشعر است بعالم خلوص
و دخول در ان وقتی است که قیامت عظمای انفسیه بران قیام و از اجساد و ارواح و تعینات و اعیان باسرها
گذر کند و از همه انها فانی قدم در عالم لاهوت می نهد و بحیات حقیقیه ابدیه فایز و باقی میگردد و از تعینات
جبروتیه بتجلیات لاهوتیه منتقل و سرافراز میشود و همچنین از اینگونه عبارت پردازی و عرفان بافی که مستمع را
سرمست سودای متکلم نموده و جز مایه دکانداری و اشتباه کاری هیچ غرضی بان تعلق نگرفته است زیرا که خود متکلم
نیز جز مفهوم گوئی و عبارت اندازی از معنی و مصداق هیچ رائحه استشمام نفرموده اند و بعضی از مردم ساده دل
که این عبارات را دیده یا شنیده میگوید این عبارات را غیر از اهل ان کسی حتی علما نمیفهمند ای بیچاره ساده دل که خود
از عبارات فهمی میزنی بگو ببینم اقای مرشد که تو او را اهل میدانی از معنی چه قدر دارا است اگر در مقام انصاف
و واقع گوئی باشی خواهی جواب داد که هیچ دارا نیست بلکه در طلب دنیا بیش از دیگران حریص بوده و فکر و خیال
جاه خواب از دیده هایش ربوده است خلاصه اینگونه عبارات نیز در این رساله میباشد که میتوان گفت خود اینها
اقوی شاهد است که این رساله مال سید بزرگوار سید مهدی بحر العلوم نیست زیرا که این عرفان بافی و عبارت
پردازی نتیجه جاه طلبان است و ان خلاف مقام و مرتبه ایشان است و ثانیاً گذشت اینکه صحت این نسبت
غیر معلوم است پس ممکن است اینکه یکی از حضرات عرفان مسلك رساله را نوشته و از جهتی بعضی از دواعی نسبت بسید

از کسانیکه رساله را نسبت به بحر العلوم داده اند

فصل دوم در شرح حالات صوفیه

داده باشد نظر نسبتی که میرزا محمد نادی بقول خودش جبرئیل حضرات بابیه که در مشهد مقدس رضا میکشف آقای
حاجی شیخ حسنعلی طهرانی ازما است و نسبت شیخ علی اصغر مازندرانی که بعد از مراجعت از عکا در بغداد بیکی
از طلاب گفته بود آقای شریعت اصفهانی ازما است و نسبت حاجی معصوم علی شاه که در کتابش نوشته آخوند
ملا محمد تقی یکی مجلسی و خود مجلسی خرقه ولایت در تن داشته اند و از صوفیان ولایت قرین بوده اند خلاصه
اینکه صحت اصل نسبت این رساله به بحرالعلوم معلوم نیست و ثالثاً علی تقدیر یکه اصل رساله از بحرالعلوم
بوده است بعد از اینهمه انضمام حشو و زواید قطعیه اجمالیه حتی نقلکردند یکنفر نسخه اصل را در دست داشته
و منطبق بر نسخ فعلیه نموده و موارد حشو و زواید را ممتاز از اصل نموده ولی فعلاً شخص او را نمیشناسیم
تا سؤال از صحت و سقم آن نمائیم و کذا اینهمه اختلاف عبارت که در این نسخه ها میباشد که هر یک انشا نیست
ورای انشاء نسخه دیگر چنانچه بتامل در موارد اختلافات دو نسخه که ذکر نموده ایم معلوم میشود که مفهوم
واحدی را بغالب عبارات و انشائات مختلفه در آورده اند نه اینکه این نسخ از اصل و منشأ واحدی استنساخ
شده باشد چگونه میتوان مطلبی از مطالب این رساله را نسبت بحرالعلوم یا غیر او بشخص معینی داد که او در
رساله اش چنین و چنان گفته است و خود حقیر از حضرت آقا سید جعفر بحرالعلوم دام ظله العالی سؤال نمودم
فرمودند آن نسخه که منسوب بمرحوم سید است ولکن جناب مولانا الخ دارد که همان نسخه اولیه باشد و این خطبه
و زوائدی که در نسخه ثانیه است معلوم میشود اجتهاداتیست ضمیمه نموده اند و این هم که اول رساله
اینستکه جناب مولانا الخ قرینه ایست بر اینکه اصل رساله هم بخط خود سید نبوده که حقیقتی هم اگر داشته باشد
این نسبت مضامین کلمات او را باین عبارات در آورده اند و خود آقا سید جعفر بحرالعلوم دام ظله نیز
در اصل نسبت جازم نبودند بلکه از روی نسبتی که در اول رساله داده اند میفرمود لعل مال مرحوم سید
باشد **و بالجمله** با وجود این علم اجمالی بتغییر نسخه اصلی از هر کسی میخواهد باشد و اختلاف کثیره عبارتی
و معنائی و نقل بمعنی و غیر ذلك از اعمال اجتهادات که در این نسخ است چگونه انسان متشرع از روی
میزان شرعی بتواند مطالب این رساله را نسبت بسید مهدی بحرالعلوم قدّه بدهد و اینکه بیان احتمال
کذب اصل نسبت و تغییرات اجمالیه آن کرده باشد مگر اینکه نظر بجهة شرعیت نداشته خواسته باشد
طریقه اشتباه کاری و عوام دام اوی بیشتر نماید که بسبب این نسبت رفوگری پرده دریهای خود کرده باشد
چنانچه داب حضرات صوفیه و بابیه نوعاً بر اینست و کیف کان بر گردیم بر رشته مطلب از اینکه لحاظ صورت
مرشد خاص و عام بر وجه دوام در اوقات اشتغال بذکر که داب حضرات صوفیه است در این رساله

از هر که هست منع مینماید و منافی با توجه بواحد میدانند و البته لحاظ اینند و صورت در جمیع حالات
حتی در حال عبادات مضر با خلوص و خالی از شائبه شرک نخواهد بود اینستکه از میرزای قمی اعلی الله
مقامه سؤال نموده اند که صورت مرشد را در حال صلوة در نظر داشتن چه صورت دارد و حاصل
جواب را که فرموده اند اینستکه اینمعنی نوعی از شرک و بت پرستی و منافی با خلوص است و حاج معصوم علی
شاه در مقام اشکال و رد بر جواب میرزا قده در موضعی از کتابش میگوید و حاصل کلامش اینستکه اگر
بنا باشد لحاظ صورت مرشد مقدمه و قنطره از برای وصول بوحدت و خلوص باشد چه منافاتی با توحید
و خلوص دارد و قبلا گذشت نقل آقا میرزا محمد علی مرعشی حائری از جناب حاجی ملا سلطان گنابادی
بیدختی که در کتاب خود گفته خدا قابل از برای اشاره و خطاب نباشد پس باید در مقام عبادت مرشد را
منظور داشت که ظاهر اینکلام هم اینستکه لحاظ مرشد را مقدمه و قنطره گرفته است و لکن بعد از اینکه
لحاظ صورت مرشد را میگویند باید در اوقات ذکر باشد و اوقات ذکر را میگویند اوقات توجه بواحد
و قصر نظر بر جمال محبوبست غلط صرف و اشتباه محض باشد زیرا که این عالم عالم خلوص و وصول بذی
المقدمه است نه عالم طی مقدمه و بر تقدیریکه طی مقدمه هم باشد مادامیکه لحاظ صورت مرشد مقارن
با صلوة گردد البته مضر بصلوة خواهد بود مگر اینکه در زمان طی مقدمه شرک و خلو عبادات را
از خلوص مضر بعالم عبودیت و نقصان در عبادت ندانند چنانچه در کلام محی الدین گذشت که میگوید
انسان مادامیکه مسافر سفر استعداد است باکی نیست اگر نقیصه در عبادات بهنید او شود حاصل اینکه
این اصطلاحات و مراتب و کیفیات زیرا که حضرات در باب ذکر اعمال مینمایند از مخترع و دل بخواهی خود
آنهاست و در اخبار هیچ اثری از این خصوصیات پیدا نیست اینستکه علامه مجلسی ره در باب ذکر از عین
الحیوة بعد از بیان حقیقت ذکر میفرماید بدانکه دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع گردیده که هر دو بدعت است
و آنها بهترین عبادات میدانند و عمر خود را در آن ضایع میکنند و مردم را گمراه میگردانند اول ذکر جلی
که صداها را بلند میکنند و حال اینکه در قرآن میفرماید ادعوا ربکم تضرعا و خفیة و در جای دیگر میفرماید
واذکر ربك فی نفسك تضرعا و خفیة دون الجهر من القول و اخبار کثیره در این باب نیز وارد شده است
الی آخر فرمایشاتش و اما اخبار زیرا که حضرات مدلسان از برای ذکر جلی و ذکر خفی خود قرار داده و تمسک بآن
نموده اند چنانچه قبلا ذکر شد دلالتی بر مدعای آنها ندارد اما اخباریکه در ذکر جلی تمسک نموده اند مثل
خبر ابن فهد حلی در کتاب عدة الداعی عن رسول الله ص انه قال ان الملائکة یمرون علی حلق الذکر الخ و مثل

خبر صدوق ره در کتاب من لا یحضره الفقیه قال النبی ص بادروا الی ریاض الجنة فقالوا وما ریاض الجنة قال
حلق الذکر و مثل اینها از اخبار دیگر که از کتاب منیة المرید و غیر آن نقل کرده اند و لکن این اخبار دلالتی بر
مقصود ایشان از حلقهٔ ذکر بآن معنی و کیفیت که در نزد ایشان است ندارد زیرا که مراد از حلق ذکر در اینگونه
اخبار مجالس و مجامع مذاکرهٔ علمیه و بیان تعلیم و تعلم آداب شرعیه و احکام و معارف حقهٔ الهیه است چنانچه
در کافی و در وسائل همین اخبار را در باب مجالس مذاکرهٔ علمیه نقل مینمایند و از جملهٔ اخباری که در این باب نقل کرده اند
و شاهد بر اینکه اطلاق ذکر بر علم و اطلاق مجلس ذکر بر مجالس مذاکرهٔ علمیه شده است خبر یونس بن عبد الرحمن
است عن الامام قال ع قال لقمن لابنه یا بنی اختر المجالس علی عینک فان رأیت قوما یذکرون الله فاجلس معهم
فان تکن عالما ینفعک علمک و ان تکن جاهلا علموک و لعل الله ان یظلهم برحمته فیعمک معهم و ان رأیت
قوما لا یذکرون الله فلا تجلس معهم فانک ان تکن عالما لا ینفعک علمک و ان تکن جاهلا یزیدوک جهلا
و لعل الله ان یظلهم بعقوبته فیعمک معهم و از جملهٔ اخباری که در باب اجتماع در مجلس مذاکرهٔ علم نقل
کرده اند از احمد بن فهد در عدة الداعی عن رسول الله ص انه خرج علی اصحابه فقال ارتعوا فی ریاض الجنة
قیل یا رسول الله و ما ریاض الجنة قال مجالس الذکر پس مراد از حلق الذکر که در این اخبار است مجالس و اجتماع
از برای گفتن و شنیدن و یاد دادن و یاد گرفتن آداب شرعیه و معارف الهیه است نه ذکر جلی صوفیه و
صاحب وسائل در آخر این باب میگوید کثیرا ما یستعمل الذکر بمعنی العلم فی احادیث و در بعضی از اخبار
اطلاق شده است حلق ذکر بر مجالس دعا و مجالس ذکر مصائب آل عصمت ع چنانچه در وسائل از کتاب دیلمی
نقل میکند عن النبی ص ان الملئکة یمرون علی حلق الذکر فیقومون علی رؤسهم و یبکون علی بکائهم و یؤمنون علی
دعائهم الخ و در بعضی از اخبار اطلاق شده است مجلس ذکر بر مجامعی که در آنها ذکر عقائد حقه و ذکر فضائل
و مناقب آل عصمت ع میشود چنانچه ابا بصیر از حضرت صادق ع نقل مینماید قال قال ع ما اجتمع قوم فی مجلس
لم یذکر الله عز و جل و لم یذکرونا الا کان ذلک المجلس حسرة علیهم یوم القیمة پس فرمودند ذکرنا من ذکر الله و ذکر
عدونا من ذکر الشیطان و در بعض اخبار پیغمبر ص فرمودند ان ذکر الله عبادة و ذکری عبادة و ذکر علی عبادة
و در خبر دیگر و ذکر الائمة عبادة و در ذیل خبر دیگر حضرت صادق میفرمایند ان لله ملئکة سیاحین سوی الکرام
الکاتبین فاذا مروا بقوم یذکرون محمدا و آل محمد قالوا قفوا فیجلسون فیتفقهون معهم فاذا قاموا عادوا مرضاهم
و شهدوا جنائزهم و تعاهدوا غائبهم فذلک المجلس الذی لا یشقی به جلیس و در خبر دیگر بداود بن سرحان میفرمایند
یا داود ابلغ موالیّ عنی السلام و انی اقول رحم الله عبدا اجتمع مع آخر فتذاکر امرنا فان ثالثهما ملک یستغفر لهما

امر پنجم از امور مشترکه بین آنها

وما اجتمع اثنان علی ذکرنا الا باهی الله تعالی بهما الملائکة فاذا اجتمعتم فاشتغلوا بالذکر فان فی اجتماعکم ومذاکرتکم
احیاءنا وخیر الناس بعدنا من ذاکر بامرنا ودعا الی ذکرنا ودر خبر دیگر راوی عرض میکند خدمت امام ع قریب
باین که چقدر این ستاره‌های آسمان درخشندگی دارد امام ع میفرماید شماها هیچ در کرده یکجا جمع میشوید
وذکر فضائل ومناقب ما میکنید عرض کرد بلی همیشه شغل ما اینست پس امام ع فرمودند هر اینه جمع شدن شماها
در اینگونه مجالس تلألؤ ودرخشندگیش بیشتر است از برای اهل آسمانها از درخشندگی ستاره‌کان از برای اهل
زمین خلاصه اطلاق حلق ومجلس ذکر بر اینگونه مجالسیکه بیان شد از مجلس تعلیم وتعلم وذکر فضائل ومصائب
آل اطهار وبیان معارف حقه وامثال اینها از مجالس مواعظ ونصایح چنانچه سیره وطریقه امامیه بر همین
ساری وجاری بوده ومیباشد در اخبار از ائمه ع بسیار شده است واز جمله اخباریکه اطلاق ذکر بر موعظه ونصیحت
واطلاق ذاکر بر واعظ وناصح شده است این دو خبر شریف که در وسائل ذکر نموده عن ابی عبدالله ع قال قال
رسول الله ص ذاکر الله عزوجل فی الغافلین کالمقاتل عن الفارین والمقاتل عن الفارین له الجنة خبر دیگر عن ابی ذر
عن النبی ص قال یا اباذر الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین فی سبیل الله که حاصل مضمون این دو خبر
شریف اینستکه اگر مجاهدین در راه خدا تعالی که با کفار محاربه میکنند ضعفی در آنها پدید ارشد بحیثیتی که
تاب مقاومت کفار را نداشته روی بفرار کرده باشند در چنین حالتی اگر معین و یاوری از برای این مجاهدین ضعیف
فرارکننده پیدا شود ودفع شر وتعاقب اعداء را از اینها نماید چگونه از مقربین درگاه حق جل وعلا ومستوجب
بهشت میشود همچنین است حال واعظ وناصحیکه در میان جماعتی از غافلین وغیر ملتفتین باداب شرعیه و
احکام الهیه اند بموعظه ونصیحت خود حفظ نماید آنها را ودفع نماید از آنها ضرر وشر شیاطین را پس مراد از ذاکر
در این دو خبر واعظ وناصح ومراد از ذکر وعظ ونصیحت است **واما** بر آن معنائیکه صوفیه میگویند در یک
خبر هم که ائمه ع اطلاق کرده باشند نداریم بلکه در بعض اخبار از پیغمبر ص مبالغه زیادی در مذمت اینمعنی که حضرات
میگویند فرموده اند چنانچه از شیخ بهائی قده در کشکول نقل شده قال النبی ص لا تقوم الساعة علی امتی حتی یخرج
قوم منهم یحلقون للذکر رؤسهم ویرفعون اصواتهم بالذکر یظنون انهم علی طریق ابرهیم بل هم اضل من الکفار
لهم شهقة کشهقة الحمار وقولهم کقول الفجار وعملهم عمل الجهال وهم ینازعون العلماء لیس لهم ایمان وهم معجبون
باعمالهم لیس لهم من عملهم الا التعب وبالجمله عمده دلیل حضرات بر ذکر جلی ایشان خبر ابن فهد است در عدة
الداعی از حسن بن ابی الحسن الدیلمی نقل میکند وخبر صدوق در من لا یحضره الفقیه واین خبر فقیه را ابن فهد نیز در عدة
الداعی نقل نموده ولی بجای حلق الذکر بعد از سؤال اصحاب بقولهم وما ریاض الجنة قال ص مجالس الذکر خلاصه

دلیل حضرات این دو خبر است وگذشت اینکه این دو خبر را در کافی و وسائل در باب تعلیم و تعلّم و مذاکرهٔ علم به نقل نموده اند و مراد از حلق ذکر مجالس تعلیم و تعلّم فهمیده اند بقرینهٔ اخبار دیگر یکه ذکر شد پس این دو خبر و امثال اینها بقرینهٔ فهم علما و قرینهٔ آن اخبار یکه ذکر نمودیم ظهور در مجالس تعلیم و تعلّم احکام شرعیه و بیان معارف حقه و مجالس مواعظ و نصایح دارد و بر تقدیریکه ظهور در مجالس ذکر حضرت حق جلّ ذکره داشته باشد اوّلا اختصاص بخصوص تهلیل ندارد بلکه در روایت ابن فهد هیچ ذکری از تهلیل نشده است چنانچه در ذیل خبر ملائکه عرض میمایند یا ربّنا اتا حضرنا الی ان قالوا فرأینا قوما یسبّحونك و یمجّدونك و یقدّسونك و اسمی از تهلیل ندارد و حال آنکه رسم حضرات در ذکر جلی مداومت بر خصوص تهلیل است وثانیا این اخبار دلالت بر اینکه باید ذکر بصوت بلند باشد ندارد چنانچه دأب اینها بر اینست بلکه آنچه در آیات و اخبار وارد شده است بر خلاف تو هم ایشان است چنانچه در کلام منقول از مجلسی قده گذشت که از جملهٔ آن خبریستکه در عدة الداعی مذکور است قال روی ان رسول الله صلعم کان فی غزاة فاشرفوا علی واد فجعل النّاس یهللون و یکبّرون و یرفعون اصواتهم فقال صلعم یا ایها النّاس اربعوا علی انفسکم اما انکم لا تدعون اصمّا ولا غائبا و انّما تدعون سمیعا قریبا معکم و مثل این خبر از اخبار یکه وارد شده در مذمت رفع صوت بسیار است وثالثا بر تقدیر دلالت خبرین بر مدعای ایشان بدعوای اطلاق نسبت بکلیهٔ اذکار و برفع و خفض صوت دعوای ظهوری خواهد بود در مقابل نصّ صریح بر خلاف که شیخ بهائی در کشکول نقل فرموده اند و بمقتضای نص این خبر طرح ظهور این اخبار باید نمود علی القواعد المقرّرة فی محلّها خلاصه این اخبار را که حضرات تمسّك بآنها نموده اند یا از اصل دلالتی ندارد بنحویکه تا اینجا ذکر شد و یا باید طرح شود از جهة ابتلای بمعارض اقوی پس معلوم شد که این کیفیات خاصّهٔ حضرات در ذکر جلی که معمول میدارند و متداول بین ایشانست بدعتست چنانچه علّامهٔ مجلسی ره فرموده اند این تمام کلام در اخبار یکه در ذکر جلی تمسّك نموده اند **وامّا** خبری را که در ذکر خفی خود تمسّك بآن مینمایند خبریست در کافی و وسائل هم از کافی نقل میکنند و در عدة الداعی نیز مذکور است عن الصّادق علیه السلام قال ما من شیء الّا وله حدّ ینتهی الیه الّا الذکر الی ان قال وکان ابی کثیر الذکر لقد کنت امشی معه و انّه لیذکر الله و آکل معه الطّعام و انّه لیذکر الله و لقد کان یحدّث القوم وما یشغله ذلك عن ذکر الله وکنت اری لسانه لازقا بحنکه یقول لا اله الّا الله وکان یجمعنا و یأمرنا بالذکر حتّی تطلع الشمس و یأمر بالقراءة من کان یقرء منّا و من کان لا یقرء امره بالذکر الخ وکذا غیر این از اخبار یکه تمسّك میکنند بآنها بر ذکر خفی که در اصطلاح خود دارند ولکن اوّلا باید معانی که اطلاق ذکر بر آن معانی شده است در لغت و قرآن و اخبار بیان کرده و اقسام آن دانسته شود

اربعوا / ارحموا / نسخه

تا بعد معلوم گردد که این اخبار دلالتی بر مقصود حضرات دارد یا ندارد پس میگوئیم بعضی از معانی که در اخبار
اطلاق ذکر بر انها شده است از تعلیم و تعلم و غیر ذلک گذشت در بیان ذکر جلی و بعضی دیگر را در اینمقام
ذکر مینمائیم از انجمله در قران مجید که اطلاق ذکر شده است بر رسول خدا صلعم فی قوله تعالی وارسلنا الیکم ذکرا
رسولا و در جای دیگر میفرماید الذین امنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام
نقل مینماید که فرمود محمد ذکر خدا و حجاب خدا است و اطلاق بر خود قران نیز شده است فی قوله تعالی انا انزلنا
علیک الذکر الخ و اطلاق بر توبه نیز شده است فی قوله تعالی وانی له الذکری ای من این له التوبة و اطلاق بر
عبرت نیز شده است فی قوله تعالی وذکری لاولی الالباب ای عبرة لهم و در مجمع اللغة اطلاق بر این معانی و معانی
دیگر نیز نموده است و در مجمع میگوید الذکر بالکسر نقیض النسیان یعنی در یاد خدا بودن در مقابل غفلت و
فراموشی از خدا تعالی و یاد نمودن خدا اقسامی دارد چنانچه مجلسی قدس سره در عین الحیوة بطور اجمال ذکر میفرماید
ولی افسوس که برادران مؤمن ما در این زمان رجوعی بعین الحیوة و امثال عین الحیوة از کتبیکه علمای اعلام بزحمت
تمام در وظائف ربانی نوشته اند ندارند و میترسم که از این کفران نعمت کار بجائی انجامد که خدای نخواسته
داخل شویم در مضمون فرمایشات حضرت امیر ع که میفرماید بیاید در اخر الزمان زمانیکه مردم فرار کنند از
علما و کلمات انها بمثل فرار گوسفندان از گرگان و در این هنگام مبتلا خواهند شد بسه چیز کسادی کار انچه
زحمت و تعب بر خود دهند دخل ایشان وافی بخرج ایشان نباشد دیگر اینکه خدا تعالی مسلط گرداند بر
ایشان ظالم را که هر قدر [illegible] ظلم نماید فریادرسی نداشته باشند سیمی آنکه بی ایمان از دنیا بروند خدای تعالی
بفضل خود ما را حفظ فرماید بر گردیم بر سر مطلب **قسم اول** یاد کردن خدای تعالی در وقت معصیت
تا ترک ان نماید از خوف خدا چنانچه در اصول کافی نقل نموده عن جعفر بن محمد عن ابائه ع فی وصیة النبی ص
لعلی ع قال یا علی ثلاث لا تطیقها هذه الامة المواسات للاخ فی ماله و انصاف الناس فی نفسه و ذکر الله
علی کل حال و لیس هو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لکن اذا ورد علی ما یحرم علیه خاف الله
عز و جل عنده و ترکه و خبر دیگر نیز در کافی از ابا بصیر عن ابی عبد الله ع قال من اشد ما عمل العباد انصاف
المرء من نفسه و مواسات المرء اخاه و ذکر الله علی کل حال قال قلت اصلحک الله و ما وجه ذکر الله علی کل
حال قال علیه السلام یذکر الله عند المعصیة یهم بها فیحول ذکر الله بینه و بین تلک المعصیة و هو قول الله
عز و جل ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون **قسم دویم** یاد نمودن
خدا تعالی در نزد طاعت تا اینکه زحمت عبادت بر او سهل و اسان گردد چنانچه نیز در کافی عن حسین البزاز قال

بیان اقسام ذکر

فصل دوّم در حالات صوفیه

قال لی ابو عبد الله ع الا احدّثك باشدّ ما فرض الله عزّ وجلّ علی خلقه قلت بلی قال انصاف النّاس من نفسك
ومواساتك لاخيك وذكر الله فی كلّ موطن اما انّی لا اقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الّا الله والله
اكبر وان كان هذا من ذلك ولكن ذكر الله فی كلّ موطن اذا هجمت علی طاعته ومعصيته **قسم سیّم**
در یاد خدا بودن در نزد توجّه نعمت که انسان در وقتیکه واجد نعمتی از نعم الهی گردد از صحّت و عافیت
وامان وهستی که بهترین نعمتها نعمت وجود استکه حضرت حق بانسان عطا فرموده چراکه وجود منشأ تمام
خیراتست وهمه خیرات مترتّب براو استکه از جمله انها نعمت ولایت ال عصمت وطهارتست که خدا تعالی بوی
فرموده است وغیر اینها از نعم ظاهریه وباطنیه که احصا ان نمیتوان نمود بمقتضای وان تعدّوا نعمة الله لا
تحصوها پس انسان باید در یاد خدا باشد تا بتواند ادای شکر نعمت او کند و چنانکه غافل از حضرت حق
باشد کفران نعم او خواهد نمود پس در یاد خدا باش تا خدا در یاد تو باشد که فرمود فاذكرونی اذكركم و
اشكروا لی ولا تكفرون که کفران نعمت موجب زوال ان خواهد گردید چنانکه شکران نعمت باعث افزونی
ان میشود (شکر نعمت نعمتت افزون کند) (کفر نعمت از کفت بیرون کند) **قسم چهارم** در یاد خدا
بودن در نزد بلاء و رنج و محنت چنانکه حکمت حضرت حق جلّ وعلا اقتضا فرماید که بنده خود را ببلا مبتلا
فرماید هر اینه بنده در یاد خدا باشد وغفلت از حکم ومصالح این بلیّات نداشته باشد وبداند انچه خدا تعالی
نقلیه فرموده از فقر وپریشانی ورنج وتعب عین صلاح بنده است تا اینکه تن بقضای الهی در داده صبر
بر بلا بنماید ودر زمره انکسانیکه خدا تعالی در بارهٔ انها میفرماید سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدّار
در اید و چنانکه بنده غافل از خدا تعالی باشد التفاتی بحکم ومصالح ابتلا پیدا نخواهد نمود و چنانچه
التفاتی باینها نداشته باشد راضی بقضای الهی نخواهد بود وصبر بر بلا یا نخواهد نمود وصبر نکردن بر
بلیّات موجب زوال ایمان او خواهد شد چنانچه حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علیه افضل صلوات الله
الملك الحق المبین میفرماید الصّبر من الایمان بمنزلة الرّأس من الجسد ولا ایمان لمن لا صبر له **قسم پنجم**
اذکر و در یاد خدا بودن اینکه انسان دائما در همه حالات بهر کاریکه مشغول میباشد دل او در یاد خدا باشد
بقسمی که هیچ چیزی در هیچ انی او را منصرف از یاد حضرت حق جلّ وعلا نگرداند بلکه در هر حالی گوشه دل
بجانب او نگران باشد (یعنی همه جا با همه کس در همه کار) (میدار نهفته چشم دل جانب یار) واین مقام و
مرتبه شاید از برای کسی غیر از انبیاء واوصیا علیهم السلام میسّر نگردد بلکه منصب وخلعت خلّت را حضرت حق
جلّ وعلا بواسطهٔ این صفت بخلیل خود پوشانید چنانچه در بعضی اخبار میفرمایند و قد اتخذ الله تعالی

امر پنجم از امور مشترکه بین آنها

ابراهیم خلیلا لعدم غفلة قلبه عنه نعم ابدا بلکه در حقیقت این قسم از ذکر جامع تمام اقسام سابقه است که
واجد همه است و فاقد هیچ یک از اقسام مذکوره نخواهد بود و حاصل معنای این قسم از ذکر آنکه انسان در
جمیع امور حتی در اعمال و بکار بردن اعضا و جوارح خود را ملاحظه نماید بمعنی اینکه عزم و اراده هر
کاری را که مینماید ملاحظه نماید که این قدم برداشتن و دست حرکت دادن و چشم باز کردن و تکلم
نمودن و گوش دادن که شغل اعضا و جوارح است و کذا خوردن و آشامیدن و خوابیدن و نشستن و
برخاستن او یا موجب رضای حضرت حق جل و علا خواهد بود یا موجب سخط او که چنانا مرضی حق است
اتیان بانها نماید و اگر مبغوض او باشد ترک آنها نماید و این امریست بسیار دشوار که انسان آنی از خدا
غافل نباشد و دائما دیده قلب بدو باشد و خنده و بدن و اشاره او هیچ حرکتی از وی صادر نگردد اینستکه حضرت
صادق ع میفرماید من اشد فرض الله علی خلقه ذکر الله کثیرا الی ان قال ع ولکن ذکر الله عند ما احل و احرم
فان کان طاعة عمل بها و ان کان معصیة ترکها اگر چنین کسی که دائما در یاد خدا باشد پیدا نمودید دست من
مسکین را که از سر تا پا غفلت گرفته است بدامانش برسانید **قسم ششم** از ذکر ذکر بانست از تسبیح و
تحمید و تهلیل و تمجید حضرت حق و تلاوت قرآن چنانچه در بعض اخبار وارد که امام ع فرمودند صاعقه
نمیرسد بکسیکه ذکر خدا کند پرسیدند که ذاکر کیست فرمود کسیکه صد آیه از قرآن بخواند و همچنین از جمله
اذکار زبانست ادعیه وارده از معصوم و مذاکره علوم حقه و احکام شرعیه و ذکر فضائل و مناقب و
مصائب ائمه اطهار ع چنانچه در اخبار سابقه ذکر کردید اینها تمام ذکر زبانست و مداومت بر آن محبوبست
در نزد شارع و این اقسام را مجلسی علیه الرحمه نیز بطور اختصار بیان فرموده است و بعد از آنکه معانی و
اقسام ذکر را دانستی البته معنی آن خبر یکه حضرات تمسک بآن کرده اند برای ذکر خفی واضح میگردد پس
یکی یکی فقرات خبر را بیان مینمائیم تا دلالت و عدم دلالت آن بر مقصود حضرات معلوم شود اما فقره
اولی که میفرماید و کان ابی کثیر الذکر ممکن است این کثرت ذکر از برای امام علیه السلام در خصوص ذکر قلبی باشد یا
خصوص ذکر زبانی با نسبت بهر دو پس کثرت ذکر در این فقره خبر اعم است بلکه ممکن است دعوای ظهور آن را در
ذکر قلبی بقرینه اخبار متقدمه که در بعضی تعبیر بذکر الله کثیرا فرموده اند و در بعضی ذکر الله فی کل موطن
تعبیر شده است و در بعضی ذکر الله فی کل حال تعبیر نموده اند و در تمام اینها تصریح فرموده اند که مراد
غیر ذکر زبانست پس این فقره از خبر اثبات مدعای حضرات را از کثرت ذکر زبانی بالخصوص نمیکند از جهه
اعمیت آن و یا از جهه ظهور در خصوص ذکر قلبی و اما فقره دویم که میفرماید و لقد کنت امشی معه الخ

نقل فقرات خبر شریف

نیز اعم و مناسب هر دو قسم از قلبی و زبانیست و دلالتی بر خصوص ذکر زبانی که مدعای حضرات است ندارد و
اما فقرهٔ سیم که میفرماید و اکل معه الطعام الخ اولاً ممکن است که حضرت صادق ع در خدمت پدر بزرگوارش
مشغول اکل طعام باشد و پدرش اشتغال باکل طعام نداشته باشد بلکه مشغول ذکر باشد که معیت در
مجلس مراد باشد نه معیت در اکل و ثانیاً ممکن است مراد از ذکر در این فقره تسمیه و تحمید در ابتدا و انتهای
لقمه باشد چنانچه از مستحبات خوردنست در شرع مطهر تسمیه در وقت لقمه در دهان گذاردن و تحمید بعد از
فرو بردن لقمه و ثالثاً ممکن است مراد ذکر قلبی باشد بمعنای اینکه ذاکر باشد دائماً حتی در وقت جاییدن لقمه که
قسم پنجم از ذکر میشود و بالجمله مقصود امام صادق ع از این فرمایشات اینستکه پدر بزرگوارش دائما در یاد خدا تعالی
بوده است و آنی غفلت از حضرت حق جل و علا نداشته است حتی در اوقات راه رفتن و با مردم تکلم نمودن و
طعام میل فرمودن و این همان معنی پنجم از ذکر است که ربطی بذکر زبانی ندارد **و اما** فقرهٔ چهارم از خبر که میفرماید
ولقد کان یحدث الخ ممکن است که مراد از ذکر زبانی باشد بمعنا اینکه در خلال فرمایشاتش با قوم مشغول ذکر خدا تعالی
هم باشد که گاهی با قوم تکلم نماید و گاهی مشغول تسبیح حضرت حق باشد و ممکن است که مراد از ذکر در حال اشتغال
بحدیث و تکلم با قوم باشد که ملازم با ذکر قلبی باشد یعنی در حالت اشتغال بحدیث در یاد خدا و غفلت از حضرت
حق نداشته باشد پس هیچکدام از این فقرات اربعه دلالتی بر مدعای حضرات از ذکر خفی زبانی بمعنی اینکه ذکر
زبانی باشد و زبان حرکتی نداشته باشد ندارد از جهت اینکه مراد در هر یکی از این فقرات یا ذکر قلبی است و یا
ذکر زبانی با حرکت زبان **و اما** فقرهٔ اخیرهٔ از خبر که میفرماید وکنت اری لسانه لازقاً بحنکه یقول لا اله الا الله
اگرچه بظاهر دلالت بر مدعای ایشان میکند ولکن بحکم قرینهٔ عقلیه لابد است از تصرف و توجیه در یکی از
دو کلمه یا کلمهٔ لازقاً لسانه یا کلمهٔ یقول از جهت اینکه جمع بین چسبانیدن زبان بکام و تلفظ بکلمهٔ تهلیل که ملازم
با یقول میباشد ممکن نیست زیرا که غیر لفظ را قول نمیگویند عادة و مقام هم غیر مقام اعجاز است که بگوئیم امام ع
در مقام معجزه بوده است پس لابد است از توجیه یا باینکه لازقاً لسانه کنایه باشد از خشکیدن زبان و دهان مبارک
حضرت از کثرت ذکر گفتن چنانچه معروفست که میگویند از تشنگی زبانش بکامش چسبیده در مقام کنایه از شدت
عطش و خشکیدن دهان و زبان پس اینکه فرموده لسانه لازقاً بحنکه کنایه از کثرت ذکر باشد و یا اینکه لازقاً لسانه
کنایه از سکوت باشد و یقول عبارت باشد از وجود و ثبوت معنا کلمهٔ توحید در ذهن و دائمی بودن آن در قلب که از
شدت خطور معنی در ذهن گانه وجود ذکری و لفظی که انتهی مرتبهٔ وجود فعلیهٔ شیء است پیدا کرده است تا اینکه
داخل در عنوان ذکر قلبی شود خلاصه حضرات صوفیه باین فقرهٔ از خبر تمسک میکنند بر اینکه یکی از شرائط ذکر خفی

امر پنجم از امور مشترکه بین انها

اینکه ذاکر در حال ذکر باید زبان را بکام بچسباند و معلوم شد که لازمهٔ این شرط جمع بین حرکت و سکون لسان آنست
اگر از هریک از کلمهٔ لا و الا و بقول معنی حقیقی آن اراده شود و جمع بین ضدین هم از محالاتست و بالجمله حضرات صوفیه
انکسانی از ایشان که خود را امامی و اثنی عشری میدانند باین خبر و امثال این تمسک میکنند بر ذکر خفی که در میان ایشان
متداول است و اما بسیاری از ایشان مانند اسمعیلیه و غیر اسمعیلیه که هیچ اعتنائی باخبار ندارند بلکه رجوع باخبار را
گمراهی و ضلالت میدانند چنانچه سابقاً اشاره شد و بعد هم اشاره بان میشود حاصل اینکه قبلاً گذشت که از برای
ذکر خفی شرائطی قرار داده اند از اینکه باید ذکر بعد از مرتبهٔ نفی خاطر باشد و ابتدا بذکر صغیر نماید و در مراتب دوگانه
انهم بترتیب صعودی نماید و بعد از این مراتب شروع بذکر کبیر که ذکر نفی و اثبات مرکب میباشد مثل کلمهٔ توحید باشد
نماید و انهم شرائطی دارد از اینکه یا مربع یا جمع البحرین باشد و باید زبان بکام بچسباند و نفس را از زیر ناف حبس نماید
و در هر نفس طاق بگوید و چشم برهم نهد و خواب نرود مگر بقدر ضرورت و ترک حیوانی و کلیهٔ لذائذ و ترک بقولات
کریهه مانند پیاز و سیر و کراث نماید و بعد از فراغ از این مرتبه شروع بذکر اعظم و نفی و اثبات بسیط نماید و
از برای انهم شرائطی قرار داده اند که قبلاً بیان شده است خلاصه اینها شرائط ذکر خفی است در نزد ایشان و هیچ
دلیلی و اگر بان تمسک نموده اند بر این کیفیات همین خبر کافیست که در اینمقام ذکر نمودیم حال از ایشان سؤال مینمائیم
که شما اینهمه شرائط کثیره که از برای ذکر قرار داده اید از کجای این خبر یا از اخبار دیگر در آورده اید که بما نشان
نمیدهید شما را بخدا انصاف دهید این اخبار کثیره که در باب ذکر وارد شده است با اینهمه تاکیداتیکه ائمه فرموده اند
که ترک ذکر نکنید نه در خلاء و نه در ملاء و اینکه خانه که در آن تلاوت قران و ذکر خدای عز و جل باشد برکت
ان زیاد میشود و ملائکه در آن حاضر میشوند و شیاطین از آن فرار میکنند و روشنائی میدهد انخانه اهل آسمان را
چنانچه روشنائی میدهد ستاره های درخشنده اهل زمین را و فرموده اند نیست مجلسی که جمع شوند در آن ابرار
و فجار و بلند شوند از آن مجلس بدون ذکر خدا تعالی مگر انکه میباشد آن مجلس حسرت و ندامت از برای ایشان در روز
قیامت یا این تاکیداتیکه در هر زمان و مکان فرموده اند در اوقات معینه و غیر معینه بعدد معین و غیر معین و بالفاظ
عموم مثل من قال کذا فله کذا و در هر ذکریکه باشد چنانچه در بعض اخبار راوی عرض میکند ای ذکر افضل میفرمایند ما
یجری علی لسانک یا اینهارا فرموده اند که عموم مردم بفیض و ثواب نائل گردند یا عدهٔ مخصوص و انهم مشروط باینکه
از دو لب مبارک مرشد تعلیم گیرند که اگر بدون اذن مرشد باشد اثری نخواهد بخشید و انهم باین شرائط کذا و کذا خدای
تعالی در قران بصیغهٔ عموم میفرمایند الذین یذکرون الله میفرماید هر کس خدا را بخواند در عموم حالات که میفرماید قیاماً
و قعوداً و علی جنوبهم در هر حالی باشد ایستاده نشسته خوابیده و پیغمبر ص بطور عموم فرموده من تظاهرت علیه النعم

فصل دوم در حالات صوفیه

فلیشکر الحمد هر کس نعمتی باو رو دهد پس زیاد بگوید الحمد لله و حضرت صادق ع نیز بطور عموم میفرماید هر کس در صبح چهار

مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین هر اینه ادا کرده است شکر آن روز را و هر کس در شب چهار مرتبه این ذکر را بگوید ادا

کرده است شکر آن شب را و کذا آیات و اخبار کثیره وارد شده است بطور عموم که هر کس و هر ذکری و در هر وقتی

که از برای او میسر گردد مداومت نماید حال جناب مرشد در قبال خدا و پیغمبر ص و امام ع دکان باز کرده میفرماید

باید ذکر باذن من و بآن کیفیات و شرائط خاصه باشد و الا فائده ندارد پس این ذکر یکه آقای مرشد با این خصوصیات

تعلیم میفرمایند معلوم شد که نه در قرآن اثری از آن پیدا است و نه در اخبار نمونه از آن هویدا است اینستکه علامه

مجلسی ره میفرماید که هر دو طریقه حضرات در تعلیم و تعلّم ذکر بدعت است حال هزاران بیچاره فلک زده که فریفته

جناب مرشد شده است بگوئی جان من عزیز من خدا و پیغمبر و ائمه ع شما این حرفهای مرشد را نگفته اند اینها را مرشد

از پیش خود میگوید میگویند نخیر الا باید از طریقیکه مرشد ارائه میفرماید سلوک نمود و بفرمایشات او عمل کرد

یا با اخبار متواتر بلکه از ضروریات مذهب شیعه است که زیارت ائمه ع مستحبست از برای هر کس در هر وقتیکه

متمکن باشد میگویند الا باید با جازه جناب آقا باشد اگر او اذن ندهد زیارت فائده ندارد و این حرفها را

بعضی از ایشان میگویند که خود را از امامیه محسوب میدانند و اما بعض دیگری از ایشان مثل اسمعیلیه حدود

خراسان که آغاخانی هستند ملا احمد و علی محمد که از دعات و باصطلاح خودشان اینها معلم ایشانند میگویند

زمین کربلا خبیث بوده که سید الشهدا در آن شهید شده است پس چگونه ما از زیارت کنیم اینستکه از همان راه

بندرعباس که در جنوب ایران واقع است میروند از برای زیارت بمبئی و من الغرائب اینها میگویند هر زمینی که

امام در آن شهید شده خبیث است و زمین نجف هم که از کوفه که امیر ع در آن شهید شده محسوب است و حال آنکه

جنازه مرشد و خدایان ایشان مثل علی شاه پسر آقاخان را از بمبئی حمل میکنند و در نجف دفن مینمایند خلاصه

هر قدر باین بیچاره مرید بگوئی عزیز من اخوی بیا ببین اخبار و قرآن ما چه میگوید بطبق آن رفتار نما میگوید اخبار

و قرآن همین است که آقای مرشد فرموده است این فلک زده چنان غلبه علی سمعه و بصره غشاوه که اگر خود

امام ع باو بگوید این حرفها که مرشد بمن نسبت میدهد مال من نیست خواهد گفت نه خیر مرشد ما حق میگوید

چنانچه کشی در رجالش از میمون بن عبد الله نقل میکند و حاصل مضمونش اینستکه میمون میگوید من در

خدمت امام صادق ع بودم که وارد شدند براو جماعتی و خواهش نمودند که از برای ایشان حدیث

بفرماید پس آنحضرت بیکی از آنها فرمود آیا از غیر من از کسی حدیثی شنیدهٔ گفت بلی حضرت فرمود بعضی

از آنها را از برای من بیان نما پس آن شخص بعض اخبار یکه سفیان ثوری از برای او از حضرت صادق ع و حضرت

امر پنجم از امور مشترکه بین انها

باقر علیهما السلم نقل نموده بود از برای امام ع بیان نمود که هیچیک از انها را امام نفرموده بود انگاه امام فرمودند تو از کدام دیار میباشی عرض کرد از بصره فرمود این جعفر بن محمد که اسم او را میبری و بواسطهٔ سفیان ثوری نقل حدیث از او میکنی ایا او را میشناسی گفت نه فرمود ایا از شخص او بلا واسطه حدیثی شنیدهٔ گفت نه فرمود ایا این احادیثی که نقل نموی در نزد تو صحیح است گفت بلی فرمودی چه وقتی این احادیث را شنیدهٔ گفت وقت معینی در نظرم نیست ولکن این اخبار در بلاد ما معروفست حضرت فرمودند ایا اگر جعفر بن محمد را که این اخبار را از او نقل میکنی ببینی و او بگوید که اینها را من نگفته ام تصدیق او میکنی گفت نه فرمود چرا گفت از جهت اینکه این اخبار را کسانی از برای ما نقل کرده اند مانند سفیان ثوری که اگر شهادت دهند بر اینکه فلانکس ازاد شده فلان است هر اینه قول او نافذ و مقبول خواهد بود پس امام ع فرمود حال که از من خواهش حدیث نمودی بنویس انچه را که میگویم پس فرمود بسم الله الرحمن الرحیم حدثنی ابی عن جدی الی ان قال و من کذب علینا اهل البیت حشره الله اعمی یهودیاً و ان ادرک الدجال من به الخ و همچنین خبر دیگر نقل میکند و حاصل مضمون اینکه توقیعی از ناحیهٔ مقدسه در بارهٔ احمد بن هلال صادر و بشیعیان عراق مرقوم داشته بودند که احذروا من هذا الصوفی المتصنع و احمد بن هلال یکی از صوفیهٔ عراق بوده که پنجاه و چهار مرتبه از عراق بزیارت بیت الله رفته بوده که بیست مرتبه را پیاده و بقیه را سواره بوده است و چنان در اذهان اهل عراق حتی شیعیان رسوخ و امر را بر انها مشتبه کرده که روات شیعه در عراق او را ملاقات میکردند و اخبار یکه از ائمه ع نقل میکرده مینوشته اند و ضبط میکرده اند و توقیعی که در لعن و مذمت او صادر شده انکار مینمودند که دروغ است و امام ع مذمتی از او نفرموده تا اینکه قاسم بن علی در باب امر بر شیعیان مشتبه شده است ناچار مرتبه دیگر در امر او رجوع بناحیهٔ مقدسه نمودند فخرج التوقیع الیه بانه قد کان امرنا قد نفذ الیک فی المتصنع بن هلال لا رحمه الله بما قد علمت لم یزل لا غفر الله له ذنبه و لا اقاله عثرته یداخل فی امرنا بلا امرنا و لا رضی منا یستبد برأیه الخ پس شیطان باندازهٔ غلبه پیدا میکند و پردهٔ غشاوه پیش چشم و گوش انسان قرار میدهد که اگر امام ع هم بگوید اینها مال من نیست قبول نمیکنند بلکه بالاتر از این ظلمت قلب بجدی میرسد که اگر خود مرشد هم بگوید که من دروغ گفته ام و اینحرفهای من باطل است میگویند اینحرف تو دروغ است حق همانستکه قبلاً بما گفتهٔ چنانچه در حکایت ان شخص مبتدع قبلاً ذکر شد پس چنانکه انسان اعراض از راه حق نموده بدواعی فاسدهٔ دنیویه و در کارهای خود غفلت نموده در یاد خدا نباشد البته خداوند عالم بمقتضای و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین شیطانی را تقدیر فرموده همدم او میشود و او را از یاد و راه حق منصرف میسازد و او گمان میکند که این هادی

از ناحیهٔ مقدسه توقیع شریف

راه حق است و او را هدایت میکند که میفرماید و انهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون وای بینوا اینکه
خود را فریفتهٔ جناب مرشد کرده و هزار حیله و کلک بازی میکنی که مقرب درگاه مرشد شوی بیا و از راه
صداقت و راستی قدم پیش نه و واقع خود را اظهار نما که آیا روی بسمت مرشد رفتن و مرید گشتن محض از برای
تکمیل توحید و تثبیت ایمانست و ابدا مقصودی جز خداپرستی نداری و یا اینکه طالب خدمت و سر براستانش شدنت
با این اعتقاد است که چون جناب مرشد و یا جناب سرکار و مولانا مرد کاملی است و ربطی بحق دارد و امور دنیویه
ما از او ساخته میشود اگر امر بر خود مشتبه نشده باشد و بیان واقع را هم بنمائی البته خواهی گفت که داعی
بر خدمت مرشد اصلاح امور دنیویه است و اگر خود جنابعالی هم اعتراف نفرمائید مطلب معلوم است زیراکه
حسا مشاهده میشود که غالبا از برای خلاصی از شدائد و حصول مطالب و توسعهٔ رزق و دفع کید اعداء و
تحصیل عزت و جاه و دفع امراض و اسقام و حامله شدن زنان و امثال ذلک روی بجناب مرشد سلمه الله مینمایند
و از نفس مرشد مدد میجویند و مرید میگردید انهم محض توهم و اگر احیانا یکی از مطالبشان در این بین بمشیة الله
و ارادهٔ حضرت حق ساخته شود آنرا نسبت بنفس مبارک مرشد میدهید و دیگران نیز از همین جا بجا میافتند
و بهمین آوازه مرید میگردند و جنابعالی باعث گمراهی جمعی میشوی و فائده در کیسهٔ غیر میرود (دیگی که چه کرد
مردک خورد) (او مظلمه برد دیگری زر) والا معلوم است ابدا حکایتی از توحید و خداپرستی در میان نیست
و اگر هم باشد محض لفاظی و عرفان بافیست (نه گرفتار بود هر که فغانی دارد) (ناله مرغ گرفتار نشانی
دارد) اینها نیست مگر از سستی اعتقاد و ضعف دیانت که چنانکه ایمان انسان مستودع و غیر مستقر شد
بادنی تشکیک مشکک و داعیهٔ دنیویه رفع ید از آن نموده دنبال امور موهومه میگردد چراکه ایمان او ظاهری
و رسوخ در باطن او نکرده اینستکه بمقتضای و نرد علی اعقابنا بعد اذ هدانا الله باصل خود رجوع مینماید
نظیر قطعهٔ چوب و ذغالیکه قوهٔ ناریت در آن موجود است چون قرب باتش پیدا نمود حرارت آتش در آن اثر نماید
پس خورده خورده آنا فآنا حرارت استداد پیدا میکند و بتدریج قوهٔ ناریت فعلیت پیدا میکند و هیزم تیره و
ذغال سیاه روشن و شعله ور میگردد ولکن این بروز و ظهور فعلیت است و تمام فعلیت حاصل نشده است و در باطن
آن فحمیت و حطبیت مخفی و کامن است و چنانکه او را از آتش دور نمودند باندک بادی که بران بوزد و یا هوائی
بان رسد این فعلیت ظاهریه منتفی و ناریت عرضیه منطفی میگردد و بحالت اولیه خود عود مینماید و سیاه میشود
و اما هرگاه قریب و مجاور ماند و با آتش امتداد بهم رسانید تا جمیع آثار فحمیت و حطبیت از آن زائل و تمام قوهٔ ناریت
و استعداد آن بظهور و فعلیت مبدل گردد و تمام کمونات و خفایای آن آتش شود دیگر رجوع آن بحطب و فحم ممتنع

شرح و بیان ایمان مستقر و ایمان مستودع

خواهد بود و از هیچ بادی و هوائی این فعلیت واقعیه منتفی و ناریت حقیقیه ان منطفی نخواهد گردید
مگر انکه خود ان فانی و خاکستر شود چنانچه عده قلیله از صحابه سید المرسلین ص حالشان بهمینگونه بوده
مانند سلمان و اباذر و مقداد و عمار ولی اکثر از صحابه بر دارای همان فعلیت ظاهریه بودند که تا قرب
ظاهری انجناب بر اداشتن روشنی ایمان در مظاهر ایشان پیدا و هویدا بود ولیکن چون اثار کفر و جاهلیت
بالمره از ایشان برطرف نگردیده و در بواطن ایشان کامن بود بمحض مباعدت از خدمت انجناب اثار ذاتیه
ایشان غالب و نور ایمان از ظواهر ایشان برباح عاصفه حب جاه و مال و حسد و کینه منخمد گردید و بمقتضای
کریمه افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم برگشتند باداب جاهلیت و همچنین است حال انکسانیکه در
هر زمانی ضلالت را بعد الهدایه اختیار میکنند کاشف است از اینکه نور ایمان در کمون قلب انها راسخ و
مستقر نگردیده است و صرف فعلیت ظاهریه بوده است که باندک باد و هوای داعیه حب دنیا
و تشکیک مشککان زایل و ظلمت طینت باطنیه در او ظاهر و هویدا میگردد و رجوع باصل خود مینماید
و لکن و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا (اگر جمله کاینات کافر گردد) (بر دامن کبریاش ننشیند گرد
و بالجمله وظیفه ما عملکردن است بر طبق دستور العملیکه از ائمه ع بما رسیده است از ذکر قلبی که عبارتست
از اینکه انسان در هر حالی در یاد خدای تع باشد و غافل نشود از اینکه حضرت حق جل و علا بر خفایا و
زوایای کار و سرایر و ضمایر افکار او مطلع و اگاه هست چنانکه این حال از برای بنده میسر گردد البته ترک
معاصی و استدامه طاعات براو سهل و اسان و عسر و یسر در نظرش سیان خواهد بود و صاحب اینمقام هم
جمع بین راحت دنیا و عقبی نموده است و همچنین ذکر زبانی که عبارتست از تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل حضرت
حق باشد و صلوات بر پیغمبر و ال او علیهم السلم و اخبار در فضیلت صلوات فوق حد احصاء است بلکه از بعض اخبار
مستفاد میشود که صلوات در شب و روز جمعه از هر عبادتی افضل است غیر از واجبات و خواهد امد که ملا محمد
که مبلغ و معلم اسمعیلیه حدود خراسان بود میگفت صلوات فرستادن بر محمد و ال محمد با کف زدن فرقی ندارد
زیرا که صلوات صوتیست که از دهان خارج میشود و در کف زدن نیز همان صوتست که از بین دو کف خارج میشود
و از جمله اذکار زبانی تلاوت قرانست و بمقتضای بعضی از اخبار شاید تلاوت قران افضل از کلیه اذکار باشد در
غیر روز جمعه چنانچه ذیل روایت کافی که حضرات در ذکر خفی تمسک بان کرده بودند نیز دلالت بر این معنی دارد
چو اگر امام علیه السلم میفرماید پدرم امر بقرائت قران میفرمود هر که از ما قاری قران بود هر که قاری قران نبود
و قران تعلیم نگرفته بود امر بذکر میفرمود پس در دوران امر بین تلاوت قران و ذکر دیگر امام ع تلاوت قران را

مقدم داشته است و بعضی از اذکار و ادعیه در اوقات معینه وارد شده است مثل اول صبح یا عصر یا بعد از
نمازهای واجبی و بعضی از آنها مطلق است و وقت معینی ندارد و فضیلت و خواص مترتبه بر این اذکار
را علماء اعلام هر یک در موقع و محل خود بیان فرموده اند و حتی الامکان مداومت بر اسماء الله تع
و اذکار شریفه خصوصا در اوقات متبرکه و اماکن مشرفه اثرات غریبه بر آنها مترتب میشود چنانچه بزرگان دین
و سالکان طریق یقین مانند سید بن طاوس و سید بحر العلوم و محقق اردبیلی و امثال این بزرگواران را
نوعا در یکی از اماکن مشرفه باب فیض بر رخسار ایشان گشوده شده است مثل حجرات صحن مطهر نجف اشرف و یا
یکی از اماکن متبرکه ائمه ع چنانچه از سید جلیل سید بن طاوس علیه الرحمه نقل شده است که فرموده مرا در سرمن رای
از فیض آن محل شریف حالتی حاصل گردید که ورای مرتبه شرح است و سید بحر العلوم قده در بعضی از کلماتش میفرماید
که اکثر مقر او در ایوانی بوده که محاذی در مقدس بوده و خود سید بعد از آن در آنجا مسجد عظیمی بنا نهاده و الحال
هم آن محل مسجد ابن طاوس مشهور است انتهی کلام بحر العلوم قده خلاصه آنچه در باب ذکر از ائمه علیهم السلام بما رسیده است
اینستکه بیان شد و اما اینکه باید ذکر بجهر باذن مرشد باشد خصوص از این مرشدها که در این زمان موجودند و باید
بکیفیات خاصه باشد یا ذکر مجعولی و من درآوردی خود مرشد باشد مثل یا سلطان دین که ملا محمد تعلیم حضرت نموده
بود و امثال این بدعتها را ما قائل نیستیم و از شرع مطهر هم نرسیده است بلکه تمام بدعت و مناسب است در
اینمقام ذکر بعض اخباریکه نهی فرموده اند از رفتن در اینگونه مجالس و مصاحبت با اینگونه اشخاص و این اخبار را در
وسائل در باب امر بمعروف ذکر مینماید از آنجمله عن حفص بن عمرو عن ابی عبد الله ع قال من مشی الی صاحب بدعة فوقره
فقد مشی فی هدم الاسلام در خبر دیگر قال من اتی ذا بدعة فعظمه فانما سعی فی هدم الاسلام و از جمله خبریست که
از پیغمبر ص که حاصل فرمایشاتش اینست که هرگاه بعد از من دیدید کسانیرا که تشکیک در دین مینمایند و عیب
در دین میگذارند اظهار بیزاری نمائید از آنها و انتشار دهید عیب و مذمت آنها را و آنها را در دهشت و حیرت
اندازید تا طمع پیدا نکنند در افساد دین و بپرهیزانید مردم را از آموختن بدعت و ضلالت آنها و چنانکه مردم را
از شر آنها حفظ نمودید مینویسد خدا تعالی از برای شما اجر و ثواب و بلند میگرداند از جهت این عمل درجات شما را
در آخرت و در خبر دیگر از امام صادق ع در تفسیر قوله تع کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون
میفرماید که آگاه باشید این کسانیرا که خدا تعالی در این آیه شریفه مذمت آنها فرموده است نه از جهت اینستکه اینها در
مجالس و محافل اهل ضلالت رفته باشند بلکه از جهت اینستکه هر وقت اهل عصیان و ضلالت را ملاقات مینمودند
انس با آنها گرفته و بروی آنها تبسم مینمایند و در خبر دیگر فرموده اند کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار باب

امر پنجم از امور مشترکه بین انها

ذکر کسانیکه رد بر صوفیه نوشته اند

دوم از ابواب متعلقه بصوفیه ذکر کسانیکه رد بر اینها نوشته اند و مطاعن اینها را ذکر نموده اند
از جمله کسانیکه رد بر اینها نوشته است شیخ علی سبط شهید ثانی رساله در قدح اینها نوشته که اسم ان
سهام المارقه من اغراض الزنادقه است و از جمله ملا محمد طاهر بن محمد حسین القمی موطنا و النجفی منشأ
و الشیرازی اصلا رساله فوائد الدینیه فی الرد علی الصوفیه نوشته است چنانچه شیخ حر عاملی در کتاب امل
الآمل گفته است و از جمله خود شیخ حر عاملی در امل الآمل مطاعن و قدح اینها را ذکر نموده و در این کتاب گفته
رساله نوشته ام در رد بر صوفیه که قریب هزار حدیث در انست بر رد انها عموما و خصوصا و از جمله اخوند ملا
احمد تونی تربتی که رد بر اینها نوشته است و از جمله شیخ یوسف محدث بحرانی است که کتاب نفحات الملکوتیه
فی الرد علی الصوفیه نوشته است و از جمله کسانیکه قدح اینها نموده محمد بن ابرهیم الشیرازی المشتهر بملا صدرای
که رساله کسر الاصنام الجاهلیه فی کفر جماعة الصوفیه نوشته است و از جمله ابو احمد محمد بن عبد النبی المحدث
النیشابوری المعروف بمیرزا محمد صاحب کتاب الرجال رساله نفثة الصدوریه فی رد الصوفیه نوشته است
و از جمله علامه مجلسی در باب ذکر از کتاب عین الحیوة شرحی در نقض این طایفه نوشته است و از جمله سید مرتضی
الرازی قده در کتاب تبصرة العوام و کتاب فصول التام در قدح بلیغی از اینها نموده است و از جمله کسانیکه
قدح و ذم این طایفه نموده مولانا احمد بن محمد الاردبیلی است در کتاب حدیقة الشیعه و از جمله جناب اقا شیخ
علی اکبر اردبیلی در کتاب بعث و نشور خود مقداری از مطاعن و قبائح افعال و اقوال اینها ذکر فرموده و از جمله
اخوند ملا محمد نصیر تبریزی مقداری از فضایح اینها را ذکر کرده است و از جمله میرزای قمی قده در جامع الشتات
ذم اکیدی از اینها نموده است و از جمله جناب اقا شیخ علی اکبر نهاوندی حایری در کتاب مفتاح الهدایه و مشکوة
الولایه خود بعض حکایات در فضائح و قبائح اینها نقل فرموده اند و از جمله ابن حمزه قده کتاب الهادی الی النجاة
که مشتمل بر اخبار کثیره ایست در رد بر این طایفه نوشته است چنانچه در حدیقة الشیعه مینویسد و از جمله حاج ملا
احمد کوزه کنانی در کتاب هدایة الموحدین مقداری از مطاعن اینها نقل نموده و از جمله کتاب فوائد الکوفیه
فی مکائد الصوفیه حضرت حجة الاسلام الحاج شیخ علی اکبر نهاوندی دام ظله نوشته است و از جمله رساله حضرت
حجة الاسلام الحاج شیخ محمد باقر برجندی دام ظله در ذم اینها نوشته است کما نقل و از جمله رساله مرحوم حاج
شیخ جعفر شوشتری طاب ثراه نوشته اند ایضا کما نقل و از جمله مرحوم حاج میرزا محمد علی حسینی مرعشی شرح
فارسی بر باب حادی عشر نوشته است و در مبحث نفی جهت و محل از باری تعالی مقداری از حالات و مقالات صوفیه
که قائل بحلول و اتحاد اند ذکر فرموده اند و از جمله مرحوم حاج حسین قلی جدید الاسلام در رساله دلیل المنهاج

فصل دوم در حالات صوفیه

خود فهرست عناوین کتاب منهاج الطالبین را که در ردّ بر باب و بها و مذاهب مخترعهٔ دیگر نوشته است درج
نموده عنوان سی و یکم مینویسد ذکر اقوال صوفیهای خارج از ادیان انبیا و شطحات آنها عنوان ۳۸ را
مینویسد ذکر اینکه طریق انبیا غیر صوفیها و بابیها است و عنوان ۴۶ مینویسد ذکر اینکه سیرهٔ انبیا خلاف
صوفیه و باب و بها و فیه موازین الصدق حاصل اینکه در فهرست این عناوین ثلاثه فرقی بین حضرات
صوفیه و باب و بها نگذارده است و کتاب منهاج الطالبین او خیلی با فائده است اگر کسی بتواند تحصیل آن
نماید خیلی بموقع خواهد بود این جملهٔ اشخاصیکه ردّ و قدح در بارهٔ حضرات صوفیه نوشته اند و از جهة اینکه
علم و ریشهٔ امور دیانتی روز بروز میل بتنزّل و بازارش رو بکسادی آورده و رغبت مؤمنین از مراجعه
و اعتنا بکتب علمیه و حفظ آنها کم گردیده اغلب این کتب فعلاً در دست نیست و مؤمنین نوعاً از
حالات و مطاعن طریقه و رویهٔ آنها اطلاعی ندارند و علمای اعلام نیز از جهة اشتغال با مور اهم
چندان در مقام بیان و نوشتن حالات و مطاعن آنها بر نیامده اند لذا اینستکه در اینزمان کثیراً من
غیر النقاد و اطلاع مؤمنین گرفتار دام شده صید صیادان میگردند و معلوم ارباب بصیرت باشد اینکه
جناب حاج معصوم علی شاه در کتاب طرائق الحقائق خود بعضی از این کسانیکه ردّ بر صوفیه نوشته اند
ذکر نموده و هر یک را از راهی تنقید و مذمّت مینماید از انجمله میگوید و حاصل کلماتش اینستکه شیخ
علی سبط شهید ثانی قدّه با یکی از علمای عصر خود که اسم میبرد دائماً در تشاجر و تنازع بوده اند و باین واسطه
از اهلیت اعتماد افتاده است و وثوقی بحرفهایش نیست و در بارهٔ صدر المتألهین آخوند ملا صدرای
میگوید خود او اتحاد وجودیست چگونه قدح صوفیه مینماید و در بارهٔ شیخ حرّ عاملی و شیخ یوسف بحرانی
قدّس سرّهما میگوید اینها اخباری بوده اند اعتمادی بحرفهاشان نیست و در بارهٔ میرزای قمی قدّه چند
ورق نقض و اشکالات بر کلماتش مینویسد تا اینکه نوبت بکلمات محقق معروف بمقدّس اردبیلی میرسد
و چون در بارهٔ او نمیتواند قدحی کرده باشد چه اگر حال او از همه جهة بر همه کس معلوم است لذا بزحمت
زیادی اتعاب نفس نموده در اینکه حدیقة الشیعه مال آخوند ملا احمد اردبیلی معروف نیست بلکه مال آخوند
ملا احمد دیگر که از اهم اردبیلی و خیلی مقدّس بوده است میباشد و شواهد بسیاری از برای اینمعنی ذکر
مینماید بالاخره میگوید بر فرض اینکه حدیقة الشیعه مال آخوند ملا احمد معروف باشد این چند ورقیکه
در مذمّت صوفیه نوشته شده است یقیناً مال او نیست و اینمطلب را بغایت تعقیب نموده است و
غیر او هم بعضی را اعتقاد بمثل اعتقاد او است در این باب که حدیقة الشیعه مال آخوند ملا احمد غیر معروف است

واین مطلب را نسبت بمجلسی علیه الرحمه نیز داده اند ولکن صحت آن غیر معلوم است وشاید هم ناشی شده باشد
از حضرات صوفیه وکیف کان بعضی را اعتقاد بر اینستکه حدیقة الشیعه مال مقدس اردبیلی نیست ولی
ظاهرا اشتباه شده است عقاید الشیعه بحدیقة الشیعه چراکه اخوند ملا احمد اردبیلی غیر معروف
عقاید الشیعه نوشته بوده بلسان ترکی بعد آن کتابرا کسی بترجمه فارسی درآورده وباسم اخوند ملا احمد
معروف طبع نموده که فعلا هم آن عقاید الشیعه فارسی در ایران موجود است در میان مردم وظاهرا هر
کسی در هر جا شنیده که گفته حدیقة الشیعه مال مقدس اردبیلی معروف نیست عقاید الشیعه را اشتباه کرده
بحدیقة الشیعه وجمعی از علما هم مانند صاحب حدائق وشیخ عبدالله بن صالح وشیخ سلیمان بن عبدالله
وغیر اینها اجماعی بلکه مشهور ومعروف بین شیعه اینستکه کتاب حدیقة الشیعه از جملهٔ کتب محقق اردبیلی
معروفست وبر تقدیری هم که مال او نباشد بعد از اینکه اخباریکه در آن کتاب ذکر شده است سندش معین و
رواتش معلوم است وبعضی از آنها را شیخ انصاری اعلی الله مقامه نیز در مکاسب محرمه نقل فرموده است
ودر وسائل در ابواب امر بمعروف نیز مذکور است دیگر حاجتی در اثبات اینکه این کتاب مال مقدس اردبیلی
یا غیر او است نمیباشد پس از برای حضرات صوفیه که نفی این کتابرا از او مینمایند جز اتعاب نفس ثمری ندارد
واما در بارهٔ مجلسی قده که ذکر مطاعن اینها را کرده است حاج معصوم علیشاه میگوید شیخ محمد تقی پدر
مجلسی داخل در رشته صوفیه بوده است وهمچنین خود مجلسی خرقهٔ ولایت در تن داشته است وبعضی کلمات
از او نقل میکند در ذکر وغیر ذکر واستشهاد بآنها میکند بر صوفی بودن او وقبلا ذکر شد که دأب این حضرات
وحضرات بابیه بر اینستکه در مقام اشتباه کاری ودام آوردن عوام اینگونه حرفها بسیار القا مینمایند و
مقاصد خود را باین تزویر وحیل انجام میدهند خدا بتعالی بندگان خود را از شر هر ذی شری حفظ فرماید بمحمد
وآله علیهم السلم **باب سیم** از ابواب متعلقه بصوفیه در بیان اینکه اینها چند فرقه میباشند جناب حاج میرزا احمد
علی مرعشی اینها را بیست فرقه نوشته است ومیگوید تمام اینها بر میگردد بدو فرقه که حلول واتحاد باشد وحدیقة
الشیعه بیست وسه فرقه مینویسد واز مرحوم شیخ جعفر شوشتری بیست وشش فرقه نقلکرده اند که نوشته است
واز بعض دیگر چهل فرقه نقل شده است وسید مرتضی رازی قده اینها را بر شش فرقه کرده است وظاهرا اصول و
امهات فرق صوفیه همین شش فرقه میباشد ولکن فروع ونتایج این شش فرقه شاید از صد هم متجاوز باشد چنانچه
در مقام بیان سلاسل ذکر شد که هر سلسله شعب شتائی از آن منشعب میگردد وگذشت اینکه خصوص سلسله
معروف کرخی منشعب به شانزده شعبه میشود وهر یکی از شعب نیز دارای شعب عدیده میباشد خلاصه اینکه

فصل دوم در حالات صوفیه

اینها فعلا فرق و شعب کثیره دارند که تمام منشعب از این شش فرقه شده اند و هر کدام خود را در اسم و صورت بناحیه میکشانند و منسوب بشخص خاصی مینمایند ولکن در اصل منشأ و اغلب را به مشترک کنند بلکه تمام بر میگردند بدو اصل که حلول و اتحاد باشد چنانچه سید مرعشی فرموده است **فرقهٔ اول** از این شش فرقه کسانیکه دعوی الوهیت مینمایند و رأس این جماعت حسین بن منصور حلاج است و چون طائفهٔ اسمعیلیه حدود خراسان غلو مفرطی درباره این شخص و کذا درباره محی الدین عربی دارند و کفریات این دو را بمثل وحی منزل عمل مینمایند لابد است مقداری از حالات اینها ذکر شود تا حالشان بر ارباب بصیرت معلوم باشد پس میگوئیم حسین بن منصور جدش مجوسی بوده چه خوش فرموده سید جلیل القدر در کتاب روضات الجنات که فرموده و یا لیته کان علی دین جده و اصلش از فارس از بلدهٔ بیضا است نیز سید مذکور میفرماید لم یصل البیاض الی صفحة قلبه و خده و خود حسین حنفی مذهب بوده آخر الامر دعوی خدائی نموده مردم را در خلوت دعوت بنفس خود مینمود و در نزد ضعفای شیعه اظهار مینمود که من باب الحجة هستم یعنی وکیل حضرت حجة عجل الله فرجه میباشم از اینجهة عوام و ضعفهٔ شیعه اعتقاد باو پیدا میکردند و بعد از اینکه اینها را از این طریق در دام میافکند کم کم بتزویر و حیله کفریات خود را در قلوب اینها رسوخ میداد کما اینکه در ازمنهٔ متأخره از حلاج هم کسانیکه حقیقة بناشان بر دکانداری میباشد اول متاعیرا که بر مشتری عرضه میدادند اینستکه ما امام زمانرا در دست داریم و از او بشما خبر میدهیم چنانچه خود حقیر اینمطلب را هم از حضرات بهائیه و هم از طائفهٔ ملاحدهٔ دیزباد و قاسم آباد که خود را معروف کرده اند باسمعیلیه شنیده البته در این زمینه عوام که شب و روز تشنهٔ وصال آن جناب بشنیدن اینحرفها عنان اختیار از دست داده از اثر اینحرفها روانه میشوند بخیال وصول کعبه ناکام سر از ترکستان بیرون میآورند بعد نه راه رفتن و نه روی برگشتن دارند و باین سر مشقی را که اینمرد در صدد اول داد که گفت النار ولا العار مشق نموده در کردن او بار میشود دیگر تا نفس او باقی باشد رفع ید نمینماید لذا چون در اول وهله باسم امام زمان مردم را فریب میدهند غالبا عوام شیعه فریب شیوهٔ این اشخاص را میخورند و مورد طعن اهل سنت شده اند که میگویند شیعه ها مثل همج رعاع یمیلون الی کل ناعق باری شیخ طوسی قده در کتاب غیبت خود نقل میفرماید قریب باین مضمون که چون خدا تعالی خواست که پرده حلاج دریده و فضیحتش ظاهر شود القا در قلب خبیثش نمود که ابا سهل بن اسمعیل بن علی النوبختی را که شخص جلیل القدر عظیم الشأن در میان شیعه بود در دام خویش اندازد تا بواسطهٔ این کار نفوذ کلمه در میان شیعه پیدا نماید و مقصد خویش را انجام داده باشد غافل از اینکه ابا سهل هم از مردمان سست اعتقاد است و لقمه چرب خواهد بود

حالات حسین بن منصور حلاج

ولی

ولی نمیداند که شیطان راه ندارد بسوی کسیکه اخذ الله میثاقه وکتب فی قلبه الایمان وایده بروح منه الحاصل حلاج
مراسله نوشت بسوی ابا سهل باین مضمون که من وکیل صاحب الزمان علیه السلام واز جانب وی مأمورم بشما برسانم
که هر مطلب وحاجتی دارید اظهار نمائید البته برآورده خواهد شد ابو سهل در جواب او نوشت که من حاجتی
جزئی دارم که خیلی سهل وآسانست بر تو در جنب دلایل وبراهینی که ظاهر میشود بر دست تو من خود میدانم
که مرتبه ومقام شما فوق اینها است وآن حاجت اینستکه من مردی هستم که بسیار دوست میدارم مصاحبت
با زوجه خویش ولابدم که در هر هفته خضاب نمایم تا اینکه پیری وسفیدی محاسنم در نزد زوجه ام معلوم نباشد
والا مرا از مصاحبت خود محروم خواهد نمود واین خضاب همه هفته هم بر من خیلی دشوار است متوقعم محاسن مرا
سیاه نمائید تا این چند روز دیگر عمر را مشغول عشرت باشم البته بعد از اطاعت وخلق را بسوی تو دعوت خواهم
نمود چون حلاج جواب ابا سهل را دید خطای خویش را فهمید ولی سودی نبخشید پرده از کارش برداشته
وپنبه اش حلاجی شد البته کسیکه ایمان او کامل وغیر مستودع است بمثل ابو سهل بمقتضای حکم عقل اگر دعوای
بابیت یا امامت یا نبوت از کسی شنید بمجرد شنیدن بلا برهان وامتحان از او قبول نخواهد نمود واگر بنا شد
کسی بلا امتحان دعوای او را قبول نماید یقیناً از زمرهٔ عقلا خارج است از جهت اینکه این داعی امتحان نشد
وهرگز تن زیر بار امتحان هم نخواهد داد چنانچه خود حقیر هر وقت از طائفهٔ ملاحدهٔ اسمعیلیه که معروفند باقا
خانی وحضرات بهائیه خواهش برهان وکشف وکرامات مینمودم در جواب میگفتند شما اول داخل
در طریقهٔ ما بشوید بعد کشف وکرامت خواهید دید ولی ما که داخل شدیم وکرامتی هم ندیدیم اینها
مقصودشان لکن زدن باینست که بعد روی برگشتن نداشته باشد چنانچه سابقاً گذشت والا اینهمه انبیا
هیچیك نمیگفتند اول داخل در دین ما بشوید تا بعد معجزه بنمائیم الحاصل این داعی تهی دست یا مثل مدعی
در کمالات ویا پست تر از مدعی است اگر مثل او است ترجیح بلا مرجح است چرا باید من مرید او بشوم او مرید من
باشد واگر داعی پست تر از مدعی است مع ذلك مرید این داعی شود ترجیح مرجوح بر راجح است وهر دو بر
خلاف حکم عقل بلکه برخلاف جبلی تمام حیوانات است مثلا اگر حیوانی از کسی خریده باشی تا غافل شدی میگریزد
میرود پیش صاحب اولش تا اینکه مدتی از او خدمت نموده علوفه وبرگ سبز بآن میدهی تا انس با تو پیدا میکند
پس معلوم است اگر کسی قبول دعوت دیگری را نموده من دون امتحان وبرگ سبزی از زمرهٔ عقلا خارج واز بهائم
هم پست تر میباشد تمام اینها امتحاناتیست از جانب حضرت حق جل وعلا نسبت بعباد خویش تا هر کس هر چه در
باطن دارد اظهار نماید لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة پس ملاحظه نمائید که غیبت امام زمان

ارواحنا له الفدا چرا امتحان بزرگیست از برای مردم از جهت اینکه جمع کثیری از زمان غیبت کبری الی کنون
دعوی مهدویت نموده بلکه بعضی قبل بر زمان غیبت بواسطهٔ اخباریکه پیغمبر ص فرموده اند ظاهر میشود
مهدی مادر این امت و عالم را پر از عدل وداد مینماید دعوی مهدویت نمودند و بعضی از انها مثل عبید الله
مهدی و محمد تومرت و عباس فاطمی از مدینه میرفتند و از طرف مغرب طلوع میکردند بواسطهٔ اینکه بعضی
از اخبار که پیغمبر فرموده مهدی از مغرب ظاهر میشود بر انها منطبق شود عدهٔ از مشاهیر انها را نقل مینمائیم
تا معلوم شود که دنیا چگونه دار امتحان است اما بعضیکه قبل بر زمان غیبت دعوی مهدویت نمودند محمد
بن عبد الله که ملقب بود بنفس زکیه ظاهر شد در مدینهٔ منوره در سنه ۱۴۵ و برادرش ابرهیم دعوت
بسوی او مینمود تا اینکه بصره و اهواز و بعض بلاد فارس را فتح نموده و عمال خویش را بطرف یمن و غیره فرستاد
و این در زمان منصور دوانقی بود تفصیل حالش در جزء ششم از تاریخ ابن اثیر است و اما کسانیکه
بعد از زمان غیبت خروج نمودند اول عبد الله مهدی بود که در سنه ۲۹۶ روز شنبه هفتم ذی حجه
در سجلماسه که یکی از بلاد مغربست خروج کرده مدعی مهدویت شد و بعد از او سیزده نفر از اولادش
هر یک دعوای امامت داشتند چنانچه در اول کتاب گذشت و در روضة الصفا و مجالس المؤمنین و جزو
اول ابن خلکان مفصلا حالاتشان مذکور است دوم محمد بن عبد الله تومرت که بشانزده واسطه
منتهی میشود بحضرت مجتبی ع نیز از مراکش که از بلاد مغربست در سنه ۵۱۴ طلوع نموده دعوی مهدویت
کرد و دستگاه و اساس عظیمی برپا نمود که معروف بود بدولت عبد المؤمن و شرح حالش در جزء ثانی
از تاریخ ابن خلکان است سیم عباس فاطمی نیز از یکی از بلاد مغرب در اواخر سنه ۷۰۰ ظاهر شده دعوی
مهدویت نمود اخر او را بحیله کشتند چهارم شیخ محمد علی بن شیخ محمد سوسنی که پنجاه سال قبل بر میرزا علی
محمد باب در اطراف جبل سنوس خروج کرده دعوی مهدویت نمود پنجم سید احمد هیجده سال قبل
بر میرزا علی محمد در طرف پنجاب هند دعوی مهدویت نمود ششم میرزا غلام احمد قادیانی ده سال قبل
بر میرزا علی محمد باب نیز در بعض بلاد هند ظاهر شده دعوی مهدویت نمود هفتم میرزا علی محمد بن میرزا رضا
بزاز شیرازی در سنه ۱۲۶۰ اول دعوی بابیت نمود بعد از چندی ادعای مهدویت کرد و چون دید که کالای
بی متاع مشتری ندارد متاعی بهتر از رفع تکالیف ندید بمقتضای وقت بنا کرد باسقاط کردن تکالیف و
تغییر دادن احکام تا عدهٔ از کسانیکه تن زیر بار زحمت تکالیف نمیدهند دور او را گرفتند و چون مردم
بنا کردند باشکال نمودن که اگر میرزا علی محمد امام است چرا تکالیف را اسقاط نمود و تغییر داد احکام دین را

بتقویت ابو عبد الله مؤمن

وحال انکه تشریع وتغییر احکام وظیفهٔ انبیا میباشد نه وظیفهٔ امام لاجرم میرزا حسینعلی بعد از میرزا علی محمد
از برای اصلاح اینجهة ادعای نبوت نمود حفظ شیئاً وغابت عنه اشیاء خواست ابرویش را اصلاح کند چشمش را
کور نمود در اشکال معجزه واقع شد که چگونه میشود نبی بی معجزه باشد نبی بلا برهان مثل زن بلا تمبا نست چون
چون خطای خود را باید در مقام رفع اشکال برامد چاره بهتر از این ندید که بکلی انکار معجزه نماید لذا میگوید
لازم نیست نبی معجزه داشته باشد اگرچه میرزا محمد معروف ببنادری ملقب بجبرئیل که در مشهد رضا حقیر را
دعوت باین طریقه میکرد میگفت معجزهٔ ما نفوذ کلمه است چنانچه اشاره خواهد شد ملاحظه نمائید انسان یک
کلمه حرف دروغ میزند باید چندین دروغ بگوید برای اصلاح آن یک کلمه ولخره هم اصلاح پذیر نیست و لذا
اختلاف بین حضرات واقع شده بعضی بر بابیت میرزا علی محمد باقی ماندند زیر بار امامتش نرفتند بعضی راضی
بامامت او شدند ولی نبوة میرزا حسینعلی را قبول نکردند بعضی هم قائل بنبوة میرزا حسینعلی شدند چنانچه
مفصلاً ذکر میشود معروفند بناجنکل مولا است هشتم از کسانیکه ادعای مهدویت کردند محمد احمد
الملقب بالمهدی السودانی شش سال بعد از میرزا علی محمد طلوع نمود شرح حال این شش نفر در مفتاح باب
الابواب است اینها مشاهیر یکه هر یک در ناحیه تبعه و مرید دارند و مشغول دعوت میباشند و اما غیر مشاهیر
کسانیکه ادعای نیابت خاصه یا امامت وغیر ذلک مینمایند الی ماشاء الله بلکه هر کس در هر جا اگر پشت پا باخرت
زند یک ده نفری پیدا میشود که اطرافش را بگیرند مؤنه ندارد اینقدر بگوید واجب و حرامی نیست آنچه کردی بکردی
من هر داعیه را از او قبول میکنند ولو ادعای خدائی باشد چنانچه یکی از دعاة اسمعیلیه در قاسم اباد
میگفت شما عشر اموال خود را بدهید بسرکار یعنی سلطان محمد نوهٔ آقاخان آنچه کردید بکردید من التبعه
این اشخاص تا بعینشان زیاد میشود از جهة اینکه هر قدر آدم بی عرضه باشد در عرض سال مبالغی از مال
مردم را میتواند سرقت نماید چه عیب دارد مقداری هم بسرکار بدهد و خیلی عجب است از بعضی مؤمنین
ساده که میگویند بابیه اینهمه صرف اموال میکنند معلوم میشود سری در کار هست از این بیان سرش
معلوم شد باری اینهمه کسانیکه داعیه امامت ونبوت دارند هیچیک ترجیح و مزیتی بر دیگری ندارد و
همگی در بی کمالی شریکند در این هنگام انسان کدام یک را اختیار نماید که ترجیح بلا مرجح لازم اید پس
بهتر انستکه ترک جمیع ادیان جدیده نمود و باقی بر اسلامیت کهنهٔ خود بود (ز صد هزار محمد که در جهان اید)
(یکی بمنزلهٔ جاه مصطفی نشود) (وگر چه عرصهٔ عالم پر از علی گردد) (یکی بعلم و سخاوت چه مرتضی نشود)
در این عمر کم از اینحرفها خیلی دیده و شنیده ام فکری کن که اصلی داشته باشد (گر منظر افلاک شود منزل تو)

(وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو) (چون مهر دو ده وده نبود در دل تو) (مسکین تو و سعیهای بی حاصل تو)
غرض اینستکه غیبت امام زمان ارواحنا فداه از امتحانات بزرگ حضرت احدیت جل و علا است که
هر کس نتواند از عهدهٔ آن بیرون آید و اینجاست محل لغزش قدمها و محکی که بآن تمیز داده میشود خبیث
از طیب و شقی از سعید چنانچه حضرت امیر علیه السلام در ذیل روایت اصبغ بن نباته میفرماید تکون لهم حیرة
وغیبة یضل فیها اقوام و یهتدی فیها آخرون که حاصل مضمون کلام مبارکش اینستکه میفرماید از برای فقید
آل عصمت علیهم السلام حیرت و غیبتی خواهد بود که بواسطهٔ طول مدت آن خارج میشوند از طریق حق خلق
کثیری و ثابت و باقی میمانند در طریق هدایت جمع دیگری و کذا در ذیل روایت محمد بن منصور حضرت
صادق میفرماید لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی یشقی من شقی و یسعد من سعد و حاصل مضمون
خبر شریف اینکه امام میفرماید ای مردم بخدا قسم آنکسی را که شب و روز چشم انتظاری ظهور او را دارید
ظاهر نخواهد شد تا وقتیکه شقی شقاوتش و سعید سعادتش ظاهر گردد و فی روایة علی بن جعفر عن اخیه موسی
بن جعفر علیهما السلام قال اذا فقد الخامس من ولد السابع من الائمة فالله الله فی ادیانکم لا یزیلنکم عنها احد
ولابد لصاحب هذا الامر من غیبة حتی یرجع عن هذا الامر من کان یقول به انما هی محنة من الله امتحن الله
تعالی خلقه یعنی هر زمانیکه غایب شود از نظرها پنجمین از اولاد امام هفتم پناه بخدا برید در امر دیانت
خود که گمراه و خارج نکردانند شما را کسی از طریقهٔ حق چرا که بواسطهٔ غیبت صاحب این امر رجوع خواهند
نمود از طریقهٔ حق و منکر خواهند شد امامت او را کسانیکه قائل بطریقهٔ حق و امامت او بوده اند و غیبت
او محک و محنتی است از جانب حضرت احدیت جل و علا که امتحان میفرماید خدا تعالی خلق خود را بآن و
روایت جابر بن عبدالله انصاری عن النبی ص و هی روایة طویلة فی ذیلها قال ص ذلک الذی یغیب عن شیعته
و اولیائه غیبة لا یثبت فیها علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه بالایمان که حاصل مضمون خبر شریف اینکه
پیغمبر ص اشاره بحضرت بقیة الله عجل الله فرجه نموده میفرماید یا جابر آنست امام آنچنانیکه غایب میگردد
از نظر شیعیان و محبان خود غیبتی که ثابت و باقی نخواهند ماند در زمان غیبت او از قائلین بامامت او مگر آنکسانیکه
امتحان کرده باشد خدا تعالی قلب آنها را بنور ایمان و در روایت جابر جعفی سؤال میکند از حضرت باقر علیه السلام
متی یکون فرجکم یا ابن رسول الله ص فقال ع هیهات هیهات لا یکون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا
حتی یذهب الله تعالی الکدرة و یبقی الصفو و حاصل مضمون این خبر شریف اینستکه جابر جعفی از حضرت باقر ع
سؤال مینماید که بفرمائید بدانیم فرج و ظهور غایب شما در چه زمانی خواهد بود امام ع در جواب او میفرماید

بسیار دور است زمان فرج ما و نخواهد رسید زمان ظهور تا اینکه شما ها غربال شوید و بعد از غربال شدن
ثانیاً و بعد از ثانیاً ثالثاً نیز غربال شوید تا اینکه هر کدام که از شما ها تیرگی و غشی در ایمان او باشد از
زیر غربال بیرون رفته و هر که ایمان او صافی و بیغش باشد و امتحان شده باشد قلب او بنور ایمان باقی
ماند تا وقت زمان فرج ما خواهد رسید تصور نمائید چنانچه کسی مقداری گندمی در غربال ریخته و غربال را
حرکت دهد چگونه گندمها زیر و زبر و اسفل آنها اعلا و اعلای آنها اسفل میشود و در این بین آن گندمهای شکسته
خیلی ضعیف و لاغر است در همین غربال اول سرازیر شده از غربال فرو میریزد باز آنمقدار باقی مانده را اگر
در غربال دیگر که شبکه و چشمهای آن اوسع از اول باشد ریخته حرکت دهد هر کدام از باقی مانده‌ها که اضعف
در آنمرتبه باشند نیز از غربال ثانی بیرون میرود و قدری قلیلی در غربال دوّیم باقی میماند باز آنمقدار قلیل را
اگر ثالثاً در غربالیکه چشمه و نافذ آن اوسع از غربال دوّیم نیز باشد ریخته حرکت دهد از آنمقدار قلیل نیز
دانه‌های ضعیفش در تحت غربال خواهد آمد و باقی نخواهد ماند آنمقدار گندمیکه اول در غربال ریخته
بود مگر مقدار خیلی خیلی قلیلی از آن دانهای پرمغز بسیار بزرگ که در جنب آنچه در غربال رفته است بنظر
نمیاید اینستکه امام ع میفرمایند حال شیعیان در زمان غیبت حال گندم در غربال ریخته میباشد از جهت ابتلا
و محنتهائیکه بر آنها وارد میاید از فقر و پریشانی و ذلت و گرفتاری و شماتت و سوگواری هر چه و بهر جا
نظر نمایند ثروت و عزت دنیا را در مردمان غیر طریقه خود میبینند غم و اندوه شماتت عالم را در نظر آنها
تیره و تار مانند گندم غربال دیگر از برای آنها حال باقی نمیگذارد و در پایان امر هر کس ایمان او اضعف
از همه باوّل مرتبه از میدان استقامت صبر بر ناملائمات بیرون رفته از غربال محک و امتحان بیرون میرود
و کذا کسانیکه ایمان ایشان قدری اقوی از طائفه اولی است در حملهٔ دوّیم از بلایا و شدائد از غربال امتحان
سرازیر گشته از طریقهٔ مالوفه خود دفع ید مینمایند پس باقی میماند عدهٔ قلیله و اکثر از این عدهٔ قلیله نیز در
مرتبهٔ ثالثه از تهاجم بلیات و محن خانهٔ صبر و شکیبائی خراب و کشتی توسل در کمال اضطراب آخر الامر
غرق گرداب امتحان میگردند و باقی نخواهند ماند بر ولایت و دوستی امام زمان ارواحنا له الفداء مگر عدهٔ
قلیله از کسانیکه در بارهٔ آنها فرموده اند شیعیان ما خلق شده اند از بقایای طینت ما و خمیر شده اند بماء ولایت
ما و در بارهٔ آنها امیر ع میفرمایند آنها کسانی هستند که امتحان فرموده خدا تعالی قلوب آنها را بنور معرفت
و در بارهٔ اینها پیغمبر ص فرمودند طوبی للصابرین فی زمن غیبته ع و از این قبیل اخبار کثیره از اهل عصمت
علیهم السلام وارد شده است در اینمقام و حاصل مضمون بعضی از آنها اینستکه در آخر الزمان نگاه داشتن دین سخت تر است

از نگاه داشتن اهن سرخ شده در کف دست خدا تعالی بکرم خود ما را حفظ فرماید از فتنه‌های آخر الزمان
باری رشته سخن را بر گردانیم بذکر حسین حلاج چون پرده حلاج دریده گردید و خبث باطنی او ظاهر
شد ابو حامد که وزیر خلیفه عباسی بود امر کرد حلاج را آوردند کنار دجله بغداد هزار تازیانه بروی
زدند بعد دست و پای او بریدند و گردنش را زدند سر پلیدش را اندر روانه او بخته و جثه خبیثش را
سوزانیدند از جمله کتابهایش کتاب بستان المعرفه و طاسین الازل است که جمله آن کفر و زندقه است
انسان متحیر است از کار ملاحده اسمعیلیه که در میان اینهمه صوفیه چگونه حلاج و محی الدین عربی را اختیار
کرده اند با وجود اینکه اینها در نزد عاشر و خاصه مطرودند الحق که شیطان اگر کاری هم کرده خوبش را
کرده است لعنة الله **فرقه دوم** از صوفیه کسانی هستند که خود را عشاق خوانند یکوقتی در مشهد
مقدس یکی از اینها گفتم جهت چیست که شما باید هر یک بچه امرد خوش صورت در پیش خود داشته باشید
گفت انسان چون نظرش تمام با مور محسوسه است از قبیل اموال و اولاد و نحو ذلک و یکمرتبه عطف
نظر از امور محسوسه متعدده با مر معنوی واحد که عشق الهی باشد ممکن نیست لذا ما ابتکار میکنیم که صرف
نظر از محسوسات عدیده در محسوس واحد و عشق با او پیدا شود و قنطره باشد از برای عشق بسوی حق گفتم
اگر چنین است شما هر کدام یک بچه کفایت میکند و حال آنکه بعضی از شما ها بچه متعدده در نزد خود دارد
بعد از مقدار تاملی گفت اینها بحسب مراتب فرق میکند باری خرافات از این قبیل بسیار دارند و بچه باری
هم اختصاص باین فرقه ندارد همه فرقشان عامل این عملند و از جمله مقالات این فرقه این است که میگویند انبیا
در دنیا بغیر حق مشغول شدند و مردم را بواسطه تکالیف از حق باز داشتند پس عمل بقول انبیا مانع است
از وصول بحق و هر چیزیکه مانع است از وصول بحق باطل است پس عمل بقول انبیا باطل است **فرقه سیم**
از صوفیه را نوریه میگویند از جهت اینکه میگویند یک حجاب نوری است و یک حجاب ناری و میگویند نوری
منشأ خیرات است و حجاب ناری منشأ شرور است چنانچه مجوسی در نور و ظلمت میگویند و اینطایفه خود را
اهل رضا و تسلیم میخوانند **فرقه چهارم** از صوفیه کسانی هستند که میگویند عبادات بنظر واسطه
نباشد در معرفت حق بلکه معرفت حق باید بمجاهده و تلقین مرشد حاصل شود و گویند انبیا و اولیاء بمجاهده
و ریاضت بمراتب کمال رسیده اند و این قول صریح است در اینکه نبوت کسبی است هر کس میتواند تحصیل نماید
نه اینکه منصب خدائی باشد تا اختصاص ببعض دون بعض داشته باشد و میگویند ممارست در علوم و نظر
کردن در کتب علمیه حرام است چنانچه یکی از اینطایفه رساله در جواب از سؤال بعضی از مریدها خود نوشته

ذکر خرافات بعض از مرشدین صوفیه

در انجا میکوید فصل دویم در عدم انتفاع بکتب و این فصل مشتمل است بر اینکه کلام غالبا نزاع برای طرفین
سائل و مجیب نافع نیست الی ان قال و از اینجا می یابی که فائده نیست در مطالعه نمودن کتابها از برای
تحصیل مسائل بعلت اینکه ان فائده حاصل نمیشود از الفاظ مگر اینکه بوده باشد گوینده و مصنف ان
مسائل با انها الی ان قال فصل سیم در عدم جواز رجوع بکتب است علاوه بر انچه در فصل سابق ذکر شد از
عدم انتفاع بان و این فصل مشتملست بر اینکه راه هدایت منحصر است باخذ از روایت و کلام اهل عصمت
بادرایت و بصیرت و وجدان بنور قلب که بمنزلهٔ احساس است و مظفر بان برد الیقین میرسد و هرگز از ان دست
بر نمیدارد و این امر علامت بصیرتست و خلافش دلیل خلاف و اختلاف ایشان در مسئله دلیل کمراهیست
و حق مختلف نمیشود و محصل این دو فصل اینکه رجوع بکتب و الفاظ محل خطر است پس بعد از برخوردن باین
مرحله بدان میکویم بتو که دور باش و بپرهیز از رجوع بکتب متقدمین و متاخرین خواه از کتب اهل اسلام خواه
مذهب دیگر بجهة اینکه انچه صادر میشود از مطالعه انها نیست مگر شکوک و وسواس و حیرت و کمراهی الی ان
قال و از اینجا می یابی که اختلاف علما با یکدیگر چونکه اخذ مطالب از روایت و کلام اهل بیت عصمت با درایت فهم
ان بر وجه مطلوب نمی نمایند و از جمع این دو امر با یکدیگر خالی هستند در ان مطالب بر خلاف حق میباشند و با
یکدیگر مختلف میشوند بطریقی ان می یابی که اختلاف ایشان دلیلی است واضح بر کمراهی ایشان و اینکه هرچه میکویند
بر خلاف حق است و حق انستکه خلافی در دین در ان نباشد انتهی بعین عباراته فانظر کیف خذله الله و ترکه و نفسه
الخبیثه ملاحظه فرمائید که این زندیق علاوه بر کفریاتش چه اندازه بی فهم بوده است از جهة تکرار و اغلاط و مصادرات
که در کلامش واقع است و حاصل خرافاتش اینستکه هیچ اعتباری بقران و باخبار ائمه علیهم السلام نیست بلکه هر کسی در
هر زمانی باید احکام را مشافهة از مرشدان زمان اخذ نماید و انبیا و ائمه علیهم السلام هر یک مرشد زمان خود بوده اند
و بعد از رفتن فرقی با مردمان دیگر ندارند و همین مرد در رساله اش گفته است که شیعه معاقب نمیشود هرچند معصیت
او زیاد شود و حاصل بیانش در این باب اینستکه شیعه جهة اتحادی با ائمه علیهم السلام دارد و ائمه هم جهة اتحاد بخدای
تعالی دارند پس اگر خدا انعیاذا شیعه را عقاب کند لازم اید که خود را عقاب کرده باشد فاللازم باطل و الملزوم مثله
ملاحظه نمائید ارشادات این مرشد را که حاصلش اینستکه مسئله وجوب و حرامی در کار نیست انچه خواهی بکن که عقابی
در بین نیست و ان کسی هم که ارادت باین مرشد پیدا میکند سالها خدمت نفس اماره کرده میخواهد چهار روزه دنیا را
مشغول شهوترانی باشد و در واقع مرشد تابع مسترشد و بر طبق میل او حکم کرده نه اینکه مسترشد تابع مرشد و اطاعت
او کرده باشد مثلا اگر کسی تشنه باشد در شدت تشنگی و اب سرد خوشگوار هم موجود باشد و اراده اب خوردن هم دارد

در حین اراده او اگر کسی امر کند او را که آب بخور کسی نمیگوید این شخص اطاعت او کرده و بامر او آب خورده
ولکن این امر که در حال یقین با آب خوردن او امر میکند بر وجهیکه اگر احتمال بدهد که آب نخواهد خورد امر نمیکند
البتّه این امر آمر تابع میل آنشخص خواهد بود و در امرش اطاعت میل او کرده است و امّا مثلاً اگر دوای بسیار
تلخی باشد که ابداً انسان میل بان ندارد و طبع کمال تنفّر و کراهت را از آن دارد اگر در این فهمید کسی امر کند
او را بخوردن آن دوای تلخ و او هم بخورد هیچ وجهی از برای خوردن آن دوای تلخ نیست مگر امر آمر این شخص را
میگویند اطاعت و امتثال امر آمر کرده است پس میگوئیم او امر و نواهی حضرت حق جلّ و علا نسبت بعباد خود
از قبیل دوای تلخ بر خلاف میل نفس میباشد امّا نواهی از جهت اینکه نفس کمال میل بعمال دارد ولو بر وجه زنا باشد
و میل بطعام و لباس و منزل خوب دارد ولو بر وجه سرقت و تعدّی بغیر باشد و امّا او امر البتّه نفس میل ندارد در
زمستان در شدّت هوای برف و یخ بوضو گرفتن و نماز خواندن یا در هوای بسیار گرم تابستان روزه گرفتن یا در
آفتاب گرم حجاز سر و پای برهنه احرام بستن پس تکالیف الهیه تمام بر خلاف میل نفس است امر و نهی فرموده
از جهت حکم و مصالحیکه در متعلّق آنها است و لو اینکه عبد جز زحمت و زجر نفس چیزی نفهمد نظیر طفل که مثلا
موی سرش زیاد شده موجب علّت چشم او میشود یا خون در بدن زیاد و فاسد شده که باعث تب لازم میشود چون
پدر ملتفت است لابد امر بحجامت و تراشیدن سر طفل مینماید و حال آنکه طفل غیر از الم تیغ در سر و بدن خود چیزی
نمیبیند و ملتفت نیست که الم چند دقیقه باعث حیات و سلامتی چندین ساله او میشود او امر و نواهی شارع
مقدّس هم اینگونه است پس اگر کسی متعلّق او امر او را اتیان و متعلّق نواهی او را ترک نمود با اینکه تمام بر خلاف
میل نفس است میگویند این شخص فرمان برداری و اطاعت مولای خود نموده **و امّا** جناب مرشد چه میفرماید بعد
این تکالیف و عبادات مادامیستکه انسان داخل در طریقت نشده باشد امّا داخل در طریقت که شد و اصل
بحق میشود و اصل بحق که شد یقین از برای او حاصل میشود یقین که حاصل شد تکلیف از او برداشته میشود
از جهت اینکه خدا فرموده فاعبد ربّک حتّی یاتیک الیقین و در اینحال کسیکه میگوید من ارادت بمرشد دارم اگر آن
واجبی کرد یا مرتکب حرامی شد نمیگویند اطاعت مرشد کرده چرا که نفس خودش کمال اشتها بترک واجب و فعل حرام
داشته بلکه مرشد در امرش تابع و مطیع میل این شخص شده چنانچه در مثال شخص تشنه ذکر شد (**حکایت**)
شخص مدّاحی از اهل کربلا میگفت من زمانی در مقام تکمیل نفس خود بر آمدم سراغ مرشد کامل میکردم بعد از فحص
زیادی بمن گفتند فلان مرشد در سمرقند خیلی کامل است شد رحال نموده تا وارد سمرقند شدم بعد از ملاقات
مرشد چند روزی از دل و جان خدمت او نموده بطمع اینکه از این خدمت بمراتب عالیه خواهم رسید تا روزی خدمت مرشد

بیان اینکه تکالیف شرعیه بر خلاف میل نفس است

حکایت شخص مداح

چند نفر بچه خوش صورت در اطراف خود جمع نموده مشغول شهوترانی میباشد باو گفتم جناب مرشد اینکار از سالک
طریقت خارج و در خور شان مرشد نیست مرشد در جواب گفت اگر سرش بر تو معلوم بود جسارت نکرده بودی
گفتم سرش را بیان فرمائید گفت بدان که قطره مادامیکه وصل بدریا نشده بملاقات نجاست نجس میشود اما بعد از
اتصال بدریا معقول نیست که دریا نجس شود حال انسان هم اینگونه است مادامیکه واصل بحق نشده واجب و حرام
از برای او میباشد و چون واصل بحق شد تکلیف از او برداشته میشود میگوید دیدم این مرد بدتر از گمراه شد گفتم
مرا این است تکمیل نفس برگشتم بخانه خود البته کسیکه در کارهایش رضایت حق منظور نظرش باشد خداوند تعالی
او را حفظ از مهالک میفرماید من کان مع الله کان الله معه و اما اگر بنا شد کسی اسیر نفس اماره باشد حال این مرشد را
هم ببینید که عفو از تکالیف نموده و بچه های خوشکل هم که در اطرافش جمع شده اند این بد عاقبت هم نهایت
آمال و آرزویش همین بوده فورا چسبیده دامن مرشد را گرفته جان نثارش میشود مرشد هم در اینحال بنا میگذارد بمباهات
نموده که ببینید چگونه تصرف در وجود این کرده او را جذب نمودم و مرید خود گردانیدم ولی نمیدانند که این شخص مدتها
ارادت بنفس اماره داشته و خدمت او را نموده و خیلی در بچه بازی و ترک تکالیف ماهرتر از مرشد است لکن
میخواهد ریش مبارک مرشد را دستاویز نماید تا اگر کسی ملامت و اشکالی در کارهایش نماید بگوید مرشد
بمن فرمود این مطالب بر هیچ عاقلی مخفی نیست والعجب از حضرات بهائی که گاهی میگویند نبی معجزه لازم ندارد
و گاهی میگویند معجزه ما نفوذ کلمه است و مراد از نفوذ کلمه چیست پس اگر مرادشان از نفوذ کلمه کثرت جمعیت است
یعنی در اینمدت جمعیت ما زیاد شده است این دعوا نادرست است از جهت اینکه در مدت هشتاد و پنج سال یا بیشتر
که از زمان طلوع میرزا علی محمد است با کمال جدیتشان در دعوت جمعیت جلوه داری ندارند حتی در نواحی سوریا
و فلسطین که قرب بمرکزشان دارد کسان با اطلاع میگویند معلوم نیست که بیست نفر در تمام آن نواحی داشته
باشند بلی در مقام تعداد نفوسشان مبالغه زیادی دارند کما و کیفا چنانچه میرزا محمد جبرئیل در مشهد مقدس
تعداد نفوس نواحی خراسانشان را که میکرد بسیاری از کسانرا که اسم میبرد حقیر قطع بکذبش داشتم از آنجمله
مرحوم حاجی شیخ حسنعلی طهرانی قدس سره که شخص اول از علمای مشهد از همه جهت بود در زمان خود میرزا محمد جبرئیل
میگفت آقای حاجی شیخ علی از ما هست و کذا از این قبیل کسانیکه اهل زهد و تقوی بودند تمام را میگفت که از
ما هستند اینها هم بشهر رسمشان براینگونه مبالغات میباشد چند سال قبل براین شیخ علی اصغر مازندرانی که از عکا
مراجعت کرده بود در بغداد با یکی از طلاب مصادف شده در مقام صحبت گفته بود که آقای شریعت اصفهانی از
ما است و هکذا از این قبیل بلتیک زیاد میزنند و اگر مرادشان از نفوذ کلمه یعنی با تاثیر نفس داریم کما اینکه ظاهرا

مرادشان همین تلذذ باشد و معلوم شد که منشأ تأثیر این نحوه نفسها نفس امّاره مرده و مسترشدین آنست
نقل کردند یکوقتی شخص روضه خوانی در بین روضه سر منبر غش میکرد و همیشه هم بطرف زنها میافتاد
اخر الامر کسی باو گفت اگر غش کردن شما غیر اختیاریست یکدفعه هم بطرف مردها بیفتید چرا همیشه بطرف
زنها میافتید حال حضرات هم همیشه بطرف زنها میروند یکدفعه بطرف مردها نمیروند همیشه بر طبق طبیعت
حیوانی دعوت مینمایند اگر بر خلاف شهوات نفسانیه دعوتی کردند و پیشرفت کرد معلوم میشود نفوذ
کلمه دارند ای کاش امر بر خودشان مشتبه نبود یا از در انصاف داخل میشدند **فرقه پنجم** از صوفیه
قومی باشند که همتشان جز شکم پرستی نباشد خرقه در پوشند و سجّاده مهیا دارند از حرام احتراز نکنند
ایشانرا نه علم باشد نه دیانت از بهر لقمه و کسوه در اطراف عالم میگردند و چون شکم پر کنند گرد یکدیگر
نشینند و تمام حکایتشان این باشد که در فلان شهر و فلان خانقاه اطعمه نیکو سازند بسا باشد یکی از
اینطایفه در سمرقند بشنود که در مصر کسی خانقاهی کرده و طعام لذیذ بخلق میدهد از سمرقند قصد مصر
نماید که شاید باو هم برسد و هیچ کس دون همت تر از اینطایفه نباشد **فرقه ششم** از صوفیه را واصلیه
خوانند گویند ما واصلیم بحق و اینطایفه را در این زمان عرفا مینامند و اینها میگویند نماز و روزه و زکوة
و حج و احکام دیگر از بهر آن نهاده اند تا اول بآن مشغول شده تهذیب اخلاق حاصل کند و از اینجا معرفت
حق پیدا کند و بحق واصل گردد و چون کسی واصل شد تکالیف از وی برخواسته شود و هیچ چیز از شرایع
دین بر وی واجب نیست محی الدین عربی اسمش محمد موتش در سنه ٦٣٨ قبرش در صالحیه دمشق در تفسیر
خود میگوید مراد از صلوة در آیه شریفه الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة اتعاب و مشقت
بدن و نفس است بریاضات و در آیه استعینوا بالصبر و الصلوة میگوید مراد از صلوة وصول انسانست بمرتبه
شهود حقیقی و در آیه یا ایها الذین امنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری میگوید یا بکسیکه بمرتبه شهود
رسیده در مقام حضور سکر هوای نفس و حب دنیا در او نباشد و در آیه و لا جنبا حتی تغتسلوا میگوید مراد
از جنابت میل بسوی جهت سفل است که طبیعت باشد و مراد از تغتسلوا اغسلوا بماء توبه است نه بجسم سیال بارد
بالطبع و در آیه اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة میگوید اما هنگامیکه انسان در سماء
ارض استعداد و سالک طریق یقین است باکی نیست اگر ترک و تنقیص اعمال بدنیه مثل نماز و روزه نماید
شاهد از برای کلام خود آورده حدیثی که بدروغ نسبت بپیغمبر ص داده اند که فرموده من اوتی حظه من الیقین
فلا یبالی بما انتقص من صلوته و صومه و این روایت مجعوله معنیش مفصلاً گذشت و در آیه انما ولیکم الله

نقل خرافات تفسیر محی الدین

ذکر کلمات محی الدین از تفسیرش

ورسوله الی قوله تعالی ویقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون که درشان حضرت امیر نازل شد در وقتیکه
خاتم شریف را در حال رکوع بسائل داد محی الدین میکوید یعنی کسانیکه باقی میمانند در مقام شهود با خضوع یعنی
مراد از صلوة مقام شهود و مراد از زکوة بقاء در مقام شهود و مراد از رکوع خضوع در مقام شهود است و در آیه
شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن میکوید مراد از شهر رمضان احتراق نفس است بنور حق در وقت شهود و مراد
از قرآن علمی است که میناماند آنرا بعقل قرآنی که این علم میرساند انسانرا بمقام جمع الجمع که مقام اتحاد با حق باشد قوله
تعالی فمن شهد منکم الشهر فلیصمه میکوید کسیکه رسید بمقام شهود ذاتی را باید امساک نماید از هر قولی یا فعلی یا حرکتی
یا سکونی که برخلاف حق باشد و در آیه شریفه واتموا الحج والعمرة میکوید مراد از حج تمام کردن توحید ذاتیست و
مراد از عمره اتمام توحید صفاتی و در آیه واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر میکوید یعنی اعلامیست
از خدا ورسول در وقت ظهور تجلی ذاتی و در آیه ان طهرا بیتی للطائفین میکوید مراد تطهیر بیت قلب است و
هکذا از اینگونه خرافاتیکه در اینها مرتکب شده و این مزخرفاترا امامیکه ملا محمد دبزبادی زنده بود تعلیم ملاحده
این نواحی میکرد پس از مردن یا سکت سیاه شدن او بنا بر قول نجوانها که قائل بتناسخند علی محمد قاسم ابادی و سید
سلیمان شاه دبزبادی جانشین او شده اند و تعلیم این خرافات اینها میکویند ما اسمعیلیه مذهب هستیم اکر صدق میکویند
چرا فرمایشات حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام را زیر پا نهاده عمل بتفسیر محی الدین مینمایند این خرافاتیست که
محی الدین در تفسیرش کفته است و اما حرفهائیکه از غیر تفسیرش سید جلیل اقا میرزا محمد باقر خونساری قدس سره
در روضات الجنات نقل میفرمایند بعضی را در اینمقام ذکر مینمائیم تا موجب بصیرت اهل ایمان باشد من جمله در
مسئله طلاق و احد که مرد بزوجه خود بکوید انت طالق ثلاثا که عامه میکویند سه طلاق واقع میشود و خاصه
میکویند یکی واقع میشود و یا هیچ واقع نمیشود و باطل است علی الاختلاف بین الشیعة محی الدین میکوید پیغمبر را در خواب
دیدم پیش رفتم ازاو سؤال نمودم که حکم شما در این مسئله چیست که اکر کسی از من جویا شود باو بکویم پیغمبر کفت
سه طلاق واقع میشود ناکاه دیدم شخصی از میان جمعیت برخواسته باواز بلند کفت یک طلاق واقع میشود پیغمبر چون
این اوازرا شنید متغیر شد کفت سه طلاق سه طلاق مکرر نمود تا تمام حضار شنیدند و آن شخص هم ناپدید شد کفتم
این شخص کیست که برخلاف پیغمبر حکم میکرد کفتند این شیطان بود فهمیدم که قول خاصه مطابق با قول شیطانست
ایضا در روضات از کتاب مقامع الفضل که شرحیست از علاء الدوله سمنانی بر فتوحات مکیه محی الدین نقل میفرماید
که محی الدین در اول فتوحات کفته است سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها علاء الدوله خطاب باو کرده میکوید ایها
الشیخ لو سمعت من احد انه یقول فضلة الشیخ عین وجوده لاتسامحه البتة و تغضب علیه فکیف یسوغ لک ان تنسب هذا

در تفسیر قرآن

فصل دوم در ذکر حالات صوفیه

نقل کلام ... از بعض ... محی الدین

الهذیان الی الملک الدیان تب الی الله توبة نصوحا لتنجو من هذه الوعرة التی تستنکف منها الدهریون و
الطبیعیون والیونانیون ثم قال یعنی صاحب مقامع بالفارسیة شیخ محی الدین در فصوص و فتوحات گوید هر که
بت پرستید همان خدا را پرستیده باشد و میگوید چون سامری گوساله ساخت و مردم را بعبادت آن خواند حق تعالی
یاری نکرد هرون را بر سامری از برای اینکه میخواست که در هر صورت و لباسی پرستیده شود و نیز میگوید حقتعالی
نصاری را تکفیر نمود بسبب اینکه بالوهیت عیسی قائل شدند بلکه بسبب اینکه خدا را منحصر در عیسی دانستند و ایضا خود را
خاتم اولیاء دانسته و گفته که ختم ولایت بمن شده و پیغمبران نزد من حاضر شدند از جهة تهنیت و مبارک بادی ختم
ولایت و نیز گفته که جمیع انبیا اقتباس علم میکنند از مشکوة خاتم انبیا و جمیع اولیاء اقتباس علم میکنند از خاتم اولیا
و نیز میگوید خاتم اولیا افضل است از خاتم انبیا و نیز گفته است که اهل آتش در دوزخ تنعم میکنند و با آتش راحت
می یابند و لذت میبرند از جهة اینکه عذاب مشتق است از عذب بمعنی شیرینی و خوشگواری و نیز محی الدین مذهب
جبر را بجمیع عرفا تعلیم نموده لذا شبستری که یکی از عرفا است در گلشن راز گفته است (هر آنکس را که مذهب غیر جبر است
نبی گفتا که او مانند گبر است) و تمام اشاعره اهل سنت جبری مذهبند چه خوش گفته است شاعر در مقام رد بر
اشاعره (اذا کانت الاشیاء من الله قدرت) (ففلام علی للروافض فی السب) (اذا کان رب العرش فی حکمه قضی
(علیهم بهذا فالعتاب علی الرب) انتهی کلام صاحب مقامع ایضا در روضات میفرماید قال محدث النیشابوری
فی رجاله الکبیر قال فی الفتوحات ان بین الفلک الثامن والتاسع قصر اله اثنی عشر برجا علی مثال النبی والائمة الاثنی
عشر و نیز شعری گفته است در علامت ظهور حضرت حجة عجل الله فرجه و آن اینست (اذا دار الزمان علی حروف
(ببسم الله فالمهدی قاما) (واذا دار الحروف عقیب صوم) (فاقرؤا الفاطمی منی السلاما) و ایضا فی الباب الثلثمائة
والستة والستین من الفتوحات قال ان لله خلیفة یخرج من عترة رسول الله من ولد فاطمة اسمه اسم رسول الله جده
الحسین علی یبایع بین الرکن والمقام یشبه رسول الله فی الخلق بفتح الخاء و ینزل عنه فی الخلق بضمها اسعد الناس
به اهل الکوفة یعیش خمسا او سبعا او تسعا یضع الجزیة و یدعو الی الله بالسیف و یرفع المذاهب عن الارض فلا یبقی
الا الدین الخالص یفرح به عامة المسلمین یبایعه العارفون من اهل الحقایق عن شهود و کشف بتعریف الهی یقیمون
دعوته و ینصرونه و قال فی موضع آخر من فتوحاته انی لم اسئل الله ان یعرفنی امام زمانی و لو کنت سئلته لعرفنی انتهی
کلام محدث نیشابوری و حاجی نوری نور الله مرقده الشریف در کتاب کشف الاستار که در جواب قصیده مشتمله بر
اشکالات چندی در غیبت امام زمان ع که از یکنفر از علماء اهل سنت و جماعت نوشته است و در آنجا بعض از
کلمات محی الدین را از بعض علماء عامه نقل میفرماید که آن عالم عامی شواهدی از برای وجود امام زمان آورده است که

ذکر کلمات محی الدین عربی

از جملهٔ شواهد او کلمات محی الدین است میگوید و عبارة الشیخ محی الدین رضی الله عنه فی الباب السادس و الستین و
ثلثمائة من الفتوحات هکذا و اعلموا انه لابد من خروج المهدی ع لکن لا یخرج حتی تمتلی الارض جورا و ظلما فیملأها
قسطا و عدلا و لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد طول الله تعالی ذلک الیوم حتی یلی ذلک الخلیفة و هو من عترة
رسول الله ص من ولد فاطمة رضی الله عنها جده الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام و والده الحسن العسکری ابن الامام
علی النقی بالنون ابن الامام محمد التقی بالتاء ابن الامام علی الرضا ابن الامام موسی الکاظم ابن الامام جعفر الصادق
ابن الامام محمد الباقر ابن الامام زین العابدین علی ابن الامام الحسین ابن الامام علی بن ابی طالب رضی الله عنه اسمه اسم
رسول الله ص یبایعه المسلمون ما بین الرکن و المقام یشبه رسول الله ص فی الخلق بفتح الخاء و ینزل عنه فی الخلق بضمها اذ لا یکون
احد مثل رسول الله ص فی اخلاقه و الله تعالی یقول و انک لعلی خلق عظیم هو اجلی الجبهة اقنی الانف اسعد الناس به اهل
الکوفة یقسم المال بالسویة و یعدل فی الرعیة یاتیه الرجل فیقول یا مهدی اعطنی و بین یدیه المال فیحثی له فی ثوبه ما استطاع
ان یحمله یخرج علی فترة من الدین یزع الله به ما لا یزع بالقرآن یمسی الرجل جاهلا جبانا بخیلا فیصبح عالما شجاعا
کریما یمشی النصر بین یدیه یعیش خمسا او سبعا او تسعا یقفو اثر رسول الله ص لا یخطی له ملک یسدده من حیث لا
یراه یحمل الکل و یعین الضعیف و یساعد علی نوائب الحق یفعل ما یقول و یقول ما یفعل و یعلم ما یشهد یصلحه الله فی لیلة
یفتح المدینة الرومیة بالتکبیر مع سبعین الف من المسلمین من ولد اسحق یشهد الملحمة العظمی مأدبة الله بمرج عکا
یبید الظلم و اهله و یقیم الدین و اهله و ینفخ الروح فی الاسلام یعز الله الاسلام بعد ذله و یحییه بعد موته
یضع الجزیة و یدعو الی الله بالسیف فمن ابی قتل و من نازعه خذل یظهر من الدین ما هو علیه فی نفسه حتی لو کان
رسول الله ص حیا لحکم به فلا یبقی فی زمانه الا الدین الخالص عن الرای یخالف فی غالب احکامه مذاهب العلماء فینقبضون
منه لذلک لظنهم ان الله تعالی لا یحدث بعد ائمتهم مجتهدا الی ان قال و اعلم انه لم یبلغنا ان النبی ص نص علی احد
من الائمة ان یقفوا اثره لا یخطی الا الامام مهدی خاصة فقد شهد له بعصمته فی خلافته و احکامه کما شهد الدلیل
العقلی بعصمة رسول الله ص فیما یبلغه عن ربه من الحکم المشروع له فی عباده انتهی ما نقل فی کشف الاسناد و چنانچه کسی
کلمات این شخص را از تفسیر و غیر تفسیرش از روی تأمل ملاحظه نماید بر او مخفی نخواهد ماند که این شخص عقیده بهیچ مذهب
و ملتی نداشته است از جهة این مناقضاتیکه در کلماتش واقع است که بعضی دلالت بر شیعه بودن و بعضی دلالت
بر سنی بودن و بعضی دلالت بر حلولی بودن و بعضی دلالت بر الحاد و زندقهٔ او میکند بیان ذلک اینکه اولا خواهر اکه میگوید
مسئلهٔ طلاق را در خواب از پیغمبر ص سؤال نمودم تا اینکه میگوید فهمیدم که قول خاصه مطابق با قول شیطانست با
این کلمات و اشعاریکه در اثبات وجود و بیان صفات حضرت حجة ارواحنا له الفداء گفته است تنافی دارد زیرا که اول

فصل دوم در حالات صوفیه

ظاهر بلکه صریح است در اینکه طریقه و مذهبش طریقه و مذهب اهل سنت و جماعت بوده است و ثانی
صریح است در اینکه شیعه اثنی عشری و از اخلاص کیشان فقه آل عصمت و طهارت بوده است و ثالثاً بین
سؤال و مسئله طلاق را از پیغمبر ص و اینکه میگوید من افضل از خاتم انبیا میباشم تناقض است زیرا که مقتضای
افضلیت او از پیغمبر ص اینستکه در احکام احتیاجی باو نداشته باشد و مقتضای سؤال کردن مسئله را از پیغمبر اینستکه
جاهل بوده و احتیاج باو داشته است و ثالثاً بین اینکه میگوید ختم ولایت بمن شده و من خاتم اولیا میباشم
و ان کلمات دیگرش که محدث نیشابوری و حاجی نوری از فتوحاتش نقل کرده اند از اعتراف و تصدیق او بوجود
امام زمان ع و اینکه او است خلیفه که در آخر الزمان ظاهر میشود و زمین را پر از عدل و داد مینماید تنافیست
زیرا که تصدیق ثانی مستلزم تکذیب اولست و رابعاً بین این کلامش که میگوید ان لله خلیفة الی ان قال و والده
الحسن العسکری ابن الامام علی النقی تا اینکه منتهی میکند بحضرت امیر ع و اینکه میگوید بها یعرف العارفون عین شهود
وکشف الحق و بین اینکه میگوید انی لم اسئل الله ان یعرفنی امام زمانی ولو کنت سئلته لعرفنی تنافیست از جهة
اینکه ظاهر اول اینستکه امام زمان خود را شناخته باشد و صریح ثانی اینستکه امام خود را نشناخته باشد
و خامساً لازمه کلام اخیرش که میگوید از خدا نخواستم که امام زمان مرا بمن بشناساند اینستکه بطریقه جاهلیت
مرده باشد چرا که حدیث شریف من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة از مسلمات بین عامه و
خاصه است چنانچه حمیدی که از علماء عامه است بسند صحیح خود از پیغمبر ص نقل کرده انه قال من مات ولم یعرف
امام زمانه مات میتة الجاهلیة و کذا الحاکم که از علماء انها است بسند صحیح در نزد خود عن رسول الله ص قال من
مات ولیس علیه امام فان موته موتة جاهلیة و غیر اینها از اخباریکه از طرق عامه رسیده است پس مردن محی الدین
باعتراف خود او مردن جاهلیت بوده است و بالجمله اگر کسی بگوید که محی الدین هیچ علاقمند بدیانت نبوده است
نباید تکذیبش نمود و یا باید گفت که این شخص مجنون بوده است چنانچه اسمعیل وانهز در روضات از بعض علما
نقل فرموده است و من العجب اینکه با اینهمه خرابیها و خرافتها که در کلمات این شخص است چگونه محدث نیشابوری
گفته است که محی الدین شیعه است چنانچه قبلاً اشاره شد و ظاهراً از این کلمات فتوحاتش که در ظاهر اعتراف
و تصدیق بائمه و وجود امام زمان است اشتباه کرده باشد ولی اگر اینگونه اعتراف و تصدیق مناط شیعگی باشد
بسیاری از متصوفه و کسانیکه داعیه عرفان داشته اند این اندازه تصدیق و اعتراف از کلماتشان ظاهر میشود
پس باید همگی شیعه باشند با اینکه خود محدث تصدیق بعامی بودن انها دارد از جمله انها چنانچه حاجی نوری قدس ره
کتاب کشف الاستار ذکر فرموده است کمال الدین محمد بن طلحة بن محمد بن الحسن النصیبی الشافعی در کتاب مطالب السؤل

خود

ذکر اخبار متعلق بوجود حضرت حجة

ذکر معرفین از اهل سنت بوجود امام زمان ع

خود گفته است الباب الثانی عشر فی ابی القاسم م ح م د بن الحسن الخالص بن علی المتوکل بن محمد القانع بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین الزکی بن علی المرتضی امیر المؤمنین ابن ابیطالب المهدی الحجة الخلف الصالح المنتظر علیهم السلم و بعد از این عبارت قصیدهٔ در مدح حضرت حجةع گفته است و مقداری از ولادت با سعادت آن بزرگوار ذکر نموده است و از جمله انها ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی در آخر کتاب کفایة الطالب خود گفته است تمت مناقب سیدنا و مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالبع و یتلوه ذکر الامام ع المهدی فی کتاب مفرد و سمیته بالبیان فی بیان اخبار صاحب الزمان صلوات الله علیه و علی ابائه الطاهرین صلوة دائمة الی یوم الدین و این کتاب بیان مشتملست بر بیست و پنج باب باب بیست و پنجم آن در ذکر ادله دال بر جواز بقاء مهدی ع از زمان غیبتش تا زمانیکه خداتعالی بخواهد ظاهر شود و از جمله انها نور الدین علی بن محمد بن الصباغ المالکی از جمله مؤلفات او کتاب فصول المهمه لمعرفة الائمة و در فصل دوازدهم احوالات حضرت حجة ع را بیان کرده از تاریخ ولادت آن بزرگوار و دلائل امامت او و اخبار غیبت او و مدت قیام دولت او و ذکر نسب و کنیه و القاب او و چنانچه نقل کرده اند عنوان فصل را چنین ذکر کرده الفصل الثانی عشر فی ذکر ابی القاسم الحجة الخلف الصالح ابن ابی محمد الحسن الخالص و هو الامام الثانی عشر و از جمله انها شمس الدین یوسف بن علی بن عبد الله البغدادی الحنفی سبط الجوزی در آخر کتاب تذکرة خواص الامه خود ترجمه حضرت عسکری ع را نوشته و ذکر اولاد آن بزرگوار نموده نوشته و منهم م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم و کنیته ابو عبد الله و ابو القاسم و هو الخلف الحجة صاحب الزمان القائم و المنتظر و التالی و هو آخر الائمة ع و از جمله انها نور الدین عبد الرحمن بن احمد الجامی الحنفی کتاب شواهد النبوة فارسی دارد علی ما نقل که در آن کتاب گفته امام دوازدهم حجة ابن الحسن و تاریخ و کیفیت ولادت و قضیه حکیمه خاتون عمه حضرت عسکری در شب ولادت آن بزرگوار تمام را در آن کتاب مفصلا ذکر نموده است و از جمله انها الحافظ ابو الفتح محمد بن ابی الفوارس در کتاب اربعین خود گفته الحدیث الرابع اخبرنا محمود بن محمد الهروی فی سلخ ذی الحجة تا اینکه سند را منتهی بحضرت امیرع میسازد قال قال لی اخی رسول الله ص من احب ان یلقی الله عز و جل و هو مقبل علیه غیر معرض عنه فلیتول الی علی ع و من سره ان یلقی الله و هو راض عنه فلیتول الی ابنک الحسن ع و من احب ان یلقی الله و لا خوف علیه فلیتول الی ابنک الحسین ع و من احب ان یلقی الله و هو تمحص عنه ذنوبه فلیتول الی علی بن الحسین ع فانه کما قال الله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و من احب ان یلقی الله و هو قریر العین فلیتول الی محمد بن علی ع و من احب ان یلقی الله عز و جل فیعطیه کتابه بیمینه فلیتول الی جعفر بن محمد ع و من احب ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیتول الی موسی بن جعفر النور الکاظم علیه السلم و من احب ان یلقی الله و هو

ضاحك فليتوال علي بن موسى الرضا ؑ ومن احب ان يلقى الله عزّ وجلّ وقد رفعت درجاته وبدلت سيئاته حسناته
فليتوال ابنه محمدؑ ومن احبّ ان يلقى الله عزّ وجل فيحاسبه حسابا يسيرا ويدخله جنة عرضها السموات والارض فليتوال
ابنه علي ؑ ومن احبّ ان يلقى الله عزّ وجلّ وهو من الفائزين فليتوال ابنه الحسن العسكري ؑ ومن احبّ ان يلقى الله عزّ وجلّ
وقد كمل ايمانه وحسن اسلامه فليتوال ابنه صاحب الزمان المهدي فهؤلاء مصابيح الدجى وائمة الهدى واعلام التقى
فمن احبهم وتولاهم كنت ضامنا له على الله الجنة واز جملهٔ انها جمال الدين عطاء الله صاحب كتاب روضة الاحباب
وصاحب كتاب كشف الظنون كه يكى از علماء عامه است ميگويد روضة الاحباب مال جمال الدين عطاء الله
كتابيست فارسى وميگويد از جهت بلاغت وخوشگوارى كلام ان عين عبارت انرا نقل ميكنيم وان اينست كلام در
بيان امام دوازدهم م ح م د بن الحسن تولد همايون ان در درج ولايت وجوهر معدن هدايت بقول اكثر اهل
روايت در منتصف شعبان سنه دويست وپنجاه وپنج در سامره اتفاق افتاده وگفته شده در بيست وسيم از شهر
رمضان دويست وپنجاه وهشت ومادر ان عالى گهر ام ولد بوده ومسماة بصيقل يا سوسن وقيل نرجس وقيل
حكيمه وان امام ذوى الاحترام در كنيت ونام با حضرت خير الانام عليه واله تحف الصلوة والسلام موافقت
دارد ومهدى منتظر والخلف الصالح وصاحب الزمان در القاب او منتظم است در وقت پدر بزرگوار خود بروايت
كه بصحت اقرب است پنج ساله بوده وبقول ثانى دو ساله حضرت واهب العطايا ان شكوفه گلزار را مانند يحيى بن
ذكريا در حالت طفوليت حكمت كرامت فرموده ودر وقت صبا بمرتبه بلند امامت رسانيده الخ تا اينكه ميگويد
راقم حروف گويد كه چون سخن بدينجا رسيد جواد خوش خرام خامه طى بساط انبساط واجب ديد رجاء واثق ووثوق
صادق كه ليالى مهاجرت محبان خاندان مصطفوى وايام مصابرت مخلصان دودمان مرتضوى بنهايت رسيده
افتاب طلعت با بهجت صاحب الزمان على اسرع الحال از مطلع نصرت واقبال طلوع نمايد تا رايت هدايت ايمان
مظهر انوار فضل واحسان از مشرق مراد بر امده غمام حجاب از چهرهٔ عالمتاب بگشايد وبهمين اهتمام انسرور عالى مقام
اركان مبانى ملت بيضاء مانند ايوان سپهر خضراء سمت ارتفاع واستحكام گيرد وبجهت اجتهاد ان سيد ذوى
الاحترام قواعد بنيان ظلم ظلام نشان در بسيط غبراء صفت انخفاض وانعدام پذيرد واهل اسلام در ظلال اعلام
ظفر اعلامش از تاب افتاب حوادث امان وخوارج شقاوت فرجام از اصابت حسام خون اشامش جزاى اعمال
خويش يافته بقعر جهنم شتابند واز جملهٔ انها العارف عبد الرحمن الصوفى كه از مشايخ است در كتاب مرآة الاسرار
خود ميگويد ذكر ان افتاب دين ودولت ان هادى جميع ملت ودولت ان قائم مقام پاك احمدى امام برحق ابو القاسم
م ح م د بن الحسن المهدى رضى الله عنه وى امام دوازدهم است از ائمه اهل بيت مادرش ام ولد بوده نرجس نام داشتهء

الی آخر از تاریخ ولادت و کیفیت و معجزات ظاهره حین ولادت تمام را ذکر نموده اند و از جمله آنها شیخ سعد الدین حموی خلیفه نجم الدین کبری کتابی نوشته که تمام در حالات و اوصاف امام زمان ع است چنانچه عبد الرحمن صوفی در مرآة الأسرار خود نقل کرده و عزیز الدین عمر بن محمد بن احمد در کتاب عقاید النسفیه خود در تحقیق معنای نبوت و ولایت گفته قال الشیخ سعد الدین الحموی انه لم یکن الولی قبل محمد ص فی الأدیان السابقة ولا اسم الولی وان کان فی کل دین صاحب شریعة والذین کانوا یدعون الناس الی دینه وکذا فی دین موسی وفی دین عیسی وفی دین ابراهیم ولما بلغت النبوة الی نبینا ص وقال لا نبی بعدی یدعو الناس الی دینی والذین یأتون بعدی ویتبعوننی یسمون بالأولیاء وهولاء الاولیاء یدعون الخلق الی دینی واسم الولی ظهر فی دینی والله تعالی جعل اثنی عشر نفسا فی دین محمد ص نوابه والعلماء ورثة الأنبیاء قال له فی حقهم وکذا قوله علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل قال له فی حقهم وعند الشیخ الولی فی امة محمد ص لیس ازید من هولاء الاثنی عشر واخر الاولیاء وهو الثانی عشر هو المهدی صاحب الزمان علیه السلام و از جمله آنها شیخ عامر صوفی بصری در قصیده ذات الأنوار خود میگوید (امام الهدی حتی متی انت غائب) (فمن علینا یا ابانا باوبة) تا اینکه میگوید (مللنا طال الانتظار فجد لنا) (برؤیتک یا قطب الوجود بلقیة) الی ان قال (فعجل لنا حتی نراک فلذة) (المحب لقا محبوبه بعد غیبة الخ و از جمله آنها شیخ سراج الدین رفاعی جد شیخ ابو الهدی که سلسله رفاعیه منتهی باو و اخذ آداب این سلسله از او شده است در کتاب خود که موسوم بصحاح الأخبار فی نسب السادة الفاطمیة الأخیار در ترجمه ابی الحسن الهادی ع گفته است واما الامام علی الهادی ابن الامام محمد الجواد ع لقبه النقی والعالم والفقیه والأمین والدلیل والعسکری والنجیب ولد فی المدینة سنة اثنی عشر و مائتین من الهجرة وتوفی شهیدا بالسم فی خلافة المعتز العباسی یوم الاثنین لثلث لیال خلون من رجب سنة اربع وخمسین ومأتین وکان له خمس اولاد الامام الحسن العسکری والحسین ومحمد وجعفر وعائشة فاما الحسن العسکری فاعقب صاحب السرداب الحجة المنتظر ولی الله الامام محمد المهدی ع الخ و در موضع دیگر از کتابش در مبحث امامت گفته است وروی العارفون من سلف اهل البیت ان الامام الحسین ع لما انکشف له فی سره ان الخلافة الروحیة التی هی الغوثیة والامامة الجامعة فیه وفی بنیه علی الغالب استبشر بذلک وباع فی الله نفسه لنیل هذه النعمة المقدسة فمن الله علیه بان جعل فی بنیه کبکبة الامامة وختم ببنیه هذا الشأن علی ان الحجة المنتظر الامام المهدی ع من ذریته الطاهرة وعصابته الزاهرة بعد مخفی مبادا اینکه غرض از ذکر مقالات این جماعت و تطویل رشته کلام در اینمقام از جهة تنبیه بر سه امر است امر اول اینکه دانسته شود که حضرات اهل سنت و جماعت بتمامهم معترف و موافقند با امامیه در اینکه مهدی موعود که پیغمبر ص خبر داده بآمدن او در آخر الزمان خواهد آمد و زمین را

بیان غرض از ذکر کلمات اهل سنت

ذکر اخبار متعلقه بحضرت حجة

پر از عدل و داد خواهد فرمود پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و همچنین معترفند بسایر آیات دیگر که پیغمبر
خبر داده بوقوع آنها از قبیل خروج دجال و خروج دابة الارض و نزول عیسی و طلوع شمس از مغرب و بر چیده
شدن قرآن و فتح سد یاجوج و ماجوج چنانچه شیخ ابو المواهب عبد الوهاب شعرانی در مبحث شصت و پنجم از
کتاب یواقیت خود که بمنزلهٔ شرح بر معلقات فتوحات محی الدین است علی ما نقل میگوید ان جمیع اشراط الساعة
التی اخبرنا بها الشارع حق لا بد ان تقع کلها قبل قیام الساعة و ذلک کخروج المهدی ثم الدجال ثم نزول عیسی و
خروج الدابة و طلوع الشمس من مغربها و رفع القرآن و فتح سد یاجوج و ماجوج حتی لو لم یبق من الدنیا الا
مقدار یوم واحد لوقع ذلک کله الخ و بالجمله در اصل خروج مهدی اختلافی بین مذاهب خمسهٔ اسلامی نیست
بلکه تمام اتفاق دارند در اصل ظهور او در آخر الزمان بعد از این اتفاق در چند موضع اختلاف در جهات
و خصوصیات واقع شده است موضع اول اینکه بعض از عامه بر آنند که مهدی موعود از بنی العباس است و بعضی
گفته اند که مهدی از اولاد فاطمه علیها السلام نیست بلکه از اولاد علی است از غیر فاطمه و این دو قول شاذ و نادر و [illegible]
قائلین آنها منقرض و کسی از آنها باقی نباشد موضع دوم از اختلاف اینکه جمعی از اهل سنت و جماعت بر آنند که
مهدی موعود از اولاد حضرت مجتبی علیه السلام است و بقیه آنها موافقند با امامیه در اینکه مهدی موعود از اولاد
حضرت سید الشهداء علیه السلام است و این اختلاف نیز اعتنائی بشأنش نیست زیرا که اخبار نبوی صلعم از طرق عامه
و خاصه در اینکه مهدی از اولاد سید الشهداء است بحدیست که قابل مناقشه و انکار نیست چنانچه فساد قول
مقابل بمثابه ثبت از وضوح که قابل از برای تصحیح و اصلاح نیست و محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی که
از موافقین امامیه است در کتاب خود که مسمی به بیان فی اخبار صاحب الزمان است شرح و بسط زیادی داده است
در اثبات قول خود و ابطال قول مقابل که میگوید مهدی از اولاد حسن است موضع سوم از اختلاف اختلافیست
نیز در میان بعضی از عامه با بعضی دیگر از ایشان و امامیه بمعنی اینکه بعض از عامه بیکطرف و بعض دیگر از ایشان و
امامیه طرف دیگر و این اختلاف در اینستکه این مهدی موعود که بقیهٔ عامه و امامیه اتفاق دارند که از اولاد حضرت
سید الشهداء است آیا فعلاً وجود دارد و از جهت حکمت و مصلحتیکه اقتضا کرده غائب از انظار خلایق شده است
و کسی خدمتش نرسیده و نمیرسد مگر شاذی از مردم که خدمتش رسیده اند و آنهم از جهت حکمت و مصلحت است و یا
اینکه اصلاً بوجود نیامده است بلکه هر وقتیکه مشیت حق جل و علا تعلق گیرد بوجود خواهد آمد و در این اختلاف
کثیر از اهل سنت بر آنند که مهدی موعود بوجود نیامده است بلکه کلمات بعض از ایشان ظاهر است در اینکه آنها
متفقند در اینمعنی مثل قاضی جواد ساباطی که در کتاب براهین الساباطیه خود گفته است و قد اختلف المسلمون فی المهدی

ذکر اخبار متعلق بحضرت حجة ع

جهة رضی الله عنه فقال اصحابنا من اهل السنة والجماعة الخ که ظاهرش دعوای اتفاق ایشانست ولی خطا است از

اینکه جمعی از ایشان قائل باینمعنی نیستند چنانچه ذکر میشود و دلیل اینها بر عدم وجود مهدی دو چیز است یکی اینکه

میگویند مهدی موعود اسمش محمد و پدرش عبد الله و مادرش امنه است از جهة خبر شریف که پیغمبر ص فرموده است

لو لم یبق من الدنیا الا یوم طول الله تعالی ذلک الیوم حتی یبعث رجلا منی یواطی اسمه اسمی واسم ابیه اسم

ابی یملأ الارض عدلا کما ملئت ظلما و میگویند چنین کسی باین وصف تا کنون بعد از پیغمبر ص بوجود نیامده است

و دلیل دیگر ایشان اینکه چگونه میشود انسان در دنیا اینهمه عمر وزندگانی نماید و از اینراه حکم میکنند که باید

مهدی بوجود نیامده باشد و جمع دیگر از اهل سنت و جماعت موافقند با امامیه در اینکه مهدی موعود موجود است

واسم مبارکش م ح م د و کنیه اش ابو القاسم و پدرش امام حسن عسکری ع که تمام را پیغمبر ص تعیین فرموده و مادرش

نرجس خاتون و وقت ولادتش و کیفیت ان تمام معلوم است و این بعض هم از ایشان که با امامیه موافقند

نیز جمع کثیری هستند که از جمله اینها همین کسانی هستند که اسما و مقالات انهارا بطور اختصار ذکر نمودیم و

حاجی نوری قده در کتاب کشف الاستار چهل نفر از مشاهیر و بزرگان علمای اینهارا از متصوفه و غیر متصوفه

ذکر فرموده که هریک صاحب کتاب و تالیفند در تاریخ ولادت باسعادت حضرت بقیة الله ع و خصوصیات و وقایع

واقع شده در لیله ولادت ان بزرگوار از معجزات و غیر معجزات و بیان غیبت صغری و کبری انسرور و غیر ذلک

از انچه را که امامیه میگویند مگر بعض جهاتی که بعد ذکر میشود و اینها اخبار کثیره نیز از طرق خود بر طبق انقالات ایشان

نقل نموده اند که از انجمله حافظ کنجی است در کتاب بیان خود که مشتمل بر بیست و پنج باب است تمام را در اخبار

متعلقه بفقید ال عصمت ع نوشته است از تنصیص نبی ص با مامت ان بزرگوار و اینکه از اولاد فاطمه است

و امر فرمودن ببیعت نمودن با او و اینکه در اخر الزمان خروج مینماید و از چه قریه خروج میکند و اینکه عیسی

بن مریم با او بیعت میکند و نماز میخواند تا اینکه باب بیست و پنجم را میگوید فی الدلالة علی جواز کون المهدی ع

حیا باقیا مذ غیبته و کذا کسان دیگر از ایشان اخبار کثیره در این باب از طرق خود نقل مینمایند و بالجمله این بعض

از عامه که با امامیه موافقند در وجود مهدی ع از ادله که ان بعض دیگر مخالف اقامه کرده اند بر عدم وجود مهدی ع

جواب داده اند اما دلیل انهارا که میگویند اسم مهدی اسم پیغمبر ص و اسم پدرش اسم پدر پیغمبر است واستشهاد

بحدیث نبوی کرده اند که فرمود اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی جواب میدهند که اینحدیث از طرق مختلفه بما

رسیده است و حافظ ابو نعیم که جمع طرق اینحدیث کرده سی و سه طریق از برای حدیث ذکر کرده است

که بعضی از این سی و سه طریق نیز بطرق شتی نقل شده است چنانچه حافظ کنجی ذکر کرده و این سی و سه طریق

دلیل بعضی از عامه بر عدم وجود امام زمان

جواب از دلیل بعضی از عامه

سی و دو طریق آن منتهی بعاصم بن ابی النجود میشود و او از زر بن حبیش و او از عبد الله بن مسعود و او از پیغمبر ص نقل
میکند و یکطریق از این سی و سه طریق منتهی بعمرو بن مرة میشود که او نیز از زره و زره از عبد الله بن مسعود و او از
پیغمبر ص نقل میکند و از تمام این سی و سه طریق فقط یکطریق آن که عبد الله بن موسی از زائده نام و او از عاصم نقل
کرده لفظ و اسم ابیه اسم ابی دارد و الا آن سی و دو طریق دیگر که سی و یکطریق آن منتهی بعاصم و عاصم از زره
نقل میکند هیچکدام لفظ و اسم ابیه اسم ابی را ندارد و از حافظ ابو الحسن محمد بن الحسین بن ابرهیم بن عاصم الابری نقل
کرده اند که در کتاب مناقب الشافعی اینحدیث را ذکر کرده و گفته است و زاد زائدة فی روایته و اسم ابیه اسم ابی
یعنی زائده نام که یکی از رواة حدیث است لفظ و اسم ابیه اسم ابی را در روایتش زیاد کرده است و حافظ گنجی
بعد از اینکه این سی و سه طریق را از ابو نعیم نقل میکند که یکطریق لفظ و اسم ابیه اسم ابی دارد و سی و دو طریق
آن ندارد میگوید و لا یرتاب اللبیب ان هذه الزیادة لا اعتبار بها مع اجتماع هولاء الائمة علی خلافها
و بعضی گفته اند بعد از اینکه اخبار کثیرهٔ متواتره در دست داریم براینکه مهدی ابن الحسن العسکری علیهما السلام است
بر تقدیر یکه این خبر صحیح و این لفظ هم زائد نباشد لابدیم از اینکه یا این خبر را طرح نمائیم و یا توجیه نمائیم بروجهیکه
موافق با اخبار دیگر باشد لذا بعضی از عامه و از خاصه در مقام توجیه خبر برآمده توجیهاتی کرده اند که بعضی
از آنها در حاشیهٔ کتاب غیبت شیخ طوسی قده و بعضی در کتاب بیان حافظ گنجی مذکور است و حافظ گنجی بعد از
نقل توجیهات میگوید باینهمه تکلفات در تاویل حدیث ضرورتی ندارد بعد از اینکه امام احمد با اینهمه ضبط و
اتقانیکه در علم حدیث دارد اینحدیث را در مسند خود در مواضع عدیده ذکر نموده بدون و اسم ابیه اسم ابی بلکه
فقط و اسمه اسمی نقل کرده و معلوم است که این زیادی از زائده ناشی شده است و جزء حدیث نیست تا محتاج بتوجیه
باشد و بالجمله ملخص جواب از این حدیث را اینگونه داده اند که چنانا سی و دو طریق که بعضی از آنها نیز بطرق
شتی نقل شده است یکطرف و یکطریق واحدی مقابل همهٔ اینها یکطرف عادة از برای انسان قطع حاصل میشود
که راوی این یکطریق اشتباه کرده و یا عمداً تصرف در خبر کرده و این زیاد را از خود ضم بخبر نموده است
و اما دلیل دویم آنها را که میگویند چگونه میشود انسان در دنیا باینهمه عمر و زندگانی نماید جواب داده اند و لا
بالنقض چنانچه شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الهندی که معروفست بملک العلماء در کتاب هدایة السعدا
خود گفته است علی ما نقل فی کشف الاستار بقول اهل السنة ان خلافة الخلفاء الاربعة ثابتة بالنص کذا فی عقیدة
الحافظیة قال النبی ص خلافتی ثلثون سنة و قد تمت بعلی ع و کذا خلافة الائمة الاثنی عشر اولهم الامام علی کرم الله
وجهه و فی خلافته ورد حدیث خلافة ثلثون سنة و الثانی الامام شاه حسن رضی الله عنه و نص بخلافته اورا

ثانی جواب از دلیل

ذکر میکند بعد میگوید الثالث الشاه حسین رضی الله عنه و نص بر خلافت آنحضرت و ولی نیز ذکره نماید بعد میگوید
و تسعة من ولد الشاه حسین و نص بر خلافت تسعه را نیز ذکر میکند بعد ان قلت بر خود میکند و جواب میدهد
تا اینکه میگوید اول ازین تسعه الامام زین العابدین و یک یک از ائمه را ذکر میکند تا اینکه میگوید التاسع الامام
حجة الله و هو غائب و له عمر طویل کما فی المؤمنین عیسی و الیاس و خضر و فی الکافرین الدجال و السامری
و بالجملة اولا جواب نقضی میدهد که شما چه میگوئید در بارهٔ معمرین از مؤمنین مانند خضر که بنص ائمه قرآن و اخبار
کثیره از زمان حضرت موسی بوده است تا وقتیکه خدا تعالی بخواهد و در خبر مفصل سابق نیز ذکر شد که حضرت صادق ع
میفرماید طول عمر خضر هیچ جهت و حکمتی ندارد جز اینکه خدا تعالی خواسته است استشهاد کرده بطول و زیادی عمر او بر طول
عمر حضرت حجة ع و کذا عمر الیاس و عیسی ع که یهود و نصاری گمان کردند که او بدار کشیده و کشته شد و خدا تعالی تکذیب ایشان
فرموده بقوله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم چگونه از آن زمان زنده است تا زمان ظهور مهدی که نازل میشود و با او بیعت
میکند و همچنین سلمان فارسی از زمان عیسی بن مریم بوده و عیسی را ملاقات کرده چنانچه ارباب حدیث نوشته اند
و تا زمان پیغمبر ص و خلفا زندگانی نمود و کذا رجال الغیب چنانچه بعضی قائلند بوجود ایشان حتی شیخ عزیز نسفی عدد ایشانرا
معین کرده است در سیصد و پنجاه و شش در مقام ذکر اولیاء الله منحصر کرده است در دوازده عدد ائمه ع و گفته
غیر ایشان کسی متصف بصفت ولایت نیست و نائب ثانی عشر خاتم اولیاء است و اسم او مهدی صاحب الزمان است قال
الاولیاء فی العالم لیسوا ازید من اثنی عشر و اما ثلثمائة و ستة و خمسین الذین هم رجال الغیب لا یقال لهم الاولیاء
و یقال لهم الابدال و کسانیکه اعتقاد برجال الغیب دارند میگویند همیشه موجودند و همچنین معمرین عالم از عرب
و عجم بسیار بوده اند که از جمله ایشان در میان عرب چنانچه ذکر کرده اند لقمان بن عاد بوده است که سه هزار و پانصد
سال در دنیا زندگانی کرده است و اما سیصد سال و چهارصد سال و پانصد سال بسیار بوده اند از عرب و عجم
و همچنین از معمرین کسانیکه هیچ اعتقاد بخدا نداشته و ندارند میباشند مانند سامری و دجال و خبری نقل
میکنند از انس بن مالک که گفته است پیغمبر ص فرمود هیچ پیغمبری نبوده مگر اینکه امت خود را ترسانیده است از اعور
کذاب دجال حتی نوح ع بقوم خود فرموده در حق دجال که بمقتضای این اخبار از زمان نوح و قبل بر
زمان نوح دجال وجود داشته است و خبر دیگر نقل میکنند که روزی پیغمبر ص اصحاب را جمع نموده فرمود این شخص
حاضر که اسم او تمیم است و نصرانی بوده آمده اسلام آورده قصهٔ از برای من نقل کرده است که موافق است با آنچه
من بشما خبر داده ام از حالات مسیح دجال پس بیان فرمود قصه تمیم را که گفت من با جمعی در کشتی نشسته بودیم کشتی طوفانی
شد تا بالاخره بجزیره رسیدیم در آنجا شخصی را دیدیم دستهایش در گردن مغلول و پاها از ساق تا بزانو در آهن گرفته

تا اینکه میگوید آن شخص گفت بدانید که من مسیح دجال میباشم و زود است که از بند نجات یابم و خروج نمایم و چنانچه از بعض اخبار معلوم میشود خروج او از علامات قیامت است پس او از زمان قبل بر نوح ع زندگانی میکند تا قیام قیامت و بالجمله هر یک از اینها که ذکر شد بمراتب اکثر عمراً از مهدی عج میباشند پس آنچه را که شما در وجه زیادتی و طول عمر این اشخاص گفتید ما نیز همان را در جواب اشکال شما میگوئیم و ثانیاً جواب جلی از اشکال حضرات داده اند باینکه بعد از اینکه اخبار از پیغمبر ص بما رسیده است در بارهٔ مهدی که بوجود آمده و حی و باقیست تا وقتیکه خدا تعالی خواسته امر او را ظاهر فرماید و استحاله عقلی هم ندارد که خدا تعالی یکی از بندگان خود را از جهت حکمت و مصلحتی بلکه حکم و مصالح عدیده عمر او را طولانی گرداند و او را از انظار غائب نماید تا اسبابی باو برسانند پس مقتضی از برای اثبات وجود و بقاء مهدی موجود که احادیث نبویه ص باشد و مانع مفقود پس واجبست قول و اعتقاد ببقاء او و علاوه بر اینکه کسانی درک خدمت او نموده اند که از جمله آنها الشیخ العارف شیخ حسن عراقیست چنانچه شیخ عبدالوهاب شعرانی در کتاب یواقیت خود ذکر نموده است که شیخ حسن عراقی گفته من جوانی بودم کاسب در دمشق کاسبی میکردم و با همسران و اقران خود روزهای جمعه جمع میشدیم و مشغول لهو و لعب و شرب خمر بودیم تا اینکه روزی بتوفیق خدا تعالی متنبه حال خود گردیدم گفتم مگر خدا تعالی ترا از برای لهو و لعب و افعال شنیعه خلق فرموده است حاشا و کلا پس بهاری حضرت حق نادم از افعال شنیعه شده ترک آنها نمودم و از مصاحبت اقران فرار نموده و آنها تعاقب از من کردند تا اینکه وارد مسجد جامع بنی امیه گردیدم و آنها از من مایوس شده برگشتند دیدم در مسجد کسی بر منبر بر آمده و از شئونات مهدی ع تکلم مینماید پس مشتاق لقای مهدی ع بحدی شدم که بعد از آن هیچ سجده نکردم مگر اینکه در سجده از حضرت حق سؤال توفیق خدمت آن بزرگوار نمودم تا اینکه شبی بعد از صلوة مغرب مشغول نافله بودم ناگاه دیدم شخصی از پشت سر دست بر کتف من نهاد و گفت خداوند دعای ترا اجابت فرموده ای فرزند ترا چه میشود من مهدی هستم که طالب ملاقات او بودی گفتم بمنزل ما تشریف میآورید گفت بلی پس با من همراه شد بمنزل آمدیم پس گفت از برای من مکان خلوتی معین کن که محل تردد و آمد و شد غیر نباشد پس از برای او مکان خلوتی معین نمودم هفت شب و روز در منزل ما نزول اجلال داشت تا آخر حکایت که حاجی قدّه در کشف الاستار نقل نموده و در آخر حکایت گفته است و از عمر مبارک حضرت سؤال نمودم فرمود فرزند تا حال شش صد و بیست سال از عمر من گذشته است و خود شیخ عراقی میگوید صد و سی سال عمر داشته است الحاصل ایجماعت از اهل سنت که موافقند با امامیه در وجود و بقاء مهدی ع از طرق اخبار خود اهل سنت جواب اشکالات فرقه دیگر از آنها را که منکر وجود مبارک آن جنابند داده اند چنانچه ذکر شد

ولی خود این جماعت که در اینجهه موافق با امامیه اند نیز مخالفت کرده اند انها را در اینکه امامت و خلافت
این بزرگوار فعلی است بلکه این جماعت میگویند تا وقتیکه مهدی غائب است و امرش ظاهر نشده و تصرف در امور
الهیه در ظاهر ننموده خلافت فعلیه ندارد پس خلافت و امامتش معلق بظهور امرش و تصرفش در امور بحسب ظاهر
و از این بیانات ظاهر گردید که حضرات اهل سنت در امر مهدی موعود پنج فرقه شده اند بیان ذلک اینکه اولا دو
فرقه شده اند یکفرقه ایشان میگویند مهدی موعود از اولاد عباس عم نبی ص است فرقهٔ دیگر میگویند از اولاد علی ع
و اینفرقه نیز دو فرقه شده اند یکفرقه میگویند مهدی از اولاد فاطمه ع نیست بلکه فقط از اولاد علی است فرقهٔ دیگر
میگویند از اولاد علی و فاطمه است و اینفرقه نیز دو فرقه شده اند یکفرقه میگویند مهدی از اولاد حسن مجتبی است
فرقهٔ دیگر میگویند از اولاد حسین ع است و اینفرقه نیز دو فرقه شده اند یکی میگویند هنوز مهدی بوجود نیامده است
دیگر میگوید بوجود امده و باقیست ولی فعلا امام و خلیفه نیست و امامت او منوط است باینکه ظاهر شود و تمام
اینفرق با امامیه که میگویند مهدی ع از اولاد حضرت سید الشهداء ع است و فعلا حیوة دارد و بعد از پدر بزرگوارش
او امام و خلیفه است در حال غیبت و حضورش مخالفند غایة الامر هر کدام از جهتی بلی عدهٔ کثیره از انها
موافقند با امامیه در وجود و حیوة فعلی ان بزرگوار نه اینکه تمام عامه متفق باشند در عدم وجود انحضرت
چنانچه متعصبین انها میگویند **امر دویم** از امور ثلاثه که باعث ذکر کلمات بعضی از اهل سنت شده اینستکه
بعضی گمان میکنند که بعض متصوفه بواسطهٔ ذکر مقداری از فضائل ائمه و حالات ولادت و غیبت حضرت
حجت ع نموده اند شیعه و امامیه اند چنانچه محدث نیشابوری چنین توهم کرده ولکن چنانکه مجرد ذکر فضایل
و اوصاف ائمه علامت و امارهٔ شیعگی باشد هر اینه این کسانی را از عامه که ذکر نمودیم و غیر اینها از کسانیکه
بسیاری از اوصاف و فضایل ائمه ع را ذکر کرده اند تمام شیعهٔ اثنی عشری باشند و حال اینکه خود متوهم این
اینمعنی را نمیگوید پس نه هر کس ذکر فضیلت ائمه نماید میتوان گفت که شیعه است از جهة اینکه شیعه کسی را
گویند که در مقام خلافت بعد از پیغمبر ص امیر ع را خلیفه بلا فصل او داند و اینمعنی در هیچیک از این اشخاص
که توهم شیعگی در باره شان شده است نیست بلکه تمام غیر امیر را بر امیر مقدم میدانند یعنی بعضی از صوفیه
میگویند خلافت خلفاء ثلاثه برضایت امیر ع بوده است و دیگر اینکه شیعه باید بان ادابیکه پیشوایان و ائمه
دستور العمل داده و خود عمل کرده اند رفتار نماید و الا بحکم ان اخبار کثیره متفقه که فرموده اند نیست از شیعیان
ما کسیکه بزبان اظهار مودت نماید و غیر عامل بطریقهٔ ما باشد شیعه نخواهد بود و معلوم است اینکه رویه و
اداب معموله بین متصوفه برخلاف طریقه و رفتار ائمه ع است زیرا که هیچ فرقه از فرق انها طریقه اش خالی

از بدعت نیست ولوازم جهت کیفیت ذکر جلی و خفی که در میان انها معمول است چنانچه مفصلاً ذکر شد و با این
کیفیت چگونه میتوان گفت اینها شیعهٔ امامیه اند و حاجی نوری قده نیز تمام اینها را در عداد عامه شمرده است
حتی مولوی و شمس تبریزی و سید نعمة الله ولی و شیخ عطار و محی الدین و غیر اینها از کسانیکه ذکر فضائل
ائمه ع نموده اند تمام را در کتاب کشف الاستار ذکر فرموده و بیانش بر این بوده است که در این کتاب استشهاد
بکلمات خود اهل سنت نماید پس هر کس را که از عامه میدانسته است در این کتاب ذکر کرده چنانچه بعد از
ذکر اسامی این اشخاص و بعض مطالب دیگر که ممکن است بانها تمسک کنند میگوید ولکنا فی غنی عن تکلف ذلک
بعد تنصیص هؤلاء الاعاظم من الفقهاء والمحدثین والمشایخ الکاملین ممن عثرنا علیهم مع قلة اسباب استخراج
القائلین عندی وکثرة کتب علماء اهل السنة وتفرقها وسعة بلادها ولعل من وقف علی جلها یجد اضعاف
ما جمعنا الخ علاوه بر اینها در خصوص شیخ عطار میگوید وقد صرح المولی عبد العزیز الدهلوی
المعروف بشاه صاحب فی الباب الحادی عشر من کتابه الموسوم بالتحفة الاثنی عشریة ان الشیخ العطار
من الاکابر المقبولین عند اهل السنة ومن الاعاظم الذین بناء عملهم فی الشریعة والطریقة علی مذهب
اهل السنة من القرن الی القدم با اینکه کلمات شیخ عطار را از اشعار و غیر اشعار هر کس ببیند و خبر از عقیده اش
نداشته باشد یقین میکند که این شیعهٔ اثنی عشری است که از جملهٔ اشعارش اینست (مصطفی ختم رسل شد
در جهان) (مرتضی ختم ولایت در عیان) (جمله فرزندان حیدر اولیاء) (جمله یک نورند حق کرد
این ندا) بعد یک یک ائمه را ذکر میکند تا بحضرت حجة ع میرسد میگوید (صد هزاران اولیاء روی
زمین) (از خدا خواهند مهدی را یقین) (یا الهی مهدیم از غیب آر) (تا جهان عدل گردد آشکار)
تا اینکه میگوید (ای تو هم پیدا و پنهان آمده) (بنده عطار ثنا خوان آمده) و بالجمله حاجی قده
تمام اینها را در عداد عامه شمرده است و خیلی از اشخاص هم اینها را شیعه میدانند حتی میگویند اگر در وصف
خلفا هم چیزی گفته باشند از باب تقیه بوده است ولی عقیدهٔ داعی در بارهٔ اینگونه اشخاص که لاف از عرفان
بافی میکنند و این اسم را از برای خود وسیلهٔ شهرت دنیا و جلب قلوب حمقاء قرار میدهند اینستکه
اینها نه شیعه اند و نه سنی لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء بل مذبذبین بین ذلک چنانچه بعضی از کلماتشان
ناطق باین معنی است مثل آنکه گفته است من در عقیده موافقم با هفتاد و دو فرقه این امت و هیچیک را
در طریقهٔ خود مخطی نمیدانم و بعضی از اینها از طریقه و مسلک خود تعبیر بصلح کل مینمایند یعنی ما با هیچ
یک از مذاهب و ادیان در جنگ نیستیم بلکه با تمام انها سر صلح و آشتی داریم و میگویند هیچیک از مخلوق

ملای رومی ره

خدا تعالی بد نیست وانچه را خدا خلق کرده است ما باید دوست و محب او باشیم ولو شیطان و فرعون یا معاویه و یزید
باشد چنانچه میگوید (بجهان خرم از انم که جهان خرم از او است) (عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او است)
واگر سیر در کلماتشان شود دیده خواهد شد که بهر کس رسیده مدح کرده اند شیطانرا میگوید تقصیری نیست زیرا که
هر فعل بدی که از انسان صادر شود سلب نفس او را وادار میکند و فرقی هم بین کفر و ایمان نیست یعنی بین کافر و
مؤمن چرا که هر دو مخلوق یک خالقند چنانچه مس و نقره بنده یک کیمیا اند یعنی همانکسیکه خلقت مس کرده
همانکس در کیمیا گری از نقره میکرداند و موسی و فرعون در معنی فرقی نداوند جز اینکه در عالم ظاهر یکی را
راه داد و دیگری را بیراه مینمایند والا موسی در روز با خدا خلوت داشت فرعون در شب که مولوی میگوید (روز
موسی پیش حق نالان بده) (نیم شب فرعون هم گریان شده) وهمچنین خلفای ثلاثه را مدح کرده اند ائمه را نیز مدح
کرده اند عایشه را توصیف و تمجید نموده اند ذکر فضائل و مناقب فاطمه ع نیز کرده اند فضایل علی ع را بیان نموده اند
و معاویه را نیز مدح نموده اند در حکایت بیدار کردن شیطان او را از خواب و مکالمات و گفتگو نمودن با یکدیگر
و عتاب کردن معویه بشیطان که مثل تو مثل عنکبوت و مثل من مثل عنقا است و عنکبوت کی تواند عنقا را شکار
و طعمه خویش سازد پس برو در خیال صید مگس باش که عنقا شکار تو نخواهد بود و میگویند کفی فی شان معویه
که شیطان نتوانست او را فریب دهد پس با وجود اینحال و این وصف در اینها که همه کس را وصف و مدح میکنند
چگونه میتوان گفت اینها شیعه امامیه اند و گفتن اینکه توصیف اینها از غیر خانواده عصمت ع از جهة تقیه
بوده است نیست بلی از اینکه بگوئیم اینها همه رنگند یعنی اهن همجوش و وصله همه رنگ مانند باطنیه زیرا
که ظاهر حال و کلماتشان شاهد بر اینمعنی است بخلاف تقیه که باید اول از خارج احراز شیعگی انها کرده
باشیم بعد از ان کلماتشانرا حمل بر تقیه نمائیم **امر سیم** از امور ثلاثه که باعث ذکر کلمات اشخاص متقدمه
در بیان اوصاف و فضایل ائمه ع شد اینست که اغلب از اینها که ذکر نمودیم و عده دیگر که انها نیز ذکر فضائل
ائمه اثنی عشر علیهم السلام نموده اند و ما در اینمقام ذکر انها ننمودیم باصطلاح متصوفه از عرفا و ارباب کشف و
شهودند که اینهم توصیف و تمجید از ائمه خصوصا از امام زمان حجة بن الحسن علیهما السلام نموده اند حال میل دارم
کسی از حضرات قلندرها خصوص کسانی از ایشان که در نواحی و حدود خراسانند سؤال نماید که شماها اینهمه
خودکشی در باره این عرفا مینمائید و دائما توصیف و تمجید انها میکنید و در مواقع دعا بجای دعا کردن علماء و
مروجین شرع اسلام انها را دعا میکنید و احترام انها را بیش از پیغمبر ص و احترام کلمات انها را بیش از قرآن ملحوظ
میدارید یا در هیچ جا دیده و یا شنیده اید که این عرفا درباره یکی از ائمه شما از محمد بن اسمعیل که شما او را پیغمبر صاحب

شریعت جدیده و شریعت اول را ناسخ شریعت محمد بن عبد الله ص میدانید و او را یکی از اولوا العزم هفتگانه میشمارند در
نزد خود که عبارة از نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و محمد بن اسمعیل باشند میشمارید چنانچه در
فوائد مستدلله از کتاب الفرق للشیخ حسن بن موسی النوبختی نقل مینمائید تا سلطان محمد شاه که امام فعلی شما است
و میگوئید دارای مقامات ثلاثه الوهیة و نبوة و امامت است توصیف و تعریفی کرده باشند پس با وجود
اینکه این عرفا که شما فریفته آنها شدید توصیف خلفاء و ائمه و عرفا کرده و از پیشوایان شما هیچ ذکری نکرده اند
معلوم میشود که آنها را داخل در هیچ عنوانی نمیدانند نه در عنوان امامت زیرا که ذکر فضائل ائمه اثنی عشر
کرده و از ائمه شما اسمی نبرده اند و نه در عنوان عرفان و ارشاد زیرا که ذکر اوصاف عرفا و اهل ارشاد را
در همه جا کرده اند و از پیشوایان شما تعرضی ننموده اند پس معلوم میشود که آنها هیچ اعتنائی به شما و پیشوایان
شما نداشتند و فقط محبت و دوستی از جانب شما با آنها است که میخواهید خود را بر رشته خرابی بسته باشید
و اهل آن رشته خراب نیز شما را قبول نمیکنند و دیگر این عرفا که شما در ظاهر همه نحوه عقیده در باره آنها
دارید و بر طبق ظواهر کلمات آنها عمل مینمائید از قبیل محی الدین و منصور حلاج و مولوی و شمس تبریزی
از شما سؤال میکنم آیا اینها که اینهمه ذکر اوصاف و فضائل ائمه اثنی عشر نموده اند و خصوصیات و کیفیات
امام دوازدهم حجة بن الحسن ع را همه نحوه از ولادت و غیبت و ظهور او را نوشته اند آیا اینها اعتقاد بمضامین
کلمات خود داشته اند و اینها را لا اثرا نوشته اند یا من غیر اعتقاد ذکر این اوصاف و فضائل ائمه نموده اند
اگر من غیر اعتقاد ذکر این اوصاف کرده اند معلوم میشود اینها مردمان سرسری لاابالی در امور خود بوده اند
که بیان اوصافی در باره اشخاصی کرده اند و خلاف این اوصاف را در واقع در باره آنها معتقد بوده اند و آنها را
دارای این مقامات نداشته بر خلاف عقیده توصیف و تمجید آنها کرده اند چنانچه عقیده داعی در باره این
عارف نماها چنین است ولی این معنی را شما در باره این اشخاص که حاصل آن باصطلاح هر هری مذهبی شد
نخواهید پسندید و اگر این اشخاص نسبت بآنچه گفته و نوشته اند از فضائل ائمه اثنی عشر اعتقاد داشتند نقل
کلام در شما میشود که آیا شما نسبت باین عرفا که اینهمه اظهار اخلاص و ارادت مینمائید عقیده هم بر طبق آن
اظهارات خود دارید یا ندارید اگر در واقع عقیده بآنها ندارید و صرف خواندن اشعار آنها را دوست میدارید
معلوم میشود منافقید که بزبان اظهار میدارید چیزی را که عقیده بواقع آن ندارید و اگر در واقع بر طبق این
اظهارات خود عقیده باین عرفا دارید پس چرا در اخلاص و ارادت بخانواده عصمت و طهارت آنها را مخالفت
مینمائید و اگر بگوئید ما در کلمات محی الدین اظهار اخلاص و ارادتی نسبت بائمه اثنی عشر ندیده ایم تا اینکه

تا اینکه مخالفت او کرده باشیم نه متابعت او زیرا که جز تفسیر او که میگوید نماز و روزه و حج و زکوة و سایر احکام
شرعیه از اهل طریقت مادامیکه مسافر سفر استعداد اند برداشته شده است و ما این کلمات را بدین معنی [illegible]
عمل مینمائیم و امّا آنچه در فتوحاتش که میگوئید بیان اوصاف ائمهٔ اثنی عشر کرده است ما خبری نداریم جواب داده میشود
اینکه سلّمنا شما فتوحات را ندیده اید و مضامین آن را نیز نشنیده اید و لکن دیوان حضرت مولوی که معروف بکلیات
شمس تبریزی شب و روز بجای تلاوت قرآن آنرا میخوانید و دست بدست گردانیده میبوید چرا ببعضی از قصاید
او که در بارهٔ ائمهٔ اثنی عشر گفته است عمل نمیکنید که اول آن قصیده اینست (ای سرور مردان علی) (مستان
سلامت میکنند) و یک یک از ائمه را اسم میبرد تا اینکه نوبت بحضرت هادی و حضرت عسکری و حضرت حجة
رسیده میگوید (با میر دین هادی بگو) (با عسکری سرمد بگو) (با آن ولی مهدی بگو) (مستان سلامت میکنند
خلاصه اینکه کلیات شمس را نمیتوانید بگوئید خبر نداریم زیرا که شب و روز مشغول خواندن آن هستید مگر
اینکه بگوئید ما نسبت بکلمات این عرفا نؤمن ببعض و نکفر ببعض میباشیم بمعنی اینکه در کلمات محی الدین
آنچه گفته است که صوم و صلوة و حج و زکوة و سایر تکالیف از اهل طریقت برداشته شده است ائمه و
بزرگان ما بما گفته اند قبول آن نمائید یعنی عمل باین احکام لزومی ندارد شما عوض کلیه عبادات ملی
و بدنی از وجوبی و استحبابی مقداری وجهی بصندوق سرکار برسانید تا سرکار بمصرف رسانیده بهتر از التزام
بمشقت این تکالیف خواهد بود و امّا آنچه را که محی الدین در فتوحاتش گفته است از توصیفات ائمهٔ اثنی
عشر پیشوایان ما ما را نهی فرموده اند از اتّباع و قبول آن و همچنین نسبت بکلمات مولوی آن اشعار یکه
میگوید (هر لحظه بشکل بت عیار برآمد) (دل برد و نهان شد) (هر دم بلباس دگران یار برآمد
(که پیر و جوان شد) الخ پیران ما از روی این اشعار بما گفته اند علی خدا بوده و خدائی از او به پیشوایان ما
واحداً بعد واحد منتقل شده و میشود چنانچه این معنی را بشعر در آورده میخوانیم (علی مستنصر بالله بود
(علی الحاکم بالله بود) علی که بود که بود تا آخر پس اینها را بزرگان بما گفته اند و ما عقد قلب بآن بسته
قبول نموده ایم و آن قصیده را که در وصف ائمهٔ اثنی عشر گفته است قبول نداریم حاصل اینکه عرفا آنچه از
کلماتشان موافق با شرع اسلام است ما قبول نداریم و آنچه بر طبق مقالات دهری و طبیعی و مجوسی گفته اند
منت داریم و متابعت مینمائیم پس اگر اینحرف را که قبول بعضی از کلمات عرفا و عدم قبول بعض دیگر باشد بگوئید
بیان واقع کرده اید و ما هم بیش از این در بارهٔ شما نمیگوئیم زیرا که اشکال ما بر شما اینست که چرا اسم خود را مسلمان
و شیعه گذارده و در مقام عقیده و عمل بطریقه و آداب غیر شیعه و مسلمین رفتار مینمائید و بالجمله کلام

ذکر حالات صوفیه

در ذکر فرقهٔ ششم از فرق صوفیه بود که اسم خود را واصل و عارف گذارده اند و از جملهٔ عقاید اینها اینست که چون
کسی بمرتبهٔ وصول رسید هر فعلی از او صادر شود نیکو و بموقع است اگرچه مادر یا خواهر یا دختر یا یکی از
محارم خود را وطی نماید و جملهٔ محرمات از خمر و زنا و لواط و مال مردم بر او حلال است و کسی را بر او حق اعتراض
نباشد و اگر این واصل نیز جماع دهد مباح و نیکو باشد و میگویند اگر کسی از ایشان را شهوت غالب شود
و از واصل دیگر طلب مجامعت نماید و آن دیگری اجابت او نکند از دین و طریقهٔ واصلان خارج میشود
و منع واصلی خواهش واصل دیگر را کفر است و همچنین از اینگونه عقاید بسیار دارند که سید مرتضی رازی قدّه
در تبصرة العوام ذکر میفرماید و در آخر میگوید و این مذهب و اعتقاد جملهٔ عارفان است که در این زمانند و
ایشان اعتقاد ندارند بسؤال قبر و قیامت الخ و نیز از جملهٔ عقاید اینطایفه است که میگویند مراد از آیهٔ شریفهٔ
حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم تا آخر آیهٔ شریفهٔ نساء و محارم پیغمبر است که بر تمام اهل عالم حرام
و غیر از محارم آن بزرگوار هیچ کس از زنان بر هیچیک از مردان حرام نیست چنانچه محقق قمی قدّه در جامع الشتات
در طی عقاید اینها نقل میفرماید و لابد حضرات آقایان اینها که اظهار هم مسلکی با این عرفا میکنند و تفسیر
محی الدین را تعلیم و تعلم مینمایند و میزان متابعت اعمال خود [illegible] شوند
الحاصل این شش فرقه که ذکر کردید اصول و امهات فرق صوفیه اند که تمام فرقه و سلاسل اینها از این
شش منشعب میگردند و این شش فرقه در ابتداء نشر تصوف در بین مسلمین چنانچه سید مرتضی رازی
میفرماید تمام از اهل سنت و جماعت بوده اند بعد کم کم سرایت کرده در میان فرق شیعه جاری گردید
مثل بعض از فرق کیسانیه که سلسلهٔ از برای خود ترتیب داده منتهی بمحمد بن الحنفیه نمودند و ملاحده
از اسمعیلیه بعد از بروز شان این رشته را موافق با طریقهٔ خود دیده ترتیب سلسله داده منتهی بمحمد بن
اسمعیل نمودند خلاصه هر کس دید هر چه خواست از زیر بار تکلیف بیرون رود خود را در سلک تصوف و اهل
باطن کشانید تا اینکه کم کم بازار ایشان رواج گرفته دکان جمع آوری مرید و راه تحصیل معاش قرار دادند
و بعضی از شیعیان اثنی عشری نیز که طالب ریاست بودند و تن زیر بار زحمت علوم دینیه نیز نمیدادند
تا دارای ریاست حقهٔ حقیقیه شوند مانند علماء اعلام زیرا که معرفت احکام شرعیه و تحصیل تکالیف
الهیه در زمان غیبت و سد ابواب اصعب و اشق اشیاء است خود را داخل در این رشته نمودند لذا بسیاری
از این صوفی مسلکان امامیه ابتداء داخل در رشتهٔ تحصیل علم میشده اند بعد که دیده این رشته زحمت فوق
العاده میخواهد و خود مرد این میدان نیست بدروازهٔ تقدس و تورع و تزهد زده که اینها علوم مجازی

ذکر حالات اسمعیلیه

ظاهر است و باید تحصیل علم حقیقی باطنی نمود اینستکه دکان ریاست و جمع آوری مرید بدون زحمت
تحصیل معرفت فراهم مینمایند و اسم از طریقت و عرفان میگذارند عاذنا الله من شرهم مخفی مباد بر برادران
دینی که حقیر در تمام این رشته ها قدم زدم مدتی در طریقه و مدتی (آقاخانیه) در رشته بهائیه و زمانی با حضرات ملا
سلطانی و بعضی دیگر از طوایف صوفیه و دراویش بخیال اینکه بجائی خواهم رسید (گفتم مگر از کعبه نشانی
یابم) (دیدم که تمام راه ترکستانست) دانسته باشد که هر کسی بهر مرتبه رسید از طریق شرع مطهر رسید
باقی تمام کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء (رو مؤدب شو باداب شریعت مردوار) (تا گشاید از حقیقت
حق برخسارت دری) منت خدا را عز و جل که کمترین بنده اش را از گرداب ضلالت نجات داده و سالک
شاهراه هدایت گردانید (یک چند بیاقوت تر آلوده شدیم) (یک چندی بزمرد سوده شدیم) (آلودگی
بود ولیکن تن را) (شستیم بآب توبه آسوده شدیم) **تبصرة** مخفی مباد بر ارباب دانش و بصیرت که
تمام آنکسانیکه در مقام اضمحلال اسلام و ارتفاع احکام میباشند از فرق صوفیه و بابیه و ملاحدهٔ اسمعیلیه
و یهود و نصاری و غیرهم همیشه عداوت و دشمنی نسبت باهل علم و علمای اسلام اعمال مینمایند بواسطهٔ اینکه
اهل علم مزاحمت مینمایند آنها را در انجام مقاصد فاسدهٔ خویش چرا که اهل علم بمنزلهٔ شبان گله اند که اگر شبان
در بین نباشد اختیار تمام گله بعهدهٔ گرگ خواهد افتاد لذا تمام همت ایشان اینستکه علما را از بین برداشته
تا بلا مزاحم باشند خصوصا بعد از زمان حکم مرحوم میرزای شیرازی اعلی الله مقامه بتحریم دخانیات که الحق
برق چشم از تمام معاندین دین مبین برگرفت روز بروز بر عداوت آنها افزوده میشود و در مقام قطع نفوذ
کلمهٔ علمای اعلام میباشند گاهی بعنوان شیعی و سنی القای اختلاف مینمایند و گاهی باسم عرب و عجم فتنه میکنند
و زمانی بعنوان اشتراط و استبداد القای نفاق مینمایند و فعلا مدتیستکه قطع نفوذ کلمهٔ علمای اعلام را در این دیده اند
که طباع و قلوب عوام از مؤمنین را از اهل علم منزجر ساخته تا بواسطهٔ عدم رغبت عوام نفوذ کلمهٔ اعلام از
بین برداشته شده آنها بمقصود خویش نائل گردند اینستکه از طرق مختلفه در مقام هتک و ذم طلاب و
علما که عساکر مملکت اسلامیه اند هجوم آورده اند گاهی از راه کذب و بهتان که فلان عالم مال مردم را خورده
و فلان طلبه فعل حرام کرده چه بسا باشد مثلا در نواحی اصفهان یکی از اعادی دین خود را خراسانی قلم داده
بنا میکند بمذمت کردن علمای خراسان که من دیدم فلان عالم در خراسان چه کرد البته اهل اصفهان که از خراسان
خبری ندارند و این بدعاقبت هم که خود را مسلمان و اهل خراسان بقلم داده لابد تصدیق او خواهند نمود و
بالعکس و هکذا مثلا در هند مذمت علمای عراق و در عراق مذمت علمای ایران و غیر ذلک و گاهی بذل اموال

تبصرة لطیفة

تنبیه اول از فصل دوم

ولو بوسائط عدیده ببعضی از خود مسلمین که ابنای دنیا میباشند نموده تا سبّ وذمّ علما نمایند وکاهی از راه اینکه
با یکدیگر تواطؤ نموده بعضی از ایشان لباس اهل علم پوشیده مرتکب فعل قبیح میشود وبعضی دیگر مراقب
او شده فورا منتشر مید هد که ببینید این اخوند مرتکب فعل حرام میشود وهکذا باشکال مختلفه در مقام تضییع
اهل علم میکوشند نقل کردند در یکی از بلاد ایران یکی از دعات بهائیه در مجلسیکه انها محفل واسمعیلیه
جماعتخانه میکویند کتابی بیرون اورده که شاید علی ما نقل تبصرهٔ علامه اعلی الله مقامه بوده است کتاب وقف را
کرفته واحکام وقف را بیان نموده که وقف حبس مؤبّد است وجایز نیست کسی غیر از موقوف علیه انرا تملّک
نماید ومنافعش باید بمصرف موقوف علیهم شود غیر را نرسد تصرّف در ان نماید وهکذا از احکام وقف بعد
روی نموده بحضار مجلس که این کتاب مال یکی از رؤساء شیعه است واین احکام مذهب ایشانست ولی علماء
ایشان عمل بانها نمیکنند از جهة اینکه فلان عالم در فلان محلّ فلان موقوفه را تملّک نموده وفلان ملا در فلان بجا
منافع فلان موقوفه را بموقوف علیهم نداده وهکذا از اینکونه مقدّماتیکه تمام یا غالب انها بهتانست بعد را
نتیجه میکیرد که این مخالفتهای احکام مذهب خود را کشف مینماید از بطلان اصل طریقه ومذهب ایشان
وحقانیت طریقهٔ ما انتهی ملاحظه نمائید این مقدّمات با نتیجهٔ که کرفته است اوّلا نتیجه را مبتنی کرده بر
مقدّماتیکه بعضی از انها غیر مسلّم بلکه مسلّم البهتانست که فلان عالم چه کرده الخ صرف دعوی است و
ثانیا بر تقدیر صدق دعوی چه ملازمه ایست بین عصیان ومخالفت احکام مذهبی وبطلان ان مذهب پس
اکر بنا باشد مخالفت احکام الهی موجب بطلان احکام شود اوّل مخالف ابلیس لعین بود که امر بسجدهٔ ادم را
مخالفت نمود پس لازم اید که امر حضرت حق بسجده باطل باشد وثالثا لازمهٔ صدق این ملازمه اینستکه از اوّل
عالم هیچیک از انبیاء دینشان بحق نباشد وتمام باطل باشد از جهة اینکه هر کس اجمالا میداند که در میان هر امتی
عصیان بوده است پس لازم اید بطلان جمیع ادیان حتی طریقه ومذهب خود این شخص مکر اینکه بکوید طریقهٔ ما
ارخاء عنان نفس امّاره است پس در طریقهٔ ما مخالفتی نیست ورابعا چه ملازمه ایست بین بطلان مذهب
شیعه وحقیقت طریقهٔ این شخص افسوس که انسان نان کندم خورده باشد ومذهبش را باینکونه اکاذیب و
بهتان اثبات نماید حکایت بهائیها حکایت تنها قاضی رفتن است والّا چرا از مجلس علما طفره میروند وحاضر
نمیشوند از برای صحبت مذهبی چنانچه روزی در مشهد مقدس میرزا محمد جبرئیل الله کفت که اقا میرزا احمد مروّج
از طرف عشق اباد تشریف اورده ذکر خیر شما را در نزد او نموده ام بسیار مسرور شده فرمودند میل دارم با ان جوان
نازنین ملاقات حاصل کرده خلاصه روز معیّنی را بنا شد برویم نزد میرزا احمد ونفر سیّد از اهل علم بداعی

حکایت میرزا احمد مبلغ بابیها

ذکر بعضی از امور متعلق ببابیه

گفتند فلانی خوبست ما را هم بعنوان هم مسلکی همراه خود برده باشی بالأخره بمصاحبت آن دو نفر سید جلیل رفتیم
در کوچهٔ باغ عنبر منزلیکه محفل انها و محل دعوت میرزا احمد بود جماعتی در انجا حاضر بودند پس از تجلیلات
و تعارفات زیادی میرزا احمد شروع در صحبت نمود رشتهٔ سخن را کشانید در مسئلهٔ معراج پیغمبر ص و بیان
اینکه معراج پیغمبر ص روحانی بوده است نه جسمانی از جهت اینکه معراج جسمانی محالست و هکذا از اینگونه مطالب
غیر مربوط در بین یکی از آن دو نفر سید که همراه بودند طاقت نیاورده در مقام اثبات معراج جسمانی برآمده
بمثل آفتاب بر حضار مجلس روشن نمود که معراج پیغمبر ص جسمانی بوده است میرزا احمد و تابعین وی مبهوت شده
تا آخر مجلس هیچ تکلمی ننمودند شاهد مطلب در اینجاست که فردای آنروز جبرئیل آمده پیغام آورد که آقا میرزا
احمد میفرمایند جناب شیخ با آقای کوچکی تشریف بیاورند و آن سید بزرگی نیایند ای بیچاره از معرفت آواره
اگر طریقهٔ تو واقعیتی دارد چرا وحشت داری از آمدن سید بزرگی پس معلوم میشود جنابعالی سارق و راه زن
میباشی که چهار نفر عوام را در خفا مسخره نموده فریب میدهی از جهت اینکه دنیا خود را معمور داشته باشی والا
دعوت بسوی حق در همه جا با همه کس باید فرقی نداشته باشد و کذا یکی از سادات اهل علم خراسان نقل فرمودند
که در سال گذشته که سنهٔ ۱۳۴۵ باشد سید عباس نامی که از دعات عمدهٔ بهائیه است و گمان ندارم که فعلاً بهتر
از او داشته باشند از جهت فصل سفری از عشق آباد آمده مشهد مقدس یک شب با دو نفر دیگر رفتیم در منزل او
از برای صحبت مذهبی بالأخره مجاب شد بنحویکه نطقش بند آمده قادر بر تکلم نبود بنا شد فردای آنشب هم یک
مجلس مذاکره نمائیم تا اگر شبهه در بین باشد بکلی مرتفع شود فردا را بر حسب وعده علی الطلیعه رفته دیدیم
شبانه جای خالی نموده بطرف عشق آباد گریخته است البته اینها خود بهتر میدانند که چیزی در بساط ندارند
سعدی (ای تهی دست رفته در بازار) (ترسمت بر نیاوری دستار) لذا طفره میروند از مذاکرهٔ علمی با علمای اعلام
باری غرض اینستکه این طوائف تمام اهتمامشان اینستکه اهل علم را از نفوذ کلمه انداخته تا در انجام مقاصد
خویش بی مزاحم باشند پس در این زمینه باید اهل علم مواظبتشان بیشتر و عوام از مؤمنین هم زعماً لانف معاندین
احترام علما را زیاده بر این داشته باشند نه اینکه مثل بعضی از مؤمنین ساده دل که از معاندین شنیده مذمت
میکنند و هم یاد گرفته میگویند من اعتقادم برگشت از طریقهٔ شرع چرا که فلان طلبه یا فلان ملا فلان کار کرده
یا مال فلانکس را خورده لذا من عقیده‌ام از این طریقه برگشته است ای ساده دل اگر ایمان تو کامل است و اعتقاد
بقیامت داری فلان آخوند لو فرض مال غیر را خورده چشمش کور شده عقاب بکشد بر تو چه ضرری وارد آمده که
باید رفع ید از طریقهٔ خود نمائی و بر تقدیریکه مال تراهم خورده باشد ای بیچاره مال ترا که آخوند صاحب گرفته

حکایت سید عباس مبلغ بهائیه با ملا اختر

نصیحت مشفقانه

دیانت را

ذکر بعضی رسوم آقاخانیها

دینت را هم که تو خود زیر پا نهادی بدست خود خود را مصداق خسر الدنیا والآخره نمودی اینها نیست مگر
از ضعف ایمان و وساوس شیطان کسی گمان نکند که اگر داخل یکی از این مذاهب شد اموالش محفوظ خواهد
بود نه والله بانحاء عدیده و اشکال مختلفه اخذ اموال مردم مینمایند بلکه اصل اساس اینها از برای اخذ
اموال شده است چنانچه از طایفهٔ اسمعیلیه مشاهده شده است مثلاً یکی از طریقه اخذ اموال مینمایند
اینستکه سالی یکمرتبه مقداری نخود و کشمش و نان خشک خرد چوبردار میاورند که این سرکار یعنی سلطان
محمد نوهٔ آقاخان محلاتی دعا خوانده بر آن دمیده هر کس بخورد تا سال اینده از بلاها ایمنست بهر یک چند
دانه میدهند انوقت این دعا باز دارد هر کس هر قدر متمکن است از پول و گوسفند و گندم و النو و غیر ذلك
باید کوتاهی نکند طریق دیگر ایشان اینستکه شب در جماعتخانه جمع میشوند یکی از بزرگان ایشان یک
بشقابچه الو یا سنجد و نحو ذلك میاورد که این سرکاریست یعنی نذر سلطان محمد است کیست که این را خریدار
شود یکی میگوید من دو قران میخرم دیگری میگوید من پنج قران میخرم ثالثی ده قران و هکذا بسا باشد این
بشقابیکه دست بلندش ده سیر سنجد دارد بیک بازی پنج تومان ده تومان در بازار مردم میبندند اینها
پنج قران ده قران جمع مینمایند خبر ندارند که سرکار در لندن بیک کاغذ انداختن پنج هزار ده هزار روپیه
برباد فنا میدهد و دیگر از ادا ایشان اینستکه هر کس هر چه داشته باشد عشرش مال سرکار است ولو ده
عدد تخم مرغ داشته باشد و غیر از ان هیچ نداشته باشد یکعدد را خواهی نخواهی باید بدهد بسرکار [illegible]
هستند در بمبئی که معروفند بطایفهٔ خجه جمعیت زیادی هستند از قراریکه نقل میکنند یک محله بمبئی منحصر
بانها است اینها اول آقاخانی بودند حال برگشته اند شیعه شده اند کسی از انها نقل میکرد که رسم آقاخانیها
براینست هر کس عروسی میکند عروس در شب اول نذر سرکار است انوقت سرکار هم بر حسب استعداد داماد
صد یا دویست یا پانصد یا هزار روپیه عروس را بداماد میفروشد حاج حسینقلی جدید الاسلام در منهاج
الطالبین خود از شخصی که مدتی در بمبئی در ادارهٔ آقاخانیها بوده نقل میکند و ما نیز عین عبارات منقوله او را
ذکر مینمائیم از جملهٔ انها اینست که میگویند هر کس از مرده بمیرد باید صاحب مرده شصت و پنج روپیه
بصندوق آقاخان برساند ولو در مشرق یا مغرب باشد ولو گدای سائل بکف باشد باید اهل مرده شصت و پنج
روپیه تسلیم کند بصندوق بعد مرده دفن شود و هر که زن دارد از مریدهای آقاخان آن زن هر چهل شب یکشب
حق آقا است نه در مباشرت بلکه بشوهرش حرام است الا حق آقا را شوهر بخرد بمبلغیکه آن زن رضا شود اینستکه
هر چهل شب یک شب آن زن در طاق رفته در را برروی خود میبندد تا صبح و بان استقامت و سر در خود مباهات

میکند

میکند بنزد اقران خود با که مبلغی از شوهر گرفته بهای انشب بصندوق اقاخان رسانده و لو بود مشرق زمین شد
وکیل معین دارند و در وقتیکه یکی از مریدان اتفاقاً حاجت روا شود بیا ببین چه روپیه نثار بهاء و جانفشانیها
میکنند که چشمی ابر اندیده و چون امر اقا است که با عجمها بسیار مخالطه نکنند باینجهه بسیاری از اسرار ایشان
ظاهر نمیشود الا ببعضی از ایشان که برگشته اند حتی یکروز از یکی از بزرگان مرتده اینها از اصول توحید
ایشان سؤال کردم گفت حقیقة من غیر اقاخان را نمیشناسم از او دعای طلسم خواستم این را بمن داده دیدم
یک وصله طلا است مدور در یک روی آن نوشته بود

علی الله آقاخان

و در روی دیگرش نوشته بود

علی محمد رسول الله علی شاه

انتهی کلام منهاج

وکذا حضرت بهائیه از جمله اخاذی شان اینستکه عباس افندی را بعد از مردن در میان صندوق بلوری گذارده اند بهیئت
شخص جالس و سالی مبالغی از مردم گرفته صرف روغن مخصوصی میکنند و ببدن او میمالند تا متلاشی نشود
و این را معجزهٔ او قرار داده اند هر کس خواسته باشد تماشای او برود مبلغی از او میگیرند و از جمله راه دخل ایشان
اینستکه جناب بها میگوید حکم زانی و زانیه اینستکه باید هر یک نه مثقال طلا بدهند ببیت العدل و اگر دو
مرتبه مرتکب زنا شدند هیجده مثقال بدهند و در مرتبه سیم سی و شش مثقال و هکذا الحاصل شما گمان نکنید
که اینها از برای اموال شما ها دل سوزی مینمایند بلکه غرض ایشان سلب اعتقاد شما ها است از علمای خودتان
تا اینها مقصد خود شانرا انجام داده باشند خداوند عالم ما را حفظ فرماید از فتن اخر الزمان بمحمد و اله الامجاد

تنبیه دویم

در ذکر القابیکه از برای ملاحده اسمعیلیه نقل نموده اند و در بیان جهت تاسیس این اساس باطل است بدان
اینکه القاب کثیرهٔ از برای اینطایفه ذکر نموده اند شاید عددش از ده متجاوز باشد از جمله اینها باطنیه است و
قرامطه است و مزدکیه است و اسمعیلیه اما اینها را باطنیه میگویند از جهة اینکه قائلند باینکه از برای هر ظاهری
باطنی و از برای هر تنزیلی تاویلی است و میگویند ظاهر بمنزلهٔ پوست است و باطن بمنزلهٔ مغز و این ایه را دلیل
گیرند باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب و بالجمله میگویند از برای قران و اخبار و کلیه تکالیف
باطن و تاویلاتیست مثل اینکه میگویند وضو عبارتست از موالات امام ایشان و تیمم عبارتست از اخذ
احکام ایشان از ماذون و صلوة عبارتست از ناطق و مراد از ناطق رسول است در نزد ایشان چنانچه خواهد
امد و روزه اشاره است باینکه هر چه مقتدای ایشان گوید و هر چه کند از زندقه و فواحش و غیر آن خاموش
باشی و عیب جوئی نکنی و از حق و صواب دانسته در هیچ حال منکر او نشوی و چنان مطیع باشی که اگر گوید

خودرا هلاک سازد در حال هلاک سازد و گویند حج عبارتست از قصد کردن خدمت پیشوای ایشان و
هر که را قدرت باشد لازم و واجبست تشرّف خدمت او و لذا آنکسانی از اینها که در ایران و حدود خراسان از
طرف بندر عبّاس که در جنوب ایران واقعست میروند بمبئی از برای تشرّف خدمت سرکار و لکن اغلب
سرکار را ندیده مراجعت مینمایند و میگویند محرّمات عبارتست از کسانیکه ایشانرا دشمن باید داشت و
احتلام عبارتست از افشای سرّی از اسرار ایشانرا در نزد غیر اهل طریقهٔ ایشان و غسل عبارتست از تجدید
عهد و زکوة عبارتست از تزکیهٔ نفس بمعرفت طریقهٔ ایشان و کعبه عبارتست از ناطقین سبعه چنانچه
ذکر خواهد شد یعنی هر ناطقی در زمان خود کعبهٔ امّت خود میباشد و باب کعبه عبارتست از وصیّ
اوّل از هر نبی که او را در اصلاح خودشان وسوس میگویند و میقات و تلبیه اجابت دعوتست
از داعی و هفت شوط طواف بالبیت عبارتست از موالات ائمّهٔ سبعهٔ ایشان و میگویند جنّت عبارتست
از راحت ابدان از تکالیف و اباحهٔ محارم و اباحهٔ جمیع ما خلق فی الدّنیا لقوله تعالی فی قصّهٔ ادم
و حوّا و کلا منها رغدًا حیث شئتما و لا تقربا هذه الشّجرة و میگویند مراد از شجرهٔ منهیّه موسی بن جعفر
و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین است و میگویند آتش جهنّم عبارتست از مشقّت ابدان
بمزاولت تکالیف و در عمل کردن باین تکالیف هلاکت و شقاوتست که خداوند عالم عذاب میکند باین تکالیف
قومی را که معرفت بحق ندارند و قبول حق نمینمایند یعنی طریقهٔ اینها را این تاویلات و خرافات اینها را حاجی
نوری قدّه در فوائد مستدرک و شهرستانی در ملل و نحل و سیّد مرتضی رازی قدّه در تبصرة العوام نیز ذکر
نموده اند و در تنبیه اوّل ذکر شد که ملا محمّد یزبادی میگفت هر کس نماز بخواند طوقی از آتش در گردنش میافکند
و کذا گذشت خرافاتیرا که محی الدّین در تفسیر خود مرتکب شده است **و امّا** اینها را قرامطه میگویند از
جهت اینکه قرمط بکسر القاف و المیم و سکون تا بینهما معنا الغیر تقارب الشئ بعضه من بعض و چون حمدان که
یکی از مؤسّسین این اساس بوده قدّش و پاهایش کوتاه بوده و در وقت راه رفتن قدمها کوچک برمیداشته
لذا ملقّب شده بقرمط و اینها را قرامطه میگویند از جهت اینکه منسوب باو هستند **و امّا** اینها را مزدکیه میگویند
از جهت اینکه مؤسّسین این طریقه از اتباع مزدک مجوسی بوده اند چنانچه در تنبیه بعد ذکر میشود **و امّا**
اینها را اسمعیلیه میگویند از جهت اینکه سر نفر از رؤسای اینها خود را نسبت بمحمّد بن اسمعیل میدادند و
میگفتند ما اولاد محمّد بن اسمعیلیم چنانچه در تنبیه بعد ذکر میشود و همچنین القاب دیگر نیز از برای اینها ذکر
کرده اند مثل خرّمیّه و سبعیّه و بابکیّه و محمّره و در نواحی بلخ و حدود چین اینها را غلات میگویند

ورده کلا اردشت از حدود مازندران اینها را خواجگی میگویند و اما جهت تأسیس و اختراع اینها این اساس
باطل را چنانچه سید جزائری قدس سره در انوار میفرماید این بوده که چون اسلام قوت گرفته و مسلمین استیلا
بر تمام بلاد پیدا نمودند مجوسیه که در اطراف و نواحی فارس بودند اجتماع نموده گفتند حال که نمیتوانیم مسلمین را
بشمشیر دفع نمائیم بهتر آنستکه خود را بلباس اسلام در آورده احکام و شرایع اسلام را تأویل نمائیم بنحویکه
منطبق بر قواعد مذهب و طریقهٔ خود ما باشد و ضعفای مسلمین را باین حیله فریب داده تا سبب اختلاف و
اضطراب کلمهٔ مسلمین فراهم شده نتوانند بر ما غلبه پیدا نمایند این بود که بنا نمودند بتأویل احکام چنانچه
ذکر شد و معلوم استکه معاندین دین در هر زمان و مکانیکه میخواهند القای اختلاف بین مسلمین نمایند
طرف را ضعیف شده تا قوی را از پا در آورند ولذا اکثر نفر از مؤسسین را از اولاد محمد بن اسمعیل قرار داده
و بقیه دعوت بسوی اینها میکردند و اسم خود را اسمعیلیه گذارده بودند و باین سبب اخلال در دین و مملکت
مسلمین از شیعه و سنی مینمودند و تمام همت را کماشته بودند بر القاء فساد و عناد بین مسلمین لذا اجهاراً سب خلفا
مینمودند و میگویند مراد از قوله تعالی اذ قال للانسان اکفر ابوبکر و عمر است و هر جائیکه از قرآن ذکر فرعون
و هامان شده است اشارت بابابکر و عمر است و کذلك شجرهٔ منهی عنها را میگویند مراد موسی بن جعفر و اولاد
او است و جملهٔ آیات و احادیث را باین گونه تأویل مینمایند خذلهم الله تعالی و جعلهم فی اسفل درك من الجحیم

تنبیه سیم

در ذکر تعداد و بیان اسامی مؤسسین این اساس باطل است بدان اینکه کسانیکه جمع شده تأسیس این طریقه
نموده اند شش یا هفت نفر بوده اند یکی عبدالله بن میمون القداح بوده چنانچه سید مرتضی ابن الداعی
الرازی در تبصرة العوام میفرماید و صاحب سوسنه سلیمان در سوسنهٔ خود میگوید و مهارت تامّی در علوم
فلسفه و طبیعیات داشته چنانچه سلیمان در سوسنه اش میگوید و کاد ان یطّلع علی جمیع مقالات الخلیقة و مدعی شد
که من عبدالله بن محمد بن اسمعیلم و اکثر قواعد این طریقه را او جعل نمود و لکن نسبت این دعوی بعبدالله بن میمون
خیلی بعید است از جهة اینکه عبدالله در زمان حیوة اسمعیل ملازمت تامّی با اسمعیل داشته است و بعد از
فوت اسمعیل نیز ملازمت محمد بن اسمعیل مینموده و بعضی اخبار نیز از حضرت صادق ع نقل نموده و بعضی از
علما مثل علامه قده او را از ثقات شمرده اند بلکه بعضی اخبار از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده است از آنجمله
میگوید حضرت باقر ع از من سؤال فرمودند که شما چند عدد هستید در مکه گفتم چهار عدد فرمودند انکم نور الله
فی ظلمات الارض اگرچه از خود این خبر وقع فی القلب شیء لان تزکیة المرء نفسه قبیح و بعضی از علماء هم قدح او نموده اند

تنبیه سیم از فصل دوم

چنانچه علامه قدس از کشی نقل میفرماید الحاصل غرض اینستکه عبدالله بن میمون اگر اکثر سنا از محمد بن اسمعیل
نباشد قطعاً اقل سنا نیست پس چگونه مدعی میشود که من پسر محمدم **و اما** بنا بر انچه سید مرتضی رازی میفرماید
استبعادی ندارد از جهت اینکه میفرماید بدانکه عبدالله بن میمون القداح که واضع این کفر بود ملازم اسمعیل بن
جعفر ع بوده و چون اسمعیل بمرد او را پسری بود محمد نام عبدالله همچنان ملازمت او مینمود و چون منصور
دوانقی صادق ع را زهر داد عبدالله محمد بن اسمعیل را برگرفت و بمصر رفت چون محمد وفات یافت او را کنیزکی بود
حامله عبدالله او را بکشت و کنیزک خود را بجای او نشاند و چون ان کنیزک زائید پسری آورد او را دلقم بیاموخت
و گفت این پسر محمد بن اسمعیل است و چون بزرگ شد گفت این امامست و قومی از ملوک عجم تابع وی شدند[١]
و بدین تلبیس خلق بسیاری گمراه کشتند و کیف کان این شخص را یکی از مؤسسین این طریقه شمرده اند و یکی
از موارد یکه ممکن است امر بر بعض اهل تواریخ مشتبه شده باشد اینجا است چنانچه در اخر فصل اول اشاره شد
از جهت اینکه عبدالله مشتبه شده بعبیدالله مهدی **و دیگری**[٢] از رؤسای این طریقه یحیی بن کرویه
است چنانچه صاحب کتاب عمدة الطالب نقل مینماید و ادعا نمود که من محمد بن عبدالله بن محمد بن اسمعیلم
سیم برادر یحیی حسین بن کرویه و ادعا نمود که من احمد بن عبدالله بن محمد بن اسمعیلم و معروف بود بصاحب
شامه این سه نفر مدعی شدند که ما از اولاد محمد بن اسمعیل هستیم و حال انکه ظاهراً اتفاق باشد بین ارباب
تواریخ بر اینکه از برای محمد بن اسمعیل دو پسر بیش نبوده یکی اسمعیل ثانی و دیگری جعفر شاعر و خلفای مصر
ظاهراً از اولاد جعفر شاعر بوده اند والله العالم **چهارم** از رؤسای باطنیه حمدان بن اشعث بوده است
پنجم از انها ابو سعید حسن بن بهرام جنابی بوده منسوب الی الجنابة و هی بلدة من اعمال الفارس متصله
بالبحرین و کذا الهجر بلدة فی هذه النواحی و هما من نواحی الاحسا علی ما حکی ابن خلکان **ششم** از مؤسسین
ابو طاهر سلیمان بن ابی سعید بوده و ظاهراً غیر این شش نفر یکنفر دیگر هم داشته باشند که اسم و معلوم نیست
چنانچه در تنبیه بعد بیان خواهد شد و هو سابعهم این اشخاص از معاریف مؤسسین این طریقه بوده اند
و اینها بعضی اهوازی و بعضی بیضاوی و بعضی جنابی تمام از نواحی فارس بوده اند و غیر از عبدالله بن میمون

تنبیه چهارم

بقیه از فرق مزدکیه بوده اند

در ابتدای طلوع و ذکر وقایع واقع شده از اینطایفه است در نواحی عراق و شامات و حجاز بدان اینکه ابتدای
طلوع اینها چنانچه ابن اثیر جزری در جزء سابع از کامل خود میگوید در سنه ٢٧٨ از هجرت بوده و صاحب
سو سنه در سنه ٢٦٤ گفته است که هجده سال یا سی و دو سال قبل بر ظهور عبدالله مهدی در افریقیه بوده است

[١] ظاهراً مراد از ملوک عجم خلفای الموت بوده باشند ١

[٢] و جمعی از نسل این ملوک مصر و اسکندریه و مغرب شدند پس از ان در عالم پراکنده گردیدند و اول کسی از ایشان که با مارت نشست مهدی بود الی اخر کلماتش قدس الله روحه الشریف ٤

ذکر وقایع مؤسّسین طریقهٔ اسمعیلیه در نواحی عراق

واوّل کسیکه از اینها طالع شد شخصی بود خوزستانی از انجا امده در نواحی کوفه موضعیکه انرا نهرین
میکفتند بعضی کفته اند عبد الله بن میمون بوده است و بعضی دیکر کفته اند حمدان قرمط بوده است ولی
ابن اثیر میکوید این شخص مادامیکه در عراق بوده است اسم خود را باحدی اظهار نکرده بلکه معروف بوده است
بلکه معروف بوده است بانکسیکه در خانهٔ کرمیته بوده از جهة اینکه این شخص مدّتی را مریض و در حال
ناخوشیش در خانهٔ کسیکه اسم او کرمیته بوده است منزل داشته و لذا هر وقت کسی میخواست اسم و را ببرد
و معرفی او نماید میکفت انکسیکه در خانهٔ کرمیته مریض بوده است بهرحال این شخص انوقتیکه وارد عراق شد
تماما روزها را روزه و شبها را بنماز بسر میبرد و از برای معاشش کاهی زنبیل بافی و کاهی باغبانی نموده و هیچ
خانه و منزلی از برای خود اختیار نکرده تمام طریقهٔ تزهّد و تورّع بیشه نموده تا باندک زمانی خلق کثیری را فریفتهٔ
خود نموده و مردم را دعوت بسوی اولاد اسمعیل میمنود و مرادش یحیی بن کرویه بود که اسم او را محمد بن عبد الله
بن محمد بن اسمعیل کذارده بودند الحاصل جمع کثیری باو کرویدند و دوازده نفر تعیین نموده انها را نقباء خطاب
مینمود و میکفت مثل شما مثل حواریین عیسی بن مریم است و از برای هریک دستور کاری معیّن کرده بود و مدّتی را بهمین
منوال در نواحی کوفه بسر برده بعد حرکت بسمت شام نموده دیکر از حالاتش چیزی در دست نیست **وبعد**
و بعد از او احمد بن اشعث معروف بقرمط در عراق قائممقام او شد و مشغول شد بنشر دادن احکامیرا که جعل
کرده بودند من جمله کتابی بیرون اورده که در ان نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم یقول الفرج بن عثمان و
هو من قریة یقال لها نصرانه داعیة المسیح وهو عیسی وهو الکلمة وهو المهدی وهو احمد بن عبد الله بن محمد بن اسمعیل
وهو جبرئیل و ذکر ان المسیح تصوّر له فی جسم انسان وقال له انّک الداعیة وانّک الحجّة وانّک الناقة وانّک الدابة
وانّک یحیی بن زکریا وانّک روح القدس و عرّفه انّ الصلوة اربع رکعات رکعتان قبل طلوع الشمس و رکعتان
بعد غروبها وانّ الاذان فی کلّ صلوة ان یقول المؤذّن الله اکبر ثلاثا اشهد ان لا اله الّا الله مرّتین اشهد انّ ادم
رسول الله و نوح رسول الله و ابرهیم رسول الله و موسی رسول الله و عیسی رسول الله و محمّد رسول الله و
احمد بن عبد الله رسول الله ثم یقرء فی کلّ رکعة الاستفتاح وهی المنزل علی احمد و القبلة الی بیت المقدس و
انّ الجمعة یوم الاثنین لا یعمل فیه شیء و السورة الحمد لله بکلمته و تعالی باسمه المتخذ لاولیائه قل انّ الاهلّة مواقیت
للناس ظاهرها لیعلم عدد السنین و الحساب و الشهور و الایام و باطنها اولیائی الذین عرفوا عبادی سبیلی اتقونی
یا اولی الالباب و انا الذی لا اسئل عمّا افعل و انا العلیم الحکیم و انا الذی ابتل عبادی و امتحن خلقی فمن صبر علی بلائی
و محنتی و اختباری القیته فی جنّتی و اخلدته فی نعمتی و من زلّ عن امری و کذّب رسلی اخلدته مهانا فی عذابی و اتممت

در بعضی از نسخ محمد بن الحنفیه با رد ظاهر اشتباه شده است

تنبیه چهارم از فصل دویم

اجلی واظهرت امری علی السنة رسلی وانا الذی لم یعل علی جبار الا وضعته ولا عزیز الا ذللته ولیس الذی
اصرّ علی امری ودام علی جهالته وقالوا لن نبرح علیه عاکفین وبه موقنین اولئک هم الکافرون ثم یرکع و
یقول فی رکوعه سبحان ربی رب العزة وتعالی عما یصف الظالمون ویقولها مرتین ثم یسجد ویقول فی سجوده
الله اعلی الله اعلی الله اعظم الله اعظم ثم یقوم ویاتی بالرکعة الثانیة بهذه الکیفیة واز جمله احکام این کتاب
اینستکه النبیذ حرام والخمر حلال ولا غسل من الجنابة وگذشت اینکه میگویند غسل عبارتست از تجدید عهد
ونیز گذشت اینکه ملا محمد میگفت خروج منی از انسان علامت اینستکه مرتبه کمالرا دارا شده است واثر کمالرا
نتوان بغسل زائل نمود ذکر اعتقادات ایشان تفصیلا خواهد آمد انشاء الله ودر سنه ۲۷۹ ظاهر شد ابی سعید
جنابی در بلاد بحرین وجماعتی دور وبرا گرفتند از اعراب وبسیاری از مردم را ببذل اموال واطعمه تابع خود
گردانید وکسانیکه اطاعت وی نمیکردند امر بقتل وغارت آنها مینمود تا اینکه کارش بالا گرفت واراده
بصره نمود در زمان خلافت معتضد بالله عباسی معتضد جیش عظیمی ترتیب داده بسرکردگی عمرو غنوی
مقاتله شدیدی بین ابی سعید وعباس واقع شد اخر الامر عساکر عباس منهزم شده عباس وجمع کثیری از
اتباع او اسیر دست باطنیه گردیدند ابی سعید تمام اسیران را کشته وسوزانید وعباس را بعد از چندی
رها نموده گفت برو حال خود را از برای معتضد بیان نما واین واقعه در اخر شعبان بوده است ودر سنه ۲۸۱
یحیی بن کرویه قصد نواحی قطیف کرده آن نواحی را مسخر نموده واکثر تردد یحیی در قبائل قیس بوده است شخصی
معروف بابراهیم صایغ از ملازمان ابی سعید جنابی بوده از او نقل کرده اند که وقتی یحیی وارد شد برای سعید
طعام حاضر نمودند بعد از طعام خوردن ابی سعید از حجره بیرون شده زوجه خود را امر نمود وارد بر یحیی شود
وخواهش او را اجابت نماید واین مطلب استبعادی ندارد از جهت اینکه در تنبیه اول گذشت که طریقه مزدکیان
بر اباحه نساء واموال بوده بر عموم مردم وکذا در معنی باطنیه گذشت که اینها میگویند جنت عبارتست از
اباحه محارم وجمیع ما خلق فی الدنیا چنانچه حاجی نوری قده در فوائد مستدرک از شیخ حسن بن موسی النوبختی
نقل میفرماید بهر حال یحیی در زمان خلافت مکتفی بالله عباسی بوده مکتفی عسکر کثیری ترتیب داده بامارت
محمد بن سلیمان بعد از قتل وقتال زیادی یحیی کشته شد بعد از او برادرش که اسم او را احمد بن عبدالله بن محمد
بن اسمعیل گذارده بودند واو را ذکرویه نیز میگفتند بجای برادر قرار گرفت ودر سنه ۲۸۹ ذکرویه روانه شد
باطراف شام ودر آنجا جمع کثیری باو ملحق شدند بنای تاخت وتاز گذارده اموال مردم را تاراج میکردند و
در سنه ۲۹۳ عبدالله بن سعید مکنی بابا غانم از عراق حرکت نموده در شام بذکرویه ملحق شده ودر سنه ۲۹۴ ذکرویه

واتباعش سر راه بر حاج گرفته بیست هزار حاج را کشتند وتمام اموال انها را گرفتند ودر سنه ٣٠١ ابی سعید
جنابی بدست خادم خود در حمام کشته شد وقائم مقام ولدش ابو طاهر سلیمان بن ابی سعید وچون زمان
طلوع ابو طاهر مصادف افتاد با زمان خلافت عبید الله مهدی که اول خلفای علویین بود در افریقا ابو طاهر
خواست تا اختلال در روش اسمعیلیه نیز کرده باشد صلاح کار خویش را در این دید که در ظاهر دعوت
بسوی عبید الله مهدی نماید لذا طریقه ومسلکی را که خودشان جعل کرده بودند از کفر وزندقه بمردم القا
مینمود ومیگفت این طریقهٔ عبید الله مهدی است ومن بسوی او دعوت مینمایم وبدین حیله جمعی از اسمعیلیه را
نیز گمراه نمود واز جمله مواضعیکه ممکنست امر بر بعضی مشتبه شده باشد که میگویند خلفای مصر باطنیه بوده اند
چنانچه در اخر فصل اول گذشت این موضع است باری در سنه ٣١١ در ماه ربیع الثانی ابو طاهر با جمع کثیری
از باطنیه اراده بصره نمودند ودر شب از دیوار بالا رفته بغیر قتال بصره را بتصرف خود در اوردند وحاکم
بصره را با جمعی بقتل رسانیدند ابو طاهر هفده روز در بصره توقف کرده وتمام این مدت را مشغول حمل اموال
واثقال بودند بسوی بلد خود ودر سنه ٣١٢ سر راه بر حاج گرفته تمام اموال حاج را حتی شتر ومرکوبیکه داشتند
تمام را گرفته وحاج را در بیابان قفر بی اب وعلف انداختند اکثر حاج از گرسنگی وتشنگی وگرمی افتاب تلف
شدند ونیز در این سال ابو طاهر وارد کوفه گردید در زمان خلافت مقتدر عباسی وخلق کثیری را بقتل رسانیدند
وانچه قدرت داشتند حمل اموال وثیاب وغیر ذلک از اشیاء نفیسه نمودند بسوی هجر که یکی از بلاد ایشان بوده
ودر سنه ٣١٥ نیز ابو طاهر با اتباع خویش بعد از قتل وقتال زیادی وارد کوفه گردیدند وکذا استیلا بر انبار
ورحبه پیدا نمودند ودر سنه ٣١٦ از رحبه قصد رقه نمودند ودر این سال نیز حریث بن مسعود که یکی از باطنیه
بود در واسط خروج نمود ونیز عیسی بن موسی که یکی از انها است در عین تمره که اسم موضعی است خروج نمود
ونیز در زمان طلوع ابو طاهر حلاج در بغداد خروج نمود وکذا خروج شلمغانی ورفتن او از بغداد بجدود
موصل در زمان ابو طاهر بوده وچون بنای قرامطه بر اختلال در دین اسلام بوده بهر نحویکه ممکن باشد
ابو طاهر بعد از اظهار حلاج الحاد وزندقه خود را کمال مساعدت وهمراهی از او مینمود ومردم را دعوت بسوی
او میکرد وکذا نسبت بشلمغانی همین گونه رفتار مینمود وانها را اسباب کار از برای خود قرار داده بود ولذا ابن
خلکان در وفیات خود میگوید نقلا عن امام الحرمین ان الجنابی توغل فی اطراف الاحساء ورجل اخر یقال له
الشلمغانی توغل فی اکناف بلاد الترک ورجل ثالث یسمی بابن المغیث الحسین بن منصور الحلاج ارتاد قطر البغداد
لان هولاء الثلاثة کانوا تواطئوا قلب الدولة والتعرض لافساد المملکة واستعطاف القلوب واستمالتها الخ

و در تنبیه اول گذشت که ملاحده دیزباد و قاسم باد اشعار و کفریات حلاج را احترام مینمایند بمثل مسلمین
که از کلام الله مجید احترام میکنند و در سنه ۳۱۷ یکروز یا دو روز قبل از یوم ترویه که اغلب حاج در مکه
معظمه جمع بودند ابوطاهر با اتباع خویش قصد مکه نمودند امیر مکه با جماعتی از اشراف در مقام دفاع بر آمده
بنای مقاتله گذاردند ابوطاهر غالب شده تمام را کشت و با عسکر خود داخل مکه شد بنای قتل عام گذاردند بر
هر کس از حاج و اهل مکه ظفر یافته تمام را بقتل رسانیدند حتی در مسجد الحرام و بسیاری خانه افکندند و کشتند که خون
جاری شد و تمام اموال حاج و اهل مکه را تاراج نمودند تا بکعبه راه کندند یکی خواست قلع میزاب کعبه
نماید سر از پیر شد افتاد بدرک واصل گردید پرده کعبه را بر گرفته در میان خودشان تقسیم نمودند حجر الاسود را
کندند بردند و در هجر که یکی از بلاد آنها بوده مدت بیست و دو سال در نزد آنها بود بعد مسلمین گرفته
بمحل خود بر گردانیدند چون رشته کلام باینجا انجامید خوب است خبر شریفی که مناسب این مقام و مشتمل است بر
معجزه حضرت حجه ارواحنا له الفداء ذکر شود تا باعث روشنی چشم و ثبات قلب شیعیان گردد مضمون
خبر قریب باینست شیخ طوسی قدس سره در کتاب غیبت میفرماید خبر دادند مرا جماعتی از ابی عبد الله الحسین بن
علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قده که او فرمود خبر دادند مرا جماعتی از اهل بلد ما که در بغداد بوده اند سالی را
که قرامطه در مکه خروج بر حاج کرده بودند اینکه پدرم خطی بابی القاسم حسین بن روح که یکی از وکلای
حضرت حجه بن الحسن عجل الله فرجه بوده است در بغداد نوشته بود که او از حضرت اذن بگیرد از برای سفر
حج بیت الله الحرام حسین بن روح مطلب را عریضه نمود توقیع مبارک از ناحیه مقدسه در جواب بیرون آمد
که صلاحی در این سفر نیست امسال حج را تأخیر نماید ثانیاً عریضه نمودند که این حج نذر معین و مقید باین سنه است
آیا جایز است تأخیر نمودن آن در جواب فرمودند اگر نذر معین و لابد است از رفتن پس تأخیر نماید و در آخر
ازمنه امکان با قافله اخیری حرکت نماید الحاصل میگوید من صبر نمودم بعد از اینکه چند قافله حرکت کردند
من در آخر ازمنه با قافله اخیری روانه شدم چون بمکه رسیدیم دیدیم یکروز قبل از رسیدن ما قرامطه بیرون
رفته بودند ما آسوده احوال مشغول اعمال حج شده پس از فراغ عمل بوطن خود مراجعت نمودیم باری چون خبر
غارت مکه در افریقیا بسمع عبید الله مهدی رسید و مردم شکایت ابوطاهر را در نزد او نمودند که ابوطاهر بسوی
تو دعوت میکند و اینگونه افعال شنیعه از او صادر میشود عبید الله مهدی خطی بسوی ابوطاهر نوشت مشتمل
بر لعن و ملامت ابوطاهر و انکار شدید بر او نمود که چرا کفریات و الحاد نمودی نسبت بما و دعات دولت ما
میدهید و شیعیان ما را بضلالت میاندازید و در سنه ۳۲۳ جمعی حرکت نمودند بعزم زیارت بیت الله چون بقرب

تا دستبرد رسیدند ابوطاهر واتباعش بر سر انها ریختند بسیاری را کشتند واموال تمام را غارت نمودند ودر
سنهٔ ۳۳۲ ابوطاهر کشته شده روانهٔ سقر گردید لعنة الله علیه وعلی من سلك مسلکه ودر سنهٔ ۳۶۰ درماه
ذی القعده باطنیه قصد دمشق نمودند ورئیس ایشان حسین بن احمد بن بهرام قرمطی بود تمام نواحی شام
ورمله را بتصرف خود در آوردند پس از انجا قصد مصر نمودند ودر زمان خلافت المعز لدین الله که چهارم
ز خلفای علویین بود وحروب عدیدهٔ شدیده بین انها وبین جوهر غلام معز واقع گردید اخر الامر باطنیه
غلبه نموده رسیدند بعین شمس که موضعی است قریب بباب قاهرهٔ مصر بالأخره تمام اهل مصر همت نموده
در یاری معز تا دفع باطنیه نمودند وانها را نگذاردند داخل مصر شوند ودر سنهٔ ۳۶۳ معز خطی نوشت بسوی
حسین بن احمد بن بهرام که حاصل مضمونش موعظه ونصیحت وبعد تهدیداتی هم نموده بود واو در
جواب معز بدین مضمون نوشته وصل کتابك الذی قل تحصیله وکثر تفصیله ونحن سائرون علی اثره
والسلام **بدان** انچه ذکر شد مجملیست از وقایع باطنیه در نواحی عراق وشام وحجاز وحاصل اینکه
کثیری از بلاد عراق وحجاز وشام وحدود مصر را تا باب قاهرهٔ مصر تمام را مسخر نمودند وخیلی عجب است از
کسانیکه با اینهمه عداوت وقتال بین خلفای علویین وباطنیه واقع شده چگونه میگویند خلفاء مصر باطنیه بوده اند

تنبیه پنجم

در ذکر وقایع واقع شدهٔ از انها است در صفحات جنوب ایران وحدود خراسان **بدان** اینکه در سنهٔ ۳۳۶
جمعی از باطنیه ظاهر شدند در ماوراء النهر در زمانیکه امارت ان نواحی در ید بغراخان بود ودر ان حدود
جمع کثیری بودند که انها را عطاء اللهی میگفتند وابناء عطا ملقب بمقنع ونحو اعتقادات انها غالباً موافق
بود با مسلك مجعوله باطنیه لذا تمام ملحق بباطنیه شدند چنانچه تفصیل این در تنبیه هشتم خواهد امد ان شاء الله
ودر سنهٔ ۲۹۶ جمع کثیری از باطنیه ظاهر گردیدند در قلعهٔ اصبهان ورئیس ایشان احمد بن عطاش بود واین قلعه
علی ما نقل ابن الأثیر فی الجزء العاشر من کامله قلعة بناها ملکشاه بتصویب دجلی رومی وکانت فی راس
جبل شاید در حدود کرمان بوده است باری این حدود را مسخر نمودند وسد طریق نمودند بین کرمان وقاینات
ومشغول شدند بغارت کردن اموال مردم تیران شاه ابن توران شاه که صاحب کرمان بود در مقام دفع انها
برآمده وقایع کثیره وحروب عدیدهٔ شدیده بین ایشان واقع گردیده وجمع کثیری از طرفین مجروح ومقتول گردیدند
ودر سنهٔ ۴۹۸ جمعی از ماوراء النهر وخراسان عازم بیت الله الحرام گردیده چون بحدود ری رسیدند شبانه در
وقت سحر باطنیه ریختند درمیان قافله هرقدر کشتند واموال تمام را غارت نمودند وچون این وقایع در زمانی

بود

بود که حسن صباح در الموت و شمال ایران دعوت بسوی خلفای مصر مینمود و باطنیه هم چنانچه گذشت خود را
معروف باسمعیلیه کرده بودند لذا امر بر مردم مشتبه شده شکایت احمد بن عطاش را بحسن صباح نمودند و
حسن تبرا نموده از افعال و طریقه احمد بن عطاش و در سنه ۵۰۰ احمد بن عطاش در قلعه شاد ذکه در نزدیک
اصبهان بود کشته گردید و سرش را روانه بغداد نمودند و در سنه ۵۴۹ و این زمانی بود که حسن بن محمد بن
بزرگ امید رودباری که اسمعیلیه حدود خراسان او را علی ذکره السلام میگویند ملحق بباطنیه شده و تمام اسمعیلیه
که در حدود ایران بودند داخل در طریقه مجوسیه نموده بود چنانچه در تنبیه هشتم ذکر خواهد شد انشاء الله
الحاصل در این سال باطنیه قصد خاف که از نواحی خراسان است نمودند و عدد ایشان هفت هزار بوده
فرخ شاه ابن محمود که حکومت آنجا در ید او بوده با امیر محمد ابن اتز در مقام دفع آنها برآمده جمعی از
باطنیه را کشتند باقی فرار نمودند و در سنه ۵۵۳ هزار و هفتصد نفر از باطنیه در میان ترکمان جمع
کثیری را کشته و اموال آنها را غارت نمودند الحاصل همین گونه مشغول غارت و تاخت و تاز بودند تا زمان چنگیزیه
که هلاکو خان اینها را قلع و قمع نمود چنانچه تفصیل آن در تنبیه یازدهم خواهد آمد انشاء الله تعالی

تنبیه ششم

در ذکر کیفیت دعوت و عهد گرفتن اینها است از تابعین خود بدانکه اینها از برای دعوت خود مراتبی قرار
داده اند چنانچه در کتاب سوسنه سلیمان نه مرتبه از برای دعوت اینها ذکر کرده است مفصلاً که بعضی
از آنها بعین عبارتش نقل مینمائیم و صاحب کتاب مختصر الفرق بین الفرق شش مرتبه از برای دعوت
اینها ذکر میکند ولی بطور اختصار و سید جمال افغانی در رساله که در رد دهریه نوشته است اشاره باین
مراتب مینماید و سید جزائری قدس سره در کتاب انوار نیز اشاره ببعضی از این مراتب میفرماید و همچنین حاجی نوری
قدس سره در فوائد مستدرک ببعضی از این مراتب اشاره میفرماید و آنچه را که در این کتب ذکر کرده اند غالباً
مطابق است با آنچه خود داعی از مضامین کلمات آقاخانیهای حدود خراسان شنیده ام و دعات این مراتب
بحسب ازمنه و امکنه مختلف میشود از جهت اینکه در بعضی ازمنه یا امکنه هر مرتبه در عهده یکنفر داعی است
و گاهی میشود که یکنفر یا دو نفر داعی متصدی تمام این مراتب میباشند و کذا مدعوین باصطلاح خود ایشان
برحسب استعداد و قابلیت ذو مراتبند بعضی دارای یکمرتبه و بعضی دارای دو مرتبه و هکذا تا برسد بآن
کسیکه معرفت بتمام مراتب پیدا کرده و از خواص محسوب میباشد مثلا نسبت بسلطان محمد نوه آقاخان محلاتی
که فعلاً رئیس یک فرقه نزاریه از فرق اینها است بعضی را اعتقاد بر اینستکه او سید عالم جلیل القدر است

باید وجوهات خود را باو بدهیم و بعضی میگویند او نائب خاص امام است و بعضی قائل بامامت او میباشند
و بعضی دیگر اعتقاد نبوت در حق او میکنند و خواص کسانی هستند که قائل بالوهیت او میباشند و خواص
ایشان در هر جماعة قلیلی هستند چنانچه در تنبیه قبل گذشت که از تمام جمعیت قاسم اباد هفت نفر و از یزد باد
پنج نفر خواص داشتند و غالب ایشان در هر محلی بیشتر از مرتبه اول و ثانی اطلاعی ندارند چرا که داعی قابلیت
بیش از این در انها ندیده و اهل این مراتب در نزد خود ایشان ممتاز و معلومند و هر مرتبه فوقی ممنوع است از
اظهار مرتبه خود را نسبت به مرتبه تحت چه بسا باشد در یک خانه سه نفر یا چهار نفر که هر کدام اهل یک مرتبه میباشند
ابدا مرتبه دون خبری از مرتبه فوق ندارد اینگونه مواظبت در اختفای طریقه خود مینمایند و در مرتبه ثالثه
از دعوت خواهد امد که هر کدام افشای سری از اسرار خود در نزد غیر نماید زن در خانه اش حرام و مالش را
مالک نباشد و امثال این احکام انها که مفصلاً ذکر میشود و لذا اگر کشته شوند اظهار عقیده نمیکنند و محالست
یکی از دعات اینها در جائی راه مراودت و معاشرت پیدا نماید و اهل انجا جان بسلامت بیرون برده باشند و حضرات
بهائیه نیز در مقام دعوت حالشان همین گونه است مقاصد خود را نسبت باستعداد طرف اظهار میدارند باری

مرتبهٔ اول از مقام دعوت این است که داعی بعضی از شبهات را بطرف مدعو القا مینماید پس اگر مدعو بهره از
علم و معرفت داشته و در مقام دفع شبهه برامد دیگر داعی بطرف او نخواهد امد و اگر مدعو از جواب شبهه
عاجز باشد داعی او را بحال شبهه میگذارد بعد از چند روز نیز میرود بسر وقت مدعو پس اگر دید که در مقام
سؤال برامد و شبهه را از خود دفع نموده میداند که این شخص در مقام حفظ دیانت خود هر شبهه که بر او
وارد شود از علما سؤال مینماید و رفع شبهه از خود میکند داعی نیز از او مأیوس شده ترک او مینماید
و اما اگر داعی دید که این مدعو نه خود بهره از معرفت دارد تا دفع شبهه نماید و نه از اهل معرفت سؤال
مینماید بر داعی منکشف میشود که مطلوب او همین است پیشانی او را بوسیده او را در اغوش جان میکشد و اما
این شبهاتی که القای بمدعو مینماید از قبیل اینکه چرا کعبه را خانه خدا میگویند پس با خدا جسم است و باید در وی
است که کعبه خانه خدا است و از چه جهة حاج رمی جمره میکنند و بین صفا و مروه هروله مینمایند و چرا حائض
روزه را قضا میکند دون نماز و سبب چیست که انسان باید غسل نماید از ماء دافق و بعد غسل نمیکند از بول
نجس کثیر و چرا خدا خلق کرده است دنیا را در شش روز مگر عاجز بوده است از خلق کردن در یکساعت
و چیست معنای صراط و کجا هستند دو ملک موکل که ما نمی بینیم و چگونه است عذاب جهنم و چگونه تبدیل میشود
پوست گناه کار با غیر گناه کار و چیست معنای ایه و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه و چیست معنای ابلیس

و کجا است

وکجاست مکان او وچیست معنای یاجوج وماجوج وهاروت وماروت وکجاست مکان انها وچیست مرام
از هفت در جهنم وهشت در بهشت وچیست معنای شجرهٔ زقوم ومعنای رؤس شیاطین ومعنا دابة الارض
وشجرهٔ ملعونه وچرا اسمانها هفت است وزمینها هفتگانه است وسبع المثانی من القران هفتگانه آیت
وچرا عیونیکه خدا در قران خبر میدهد دوازده است وچرا عدد ماهها دوازده است وچیست حقیقت انسان وجسم
فرقیست بین حیوة انسان وحیوة بهائم وحیوة حشرات وچرا قامت انسان منتصب است دون
سائر حیوانات وچرا در دو دست انسان ده انگشت است ودر هر انگشتی سه بند است غیر از ابهام
که در ان دو بند است وچرا در سر انسان هفت ثقب است ودر اسافل بدن دو ثقبه است وچرا استخوان پشت
انسان دوازده بند است واستخوان گردن هفت بند است وچرا سر وگردن انسان بشکل میم است ودو دست
بشکل حاء است وشکم انسان نیز بشکل میم است ودو پای انسان بشکل دال است واگر این چهار حرف
نوشته شود محمد است وتصور این باین نحو است که انسان مربع بنشیند ودو دست را بر کمر بگیرد از
هر انسانی شکل دو محمد ظاهر میشود وچرا انسان در حال قیام بصورت الف است ودر حال رکوع بصورت لام
ودر حال سجود بصورت ها است که الله از او ظاهر میشود وکذا اینگونه شبهات وتشکیکاتیکه از کتب ایشان نقل
شده یا خود حقیر از انها شنیده کثیر است ما بهمین مقدار اکتفا نمودیم واین شبهات را انقدر بجا القا میکنند بسا
باشد مدت یکسال یا زیاده مدعو را در حیرت وتردید روز بروز بر شبههٔ او میافزایند تا اینکه شبهات در قلب او
رسوخ کرده جا دارا میماند پس از این اگر داعی متعدد باشد این مدعو را نقل میدهد بسوی داعی ثانی والا
همان داعی اول متصدی دعوت ثانی میشود ودر فوائد مستدرک وانوار نعمانیه از داعی این مرتبه اولی تعبیر بمکلب
نموده اند ومیگویند وانما سمی مکلبا لان مثله مثل الجارح یحبس الصید ککلب الصائد یعنی همانطوریکه
سگ شکاری شکار را حبس وتوقیف کرده تا صاحبش رسیده تسلیم او نماید این داعی هم بسبب تشکیکات
مدعو را در حیرت انداخته او را توقیف از طریقهٔ خود مینماید تا اینکه او را تسلیم داعی مرتبهٔ بعدیه میکند

مرتبهٔ دویم از دعوت

واما مرتبهٔ دویم از دعوت داعی خطاب میکند باین مدعو متحیر که یا هذا ان الدین لمکتوم وان الاکثر
له منکرون وبه جاهلون شرع واحکام شرع غیر از اینستکه ما ها عمل مینمائیم چه فرقیست بین ما مسلمین وکفار
بعد از اینکه ما هم اخلاقمان فاسد واجتناب از مال غیر نداریم ودست تعدی وظلم نسبت بزیردست خود بلند
مینمائیم مقداری از اخلاق حمیده ومذمومه را از برای مدعو ذکر مینماید ومیگوید بنای اسلام بر اخلاق حمیده است
وعمل مردم تمام برخلاف است پس اینها حقیقهٔ شرع را نرسیده اند ولذا اختلاف در میان ایشان پیدا شده است

والا حقیقت دین معلوم است که اختلاف فی ندارد لیته خدا نصب کرده است کسی را که مقیم احکام و حافظ
شرایع است و او میداند حقیقت احکام و معانی آنها را ظاهراً و باطناً لکن مردم چون عدول از حق نموده اند و عمل برای رأیها
خود مینمایند و بعضی بعضی را تقلید میکنند و اعوان شرع بمثل اعوان ظلمه طالب دنیا هستند و تمام جد و جهد
در طلب ریاست بر ضعفا دارند واقع شده اند در انواع ضلالات و تشتت کلمه و حال اینکه دین محمد صلعم ما جاء
بالتحلی و لا بامانی الرجال و شهوات الناس و لا بما خف علی الالسنة و معرفة دهماء العامة و لکنه صعب مستصعب
و امر مستقبل و علم خفی غامض ستره الله فی حجبه و عظم شانه عن ابتذال اسراره فهو سر الله المکتوم و امره المستور
الذی لا یطیق حمله و لا ینهض باعبائه و ثقله الا ملک مقرب و نبی مرسل و عبد مؤمن امتحن الله قلبه للتقوی
از اینگونه مطالب بمرور ایام تدریجاً گوشزد مدعو مینمایند تا اینکه مدعو میل و اقبال بسوی داعی پیدا میکند ثم یقول
الداعی الا تتفکرون فی حالکم و تعتبرون و تعلمون ان الذی خلقکم حکیم غیر مجازف و انه فعل جمیع ذلک لحکمة و له فیها
اسرار خفیة حتی جمع ما جمع و فرق ما فرق فکیف یسعکم الاعراض عن هذه الامور و انتم تسمعون قول الله عز و جل
و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتفکرون سنریهم آیاتنا
فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق الا ید لکم هذه علی ان الله جل اسمه اراد ان یرشدکم الی بواطن الامور
الخفیة و اسرار فیها مکتوبة و لو تبینتموها و عرفتموها لزالت عنکم کل حیرة و دحضت کل شبهة و ظهرت لکم
المعارف السنیة الحاصل داعی بحکم در اظهار آنش تقریب مقصد خود مینماید که مدعو فریفته او میشود و
اعتقاد پیدا میکند که البته باید سری در کار باشد و از داعی سؤال از جواب شبهات مینماید و چون داعی تعلق قلب
مدعو را احراز نمود باو میگوید تعجیل نکن اسرار الهی را تعجیل نشاید از جهة اینکه دین خدا اعلی و اجل از اینست که در
دست غیر اهل داده شود و نشانه لهو و لعب گردد لذا عادة الله در میان عباد بر این جاری شده است که در نزد
شرع احکامش هر کس را نصب مینماید و پیغمبر خود قرار میدهد اول از او عهد و پیمان میگیرد و بعضی آیات را داعی
در اینمقام ذکر مینماید از قبیل قوله تعالی و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم الخ و قوله تعم من المؤمنین رجال صدقوا
ما عاهدوا الله الخ و قوله تعم یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود و قوله تعم و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها الخ
و قوله تعالی لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل الخ از اینگونه آیات که ذکر عهد و میثاق در آنها شده کثیری از برای مدعو
ذکر مینماید بعد میگوید خدا یتعالی امر خود را باحدی واگذار نکرده مگر اینکه از او عهد گرفته است حال اگر
تو هم میخواهی اسرار الله را بدانی باید با ما عهد نمائی که افشای سری از اسرار ما نکنی در نزد احدی حتی پیش پدر یا برادر
یا عیال خود پس اگر مدعو قبول معاهده نمود و اگر داعی متعهد شد مدعو را نقل میدهد بسوی داعی فوق

والآخرین ومقصدی اخذ عہد میشود **مرتبۂ ثالثہ** در اخذ عہد است وصورت عہدیرا کہ غیر فرقہ
در روز براندعوا اخذ مینمایند اینست وهو ان الداعی یقول لمن یاخذ علیه العهد ویحلفه جعلت علی نفسک
عهد الله ومیثاقه وذمّة رسوله وانبیائه وملائکته وکتبه ورسله وما اخذه علی النبیین من عقد وعهد ومیثاق
انک تستر جمیع ما تسمعه وسمعته وعلمته وتعلمه وعرفته وتعرفه من امری وامر المقیم بهذا البلد لصاحب الحق
الامام الذی عرفت اقرارک له ونصحی لمن عقد ذمته وامور اخوانه واصحابه وولده واهل بیته المطیعین له
علی هذا الدین ومخالصته له من الذکور والاناث والصغار والکبار فلا تظهر من ذلک شیئا قلیلا ولا
کثیراً ابداً علیه الا ما اطلقت لک ان تتکلم به او اطلقه لک صاحب الامر المقیم بهذا البلد فتعمل فی ذلک
بامرنا ولا تتعداه وتزید علیه ولیکن ما تعمل علیه قبل العهد وبعده بقولک وفعلک ان تشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له وتشهد ان محمدا عبده ورسوله وتشهد ان الجنة حق وان النار حق وان البعث حق
وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور وتقیم الصلوٰة لوقتها وتؤتی الزکوٰة لحقها وتصوم
رمضان وتحج البیت الحرام وتجاهد فی سبیل الله حق جهاده علی امر الله به ورسوله وتوالی اولیاء الله وتعادی
اعداء الله وبفرائض الله وسنته وسنن رسول الله ظاهرا وباطنا وعلانیة سرا وجهرا فان ذلک یؤکد هذا
العهد لا یهدمه ویثبته ولا یزیله ویقربه ولا یباعده ویشده ولا یضعفه ویوجب ذلک ولا یبطله ویوضحه
ولا یعمیه کذلک هو الظاهر والباطن وسائر ما جاء به النبیون من ربهم علی الشرائط المبینة فی هذا العهد
جعلت علی نفسک الوفاء بذلک قل نعم فیقول المدعو نعم ثم یقول الداعی له والی الصیانة له بذلک واداء
الامانة علی ان لا تظهر شیئا اخذ علیک فی هذا العهد فی حیوتنا ولا بعد وفاتنا لا فی غضب ولا علی حال رضی
ولا علی رغبة ولا فی حال رهبة ولا عند شدة ولا فی حال رخاء ولا علی طمع ولا علی حرمان تلقی الله علی الستر لذلک
والصیانة له علی الشرائط المبینة فی هذا العهد وجعلت علی نفسک عهد الله ومیثاقه وذمته وذمة رسوله
ان تمنعنی ومن اسمیه لک واثبته عندک مما تمنع منه نفسک وتنصح لنا ولولیک ولی الله نصحا ظاهرا
وباطنا فلا تخن الله ووليه ولا احدا من اخواننا واولیائنا ومن تعلم انه منا بسبب فی اهل ولا مال ولا رأی ولا
عهد وعقد تتأول علیه بما یبطله فان فعلت شیئا من ذلک وانت تعلم انک قد خالفته وانت علی ذکر منه فانت
بریئ من الله خالق السموات والارض الذی سوی خلقک والف ترکیبک واحسن الیک فی دینک ودنیاک
واخرتک وتبرء من رسله الاولین والآخرین وملائکته المقربین الکروبیین والروحانیین والکلمات الله
التامات والسبع المثانی والقرآن وتبرء من التوریة والانجیل والزبور والذکر الحکیم ومن کل دین ارتضاه الله

ذکر [illegible] مرتبه [illegible]

فی مقدّم الدّار لآخرة و من کلّ عبد رضی الله عنه و انت خارج من حزب الله و حزب اولیائه و خذلک الله
خذلانا بیّنا یعجّل لک بذلک النقمة و العقوبة و المصیر الی نار جهنّم التی لیس لله فیها رحمة و انت بریٔ من
حول الله و قوّته ملجأ الی حول نفسک و قوّتک و علیک لعنة الله التی لعن بها ابلیس و حرّم علیه بها الجنّة
و خلّده فی النّار ان خالفت شیئاً من ذلک و لقیت الله یوم تلقاه و هو علیک غضبان و لله علیک ان تحجّ
الی بیته الحرام ثلاثین حجّة حجّا واجبا ماشیا حافیا لا یقبل الله منک الّا الوفاء بذلک و کلّ ما تملک فی الوقت
الذی تخالف فیه فهو صدقة علی الفقراء و المساکین الذین لا رحم بینک لا یأجرک الله علیه و لا یدخل علیک
بذلک المنفعة و کلّ مملوک لک من ذکر و انثی فی ملکک و تستفیده الی وقت وفاتک ان خالفت شیئاً من ذلک
فهم احرار لوجه الله و کلّ امرأة تزوّجها الی وقت وفاتک ان خالفت شیئا من ذلک فهن طوالق ثلاث
ثابتة طلاق الحرج لا مشوبة لک و لا خیار و رجعة و لا مشیّة و کل ما کان لک من اهل و مال و غیرهما فهو
علیک حرام و کلّ ظهار فهو لازم لک و انا المستحلف لک لامامک و حجّتک و انت الحالف لهما و ان نویت
او عقدت او اضمرت خلاف ما احلفت علیه و احلفتک به فهذه الیمین من اوّلها الی اخرها مجدّدة علیک
لازمة لک لا یقبل الله منک الّا الوفاء بها و القیام بما عاهدت بینی و بینک قل نعم فیقول نعم و لهم مع ذلک
وصایا کثیرة قد اضرب عنها صاحب الأصل و بهذا کفاه فاذا اعطی العهد علی هذه الصورة قال له الدّاعی
اعطنا جعلا من مالک نجعله مقدّمة امام کشفنا لک الامور و تعریفک ایّاها و الرّسم فی هذا الجعل بحسب
ما یراه الدّاعی فان امتنع المدعو امسک عنه الدّاعی و ان اجاب و اعطی نقله الی الدّعوة الثانیة **حاصل**
مضمون ترجمهٔ مرتبهٔ ثالثه اینست که داعی میگوید قرار دادم و الزام نمودم بر تو عهد و میثاق خدا تعالی و ذمّهٔ
رسول و انبیا و ملائکه او را بنحو یکه عهد و پیمان گرفته است خدا تعالی از جمیع پیغمبران خود اینکه ستر نمائی
و مخفی داری جمیع آنچه شنیده و بعد از این میشنوی و آنچه آگاه شده و بعد آگاه میشوی و آنچه دیده و بعد خواهی
دید از من و از غیر من کسانیکه مقیم این بلد میباشند از اصحاب و اتباع امام آنچنانکه من دعوت بسوی او مینمایم
و همچنین ستر نمائی بر تمام مطیعین و مخلصین این طریقه از مرد و زن و بچه و بزرگ و افشا نمائی سرّی از اسرار
ایشان را و آنچه شنیده و دیده برای احدی اظهار نداری مگر آنچه را خود بتو اذن میدهم و یا صاحب امر این بلد یعنی
معلمیکه در این بلد است بتو اذن دهد در اظهار آن و بیش از آن تعدّی ننمائی و بر تو باد قولا و عملا شهادت بتوحید
و رسالت و شهادت باینکه بهشت حقّ است و دوزخ و بعث و قیامت حقّ است و نماز را در اوقات پنجگانه بپا
داری و زکوة مال خود را بدهی و روزهٔ ماه مبارک بگیری و حجّ بیت الله الحرام را بجا آوری از جهة اینکه اینها مؤکد

ومؤکد این عهد میباشند وانرا محکم میکنند و حتم والزام نمودم بر تو وفا بجمیع مذکورات را واکر تو هم وفا وعمل
بانها میکنی بکو قبول کردم مرید میکوید بلی قبول کردم پس ثانیا داعی میکوید بر تو باد بحفظ امانت باینکه اظهار
ننمائی شیئی از شرائطیکه در عهد قبول نمودی نه در حال حیوة ما ونه بعد از موت ما چه در حال غضب باشی چه در
حال رضا ونه در حال شدت ونه در حال راحت نه در حال رجا ونه در حال یأس و قرار دادم بر تو عهد و میثاق
خدا و رسول خدا را اینکه منع نمائی از من و از کسانیکه اهل این طریقه و نحله اند هر بلیه و شری را که از نفس خود
منع مینمائی و حفظ غائب ما را در ظاهر و باطن و خیانت ننمائی خدا و ولی خدا و برادران و دوستداران ما را
و هر کسی را که میدانی ارتباطی بما دارد در مال و عیال و رای و عهد پس اکر خیانت کردی شیئی از این مذکورات را
و مخالفت نمودی امرها را از راه التفات و علم و تعمد پس بیزار باشی از خدائیکه خالق آسمانها و زمینها و
خلقت تو را نموده و تألیف و ترکیب کرده تو را از عناصر و احسان نموده بر تو در دین و دنیای تو و بیزار باشی
از رسل اولین و آخرین خدا و از ملائکه مقربین و کروبیین و روحانیین او و بیزار باشی از کلمات الله التامات
والسبع المثانی والقرآن العظیم و بیزار باشی از توریة و انجیل و زبور و از هر دینی که خدا انرا اختیار نموده
و بری باشی از هر بنده از بندکان خدا که خدا از او راضی و خوشنود است و خارج باشی از حزب خدا و اولیاء او
و کمراه نماید ترا خدا و تعجیل نماید در عقوبت و بکشانید بسوی آتش جهنم و بیزار باشی از حول و قوة الهی و
واکذارد بنفس خود کردی و خدا لعنت کند ترا این لعنتی که شیطان را باو لعن نموده و او را از بهشت محروم و داخل
در جهنم نمود و اکر مخالفت امرها نمائی و سری از اسرار ما افشا کنی ملاقات نمائی خدا را در حالیکه بر تو غضبناک
باشد و از جانب خدا بر تو واجب شود سی حج پیاده با پای برهنه و اکر افشای سری نمودی تمام اموال و
املاک صدقه بر فقرا و مساکین باشد و هیچ اجر و منفعتی هم عاید تو نکردد از جانب خدا و هر مملوکی را که مالک
باشی یا بعد تا آخر عمر مالک شوی ذکور باشند یا اناث تمام در راه خدا آزاد باشند و اجر و ثوابی هم بتو نرسد
و هر زنی که داشته باشی یا بعد تا آخر عمر تزویج نمائی تمام مطلقه بسه طلاقه باشند که خیار و رجوعی برای تو
نباشد در آنها اکر مخالفت و افشاء اسرار نمودی و تمام اهل و مال و عیال بر تو حرام باشد اکر کشف سری از
اسرار نمودی و من ترا قسم میدهم باین مذکورات از جانب امام و حجت تو و نیز قسم میخوری از برای امام خویش پس اکر
نیتی یا اعتقادی یا خیالی برخلاف انچه ترا وادار بان نمودم و ترا بر حفظ ان قسم دادم داشته باشی مکرر باشد بر تو
همین عهد و قسم از اول الی آخر و لازم باشد بر تو اینکه خدا قبول نکند از تو مکر وفا و قیام بانچه معاهده بین من و بین
تو واقع شد و چنانچه راضی باین هستی بکو قبولست مرید میکوید بلی قبولست و بعد از تمامیت معاهده داعی اظهار

حق

حق جعاله میکند از مال مرید که یکمقدار مالی از مال خود باو دهد و داعی هم بعضی از اسرار باو تعلیم نماید و تعیین
مقدار جعاله نیز بید داعیست پس اگر مرید امتناع نمود از دادن جعاله داعی او را توقیف در این مرتبه مینماید
و اگر اجابت او نموده و آنچه معین کرده باو داد داعی او را نقل میدهد بمرتبهٔ فوق **مرتبهٔ رابعه** از دعوت
اینستکه داعی بعد از عهد گرفتن از مدعو و گرفتن مقدار جعلی که معین کرده از برای او و اطمینان حاصل
کرد بثبات قلب مدعو نسبت بمراتب قبل شروع مینماید در بیان اینکه خدا تعالی راضی نمیشود در اقامهٔ احکام
شرعیه و احقاق حقوق الهیه از برای عباد مگر اینکه مردم اخذ نمایند احکام را از کسیکه خدا او را نصب
کرده است در میان ناس از برای حفظ حقوق و احکام و اخذ مردم احکام را از او و او است حجت الهی و مرجع
تمام امور و لابد است این کسیکه منصوب من قبل الله است ظاهر و آشکار باشد تا مردم در حوائج خویش
رجوع باو نموده رفع شبهات از خود نمایند که حاصل تقریبات در این مرتبه از دعوت اینست . باید اخذ
تکالیف و احکام از هر کس در هر زمانی یا بلا واسطه یا بواسطهٔ داعی از امام نموده باشد و غیر این طریق
ضلالت است و اینمطلب را بروز مان اعتقادی و دل نشین مدعو مینماید **مرتبهٔ خامسه** از دعوت
اینستکه داعی بعد از وثوق و اطمینان بعقد قلب مدعو بآنچه داعی القا بان نموده است شروع مینماید در
بیان عدد ائمه و نقبا و اینکه عدد ائمه را خداوند عالم ترتیب و قرار داده است بعدد امور جلیه مثل کواکب
سبعهٔ سیاره و سموات سبع و ارضین سبعه و منافذیکه در سر انسان قرار داده است که عبارت از دو گوش و
دو چشم و دو منفذ دماغ و دهن باشد و هفت مهره که در استخوان گردن انسان قرار داده است پس چنانچه
خداوند عالم مدار این امور را از روی حکم و مصالح بر سبعه قرار داده است کذا مدار ائمه را هم بر سبعه قرار داده است
در هر دوره و کذا عدد نقباء را نسق و ترتیب داده است بر وفق امور ظاهرهٔ جلیه مثل بروج اثنی عشر برجا و
شهور اثنی عشر شهرا و نقبای بنی اسرائیل اثنی عشر نقیبا و نقبای محمد ص من الانصار اثنی عشر نقیبا و قرار داده است
در کف هر انسانی چهار انگشت و در هر انگشتی سه بند که جملهٔ آنها دوازده بند میباشند و قرار داده است در
استخوان پشت انسان دوازده بند پس در هر دوری عدد نقبا را بر دوازده قرار داده است و بایستی دانستکه
مرتبهٔ ائمه را فوق مرتبهٔ نقبا قرار داده است چنانچه منافذ سر و بندهای گردن را فوق بندهای پشت انسان قرار
داده است و اینمطالب را نیز بمرور ایام نقش بند قلب مدعو مینماید **مرتبهٔ سادسه** اینستکه داعی
بعد از حصول یقین بانقیاد مدعو شروع میکند در تقریر و بیان عدد انبیاء و اینکه انبیاء سلف قبل بر محمد
بن عبدالله ص منحصر بوده اند در پنج عدد آدم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و اینکه نبوت ختم نشد در محمد بن

مرتبهٔ خامسه از دعوت

مرتبهٔ سادسه

عبد الله ص بلکه دائما مبعوث میشود نبیی بعد نبیی و این انبیا صاحب ادوار میباشند چنانچه شرح ان
در تنبیه بعد خواهد امد و لابد است بین هر نبیی تا نبیی دیگر از هفت امام و دوازده نقیب **مرتبهٔ سابعه**
از دعوت اینستکه داعی بعد از احراز و اطمینان اینکه مدعو اهلیت و قابلیت انتقال بسوی رتبهٔ فوق پیدا کرده است
مشغول میشود بذکر و بیان مبدأ و میگوید بدان اینکه صانع خلائق و ناصب شرایع مستغنی هست بنفسه
از ایجاد عالم و ترتیب نظام و نشر امور بلکه لابد است او را از صاحب در هر نبیی که معین او باشد در امور و
بدان که این احکام و تکالیفیکه استفاده میشود از ظاهر قران و اخبار بر وفق مصالح و حکم نوعیه است ولکن
از برای اینها معانی و رموز دیگر یست غیر از این ظواهر و اعتماد بر این ظواهر جز ضلالت و گمراهی حاصلی
ندارد پس نباید رجوع بقران و اخبار نمود و نباید قبول احتجاج کرد از کسیکه احتجاج باین ظواهر و
سمعیات مینماید الحاصل نهی اکید و منع شدید مینماید مدعو را از رجوع بقران و اخبار و قبول انها و او را
ترغیب و تحریص مینماید برجوع کردن بامور عقلیه و القا مینماید بسوی او کلمات فلسفیه و این امور را
تدریجا بمرور زمان نقش بند قلب مدعو مینماید بنحویکه اعتقاد میکند براینکه احکام شرعیه تماما وضع
شده است از برای سیاست عامه و از برای اینها معانی دیگر است که باید باین معانی عمل نمود و در رجوع کردن
بظواهر قران و اخبار نیست جز ضلالت و گمراهی **مرتبهٔ ثامنه** از دعوت که مرتبهٔ رفع الاستار
و کشف الاسرارش میگویند و نتیجهٔ تمام مراتب است اینستکه بعد از رسوخ مطالب مراتب قبلیه در نفس
مدعو و یقین داعی باهلیت مدعو از برای اظهار المغموض و افصاح الرموز کشف القناع عن وجه المرام
میگوید بدان اینکه معجزهٔ انبیا نیست مگر اینکه رشتهٔ انتظام سیاسیهٔ عامهٔ ناس و مصلحت کافهٔ خلق بسته است
بان اشیاء که ناشی میشود از حقیقت حرکات السماویه و الارضیه من الجواهر و الاعراض که تارة برموزی است
که تعقل نمیکند انها را مگر کسیکه صفای باطن پیدا نموده باشد و اخری بظهور بستکه میبینند انها را همهٔ
اهل عالم پس منظم میشود از برای نبی شریعتی که متابعت مینمایند او را مردمان و چون صفای نفس از برای
نبی حاصل گردید پس میباید در نفس خود معانی و حکمی را که ترتیب میدهد بر طبق اینمعانی و حکم شریعت
خود را بر وجهیکه مصلحت و سیاست جمیع خلق را در ان ملاحظه کرده باشد و اینمعانیرا بر مردم اظهار
نماید و تعبیر مینماید از انها بکلام الله و امر مینماید مردم را بر عمل بظواهر احکام و شرایع تا هر کس بخود
مشغول شده بعضی بر بعضی دست تعدی و طغیان نگشایند و این حسن حکمت و اعمال سیاستی است
از ناصبین شرایع نسبت باتباعین خود از جهت اینکه سد باب فساد فی الارض نموده باشند پس واجب نیست

مرتبهٔ سابعه

مرتبهٔ ثامنه

بیان ملحق شدن اصحاب ابی الخطاب با اسمعیلیه

السلطان السموات والارض وما بینهما والله جمال جامل جمیل فوق کل ذی جمال لن یقدر ان یمتنع عن طلبک سلطان احجاله
من احد لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان جمالا جاملا جمیلا قل اللهم اجمل فوق کل ذی جمال لن یقدر

ان یمتنع **تنبیه هشتم** عن جمیل

در ذکر کسانیکه ملحق بباطنیه شدند از اسمعیلیه وغیرهم بدان از جمله کسانیکه ملحق بباطنیه شدند خطابیه بودند
اصحاب ابی الخطاب محمد بن ابی زینب الاسدی الاجدع یا الاخدع چنانچه مرحوم حاجی میرزا حسین نوری نور الله مرقده
الشریف در فوائد مستدرک از نعمان بن محمد صاحب کتاب دعائم الاسلام واز شیخ حسن بن موسی النوبختی نقل
میفرماید عبارت مستدرک اینست واما ثانیا فلانه رای صاحب دعائم صرح فی کتابه بکفر الباطنیه وضلالتهم وخروجهم
عن الدین فانه قال فی باب ذکر منازل الائمه وذکر فصلا طویلا من کلامه فی الخطابیه ثم قال وقال الشیخ المقدم الحسن بن
موسی النوبختی فی کتاب المقالات فاما الاسمعیلیه فهم الخطابیه فقد دخلت منهم فرقة فی فرقة محمد بن اسمعیل الخ
واما طریقه ابی الخطاب این بوده است که میگفته الهیت نوریست قرار میگیرد در نبوت و نبوت نوریست
قرار میگیرد در امامت و هیچوقت خالی نیست عالم از این انوار و میگفته است حضرت صادق خدا است
نازل شده در لباس بشر و چون این کفریات بسمع مبارک حضرت صادق علیه السلام رسیده تبری از او و مقالات او
فرموده اند ولعن نموده اند او را و باصحاب فرموده اند تا تبری از او جسته ولعن او نمایند و در این باب خبر مفصلی است
در اخر کتاب بصائر الدرجات و در فوائد مستدرک نیز اشاره میفرمایند واز جمله احکام خطابیه اینستکه شرب
خمر با کول و حرام گوشت میدانند و بعضی از انها میگویند تا ستاره های اسمان تماما ظاهر نگردد وقت نماز مغرب
داخل نمیشود الحاصل ابی الخطاب بعد از اینکه ملعون و مطرود امام علیه السلام گردید بنا نمود بدعوت نمودن مردم
بسوی نفس خبیث خود که در من جمع است نور الهی و نبوت و امامت و گذشت که مسلک باب نیز همین است چنانچه
در مفتاح باب الابواب نوشته است و همچنین گذشت اینکه اسمعیلیه حدود خراسان نیز اعتقاد بر اینست که
این سه معنی فعلا در سلطان محمد جمع است واز جمله مقالاتش اینستکه شخصیت هر شخصی و تمیز او از غیر
بواسطه صفات و اخلاق او است پس اگر کسی دارا شد صفات و اخلاق نبی یا امام را باید که او نفس نبی و
امام است در هر زمانی باشد و در کلمات باب گذشت که او نیز قائل باین معنی است واز جمله مقالاتش اینستکه
دنیا فانی نمیشود و جنت اینستکه نفوس طیبه چندی که از بدن مفارقت میکنند از برای التذاذ باخلاق حمیده
و معلومات پسندیده و نار اینستکه نفوس خبیثه مفارقت میکنند و متالم میشوند بسبب ملکات ردیه وجهالات
ایشان تا ان ملکات از انها زائل شود پس برمیگردند بسوی اجساد خود و گذشت اینکه این معنی نیز از مقالات باب است

واز مذهب ابی الخطاب اینست که تمام محرمات را از خمر و زنا و غیرها مباح و ترک فرائض را جائز میدانند و این
طایفه بعد از ابی الخطاب چهار فرقه شدند لکن الحاد و زندقه جامع بین تمام اینها است و فرق ایشان در امور
جزئیه است و کیف کان اینها ملحق شدند بباطنیه باینمعنی که اسم خود را اسمعیلیه گذاردند از جهت اینکه باطنیه
اسمی را که خودشان از برای خود معین کرده بودند اسمعیلیه بود و این القابیکه مثل باطنیه و قرمطیه
و مزدکیه و ملحدیه و امثال ذلک باشد اصطلاح اهل عراق و خراسان است که اینها را باین اسامی میخوانده اند
و دیگر از جمله کسانیکه ملحق بباطنیه شدند مقنعیه بودند چنانچه سید مرتضی رازی قدس سره در تبصرة العوام
میفرماید و این طایفه از اتباع عطاء مروزی ملقب بمقنع بودند و خود مقنع ابتداء از اتباع ابو مسلم بوده است
و ابو مسلم را اعتقاد براین بوده که خلافت بارثست و بعد از پیغمبر صلعم خلافت بعباس عموی پیغمبر صلعم میرسد و بعد
از عباس باولاد او میرسد پس ابو بکر غصب خلافت نمود و از اینجهت بسیاری از بنی امیه را کشت و لذا بعضی
گفته اند ابو مسلم شیعه بوده است باری مقنع از تابعین ابو مسلم بوده و میگفت ابو مسلم افضل است از
پیغمبر صلعم و چون ابو مسلم از دنیا رفت گفت روح ابو مسلم منتقل بمن شده و دعوی نبوت کرد بعد دعوی الوهیت
نمود ظهور دعوتش در قصبه کش که یکی از بلاد ماوراء النهر بوده شده است و بعد از ادعای خدائی
در حجاب شد و نقاب بر صورت خویش افکند و از مردم پنهان شده و میگفت کسی مرا نتواند دید و قوم او را
اعتقاد آن بوده که اگر او را ببینند از نور او سوخته گردند و چون الحاح زیاده نمودند که خود را بایشان بنماید
لعین آینه چند در مقابل اینها محرقه ساخته بنحویکه عکس شعاع آینه وقت دخول در مقابل اینها افتد بعد
از آن اذن دخول داده جماعتی که اول داخل شدند از عکس شعاع سوخته دیگران باز گشتند و گفتند لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر **الحاصل** جمع کثیری بواسطه او گمراه شدند و فعلاً معروفند
بعطاء اللهی و در سنه ۱۶۳ زمین از لوث وجود او پاکیزه گردید و کیفیت درک رفتنش این بوده که مردم در
مقام گرفتن او بر آمده که اطراف آن قلعه را که در آن متحصن شده بود محاصره نمودند چون آن لعین یقین
بهلاکت خویش پیدا نمود آتش برافروخته باتباع خود که در آن قلعه بودند گفت هر کس میخواهد با من باسمان
بالا رود خود را بآتش اندازد پس تماماً خود را در آتش ریختند و چون باطنیه بعد و در خراسان و ماوراء النهر
رسیدند مقنعیه هر کدام در هر جا بودند ملحق بباطنیه شده اسم خود را اسمعیلیه گذاردند در حقیقت
اسم اسمعیلیه در آن زمان مجمع ملحدین شده هر کس میخواست زندقه خود را اظهار نماید میگفت من اسمعیلیه
هستم و باطنیه هم که تمام امامشان اخلال در دین اسلام بود کمال تقویت و همراهی از اینها مینمودند و

بیان الحاق مقنعیه بباطنیه

ذکر کسانیکه ملحق بباطنیه شده اند

از جمله کسانیکه ملحق شدند بباطنیه فرقهٔ ستهٔ اسمعیلیه که فعلاً معروف به بهره واقاخانیه و دروزیه میباشند واز تابعین خلفای مصر بوده اند وعمدهٔ مقصود از نوشتن این مختصر هم بیان ملحق شدن اسمعیلیه است بباطنیه اگرچه غالب ارباب تواریخ فرقهٔ ستهٔ اسمعیلیه راحتّی خود خلفای مصر را از ابتدا داخل در باطنیه و ملاحده شمرده اند الّا اینکه داعی خود خلفای مصر را منزه از این الواث و اودات میدانم والله العالم وبالجمله بیان اینمطلب تمام میشود در طی سه مقصد **مقصد اوّل** در کیفیت ملحق شدن دروزیه است مقصد دوّم در کیفیت ملحق شدن بقیهٔ اسمعیلیه که در مصر و نواحی آن بودند مقصد سیّم در کیفیت ملحق شدن اسمعیلیه که در ایران بودند **امّا مقصد اوّل** پس بدانکه باطنیه بعد از مسخر نمودن نواحی دمشق و رفتن بطرف مصر و وقوع حروب عدیده بین آنها و جوهر غلام معزّ و ممکن نشدن دخولشان در مصر بقهر و غلبه چنانچه در تنبیه چهارم نقل شده در مقام حیله و تزویر برآمدند عدّهٔ را فرستادند در مصر و دو نفر را رئیس برآنها قرار دادند یکی محمّد ملقب بنشتکین درزی یعنی خیاط و دیگری حمزه و این واقعه در زمان خلافت الحاکم بامرالله که ششم از خلفاء علویین بود واقع گردید چون اینها وارد مصر شدند درزی و حمزه از ملازمین خدمت حاکم شدند و در غایت اظهار اخلاص و ارادت مینمودند تا باندک زمانی از عمدهٔ دعات و مقرّبین درگاه حاکم شدند بحدّیکه از خواص و نوّاب او معروف و مشهور شدند پس از اشتهار ایشان در میان مردم که اینها از دعات خواص حاکمند نشتکین درزی از حاکم اجازه گرفته از برای رفتن و دعوت نمودن به حدود شام و حمزه در مصر باقی ماند و چون درزی اراده حدود شام نمود با حمزه اختراع کیفیت مجلس سرّی نمودند باین نحوه که هر کدام در هر جا باشند باید دو مجلس داشته باشند یکی از برای بیان مقالات حاکم و دیگری از برای بیان مقاصد خود ایشان که فعلاً اوّلی را تعبیر بجماعت خانه میکنند و ثانی را بخلوتخانه و از خصوصیات خلوتخانه اینستکه غیر از در متعارف که در آن حجره است یک راه غیر متعارفی از داخل حجره از زیر زمین راه ساخته اند از برای روز مبادا که اگر عرصه بر آنها تنگ شود راه فرار داشته باشند و بعد از تواطؤ بر اینمطلب درزی روانه نواحی شام گردید و در مکانیکه معروفست بوادی تیم قرار گرفت و آن جماعتیکه با درزی و حمزه همراه بودند بعضی در مصر با حمزه بودند و بعضی با درزی همراه شدند **الحاصل** درزی چون بمقرّ خود رسید مجلس سرّی بکیفیت مذکور ترتیب داده و همراهان خود را در انظار مردم در اطراف میداد که اینها اهل سرّ و اصحاب خاصّ حاکمند و در پیش مردم احترام فوق العاده از اینها میکرد و مورد الطاف و عنایات خود قرار داده بنحویکه مردم کمال امال و آرزو داشتند که از اهل اسرار باشند چه بسا کسانی بودند که مدّتها التماس و عریضه ها میدادند تا داخل

[illegible]

در کیفیت ملحق شدن فرقه اسمعیلیه بباطنیه بتوسط نشتکین درزی

تنبیه هشتم از فصل دوم

در اصحاب اسرار میشدند بعد از گرفتن عهد بنحویکه خواهد آمد **و بالجمله** دروزی در مجلسی که مجمع عمومی و جماعت
خاندانست اجازه که از حاکم گرفته بود که مضمونش قریب باینکه دروزی از دعات و نواب خاصه ماست و اطاعت
او اطاعت ما میباشد از اینگونه مضامین اینها را بر مردم قرائت مینمود و مقداری از مواعظ و نصایح میگفت
و اظهار اینمعنی را هم مینمود که در اینطریقه اسرار و رموزیست که ماذون نیستم از قبل مولانا الحاکم بامر الله
در اظهار اینها مگر از برای کسانیکه خود را در مقام تربیت آورده و قابلیت پیدا نموده اند بتقریب بیانی که
مردم را تشنهٔ اسرار مینمود و امّا انچه را در مجلس سریّه و خلوتخانه بیان میکرد کتابی بود که جملهٔ کفریات و مقاصد
خود را دران درج نموده بود و باسم حاکم بر مردم القا مینمود و از جملهٔ چیزهائیکه دران کتاب درج کرده بودند
اینستکه روح آدم منتقل شد بعلی بن ابی طالب و از او باولاد او متقمص من واحد الی آخر تا اینکه منتهی شد
بمولانا الحاکم بامر الله و از جمله اینکه هویت الهیت منتقل میشود از قالبی و حلول میکند در قالب دیگری در
هر زمانی و مکانی و دیگر چیزیکه در انکتاب درج کرده این بود که روح دروزی در زمانی فیثاغورث حکیم بوده
و در زمانی شعیب و در زمانی سلیمان بن داود و در زمانی مسیح حق و در زمانی محمد بن عبد الله ص و در آخر
امر تجلّی نمود در حاکم و کذا ظاهر میشود حمزه نیز در هر زمانی در قالبی و این مقالات اختصاص بدروزیه نداشت
بلکه تمام اسمعیلیه که ملحق بباطنیه شده اند اعتقادشان اینست و اشاره خواهد شد بجهات فرق دروزیه
از سایر فرق دیگر و از جملهٔ احکام کتاب دروزی اینکه صوم عبارتست از حفظ لسان و صلوة عبارتست از
بر اخوان و هکذا از خرافات مجعوله باطنیه که در تنبیه قبل ذکر گردید **الحاصل** این مجالس سریه بکیفیت
مذکوره در جمیع قری و اطراف جبالیکه فعلا معروفست بجبل دروز منتشر گردید طولی نکشید که تمام اسمعیلیه
ان نواحی را دروزی در وادی ضلالت افکند و چون حاکم از دنیا رفت بکیفیتی که در تنبیه قبل اشاره شد دروزی
گفت مولانا بمن خبر داد که در فلان وقت خواهم رفت در بالای کوه مقطم و از انجا باسمان عروج مینمایم
و بعد از وفات حاکم حمزه در مصر و دروزی در محل خود کتابی بیرون آوردند که اسم ان کتاب سجل معلق بود
و دران کتاب نوشته بود ان الحاکم اختفی عن اعین الناس امتحانا لایمان المؤمنین و ان کوهیرا که حاکم در
انجا گشته شد و بقول دروزی باسمان رفت مزار قرار دادند و مقرر نمودند که هرکس در محل خویش کوهی را بدل
ان کوه مزار قرار داده زیارت نمایند و از این قبیل است نوحصار بزبادیها و قاسم ابادیها **مخفی مباد**
اینکه مجوسیه که آتش پرست بودند آتشکدهائیکه در عالم داشتند از مملکت روم و صین و هند و ایران و
بخارا ظاهرا قریب بیست آتشکده داشتند و در هر جائی در سر کوهی هیکلی ساخته تعظیم او مینمودند و [illegible]

ذکر کسانیکه ملحق شدند بباطنیه

انسکه آن محل قرار میدادند چنانچه تا چندی قبل در نواحی یزد کوهی وهیکلی بوده است وباطنیه خواستند اینمعنی نیز در میان مسلمین ساری باشد که در هرجا کوهی زیارتگاه باشد ولو باسم اینکه حاکم از کوه باسمان رفته یا در سم دلدل سرکار است وکیف کان هرمقدار از اسمعیلیه که در زمان طعمه درزی شدند در حاکم توقف نموده قائل بخلفای علویین بعد از حاکم نشدند بخلاف نزاریه ومستعلیه واین یکجهة فرقیست بین دروزیه واینها وفرقه دیگر وفرق دیگر بین دروزیه واینها اینستکه دروزیه جمع بین امرئتین را مطلقا جایز نمیدانند مثل جمع بین اختین که در شرع مطهر جایز نیست وکذا رجوع بعد از طلاق را جایز نمیدانند بخلاف نزاریه ومستعلیه وکذا دروزیه در کیفیت گرفتن عهد نیز مخالفند با ان دو فرقه دیگر ودر بعض جزئیات دیگر نیز فی الجمله فرقی دارند مثل انکه دروزیه از دوازده نفر شش عدد را اوصیا وشش عدد را نقبا میگویند بخلاف ان دو فرقه که تمام را نقبا میگویند الا اینکه الحاد ونفی تکالیف قدر جامع بین تمام اینها است چون بنای قرامطه خذلهم الله چنانچه سابقا ذکر شد براین بود که مردم را از طریقه اسلام خارج واخلال در دین اسلام کرده باشند بهر نحویکه ممکن باشد ولذا هرجا ملحدی بود از صوفیه وخطابیه ومقنعیه در اطراف خود جمع نموده کمال تقویت از انها میکردند **واما** کیفیت ومراتب دعوت دروزیه همان نحویستکه در تنبیه قبل گذشت فرقی که دارند در صورت عهدی است که از مدعو اخذ مینمایند چنانچه در تاریخ جبل دروز مینویسد این است توکلت علی مولانا الحاکم الاحد الفرد الصمد المنزه عن الازواج والعدد اقر فلان بن فلان اقرارا اوجبه علی نفسه واشهد به روحه فی صحة من عقله وبدنه وجواز امره طائعا غیر مکره ولا مجبر انه قد تبرء من جمیع المذاهب والمقالات والادیان والاعتقادات کلها علی اصناف اختلافاتها وانه لا یعرف شیئا غیر طاعة مولانا الحاکم جل ذکره والطاعة هی العبادة وانه لا یشرک فی عبادته احدا مضی او حضر او ینتظر وانه قد سلم روحه وجسمه وماله وولده وجمیع ما یملکه لمولانا الحاکم جل ذکره ورضی بجمیع احکامه له وعلیه غیر معترض ولا منکر لشیء من افعاله ساءه ذلک ام سره ومتی رجع عن دین مولانا الحاکم جل ذکره الذی کتب علی نفسه واشهد به علی روحه او اشار به الی غیره او خالف شیئا من اوامره کان بریئا من الباری المعبود وحرم الافادة من جمیع الحدود واستحق العقوبة من الباری العلی جل ذکره ومن اقر ان لیس له فی السماء اله معبود وفی الارض امام موجود الا مولانا الحاکم جل ذکره کان من الموحدین الفائزین کتب فی شهر کذا فی سنة کذا خلاصه ترجمه عهد که دروزیه از تابعین خود میگیرند اینستکه اولا میگویند ومینویسند توکل نمودم برسید ومولای خود حاکم که این صفت دارد احد وفرد وبی نیاز وپاکیزه است از دو ثبت وعدد واینها از صفات مختص بخدای تعالی استکه دروزیه دربارهٔ حاکم اعتقاد کرده اند وبعد مینویسند

ولسانا نیز تلقین مرید مینماید اینکه اقرار و اعتراف نمود فلان کس پسر فلان کس بیکنوع اقراریکه لازم و واجب کرده
بر نفس خود و شهادت داده است بر این اقرار و اعتراف روح او در حالت صحت عقل و بدن و نافذ بودن اقوال
و افعال او در حالتیکه از روی طوع و رغبت بوده است از غیر اینکه کسی او را اکراه و اجبار نماید بر اینکه بیزاری
جوید از جمیع مذاهب و از آنچه اهل مذاهب قائل و اعتقاد بان دارند و همچنین از جمیع دیانات و اعتقادات
از کلیهٔ اصناف و اقسام آنها و نیز لازم کرده است بر نفس خود اینکه نشناسد در عالم هیچ چیز را غیر از اطاعت
و فرمان بری آقا و مولای ما حاکم جل ذکره و اینکه اطاعت و فرمان بری او است عبادت و بس و غیر از اطاعت
او عبادتی نیست و همچنین لازم و واجب کرده است بر نفس خود اینکه شریک قرار ندهد در عبادت سید و
مولای ما حاکم احدی را نه از سابقین و نه از حاضرین و نه از لاحقین و همچنین بر خود واجب کرده است اینکه
تسلیم نماید روح خود و جسم خود و مال خود و عیال خود و اولاد خود و جمیع آنچه در تحت سلطنت او است از برای
مولانا حاکم جل ذکره و نیز لازم کرده است بر خود که راضی و خوشنود باشد بتمام احکام مولانا حاکم چه اینکه
منفعت از برای او داشته باشد و یا اینکه ضرر داشته باشد و هیچ حق اعتراضی بر احکام مولانا نداشته باشد
و منکر هیچ فعلی از افعال او نگردد چه افعالیکه او را بغم و اندوه اندازد و یا باعث فرح و انبساط او گردد و
همچنین بر نفس خود لازم کرده است که هر زمانی رجوع از دین و طریقهٔ مولانا حاکم جل ذکره که بر نفس خود نوشته
و روح خود را شاهد بر او گرفته است نمود و یا اشارهٔ نماید باین دین بسوی غیر یعنی احکام این دین را در نزد غیر
اظهار نماید و یا مخالفت چیز جزئی یا کلی از اوامر و نواهی مولانا نماید بیزار باشد از خدا تعالی که این صفت دارد
معبود است و محروم باشد از فضل و فوائد مولانا و از جمیع احکام و حدود او و مستحق عقوبت باری جل ذکره بوده
باشد و هر کسیکه اقرار نماید بر اینکه نیست در آسمان خدائیکه عبادت کرده شود و نه در زمین امام موجودی مگر مولانا
الحاکم جل ذکره خواهد بود از موحدین و فائزین کتب فی سنة کذا فی شهر کذا این صورت عهدنامهٔ دروزیه شما را
بخدا خوب تأمل نمائید که دنیا چه قدر خوب بازار است **الحاصل** قرامطه روزگاری بر سر اسمعیلیه و غیرهم
از کسانیکه طعمهٔ خویش نموده آورده اند که هر مذهب و ملتی بنهاد او از خود نفی مینماید چنانچه در تاریخ جبل
دروز می‌نویسد بر اینکه اهل ملل و عقلاء دروزیه را خارج از ملل و در زمرهٔ جهال میشمارند و کذا صاحب کتاب
سوسنه میگوید باطنیه باقسامهم خارجند از فرق مسلمین اگرچه صاحب تاریخ جبل دروز می‌نویسد بعضی از دروزیه
در مقام تصحیح طریقهٔ خود گفته است الدروزیه ولیدة الباطنیه والباطنیه ولیدة الصوفیه والصوفیه ولیدة الشیعة
والشیعة ولیدة الاسلام لکن از شکر گفتن دهن انسان شیرین نمیشود بمجرد گفتن شیعه کسی شیعه نمیشود گفتن نیکو

ذکر کسانیکه ملحق شده اند بباطنیه

بنیکوئی نه چون کردن بود   نام حلوا بر زبان بردن نه چون حلوا ستی / اگر کسی بیان واقع را خواسته
باشد اینستکه الدروزیة والصوفیة توامان مرتضعان من ثدی الباطنیة والباطنیة مرتضعة من ثدی المزدکیة
ولی از قراریکه در تاریخ جبل دروز مینویسید فعلاً عقلاء دروز در مقام برامده که طریقهٔ خود را تنزیه
نمایند از کفریات باطنیه این تمام کلام بطریق اختصار از حالات و ملحق شدن فرقهٔ دروزیه از اسمعیلیه تمت
بباطنیه بواسطهٔ نشتکین درزی واما حمزه نیز در مصر بمثل درزی تشکیل مجالس سریه از جماعت خانه و خلوت خانه داده
بکیفیتی که در حال درزی ذکر شد و جمع کثیری را در خود مصر از اسمعیلیه گمراه نمود که بعد از فوت حاکم دعوت
خلفای علویین را قبول ننمودند و میگفتند حاکم از نظر پنهان شده تا مؤمنین را امتحان نماید و بواسطهٔ مجالس
سریه بکیفیت مذکوره روز بروز در تزاید بودند و طریقه شان همان طریقهٔ دروزیه بود اینستکه سید جمال
افغانی در موضعی از کتابش میگوید و همین گونه غلبه و عزت این امت شریفه را بود تا انکه در قرن چهارم پیچیدها
نعوی طبیعیین باسم باطنیه و صاحب لشکر در مصر اشکار شدند و زبانه خود را در جمیع اطراف و اکناف منتشر
نمودند و این مطابق میشود با زمان خلافت الحاکم بامر الله **واما مقصد دویم** بدان اینکه بقیهٔ اسمعیلیه
که در مصر و نواحی ان بودند و طعمهٔ حمزه و درزی واقع نشدند اینها بعد از وفات حاکم بیعت نمودند بظاهر
پسر حاکم که هفتم از خلفای مصر بود و بعد از او بمستنصر پسر ظاهر و چون بعد از مستنصر اسمعیلیه دو فرقه شدند
یکی نزاریه که در این زمان معروفند بآقاخانی و دیگری مستعلیه که در این زمان معروفند ببهره چنانچه در
فصل اول در حالات اسمعیلیه گذشت و مستعلی پس از استقرار در خلافت نزار را بقتل رسانید فدائیان و هوا
خواهان نزار سر از فرمان مستعلی بر تافته بجانب باطنیه شتافتند و باطنیه نیز با مال خویش نائل کمال همراهی
با نزاریه نمودند بجان اسمعیلیه افتاده بنای قتل و قتال گذاردند هفت سال از خلافت مستعلی گذشته هوا
خواهان نزار او را بزخم کارد هلاک نمودند پس از مستعلی پسرش الآمر باحکام الله خلیفه شد و او نیز با باطنیه
و غلاة مذهب نزار و زخم زدها از پادر او ردیدا میر الجیوش که حقیقت قوام خلافت و مملکت علویین از زمان
مستنصر بواسطهٔ کفایت او بود فدائیان نزار جماعتی ناگاه بر سر او ریخته بقصاص نزار او را کشتند و نیز افسر که یکی از
دعات او از ارکان دولت امر باحکام الله بود نزاریه در جامع موصل بزخم کارد کارش اتمام نمودند پس از
امر پسرش الحافظ لدین الله خلیفه شد و ابو علی احمد بن فضل بن امیر الجیوش را وزیر خود قرار داده بود هوا
خواهان نزار او را کشتند حافظ دیگری را منصب وزارت داده نزاریه او را نیز با ابو علی ملحق نمودند حافظ
پسرش که حسن نام وی بود وزارت داده نزاریه او را زهر خورانیدند و بعد از حافظ پسرش ظافر بجای

ذکر سبب جنگهای خونریزی نزاریه

این قضایا بود در روضة الصفا مفصلاً ذکر میکند

وی نشسته عباس وزیر ظافر پسری داشت نصر نام نزاریه ظافر را با پسر وزیر متهم ساخته باین وسیله وزیر را از
ظافر منحرف نموده بسوی خود کشانیدند وزیر شبی ظافر را با خواص او بعنوان مهمانی دعوت نموده جماعتی
نزاریه کمین نموده ریختند در خانهٔ عباس ظافر و خواص را هلاک نمودند و در میان خانه چاهی کنده تمام را
در چاه افکندند و در این اوان نیز دعوت نزاریه در ولایات شام اشتهار پیدا نموده و بالجمله نزاریه مجددی
کار را بر مستعلیه سخت گرفته که مملکت علویین را بر باد فنا دادند چنانچه در فصل اول گذشت پس از فوت
عاضد که آخرین خلفای علویین بود و بعد از بیرون شدن مملکت از دست آنها مستعلیه نیز چاره ندیده جز
پناه بردن بباطنیه و چون باطنیه تا بمقصود خویش که کفر و الحاد باشد نرسیده تقویت و همراهی از احدی
نمیکردند لاجرم مستعلیه از جهة رقابت با نزاریه بخواتم اظهار الحاد در نظر باطنیه مینمودند الحاصل مستعلیه
که فعلاً معروفند ببهره و نزاریه که فعلاً معروفند بآقاخانی برقابت یکدیگر مجالس سریه و جماعتخانهای
باطنیه را معمور و دائر نمودند طولی نکشیده که آداب اسلامی بکلی از میان ایشان برداشته فقط از برای آنها اسم
نزاریه و مستعلیه باقی مانده است و عمل عمل باطنیه و مجوسیه شده اگرچه مستعلیه فی الجمله صورة حفظ بعضی
از آثار شرعیه مینمودند چنانچه فعلاً نیز بهره ها در ظاهر فی الجمله حفظ آثار مینمایند ولی بر طریقه و رویة عامه
عمل مینمایند بر هر چیز رسیده سجده میکنند و همچنین وضوء و رکوع و سجود ایشان تمام بر طبق رویة عامه است

مقصد سیم در کیفیت الحاق اسمعیلیه که در ایران بودند بدان اینکه سه نفر از الموتیین مردم را دعوت
بسوی خلفای مصر مینمودند و بقیه که اول آنها حسن بن محمد بن کیا بزرک امید رودباری باشد و ملقب بود
بعلی ذکره السلام طریقهٔ باطنیه را پیشه نموده تمام اسمعیلیه را بالحاد و زندقه وادار نمودند و حسن رودباری که
اول مضلین الموت بود چون بحد بلوغ رسید مدتی بمراسم تعلم مسائل عقلیه و تلمذ معالم فلسفیه مشغول گردید
و مادهٔ خویش را مستعد از برای قبول الحاد و زندقه نموده و باطنیه منتشره در ایران نیز مهیا و در کمین از برای
اصطیاد مسلمین بودند فوراً حسن را در دام افکنده صید نمودند لاین بود که حسن در مقام اظهار فضل خود
برآمده و معلومات خود را در حیطهٔ عبارات و تعبیرات غیر مأنوس در انظار در آورده بر مردم القا
مینمود لذا جمعی از جهال و عوام فریفتهٔ او شده گمان بردند که امام موعود که حسن صباح و کیا محمد دعوت
بسوی او مینمایند و وعدهٔ ظهور او را بمردم میدهند این است و حسن نیز ایشان را از این عقیدت ردع
نکرده بلکه اسباب ممدهٔ این معنی را فراهم مینمود روز بروز عقیدهٔ رفیقان افزوده میشد و چون کیا محمد بر
حال پسر و عقیدهٔ فاسدهٔ مردم واقف گشته باحضار خلق فرمان داد و بر پسر انکار بلیغ نمود و نزد آن انجمن

در حضور

کیفیت ملحق شدن اسمعیلیهٔ ایران با ملاحدهٔ باطنیه

در حضور جمعی گفت آگاه باشید این حسن پسر من است و من امام نیستم بلکه داعی از دعاة امام و هر که رادعیه خلاف این بود کافر و خارج از دین باشد و از اینجا است که پسرش را امام دانسته دویست نفر را مقتول و دویست و پنجاه تن دیگر را از قلعهٔ الموت بیرون نموده ولی مع ذلک حسن در خفای یک مشغول الحاد و زندقه خود بود و از شرب خمر و ملاهی او را باکی نبود و رفیقان که با مامت وی معتقد بودند شرب خمور و ارتکاب محظور را از امارات ظهور امام موعود می پنداشتند و قرامطه که در بلاد ایران بودند نیز ضمناً تهیهٔ اسباب الحاد حسن را فراهم مینمودند و بالجمله چون کیا محمد از دنیا رفته پسر نا خلف بر سریر سلطنت قرار گرفت در تهاون شریعت غرّا کوشیده و هیچ کس را بر ارتکاب محرّمات عتابی نکرده حقیقة کاری کرده که قرامطه سر انگشت حیرت بدندان گزیده تمام سر بر استانش سپردند بدآن که حسن اگرچه در زمان حیات پدر عدهٔ کثیری از جهّال باو گرویده معتقد بامامت بلکه فوق مرتبهٔ امامت او شدند لکن اغلب اسمعیلیه بر اعتقاد اسلامی خود باقی بودند حسن بعد از فوت پدر رو باستقرار سلطنت و ابتدای عاضد که آخرین خلفای علویین بود بر نزاریه و نصاری فرصت غنیمت شمرده خواست تزویری کرده تمام اسمعیلیهٔ ایران را در دام خویش افکنده صید نماید چاره در این دید که اینها را از عمل کردن بتکالیف شرعیه باز داشته تا بواسطهٔ ترک واجبات و ارتکاب محرّمات آئینهٔ قلب که عرش الرحمن است از غبار عصیان تیره و سیاه گردیده مأوای شیطان شود و آنگاه داعیهٔ خود را از نبوّت و الوهیت لقا با اینها نموده قبول خواهند کرد از جهت اینکه عمل بتکالیف شرعیه که جعل آنها از روی حکم و مصالح الهیه است از برای قلب بمنزلهٔ جوهر سیت که زنگ کدورت را از چهرهٔ مرآت بزداید پس چنانچه آئینه که بر صفا خود باقی و کرد کدر صفحهٔ او را نگرفته واقعیات صور را ارائه مینماید یعنی صورت خوب را خوب مینماید و صورت بد را بد همچنین گونه استعرات قلب انسانی مادامیکه عمل بوظائف شرعیه و احکام الهیه مینماید مرآت قلب او مصفا و روشن است صورت رحمانی را رحمانی و صورت شیطانی را شیطانی مینماید و بعد از نقش این دو صورت ممتازه از یکدیگر در قلب عقل حکم باخذ حق و صورت رحمانی و رفض باطل و صورت شیطانی مینماید و امّا اگر چنین نباشد کسی تن زیر بار تکالیف نداده و عمل بوظائف شرعیه ننموده البتّه قلبی که مرآت تمایز حق از باطل است بزنگ قساوت و غبار عصیان تیره و سیاه گردیده بحدیکه حق را از باطل و صورت رحمانی را از شیطانی امتیازی نباشد در این هنگام عقل که نقاد حسن و قبح است از کار افتاده نفس امّاره سر بلند نماید و هی امّارة بالسوء پس این چنین کسی افسار خود بدست نفس امّاره داده و خود از عقب او میرود تا وقتیکه سر از چادر بیرون نماید چونکه افسارش بدست نفس داد لاجرم

بدعاقبت در چه فتاد) البته این شخص با اینحال هر کس هرچه بگوید و لو ادعای خدائی باشد از او قبول مینماید
و بالجمله هر عاقلی بادنی تأملی میفهمد انبیا که داعی الی الله بودند هریک جعل وظائف و احکامی که در حقیقت
داروی عمای قلب بوده است مینمودند تا بواسطه عمل کردن بآن وظائف مرآت قلب که محل معرفت الهیه
است بر صفای اصلی خود باقی و محل وساوس شیطانیه نگردد بخلاف آنهائیکه دعوت بسوی نفس خود
مینمایند و تمام همشان عیش چهار روزه دنیاست و اعتقادی بنشاه آخرت ندارند لاقید کاری که
میکنند بار افعل و لا تفعل را از دوش تابعین خویش برداشته و قلب آنها را بزنگ معاصی از قابلیت
نور ایمان انداخته از جهت اینکه دنیای خود را معمور نماید پس اگر انسان دهری و طبیعی مسلک نباشد
و اعتقاد بنشاه دیگر و حساب و عقاب داشته باشد چگونه جرات این دارد که بگوید شما فلان مقدار
مال بسرکار بدهید آنچه کردید بگردن من تا اینکه مرید بدعاقبت هم اتکالاً بحرف این مرشد دهری ظاهر
الاسلام از هرجا بهر نحوه دسترس داشته باشد تحصیل مقدار نماید از برای مرشد خواطر جمع که مرشد
کفایت کارش را مینماید مرشد هم اموال او را گرفته مشغول بکیف خود میشود) (دیدی که چه کرد مردک خر
و مظلمه بردو دیگری زد) وکان عاقبتهما انهما خالدین فی النار الحاصل حسن دید اگر ابتداء از قبل خود
این الحاد و کفر را بر مردم القا نماید بسا باشد قبول قول او ننماید گفته بهتر اینستکه بگویم از جانب امام خبر
بمن رسیده این بود که در سنه ۵۵۹ بموجب فرموده او مردم ولایت رودبار بالموت آمدند بعد از اجتماع آنها فرمان
داده که در مصلی که میدان وسیعی بود در پای قلعه منبری نصب نمایند و چهار رایت بزرگ سرخ و سفید
و زرد و سبز بر چهار طرف منبر منصوب ساختند و حکم کرد تا روز نوزدهم و در بعض تواریخ مثل روضة
الصفا روز هفدهم ماه مبارک رمضان در آن سال مذکور خلائق بمصلی شتافتند پس از اجتماع مردم
حسن بر منبر برآمده گفت از امام در خفا قاصدی پیش من آمده و نامه آورده که مضمونش تمهید و توکید قواعد
مذهب است و حاصل آن اینستکه ما ابواب رحمت و رأفت بر متابعان و مطاوعان خویش گشودیم و
این طبقه را بندگان گزیده خویش خوانده ایم و از تکالیف شرع معاف و معذور داشته ایم و خواطر عباد
خواص خود را از بار افعل و لا تفعل مطمئن و آسوده گردانیده ایم و ایشانرا بقیامت رسانیده ایم و حسن بن محمد
خلیفه و داعی و محب ماست باید که شیعه ما در امور دینی و دنیوی مطیع و مطاوع او باشند و حکم او
حکم ما و قول او قول ماست و بدانند که مولانا بر ایشان رحمت فرموده و ایشانرا بخدای عز و جل رسانیده
و کذا اینگونه خرافات گفته و از منبر بزیر آمده امر کرد مائده ها حاضر کرده خلق را امر بافطار کرده افطار نمودند

وگفت امروز عید قیامت است و دائماً عید فطر همین خواهد بود نقل کرده اند که در کتیبهٔ قلعهٔ الموت این
بیت نوشته بوده) (برداشت غل شرع بتأیید ایزدی از کردن عباد علی ذکره السلام) وچون باین
تزویرات اسمٰعیلیهٔ ایران را تماماً مطیع و منقاد خود نمود طولی نکشید اشتهار داد که من از اولاد نزار بن
مستنصر م نزار تبریز از شنیدن این دعوی از جهت داغ دلی که از مستعلیه داشتند کمال سرور و خوشحالی
نموده تقویت از حسن میکردند و از جملهٔ کاغذهائیکه حسن باطراف مینوشت و اظهار مینمود که من امام
از اولاد نزارم کاغذی بود که از برای رئیس مظفر که از قبل او نائب بود در قهستان فرستاد مضمون
اینکه امروز خلیفهٔ خدای برروی زمین منم و خلیفهٔ من در قهستان رئیس مظفر است البته باید مردم
این دیار فرمان بردار او باشند و آن ملحد نزار کرد تا در قلعهٔ مؤمن آباد منبری نهادند بر منبر برآمده مکتوب
حسن را بر خلائق خواند از منبر برآمده اظهار طرب نموده مشغول دف زدن و نی نواختن شدند و رسم
الحاد و زندقه آشکار نمودند سید جمال الدین افغانی در موضعی از کتاب خود که رد بر دهریه نوشته
است و فعلاً بلغت عربی نقل داده اند میگوید فلما کان القرن الرابع بعد الهجرة ظهر النیشریون الطبیعیون
تحت اسم الباطنیة الخ بعض از مقالات باطنیه را نقل مینماید الی ان قال و بعض اولئک المفسدین عند
ما امکنته الفرصة و وجد من نفسه ریح القوة اظهر مقاصده علی منبر المَوْتُ وجهر بآرائه الخبیثة فقال اذا
قامت القیامة حطت التکالیف عن الاعناق و رفعت الاحکام الشرعیة سواء کانت متعلقة بالاعمال البدنیة
الظاهرة او الملکات النفسیة الباطنیة والقیامة عبارة عن قیام القائم الحق و انا القائم الحق فلیعمل عامل ما اراد
فلاحرج بعد الیوم اذ رفعت التکالیف و خلصت منها الذمم الخ یعنی ما درِ انسانیت را بر روی تابعین خود
محکم بستیم و در بهیمیت را بر رخسار ایشان گشودیم آفرین بر اینگونه مرشدین و پیشوایان که باندک زمانی تابعین
خود را از اوج شرافت بشریت در حضیض خساست بهیمیت میاورند باری باطنیه شهرت دادند که حسن
از اولاد نزار است بعض از ایشان میگویند حسن بن کیا محمد بن مولانا حسن بن صباح بن علی بن احمد بن نزار
و حال اینکه گذشت که کیا محمد پسر بزرگ امید رود باری بوده نه پسر حسن صباح و دیگر اینکه حسن صباح نسبش
اینست حسن بن علی بن جعفر بن حسین بن محمد صباح و از نواحی طوس بوده و یا اینکه بنا بر قول بعضی از اولاد
یوسف حمیری پادشاه یمن بوده و قضیه اش با حسن رادکانی ملقب بنظام الملک و عمر خیام کرده در نیشابور
نزد امام موفق تعلم مینمودند معروفست از کجا حسن صباح از اولاد نزار شد البته باطنیه که همهٔ کارها را
اینها هم میسازند و بعض دیگر از ایشان میگویند حسن بن محمد بن حسین بن نزار و چون بر همهٔ مردمان ولایات

رودبار معلوم بود که حسن پسر کیا محمد و او پسر کیا بزرگ امید رودباریست لاجرم باطنیه وجوهی از برای
مدعای خود ذکر کرده اند متن انها که خود حقیر از انها شنیده ام و در روضة الصفا نیز ذکر کرده است با وجوه
دیگر اینستکه میگویند در زمان سیدنا یعنی حسن صباح چون در ان زمان حسن را سیدنا میگفتند و از زمان
بزرگ امید تا زمان علی ذکره السلام اسمعیلیه معروف بودند برفیقان یاری میگویند در زمان سیدنا
شخصی از ثقات و معتمدان مستنصر که ملقب بابو الحسن صعیدی بود بعد از فوت مستنصر بیکسال از مصر بالموت
امده کودکی از اولاد نزار را که مستقر امامت بود با خود اورده و این سر را باحدی غیر از حسن صباح اظهار
نداشته سیدنا در اکرام و احترام ابو الحسن در غایت کوشید و بعد از شش ماه او را رخصت انصراف داد و
امام را در قلعه که در پائین قلعهٔ الموت بود متوطن گردانید تا در زمان محمد بن بزرگ امید پسری از برای محمد
متولد شد زنی امام را که علی ذکره السلام باشد در چادری پیچیده بقلعه برد در وقتیکه احدی در خانه که فرزند
محمد در انجا بوده حاضر نبود ان زن داخل خانه شد و علی ذکره السلام را بجای کودک محمد در انجا نهاده و طفل
محمد را از قلعه بیرون اورد و مردم مشتبه شدند که میگویند علی ذکره السلام پسر کیا محمد است این وجهیستکه در نسبت
حسن بنزار ذکر کرده اند و میگویند بیکسال بعد از فوت مستنصر او را از مصر بالموت اوردند و فوت مستنصر در
در سنه ۴۸۷ بوده است و فوت حسن صباح در سنه ۵۱۸ بوده است بنابراین سی سال تمام علی ذکره السلام در
زمان خلافت حسن صباح بوده و بعد از او بیست و چهار سال بزرگ امید خلافت نمود و بعد از بزرگ امید
بیست و پنج سال کیا محمد خلافت نمود که مجموع هفتاد و نه سال میشود بنابراین بعد از هفتاد و نه سال از وقت
اوردن علی ذکره السلام را بالموت خلافت باو رسید و خود علی ذکره السلام را در سنه ۵۶۱ در قلعهٔ لامسر بزخم
کارد هلاک نمودند که از زمان فوت مستنصر تا زمان فوت او هشتاد و چهار سال فاصله بوده و لازمهٔ مجموع
ماذکر اینستکه علی ذکره السلام پنج سال قبل بر خلافتش از دنیا رفته باشد و دیگر اینکه اگر حماری هم باشد
البته بچهٔ خود را از بچهٔ غیر تمیز میدهد چگونه کیا محمد و عیالش این بچه را بزرگ نموده نفهمیدند که این بچهٔ ایشان
نیست علاوه بر این اشکالات اینها میگویند که این زن علی ذکره السلام را در زمان خلافت محمد بن بزرگ امید
برده و با پسر او تبدیل نموده و از زمان فوت مستنصر تا زمان ابتدای خلافت محمد بن بزرگ امید پنجاه و شش
سال فاصله شد بر فرضی که این کودک بیکسال بعد از فوت مستنصر هم متولد شده باشد و همان سال هم او را
بالموت اورده باشد و کودک کیا محمد هم در سال اول خلافتش متولد شده باشد مع ذلک کله پنجاه و پنج سال
فاصله شده است از سالیکه این کودک را بقول اینها بالموت اورده اند تا زمانیکه ان زن او را اورده تبدیل کرده

حالات حسن علی ذکره السلام

ولازمهٔ این حرفها اینستکه بچهٔ پنجاه و پنج ساله را با بچهٔ سه چهار روزه عوض کرده واحدی نفهمیده باشد شمار ابجد
اگر کسی عقد قلب باینگونه حرفها بندد میتوان گفت این کس انسان است حاشا معروفست فرعون چون خواست
ادّعای خدائی نماید مدّتی خلق را وادار نمود بخوردن باقلا تا قولش را قبول نمایند ظاهراً اخبار بعض اهل این
زمان نداشت که محتاج بخوردن باقلا و افسار نیستند دو برادر بودند از قاسم آباد که قریه ایست بین مشهد
رضا ع و نیشابور و محلّ تولد حقیر است برادر بزرگ[۲] از ملاحده یعنی آقاخانی و کوچک مسلمان بود
بزرگ در مقام اضلال کوچک بر آمده بود و او اشکال نمود بر بزرگ که شما چرا منکر احکام شرعیه شده و
ترک صلوٰة مینمائید برادر بزرگ در جواب گفت بدان که در یکی از جنگها که سرکار با اعداء جنگ میکرده است
کار خیلی بر اصحاب سخت شده و بسیاری از ایشان کشته شده سرکار از آن روز بواسطهٔ مشاقیکه بر اصحاب وارد
آمده تکالیف را از اهل طریقت عفو فرموده اند ملاحظه نمائید که چگونه شیطان بر دوش این پیرمرد هفتاد
ساله سوار شده و بهر دو پا رکاب بپهلوی او میزند که علاوه بر عقد قلب منکوس خود بر این حرف میخواست
غیر را هم بقبولاند بگوای بد عاقبت اگر شدّت حرب و جنگ موجب عفو از تکالیف میشد و غیر از باری
تعالی ممکن بود کسی اثبات و اسقاط تکالیف نماید هر آینه حضرت امیر ع اولی بود در لیلة الهریر که ظهرین
و عشائین را بصلوٰة خوف و مطارده با اصحاب ادا نمودند عفو از صلوٰة نماید از جهة اینکه از اول دنیا
معلوم نیست حربی بان شدّت واقع شده باشد اگر دیگرها امیر علیه السّلام را امام میدانند بدبخت تو
اعتقاد خدائی درباره او داری پس چرا پیروی او را نمیکنی و کذا کیفیّت صلوٰة حضرت سیّد الشهداء ارواحنا
له الفداء در ظهر یوم عاشوراء که شاعر میگوید) (که نماز است آنکه ان مظلوم کرد دیگران از آن عمل
محروم کرد) پس باید دانست که شیطان اینها را مهار نموده بجانب دوزخ میکشاند نستجیر بالله من شره و
شرّ تابعیه باری چون فضائح و قبائح علی ذکره السّلام از حد فزون شد برادر زن او که از بقایای آل بویه بود
و باطنش پر نور ایمان و ایقان داشته در ۵۶۱ه در قلعهٔ لامستران ملعون را بزخم کاردی از پا در آورده
بدوزخ روانه نمود پس از او پسرش محمّد بجای وی نشست و این محمد در اظهار کیش ضلالت از پدر بالاتر بود
و بالجمله محمّد در نوزده سالگی برتق و فتق امور مملکت مشغول گشته مدّت چهل و شش سال در کامرانی بسر
برد یکی از شعرای ایشان درباره او گوید) (عمر را کجا وجود بماند چه ما بریم نام محمّد بن علی ذکره السّلام
خلاصه ملاحده در زمان او خونها ریختند و راهها زدند و دست درازیها کردند در اموال مردم
و این محمّد چند پسر داشت ارشد همه جلال الدین حسن بن محمد بود و او بجای پدر قرار گرفت و بعد از

[۲] که اسم برادر بزرگ کربلائی عبد الحسین و کوچک کربلائی محمود بود صح

جلال الدین پسرش علاء الدین بر سریر ایالت نشست و او و پسران چندی بود اکبر ایشان رکن الدین خورشاه بود بین او و پدر کدورت پیدا شده بالاخره رکن الدین حسن مازندرانی را بطمع جایزه بقتل پدرش علاء الدین وادار نموده اتفاقا روزی علاء الدین شراب خورده در خانهٔ که از چوب وَنی متصل باصطبل کوسفندان ساخته بودند بخواب رفته در نیمهٔ شب حسن مازندرانی تبری برکردن او زد که دیگر سر برنداشت و در ماه شوال سنه ۶۵۳ رکن الدین خورشاه بجای پدر نشست و این آخرین سلاطین الموت بود و سلطنت او یکسال بیش نبود که در این سال چنگیزیان زمین را از لوث وجود ملاحده پاک نمودند چنانچه بعد ذکر میشود انشاء الله و بالجمله از زمانیکه علی ذکره السلام باطنیه رفیق شده و اسماعیلیه را بکفر و زندقه وادار نمود تا زمان رکن الدین خورشاه و انقراض ملاحده قریب نود و شش سال کشید و در این مدت آداب شرعیه بکلی از میان اسمعیلیه برداشته شده تماما طریقهٔ مزدکیه مجوس را پیشه نمودند و تا کنون هم در میان آنها ساری و جاری میباشد و احدی از آنها از این گرداب ضلالت جان بسلامت بیرون نبرده اند الحاصل امروز هر کس در هر جا عالم که بگوید اسمعیلیه ام از این چهار فرقه که ذکر میشود خارج نیست یا دروزیه است و یا نزاریه است که فعلا معروفند باقاخانی و یا مستعلیه است که فعلا معروفند ببهره و یا مقنعیه است که فعلا معروفند بعطاء اللهی و غیر از این چهار فرقه اسمعیلیهٔ خالص هیچ وجود ندارد و این چهار فرقه هم حالشان معلوم شد که چگونه باطنیه اینها را ربودند و با خود ملحق نمودند و لذا مرحوم حاجی میرزا حسین نوری قدس سره در فوائد مستدرک میفرماید ثم ان الظاهر من کتاب المقالات ان الاسمعیلیة کلهم منکرون للشرایع تارکون للفرائض مستبیحون للمحارم الی ان قال ره و وافقنا علی ذلک السید الفاضل المعاصر ره فی الروضات فی ترجمة جلال الدین الرومی الی ان قال ولعله لذلک لم یتعرض شیخ الطائفة ره فی کتاب الغیبة لابطال مذهبهم کما تعرض لابطال مذهب الکیسانیة والناوسیة وغیرها لظهور فساد مذهبهم عند جمیع المسلمین الی ان قال وفی عصرنا هذا یأتون من هذه الطائفة من بلاد الهند الی زیارة الامیر علیه السلام والحسین ع وینزلون بغداد ویسیرون منه الی کربلا ولا یمرون الی بلاد الکاظم ع بل تواتر عنهم ان طاغوتهم حرم علیهم النظر الی قبته المبارکة من بعید بل حدثنی جماعة انهم یسبونه ع نعوذ بالله من الخسران انتهی و مراد از کلامش که میفرماید و وافقنا علی ذلک الخ مرحوم آقا میرزا محمد باقر خونساری است ره چون قاضی نور الله شوشتری ره در مقام اینکه ملای رومی شیعه است در موضعی از مجالس المؤمنین خود میگوید و از مؤیدات تشیع او اینکه اولاد جلال الدین بوده که پدر بر پدر او از اعیان اسمعیلیه بوده اند و جلال الدین از بعض قبایح عقاید و اعمال ایشان بعض

ذکر فرمایشات حاجی میرزا حسین نوری اعلی الله مقامه

کتاب مقالات مال الشیخ حسن بن موسی النوبختی اعلی الله مقامات

ذکر کلمات آقا میرزا محمد باقر خونساری قده

از متاخرین این طائفه در مذهب اسمٰعیلیه احداث نموده بودند تبرا نموده باصل مذهب اهل بیت علیهم السلام
رجوع نموده اقا میرزا محمد باقر ره در روضات الجنات در مقام اشکال بر قاضی نور الله میفرماید ثم لیعلم
ان استناده فی اثبات شیعیة الرجل بکونه من اولاد جلال الدین الاسمٰعیلی وهن من استدلال بعضهم فی ذلک
باشعاره المشهورة بل هذه النسبة ان ثبت لکانت اضر بدین الرجل من وقوع النسبة الی المخالفین معنا فی امر
الامامة لان الاسمٰعیلیة الخ وذکر کثیرا من مطاعنهم الی ان قال بل الظاهر ان ضرر الباطنیة الملعونة بهذا الدین
المبین اعظم من ضرر الحشویة الظاهریة الذین یحملون الفاظ الکتاب والسنة علی ظواهرها دائما وان کان الدلیل
القاطع علی خلافها قائما لان هؤلاء الارجاس والانجاس مع جمیع ما فیه من الانکاس والابلاس لم یحتموا
اساس الاحکام ولم یعدلوا فی الظواهر عن طریقة اهالی الاسلام ولا انکروا فی الحقیقة مثل اولئک الازلام
معاد یوم القیام وان کان کلاهما وردا النار وساقطا بالتفریط والافراط عن حد الاعتدال والاعتبار
وفی موضع اخر قال ثم ان من جملة شواهد کون الرجل ای المولوی فی سلوکه غیر مصیب وان لیس له من فقره الا متاع
خیر نصیب وتوغله فی زمن افلاج القرامطة وسلطنة اعلاج الملاحدة واغتنام کبار المتصوفة واجتماعهم علی تقویة
الباطل بل الظاهر ان هجوم هذه الطائفة المضلة لم یتفق فی جمیع الطبقات من هذه الملة مثل اتفاقه فی اواخر
المائة السادسة واوائل السابعة التی هی موسم طلوع هذه النجمة یعنی المولوی وجماعة اخری مثل الشیخ نجم الدین
الکبری وتلمیذه رضی الدین والحکیم سنائی والشیخ العطار وشمس الدین التبریزی ومحی الدین العربی والشیخ سعد
الدین الحموی والشیخ عبد القادر الجیلی وغیرهم انتهی کلامه رفع فی الخلد مقامه ونیز صاحب کتاب سوسنه در موضعی
از کتاب خود میگوید فیما وصل الینا من اخبار القرامطة والدروزیة الذین لا تحصیهم اهل السنة مع عد المذاهب
الاسلامیة ولکنهم اهل ردة وشرک ولذلک لم یدعهم شیء فی الطوائف التی یعتقدون هلاکها من الفرق المخمسة
التی سبقت الاشارة الیها فی الکلام علی الفرق الاسلامیة انتهی وکیف کان چنانکه از فرق اسلامی شمرده شوند
باشوند فعلا اسمٰعیلیه غیر از ملاحده در هیچ جا وجود ندارند

تنبیه نهم

در ذکر سلسلهٔ ائمهٔ نزاریه از فرق باطنیه در تنبیه قبل گذشت که ملاحده فعلا چهار فرقه اند دروزیه و مستعلیه
و مقنعیه و نزاریه و اختصاص ائمهٔ نزاریه را بالذکر از بین فرق اربعه از جهة اینستکه دروزیه سلسلهٔ ائمه شان
همین ائمهٔ نزاریه است تا الحاکم بامر الله و در حاکم توقف نموده میگویند حاکم باسمان بالا رفته بعد بر میگردد
چنانچه در تنبیه قبل ذکر کردید و اما ائمهٔ مستعلیه تا مستنصر با نزاریه موافقند و بعد از مستنصر بنا بر
قول نزاریه چنانچه از جدول بعد که از ملا محمد است معلوم میشود در منصور بن مستعلی سلسلهٔ ائمه شان

قطع و تمام میشود و امّا بنا بر تواریخ در عاضد که چهاردهم از خلفای مصر بوده منقطع گردیده و امّا باعتقاد
خود انها رشتهٔ امامت را نسلاً بعد نسلٍ در دست و فعلاً از خود رئیس و دستگاه دارند و امّا مقنعیّه که فقط
اسمشان اسمعیلیه است و الّا غیر از مقنع اعتقاد بهیچ کس ندارند و کیف کان اوّل ائمّهٔ نزاریه که عبارت از اقاخانیها باشند
حضرت امیر علیه السّلام است ۲ حسین بن علی از جهة اینکه حضرت مجتبیٰ ع را امام نمیدانند چنانچه در تنبیه هفتم
گذشت و از جدول ملا محمّد که بعد است نیز معلوم میشود ۳ علی بن الحسین ۴ محمّد بن علی ۵ جعفر بن محمّد ۶ اسمعیل
ابن جعفر ۷ محمّد بن اسمعیل ۸ جعفر الشّاعر بن محمّد ۹ محمّد الحبیب بن جعفر الشّاعر ۱۰ علی بن محمّد ۱۱ مهدی که اوّل
خلفای مصر بوده ۱۲ پسرش قائم ۱۳ پسرش منصور ۱۴ پسر او معزّ ۱۵ پسر او عزیز ۱۶ حاکم ابن عزیز ۱۷ قاهر بن
حاکم ۱۸ مستنصر بن قاهر ۱۹ نزار بن مستنصر ۲۰ احمد بن نزار ۲۱ علی بن احمد از اینجا بعد را امام جعلی ساخته
اند که نسبت علی ذکره السّلام را متصل بنزار مینمایند لذا گفته اند ۲۲ حسن صبّاح بن علی ۲۳ کیا محمّد بن صبّاح
و حال انکه نسبت حسن صبّاح و کیا محمّد در تنبیه قبل گذشت که هیچ ربطی بنزار ندارند و خود این دو نفر هم
مدّعی این معنی نشده اند ۲۴ حسن علی ذکره السّلام ابن کیا محمّد که مدّعی شد که من از اولاد نزارم در حاشیهٔ کتاب
عمدة الطّالب از تاریخ فرشته که یکی از تواریخ هند است نقل کرده میگوید و الحسن هذا اعنی الّذی ینتسب نفسه
الی المصطفی لدین الله و یقال له علی ذکره السّلام و هو کاذب فی دعواه انّه ابن نزار بل هو ابن محمّد بن بزرگ امید
الرّودباری ولد علی فراشه و لم یدّع انّه ابن نزار حتّی مات ابوه و جلس حسن هذا علی مکانه بقلعة الموت فادّعی
انّه علوی و انّه ابن نزار و ادّعی الامامة لنفسه و کان محمّد بن بزرگ امید و ابوه من دعاة الاسمعیلیّة و لم یکن
یدّعون الامامة لنفسهما الخ و کذا صاحب کتاب روضة الصّفا میگوید و بیقین باید دانست که از خلفا
حسن صبّاح هر که دعوی فرزندی اسمعیل کرده در ان دعوی مفتری و کذّاب بوده و میباشد و ظاهراً
کسی این دعوی باطل نکرده مگر حسن بن محمّد بن بزرگ امید المشتهر بعلی ذکره السّلام انتهی ۲۵ محمّد بن حسن
۲۶ حسن بن محمّد ۲۷ علاء الدّین بن حسن ۲۸ رکن الدّین خورشاه ابن علاء الدّین که اخرین خلفای الموت
بوده و بدست چنگیزیان کشته شد از اینجا ببعد کیفیّت ترتیب و عدد ائمّه شان خوب در دست نیست
اجمالاً از جملهٔ انها سید احمد است و از جمله شاه خوارزم است غیر از خوارزم شاه معروف که قبل بر
سلاطین چنگیزیه بوده و از جمله محمّد زردوز الشّهیر بشمس تبریزی و قبرش در ملتان است و بعضی گفته اند
قبر او در حیدراباد دکن میباشد و این غیر از شمس تبریزی که صاحب کتاب کلیّات و مصاحب با مولویست
میباشد چنانچه در حاشیهٔ عمدة الطّالب از تاریخ فرشته نقل مینماید پس ملاحدهٔ قاسم اباد و دربار که

ذکر ائمهٔ نزاریه

کلیات شمس را بجای قران خود قرار داده و عمل کردن بمضامین انرا واجب میدانند و خود شمس معروف را از
ائمهٔ خود میشمارند اشتباه کرده اند و بالجمله ان شمس که از ائمهٔ باطنیه است و محمد زردوز بن شاه خوارزم
و هو ابن سید احمد و هو ابن سید محمد و هو ابن سید حسن المعروف بعلی ذکره السلام ابن کیا محمد بن بزرک امید
رودباری است و شمس تبریزی مشهور که صاحب دیوان شعر است غیر از این شخص است و از جملهٔ ائمهٔ ایشان یکی
مؤمن شاه یکی شاه رضی یکی شاه طاهر و از جملهٔ ائمهٔ شان سید ابو الحسن خان کرمانی و پسر او شاه خلیل الله
و پسر او اقاخان معروف بمحلاتی و پسر او علی شاه و پسر او سلطان محمد شاه بعد مخفی نماند اینکه سیادت تمام ایشان بر
حسب تواریخ منتهی میشود بحسن معروف بعلی ذکره السلام و سیادت و امامت او هم فی الجمله معلوم شد که جعلی
بوده است حال اگر کسی بهمین اندازه اکتفا میکند در سیادت ایشان مختار است چون بعضی از مؤمنین از سیادت
اقاخان و اولادش سؤال کرده بودند حقیر بیشتر از اینکه نقل شد از تواریخ بدست نیاوردم والله العالم
و بر تقدیریکه اقاخان و اولادش نسب خود را از غیر طریق علی ذکره السلام منتهی بخلفای مصر نمایند سیادت
ایشان نیز معلوم نخواهد شد زیرا که در نسب خود خلفای مصر نیز اختلاف عظیمیست و بنا بر قول صاحب کتاب
سوسنه و قول سید مرتضی رازی قده و نقل ابن خلکان از محققین اهل انساب خود ایشان منتهی بعبد الله بن میمون
قداح میشوند چنانچه در تنبیه سیم از فصل دویم و در اول کتاب نیز ذکر کردیم این مقدار از عدد ائمهٔ نزاریه که مجموع
سی و نه عدد میشود ذکر شد ولی بر حسب این جدول و نقشه که ملا محمد کشیده است که مجموع ان چهل و هفت عدد
میشود هشت عدد دیگر یافت که در دست ما نیست باری این صورت نقشه ایست که بتمام خصوصیاتش ضبط
شده است و این نقشه را ملا محمد دیزبادی در یک سفری از سفرهائیکه به بمبئی رفته بود از برای حقیر سوغات
فرستاده بود نمیدانم جهت چیست که اسماء ائمه شانرا در این شجره ذکر نکرده است بعضی از اوقات هم که حقیر از ایشان
سؤال میکردم منفرقا اسم میبردند و بالجمله اهتمام زیادی در اختفاء اسماء ائمه شان دارند لعل وجهش این باشد
که چون وصله های ناجور بهم پیوسته اند از قبیل حسن رودباری که وصل بنزار نموده اند لعلهما باشد خیلی از
این کارها کرده باشند لذا نمیخواهند پرده از کار برداشته شود و الا وجهی ندارد پنهان کردن و دیگر اینکه
ملا محمد در این نقشه حضرت رضا ارواحنا له الفدا را از اولاد موسی بن جعفر ع شمرده است لکن یک شبی که ملا
محمد در دیزباد نبود و در اوقات نبودن خود برادرش ملا حسن را نایب قرار داده بود ملا حسن در جماعت
خانهٔ دیزباد اصرار زیادی داشت و اقامهٔ برهان مینمود بر اینکه حضرت رضا از اولاد عباس و از ائمهٔ اهل
سنتست و برهانش این بود که بعضی از متصوفهٔ ایشان گاه گاهی در دار الحفاظ جمع شده مشغول ذکر میشوند

باری چون ملا محمد در نقشه اش اختلافاتی کرد در حضرت حجة عجل الله فرجه شده است بعضی را ذکر کرده بخیال اینکه توهین و تضعیف از مذهب شیعه کرده باشد مناسب بود در این مقام ذکر خبر شریفیکه حضرت صادق علیه السلام تقریبا صد و سی سال قبل بر زمان غیبت خبر داده است از وقایع زمان غیبت از اینکه مردم در شک واقع میشوند از جهة طول کشیدن زمان غیبت که بعضی منکر ولادت آنحضرت میشوند و بعضی میگویند متولد شده و مرده است و بعضی میگویند امام یازدهم عقیم بوده هیچ اولادی نداشته و بعضی تجاوز کرده قائل میشوند بزیادتر از دوازده امام که خدای تعالی معین فرموده است و بعضی میگویند روح حضرت حجة در غیر حلول کرده است و تمام اینها خبث طینت خود را بواسطهٔ این حرفها اظهار نموده مرتد میشوند و رشتهٔ اسلامی را از گردن خود بیرون مینمایند

ولکن چون خبر را در تنبیه اول از فصل دوم در

صفحه (۶۲) نقل کرده ایم رجوع

بآنجا نمائید

مخفی مباد اینکه ملا محمد در این شجره که کشیده است و این شعب عدیده را از طریقهٔ اثنی عشریه خارج نموده است
بخیال خود که این معنی وهن بست از برای این طریقه و حال اینکه هر ذی شعوری میفهمد که این وهنی نیست بلکه
اثبات حقانیت این طریقهٔ مطهره کرده است من غیر شعور و التفات بیان ذلک اینکه مثلا هر راهی که یکمقدار
مسافتی از او بگذرد یک راهی از او جدا شود و مقداری دیگر بگذرد راه دیگری از او جدا شود و هکذا هر چند قدم
که میرسد یک راهی از او منفصل میگردد تمام آنکسانیکه ادنی شعوری داشته باشند آن راه مستمر کشیده شده را
شاه راه و این راههای منفصل شدهٔ از آن را کوره راه مینامند پس معلوم میشود که این بیچاره هیچ شعور و
ادراک این معنی را نداشته است و همچنین شجره هر اندازه که نمو مینماید این شاخه های اطراف آن متعدد
میشود و این شاخها هر کدامی چند روزی نشو و نمائی دارند و بعد از اینکه قوهٔ نمو متوجه میشود بآن شاخهٔ
شاه فرد که شاخ درخت است این شاخهای اطراف از قوه و نمو میافتند و غیر از قطع نمودن و سوزانیدن
هیچ فائدهٔ بر وجود آنها مترتب نمیشود چنانچه این گونه است شجرهٔ طیبهٔ امامت و شاه راه هدایت ائمهٔ اثنی عشر
صلوات الله علیهم اجمعین که کشیده شده است چنانچه پیغمبر صلعم در بارهٔ ایشان و قرآن مجید فرموده است انهما حبلان
ممدودان الخ و آن کسانیکه توقف کرده اند و بار امامت را باخر منزل نرسانیده اند که بعضی در حضرت امیر ع
توقف نمودند و بعضی در حضرت باقر ع و بعضی در حضرت صادق ع و بعضی در حضرت موسی بن جعفر ع و بعضی
در حضرت عسکری ع توقف نمودند چنانچه مفصلا گذشت مانند آن شاخهای اطراف شجره اند که چند روزی
نشو و نموی داشته بعد از آنکه قوه متوجه باصل سر شاخه شده اینها از قوه افتاده بحدی که کم کم رو بخشکیدن
گذارده جز سوزانیدن بکاری نیاید و همچنین است حال آن کوره راهها ئیکه از این شاه راه هدایت خارج شده اند
که بعضی از حضرت امیر علیه السلام خارج شده اند مانند کیسانیه و بعضی از حضرت سجاد ع مانند زیدیه و بعضی از
حضرت صادق ع مانند فطحیه و شمطیه و اسمعیلیه که بعد از حضرت صادق ع هر یک از این سر طایفه کوره راهی
که فتنه مشی نمودند و بعضی از حضرت موسی بن جعفر ع جدا شدند مانند احمدیه و بعضی از امام علی النقی ع جدا
شدند مانند محمدیه و بعضی از حضرت عسکری ع جدا شدند مانند کذابیه یعنی اصحاب جعفر کذاب پس شاه
راه آنستکه خود مستمر باشد و هر چند قدمی یک راهی از او جدا شود و همچنین شجره آنستکه باندازه استعداد خود
نمو داشته باشد و شاخهای اطراف را واگذارده پژمرده شوند و قوهٔ نمو را توجه بسر شاخه دهد تا خود را
بسر حد کمال رساند حال جناب ملا محمد اینقدر ادراک نداشته است که بمقتضای کلمات در شجره که خود ایشان
از برای فریب دادن عوام ترتیب داده اند رشته و طریقهٔ خود ایشان از جمله کوره راه و شاخهٔ درخت بستم کم

مصنف

مضر بشجره است و باید قطع او نمود چرا که رشته و طریقهٔ ایشان یک شعبه نیست که از شاه راه ائمهٔ اثنی عشر ع
جدا شده است و دیگر اینکه قائلین بامامت زید بن الحسن ع را در این شجره اش از حضرت امیر ع جدا کرده است و حال
اینکه بر تقدیر یکه این هم یک رشته و فرقهٔ باشد اینها بعد از حضرت مجتبی ع منحرف و قائل بامامت زید پسر آن
حضرت شدند و چون این بی ادراک حضرت حسن ع را در شجره اش ثبت نکرده چرا که معتقد بامامت او نیست و
خواسته این فرقه را نیز ذکر کرده باشد دیده محل جدا شدن ندارد لابد شده است که این رشته را از حضرت امیر ع
بیرون نماید و دیگر اینکه میل دارم کسی از تابعین ملا محمد سؤال نماید که این ائمهٔ مخصصهٔ شما که از اسمعیل بعد
باشد یک خبر هم نباید از پیغمبر و یا از یکی از پنج امام که شما قبول دارید رسیده باشد و از قضایای عجیبه اینستکه هر یک
از طوایفی که از جاده خارج شده اند بعضی از اخبار هست که ممکن است منطبق بر آنها شود و اهل این مذاهب
نیز در اثبات طریقهٔ خود تمسک بآن اخبار نموده اند و علمای اعلام هم جواب آنها را داده اند ولی در بارهٔ ائمهٔ
اسمعیلیه ابدا یک خبر ضعیفی هم وارد نشده است حاصل اینکه این شجرهٔ ملا محمد بعد از حضرت صادق ع که ائمهٔ
مخصصهٔ ایشانست یکفرقه بهره خارج است و بس و حال اینکه معنی شجره و شاه راه اینستکه شاخهای عدیده و
راههای عدیده از آنها منشعب گردد چنانچه از این شجره که اسماء مبارکهٔ ائمه نوشته شده است معلوم میشود که
تا آخر ائمه طرق عدیده یا توقف نموده اند و یا از جاده خارج شده اند حتی پنج فرقه در خصوص حضرت عسکری ع توقف
نموده اند چنانچه قبلا در تعداد طوایف متوقفین و منحرفین ذکر کردید که یازده فرقه در این راه توقف نمود
شاه راه ولایت را باخر نرسانیدند و هشت طایفه از صراط مستقیم خارج شده و طریق اعوجاج را اختیار
نمودند فلذا اینها هر کدام در هر جا توقف نمودند و یا از جاده خارج شدند ائمه بعد را انکار و رد نموده اند و بمقتضای
نص صریح پیغمبر ص که در خبر اخیری از اخبار یکه در این شجرهٔ مبارکه میفرماید من انکر هم او رد واحدا منهم فکانما
قد انکرنی و ردنی و من انکرنی و ردنی فکانما قد انکر الله و رده در حقیقت انکار خدا و رسول نموده اند اخبار
مندرجه در شجره را تا آخر ملاحظه نمائید فائده دارد **تذکرة** امان از نفاق و اغراض شخصیه دنیویه این ملا
محمد با شخص دیگر ملا محمد ابراهیم نامی در یزد با آنکه هر دو از اهل علم محسوب میشدند همیشه بواسطهٔ اغراض
دنیویه در شقاق و نفاق بودند ملا محمد ابراهیم با حکومت ساخته بهانه جوئی میکردند و ملا محمد را در جرم
واقع میساختند و مکرر او را در اصطبل که جای گاو و الاغ بود جای داده در برویش می بستند تا بواسطهٔ این
کارها ملا محمد خبیث بمقتضای الشقی شقی فی بطن امه و النار و لا العار خود را باباطنیه بسته و جمع کثیری را گمراه
نمود (عاقبت گرگ زاده گرگ شود) (گرچه با آدمی بزرگ شود) و الا چرا باید بعد از اینکه انسان عمر خود را

مدتها صرف در تحصیل علم نموده نتیجه‌اش گمراهی واضلال مردم باشد پس معلوم است که از اول تحصیل شیطنت
بوده بلباس علم واهل علم در آورده) (علم هرچند که بیشتر خوانی   چون عمل با تو نیست نادانی) (نه محقق
بود نه دانشمند   چهارپائی برو کتابی چند) انما مثلهم کمثل الحمار یحمل اسفارا

تنبیه دهم

در ذکر قلع وقمع اینها بدست هلاکوخان چنگیزی بدان بعد از اینکه علی ذکره السلام دین اسمعیلیه را
برباد فنا داده ودعوای اینکه امام واز اولاد نزار است نموده وکفریات باطنیه را در میان اسمعیلیه انتشار
داده وقلوب آنها را از دیانت اسلامی منحرف گردانید اسمعیلیه مطلق العنان شده باباطنیه ومقنعیه وهر
لامذهبی که خود را در تحت اسم اسمعیلیه در آورده بود دست یکی کرده رادع ومانع الهی در میان ندیده
بجان مردم افتاده کیفما کردند خونها ریختند مالها بغارت بردند تا زمان رکن الدین خورشاه وچون
رکن الدین بتسبیب اسبابی در قتل پدر خویش علاء الدین نموده واو را در دوزخ بر پرسش حال علی ذکره
السلام روانه نمود خودش بجای پدر بر مقر سلطنت قرار گرفت واز سلطنت او یکسال بیش نگذشته بود
که در این سال چنگیزیان روی زمین را مسخر نموده منکوقاان برادر خود هلاکوخان را با سپاه گران بطرف
ایران فرستاده وسلطنت ایران را بعهدهٔ کفایت او واگذار نموده وامر کرد که باید قلاع اسمعیلیه را خراب
ودیاری از آنها را در روی زمین باقی نگذاری لذا هلاکوخان بفرمودهٔ برادر تمام قلاع اسمعیلیه را
مثل قلعهٔ گرد کوه وکوه توال قلعه وقلعهٔ لامسر وقلعهٔ رودبار وقلعه میمون در تمام را خراب وبخاک
یکسان نموده وقلعهٔ الموت را که پایتخت قرار داده بودند از زمان حسن صباح وقلعهٔ بسیار مستحکمی بوده
در سر کوهی واقع شده که آن کوه بهیئت شتری است که خوابیده وگردنش را بر زمین گذارده باشد یعنی راه
بالا رفتن آن کوه منحصر است در یک راه باریکی الحاصل هلاکوخان الموت را محاصره نموده تا عرصه بر قلعگیان
تنگ شده رکن الدین خورشاه امان خواسته او را امان دادند پس از رخصت با کمال ذلت از قلعه بیرون آمده
سر بآستان هلاکوخان نهاده خواجه نصیر الملة والدین الطوسی قدس سره القدوسی که در آن اوان در الموت
نزول اجلال داشتند در بعضی از کلمات شریفه میفرمایند اثر فی سنه ٦٥٤ یوم الاثنین غرة ذی القعدة صباحا
رایت یعنی خورشاه سلطان الاسمعیلیه نزل عن التخت ووقف امام هلاکوخان کعبد من عبیده وبالجمله
منکوقاان فرمان داده بود که باید احدی از باطنیه حتی اطفال آنها را باقی نگذاری وتمام را قتل عام نمائی و
هلاکوخان نیز در اجرای این فرمان کوتاهی نکرده تیغ تیز در میان ملاحده گذارده دیاری از آنها باقی نگذارد

اگر کسی مفصل تر از این خواسته باشد بروضة الصفا رجوع نماید

حتی بعضی از اتباع رکن الدین که از بیم جان بقزوین یا محال دیگر گریخته بودند اظهار نمود تفحص و تجسس نموده هر کس را
در هر جا بدست آوردند زنده نگذارند و کذا از موقف جلال حکم صادر شد که سردار لشکر خراسان که بضبط امور
قهستان مشغول بود تیغ تیز را از ملاحدهٔ آن سرزمین دریغ ندارد و هم دست بقتل ایشان بر آورده تا اینکه دوازده
هزار تن از باطنیه را بخاک مذلت انداخته الحاصل اسم ملاحده بکلی از صفحهٔ ایران برچیده و زمین از لوث وجود
آنها پاکیزه گردید و اگر کسی هم از آنها متفرقاً در گوشه کنارها باقی مانده بود مخفی و اظهار عقیدهٔ خود نمینمود
تا زمان آقا خان محلاتی که محمد شاه غازی ابتلا بجنگ هرات پیدا کرده بود آقا خان بازار را آشفته دیده بیاد
جد و آباء خویش علی ذکره السلام و ابو طاهر قرمطی افتاده سر بخود سری بر آورده بنای طغیان ورزیدن
گذارد ولی تیرش بخاک خورده بمقصود خویش نائل نگردید چنانچه در تنبیه بعد بعرض خواهد رسید و اما
خود رکن الدین خورشاه بعد از اینکه سر بر آستانهٔ سلطان سپرد ملازم موکب همایون اعلیحضرت شاهنشاه
هلاکو گردید و سلطان کمال ملاطفت درباره او مینمود تا آنکه یکی از بنات مغولیه اظهار تعشق نمود هلاکو
خان او را مأیوس نکرده دختر را باو تزویج نموده تا اینکه روزی هوای ملاقات منکوقاآن بر سر رکن الدین افتاد
هلاکو خان او را با احترام تمام بطرف ترکستان در نزد منکوقاآن فرستاد در بین راه بعضی مخالفات و خیانات
از رکن الدین سر زده همراهان خبر بمنکوقاآن دادند منکوقاآن در ظاهر برکن الدین گفت تو خیانت کرده باید
بر گردی از هلاکو خان استرضا حاصل نمائی و در باطن امر کرد که در بین راه او را با عشیره و اجدادش ملحق نمودند
(لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند) فرعون و شداد را مهلت داده تا چند صباح
مشغول عشرت شده و شقاوت خود را بر همه ظاهر نمایند که مردم بدانند اینها عن استحقاق عقاب میشوند لیهلک
من هلک عن بینه البته باریتعالی تعجیل در عقوبت نمیفرماید از جهت اینکه تعجیل در عقوبت از برای کسی نیکوست
که اگر تاخیر اندازد شاید عجز طاری شود نتواند عقوبت نماید ولکن در قادر علی الاطلاق چونکه لا یمکن الفرار
عن حکومته نبا باشد صلاح در تاخیر عقوبت باشد

تنبیه یازدهم

در ذکر حالات آقا خان محلاتی و طغیان ورزیدن او مخفی مباد اینکه جد مادری آقا خان میر محمد صادق
که از سادات اسمعیلیه اش میشمارند و لقبش صدق علی شاه و از مظفر علی شاه تلقین اجازه یافته است و صبیه اش
که مادر آقا خان باشد ملقبه بسرکاره بوده است چنانچه در طرایق الحقایق مینویسد و جد پدری آقا خان چنانچه
در ناسخ مینویسد ابو الحسن خان ساکن کرمان و از قبل سلاطین زندیه حکومت کرمان را داشته است بواسطه

بعضی

تنبیهٔ یازدهم از فصل دوم

بعضی مخالفات او را از کرمان اخراج نموده امد در محلات که از محال قم است متوطن شد تا از دنیا رفت بعد از او پسرش شاه خلیل الله[۲] تعاقب ایشان نمودند وانها در خانهٔ شاه خلیل الله متحصن شدند در خانه بسته بر سر بام سنگر نموده حتی خود شاه خلیل بنفسه مشغول مدافعه شد ندمردمان بر یورش اول در خانه را شکسته داخل شد شاه خلیل را با اتباعش پاره پاره نمودند بعد از ان اقاخان پسر شاه خلیل در درگاه فتحعلی شاه قاجار اظهار تظلم نمود و سلطان او را مورد عطوفت خود قرار داده وحکومت بلوک قم ومحلات را بدو واگذار نموده وبعد از فوت فتحعلی شاه محمد شاه غازی حکومت کرمان را که منزل اباء واجداد اقاخان بوده با قاخان عطا فرموده اقاخان بعد از مدتی که بر خوان نعمت محمد شاه غازی نشسته در سنه ۱۲۵۵ که محمد شاه ابتدا بجنگ هرات داشت بنای طغیان وسرکشی گذارده ودر قلعهٔ بم متحصن شده لاجرم حسب فرمان شاهنشاه عباسقلی خان سرتیپ با فوج لاریجان ومحسن خان یاور توپخانه بدفع او مأمور شده او را در قلعهٔ بم حصار کردند واز قفای ایشان فیروز میرزا که این وقت حکومت کرمان داشت با لشکر ساز کرده بر سر قلعهٔ بم تاختند وکار بر قلعگیان صعب انداختند چون اقاخان راه چاره از همه جهت بر روی خود مسدود دیده لاجرم قران مجید را با تیغی از کردن اویخته برکاب فیروز میرزا افتاده شاه زاده او را بجان امان داده وصورت حال را معروض داشت کرفتاری اقاخان محلاتی واوردن او را بطهران ودیگر باره فرار وطغیان او وچون اقاخان محلاتی در قلعهٔ بم دستگیر شد او را روانهٔ درگاه شهریار داشتند روزی چند در بقعهٔ شاهزاده عبد العظیم حیران وبر جان خویش ترسان بود حاجی میرزا اقاسی ایروانی که در زمان فتحعلی شاه معلم محمد شاه بود ودر زمان سلطنت محمد شاه صدر اعظم بود حاجی عبد المحمد محلاتی را بشاهزاده عبد العظیم فرستاد تا اقاخان را بهمراه خویش بخانهٔ حاجی میرزا اقاسی نزول داده بالاخره اقاخان بشفاعت حاجی میرزا اقاسی از وخامت عمل ماضی اسوده کردید پس از روزی چند رخصت یافته بمنشأ محلات شد ودر خانه وقلعهٔ خود نشیمن کرد ومزرع ومرتع خویش را مالک امد بعد از چندی از اولیاء دولت خواستار نموده که او را اجازت سفر مکهٔ معظمه وزیارت عتبات عالیات دهند این مسئولش نیز باجابت کشید پس زنان وفرزندان واموال واثقال خود را از راه بغداد روانهٔ کربلا ونجف نموده انگاه در مدت سه ماه در هر جا از بلدان ایران اسبی نام دار شنیده بود از مردم نهانی کس فرستاد ودو چندان که سزاوار بود بها داد وچنانکه در محلات کسی ندانست پانصد سر اسب تازی جهنده بضمار بست واعداد کار سفر کرد ومردم رزم دیده را نیز ببذل زر بفریفت ودر عشر اول رجب یکشب از محلات بر نشسته راه کرمان پیش داشت چه در کرمان جماعت عطاء اللهی که از طایفهٔ اسمعیلیه اند واصحاب عطا که لقبش مقنع است بودند تمام اهمیت او اظهار اطاعت بود

[۲] شاه خلیل الله مدتی در محلات مانده بعد یزد را پیشه نموده مدت دو سال در یزد توقیت کرده تا اینکه روزی مردم یزد بواسطه صدور افعال ناپسندیده از ملازمانش اتباع مع

کرخود را بکرمان رسانیده در انجا لشکری از عطاء اللهی انجمن نموده و سر بخود سری بر اورد و فرمان چند از قبل شاهنشاه غازی مجعول کرد شبیه خط و مهر تمام مستوفیان درگاه را در پشت فرامین رقم کرد بدین کیفیت که ما حکومت کرمانرا تفویض با قاخان نمودیم اوامر و نواهی او را مردم کرمان نافذ دانند و سر از فرمان او بر نتابند و خود نیز با عیان کرمان بنحویکه رسم حکام است کاغذها نوشت از انجمله کاغذی بحاجی سید جواد که از جملهٔ علمای کرمان بوده نوشت (نامهٔ اقاخان محلاتی بحاجی سید جواد) (سفر کعبه کنم تا بخرابات رسم) زانکه سالک بحقیقت رسد از راه مجاز) لا یخفی اینکه در این شعر زیارت بیت الله را مجاز و حکومت کرمانرا حقیقت اراده کرده پس حقیقتی را که مرشدها میگویند ما بحقیقت رسیده ایم هم از این قبیل است بهر حال در نامهٔ خود نوشت که بندهٔ درگاه عزم زیارت مکهٔ معظمه داشتم در عرض راه این احکام و فرامین رسید مامور حکومت و توقف در کرمان شدم مهمان پذیر باشید والسلام و از اینسوی چون خبر بیرون شدن اقاخان از محلات معروض درگاه پادشاه افتاد حیلت سازی او را رقم کرده روانهٔ مملکت یزد و کرمان داشت القصه اقاخان همه جا بسرعت تمام طی مسافت کرد تا بکنار شهر یزد رسید و چون جماعتی از قبائل عطاء اللهی در ان حدود بودند و او میخواست که ایشانرا با خود همراه نماید و بطور اختفا ممکن نبود عریضهٔ از اردکان نوشته خدمت شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله ارسال نمود بدین مضمون که شاهنشاه غازی مرا رخصت سفر مکهٔ معظمه فرموده تا از بندر عباس طریق مقصد سپرم و فرمانی از پادشاه نگاشته با مضای حاجی میرزا اقاسی صدر اعظم بدین شرح که اقاخان از راه بندر عباس روانهٔ مکهٔ معظمه است حکام بلدان و امصار عرض راه حشمت او را نگاه دارند و همه جا پذیرائی او کرده مهمان پذیر باشند چون قاصد و فرمان جعلی اقاخان را بهاء الدوله حاکم یزد مشاهده نمود امر کرد تا در میان شهر خانهٔ از بهر ورود او معین نمودند و ساز و برگ مهمان نوازی مهیا داشتند وعدهٔ را باستقبال فرستاد که روز پانزدهم رجب اقاخان از برای ورود خود معین کرده بود او را بشهر در آورند در این روز خبری از اقاخان نشد تا انکه چند تن از مردمان اقاخان کرد رود و فرسخی یزد اقامت داشتند معروض داشتند که اقاخان حکم داد که اتباعش هفتاد نفر شتران ما را با اموال دیگر ماخوذ داشته با خود بردند شاهزاده بهاء الدوله کس فرستاد نزد اقاخان که از برای شما خانهٔ در شهر معین نمودیم چه شد که نیامدید و شتران این جماعت را چرا ربوده اید اقاخان در جواب نوشت که امروز عذری بود ما را فردا از حضرت شاهزاده برخوردار میشویم و این شترانرا بکرایه گرفته ام شاهزاده و مردم یزد منتظر ورود اقاخان روز دیگر صبح خبر رسید که اقاخان شب دو ساعت بطلوع فجر مانده اموال مردم را گرفته فرار کرده بطرف کرمان و اما اهل کرمان بعد از انکه

مناشیر و فرامین مجعوله اقاخان را مطالعه نموده مهیای پذیرائی واستقبال بودند که ناگاه خبر طاغی و یاغی
گری اقاخان از قبل شاهنشاه رسید و کذا خبر چاپیدن او نواحی یزد را هم رسید و معلوم شد که اراده کرمان
دارد و فضلعلیخان که حاکم کرمان بود در تهیه چاره سازی او برآمد القصه اقاخان چون بحدود کرمان رسید
برادر خود محمد باقرخان را بطرف سیرجان فرستاد تا قلعه زیدآباد که جای محکمی بود در تصرف خویش آورد
فضلعلیخان چون از قضیه مطلع گردید بجمعیتی پرداخته از کرمان حرکت بسمت زیدآباد نمود تا آنکه جنگ عظیم
بین عساکر دولتی واصحاب اقاخان در گرفت از طلوع شمس تا زوال آتش حرب مشتعل جمع کثیری از طرفین
بخاک افتادند در پایان امر لشکر اقاخان شکسته شده روی بفرار آورده باراضی احمدی و لار گریزان شدند
وازانجا بطرف اسفندقه و میناب که گرمسیر است روانه شدند و زمستان را در انجا مشغول تهیه بوده تا فصل
بهار شد باز با جمع کثیری از سواره و پیاده و دو عراده توپ و قورخانه زیادی برداشته باهنگ تسخیر شهر
کرمان روانه شد از انطرف فضلعلیخان حاکم کرمان اول بهار همین سال که سنه ۱۲۵۷ هجری باشد عریضه بدرگاه
شاهنشاهی نمود که اقاخان دست از اندیشه خویش باز نداشته اگر سپاهی در خور جنگ بدینجانب اهنگ
نماید روا باشد لاجرم فرمان شد تا حبیب الله خان امیر توپخانه با مردان جنگی و توپهای پاره کوب روانه
کرمان گشت قبل برسیدن سپاه دولتی اقاخان نزدیک کرمان رسید فضلعلیخان حاکم کرمان اسفندیار
خان برادر خود را با فوجی لشکر باستقبال جنگ او فرستاد و از قفای او عبدالله خان سرتیپ را با فوج ملایری
روانه نمود و ولیمحمد خان سرتیپ تفنگچی کرمان نیز با سپاه خود از دنبال ایشان روانه شد اول اسفندیارخان رسید
جنگ میان او و اردوی اقاخان درگرفت اقاخان با سپاه خویش غالب اسفندیار مقتول اصحابش هزیمت نمودند
اقاخان چون از کار اسفندیار پرداخت بطرف عبدالله خان تاخت عبدالله خان با اول حمله ضعیف گشته در قلعه
بزنجان متحصن گشت اقاخان در محاصره کردن او سودی ندیده او را بگذاشت واهنگ ولیمحمد خان سرتیپ کرد و چون
صرصر خزان بروی زد در اول حمله لشکرش را پراکنده ساخت انگاه در هفت فرسنگی کرمان در اراضی سرد
سیر بقلعه مشیز جای کرد در این وقت امیر توپخانه با اردوی شاهی رسید اهنگ اقاخان نمود و او نیز بی خوف
در مقابل ایستاده آتش حرب مشتعل گردیده در پایان کار اقاخان شکسته شده طریق فرار بر قرار اختیار نمود
خود را بقلعه مشیز رسانیده روز دیگر فضلعلیخان که برادر کشته بود با سپاهی زیادی ملحق با امیر توپ خانه
شده باتفاق راه قلعه مشیز برگرفتند اقاخان چون این حال دید از قلعه مشیز بیرون شد و بجانب بم و
نرماشیر کوچ داد فضلعلیخان از فرار او دل قوی کرده و از قفای او تاختن کرد در منزل ریگان که سرحد

بلوچستان و نرماشیر است بدو رسید هرد و لشکر در هم افتادند و از یکدیگر همی کشتند آخر الامر آقاخان مغلوب شده و چند نفر از بهره ها که همراه او بودند کشته و دستگیر شدند در انحال تاریکی جهانرا فرا گرفته آقاخان دران تاریکی از راه بیابان طریق فرار پیش داشته تا قندهار گریخت و از انجا راه هندوستانرا پیش گرفته در بندر بمبئی سکونت اختیار کرد

در بیان حالات آقاخان بعد از استقرار شدن در بمبئی

و اما بعد از اینکه آقاخان یاس از عودت بایران پیدا کرد و در هند که مملکت آزادی و مطلق العنانی مذاهب بود مستقر گردید شروع کرد بدکان باز کردن و دعات فرستادن باطراف از ایران و غیر ایران و در زمانیکه در محلات بوده است میرزا محمد رضا نامی بوده کاشانی که طبیب مخصوص آقاخان بوده است آقاخان پس از استقرار در بمبئی او را می طلبد میرزا محمد رضا یکی از پسرانش که میرزا عبد الکریم نام و مهارت تامی در طبابت داشته از برای آقاخان میفرستد و این میرزا عبد الکریم مدت حیات آقاخان را در بمبئی بوده بعد از فوت او و خلافت پسرش علیشاه میرزا عبد الکریم در ظاهر ببهانه دیدن اقربا و صله رحم و در واقع حرکات علیشاه در نظرش ناپسند امده رخصت گرفته عود بایران نموده بعد ازان علیشاه او را خواست میرزا عبد الکریم عذر اورد قبول قول او نکرد الحاصل بد و واسطه که هردو از منسوبین خیلی نزدیک میرزا عبد الکریم اند از او نقل کردند والله اعلم که میرزا عبد الکریم گفته است محمد حسن خانی بوده است در کاشان از متصوفه و دارای بعض علوم غریبه از قبیل سحر و جادو بوده و فعلاً هم در کاشان مقبره و دستگاهی دارد و آقاخان ارادت تامی بمحمد حسن داشته یک روزی محمد حسن خان جرثومه اتشی در میان پنبه و پنبه را در میان قوطی گذارده بآقاخان میدهد که این را داشته باش یکروزی بکارت خواهد امد این بود که آقاخان در هندوستان اتش میان پنبه را مایه دکان خویش قرار داده هندوها اتش پرست که در نواحی هند بودند مشتری آقاخان شده ایمان باو اوردند یکنفر که فعلاً مقیم در یکی از بلاد افریقیه است و شخص با اطلاعی میباشد میگفت یک صفحه ایست در هندوستان که اسم ان صفحه کچ است و هر کس از اهل ان صفحه باشد او را خجه میگویند و اینها در همه جا هند و افریقیه و زنگبار منتشرند و اینها هندو و اتش پرست میباشند و غالبی از کسانیکه بر آقاخان گرویده اند اینها میباشند نقل کردند یکی از اهل علم بر آقاخان گفته بود اخر این چه بازی برکرد کرده مردم را بضلالت میاندازی آقاخان در جواب گفته بود اینها که بمن ایمان اورده اند تماماً اتش میپرستند چه زمانی هدایت بودند تا من انها را بضلالت اندازم خدا نام حاجی حسینقلی جدید الاسلام در موضعی از کتاب خود مینویسد که در اوایل علیشاه پسر آقاخان حاج هندی اعتراض کرده که تو چه کاره گفته من علیشاهم شاهزاده حاج گفته تو اغتشاش میکنی مردم ترا خدا میدانند

تنبیه یازدهم از فصل دوم

علی شاه گفت چه ضرر دارد شما چند ملیون هنود دارید در مملکت خود که تمام سنگ تراشیده را خدا میدانند
من که انسان مستوی الخلقه‌ام از سنگ کمتر نیستم حاجی ساکت ماند دیگر تا امروز متعرض آنها نشده‌اند انتهی
کلام جدید الاسلام و بالجمله آتش پرستان بازار آقاخان را گرم نمودند و خود آقاخان هم چنانچه از میرزا
عبدالکریم نقل کردند خیلی حفظ ظاهر میکرده است و در رشته زهد و درویشی قدم میزده همیشه خرقه
پشمینه وصله دار در تن و کلاه پشمی بسیار بلندی بر سر داشته است برسم درویشان در زمان سلطان
انگریزی زنی بوده که او را ملکه میگفتند پسر ملکه فرمان فرمای هند بوده است یکوقتی فرمان فرما وارد بمبئی
میشود اعیان و اشراف رسم است از او دیدن مینمایند از جمله آقاخان با همان خرقه پشمی هزار وصله و کلاه
پشمی یک [illegible]دعی وارد مجلس میشود فرمان فرما وحشت میکند باو میگویند که این شخص اهل ایران و تازه
داخل در تحت حمایت شما شده است فرمان فرما قدری وحشتش کم میشود آقاخان در مقام پرسش حال
فرمان فرما میگوید همشیره ما ملکه حالش چگونه است همشیره نصرانیه هم از برای خود معین نمود بعد گفت
ما در مملکت خودمان محترم بوده‌ایم حال هم مرجو آنکه در تحت حمایت و ظل عنایت همشیره ملکه دوران
احترام ما برقرار باشد فرمان فرما دید عجب لباس مسخره ایست ظاهر این لباس مینماید که این شخص از دنیا
گذشته ایست که اعتنا بفلان نداشته باشد و از حرفهایش معلوم میشود که اول شخص است در طلب دنیا
لذا در جواب او گفت البته احترام شما باقیست ولی خواهش دارم در وقت رفتن این لباسهای شما را تیمناً
برای ملکه برده باشم باری آقاخان از جهت اینکه حفظ ظاهر مینموده جمع کثیری از هندوهای آتش پرست باو
گرویدند ولی بعد از آنکه نوبت بعلی شاه و سلطان محمد رسید از جهت لاابالی گری و اظهار واقعیات خودشان
را بسیاری از آنها برگشته مسلمان و شیعه شده‌اند خصوصاً در زمان امامت سلطان محمد که بواسطه افعال
شنیعه و کردار ناپسندیده او اغلب از آنها در سواحل افریقیه و نواحی هند و زنگبار از طریقه آقاخان برگشته
و شیعه شده‌اند خلاصه از بمبئی دعات بایران میفرستادند از جمله سید کریمی بود بدخشانی فرستاده بودند
مدتها در ریزباد که قریه ایست از محال نیشابور سکونت داشت و او نیز بسیار حفظ ظاهر مینمود و لذا تا وقتیکه
او در کار بود روز بروز در ترقی بودند و چون خدا تعالی خواست پرده از کارشان برداشته و کفر و زندقه‌شان
ظاهر گردد کار در دست ملا محمد افتاد آنچه در پرده نهان کرده بودند آشکار شد (لطف حق با تو مداراها کند
چونکه از حد بگذرد رسوا کند) از جمله چیزهائیکه ملا محمد پرده از روی برگرفت این بود که اصحابش را منع نمود
از اقامه مجلس عزای حضرت اباعبدالله ع و از رفتن در مجلس تعزیه آنحضرت که این کارها بدعت است و در

اوقات روضه خوانی انها نیز در جماعت خانه شان جمع میشدند و اشعار ملای روم و امثال انرا میخواندند
و سر مردم را با انها کرم میکردند و کذا از زیارت قبور ائمه مردم را منع نمود که بوسیدن پنجرهٔ نقره چه فائده دارد
و فعلاً از همان طرف بندرعباس میروند از برای زیارت بمبئی و در انجا یکسال یا بیشتر یا کمتر توقف مینمایند
منتظر اینکه سرکار از لندن تشریف بیاورد و کثیرا ما سرکار را ندیده بر میگردند خیر الزیارة فقدان المزور و
بعد از مراجعت بعضی را کربلائی خطاب میکنند و بعضی را حاجی تقریباً در حدود سنه ۱۳۲۲ که عید نوروز
در دههٔ عاشورا واقع شده بود ملا محمد امر کرده بود در دیزباد سفره گسترده شیرینی چیده مردم بمراسم
و اداب عید مشغول جشن و دید و بازدید بودند و ایضاً همین شخص که مقیم افریقیه است نقل میکرد که در چند
سال قبل در حدود ممباس که یکی از بلاد افریقیه است سلطان محمد میخواست در عاشورا جشنی فراهم نماید
شیعیان ان حدود جمع شده بزحمت تمام مانع شدند و جشن او را تاخیر انداختند اخر کار هم محرم تمام نشده مشغول
جشن گردید دیگر از اموریکه از پرده بیرون اورد این بود که وقتی در علی کودری که قریه ایست از قرای نیشابور
مجلسی بوده مردم جمع بوده اند ذکر صلوات در بین امده مردم مکرر صلوات فرستاده می بینند ملا محمد هیچ
اعتنا نمیکند و صلوات بر محمد و ال او نمیفرستد جهته میپرسند سه مرتبه کف دستهایش را بر هم میزند و میگوید
صوتیکه از دهن شما ها خارج میشود مانند صوتیستکه از میان دو کف من خارج میشود و دیگر اینکه اینها
معجزه و کراماتی از سرکارشان نقل مینمودند که از جملهٔ انها این بود که شبی در جماعت خانهٔ دیزباد اصحاب مشغول
ذکر و دعا بوده اند که ناگاه دیدند سر ذوالفقار سرکار دیوار حجره را شکافته نمایان شد اصحاب همه بیرون دویدند
هیچ کس بسرکار نرسید مگر امام قلی که خود را بسرکار رسانیده رکاب وی را محکم گرفته عرض نموده دست از دامنت
بر ندارم مگر اینکه حاجتم روا نمائی سرکار فرموده امام قلی هنوز جوانی هر وقت شانه در محاسنت قرار گرفت بمقصود
خویش میرسی امام قلی شانه را در اورده در پوست و گوشت صورت خود فرو برده بنحویکه شانه در صورتش
قرار گرفته سرکار فرموده که حال بمراد خویش رسیدی بعد از ان امام قلی کم بستر شد حقیر امام قلی را ندیده بودم
ظاهرا در زمان علیشاه بوده است ولی مزاری از برایش ساخته اند ما هم بزیارتش رفته ایم و از جمله ملا عباسی
بود در دیزباد که باصطلاح انها مکی بود میگفتند شبی ملا عباس رفته بود بحجرهٔ اقا یعنی سید کریم بدخشانی
دیده اقا با سرکار صحبت مینمایند ولی ملا عباس فقط دست سرکار را میدیده که قلیان را از اقا میگیرد و باورد می کند
این مطلب نمیدانم در زمان علیشاه بوده یا در زمان پسرش سلطان محمد لکن در زمان سلطان محمد شبی در
قاسم اباد ملا محمد در خانهٔ نظر علی نامی میهمان بود نظر علی خواهش نمود که امشب انجمن و مجمع ذکر را همین جا

قرار بدهید ملا محمد اجابت نمود خلاصه مشغول اشعار خواندن بودند که بعض از آنها این بود) (از درویشی
درویشان پیمبر فخر بنمودی   نبی ابر فرستاده خدا در شأن درویشان) در بین یکمرتبه نظرعلی صدا بلند کرد
که ای ای این چه نوری بود که در میان ایوان دور زد و داخل حجره گردید فوراً ملا محمد بلند شد که سرکار تشریف
آورده اند هم از جا برخاسته صداها را به یا مولانا یا مولانا بلند نمودیم ملاحظه نمائید که بی عقلی مردم تا چه اندازه
است صاحب تاریخ گنج دانش مینویسد که حسن صباح بعد از اینکه از مصر مراجعت نموده در ایران گردش مینمود
تا اینکه رسید بحوالی رودبار و قهستان دید کسی بر سر شاخه درختی نشسته و اره بدست گرفته بیخ آن شاخه
را اره مینماید با خود گفت در این نواحی باید رحل اقامت انداخت چرا که از کار این شخص معلوم میشود که
مردمان این دیار ادراکی ندارند نقل کردند از شخص روضه خوانی که گفته بود ما در بمبئی منزل یکی از خویشان سلطان
محمد که مزاحی و خنده بودیم خبر دادند که جمعی از مرده آمده اذن دخول می طلبند ما از جا بلند شده آستین
عبا کشیدیم با کمال ادب در حضور میزبان ایستادیم وارد شدند جماعتی هنگ بنا کردند بخاک افتادن و عتبه
بوسیدن بکیفیت خاصی زیارت نموده برگشتند پس از رفتن آنها بصاحب منزل گفتیم آخر این چه مسخره بازی است
که شما بر گرد کرده اید گفت والله مردم خرند ما چه کنیم ایضاً سید جلیلی بود از اهل هند نقل نمود که وقتی اشکال
کرده بودند بر علیشاه که شما چرا مردم را دعوت بخدائی خودتان مینمائید جواب داده بود که ما آنها را وادار
نمیکنیم آنها خود این عقیده در بارهٔ ما دارند گفته بودند پس چرا اموال آنها را قبول میکنید جواب داده بود
چونکه اینها اعتقاد بخدائی ما دارند مرتد شده اند اموالشان بر ما مباح است این هم خوب کشتابیست که آدم
اسباب ارتداد فراهم نماید تا اموال مردم بر او مباح شود

تنبیه دوازدهم

در ذکر آنها که فعلاً مقر اینها است اما دروزیه که محلشان همان جبالیست که واقع است بین مصر و شام و
فلسطین که سابقاً معروف بوده است بجبل شیخ و فعلاً معروف است بجبل دروز و ساکنین آن جبل چنانچه در
تاریخ جبل دروز مینویسد بعضی نصاری و بعضی دروزی و عدهٔ قلیلی هم مسلمانند و در تمام جبل هفت
عدد کنیسه است که معبد نصارای آن محال است و اما مسجد در تمام جبل هیچ وجود ندارد از جهت اینکه مسلمین
در جبل خیلی کم هستند و دروزیه هم که محتاج بمسجد نیستند از جهت اینکه داخل در هیچ ملتی نیستند تا محتاج
بمعبد باشند بلکه همان دستور عمل لامذهبی را که باطنیه بآنها داده اند تاکنون در میانشان ساری و جاری
بوده است ولی از قراریکه صاحب تاریخ جبل مینویسد فعلاً ملتفت شده اند که جد و آبائشان فریب باطنیه

ذکر اماکنیکه مقر طوائف اسمٰعیلیه است

مجوسیه را خورده اند لذا در مقام برآمده اند که خود را از ننگ لامذهبی رهانیده تحصیل آداب شرعیه نمایند
واما غیر در روزیه از نزاریه و مستعلیه و مقنعیه که در زمان طغیان آقاخان محلاتی در اطراف ایران ظاهر
شدند انجمله در حدود یزد و کرمان بودند و غالبشان هم بهره و عطاء اللّهی بوده اند انها ظاهراً بکلی از بین
رفته اند و اگر تتمه هم باقی باشند در حکم معدوم اند واما در نواحی قائن فی الجمله بقایائی دارند از جمله مراد
میرزا و طالب میرزا از سرده قائن پسران میرزا حسن نام که یکی از دعاتشان بوده است و سریان ابن ستم قائل در
دیزباد و قاسم آباد ابتداءً نیز از او شده است و دراوقاتیکه در قاسم آباد بوده است مقر و مسکن او در میان کوه
در جنب قنات ابجی بوده که سقلاناب مینامند و فعلاً آن موضع را مزاری ساخته زیارت مینمایند و
پسران او از فرقه مستعلیه اند و بعضی از ملاحده حدود قائن مثل بیهود و نواحی آن داخل در طریقه ملا
سلطان شده اند و فعلاً طریقه ملا سلطان هم خالص نمانده است از جهت اینکه بعضی از ملاحده که اسم خود را
ملا سلطانی گذارده اند عمل باطنیه را ترک نکرده اند اسماً ملا سلطانی وعملاً باطنیه میباشند و بالجمله در قائن
آن کسانیکه فعلاً در تحت اسم اسمعیلیه اند خیلی کمند واما در حدود سرجام و پائین جام اما در سرجام یقیناً
در شاه تقی که در سر راه قاین واقع شده است عده هستند و در بعضی از قرای دیگر سرجام نیز فی الجمله سرایت
کرده بودند ولی بعد از ظهور رفضا یحشان ظاهراً برگشتند واما در پائین جام مثل فریمان و قلندر آباد یکوقتی
باطنیه زیاد آمد و شد میکردند لکن یکمرتبه علماء و مؤمنین آن حدود ملتفت شده دعات اینها را گرفته افتضاح
زیادی بر سر اینها آورده التزام از آنها گرفته که دیگر مرتبه بآن نواحی نروند و ظاهراً در آن حدود نفوذی نکرده
باشند ولی از قراریکه شنیده میشود در این اوقات تازه راه بنواحی قوچان پیدا نموده اند و سابقاً ذکر شد
که اینها در هر جائیکه راه مراوده پیدا نمودند بمثل مرض مسریه ممکن نیست که سرایت نکند بسا باشد در یک
خانه که چند نفر باشند بعضی را گمراه نموده که بعض دیگر ملتفت نمیشوند پس چاره خلاصی از دام اینها ترک مراوده
و معاشرت است با دعات اینها چنانچه اهل پائین جام این کار کردند ولکن افسوس که برادران دینی ما اعتنائی
باین عرایض نمیکنند حکایت ما ها حکایت آن عده مرغیست که داخل شدند در مزرعه صاحب زراعت صدا
بلند نمود بکش کش نمودن مرغها یکدیگر نگاهی کردند گفتند در میان ما کسی کش نیست البته این شخص خطابش
با غیر ما ها است صاحب زراعت انچه فریاد زد دید اینها اعتنا نمیکنند سنگی بطرف انها انداخته یکی از مرغانرا
از پا در آورده بقیه از مزرعه بیرون رفتند و در یکدیگر جمع شدند گفتند معلوم شد این یکی کش بوده که
بسزای خود رسیده حال ما باسودگی برگردیم مشغول عیش خود باشیم ثانیاً برگشته داخل مزرعه شدند صاحب

زراعت باز بنا کرد بکش کش نمودن اینها گفتند خانه خراب یک کش در میان ما بود آنرا هم کشتی دیگر چه غرض
داری که خاموش نمیشوی صاحب مزرعه دید داد زدن فائده ندارد سنگ دیگری رها نموده یکی دیگر را
باولی ملحق نمود خلاصه بهمین منوال تا اینها را یکی یکی تلف کرده تمام شدند حال ما ها حال همین مرغان است
می بینیم هر کس خلطه و آمیزش با دشمنان طریقه و مذهب ما پیدا کرد در گرداب ضلالت غرق شده برگشت
همسایه رفته برگشت گفتیم کیش او بوده او اعتقادش سست بوده ما نبینیم برادر رفت خواهر رفت عمو و
پسر عمو و اقربا تمام رفتند میگوئیم اینها کش بوده اند یما نشان ضعیف بوده ما نبینیم باز دست از مراوده و
دوستی دشمنان بر نمیداریم با اینکه می بینیم همیشه مذهب ما را مسخره و استهزاء مینمایند خدایتعالی توفیق عطا
فرماید که بتوانیم خود را از فتن آخر الزمان حفظ نمائیم و بالجمله عدۀ جمعیتی که در ایران فعلاً دارند در دزباد و
قاسم آباد است و در بعضی دیگر از قرای نیشابور یقیناً عدۀ هستند علناً و در بعضی قرای دیگر نیشابور سراً
بودند و فعلاً باقی مانده اند یا نه خبر ندارم چند نفری هم که سابقاً در قلعۀ طرق دو فرسخی مشهد مقدس بوده اند
ظاهراً از آنجا بیرونشان کرده اند فعلاً در قاسم آباد ساکن شده اند و از جمله اماکنی که فعلاً اینها ساکنند بدخشان
و نواحی بلخ که در طرف کابل است و معروفند به بربریۀ مشرقیه مقابل بربریۀ مغربیه در آنجا عدۀ از
بربریها از این طایفه هستند و در آنجاها معروفند بغلات در سال گذشته عدۀ از زوارهای بربری که در نجف
زیارت آمده بودند نقل میکردند که ما مردم ابداً اینها را در میان خودمان راه نمیدهیم و اینها در میان ما مردم
حکم یهودی را دارند و بسیاری از اینها از طریقۀ خود برگشته مسلمان شده اند و همشیران باقی مانده ها را مسخره
میکنند میروند در جماعت خانه شان مجلسشان را بهم میزنند و اینها میگویند این کارها نکنید که آقای ما بکمر شما
میزند لحاصل تا زمانیکه آقاخان بوده است چون حفظ ظاهر میکرده مردم چندان ملتفت نبوده اند بعد از
آقاخان در زمان علیشاه مقداری ملتفت شدند و در زمان سلطان محمد که خود او در خط دیانت قدم
نمیزند تمام عالم فهمیدند که این طریقه فاسد است لذا کثیری در خود اطراف هند و جاهای دیگر برگشته و بر
میگردند همین مقداری هم که باقی مانده اند بواسطۀ وجود بی سرکار است که مادر سلطان محمد باشد
باری اینهائیکه فعلاً در دزباد و قاسم آباد میباشند از فرقۀ نزاریه اند فقط یکنفر نجم الدین شاه نامی در دز
باد از فرقۀ مستعلیه بود که او هم جرأت اظهار مذهب خود را نداشت و تمام اینها در هر جا هستند غیر از فرقۀ
دروزیه رئیس نزاریه از ایشان که آقاخانیها باشند فعلاً سلطان محمد است و او اولادی نداشته ولی
فعلاً میگویند از زن نصرانیه که تزویج کرده است پسری دارد و او را بعد از خود امام و جانشین قرار داده

مرده

مرده قبول نکرده اند که این نصرانیه زاده است ولی اخر بانها قبولانیده است واما مستعلیه که بهره ها باشند
رئیس مستقلی را زخود شان مدرسه و دستکاهی دارند و صورت ظاهر را بهتر از نزاریه حفظ مینمایند و
خیلی متعصبند و چنانچه شیعه را ببینند ابدا هیچ بطرف او میاندازند و در هتك و سب شیعه تا بتوانند
کوتاهی ندارند چنانچه تقریبا در حدود سنه ۱۳۲۰ صمد شاه که یکی از منسوبین سلطان محمد شاه بود ولی طریقه
و مذهبش مستعلیه بود بخراسان امده بود و در خانه سرکاری که در محله چهار باغ واقع است منزل کرده
بود ایشان دو عدد تولرسلف همراه خود داشتند که انها را از منزل سرکاری بیرون نمیبردند حتی اوقاتی را که
بدیزباد و قاسم اباد هم میامد تولرهارا در منزل سرکاری کذارده همراه خود نمیاورد و بالجمله یکی از ان دو
تولرسلف جناب اخوند خطاب میکرد و دیکری جناب شیخ بلی مقتضای عمل نمودن باداب و طریقه مزدکیه
همین اندازه از معرفت است خلاصه جناب ایشان مادامیکه در دیزباد و قاسم اباد بودند کلاه سیاهی که
سابقا رسم بود در میان ایرانیها میپوشید و در وقتیکه از قاسم اباد سوار شد بعزم مشهد چند قدمیکه از
جمعیت دور شد یك شبقه سیاه انکریزی از خرجین ترکی در اورده بر سر نهاد که این کلاه و لباس انکریزی
در این راه حافظ او باشد و بدانند که این شخص تبعه دولت بریطانیه است حقیقة سزاوار است که این اشخاص
امام و پیشوای خلق باشند خلاصه اینکه طایفه مستعلیه که فعلا معروفند به بهره عنوان رفتار و حرکاتشان
عنوان دیانتی و مذهبی است در میان مردم و متعبد باداب طریقه خود میباشند و رشته تعلیم و تعلم اداب
طریقه خود را از دست نداده اند و نوعا مردمان با ثروت و مکنت میباشند و رئیس ایشان ظاهرا علی
ما نقل در حدود یمن سکونت دارد و همراهی مالی هم از عهده خود زیاد مینماید و انها را ترغیب و وادار
عمل نمودن باداب طریقه و مذهب خود میکند حتی کتاب کوچکی که مشتمل است بر اداب مستحبه انها از زیارت
و اعمال مسجد کوفه و زیارت اسمعیل بن جعفر ع و بعض از ادعیه و اذکار مستقلا طبع کرده اند با خود همراه
دارند و ابدا باحدی نشان نمیدهند بنده بزحمت زیادی چند دقیقه یك نسخه بدست اوردم و در ان نسخه زیارت
حضرت رسول ص و ائمه بقیع که اول ان السلام علی سیدنا و نبینا رسول الله باشد سلام بر حضرت مجتبی که
السلام علی سیدنا و مولینا ابی محمد الحسن بن علی الزکی الناصح الامین باشد نیز دارد و در کلمات الهی بحق محمد
وانت المحمود بحق الحسن و انت المحسن را نیز دارد ولی یك نسخه خطی که کاغذ ابی بود در دست یکی از انها دیدم
که فقره زیارت متعلق بحضرت مجتبی ع را نداشت و دعاهای خاصه بغیر الفاظ وارده در ادعیه نیز دراو
بود غرض سر از کارهای اینها در اوردن خیلی صعب است زیرا که اهتمام زیادی در شبهه کاری و اختفاء

عقاید

عقاید خود و من الغرائب اینکه اینها مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و حبیب بن مظاهر را زیارت میکنند و
احترام مینمایند با وجود اینکه لو فرض خلاف احترام و یا هتکی از کسی نسبت باین بزرگواران صادر شود چه
بسا باعث اخلال در دیانت نکردد و امّا نسبت بموسی بن جعفر ع که خلاف احترام و هتک او اقلاً احتمال مضرّت
و اخلال در امر دیانت میدهد همیشه در مقام هتک و خلاف احترام ان بزرگوار میکوشند چنانچه کذشت
اینکه از بغداد عبور مینمایند با چشم بسته که مبادا چشمشان بکنبد و بارکاه انحضرت افتد و اینکه مراد از شجرهٔ
منهیّه در قران موسی بن جعفر و اولاد او میباشد و امثال ذلک از اقسام توهین و جسارت نسبت بان
بزرگوار و اینها نیست جز اغوای شیطان که اینها را وادار مینماید بر امری که اقلّ مرتبهٔ ان احتمال مضرت است که
بحکم عقل و عقلاء لازم الدّفع میباشد یاری مسجد کوفه بسیار میروند و اعمال انجا را بجا میاورند و لی مسجد سهله
ندیده ام از اینها کسی رفته باشد حاصل اینکه رفتارشان در ظاهر رفتار دیانتی است بخلاف فرقهٔ نزاریه که در
خط دیانتی حرکت نمیکنند و اشخاص با ثروت هم در میان اینها کم است زیرا انچه تحصیل میکنند سرکار بعناوین
مختلفه از اینها میکیرد چنانچه قبلاً عنوین اخاذی اموال المرّدة ذکر کردید و خود سرکار هم اعیان منش و در
خط اعیانیّت قدم میزند و همیشه در فکر اینستکه یکمقدار برطیلی فراهم نموده بدولت فخیمهٔ بریطانیه تقدیم
نماید و منصبی از برای خود برقرار کند مانند منصب سری که قبلاً ذکر شد و بخوان و لذا در ان حدود عامهٔ
مردم او را در عداد اعیان محسوب میدارند نه در عداد رؤسای مذهب و دیانت و امّا دروزیه خودشان
نیز دستکاه مستقلی ندارند که نه اینها از دروزیه خبردار و نه دروزیه از اینها اکرچه نقل شده است که تازه راه
بیکدیکر پیدا نموده اند از جهت اینکه دولت فخیمهٔ بریطانیه از خوف اینکه شاید دولت فرانسوی فرقهٔ دروزیه را
برباید سبقت براو کرفته راه امد و شد بین دروزیه و اقاخانیها باز نموده که باین تزویر جبل دروز را طعمهٔ
خویش ساخته و از چنگ فرانسه بیرون نماید

خاتمهٔ کتاب

در ذکر بعض اشکالاتیکه باطنیه بر شیعه ها میکنند بدان اینکه از جملهٔ اشکالاتیکه اینها بر شیعه میکنند
اینستکه میکویند مادر حضرت حجّة عجّل الله فرجه کنیز بوده است و این وهن و نقصیست در امامت ان
بزرکوار این حاصل اشکال اینها و ممکن استکه اینها در این اشکال از جهات عدیده اشکال کرده باشند
ما ان جهات را ذکر مینمائیم و جواب نقضی از هریک از جهات میدهیم پس میکوئیم این نقص اینکه میکویند اکر
از جهت خرید و فروشیست که نسبت بان مخدّره واقع شده است البتّه این معنی در بارهٔ او نقص نیست از جهت اینکه
پیغمبر ص حضرت سلمان را خرید و مع ذلک فرمود السّلمان منّا اهل البیت و کذا برادران حضرت یوسف

او را فروختند بمالک بن زغر به هیجده درهم مصری که نزد درهم کنعانی میشد و ان هم غش دار که در هیچ جائی صرف نمیشد چنانچه خدا تعالی در قران مجید میفرماید وشروه بثمن بخس دراهم معدودة الخ پس اگر شراء در حضرت یوسف و حضرت سلمان نقص بوده است در این مورد هم بگو نقص است و اگر نقصان از جهة اینستکه میگویند این مخدره اسیر شده است و در میان اسرا بوده است اولاً میگوئیم ان مخدره اسیر نشد بلکه مامور شد که خود را داخل در اسرا نماید تا بمقصود خویش نائل گردد چنانچه از روایت بعد معلوم میشود و ثانیاً اگر اسیری موجب کسر جلالت باشد شاه زنان حضرت شهربانو بنت یزدجرد بن شهریار بن پرویز نیز در فتح مداین اسیر شد که والدهٔ ماجدهٔ حضرت سجاد فخر العرب والعجم علی بن الحسین علیهما السلام باشد و کذا اهل بیت عصمت و طهارت نیز بامر یزید پلید اسیر شدند و اگر میگویند نقصان از جهة اینستکه ان مخدره ام ولد و بملک یمین بانوی حرم حضرت ابی محمد عسکری علیه السلام شده است نیز بعقد اولاً اگر این معنی موجب نقص باشد در حضرت سید سجاد و حضرت اسمعیل ذبیح الله نیز بگویند و ثانیاً اعتقاد شیعه بر اینستکه هم شهربانو را حضرت امیر ع ازاد نمود و از برای حضرت سید الشهداء ع عقد فرمودند و هم نرجس خاتون را پیغمبر ص از برای حضرت عسکری ع عقد فرمودند چنانچه در خبر شریف میاید و اگر میگویند نقصان از جهت اینستکه پدر نرجس خاتون قیصر روم کافر بوده است میگوئیم پدر شهربانو هم کافر بوده است و دیگر اینکه اگر منتهی شدن نسب از طرف مادر باعث نقص جلالت قدر باشد حضرت صادق ع [2] مادر مادرش اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر بود که از طرف پدر مادر و مادر مادر بدو واسطه منتهی بابی بکر میشد و لذا در کتاب عمدة الطالب میگوید کان الصادق ع یقول ولدنی ابوبکر مرتین و شما باطنیه هم که حضرت صادق ع را امام و ابوبکر را بد میدانید پس این معنی موجب وهن در امامت حضرت صادق ع میشود و همچنین انتساب از طرف مادر اگر موجب نقص باشد این نقص در ابرهیم خلیل نیز موجود است چو اگر اذر پدر مادرش بوده است علی قولی که شاید اصح اقوال همین باشد و بالجمله این اشکال و سرزنشیست که ابتداء برادر بزرگ باطنیه هشام بن عبد الملک مروان بر زید بن علی بن الحسین علیهم السلام نمود و جواب خود را نیز از زید بشنید در وقتیکه زید باو خطاب نموده فرمود لیس فی عباد الله احد دون ان یوصی بتقوی الله ولا احد فوق ان یوصی بتقوی الله وانا اوصیك بتقوی الله فقال له هشام انت زید المؤمل للخلافة الراجی لها و من انت والخلافة ولا ام لك وانت ابن امة فقال زید لا اعرف احدا اعظم منزلة عند الله من نبی بعثه الله تعالی و هو ابن امة اسمعیل بن ابراهیم و ما یقصرك برجل ابوه رسول الله و هو ابن علی بن ابیطالب الحاصل این اشکال باطنیه نیز بمثل اصل طریقه شان موهومیست و اعتنا بشان این نیست

[2] پدر مادرش قاسم بن محمد بن ابی بکر بوده است صح

پس

خاتمۂ کتاب

پس بهتر آنستکه نقل نمائیم خبر شریفیکه مشتمل است بر قدر و منزلت خاتون دو جهان والدۂ ماجدۂ امام زمان علیه السلام قال الشیخ فی کتاب الغیبة اخبرنی جماعة عن ابی المفضل الشیبانی عن ابی الحسین محمد بن بحر بن سهل الشیبانی الرهنی قال قال بشر بن سلیمان النخاس وهو من ولد ابی ایوب الانصاری احد موالی ابی الحسن و ابی محمد علیهما السلام وجارهما بسر من رأی اتانی کافور الخادم فقال مولانا ابو الحسن علی بن محمد العسکری ع یدعوک الیه فاتیته فلما جلست بین یدیه قال لی یا بشر انک من ولد الانصار وهذه الموالاة لم تزل فیکم یرثها خلف عن سلف وانتم ثقاتنا اهل البیت وانی مزکیک ومشرفک بفضیلة تسبق بها الشیعة فی الموالات بها بسر اطلعک علیه وانفذک فی ابتیاع امة فکتب کتابا لطیفا بخط رومی ولغة رومیة وطبع علیها خاتمه واخرج شقیقة صفراء فیها مأتان وعشرون دینارا فقال خذها وتوجه بها الی بغداد واحضر معبر الفرات ضحوة یوم کذا فاذا وصلت الی جانبک زواریق السبایا وتری الجواری فیها ستجد طوائف المبتاعین من وکلاء قواد بنی العباس وشرذمة من فتیان العرب فاذا رأیت ذلک فاشرف من البعد علی المسمی عمر بن یزید النخاس عامة نهارک الی ان یبرز للمبتاعین جاریة صفتها کذا وکذا لابسة حریرین صفیقین تمتنع من العرض ولمس المعترض والانقیاد لمن یحاول لمسها وتسمع صرخة رومیة من وراء ستر رقیق فاعلم انها تقول وا هتک ستراه فیقول بعض المبتاعین علی ثلثمائة دینار فقد زادنی العفاف فیها رغبة فتقول له بالعربیة لو برزت فی زی سلیمان بن داود وعلی شبه ملکه ما بدت لی فیک رغبة فاشفق علی مالک فیقول النخاس فما الحیلة ولا بد من بیعک فتقول الجاریة وما العجلة ولا بد من اختیار مبتاع یسکن قلبی الیه والی وفائه و امانته فعند ذلک قم الی عمر بن یزید النخاس وقل له ان معک کتابا ملطفا لبعض الاشراف کتبه بلغة رومیة وخط رومی ووصف فیه کرمه ووفائه ونبله وسخائه فناولها لتتأمل منه اخلاق صاحبه فان مالت الیه ورضیته فانا وکیله فی ابتیاعها منک قال بشر بن سلیمان فامتثلت جمیع ما حده لی مولای ابو الحسن ع فی امر الجاریة فلما نظرت فی الکتاب بکت بکاء شدیدا وقالت لعمر بن یزید بعنی من صاحب هذا الکتاب وحلفت بالمحرجة والمغلظة انه متی امتنع من بیعها منه قتلت نفسها فما زلت اشاحه فی ثمنها حتی استقر الامر فیه علی مقدار ما کان اصحبنیه مولای علیه السلام من الدنانیر فاستوفاه منی وتسلمت الجاریة ضاحکة مستبشرة وانصرفت بها الی الحجرة التی کنت آوی الیها ببغداد فما اخذها القرار حتی اخرجت کتاب مولانا علیه السلام من جیبها وهی تلثمه وتطبقه علی جفنها وتضعه علی خدها وتمسحه علی بدنها فقلت تعجبا منها تلثمین کتابا لا تعرفین صاحبه فقالت ایها العاجز الضعیف المعرفة بمحل اولاد الانبیاء اعرنی سمعک وفرغ لی قلبک انا ملیکة بنت

خبر شریف متعلق بوالدۂ ماجدۂ فقید العصمت

بشوعا ابن قیصر ملک الروم وامی من ولد الحواریین تنسب الی وصی المسیح شمعون انبئک بالعجب ان جدی
قیصر اراد ان یزوجنی من ابن اخیه وانا من بنات ثلث عشرة سنة فجمع فی قصره من نسل الحواریین من القسیسین
والرهبان ثلثمأة رجل وجمع من امراء الاجناد وقواد العسکر ونقباء الجیوش وملوک العشائر اربعة الاف وابرز
من بهی ملکه عرشا مصاغا من اصناف الجواهر الی صحن القصر ورفعه فوق اربعین مرقاة فلما صعد ابن اخیه و
احدقت الصلب وقامت الاساقفة عکفا ونشرت اسفار الانجیل تسافلت الصلب من الاعلی فلصقت بالارض و
تقوضت اعمدة العرش فانهارت الی القرار وخر الصاعد من العرش مغشیا علیه فتغیرت الوان الاساقفة وارتعدت
فرائصهم فقال کبیرهم لجدی ایها الملک اعفنا من ملاقات هذه النحوس الدالة علی زوال دولة هذا الدین المسیحی
والمذهب الملکانی فتطیر جدی من ذلک تطیرا شدیدا وقال للاساقفة اقیموا هذه الاعمدة وارفعوا الصلبان
واحضروا اخا هذا المدبر العاهر المنکوس جده لازوجه هذه الصبیة فیدفع نحوسه عنکم بسعوده فلما فعلوا
ذلک حدث علی الثانی مثل ما حدث علی الاول وتفرق الناس وقام جدی قیصر مغتما فدخل منزل النساء وارخیت
الستور واریت فی تلک اللیلة کان المسیح وشمعون وعدة من الحواریین قد اجتمعوا فی قصر جدی ونصبوا فیه منبرا
من نور یباری السماء علوا وارتفاعا فی الموضع الذی کان نصب جدی فیه عرشه ودخل علیهم محمد صلی الله علیه و
آله وختنه ووصیه وعدة من ابنائه علیهم السلام فتقدم المسیح الیه فاعتنقه فیقول له محمد صلی الله علیه وآله یا روح
الله انی جئتک خاطبا من وصیک شمعون فتاته ملیکة لابنی هذا واوما بیده الی ابی محمد علیه السلام ابن صاحب
هذا الکتاب فنظر المسیح الی شمعون وقال قد اتاک الشرف فصل رحمک رحم آل محمد علیهم السلام قال قد فعلت
فصعد ذلک المنبر فخطب محمد صلی الله علیه وآله وزوجنی من ابنه وشهد المسیح علیه السلام وشهد ابناء محمد علیهم السلام
والحواریون فلما استیقظت اشفقت ان اقص هذه الرؤیا علی ابی وجدی مخافة القتل فکنت اسرها ولا ابدیها لهم
وضرب صدری بمحبة ابی محمد علیه السلام حتی امتنعت من الطعام والشراب فضعفت نفسی ودق شخصی ومرضت
مرضا شدیدا فما بقی فی مدائن الروم طبیب الا احضره جدی وسئله عن دوائی فلما برح الیه الیأس قال یا قرة عینی
وهل یخطر ببالک شهوة فازودکها فی هذه الدنیا فقلت یا جدی اری ابواب الفرج علی مغلقة فلو کشفت
العذاب عمن فی سجنک من اساری المسلمین وفککت عنهم الاغلال وتصدقت علیهم ومننتهم الخلاص رجوت ان
یهب المسیح وامه عافیة فلما فعل ذلک تجلدت فی اظهار الصحة من بدنی قلیلا وتناولت یسیرا من الطعام فسر بذلک
واقبل علی اکرام الاساری واعزازهم فاریت ایضا بعد اربع عشرة لیلة کان سیدة نساء العالمین فاطمة علیها السلام
قد زارتنی ومعها مریم ابنة عمران والف من وصائف الجنان فتقول لی مریم هذه سیدة نساء العالمین ام زوجک

ابی محمد

ص ای الرؤساء ۱۲

ع ارتعشت ۱۲

ع ازوج ابنه ۱۲

ع شفقت ای خفت و حذرت ۱۲

ص برح به الامر تبریحا جهده واضربه منه عفی عنه

ابی محمد علیہ السلام فاتعلق بها وابکی واشکو الیها امتناع ابی محمد علیہ السلام من زیارتی فقالت سیدة
النساء علیها السلام ان ابنی ابا محمد لا یزورک وانت مشرکة بالله علی مذهب النصاری وهذه اختی مریم بنت
عمران تبرئ الی الله تعالی من دینک فان ملت الی رضاء الله ورضا المسیح ومریم علیهما السلام وزیارة ابی محمد
ایاک فقولی اشهد ان لا اله الا الله وان ابی محمدا رسول الله فلما تکلمت بهذه الکلمة ضمتنی الی صدرها سیدة
نساء العالمین وطیبت نفسی وقالت الآن توقعی زیارة ابی محمد فانی منفذته الیک فانتبهت وانا اقول و
اتوقع لقاء ابی محمد علیہ السلام فلما کان فی اللیلة القابلة رایت ابا محمد علیہ السلام وکانی اقول له جفوتنی یا حبیبی
بعد ان اتلفت نفسی معالجة حبک فقال ما کان تاخری عنک الا لشرکک وانا زائرک فی کل لیلة الی ان یجمع الله
تعالی شملنا فی العیان فما قطع عنی زیارته بعد ذلک الی هذه الغایة قال بشر قلت لها وکیف وقعت فی الاساری
فقالت اخبرنی ابو محمد علیہ السلام لیلة من اللیالی ان جدک سیسیر جیشا الی قتال المسلمین یوم کذا وکذا ثم یتبعهم
فعلیک باللحاق بهم متنکرة فی زی الخدم مع عدة من الوصائف من طریق کذا ففعلت ذلک فوقعت علینا
طلایع المسلمین حتی کان من امری ما رایت وشاهدت وما شعر بانی ابنة ملک الروم الی هذه الغایة احد سواک و
ذلک باطلاعی ایاک علیه ولقد سئلنی الشیخ الذی وقعت الیه فی سهم الغنیمة عن اسمی فانکرته وقلت نرجس فقال
اسم الجواری قلت العجب انک رومیة ولسانک عربی قالت نعم من ولوع جدی وحمله ایای علی تعلم الآداب ان اوعز
الی امرأة ترجمانة لی فی الاختلاف الی وکانت تقصدنی صباحا ومساء وتفیدنی العربیة حتی استمر لسانی
علیها واستقام قال بشر فلما انکفات بها الی سر من رای دخلت علی مولای ابی الحسن علیه السلام فقال کیف
اراک الله عز الاسلام وذل النصرانیة وشرف محمد صلی الله علیه وآله واهل بیته قالت کیف اصف لک
لک یا ابن رسول الله ما انت اعلم به منی قال فانی احببت ان اکرمک فما احب الیک عشرة آلاف درهم ام بشری
لک بشرف الابد قالت بشری بولدی قال لها ابشری بولد یملک الدنیا شرقا وغربا ویملأ الارض قسطا وعدلا
کما ملئت ظلما وجورا قالت ممن قال ممن خطبک رسول الله صلی الله علیه وآله له لیلة کذا فی شهر کذا من سنة کذا
بالرومیة قال لها ممن زوجک المسیح علیه السلام ووصیه قالت من ابنک ابی محمد علیه السلام فقال هل تعرفینه
قالت وهل خلت لیلة لم یزرنی فیها منذ اللیلة التی اسلمت علی ید سیدة النساء علیها السلام قال فقال مولانا
یا کافور ادع اختی حکیمة رضی الله عنها فلما دخلت قال لها ها هیه فاعتنقتها طویلا وسرت بها کثیرا فقال لها
ابو الحسن علیه السلام یا بنت رسول الله خذیها الی منزلک وعلمیها الفرائض والسنن فانها زوجة ابی محمد وام القائم
علیهما السلام حاصل مضامین این خبر شریف اینست که بشر بن سلیمان که یکی از تجار عبید واماء بوده

اوعز الیه فی کذا ای تقدم ۱۲

انکفا ای رجع ۱۲

یعنی کاسبی و خرید و فروش غلام و کنیز بوده است و از اولاد ابی ایوب انصاری و دوستداران امام علی
النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام و همسایه ایشان دو بزرگوار بوده است در سر من رای میگوید آمد بنزد من
کافور خادم حضرت امام علی النقی ع و گفت مولای ام ابو الحسن علی بن محمد العسکری ع ترا بنزد خود می طلبد پس چون
بخدمت آن سرور رسیدم فرمود یا بشر تو از اولاد ابو ایوب انصاری میباشی و همیشه اوقات دوستی و محبت
ما خانواده را لاحقین از شما یا رثا از سابقین خود برده اید و شما محل وثوق و اطمینان ما اهل البیت میباشید
و اراده دارم اینکه سرافراز گردانم ترا بفضیلتی که سبقت گرفته باشی سایرین از شیعیان ما را در محبت و دوستی
بسبب سری که آگاه گردانم ترا بر آن و اراده دارم اینکه روانه نمایم ترا از برای خریداری کنیزکی که اراده کرده ام
خریداری او را بشر میگوید پس آن بزرگوار رقیمه بخط رومی و لغت رومیه مرقوم و بخاتم شریف مزین فرمودند
و همیان زردی که در او بود دویست و بیست دینار بیرون آورده فرمودند بگیر این وجه را و روانه شو
بجانب بغداد و در صبح فلان روز حاضر شو در کنار جسر دجله کشتیهائی خواهد آمد که در آنها باشد جواری
و کنیزان اسیر شده و چون کشتیها بمقر خود رسیده قرار گرفت خواهی دید جماعت کثیره از وکلای سرکردگان
بنی العباس و عدۀ قلیله از جوانان عرب حاضر میشوند از برای ابتیاع جواری و چون این حال را مشاهده
نمودی برو نزدیک آن کس که فروشندۀ کنیزان و اسم او عمر بن یزید است و تمام اوقات خود را در نزد او بگذران
تا اینکه خواهی دید بیرون میآورد از برای مشتریان جاریه را بصفت چنین و چنان در حالتیکه دو جامۀ حریر
خوش قماش بر تن پوشیده است و امتناع خواهد نمود از عرضه داشتن او را بر مشتریان و راضی نمیشود
اینکه مشتری متعرض او شود از نظر کردن بصورت یا لمس بدن او و خواهی شنید که ناله و فریاد او از زیر نقاب
بلند میشود پس بدان که میگوید وا ذلاه این چه فضیحت و رسوائیست و چون بعضی از مشتریان که این حال و
عفت در او مشاهده نمود رغبت و میل او بیشتر میشود در خریداری آن جاریه بحدیکه تا سیصد دینار
او را خریدار میشود پس آن جاریه بزبان عربی باو میگوید بدان که اگر همسر و همدوش با سلیمان بن داود باشی
و ملکی مانند ملک او داشته باشی که من رغبتی در تو پیدا نخواهم نمود پس بترس از تلف کردن مال خود و
مال خود را ضایع نگردان پس در این هنگام عمر بن یزید رو بجاریه نموده میگوید پس چاره چیست و لابد است
از اینکه فروخته شوی امتناع تو فائده ندارد آن جاریه در جواب میگوید چرا این همه تعجیل مینمائی قدری
مهلت دهید تا مشتری که با طبع من باشد و اطمینان قلب بوفا و امانت او داشته باشم پیدا شود پس در این
هنگام از جای خویش برخواسته بعمر بن یزید میگوید که من کاغذی از بعض بزرگان دارم که بخط رومی و لغة

خاتمهٔ کتاب

رومیه نوشته است و در این کاغذ نوشته است اوصاف و کرم و وفاء و بزرگی و سخاوت خود را این کاغذ را
بدهید باین جاریه تا ملاحظه نماید اخلاق و اوصاف صاحب کاغذ را اگر میلی باو پیدا کرد و راضی شد من
از جانب او وکیلم در ابتیاع این جاریه از تو بشر بن سلیمان میگوید جمیع انچه را که مولایم ابو الحسن ع دستور عمل
بمن داده بود در امر ان جاریه امتثال نمودم و کاغذ مولا را بعمر بن یزید دادم و او بان جاریه داد چون ان جاریه
امتثال نمودم و کاغذ مولا را بعمر بن یزید دادم و او بان جاریه داد چون ان جاریه نظر در ان کاغذ انداخت
بی اختیار نالهاش بگریه بلند شد و بعمر بن یزید گفت لا بدی از اینکه مرا بصاحب این کاغذ بفروشی و قسمهای
غلاظ شداد یاد نموده که اگر مرا بصاحب این کتاب نفروختی من خود را هلاک خواهم نمود پس عمر بن یزید خواهش
او را اجابت نموده در مقام مبایعه بر امدیم بعد از گفتگوی زیادی بهمان مبلغ دویست و بیست دینار
که حضرت مرحمت فرموده بودند قطع معامله نمودیم پس وجه را تسلیم او نموده جاریه را تسلم کردم در حالتیکه
مسرور و خندان بود اوردم او را بمحلی که منزل کرده بودم در بغداد و هیچ قرار و ارامی در او نبود و هر
لحظه تعلیقهٔ مبارکهٔ امام ع از جیب خود در اورده میبوسید و بدیدههای خود میکشید و بصورت و بدن خود
میمالید من از حال او تعجب کرده گفتم میبوسی کاغذیرا که صاحب او را نمیشناسی پس در جواب من گفت
ای عاجز بیکه ضعیف است معرفت و شناسائی تو نسبت بمقام اولاد انبیاء گوش خود را باز و قلب خود را خالی و مهیا
گردان از برای شنیدن سخنان من بدان اینکه منم ملیکه دختر یشوعا بن قیصر پادشاه روم و مادرم از اولاد حواریین
و منسوب است بشمعون وصی حضرت مسیح عیسی بن مریم علیه السلام و خبر میدهم تو را بامر بسیار عجیبی که از برای من
واقع شده است و ان اینست که جد من قیصر روم اراده اش تعلق گرفته بود براینکه تزویج نماید مرا از برای پسر برادر
خود در حالتیکه من در سن سیزده سالگی بودم پس جمع نمود در قصر خویش از اولاد حواریین از قسیسان و علما
و رهبان ایشان سیصد مرد و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد مرد و جمع نمود از امراء انصار و اعوان و سرکردگان
لشکریان و روساء نمایندگان مردان میدان رزم و بزرگان عشایر و قبایل چهار هزار مرد و بلند سریری که از انواع
واصناف جواهرات ریخته و بحدی بلند و مرتفع بود که از پائین سریر تا بعرش ان چهل پله و مرقی نصب کرده بودند
در پیشگاه قصر خود ساخته بود و بتهارا در حوالی ان سریر نصب نمودند و تمام روساء ملازم و مواظب انها
ایستاده و سفرهای انجیل را گشوده در اطراف ان سریر قرار دادند پس از ان پسر برادر را بر سر ان سریر نشانید
چون پسر برادر بر سر ان سریر قرار گرفت ناگاه ان سریر متزلزل پایههای ان خم گردید میل بسوی زمین پیدا کرد بتها
همه سرازیر شده بر زمین ریخته شد پسر از سریر سرنگون گردیده بیهوش بر زمین افتاده رنگ از رخسار روسا

پریده لرزه بر اندام ایشان افتاد پس بزرگتر ایشان خطاب بجدم نموده گفت ایها الملک دست بردارید و ما را
معاف دارید از اقدام در این امر که نحوستان دلالت میکند بر بیرون شدن مملکت و دین مسیح از کف ما
پس جدم نیز این امر را مشئوم و منحوس و تطیّر بخروج مملکت زده و رؤساء را امر فرموده تا پایه‌های سریر را
ارجاع بجای اولی داده نصب نمودند و بتهارا در مکان خود مقرّر داشتند و تمام اوضاع را بهیئت اولیه
بر گردانیدند و برادر این بخت برگشته سرنگون شده را حاضر نمایند تا این دختر را با وی تزویج نماید و این
نحوست ببرکت عودت این بزم از میان برداشته شود پس تمام دستگاه را بهیئت اولیه بر گردانیدند و این
برادر دیگر را بر سریر نشانیدند که ناگاه اوضاع برهم خورده این برادر نیز بمثل اولی سرنگون گردید از
سریر مغشیاً علیه بر زمین قرار گرفت پس مردم متفرق گردیدند و جدم قیصر از جای برخواسته با کمال
هم و غم وارد بر دولت سرا گردیده و پرده‌ها را بر روی خود بسته و چون آن روز شب شد در خواب رفته
گویا دیدم که حضرت مسیح و شمعون و عدّهٔ از حواریین در قصر جدم اجتماع نموده اند و منبری از نور نصب
کرده اند که همسری با آسمان دارد از حیث رفعت و بلندی در آن موضعی که جدم کرسی و سریر خود را نصب کرده
بود پس دیدم وارد شدند بر ایشان محمّد و داماد و وصی او و عدّهٔ از اولاد ایشان پس مسیح او را استقبال کرده
معانقه بایکدیگر نمودند پس پیغمبر فرمودند یا روح الله آمده ام از برای خطبه نمودن از وصیّ تو شمعون دختر
او ملیکه را از برای پسر خود و اشاره فرمود بسوی ابی محمّد ابن صاحب این رقیمه پس حضرت مسیح توجّه بسوی
شمعون نموده فرمود بتحقیق شرافت و بزرگی توجّه نموده است بسوی تو وصل نما رحم خود را برحم آل محمّد علیهم السلام
شمعون عرض کرد زهی سعادت که باین قرب و منزلت نائل گردم پس پیغمبر بر آن منبر برآمده خطبه خواندند
و مرا بعقد پسرش حضرت ابی محمّد ع در آوردند و حضرت مسیح و پسران محمّد ص و حواریین تماماً شاهد بر این
امر مبارک بودند و چون از خواب بیدار شدم ترسیدم از بیان و اظهار داشتن این خواب را بر پدر و جدم از
اینکه مرا بقتل رسانند پس با احدی اظهار نکردم ولکن تنگ شد سینه من از فراق ابی محمّد ع بحدّیکه از طعام
خوردن و آب آشامیدن بی رغبت شده آن بآن ضعیف و نحیف میگردیدم تا اینکه مبتلا بمرض شدید گردیدم
بحدّیکه باقی نماند طبیبی در شهر و در حوالی روم مگر اینکه جدم تمام را بر سر بالین من حاضر گردانید و علاج
و فائده نبخشید و چون مأیوس از بهبودی حال من گردید و مرا مهیای سفر آخرت دید گفت نور دیدهٔ من آیا
میل داری بچیزی از اشیاء دنیا داری تا از برای تو فراهم و مهیا نمایم گفتم ای جدّ من ابواب فرج را تمام بر روی
خود مسدود می بینم پس اگر اسیران مسلمین که در نزد تو زندانی و محبوس میباشند بر آنها منت گذاری و آنها را

خاتمهٔ کتاب

رها نمائی و رهائی و خلاصی ایشان را صدقه از برای من قرار دهی امید است که مسیح و مریم مادر او مرا عافیت
کرم فرمایند پس جدم خواهش مرا اجابت داشته اسرای مسلمین را رها نمودند چون چنین کرد آثار
صحت و عافیت در من ظاهر گردید و فی الجمله میلی بطعام و شراب پیدا نمودم چون جدم این حال را در
من مشاهده نمود و رجاء زندگانی در ان پیدا شد بنا نمود باعزاز و اکرام اسیران مسلمین و من بعد از
چهارده شب نیز در خواب دیدم اینکه سیدة نساء عالمین فاطمه زهرا سلام الله علیها با مریم دختر عمران و هزار
کنیز از کنیزان بهشت بزیارت و دلجوئی من تشریف فرما شدند پس مریم فرمود این سیدهٔ زنان عالمیان و
مادر شوهر تو ابی محمد ع است از برای زیارت تو قدم رنجه فرموده اند پس من با دیدهٔ گریان دست بدامن
صدیقهٔ کبری آویخته شکایت از ابی محمد ع نمودم که چرا در این مدت بزیارت من تشریف فرما نشده اند
و مضایقه از دلجوئی من میفرمایند پس صدیقهٔ طاهره فرمودند اینکه فرزندم ابا محمد ترا از زیارت نخواهد
نمود مادامیکه بر دین نصاری باقی و مشرک بخدا یتعالی باشی و این خواهر من مریم دختر عمران بیزاری
میجوید بسوی خدا از دین تو پس اگر میل برضای خدا و رضای مسیح و مریم داری و میل بزیارت فرزندم ابی
محمد داری بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمد رسول الله ص پس چون این کلمات مبارکه را بر زبان جاری
نمودم سیدة نساء مرا در آغوش کشیده گویا تمام ناخوشی و مرضهای مرا برطرف نموده و فرمود الآن منتظر
تشریف آوردن فرزندم ابا محمد باش که من او را بزیارت تو خواهم فرستاد پس از خواب بیدار شدم در حالتی
که بر زبانم جاری بود میگفتم آرزو دارم زیارت ابی محمد ع را و چون شب آینده شد در عالم رؤیا دیدم حضرت
ابا محمد ع را که تشریف فرما شدند و گویا در ان عالم خدمت ایشان شکایت داشتم که ای حبیب من جفا فرمودی
در حق من و بدلجوئی من نیامدی و میدانی که من جان خود را در انتظار و هوای محبت تو تلف نمودم فرمودند
دیر آمدن من از برای زیارت نبود مگر از جهت اینکه تو مشرک بودی و ایمان بخدا نیاورده بودی و حال که
ایمان آوردهٔ و بشرف اسلام مشرف شدی من هر شبه پا از زیارت تو نخواهم کشید تا اینکه جمع فرماید خدا یتعالی
بین من و تو در عالم ظاهر و از ان وقت که وعده فرمودند تا کنون قطع نشده است تشریف آوردن او از برای
زیارت و دلجوئی بشر میگوید پس سؤال نمودم که چگونه در میان اسرا واقع شدی و کسی از حالت مطلع نگردید
و ترا نشناخته است تا باینمقام رسیدهٔ گفت شبی از شبها خبر داد مرا ابو محمد ع که زود است جد تو قیصر تهیهٔ عسکری
نموده بجنگ مسلمین خواهد فرستاد در فلان وقت و فلان روز پس بر تو باد اینکه با آنها ملحق شوی با عدهٔ از کنیزان
و خود را در لباس و زی خدمتکاران در آوری تا کسی شما را نشناسد و از فلان راه در فلان مکان و فلان

کیفیت حرکت نمائید تا محفوظ و سالم بمقصود خود نائل گردید پس بآن دستور عملی که بمن کرم فرموده عمل نمودم
و تاکنون احدی بر حال من مطلع نگردیده است که دختر قیصر رومم غیر از تو که خود بتو اطلاع دادم و بیان واقع
نمودم و سؤال نمود از اسم من کسیکه من در سهم غنیمت او واقع شده بودم و من انکار از حسب و نسب و اسم
خود نمودم و باو گفتم اسم من نرجس است بشر میگوید گفتم عجب از اینکه تو رومیه و بزبان عربی تکلم مینمائی
گفت بلی از جملهٔ اعزاز و اکرام جدم و واداری نمودن مرا در یاد گرفتن آداب این بود که معین نمود از برای
تعلیم دادن من زن ترجمانه که دارای لغات بود هر صبح و عصر میآمد در نزد من و زبان عربی تعلیم من مینمود
تا اینکه مسلط شدم و زبانم ساری و جاری شد در تکلم نمودن بلغت عرب بشر میگوید چون مراجعت نمود
بسر من رای وان مخدره را خدمت مولاهم ابی الحسن علی بن محمد ع آوردم خطاب باو نموده فرمود چگونه
نمایان و ظاهر گردانید خداوند تعالی بر تو عزت اسلام و ذلت نصرانیت را و شرف و بزرگواری محمد و
اهل بیت او را عرض کرد چگونه وصف نمایم از برای تو یابن رسول الله چیزیرا که جناب شما آگاه ترید با و
از من فرمود دوست دارم اینکه ترا گرامی کرده باشم چه چیز در نزد تو محبوبتر است آیا ده هزار دینار بتو
کرم نمایم از برای تو بهتر است یا اینکه بشارت دهم ترا بشرافت ابدی که زوالی از برای او نباشد عرض کرد
بشارت ده مرا بفرزندیکه خداوند تعالی بمن کرم فرماید فرمود بشارت باد ترا بفرزندیکه مالک میکردد تمام روی
زمین را از مشرق و مغرب و پر میکرداند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور عرض کرد یا
رسول الله این فرزند از کدام بوستان بوجود خواهد آمد فرمود از بوستان آنکسیکه ترا پیغمبر ص از برای او
خطبه فرمودند در فلان شب و فلان شهر و فلان سنهٔ رومیه پس فرمود حضرت مسیح و وصی او شمعون ترا
بعقد که در آوردند عرض کرد بعقد پسر تو ابی محمد ع فرمود آیا او را میشناسی عرض کرد آیا شبی بوده است که
بزیارت من نیامده باشد از آن شبی که بر دست سیدهٔ نساء عالمین اسلام آوردم یعنی چگونه میشود کسیکه همه شبها
در خدمت او بوده ام حال او را نشناسم بشر میگوید پس سید و مولاهم بکافور غلام خود فرمود خبر ده
خواهرم حکیمه را پس خبر دادند حکیمه خاتون شرفیاب خدمت شدند امام ع فرمود ای خواهر اینست
آن خاتون معهود پس حکیمه خاتون دست در گردن آن مخدره در آورده مدتی او را مهربانی و نوازش می
فرمود پس از آن امام ع فرمود ای دختر رسول خدا بهمراه خود ببر این مخدره را در منزل خود و تعلیم نما او را
احکام فرایض و سنن اینکه بدرستی که این مخدره زوجهٔ ابی محمد و والدهٔ ماجدهٔ فقید آل عصمت حجة بن
الحسن علیهما السلام است و دیگر اشکال ایشان بر شیعه اینستکه میگویند امام میکه از انظار غائب باشد و کسی

یختلف الیه و یتعلم منه فسأله محمد بن علی علیهما السلام عن شیء فقال له جابر و الله لا دخلت فی نهی رسول
الله صلی الله علیه و آله لقد اخبرنی انکم الائمة الهداة من اهل بیته بعده اعلم الناس صغاراً و اعلم الناس
کباراً و قال لا تعلموهم فهم اعلم منکم فقال ابو جعفر ع صدق جدی رسول الله ص انی لأعلم بما اسألک منک و
قد اوتیت الحکم صبیاً کل ذلک بفضل الله علینا و برحمته لنا اهل البیت و حاصل مضمون خبر شریف اینست
که جابر جعفی میگوید شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری که میگفت چون خدای تبارک و تعالی نازل فرمود
بر پیغمبر خود ص آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم الخ عرض کردم
یا رسول الله بتحقیق شناختیم ما خدا و رسول خدا را پس بیان فرمائید به بینیم اولی الامر بکه خدای تعالی در
آیه شریفه خبر داده و مقرون فرموده است طاعت آنها را با طاعت جناب شما چه کسانی هستند پس پیغمبر ص
فرمودند آنها خلفای منند یا جابر و آنهایند ائمه مسلمین بعد از من که اول آنها علی بن ابی طالب است
و بعد از او حسن بن علی و بعد از او حسین بن علی و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی که در
توریة معروفست بباقر و زود است که دریابی او را یا جابر هر زمانیکه او را ملاقات نمودی سلام مرا
باو برسان و بعد از باقر صادق جعفر بن محمد است و بعد از او کاظم موسی بن جعفر است و بعد از او رضا
علی بن موسی است و بعد از او محمد بن علی است و بعد از او علی بن محمد است و بعد از او حسن بن علی است
و بعد از او کسی است که اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من است که حجت خدای تعالی است در روی زمین
و باقی مانده او است در میان بندگان او ابن الحسن بن علی ع و او است آنچنان کسیکه فتح مینماید خدای تعالی
بر دست او و غلبه میدهد او را بر اهل شرق و غرب عالم و او است آنچنان کسی که غائب میشود از انظار
شیعیان و محبین خود بنوع غیبتی که باقی نمیمانند در زمان غیبت او از قائلین و معتقدین بامامت
او مگر کسانیکه امتحان کرده باشد خدای تعالی قلبهای ایشان را بنور ایمان جابر میگوید پس عرض کردم یا
رسول الله آیا شیعیان او در زمان غیبت فائده و انتفاعی خواهند برد از وجود مبارک او فرمود بلی
قسم بکسی که مرا بنبوت فرستاده است بسوی خلق هر آینه شیعیان او استضائه و طلب روشنی مینمایند
بنور او و فائده میبرند از ولایت و محبت او در زمان غیبت چنانچه فائده میبرند عامه مردم از نور شمس
اگرچه در زیر ابر مستتر و پنهان باشد یا جابر این امر از مکنونات سر حق و مخزونات علم الهیست مخفی دار
او را مگر از اهلش جابر بن یزید جعفی میگوید بعد از آن در زمان سید سجاد ع جابر بن عبد الله انصاری
روزی وارد شد بر آن بزرگوار در بین اینکه با آنحضرت مشغول مکالمه بودند که ناگاه حضرت باقر ع

خاتمهٔ کتاب

از حرمسرا بیرون آمد ناگاه دید طفلی بود که گیسوی مبارکش بر اطراف سر نازنینش ریخته چون نظر
جابر بر آن بزرگوار افتاد لرزه بر اندام او افتاده و موهای بدن راست شده اندکی باو نظر نمود
پس گفت ای طفل بیا بطرف من پس آن طفل آمد بطرف او و بعد گفت برگرد بمکان خویش پس آن طفل
برگشت پس جابر گفت بپروردگار کعبه قسم که این شمایل شمایل پیغمبر صلعم است پس جابر از جا برخواسته
آمد نزدیک آن طفل و پرسید اسم مبارک تو چیست فرمود محمد عرض کرد پسر کیستی فرمود پسر علی بن الحسین
جابر عرض کرد ای طفل فدای تو باد جان من گویا تو باقر هستی فرمود بلی یا جابر برسان بمن پیغامی را
که پیغمبر صلعم بتو سفارش فرموده است جابر عرض کرد ای مولای من بدرستی که رسول خدا صلعم بشارت
داده است مرا باینکه باقی خواهم بود تا زمانیکه درک خدمت حضرتت نمایم و فرمود هر زمانیکه ملاقات
نمودی او را سلام مرا باو برسانی پس رسول خدا صلعم جناب شما را سلام میرسانند حضرت فرمود یا
جابر بر رسول خدا باد سلام مادامیکه آسمانها و زمینها برپا است و بر تو باد یا جابر بسبب پیغام
رسانیدن تو رحمت حضرت حق جل و علا پس از آن جابر همه وقت شرفیاب حضور مبارک آن بزرگوار
میگردید و تعلم احکام دینیه از او مینمود تا اینکه زمانی حضرت از او چیزی از احکام سؤال نمودند
جابر عرض کرد بخدا قسم داخل نخواهم شد در چیزیکه پیغمبر صلعم از او نهی فرموده است زیرا که رسول خدا
صلی الله علیه و آله بمن خبر داده است که شما خانوادهٔ ائمه و هدایت کننده هستید بعد از وجود
مبارک او و شما اعلم و داناترین مردمید در حال صغر و کوچکی و در حال کبر و بزرگی و فرمود شما
بانها چیزی تعلیم ننمائید که آنها اعلم و داناتر از شماها میباشند پس حضرت فرمودند راست فرموده است
جدم رسول خدا صلعم هر آینه بدرستی من داناترم از تو بآنچه را که از تو سؤال نمودم و بتحقیق اینکه خدای
تعالی عطا فرموده است بمن علم و حکمت را در حالت صباوت و طفولیت و تمام اینها بسبب فضل خدای
تعالی است بر ما و بسبب رحمت او ست نسبت بما خانوادهٔ عصمت و طهارت و از جمله خبریست که شیخ
طوسی قدّه در کتاب غیبت از جماعتی و آن جماعت از محمد بن قولویه و ابی غالب زراری و غیرهما و آنها از
محمد بن یعقوب کلینی و او از اسحق بن یعقوب نقل میفرماید که اسحق بن یعقوب گفت مسائل چندی بر من
مشکل شده بود که آنها را بتوسط محمد بن عثمان که یکی از نواب اربعه است از حضرت حجة عجل الله فرجه
سؤال نمودم توقیع شریف بخط مبارک آنحضرت در جواب مسائل رسید و جوابها شکر در این توقیع شریف
است هفده جوابست از هفده مسئله جواب هفدهمی که محل شاهد است اینستکه میفرماید و اما وجه

فوائدِ مترتّبہ بر وجودِ امام در زمانِ غیبت

الانتفاع فی غیبتی فکالانتفاع بالشمس اذا غیبّتها عن الابصار السحاب و انی لامان لاهل الارض کما
ان النجوم امان لاهل السماء فاغلقوا باب السؤال عما لا یعنیکم و لا تتکلفوا علم ما قد کفیتم و اکثروا الدعا
بتعجیل الفرج فان ذلک فرجکم و السلام علیک یا اسحق بن یعقوب و علی من اتبع الهدی بدان اینکه
در این دو خبر شریف تشبیه فرموده اند فائده و انتفاع بردن از وجود مبارک امام ع را در حال غیبت
بفائده و انتفاع بردن از شمس که در زیر ابر پنهان باشد در مقابل اینکه شمس هیچ وجود نداشته باشد
یعنی که شمس را خدا تعالی خلق نکردی و همیشه شب بودی چنانچه در آیه شریفه میفرماید قل ارایتم ان
جعل الله اللیل سرمدا الی یوم القیمة من اله غیر الله یاتیکم بضیاء افلا تسمعون هر آینه شیرازه نظام
عالم گسیخته و عیش بنی نوع آدم مختل میشود از جهة اینکه اگر همیشه شب ظلمانی باشد و شمس وجود
نداشته باشد و روشنائی روز در میان نباشد نه گیاه از زمین میروید و نه اشجار ثمره میدهد و نه
انسان و سایر حیوانات دیگر میتوانند تحصیل معاش خود نمایند توالد و تناسل از بین برداشته
میشود پس بکلی نظام عالم برهم میخورد بخلاف اینکه شمس وجود داشته باشد و لو در زیر ابر پنهان
باشد اصل وجودش مربّی کلیه نباتات و روشنائیش طریق تحصیل معاش حیوانات است پس رشته امور
منتظم و برقرار میشود و چون امام ع قطب دایره امکانست و قرار عالم بسته بوجود او است و لو اینکه
از انظار غائب باشد و تصرف در حدود الهیه نداشته باشد که اگر آنی وجود او نباشد نظام و قرار
عالم امکان برهم میخورد فرمودند انتفاع بردن از وجود امام علیه السلام در حال غیبت مثل انتفاع
بردن از شمس است در زیر ابر بعد مخفی نماند اینکه اشکال فائده امام ع در حال غیبت و غیر این اشکال
نسبت با امام زمان ع از کسانی شایسته است که قائل بتوحید و معادی باشند و اعتراف بختم نبوت
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم و بما جاء به داشته باشند و اما باطنیه که بعد از محمد بن عبد
الله ص تا زمان سلطان محمد شش پیغمبر و چهل و هفت خدا قائلند و کذا منکر معاد و قائل بتناسخند و
نماز و روزه را واجب نمیدانند و شرب خمر را مباح میدانند چنانچه در رساله حاج قاسم خان از
بمبئی بدیز باد قاسم آباد آمده بود و در این دو جا شراب پیدا نمیشد از مشهد یا از جای دیگر دو شیشه
شراب همراه خود آورده بود در قاسم آباد علی محمد کاهی از آن شیشه ها دهنه تر میکرد ولی زیاد نمیخورد که
زود تمام نشود و استدلال مینمودند بر حلیة خمر باین آیه شریفه و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه
سکرا و رزقا حسنا چنانچه پسر عمه خود حقیر کربلائی اسمعیل نام که بجهة زیارت بمبئی رفت و در آنجا فوت

کرد

کرد میگفت سکر در این آیه بضم سین و سکون کاف مراد شراب است که خدا فرموده رزق حسن است و اینها
این حرفها را از پیش خود نمیگویند بلکه اصل طریقه و مذهب ایشان که از مرشد و امام با ایشان رسیده است
اینست اگرچه شاید اغلب از تابعین خبر از این خصوصیات نداشته باشند الا خواص و بعضی از ایشان را هم
اعتقاد بر اینست که خمر در دست سرکار مبدل باب میشود که اگر شرب هم نماید شرب آب کرده نه شرب خمر
چنانچه یکنفر از سادات هند که اصلاً اجدادش ایرانی و از سبزوار بوده اند نقل میکرد که وقتی از اوقات
سلطان محمد امام اسمعیلیه وارد بر حکومت بلدی که از نصاری بوده میشود حکومت تشریفاتی از برای
او فراهم نموده از مشروبات و مشغول شرب میشوند در بین یکی از خدمت گذاران حکومت که مسلمان بوده
از اطاق پایین آمده بتابعین سلطان محمد سرزنش نموده که این چه امامیست شما این همه اعتقاد باو دارید
و او الان مشغول شرب خمر است اینها در جواب میگویند او تکلیف خود را بهتر میداند خمر در نزدیک
دهان او مبدل باب میشود خلاصه سید میگفت بسیاری از هند وکها احمق را اعتقاد بر اینست که خمر
در دست او مبدل باب میشود و او شرب آب میکند نه شرب خمر حاج حسینقلی جدید الاسلام در کتاب
منهاج خود در مقام نقض و اعتراض بر کلام بابیه که میگویند مردم در طریقهٔ ما بذل مال و نثار جان
میکنند میگوید ای کور تو که از دل و چشم هر دو کوری که مشاهده کنی که امروز دائرهٔ آقاخانیها از دائرهٔ شما
اوسع و محکمتر است چنان عقاید فاسده در ضمایر آن مرتدهٔ جهال ثابت شده است که هر کس با اینها فی الجمله
مخالطه کند بداند صدق مقال من از یک شخص محترمی که مدتی در بمبئی در ادارهٔ آقاخانیها بوده و از سابق
با او آشنائی دارم گفت یکی از بزرگان مرتدهٔ اینها جگاره را دم نگرفت گفت حرام است گفتم چگونه حرام
است آقا خود میکشد گفت عجب بعقل تو آن آقا است من بنده است حلال و حرام کننده برای او چیزی حرام
نمیشود حلال و حرام برای بنده است نه برای مولا مگر نشنیده قوله تعالی و ما یسئل عما یفعل و هم یسئلون
و از جمله عقاید ایشان اینستکه کلید جنت و جهنم در دست آقاخان است قرآن را اقرار دارند و بعضی هم می
خوانند لکن احکام و عقاید هر چه آقاخان و وارث و حکم کنندگان صواب است از جمله عمل حج پول حج را هر که
خواهد حاجی شود باید مقدار مصرف حج را بصندوق آقاخان تسلیم کند که حج گذارده شود بلکه رفتن
خلاف باطن دین ایشان است چنانچه روایت از امام شاه داورند که آن مرد پول حج را داد بآن علویهٔ
مضطره و مکه نرفت و امام گفت حج قبول حجان مرد است آقاخان هم آن پول را بمستحقین تقسیم میکند عوض
صلوة و صوم و همچنین باقی احکام و عبادات نیز پول داده میشود بصندوق آقاخان انتهی ملا کلام جدید الاسلام

بیان اینکه اسمعیلیه بر خلاف رفتار ائمه خود حرکت میکنند

وظاهراً جهت اینکه بعد از مراجعت بمبئی بعضی از اینها را حاجی و بعضی را کربلائی میگویند این باشد کسانیکه
مقدار مصرف حج بصندوق آقا میرسانند حاجی و کسانیکه مقدار مصرف کربلا تسلیم صندوق مینمایند
کربلائی میشوند و علاوه اشکالاتی هم بر مسلمین دارند که چرا پولهای شبهه ناک و مال مردم را صرف حج
مینمایند و این روزه و نمازی که هزار فعل حرام و مردم آزاری میکنند چه فائده دارد و میگویند،
مخور مال مردم میازار کس ره رستگاری همین است و بس / و دیگر اینکه میگویند بر از انجره زمین
است بمثل فلاسفه دهریه که این حرف را میزنند الحاصل اینها که اعتقاد بهیچ یک از امور شرعیه ندارند بهتر
آنستکه اشکالشان بر مسلمین و شیعه این باشد که شما چرا قائل بیک خدا شید و چرا قائلید بختم نبوت در محمد بن
عبد الله صلی الله علیه و آله و چرا قائل بوجوب نماز و روزه شید و چرا خمر را حرام میدانید و امثال ذلک
نه اینکه اشکال در غیبت امام نمایند که مراحلی باید طی کنند تا باین اشکال برسند پس خوبست اینها که میگویند
ما اسمعیلیه هستیم و اعتقاد بپنج نفر از ائمه شیعه داریم که علی بن ابیطالب و حسین بن علی و علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام باشند بر ببینند که حال این پنج نفر ائمه چه گونه بوده است و عملشان
بر چه رویه بوده است که تمام عالم حتی کفار تصدیق میکنند عبادات و خدا پرستی اینها را که شهره آفاق
شده اند در عبادت پروردگار و از احکام حتی از اعداء عدوشان شنیده نشده است مذمتی از این
بزرگواران که نعوذ بالله الوده کی بترک واجبی یا فعل محرمی پیدا کرده باشند و کذا اینها که دعوی اسمعیلی
میکنند ملاحظه نمایند حال ائمه مختصه بخود شان را که خلفای مصر بوده باشند و ببینند اول اینها
که عبید الله مهدی بود چگونه اعتراضات میکرد بر افعال شنیعه ابوطاهر قرمطی که خود را از دعات
مهدی قلم داده بود و مرتکب افعال شنیعه میشد و مکه معظمه را خراب نمود تا آنکه خبر بمهدی رسید
در مقام اعتراض و لعن ابوطاهر بر آمد که چرا افعال شنیعه خود را نسبت بما میدهی و فعلاً اینها تمام
افعال و رفتارشان از ترک واجبات و ارتکاب محرمات همان رفتار ابوطاهر مع ذلک میگویند ما
اسمعیلی و از تابعین خلفای مصر هستیم و خود اینها تا کنون نفهمیده اند که این اطوار و رفتار ایشان اطوار و
رفتار مجوسیه و بر خلاف رویه و طریقه خلفای مصر است و اگر کسی هم بگوید رجوع بتواریخ نمایند تا بر
شما معلوم گردد که رشته خود را از دست داده شید و در بیراهه قدم میزنید قبول نخواهند نمود و کذا
معز که چهارم از خلفای علویین بود و او اول کسی بود از علویین که مصر را در حیطه تصرف در آورد
و با اموال زیادی از افریقا منتقل بمصر شد و او امر کرد در مصر که حی علی خیر العمل در اذان اعلامی بگویند

وبسمله را جهراً در نماز بخوانند وامر بتعمیر مساجد وصلوة جمعه وجماعت نمود وکذا حاکم که ششم از
خلفا بود امر کرده که در مصر کفار سواره حرکت ننمایند وزنها از خانهای خود بیرون نشوند مگر بقدر
ضرورت وعلاج از ترک شرب خمر را در قطع درختان انکور دید امر کرده درختان انکور را قطع نمودند
وکذا عاضد که اخرین خلفای مصر بود چگونه تن زیر بار خلافت بنی العباس داده و راضی به ننک و
عار نصاری و کفار نشد اگرچه فرقهٔ نزاریه قائل بامامت عاضد نیستند لکن فرقهٔ بهره که او را امام
میدانند الحاصل اینها ائمهٔ اسمعیلی بوده اند واینگونه اهتمام در امور شرعیه واحکام الهیه داشته اند
پس این کسانیکه میگویند ما اسمعیلیه هستیم خود شان فکر نمایند که این اعتقادات فعلیهٔ شان از تناسخ
وحلول وانکار کلیهٔ شرایع از کجا در میان اینها پیدا شده است وچه کسانی بوده اند که این خرقهای بعض
را بر سر ایشان انداخته وانها را با بهایم یکسان نموده اند البته فکر نمودن ایشان در این جهة برایشان بهتر و
انفع است از این اشکالات که بر شیعه میکنند وچون خصوص اسمعیلیهٔ قاسم اباد و دیزباد وقرای دیگر از ان
حدود نسبت بداعی خدمات واحسانات فوق العاده نموده اند وحق احسان بر اینجانب پیدا نموده اند
اگرچه ناخلف هم باشم بفرمایش وفائی فرزند ناخلف در عالم زیاد پیدا میشود لذا در ازای خدمات واحسانات
ایشان عرض مینمایم که اصل رشته وطریقهٔ شما که طریقهٔ علویین وخلفای مصر بوده است از بین رفته و
این طریقه ومذهب فعلیهٔ شما که عبارت است از انکار نماز وروزه وحج وزکوة که اصل اساس اسلام همین
چهار است بضمیمهٔ ولایت چنانچه حضرت باقر ع میفرماید بنی الاسلام علی خمس الصلوة والزکوة والحج و
الصوم والولایة الخ وانکار غیر اینها از اداب شرعیه واز قول بحلول که روح علی ع منتقل میشود در قالب ائمهٔ
شما واحداً بعد واحد چنانچه این معنی را بشعر در اورده میخوانند که از جمله اینست) علی منصور بالله بودی
علی چه بودی علی چه بودی الخ وهمچنین غلو که اعتقاد خدائی در بارهٔ پیروان خود دارید وغیر اینها از
اعتقاداتی که منافی با طریقهٔ اسلامیه وموافق با طریقهٔ صابئیه ومزدکیه است که اگر هیچ کس از این اطوار
وعقاید شما خبر نداشته باشد بنده وخود شما میدانیم خلاصه این دو تیرهٔ فعلیهٔ شما بر خلاف ریشهٔ اصل
طریقهٔ سابقهٔ شما میباشد واصل رشتهٔ خود را از دست داده اید وانگریز هم از اینکه شما طریقهٔ پا بر
جائی ندارید ملتفت شده است والا چرا باید داعی ومبلغ او همه جا را گذارده بیاید در میان کوه دیزباد
وقاسم اباد انجیل تحریف شده بلسان فارسی ترجمه نموده در میان شما ها منتشر نماید وبگوید این اشرف
از قرانست با اینکه تمام مردمان با بصیرت میدانند که اغلب نصاری فعلاً دست از طریقهٔ مسیح حق کشیده

بعض نصایح درباره اسمعیلیه خصوص دربار دوقاسم‌آباده

و در ذیل طبیعت طبیعیین او بحث اند و میخواهند باسم دعوت ملتی توسعهٔ مملکتی داده باشند پس بهتر اینکه
نصائح از همه جا زودتر بسر وقت شما ها باید از برای دعوت بدین نصاری اینستکه اولاً امام و مرشد شما در
قبضه و تحت فرمان او است و او را آلت پیشرفت مقاصد خود قرار داده است و از او دخلها میکند که از
جملهٔ دخلهایش از او یکی اینستکه شانزده لک روپیه بدولت بریطانیه داده و منصب سری که عبارت
باشد از اینکه در هر بلدیکه وارد میشود پنج یا شش توپ رها نمایند از برای اعلان ورود او چنانچه در
ورود هر ایالتی در مقر ایالت خود اینمعامله را مینمایند گرفته است و ثانیاً اینکه میبینید شما ها از رشتهٔ
اسلامی بغایت دور و قرب بدیانتی پیدا کرده اید لذا طمع در شما پیدا نموده میخواهد شما را بانجیل
مأنوس و از قرآن محروم نماید شما خود را از تابعین خلفا و علویین مصر میدانید بردارید حالات انها را در
تواریخ بر بینید که چگونه با نصاری معامله مینموده اند که تن زیر بار ریاست بنی العباس میداده اند و راضی
باستیلای نصاری بر خود و تابعین خود نمیشده اند و کذا در مقام عمل والتزام بشرعیات ببینید چگونه تعصب
واستقامت مزاج داشته اند این بوده است حال بزرگان سابقین شما حال شما را بشرافت انسانیت
قسم است یکقدری تفحص وجستجو نمائید و ان کسانیکه از شما ها میروند و مدتها در بمبئی میمانند از برای تشرف
خدمت سرکار و آخر هم سرکار را ندیده برمیگردند یکقدری از مسلمین انجا و اگر مسلمین را مغرض میدانند
از هندوها و سایر ملل دیگر سؤال نمایند و به بینند که این سرکار و امام فعلی شما سلوک و رفتارش در هم مشربی
و هم مأکلی با غیر فرقهٔ مسلمین از یهود و نصاری چگونه است و چه اندازه خلطه و آمیزش با انها دارد و خود
انصاف دهید که اینگونه حرکات و افعالیکه از او صادر میشود آیا این حرکات سزاوار مقام امامت است
اگر میدانید و خبر دارید پس چرا خود را معطل و دیگران را حیران و سرگردان مینمائید و اگر نمیدانید و از حال
و خبر ندارید پس چرا جویا نمیشوید تا بر شما معلوم شود والله اگر واقعیتی در اینطریقه میبود من از شماها
خیلی بیشتر تشنه واقع بودم در هر کاری میتوان تکاهلی ورزید ولی در امر دیانت نتوان چشم برهم گذاری
نمود هم مسلکان شما در نواحی هندوستان و سواحل افریقیه میباشند و افعال و اطوار سرکار را نمی پسندند
و میشوند دسته دسته از این رشته بیرون میروند و شما هیچ در مقام تفحص بر نیامده تا صدق و کذب
انحرفها بر شما معلوم شود خلاصه چون شما ها بر من حق زحمت و احسان دارید خواستم ادای حق شما کرده باشم
لذا بطور خواهش میگویم و خدای من شاهد است جز خیرخواهی شما غرضی ندارم بیائید فعلاً بطریقهٔ
اولیهٔ خود که طریقهٔ خلفای مصر باشد رجوع نمائید که درویشی همانست که انها داشته اند از خدا پرستی

خاتمهٔ کتاب

وعمل بشرعیات وانچه راکه فعلاً شما در دست دارید از انکار شرعیات وحلول وامثال اینها درویشی وطریقت نیست بلکه این رویه ومسلکی است که بابیه ونوع صوفیهٔ این زمان سلوک مینمایند واصل سرچشمه‌اش از صابئیه ومجوسیه بوده است چنانچه مفصلاً ذکر شد پس بیائید بان نحویکه خداتعالی در قرآن مجید فرموده است به پیغمبر ص قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شیئاً ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله ما وشما ایلك خدارا پرستش نمائیم وشرك باو نیاوریم وغیر او را خدای خود قرار ندهیم وبالجمله بیائید در خدا وپیغمبر ص وقرآن وصلوة وصوم وحج وزکوة با مسلمین متحد باشید که این اندازه قدر مشترك بین تمام مسلمین است بعد را اگر در امر امامت میخواهید اختیار رشتهٔ اسمعیلیه نمائید خود دانید آنچه در عهدهٔ این داعی بود از بیان واقع تقصیری نکردم بعد از وعدهٔ ما وشما در روز قیامت که بمقتضای قوله تعالی یوم تبلی السرائر تمام پنهانها وخفایا ظاهر وآشکار میگردد والسلام علی من اتبع الهدی اللهم ثبت قلوبنا علی دینك ودین نبیك صلواتك علیه وآله اللهم انا نشکوا الیك فقد نبینا صلواتك علیه وآله وغیبة ولینا وکثرة عدونا وقلة عددنا وشدة الفتن بنا وتظاهر الزمان علینا فصل علی محمد وآله واعنا علی ذلك بفتح منك تعجله وبضر تکشفه ونصر تعزه وسلطان حق تظهره ورحمة منك تجللناها وعافیة منك تلبسناها برحمتك یا ارحم الراحمین اللهم انا نرغب الیك فی دولة کریمة تعز بها الاسلام واهله وتذل بها النفاق واهله وتجعلنا فیها من الدعاة الی طاعتك والقادة الی سبیلك وترزقنا بها کرامة الدنیا والآخرة یا سیدی لیت شعری این استقرت بك النوی بل ای ارض تقلك او الثری ابرضوی ام غیرها ام ذی طوی عزیز علی ان اری الخلق ولا تری ولا اسمع لك حسیساً ولا نجوی فهل الیك یا بن احمد سبیل فتلقی وهل یتصل یومنا منك بغده فنحظی متی نرد مناهلك الرویة فنروی متی ننتقع من عذب مائك فقد طال الصدی متی نغادیك ونراوحك فتقر عیوننا متی ترانا ونراك وقد نشرت لواء النصر تری اترانا نحف بك و انت تأم الملأ وقد ملأت الارض عدلاً

منظومه استغاثه

یکره از نور جمالت ذره هست آفتاب (برفکن از رخ نقاب) (نور پاك ایزدی تا چند باشد در حجاب
برفکن از رخ نقاب) (شد عنان از کف ز عشقت تابکی صبر وقرار) (چاره سازای شهریار
عاشقانرا دل از غم بین چه سان کشته کبا) (برفکن از رخ نقاب) (بین ز هر سو دشمنان دارند قصد دین ما

منظومهٔ در استغاثه بولی عصر عج

شد فنا آئین ما) (خانهٔ دین از عناد دشمنان کشته خراب) (برفکن از رخ نقاب) (شیر حق را امر حق
چون دست در زنجیر بست) (بیشه خالی شد ز مست) (روبهان ز رسو نمایان تشنگان را چون سراب
برفکن از رخ نقاب) (از غیابت ای شها آئینهٔ دین زنگ بست) (زاستین باز ار دست) (از برای
رفع این زنگار جانا کن شتاب) (برفکن از رخ نقاب) (شد ز جور بیشمار فرقهٔ فرعونیان) (تیره حال
شیعیان) (ای ولی الله هذا شیعتی بنما خطاب) (برفکن از رخ نقاب) (نعرهٔ یا اهل عالم از جگر آغاز
کن) (عقده از دل باز کن) (تا که مرغ روح در پرواز اید در جواب) (برفکن از رخ نقاب) (ما بدرگاه
توشاها ارنی گوئیم باز) (با دو صد راز و نیاز) (تو نفرما لن ترانی ای شهنشه در جواب) (برفکن از
رخ نقاب) (گرچه ما را لایق خدمت در این درگاه نیست) (لیک شان شاه نیست) (عفو نماید مجرم
چون شود وقت حساب) (برفکن از رخ نقاب) (دیدهٔ حق بین بباید تا ببیند آن جمال) هست نور
ذوالجلال) (دیدهٔ خفاش در رنج و عنا از آفتاب) (برفکن از رخ نقاب) (بازوی بانوی جنت
بضعهٔ پاک رسول) (یعنی عذراء بتول) (شد کبود از کینهٔ عدوان و ظلم بی حساب) برفکن از رخ
نقاب) گوهر پاکی که احمد محسنش بنمود نام) (در حضور خاص و عام) (گشته غلطان از صدف بر
روی خاک از ضرب باب) (برفکن از رخ نقاب) (گوشوار عرش یزدانی و فخر عالمین) (شاه دین
یعنی حسین) (جسم نازک تر ز گل افتاده اندر آفتاب) (برفکن از رخ نقاب) (اخر ای حجی سخا و عصمت
یزدان پاک) (دید چون بر روی خاک) (جسم صد چاک برادر صیحه زد او بی حجاب) (برفکن از
رخ نقاب) شد خراب از جور سفاکان و بی باکان روس) (بارگاه شاه طوس) (ای شهنشاها
بیا تعمیر بنما این خراب) (برفکن از رخ نقاب) (مظهر حق نور یزدان ای ولی کردگار) (جلوه گر
کن ذوالفقار) (از برای انتقام ای پیشوای شیخ و شاب) (برفکن از رخ نقاب) (ای دلا تا چند
کردی در قفای این وان) (از پی صاحب زمان) (تا نخواهد حق کجا ظاهر شود آن لا کتاب
برفکن از رخ نقاب) (رو نشین در انتظار گل زبستان روز چند) (دل بخار و خس مبند
دانکی از خاک روید تا نتابد آفتاب) (برفکن از رخ نقاب) (لب فرو بند ای فقیدی گرچه تو ناید
در جهان) (وصف آن گوهر عیان) (اظهر من شمس باشد گرچه پنهان در سحاب) (برفکن از رخ نقاب

تتمه ایست در ذکر ولادت و وفات هر یک از خانوادهٔ عصمت علیهم السلام

مخفی مباد بر مؤمنین و محبین و معتقدین خاندان عصمت و طهارت اینکه تمام نعم و آلاء حضرت حق جل و علا

خاتمهٔ کتاب

که بعباد خود مرحمت فرموده است از برکات وجود محمد و آل علیهم صلوات الله الملک المتعال میباشد
بمقتضای اخبار و احادیث کثیره و تفاسیر بعضی از آیات شریفه و تفصیل و بیان مطلب موقوف بر اینست
که مقداری از نعمای الهیه و اخباریکه اینها از برکات اهل عصمت ع است ذکر شود پس گفته میشود اینکه اول نعمتی را
که حضرت حق جل و علا بعباد خود کرم فرموده است و او است منشأ تمام آثار دنیویه و اخرویه نعمت وجود
است که بخلق خود عطا فرموده بطفیل وجود محمد و آل محمد ع که فرمود لولاک لما خلقت الافلاک و بعزت
و جلال خود قسم یاد فرمود که انی ما خلقت سماء مبنیة و لا ارضا مدحیة و لا شمسا مضیئة و لا قمرا منیرا
و لا بحرا یجری و لا فلکا تسری و لا فلکا یدور الا لمحبة هؤلاء الخمسة الذین هم تحت الکساء و فرمود که
خلق کرد حضرت احدیت انوار ما را قبل بر خلقت عالم پس از آن شکافت انوار ما را و خلق فرمود از انوار
ما آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و خورشید و ماه و بهشت و حور العین را الخ و غیر اینها از
اخبار داله بر اینکه خلقت دنیا و ما فیها بواسطه وجود محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است و دیگر
از نعم الهیه عز اسمه بعد از وجود نعمت صحت و سلامتی است و اینهم بطفیل وجود و برکات خانواده عصمت
که چنانکه زمین از وجود اینها خالی باشد هر اینه اهلش را فرو خواهد گرفت و از جمله نعم الهیه نعمت مطاعم
و مشارب و ملابس و کلیه امور و اسباب معاشیه که نظام عیش بنی آدم بسته باینها است از حبوبات و خضروات
و بقولات و فواکه و لحوم و غیر ذلک و تمام اینها از برکات آب و زمین است و خلقت آب و زمین نیز از
برکات محمد و آل محمد علیهم السلام و از اثرات وجود آن بزرگواران است بلکه اینها بند مالک حقیقی زمین
که خدا یتعالی باینها عطا فرموده کما ورد فی کتاب علی ع ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة
للمتقین انا و اهل بیتی الذین اورثنا الله الارض و نحن المتقون الخ و قال الصادق ع الدنیا و ما فیها لله و لرسوله
و لنا فمن غلب علی شیء منها فلیتق الله الخ و غیر اینها از اخباریکه دلالت میکند بر اینکه دنیا و ما فیها را حضرت
حق تملیک محمد و آل محمد ع فرموده است بلکه اینها را اولی بمؤمنین قرار داده است نسبت بنفس ایشان بقوله
النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و از جمله نعم و آلاء حضرت حق جل و علا که اعظم نعمتهای او است نعمت ایمان
بمحمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است که خدای تعالی امر بتذکره و تشکر آن فرموده بقوله و اذکروا آلاء
الله چنانچه امام صادق ع بابی یوسف بزاز فرمود آیا میدانی چه چیز است آلاء الله که امر بتذکر آن فرموده عرض
کرد نه فرمود هی اعظم نعم الله علی خلقه و هی ولایتنا و همچنین خدا یتعالی سرزنش و ملامت فرموده از تبدیل
کفران این نعمت عظمی بقوله الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار قال علی ع نحن النعمة التی

انعم الله بها علی عباده و بنا یفوز من فاز یوم القیمة و آنگاه باصبغ بن نباته فرمودند با چه میشود کسانیکه تغییر
داده اند سنت رسول خدا ص را و عدول کرده اند از وصی او با نمیترسند از اینکه نازل شود بر ایشان عذاب حضرت
حق جل و علا و همچنین غیر اینها از نعمای الهیه که حد و حصر ندارد زیرا که انسان در هر آنی از آنات دارای نعم
عدیده است از شنیدن امور کثیره و دیدن اموری و حرکت لسان در تکلم کردن باموری و حرکات و سکنات
اعضا و جوارح و ادراکات عدیده بقوای ظاهریه و باطنیه و نفس کشیدن که موجب تبدل هوا میشود
یعنی هوای کثیف را از جوف خارج و هوای لطیف را داخل در جوف مینماید و انتشار در تمام عروق
مجوف میدهد و بر قیاس این آنات است دقایق و ساعات و ایام و شهور فان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
و بالجمله بعد از اینکه کلیه نعمای الهیه که بما عطا فرموده است از برکات وجود محمد و آل محمد علیهم السلام است
و ایشانند اولیاء النعم ما البته بر ما لازم است شکر منعم و ادای حق نعمت تا بمقتضای لئن شکرتم لازیدنکم
موجب ازدیاد نعمت محبت آنها گردد و بمقتضی قوله ص الطاعم الشاکر له من الاجر کاجر الصائم المحتسب و المعافی
الشاکر له من الاجر کاجر المبتلا الصابر و المعطی الشاکر له من الاجر کاجر المحروم القانع اجر دارند که محسوب
و داخل در زمرهٔ شاکرین باشیم که بمقتضی قوله ع لا زوال للنعماء اذا شکرت نزوالی از برای نعمت آنها نیست
نه اینکه داخل در زمرهٔ کفران کنندگان نعمت که بمقتضی لا بقاء للنعماء اذا کفرت سلب نعمت از آنها شده است
باشیم و فرمود الشکر زیادة فی النعم و امان علی الغیر که شکر نعمت حفظ نعمت موجوده و جلب نعمت مفقوده
مینماید کما قیل الشکر قید الموجود و صید المفقود (شکر نعمت نعمتت افزون کند) (کفر نعمت از کفت بیرون کند)
و ان کفرتم ان عذابی لشدید پس شکر نعمت بهترین سرمایه است از برای استرباح و ازدیاد نعمت که هر قدر
اشتغال باین تجارت بیشتر داشته فایده و ربحش عاید بنفس شاکر است زیرا که خدای تعالی بی نیاز از تمام
اشیاء است اینست که در کلام مجید میفرماید و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان الله غنی حمید و حقیقت
شکر اقرار و اعتراف بنعمت منعم است بمعنی التفات باینکه این نعمت را او داده است و لازمهٔ این معنی در نظر
داشتن و یاد آوری از منعم است در هر حالی و چنانکه منعم حالات مختلفه داشته باشد که در بعضی از آن
حالات مهموم و مغموم باشد و در بعضی از آنها فرح و انبساط داشته باشد البته شاکر نیز باید حالش چنین
باشد و چون خاندان عصمت و طهارت که اولیاء نعمای ما یند حال فرح و انبساطشان عبارت از اوقات
ولادت هر یک از ایشان است و حال حزن و اندوهشان عبارت از اوقات وفات و شهادت آنها علیهم السلام است
و ما باید از باب شکر نعمت تأسی بآنها نمائیم تا مصداق شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا

خاتمهٔ کتاب

بحزنون لحزننا ویفرحون لفرحنا گردیم لابد است از ذکر و بیان اوقات ولادت و وفات آن بزرگواران تا
اسباب سهولت و آسایش از برای عموم مؤمنین و محبین فراهم شده بتوانند بوظایف شکرگذاری قیام نمایند

پس طلب توفیق از واهب العطایا نموده میگوئیم

ولادت باسعادت خاتم النبیین و سید الانبیاء والمرسلین علیه افضل صلوات رب العالمین محمد بن
عبدالله ص در عام الفیل چهل سال قبل بر بعثت و پنجاه و سه سال قبل بر هجرت در هفدهم ماه ربیع الاول علی المشهور
در روز جمعه عند الزوال و بروایتی عند طلوع الفجر بوده است محل تولدش شعب ابوطالب خانه محمد بن یوسف که
بعد آن خانه را مسجد بنا نمودند و بعد از چهل سال از ولادت وجود مبارکش در بیست و هفتم ماه رجب مبعوث
بر رسالت گردیدند و بعد از بعثت سیزده سال در مکه معظمه تشریف داشتند و بعد از آن هجرت بمدینه طیبه
نمودند و بعد از هجرت ده سال در مدینه منوره زندگانی فرمودند و در سال یازدهم از دار غرور ارتحال
بدار سرور نمودند والد ماجد آن بزرگوار عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف تا اینکه به بیست واسطه
و چیزی بالا منتهی میشود بعدنان بن اُدد یا اُدد علی الاختلاف و بعد از عدنان تا ابراهیم خلیل ع بعضی نه واسطه
گفته اند و بعضی پانزده واسطه و بعضی بیست و پنج واسطه گفته اند ولی اشهر در نزد بعضی از اهل انساب بین
عدنان و حضرت ابراهیم چهل واسطه است که تقریباً بین پیغمبر ص و جدش اسمعیل ذبیح بن خلیل شصت و دو یا شصت
و سه واسطه میشود و از زمان وفات حضرت اسمعیل ع تا زمان ولادت حضرت رسول ص دو هزار و ششصد و
ده سال و خورده نوشته اند و در اینکه زمان از حضرت ابرهیم خلیل ع تا زمان حضرت نوح نبی ع چند واسطه
است سه قول نقل کرده اند اشهر آنها در نزد بعضی نه واسطه است و در عدد وسائط بین نوح و آدم ابوالبشر
نیز پنج قول است اشهر آنها نیز نه واسطه است پس بنابر این بین پیغمبر ص و بین آدم ابوالبشر ع از هشتاد بیشتر
و از نود کمتر واسطه بوده است که پیغمبر ص باین مقدار واسطه منتهی بآدم ع میشود و اسماء این وسایط در
کتاب عمدة الطالب و غیر آن از کتب اهل انساب مذکور است والدهٔ جلیلهٔ سید کاینات علیا مخدره آمنه
بنت وهب بن عبد مناف بن زهره دو ماه از عمر شریف نبوی گذشته بود که پدر بزرگوارش در مدینه منوره
رحلت فرمودند و سه سال یا چهار سال از عمر شریفش گذشته بود که والده اش وفات یافت و هشت ساله
بود که جد بزرگوارش عبدالمطلب از دار دنیا بدار عقبا ارتحال نمود و بیست سال و قدری بالا از سن
مبارکش گذشته بود که خدیجه خاتون را بحباله خود در آوردند و قبل بر بعثت متولد شد از خدیجه چهار فرزند
قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم و بعد از بعثت سه فرزند طیب و طاهر و صدیقه طاهره فاطمه سلام الله
علیها و در بعض روایات طیب و طاهر نیز قبل از بعثت تولد یافتند و بر ولادت فاطمه ع بعد از بعثت بوده است

ووفات حضرت خدیجه خاتون بعد از بیرون تشریف بردن پیغمبر از شعب ابوطالب یکسال قبل هجرت بوده است
ویکسال بعد از فوت خدیجه حضرت ابوطالب از دار دنیا رحلت فرمودند وبعد از وفات خدیجه وابوطالب
مکهٔ معظمه بر حضرتش در نهایت مضیقه وحزن شدیدی برجنابش مستولی گردیده بحدیکه شکایت حال
بجبرئیل فرموده فاوحی الله تعالی الیه اخرج من القریة الظالم اهلها فلیس لك بمكة ناصر بعد ابی طالب
پس از جانب خدا بتعالی مامور شد که از مکهٔ معظمه هجرت بمدینهٔ طیبه فرماید ومدت ده سال بعد از هجرت
در مدینهٔ طیبه تبلیغ رسالت فرمودند که تمام مدت نبوت ورسالتش بیست وسه سال طول کشیده
وفات وجود مبارکش روز دوشنبه بنابر مشهور بیست وهشتم ماه صفر سنه ۱۱ یازدهم بعد از هجرت واقع
شده است وسبب وفاتش بر غالب زهر آلوده بجنابش خورانیده واز اثر آن بعد از چند روزی از دار دنیا رحلت
فرمودند درحالتیکه شصت وسه سال از عمر نازنینش گذشته بود ووظائف واعمال وارده روز ولادت ومبعث
ووفاتش در کتب ادعیه وزیارات مانند زاد المعاد واقبال وغیرانها مذکور است هرکه را توفیق حضرت حق شامل
حالش باشد انشاء الله مراجعه وعمل مینماید

ولادت

سراسر سعادت مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه افضل صلوات رب العالمین سی سال بعد از عام الفیل
وده سال قبل از بعثت روز جمعه سیزدهم ماه رجب در مکهٔ معظمه در درون خانهٔ کعبه (در خانهٔ کعبه
بیقین پاك ومنزه) (از فاطمه بنت اسد زاد علی بود) واین شرافت عظمی اجلالا واکراما از برای خصوص
این وجود نازنین روی داد که نه قبل بروجود سراسر جودش از برای احدی اتفاق افتاده بود ونه بعد از ولادت
تمام سعادتش از برای کسی اتفاق خواهد افتاد ودر وقت تولدش پدر بزرگوارش شرف حضور نداشتند
والدهٔ ماجده اش وی را حیدر نامید باسم پدر خود که اسد نام داشت زیرا که حیدره یکی از اسماء اسد است این
بود که در روز جنگ خیبر در مقام رجز فرمود انا الذی سمتنی امی حیدره الخ وچون پدر بزرگوارش تشریف
فرما شدند حضرتش را علی نامیدند ودر اسم مبارك والد بزرگوار انجناب اختلافست درمیان اهل انساب
بعضی از انها مثل محمد بن عبد الله طرسوسی گفته است اسم انجناب عمران وکنیه اش ابوطالب است واین قول
را صاحب کتاب عمدة الطالب تضعیف مینماید وبعضی از انها مانند محمد بن ابراهیم بن عبد الله چنانچه در عمدة
الطالب نقل میکند گفته است ابوطالب اسم آن بزرگوار بوده است نه کنیه او وگفته است من خطی از حضرت
امیر دیده ام که در اخر آن نوشته بود کتب علی بن ابیطالب ونیز نقل کرده اند که مصحفی بوده است در نجف
اشرف که در سه مجلد بوده بخط مبارك امیر ودر اخر آن نوشته بوده کتب علی بن ابی طالب ودر سنه ۷۵۳

خاتمۂ کتاب

هفتصد و پنجاه و سه حریقی در آستانۂ مبارکه واقع شده و آن مصحف شریف هم سوخته است و صاحب
کتاب عمدة الطالب مینویسد که صحیح اینستکه اسم مبارک والد امیر علیه السلام عبد مناف بوده است و استشهاد
مینماید بوصیتی که عبد المطلب در بارۂ پیغمبر صلعم با بوطالب فرمودند بقوله (اوصیك یا عبد مناف بعدی
بواحد بعد ابیه فردی) بهر حال از برای حضرت ابو طالب چهار پسر بوده است قیل انها طالب بعد از او عقیل
بعد از عقیل جعفر و بعد از جعفر علی ع و بین هر سابقی با لاحق خود ده سال فاصله بوده است که بین امیر ع و
طالب سی سال فاصله میشود و امیر ع سی سال از او کوچکتر بوده است و کنیۂ امیر ع ابو الحسن و ابو تراب بوده است
و اسم والدۂ ماجدۂ حضرتش علیا مخدره فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است در شب جمعه نوزدهم
ماه مبارك رمضان در نزد طلوع فجر شمشیر زهر آلوده بر فرق مبارك او زدند قاتلش اشقی هذه الامة کما
روی عن النبی صلعم قاتل علی اشقی هذه الامة عبد الرحمن بن ملجم علیه لعنة الله است وفات حضرتش شب یکشنبه
بیست و یکم ماه مبارك بلکه ثلث از شب گذشته در سنۂ چهلم از هجرت و شصت و سه سال از عمر شریفش گذشته
بود مدفن وجود مبارکش نجف اشرف مدتها قبر شریفش مخفی بوده است از خوف بنی امیه لعنهم الله و غیر از
اولاد طاهرینش و بعضی از خواص شیعیانش قبر مطهر را نمیدانسته اند و حضرت سجاد و حضرت صادق و حضرت
موسی بن جعفر علیهم السلام در خفا بزیارت قبر مطهر میآمده اند تا زمان خلافت هارون الرشید عباسی
لعنه الله روزی بعزم شکار حرکت نموده گذارش بمحل قبر شریف افتاد عدۂ آهو در آن بیابان دیده سك
و باز شکاری رها نموده از برای صید نهادید تمام جمع شدند در بالای تل خاکی و آن سگها و بازهای
شکاری تا نزدیك آن تل خاك میروند و توقف مینمایند و هیچ صدمه و آسیبی با هویان نمیرسانند پس هارون
از این قضیه تعجب نموده برگشت بکوفه و امر کرد که هر کس اطلاعی از حال این زمین دارد اظهار نماید بعضی از
پیرمردان باو گفتند اینجا قبر پسر عمت علی بن ابیطالب علیه السلام است پس هرون امر کرد قبه از برای قبر شریف
ساختند و قبر مطهر ظاهر کردید بعد مردم بزیارت میآمدند و موتای خود را در اطراف قبر شریف دفن مینمودند
تا زمان عضد الدوله که صحن و بارگاه عظیمی از برای قبر مطهر بنا نمود که ستون و پایهای آن بچوب ساج
منقش بوده است و آن بنا بواسطۂ حریقی که در سنۂ ۷۵۳ واقع شده از بین رفته بعد از آن این بنای فعلی
طرح ریزی شده است و برغم انف بنی امیه که میخواستند نور حق را خاموش نمایند بمقتضای والله متم نوره
ولو کره الکافرون بحمد الله روز بروز بر اعزاز و اعظامش افزوده میشود و در اکثر روایات چنانچه نقل کرده
اند وجود مبارکش سی و شش اولاد و بعضی گفته اند سی و پنج اولاد داشته است که هیجده تای از آنها پسر بوده است

وشش نفر از این پسرها در زمان حیات خود ان بزرگوار از دنیا رفته اند وشش عدد از انها علی ما نقل در روز واقعه
طف در رکاب حضرت سید الشهداء ع شهید شدند وانچه اولادی که از امیر ع باقی مانده چنانچه در عمدة الطالب
نقل کرده از پنج عدد از پسران او هستند از سید مجتبی و سید شهداء و محمد بن الحنفیه والعباس الشهید بارض
الطف والعمر الاطرف واز فرزندان دیگرش اولادی وعقبی باقی نمانده است مدت خلافت واقعیه ان
بزرگوار که بعد از وفات پیغمبر ص بوده بیست و نه سال بوده وخلافت ظاهریه ان جناب که بعد از قتل عثمان

بوده چهار سال ونه ماه — **ولادت** — طول کشیده است

صدیقه کبری شفیعه روز جزا فاطمه زهرا سلام الله علیها بیستم ماه جمادی الثانیه پنج سال بعد از بعثت وهشت
سال قبل بر هجرت پدر بزرگوارش خاتم انبیا محمد بن عبد الله صلی الله علیه واله والده ماجده اش خدیجه بنت خویلد
اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب وفات مخدره دو جهان هفتاد وپنج روز بعد از وفات پدر بزرگوارش
علی المشهور که مطابق میشود با سیزدهم ماه جمادی الاولی وبروایت دیگر سیم ماه جمادی الثانیه که نود وپنج روز بعد
از وفات پدر بزرگوارش باشد از دار دنیا رحلت فرموده وبهتر اینست که مؤمنین در هر دو وفات متوسل بحضرتش
شده بوظائف ومراسم تعزیه داری قیام نمایند چنانچه در این ازمنه نوعا رسم بر اینست که ماه جمادی الاولی را
سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم وماه جمادی الثانیه را اول ودویم وسیم مشغول عزاداری میشوند وعمر شریفش
هیجده سال وهفتاد وپنج روز بوده که دار فانی را وداع فرموده است در سنه یازدهم از هجرت سبب وفاتش
صدماتی که بران مخدره وارد شد قال الصادق علیه السلام وکان سبب وفاتها ان قنفذ مولی فلان لکزها بنعل
سیفه وانان مریضه وشهید گردید لعن الله ظالمیها مدفن معظمش مدینه منوره قبر مطهرش مخفی مانده است
بعضی گفته اند در بقیع دفن شده است وبعضی گفته اند بین قبر منور حضرت رسول ص ومنبر دفن شده است
واینکه پیغمبر ص فرموده ما بین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة مقصود قبر مطهر صدیقه سلام الله علیها است
وبعضی گفته اند در خانه اش دفن شده است وبعد از اینکه بنی امیه لعنهم الله مسجد را توسعه دادند قبر شریف

در مسجد — **ولادت** — واقع گردید

با سعادت سید جوانان اهل بهشت حضرت مجتبی امام دویم شب سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان در مدینه
منوره سال سیم از هجرت علی المشهور اسم مبارکش حسن کنیه اش ابو محمد پدر بزرگوارش علی مرتضی مادر
مکرمه اش فاطمه زهرا بنت رسول الله ص هفت سال از عمر مبارکش گذشته بود که جد بزرگوارش ووالده
ماجده اش از دار دنیا رحلت فرمودند وفات حضرتش علی الاشهر در اخر ماه صفر پنجاه سال بعد از هجرت

وچهل سال بعد از وفات پیغمبر صلعم بوده است و بنابر مشهور چهل و هفت سال از عمر شریفش گذشته بود که
دار دنیا را وداع فرمودند سبب وفاتش جعدهٔ ملعونه بنت اشعث بن قیس کندی حضرتش را زهر خورانید مدت
چهل روز از اثر آن زهر مریض بودند بعد از آن شهید گردیدند مدت خلافت واقعیه‌اش که از زمان شهادت
پدر بزرگوارش باشد تا زمان شهادت خود آنحضرت ده سال بوده است و مدت خلافت ظاهریه‌اش یعنی
از ابتدای امر که مردم با حضرتش بیعت نمودند تا زمان صلح آن بزرگوار با معاویه علیه اللعنة والعذاب تقریبا شش
ماه طول کشید مدفن شریفش مدینهٔ منوره در بقیع نزد قبر جده‌اش فاطمهٔ بنت اسد و اما اولاد آن بزرگوار
را بعضی سیزده پسر و شش دختر نوشته اند و بعضی یازده پسر و شش دختر و بعضی یازده پسر و پنج دختر نوشته اند
و اسماء یازده پسر او زید و حسن مثنی و حسین اثرم و طلحه و اسمعیل و عبدالله و حمزه و یعقوب و عبدالرحمن و
قاسم و عمر و بعضی گفته اند که چهار پسر از حضرت مجتبی علیه السلام در رکاب عم بزرگوار خود حضرت سیدالشهداء ع
بودند در وقت حرکت آن سرور از مدینهٔ منوره بسمت مکهٔ معظمه بعزم سفر عراق عبدالرحمن و عمر و قاسم و عبدالله
عبدالرحمن در بین مکه و مدینه در موضعی که مسمی بابواء بوده وفات کرده در حالتیکه محرم باحرام عمره بوده است
و اما عمر و قاسم و عبدالله در خدمت عم بزرگوار بودند تا در روز عاشورا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز گردیدند
و اما حسن مثنی را نیز بعضی گفته اند که در وقعهٔ طف حاضر و مقاتل با اعداء بوده است چون با مر عمر بن سعد
علیه اللعنة والعذاب خواستند سر شهدا را جدا نمایند دیدند که آن بزرگوار رمقی در بدن دارد اسماء بن خارجة بن
عیینه که خولهٔ مادر حسن مثنی از قبیلهٔ آنها بود از عمر سعد درخواست نمود حسن را باو واگذار نمودند او را حمل
کرده بکوفه آورد و از عبیدالله بن زیاد لعنه الله اجازه گرفته زخمهای حسن را معالجه نموده بعد از التیام مراجعت
بمدینه نمودند و چهار عدد از پسران حضرت مجتبی ع از برایشان اولاد باقی ماند حسن مثنی و حسین اثرم و زید
و عمر و از بقیه اولادی باقی نماند و از این چهار نفر هم اولاد حسین اثرم و اولاد عمر طولی نکشیده منقرض گردیدند
پس آنچه از سادات منتهی بحضرت مجتبی ع میشوند و از سادات حسنی محسوبند تمام از اولاد زید بن الحسن یا اولاد
حسن المثنی بن الحسن المجتبی علیهم السلام میباشند والله العالم

ولادت

خامس آل عبا اولا منظور نظر ارباب دانش باشد اینکه ولادت حضرت مجتبی ع را چنانچه ذکر گردید در پانزدهم
ماه مبارک رمضان نوشته اند و شاید اختلافی هم در آن نباشد و مشهور ولادت حضرت سیدالشهداء ع
را در ماه شعبان نوشته اند غایة الامر بعضی گفته اند در سیم و بعضی گفته اند در پنجم ماه واقع شده است که مشهور
اختلاف در روز ولادت آن بزرگوار کرده اند نه در ماه ولادت و بنابراین مدت فاصله بین [illegible] ده ما

بیان ولادت حضرت سید الشهداء علیه السلام

وبیست روز و یازده ماه و هیجده روز میشود ولکن در بعض روایات از حضرت صادق ع نقل شده است که فرموده اند
کان بین الحسن والحسین ع طهر وکان بینهما فی المیلاد ستة اشهر وعشراً و مقتضای این فرمایش اینست که بین ولادت
امام مجتبی و انعقاد حمل سید الشهداء اقل طهر که ده روز باشد فاصله بوده و زمان حمل حضرت اباعبدالله اقل
حمل که شش ماه باشد بوده است پس مدت فاصله بین میلادین شش ماه و ده روز میشود و بنا بر این ولادت
حضرت اباعبدالله ع در بیست و پنجم ماه ربیع الاول باید واقع شده باشد و این منافی با قول مشهور است
و روایات عدیده نیز وارد شده است در اینکه فاصله بین ولادت سید مجتبی و انعقاد حمل سید الشهداء پنجاه
روز بوده است و تعرضی از مدت حمل نکرده اند که اگر مدت حمل را شش ماه گرفته باشند فاصله بین میلادین
هفت ماه و بیست روز میشود که ولادت سید الشهداء ع در پنجم جمادی الاولی باید واقع شده باشد و این
نیز منافی با قول مشهور است بلی اگر این روایات مدت حمل را نه ماه گرفته باشند که مجموع بین میلادین ده ماه
و بیست روز باشد چنانچه از مناقب ابن شهر اشوب و ارشاد شیخ مفید قده نقل شده است منطبق میشود
ولادت سید الشهداء ع بر پنجم ماه شعبان کما اینکه بنا بر قول ابن شهر اشوب و شیخ مفید که فاصله بین میلادین
را ده ماه و بیست روز گرفته اند که مدت حمل را شش ماه و فاصله بین ولادت سید مجتبی و انعقاد حمل
سید الشهداء را چهار ماه و بیست روز یا چهار ماه و هیجده روز گرفته شود نیز موافق با مشهور میشود ولی
نه مدت حمل از شش ماه بیشتر قائل صریحی دارد و نه فاصله بین ولادت حضرت مجتبی و انعقاد حمل حضرت سید
الشهداء ع بیشتر از پنجاه روز قول صریحی دارد حاصل اینکه جمع بین قول مشهور اینکه ولادت حضرت سید الشهداء
در ماه شعبان یا سیم یا پنجم واقع شده است و بین اینکه مدت حمل سید الشهداء شش ماه و فاصله بین ولادت
امام مجتبی و انعقاد حمل سید الشهداء ده روز یا پنجاه روز بوده است ممکن نیست پس بنا بر عدم امکان جمع یا باید
رفع ید از اینکه مدت حمل شش ماه است و فاصله اقل طهر که ده روز است کرده شود و گفته شود که مدت حمل نه ماه
و فاصله بین ولادت سید مجتبی و انعقاد حمل سید الشهداء پنجاه روز است تا مطابق با قول مشهور گردد و یا اینکه
گفته شود مدت حمل شش ماه و فاصله چهار ماه و بیست روز یا چهار ماه و هیجده روز است تا نیز مطابق با قول مشهور
افتد و یا اینکه رفع ید از قول مشهور که ولادت سید الشهداء ع در ماه شعبان است کرده و گفته شود که مدت
حمل شش ماه و فاصله طهر واحد و مدت طهر هم پانزده روز گرفته شود نه اقل آن تا مطابق گردد با آنچه از اعلام
الوری و تهذیب شیخ نقل شده است از اینکه ولادت حضرت اباعبدالله در آخر ربیع الاول بوده است و یا اینکه
مراد از طهر اقل آن باشد چنانچه در خبر شریف بین میلادین را شش ماه و ده روز گرفته و مراد از آخر ربیع که

خاتمۂ کتاب

در اعلام الوری و تهذیب است اخر عرفی باشد تا نیز مطابق کرد د خبر شریف با انچه در این دو کتاب است پس
دوران امر است بین اینکه دفع ید شود از اینکه مدت حمل حضرت سید الشهدا شش ماه است و یا رفع ید شود
از تعیین فاصله بین ولادت سید مجتبی و انعقاد حمل سید الشهدا را در ده روز یا پنجاه روز و یا رفع ید شود
از قول مشهور که ولادت حضرت ابا عبد الله ع در ماه شعبان واقع شده است و ظاهر امجد و در رفع ید از
تعیین فاصله در خصوص ده روز یا پنجاه روز با اینکه بین خود این دو معارض است کمتر باشد از اینکه طرح
قول مشهور شود و یا طرح شود روایاتیکه میگویند مدت حمل شش ماه است و استشهاد با یه و حمله و فصاله
ثلثون شهرا نموده اند پس میگوئیم بنا بر مشهور ولادت با سعادت امام سیم روز پنجشنبه سیم ماه شعبان در
سال چهارم هجرت واقع شده است و بنابراین مدت فاصله بین ولادت سید مجتبی ع و انعقاد حمل سید
الشهدا ع چهار ماه و هیجده روز میشود و فاصله بین میلادین ده ماه و هیجده روز میشود اسم مبارک
ان بزرگوار حسین کنیه اش ابو عبد الله پدر بزرگوارش علی مرتضی والده ماجده اش فاطمه زهرا شهادت
حضرتش دوشنبه دهم محرم سنه شصت و یک از هجرت عمر شریفش پنجاه و هفت سال مدت خلافت واقعیه
حضرتش یازده سال یعنی از زمان وفات حضرت مجتبی ع که خلافت معینه از جانب خدای تعالی منتقل باو
کردید تا زمان شهادتش یازده سال طول کشید و اما خلافت ظاهریه جنابش را از اول امر غصب نمودند
قاتل انحضرت شمر بن ذی الجوشن لعنه الله بود علی المشهور لشکر کرده کی عمر بن سعد بامر عبید الله بن زیاد از
جانب یزید بن معاویه علیهم لعائن الله در زمین کربلا مدفن شریفش با اصحاب و انصاراش محل شهادتش و در
عدد اولادان بزرگوار اختلاف کرده اند ولی ظاهرا اتفاق داشته باشند در اینکه نسل ان سرور کرباقی
مانده است تمام از امام سجاد ع باشد و از فرزندان دیگرش عقبی باقی نمانده است پس تمام سادات
حسینی از حضرت امام زین العابدین منتهی بحضرتش میشوند

ولادت

باسعادت امام چهارم علیه السلام در شب پانزدهم ماه جمادی الاول چنانچه شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است
در سنه ۳۸ از هجرت اسم مبارکش علی کنیه اش ابو محمد پدر بزرگوارش حسین بن علی بن ابیطالب والده ماجده اش
سلام بنت یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری پرویز که اخرین ملوک فرس بوده است و در فتح مداین در
زمان خلافت عمر بن الخطاب لشکر کرد کی حضرت مجتبی علیه السلام اسیر کردید و عقیدهٔ شیعه بر اینست که حضرت
امیر علیه السلام اسم ان مخدره را تغییر داده و شهربانویه از برای او اسم کذارده و او را ازاد نمود و بهمسری اورا

بعقد خامس آل عبا حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام در سنه ۹۵ نود و پنج از هجرت عمر شریفش پنجاه و هفت سال
بوده است و مدت امامت آن بزرگوار که بعد از شهادت پدر بزرگوارش منتقل باو گردید سی و چهار سال طول
کشید تا زمان رحلتش و هشام بن عبد الملک یا ولید بن عبد الملک المروانی علیهما لعائن الله حضرتش را مسموم
و شهید کردانیدند مدفن مطهرش مدینه طیبه در بقیع و نسل آن بزرگوار از شش پسر باقی مانده است محمد
الباقر ع و عبد الله الباهر و این دو از یک مادر بوده اند و مادرشان فاطمه بنت الحسن بن علی بن ابی طالب ع
بوده است و از جمله پسران آن حضرت زید شهید که زیدیه عقیده بامامتش دارند و دیگر عمر اشرف و این دو
نیز از یک مادر بوده اند و مادرشان ام ولد بوده است و دیگر از پسران آن بزرگوار حسین اصغر و علی اصغر
بوده اند و اینها هر یک از یک مادر بوده اند و مادر هر یک نیز ام ولد بوده اند و بیشترین نسل سید سجاد
از اولاد امام باقر ع و زید شهید میباشند و از عبد الله باهر و عمر اشرف نسل آنحضرت خیلی قلیل بوده اند

ولادت

سراسر سعادت امام پنجم علیه السلام را مجلسی قدّه در روز جمعه اول ماه رجب نوشته است در بیستم این ماه هم قول
دارد در سیم ماه صفر نیز نوشته اند در سنه ۵۷ پنجاه و هفت از هجرت اسم مبارکش محمد کنیه اش ابو جعفر لقبش
باقر پدر بزرگوارش علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و والدهٔ مکرمه اش علیا مخدره فاطمه بنت الحسن المجتبی ع
و در شان این مخدره این قدر بس است که روزی در پای دیواری نشسته بوده است که ناگاه دیوار سرازیر
و مشرف بر خراب شده آن مکرمه بدست مبارک اشاره بدیوار نموده فرمود نه بحق مصطفی خدا یتعالی اذن نداده
است در خراب شدن تو پس آن دیوار همان طور معلق در هوا مانده تا آن مخدره از زیر آن عبور نمودند حضرت
باقر ع میفرماید پس پدر بزرگوارم صد دینار تصدق نمودند از برای شکرانه این نعمت عزت و جلالت و
سلامتی مادرم و امام باقر علیه السلام اول کسی است که جمع شد در وجود مبارکش ولادت از طرف حضرت مجتبی
و از طرف حضرت سید الشهدا علیهما السلام وفات امام باقر ع هفتم ذی الحجه سنه ۱۱۴ صد و چهارده از هجرت عمر
شریفش پنجاه و هفت سال بوده است که بعالم قدس انتقال فرموده مدت امامت آن سرور نوزده سال
بوده است که ابراهیم بن ولید بن عبد الملک مروان علیهم لعائن الله حضرتش را مسموم و شهید نمود مدفن
شریفش مدینهٔ منوره در بقیع نزد قبر پدر بزرگوارش و نسل آن بزرگوار فقط از حضرت صادق ع باقی مانده است

ولادت

با سعادت امام ششم در هفدهم ماه ربیع الاول سنه ۸۳ هشتاد و سه از هجرت اسم مبارکش جعفر کنیه اش

ابو

ابو عبدالله پدر بزرگوارش محمد بن علی بن الحسین والدهٔ ماجده اش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر
و مادر مادرش اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر و لهذا نسبت به علیه السلام انه قال ولدنی ابوبکر مرتین وفات
آن بزرگوار در نیمه یا بیست و پنجم ماه شوال سنه ۱۴۸ صد و چهل و هشت از هجرت و از عمر شریفش شصت
و پنج سال گذشته بود که بعالم عقبی ارتحال فرمودند مدت امامت آن سرور سی و چهار سال بوده است که منصور
دوانیقی عباسی حضرتش را بزهر جفا شهید نمود مدفن مطهرش مدینه طیبه در بقیع نزد قبر شریف جد و پدر
بزرگوارش و نسل آن بزرگوار از پنج پسر باقی مانده است از اسمعیل و موسی و اسحق المؤتمن و محمد المأمون
و علی العریضی اما اسمعیل بن جعفر الصادق ع که بزرگترین اولادان بزرگوار بوده است در سنه ۱۳۳
صد و سی و سه و یا صد و بیست و هشت علی الاقوی که بیست سال قبل بر وفات پدر بزرگوارش باشد
در قریه عریض که در چهار میلی مدینه منوره واقع است وفات یافت و جنازه اش را از انجا بدوش کشیده
تا بمدینه و در بقیع دفن نمودند و از او دو پسر باقی ماند یکی محمد بن اسمعیل که امام باطنیه است و بعضی از اهل
انساب از او تعبیر بامام میمونه نموده اند از جهت اینکه یکی از رؤسای فرقه ستم اسمعیلیه عبدالله بن میمون القداح
بوده است چنانچه قبلا ذکر شد و پسر دیگر او علی بن اسمعیل که بنا بر قولی سعایت در قتل عم خود موسی بن جعفر
علیهما السلام نمود و بقول دیگر محمد بن اسمعیل سعایت در قتل آن بزرگوار نمود و خلفای مصر ظاهرا از اولاد محمد بن
اسمعیل بوده اند چنانچه در اول کتاب ذکر کرده اند و مادر اسمعیل فاطمه بنت الحسین الاثرم بن الحسن بن علی بن
ابی طالب ع بوده است و گذشت اینکه یک فرقه از اسمعیلیه را اعتقاد بر این بوده است که اسمعیل نمرده است و
او است امام موعود که ظاهر خواهد شد و از این فرقه ظاهرا کسی باقی نباشد و دو فرقه دیگر از اسمعیلیه که یکی
میگوید محمد بن اسمعیل امام غائب است و هر وقت مشیت الهی تعلق گیرد ظاهر خواهد شد و دیگری که میگوید
امامت از محمد بن اسمعیل منتقل باولاد او میشود نسلا بعد نسل که عبارت از باطنیه باشند باقسام مهم از بهره
و دروزیه و آقاخانیه و مقنعیه اینها تمام متفقند در اینکه اسمعیل در زمان حیات امام صادق علیه السلام
از دنیا رفته است و لیکن چون او وصی و خلیفه آن بزرگوار بوده است و وصیت از اموریست که برگشت ندارد
و بعد از موت موصی له منتقل بوارث او میشود ولو اینکه موصی هم حیات داشته باشد پس بعد از موت اسمعیل
امامت از او منتقل شد بمحمد بن اسمعیل که وارث آن بزرگوار بوده است و استدلال اینها بر اینکه حضرت اسمعیل
خلیفه بوده است و امام صادق ع او را وصی و جانشین خود قرار داده بود در امر امامت چنانچه ملا محمد
بیان میکرد اینستکه از حضرت صادق ع سؤال نمودند که امام و خلیفه بعد از شما کیست و این سؤال در حالتی

بوده که حضرت اسماعیل در بالای سران بزرگوار بوده است و موسی بن جعفر در پیش روی او و بعد از
سؤال امام ع دست مبارك بلند نموده اشاره بسوی اسمعیل فرمودند و چون دست خود را پائین آوردند
بعضی گمان کردند که اشاره بسوی موسی بن جعفر نموده است اینست که باین توهم بموسی بن جعفر گرویدند
این حاصل برهان ملا محمد است بر اثبات امامت حضرت اسمعیل ولی اولاً نمیدانم ملا محمد این دلیل را از
کجا آورده است که نه در اخبار اثری از او پیدا است و نه در تواریخ شاید این هم یکی از اسرار باطنیه باشد
که سینه بسینه بایشان رسیده است و دیگران اطلاعی ندارند و ثانیاً بر تقدیر ثبوت این مطلب که در میان
اخبار یا تواریخ آیا کسی راضی میشود و عقل او قبول مینماید که چنین امر مهمی که از اهم امور است تعیین و بیان آن
از امام ع سؤال نمایند و امام هم هیچ مانعی از جواب قولی نداشته باشد مع ذلك باشارهٔ غیر مفهمهٔ مقصود
جواب دهد و مردم را اغراء بجهل نماید که بعضی بگویند اشاره باسمعیل کرده است و بعضی بگویند اشاره
بموسی نموده است و این کار سبب شود از برای تفرقه بین شیعیان خود که هیچ سفیهی چنین کاری نخواهد کرد
که اینها نسبت بمعصوم علیه السلام میدهند حقیقةً این حرف در غرابت کمتر از حرف حضرات اهل سنت و جماعت
نیست که میگویند خلافت بعد از پیغمبر ص باجماع امت ثابت شد از برای ابو بکر که لازمهٔ آن اینستکه پیغمبر ص
بعد از این همه زحمات و مشقاتیکه متحمل گردیدند در تشریع و بیان احکام حقهٔ الهیه که بیست و سه سال تمام
از زمان بعثت تا زمان وفاتش زحمت کشیدند و نتیجه و ثمرهٔ این زحمات که هدایت و خداپرستی خلق و آنها را
از ضلالت بیرون نمودن باشد بدون تعیین وصی و خلیفهٔ که اهلیت آنرا داشته باشد واگذار کرده باشد باختیار
خلق که آنها تعیین حافظ و خلیفه نمایند با اینهمه اختلافاتی که دائماً در میان مردم از اول عالم بوده و خواهد
بود که هر کدام بمقتضای شهوات نفسانیه از طرفی پی دنیا میدوند و همیشه اوقات امر دیانت در نظر آنها بازیچه و سخن
بیهوده میباشد که چنانا احیاناً اظهار عقیده بدیانت از آنها دیده شود از جهت اینستکه دنیای خود را در اظهار
این عقیده دیده اند و بالجمله هیچ ذیشعوری نخواهد پسندید که چنین امر بزرگی را واگذار باختیار اینمردمان از
سر تا پا شهوت نماید که آنها تعیین حافظ نمایند چه جای اینکه این کار از مثل پیغمبر ص که عقل کل میباشد صادر گردد
ثالثاً بر تقدیر صدق این مدعی و صحت آن از اینکه امام صادق ع اسمعیل را وصی خود قرار داده و خلافت از
اسمعیل بارث منتقل بمحمد بن اسمعیل شده باشد لازمه اش هدم اساس طریقهٔ اسمعیلیه است زیرا که خلافت
اگر از موروثی باشد که قابلیت داشته باشد بارث منتقل بوارث گردد هر اینه از اول امر از پیغمبر ص منتقل بعباس
عموی آن بزرگوار شده بود که اولی بمیراث او بود چنانچه بنی العباس مدعی این مطلب بودند پس اسمعیلیه باعتراف

خاتمهٔ کتاب

خودشان که خلافت را موروثی میدانند دعوای امامت نسبت بهریك از ائمهٔ شان حتی نسبت بائمه ایکه
مشترك بین انها و شیعه میباشد کاذب خواهند بود زیرا که باعتراف انها خلافت مال عباس و اولادش میشود
نه مال علی و اولادش و کیف کان نسل حضرت اسمعیل هرقدر دیگر باقی مانده اند از محمد بن اسمعیل بوده اند که خلفای
مصر باشند بنا بر اینکه خلفای مصر از اولاد محمد بوده باشند نه از عبد الله بن المیمون القداح چنانچه قبلا ذکر
گردید و اخرین خلفای مصر عاضد بود و بعد از انقضاء خلافتشان اولادی از انها باقی مانده باشد معلوم نیست
بلی نزاریه از اسمعیلیه که اقاخانیها باشند سادات جعلی که نسبت انها را بنزار بن مستنصر که یکی از ائمهٔ ایشانست میدهند
خیلی دارند که از جملهٔ انها حسن بن محمد رودباری و اولادش را میشمارند چنانچه در سلسلهٔ ائمه شان ذکر
گردید و اما اسحق المؤتمن بن جعفر الصادق ع تولدش در قریهٔ عریض بوده است و با موسی بن جعفر علیهما السلام
از یك مادر بوده اند و نقل کرده اند که شبیه ترین خلق بوده است به پیغمبر ص و طایفهٔ قلیله قائل بامامت او
شدند ولی خود او هیچ داعیهٔ امامت نداشته است و سادات از اولاد او زیاد میباشند که از جملهٔ انها سادات
بنو زهره اند و اما علی العریضی ابن جعفر الصادق ع که کوچکترین پسران ان بزرگوار بوده است و در وقت
وفات پدر بزرگوارش او طفل بوده است و شخص عالم جلیل القدری بوده است و اخبار کثیره از برادرش
موسی بن جعفر ع و پسر عمش حسین ذی الدمعة بن زید الشهید نقل مینماید و تا زمان امام علی النقی ع حیات
داشته است و در زمان انحضرت وفات کرده است نقل کرده اند که روزی امام جواد ع وارد شد بر علی
عریضی و او از جای خود برخواسته امام ع را در جای خود نشانید و خود در کمال ادب خاموش نشسته تا وقتی
که امام ع از جا برخواسته تشریف بردند بعضی از کسانیکه بطمع دنیا دور علی بن جعفر را گرفته بودند و او را وادار
و وسوسه بر دعوی امامت مینمودند و بعبارة اخری از کسانیکه رئیس تراشی میکردند که دنیای خود را معمور
نمایند بعلی گفتند تو چرا با ابی جعفر این گونه احترام و معامله مینمائی و حال اینکه تو پیرمرد و عموی پدر او میباشی
و احترام تو بر او لازم است پس علی دست بر محاسن خود گرفت و فرمود بعد از اینکه خدای تعالی این محاسن را
اهل و قابل از برای امامت ندانسته است من چگونه انرا اهل از برای اتش جهنم بدانم یعنی امامت منصبیست
خدائی من که قابلیت انرا ندارم اگر داعیهٔ ان داشته باشم خود را در عذاب الهی واقع ساخته ام و این بزرگوار را
عریضی میگویند از جهت اینکه در قریهٔ عریض سکنی داشته است و مادر او کنیز بوده است و سادات از اولاد او
زیاد ند که از جملهٔ انها عبد الله بن الحسن علی العریضی میباشد که در قرب الاسناد اخبار کثیره از او نقل مینماید
اولاد او معروفند بعریضیون و وفات علی عریضی را در سنهٔ دویست و ده نوشته اند و از جملهٔ پسران امام

صادق ع محمد دیباج بوده است که محمد مأمون نیز او را میگفته اند و مادر او نیز کنیز بوده است و نقل کرده اند
که او در مکهٔ معظمه مردم را دعوت بنفس خود میکرده و داعیهٔ امامت داشته است تا بالاخره او را گرفته نزد
مأمون الرشید آوردند مأمون او را عفو نمود و او رفت بنواحی جرجان و در آنجا اقامت نمود تا اینکه در
سنهٔ ۲۰۳ دویست و سه در آن حدود از دنیا رفت و قبر او در آنجا است و سادات از اولاد او بسیارند ولی نه
نقد برادرش علی عریضی و ظاهراً امام صادق ع غیر از این پنج پسر پسر دیگر که اسم او ناصر باشد نداشته است
پس جماعتی را که میگویند در نواحی هرات خود را نسبت بناصر بن جعفر الصادق ع میدهند ظاهراً او واقعیتی
نداشته باشد و از قبیل نسبتی است که حسن رودباری که ملقب بعلی ذکره السلام است نسبت بنزار بن مستنصر
میدهند و از جملهٔ پسران امام صادق امام هفتم موسی بن جعفر علیهما السلام است

ولادت

باسعادت امام هفتم علیه السلام در هفتم ماه صفر بوده است علی المشهور و بعضی ولادت آن سرور را در ماه
رجب گفته اند در سنهٔ ۱۲۸ صد و بیست و هشت از هجرت ایضاً علی المشهور و بعضی صد و بیست و نه نیز گفته اند
و محل تولد آن بزرگوار در ابواء که محلی است بین مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره که واقع است در شمال جحفه که یکی از
مواقیت است اسم مبارک آن بزرگوار موسی و کنیه اش ابو الحسن و ابو ابراهیم لقب حضرتش کاظم پدر بزرگوارش
جعفر بن محمد الصادق ع والدهٔ ماجده اش علیا جناب حمیده خاتون بربریهٔ مغربیه و آن مخدره کنیز بوده است
که امام باقر ع او را بهفتاد دینار خریداری فرمود از برای امام صادق ع و خبر مفصلی در اصول کافی است که بیان
قدر و جلالت این خاتون و بیان کیفیت ابتیاع او را مینماید اگر کسی خواسته اطلاع پیدا کند مراجعه نماید و کفی
فی شأن هذه المخدرة روایة معلی بن خنیس عن الصادق ع حیث قال ع هی حمیدة مصفاة من الادناس کسبیکة الذهب
ما زالت الاملاک تحرسها حتی ادیت الی کرامة من الله لی و الحجة من بعدی و از جملهٔ اشکالاتی که حضرات اسمعیلیه
در امامت موسی بن جعفر ع مینمایند اینستکه مادر او کنیز بوده است و فرزندیکه از کنیز متولد شود لیاقت امامت
ندارد و گذشت اینکه همین اشکال را در امامت حضرت بقیة الله ارواحنا له الفدا کرده اند و جواب اشکال هم
در آنجا مفصلاً داده شد محتاج بتکرار آن نیست وفات امام هفتم در بیست و پنجم ماه رجب در سنهٔ ۱۸۳
صد و هشتاد و سه از هجرت واقع شده است عمر شریفش پنجاه و چهار و بنابر مشهور پنجاه و پنج سال بوده است
که از دار فنا بدار بقاء ارتحال فرمودند و مدت امامت آن بزرگوار سی و پنج سال بوده است که سندی بن شاهک
بامر هرون الرشید علیهما اللعنة و العذاب او را مسموم و شهید گردانید و مدفن مطهرش بلدهٔ مبارکهٔ کاظمین

در مقابر قریش میباشد وان بزرگوار را بیست و سه پسر بوده است پنج عدد از انها اولاد نداشته اند وانها
عبد الرحمن و عقیل و قاسم و یحیی و داود بوده اند و سه عدد از انها انچه اولاد داشته اند اناث بوده است و
اولاد ذکور هیچ نداشته اند وان سه سلیمان و فضل و احمد بوده اند و پنج عدد از بیست و سه عدد مورد
خلاف واقع شده اند که ایا اولادی از برای انها بوده است یا نه وانها حسین و ابراهیم اکبر و هارون و زید
و حسن بوده اند و ده عدد از این بیست و سه عدد صاحبان اولاد ند من غیر خلاف وانها علی و ابراهیم اصغر
که سید مرتضی علم الهدی و سید رضی از اولاد او میباشند و عباس و اسمعیل و محمد و اسحق و حمزه و عبد الله
و عبید الله و جعفر میباشند که سلسلۂ سادات موسوی کثرهم الله تعالی منتهی بیکی از این ده بزرگوار میشود

ولادت

سراسر سعادت امام هشتم ع یازدهم ذیقعده در سنه ۱۴۸ صد و چهل و هشت از هجرت واقع شده است اسم
مبارک ان بزرگوار علی کنیه اش ابو الحسن لقبش رضا پدر بزرگوارش موسی بن جعفر ع والدۂ ماجده اش
علیا مخدره نجمه خاتون معروفه بام البنین وان مخدره نیز کنیز بوده است و بیان حالات و جلالت
قدرش را نیز در اخبار اصول کافی تعرض نموده است وفات ان سرور در اخر ماه صفر علی المشهور در سنه ۲۰۳
دویست و سه از هجرت و عمر شریفش پنجاه و پنج سال بوده است که مامون الرشید عباسی علیه اللعنه حضرتش
را بزهر جفا شهید گردانید مدت امامت ان بزرگوار بیست سال بوده است مدفن شریفش در سناباد خراسان
و نسل ان بزرگوار از امام جواد باقی مانده است چنانچه بیان خواهد شد در حالات ان بزرگوار

ولادت

با سعادت امام نهم علیه السلام در دهم ماه مبارک رجب در سنه ۱۹۵ صد و نود و پنج از هجرت اسم مبارکش محمد
کنیه اش ابو جعفر الثانی لقبش تقی پدر بزرگوارش علی بن موسی الرضا ع هشت سال از سن شریفش گذشته
پدر بزرگوارش از دار دنیا رحلت فرمودند والدۂ مکرمه اش نیز ام ولد بوده است اسم مبارکش سبیکه خاتون
از اهل نوبه که یکی از بلاد مغرب میباشد بوده است وفات حضرتش در اخر ذیقعده بوده است بنا بر مشهور
در سنه ۲۲۰ دویست و بیست از هجرت و عمر شریفش بیست و پنج سال و دو ماه و هیجده روز بوده است که ام
الفضل زوجۂ ملعونه اش حضرتش را بزهر ستم شهید گردانید مدت امامت ان بزرگوار هفده سال بوده
است مدفن شریف انحضرت بلدۂ مبارکۂ کاظمین در نزد قبر جد بزرگوارش موسی بن جعفر ع میباشد و نسل
انجناب از دو پسر باقی مانده است یکی امام علی النقی و دیگری موسی المبرقع و یک سلسله از سادات رضویه

ضاعفهم الله از موسی المبرقع بتوسط امام جواد ع منتهی بحضرت ثامن الائمه و غیاث هذه الامة علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثناء میشوند و غالبا در بلده قم و نواحی آن میباشند و خود موسی المبرقع در قم وفات نموده و در آنجا مدفون است و سلسله دیگر از سادات رضویه بتوسط جعفر کذاب منتهی بحضرت هادی و از او بامام جواد و از او منتهی بحضرت رضا میشوند پس سادات رضویه منحصرند در اولاد موسی المبرقع ابن محمد الجواد و اولاد جعفر بن علی الهادی علیه السلام

ولادت

با سعادت امام دهم ع در پانزدهم ذیحجه بوده است علی المشهور در سنه ۲۱۲ دویست و دوازده از هجرت نیز علی المشهور و اسم مبارکش علی کنیه اش ابو الحسن لقبش نقی پدر بزرگوارش امام محمد تقی از سن نازنینش هشت سال گذشته که پدر بزرگوارش از دنیا رفت والدهٔ ماجده اش ام ولد بوده است و اسم نازنینش سمانه خاتون و از اهل مغرب بوده است وفات حضرت هادی ع در سنه ۲۵۴ دویست و پنجاه و چهار از هجرت در سیم ماه رجب واقع شده است عمر نازنین آن سرور چهل و یک سال و شش ماه بوده است که متوکل علیه اللعنه حضرتش را زهر خورانیده شهید کردانید چنانچه در کافی و عمدة الطالب مذکور است و از صدوق نیز نقل شده است و بعضی گفته اند معتمد عباسی حضرتش را زهر خورانید و بعضی دیگر گفته اند معتز عباسی آن سرور را زهر داده شهیدش نمود مدت امامت آنحضرت سی و چهار سال طول کشید مدفن مطهرش در سر من رای خانه خود آن بزرگوار است و نسل آن سرور از دو پسر باقی مانده است یکی ابو محمد الحسن العسکری و دیگری ابو عبد الله جعفر الکذاب و ملقب بکذاب شده است از جهة اینکه بعد از برادرش حضرت عسکری ع ادعای امامت نمود و حال اینکه خدای تعالی منصب امامت را در حضرت بقیة الله قرار داده بود و جعفر کاذب در دعوای خود بود و جعفر معروف بوده است بابی البنین از جهة اینکه کثیر الاولاد بوده است حتی اینکه نقل کرده اند از برای او صد و بیست اولاد بوده است ولی بعضی از اولادهایش عقیده بامامت پدر نداشته اند و آنها هم که عقیده داشته اند مدتی نگذشته از عقیدهٔ خود برگشتند و کیف کان از اولاد جعفر تعبیر برضویین مینمایند و یک سلسلهٔ از سادات رضویه بتوسط جعفر بن علی الهادی منتهی بعلی بن موسی الرضا علیه السلام میشوند چنانچه قبلا ذکر کردید

ولادت

با سعادت امام یازدهم ع در چهارم یا هشتم یا دهم ربیع الثانی بوده است در سنه ۲۳۲ دویست و سی و دو از هجرت اسم آن بزرگوار حسن کنیه اش ابو محمد لقبش عسکری پدر بزرگوارش امام علی النقی بیست و دو سال از سن شریفش گذشته بود که پدرش از دنیا رفت والدهٔ مکرمه اش علیا مخدره حدیث خاتون و ام ولد بوده است

خاتمهٔ کتاب

وفات آن سرور در روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سنه ۲۶۰ دویست و شصت از هجرت واقع شده است عمر شریفش بیست و هشت سال بوده است که معتمد عباسی علیه اللعنة والعذاب حضرتش را بزهر جفا شهید گردانید مدفن شریفش در سُرّمن رای خانهٔ آنحضرت در نزد قبر پدر بزرگوارش میباشد و نسل آن سرور را از یک نفر نقیهٔ آل عصمت و طهارت باقیست رغماً لانف بنی العباس علیهم لعائن الله که امام حسن عسکری ع را شهید نمودند بخیال اینکه نسل او را منقطع و نور خدا را خاموش خواهند گردانید ولکن الله متم نوره ولو کره المشرکون چنانچه خود حضرت عسکری ع فرمودند زعمت الظلمة انهم یقتلوننی لیقطعوا هذه النسل فکیف رأوا قدرة الله تعالی

ولادت

ولادت سراسر سعادت امام دوازدهم نقیهٔ آل عصمت و طهارت عجل الله تعالی فرجه در بلدهٔ مبارکهٔ سامره شب جمعه نیمهٔ ماه شعبان نزدیک طلوع فجر صادق در سنه ۲۵۵ دویست و پنجاه و پنج از هجرت بوده است اسم نازنین حضرتش م ح م د و کنیه اش ابو القاسم و جمع بین این اسم و کنیه بعد از پیغمبر ص از برای کسی تجویز نشده مگر از برای این بزرگوار که پیغمبر ص فرمود اسمه اسمی و کنیته کنیتی و لقب آن سرور مهدی است پدر بزرگوارش امام حسن عسکری ع پنج سال از سن نازنین آنحضرت گذشته که پدر بزرگوارش از دنیا رفت والدهٔ ماجدهٔ آن وجود مبارک علیا مخدره نرجس خاتون مدت امامت آن مظلوم از وقت وفات پدر بزرگوارش تا وقتیکه ارادهٔ حضرت حق جل و علا تعلق گرفته است بر بقاء آن وجود نازنین و حضرت احدیت جل و علا دو غیبت از برای وجود مبارکش مقرر فرموده است یکی غیبت صغری و آن عبارتست از زمان ولادت تمام سعادت آنحضرت که سنه ۲۵۵ دویست و پنجاه و پنج باشد تا زمان وفات شیخ جلیل علی بن محمد سمری که نائب چهارم از نواب خاصهٔ آنحضرت بوده است و وفات شیخ بزرگوار در نیمهٔ ماه شعبان سنه ۳۲۹ سیصد و بیست و نه بوده است پنج سال از این هفتاد و چهار سال در زمان حیات پدر بزرگوارش امام حسن عسکری ع بوده است و در این مدت پنج سال اگرچه مامور بودند از جانب حضرت حق جل و علا اینکه وجود نازنینش را مخفی دارند از عامهٔ خلق تا امر مشتبه گردد بر بنی العباس چنانچه ولادت حضرت ابراهیم خلیل را مخفی نمودند و مادر او او را در مغارهٔ پنهان نمود از جهة خوف از نمرودیان و همچنین ولادت حضرت موسای کلیم را مخفی داشتند و مادر او او را در میان صندوقی نهاده و صندوق را در دریا رها نمود از جهة خوف از فرعونیان ولکن از جهة حکمت اینکه وجود مبارک مورد انکار نگردد بکلی سد باب ملاقات آن سرور نکرده بودند ولذا عدهٔ کثیره موفق بشرفیاب بحضور میمنت ظهور حضرتش میگردیدند چنانچه تفصیل حال هریک را شیخ الطائفه شیخ طوسی قدس سره

القدوسی در کتاب غیبت خود نقل میفرماید و ما در اینجا بطور اشاره ذکر مینمائیم از جمله کسانیکه در
زمان حیات حضرت عسکری ملاقات وجود امام زمان نمودند شخصی از اهل فارس که از محبین خانواده بوده آن
در سرمن رای جمال مبارک انحضرترا مشاهده نموده است و از جمله عمرو اهوازی بوده است و از جمله انها حکیمه خاتون
عمه حضرت عسکری بوده است که در شب ولادت و طلوع ان شمس هدایت مونس و معین نرجس خاتون والده ماجده
ان سرور بوده است و از جمله انها پیرزنیکه در خانه احمد بن داود کاتب که از متعصبین مخالفین بوده است حکمت
الهی تعلق گرفت که در شب ولادت حضرت بقیة الله اورا چشم بسته بخانه عسکری ع بردند و در ان شب جمال دل رای
ان سرور را مشاهده نمود و از جمله انها عثمان بن سعید عمری یا عمروی علیه الرحمة که نایب اول ان بزرگوار است و از
جمله انها ابو نصر خادم انحضرتست و از جمله انها کامل بن ابراهیم مدنی است و از جمله انها محمد بن عثمان عمری نایب دویم
انحضرت و غیر اینها از کسانیکه خدمت حضرت عسکری میرسیدند و چشم ایشان بنور جمال عدیم المثال فقید
العصمت منور میگردید و شصت و نه سال دیگر از این هفتاد و چهار سال زمان غیبت صغری که بعد از
وفات حضرت عسکری ع بوده است زمان سفرا و نواب اربعه ان سرور بوده است که غیر از اینها کسی را
اطلاعی بر اینکه وجود نازنین ان بزرگوار در چه مکانی میباشد نبوده است مگر بتوسط این چهار
بزرگوار و اول سفرای اربعه شیخ جلیل ابو عمرو عثمان بن سعید عمری یا عمروی بنا بر قولی که شاید اصح
باشد اگرچه خلاف معروفست که از جانب امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام نیز وکیل
و نایب بوده است و بعد از فوت عثمان بن سعید پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان عمری قائم مقام او گردید
در تصدی امور بقیة الله بوصیت پدرش عثمان که از جانب حضرت عسکری ع مامور شده بود در تعیین
پسر خود از برای امر نیابت ولی عصر عجل الله فرجه و این بزرگوار قریب پنجاه سال متصدی امر نیابت
بوده است و وفاتش در سنه ۳۰۵ سیصد و پنج یا سیصد و چهار از هجرت واقع شده است و فعلا در
بغداد صحن و زیارتگاهش بهتر است از نواب دیگر و در بغداد معروفست بخلانی و او در زمان حیات
خود بامر صاحب الامر روحنا له الفداء ابو القاسم حسین بن روح را معین نمودند از برای تصدی در امر
نیابت محمد بن علی الاسود میگوید دو سال یا سه سال قبل بر وفات محمد بن عثمان عمری مقداری از
اموال بردم در نزد او و او امر نمود که اموال را ببرم در نزد حسین بن روح و تسلیم او نمایم و من حسب
الامر ایشان اموال را برده تسلیم حسین بن روح نمودم و قبض وصول از او درخواست داشتم و او
در نزد ابی جعفر محمد بن عثمان شکایت از این معنی نموده پس محمد بن عثمان مرا نهی نمود از مطالبه نمودن

قبض از او فرمود آنچه از اموال تسلیم او نموده تسلیم من کرده اید خلاصه اینکه محمد بن عثمان عمری رضوان
الله علیه مأمور شد که تقریباً دو سه سال در زمان حیات خود امر نیابت را تفویض بحسین بن روح
نماید و حسین بن روح قریب بیست و یکسال متصدی این امر بود و شیعیان از اطراف و اکناف سؤالات
بتوسط او خدمت صاحب الامر عجل الله فرجه میدادند و جواب از ناحیه مقدسه میگرفتند تا اینکه
در سنه ٣٢٦ سیصد و بیست و شش در ماه شعبان دار فانی را وداع نموده و بدار باقی خرامیدند و بامر
صاحب الامر علیه السلام ابو الحسن علی بن محمد السمری را وصی و جانشین خود قرار دادند و او آخرین نواب
اربعه است و از ایضاح الاشتباه نقل شده است که سیمری بالیاء بین السین والمیم اشتباه و صحیحه سمری
بالسین المهملة المفتوحة والمیم المضمومة و علی بن محمد السمری مدت هشت سال متصدی امر نیابت بود و در
سنه ٣٢٩ سیصد و بیست و نه از هجرت رحلت از این دار فانی نمودند و نواب اربعه تماماً در بغداد مدفون
میباشند و هر یک مستقلاً زیارتگاه و مزاری دارند و بالجمله شش روز قبل بر وفات علی بن محمد سمری
توقیعی از ناحیه مقدسه صادر گردید بدین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری اعظم الله
اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک ولا توص الی احد فیقوم مقامک
بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد
وقسوة القلوب وامتلاء الارض جوراً وسیأتی لشیعتی من یدعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة
وهو کذاب مفتر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حاصل اینکه بعد از وفات علی بن محمد السمری
نیابت خاصه منقطع گردید و زمان غیبت صغری تمام شد بر حسب حکمت و مشیت حضرت احدیت
جل و علا و زمان غیبت کبری بمیان آمد و غیبت کبری عبارتست از اینکه کسی را عادة تمکن و دست
رسی نباشد از اینکه مسائل و حوائج خود را از ناحیه مقدسه ولی عصر و امام زمان ع دریافت نماید
نه بلا واسطه و نه مع الواسطه بلکه لابد است در تحصیل مسائل شرعیه و آداب الهیه از رجوع بعلما
اعلام که نواب عامه حضرت بقیة الله ارواحنا له الفداء میباشند بمقتضای قوله عجل الله فرجه و
اما الحوادث فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة الله علیکم پس در زمان غیبت
کبری وظیفه شیعیان و محبین ولی عصر عجل الله فرجه اینستکه در احکام شرعیه خود عمل بمضامین
فرمایشات علماء اعلام نمایند تا وقتیکه مشیت و اراده حضرت حق جل و علا تعلق گیرد بر اظهار الحق
واضمحلال الباطل لانه ابی الله عز و جل للحق الا اتماماً و للباطل الا زهوقاً والی الله نرغب فی الکفایة

وجميل الصنع والولاية وحسبنا الله ونعم الوكيل وصلى الله على محمد واله اولياء الهداية

فلحصل الفراغ من تسويده بعون الله تعالى بيد مؤلفه الفقير الى عمود تبر الغنى ابن المرحوم المغفور محمد على

الخراسانى محمد كريم انالهما الله تعالى من فضله العميم فى ليلة سبعة و عشرين من شهر رمضان الأصم من

شهور سنة احدى وخمسين وثلثمائة بعد الألف من الهجرة النبوية عليه وعلى اله الصلوة والتحية

حرره الأثم محمود بن المرحوم الحاج مهدى التبريزى النجفى عفى عنهما

يا ناظرا فيه سل بالله مرحمة　　على المؤلف واستغفر لكاتبه

طبعت فى المطبعة المرتضوية فى النجف الأشرف سنة ١٣٧٠

لصاحبها

الحاج شيخ محمد صادق الكتبى حفظه الله

بمباشرة الأستاد محمد رضا المطبعى

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطأ	صواب	صفحه	سطر	خطأ	صواب
٢	٤	الكالا	اشكالا	٥٦	١١	كذاردن	كذار	١٢٢	٢	كند	كندم
٦	٥	تضاوت	تعيين قضات	٦٥	٢٢	ومعرف	ومعروف	١٢٥	١٢	لمى مريك	طمى هر يك
١٤	١٨	مينامند	مينما ييد	٧١	٢٣	اخس طوايف	اخس الطوايف	١٣١	٢٣	عضمت	عظمت
١٦	٢٢	مانهارا	اينهارا	٧٩	١٤	چبر	چون	١٤٢	١٤	بصوريكه	بطوريكه
٢٣	٧	مازكزيده	مارگزيده	٨٥	١٩	پريده شده	اين سئوال	١٤٦	١٩	شاع	شارع
٢٤	٢٢	بجقنا	بجبنا	٩٠	٢٤	پريده شده	بعضى	١٤٩	١	وهمچنين	همچنين
٣٠	١٢	يهوان	پهودان	٩١	١٦	ازانفرق	ازفرق	١٥٢	١٧	خواهش	جاهش
٣٨	٨	بريل	جبرئيل	٩٣	١٦	مسالك	سالك	١٥٨	١٦	دان	دانان
٤٠	١٠	وهراينه	هراينه	١١٨	١٧	كشائش	كشاكش	١٦١	٢٤	وتجلى	وتحلى
٥٢	١٤	شدنا	شدند	١١٩	٩	نقطع	كقطع				

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۷۰	۵	کہ براهمه	کہ براهمه نوشته	۲۴۹	۱۹	د	را	وفات سید سجاد علیه السلام در			
اند در عقاید فاسدهٔ خود مشتمل بر				۲۵۱	۶	سره	اسره	بیست و پنجم ماه محرم			
همین مزخرفاتست ولذا جمعی از				۲۷۴	۲	چهال	چهار	۳۶۰	۱۷	بوداستکه	
۱۷۷	۲۳	صحت	سنت	۲۷۵	۲۲	سابقه	سابعه	مجموع زمان غیبت صغری			
۱۷۷	۲۴	سنت	صحت	۲۸۳	۵	صدو ذیل	صدر و ذیل	هفتاد و چهار سال بوده است			
۱۹۴	۱۲	خودر	خودرا	۳۰۰	۱۷	هشتاد و چهار	هفتاد و چهار				
۱۹۸	۱	فلیشکر	فلیکش	۳۳۱	۲۲	وتعلم	وتعلیم				
۲۱۵	۲۰	حسینعلی	حسنعلی	۳۳۷	۱۳	واو	ولو				
۲۲۱	۵	الکلجی	الکنجی	۳۴۱	۶	میبیند	میبیند				
۲۲۴	۸	بعداز	وبعداز	۳۴۵	۲۳	سال حزن	خال حزن				
۲۲۹	۲۳	بزمان	بزبان	۳۵۳	۱	اباعبدالله الحسین	اباعبدالله				
۲۳۶	۲۰	حقیقت	حقیت	الحسین در اوردوان مخدرات							
۲۴۹	۱۲	نیستکه	اینستکه	والدهٔ ماجدهٔ امام سجاد علیه السلام							

اعلان

معروض درگاه حضرات علماء اعلام در هر محل و مقام اطال الله ظلالهم علی رؤس الانام میدارد اینکه چنانکه کسی از مؤمنین سؤال از معاشرت مثال اسمعیلیه از کسانیکه حالشان در انحراف از جادهٔ شرع مطهر نزد اکثر خلق مشتبه و غیر معلوم است نمودند تا احراز موضوع نفرموده توقف نموده فوراً حکم بجواز نفرمایند زیرا که مفاسد زیاد بر این معاشرات مترتب میشود خصوصاً اگر کسی از اینها با یکنفر از مؤمنین که صاحب رتبه و مقامی باشد مانند علماء اعلام و بزرگان ذوی العز و الاحترام یك مجلس بنشیند بعد را ببین چه قدر نتیجهٔ فاسده بر این مجلس مترتب خواهد ساخت در نزد مؤمنین از عوام پس خوبست هر کس در هر جا ملتفت این جهات از مفاسد و شبهه کاری اینها نیز باشد والسلام علی من اتبع الهدی